فهرست مهیج الاحزان و عدد مجالس و صفحه‌ها از نموده شد بجهة سهولت و آسانی فهرست مجالس و صفحات از نموده شد

حکایت سفاح لابی مخنف معلوم اخوان بوده باکه این کتاب مهیج که مثلی بجاى [illegible] سابق ندارد از جهت خط و واضح و در صحت کمال دقت نموده است [illegible]

بارتعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۲۵۵۶

رده‌بندی دیویی: ۱۲۹۹ م ۵۲ ی ۲۹۷/۹۵۳۴

سرشناسه: یزدی، حسن بن محمد علی، قرن ۱۳ ق.

عنوان قراردادی: مهیج الاحزان و موقد النیران فی قلوب اهل الایمان

عنوان: مهیج الاحزان بضمیمه اللهوف علی قتلی الطفوف

کاتب: محمد علی خوانساری تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۲۹۹ ق

صفحه شمار: ۳۵۴ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی و عربی ابعاد: ۱۷×۲۶ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: نامعلوم تاریخ ثبت: اردیبهشت ۱۳۴۸

یادداشتها: مجهز به فهرست مطالب و دارای حواشی تقصیر شرح ضمایم: ۱. اللهوف علی قتلی الطفوف / ابن طاوس / در حاشیه به عربی. ۲. مقتل ابی مخنف / ابو مخنف / در حاشیه به عربی. ۳. حکایات المختار / در حاشیه به عربی. ۴. حکایة السفاح / عبدالله سفاح / در حاشیه به عربی.

موضوع(ها):

۱. واقعه کربلا، ۶۱ ق. ۲. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴-۶۱ ق. ۳. مختار بن ابی عبید، ۱-۶۷ ق. ۴. عاشورا.

شناسه(های) افزوده: الف. ابن طاوس، علی بن موسی، ۵۸۹-۶۶۴ ق. اللهوف علی قتلی الطفوف. ب. ابو مخنف، لوط بن یحیی - ۱۵۷ ق. مقتل ابی مخنف. ج. ابوالعباس سفاح، عبدالله بن محمد، ۱۰۴-۱۳۶ ق. حدیث سفاح. د. خوانساری، محمد علی، کاتب. هـ. خوانساری، زین العابدین، مصحح. و. عنوان.

عنوان ← مقتل ابی مخنف، حکایات المختار، حدیث السفاح.

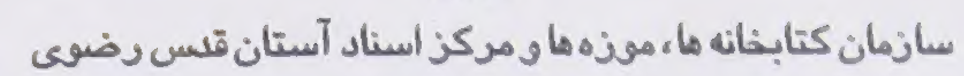
فهرستگار: شیبانی تاریخ فهرستگاری: آبان ۸۳

فهرست مهیج الاحزان وعدد مجالس وصفحه از نموده شد
بجهة سهو کاتب واسانی فهرست مجالس وصفحات از نموده شد

فهرست حاشیه

کتاب اللهوف لابن طاوس مقتل ابی مخنف حکایت مختار

حکایات لابی مخنف معلوم اخوان بوده باشد که این کتاب مهیج ... سابق ندارد از جهت خط و واضح و در صحت کمال دقت را نمودست



سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: مهیج الاحزان
مؤلف: حسن بن محمد علی یزدی
موضوع: اخبار - تاریخ زبان: فارسی
سال چاپ: ۱۲۹۹ محل چاپ: تهران
شماره عمومی: ۱۲۵۵۶ کتابخانه / بخش:
وقفی / خریداری: تاریخ: اردیبهشت ۱۳۶۸
طول: ۲۵/۵ عرض: ۱۷ شماره صفحه ها: ۳۵۴
ملاحظات:

هذا کتاب مهیج الاحزان لابن محمد علی حسن الیزدی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المنفرد بالقدم والبقاء المتوحد بالعظمة والکبریاء الحاکم بما یرید والفاعل لما یشاء موکل البلاء للانبیاء ثم بالاولیاء ثم بالامثل فالامثل فی درجات المحبة والولاء رافع درجات السعداء والشهداء ومعوضهم عن الحیوة القلیلة الفانیة والنعمة الزائلة حیوة دائمة ونعیما باقیا بلا فناء فقال ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء والصلوة والسلام علی اشرف اهل الابتلاء وافضل سکان الارض والسماء محمد سید الانبیاء وخاتم الاولیاء وعلی اهل بیته الذین جلت مناقبهم عن العد وعلت مراتبهم من ان یقاس بها مراتب احد من ملوک الدارین ورؤساء العالمین المبعوثین للقیام بالقسط فی ابتداء الوجود الی یوم الجزاء ولعنة الله علی اعدائهم لعنة متصلة ما دامت الارض والسماء و بعد چنین گوید اقل خلیقه حسن بن محمد علی الیزدی اصلا والحائری مسکنا ومدفنا ان شاء الله تعالی چون توسل بائمه طاهرین که عروة الوثقی الهی و حبله الممدود بین او و بین خلقه میباشند اعظم وسائل است و واجب است هر کس بیلت متمسک باشد بایشان وسیله جوید مستحب و نظر بمقتضای مودت لازمه بایشان هر کس در مقام اخلاص و بندگی بیلت طریقی اظهار اخلاص مینماید و چون حفظ آثار و اخبار سعادت آثار اهل بیت اطهار که حفظ شعائر اسلام و ایمانست مرغوب بلکه از مهمات مطلوبست لهذا علمای اخیار در جمیع اعصار و امصار در این مقام بر آمده بتحریر رسائل و کتب و طوامیر و صحف پرداختند و چون ذکر احوال سید الشهداء علیه السلام و حفظ اخبار متعلقه بآن سرکرده سالکان طریق رضا علاوه بر آن فوائد مشتمل بر فوائد بسیار بوده جهة حفظ آن بخصوص کتب و رسائل چند موضوع شد و چون در میان خلق و لا سیما در میان عجم باعتبار اعراض از کتب علماء بعضی از اکاذیب واضحه و اقاصیص فاضحه کالذرع در این باب اشتهار یافته در مجالس و محافل ذکر میکنند لهذا در نظر داشتم که رساله در این باب معمول داشته که از روی دلیل بوده اخبار

اخبار معتبره که در دست بوده و بمرور از هر جا جمع نموده مرتب نموده تا معلوم شود که بدون اخبار معتبره در این باب غنا از اکاذیب حاصل میباشد و چون عزم مؤکد شد باصرار بعضی از احبا از اصدقا شروع شده زمانها مدید باعتبار عوائق زمان اتمام آن در معرض تعویق بود تا در این اوان که حوادث عظیمه در این بلاد داخل البته افتاده که موجب تشویش عظیم از تلف جان و مال بود لهذا نظر کردم که بر تجدد کار و اظهار الطیر او در ازمها للقصد بجات نجات و هدایت امر را بشکرانه آن باتمام رسانیدن او ذیر کتب بخناب نجات حاصل آمد خواست بعهد خود وفا نماید تا شکرانه این نعمت بعمل آمده شاید سبب مغفرت گناهان و موجب نجات از مهالک آخرة نیز بوده باشد و او کو چه این کتاب نیست الا بمنزله مشت خشکیده و عظام نخرة الا آنکه بنا هستکه منتفع میشوند تشنگان وادی مهجوری و گرسنگان مخمصه نا صبوری و مرجو از مکارم اخلاق ناظرین آنکه زلاتش را بقلم اصلاح اصلاح نموده قابل معذرت و مقیل عثرت بوده باشند تا در زمره واذا مروا باللغو مروا کراما محسوب بوده باشند و مسمی نمودیم او را بمهیج الاحزان و موقد النیران فی قلوب اهل الایمان و آن مشتمل میباشد بمقدمه و چهارده مجلس اما مقدمه در دو مطلب است مطلب اول در بیان اداب تعزیه و ماتم و آن امور چند میباشد اول گریستن و جزع نمودن و مهموم و مغموم بودن و آه کشیدن و اظهار حزن و کآبه نمودن است بلکه از نفس تعزیه و ماتم داری است از اداب آن و بعضی از علماء از آداب شمرده اند مانیز شمرده ایم و اینکست در اخبار مطلوبست در این باب سزاوار است یاد نمودن بنا که و گریه بر خود بگیرد باینکه مانند گریه کنندگان صدا ظاهر کند و سر را بتراند از دو اظهار اندوه نماید اگر چه گریه نکند دویم مست اسان در بسیار بیست یا بیست حضور در مجلس تعزیه و ترک گریه و تباکی بالمره و استحباب این امور در جمله اخبار کثیره است که از خانواده عصمت رسیده است سیم و چهارم پوشیدن جامه نظیف از نجاست و کشودن بند خصوصاً بند گریبان که داخل در اظهار ماتم داریست و کشف رأس و سینه چنانچه از روایت عبدالله بن سنان مستفاد میشود و اگر چه این روایت در بیان اداب زیارت است لکن بعضی ذکر این اداب در مقام کرده اند که هیئت اصحاب المصیبه و برهنه کردن سر و پا را نیز بعضی از علما ذکر کرده اند و بعید نیست استحباب این بجهت دخول آن در عموم اظهار اندوه و مصیبت و هیئت اصحاب مصیبت یا لیکن راه رفتن با پای برهنه در زیارت وارد شده و ظاهر آن اظهار تذلل و تخشع است و این مقام اینهم مقام است پنجم و ششم و هفتم و هشتم ترک خضاب و حنا و شانه

کردن و سرمه کشیدن است چنانچه بعضی از علماء ذکر کرده است بجهت اخبار کثیره و سزاوار
ترک روغن مالیدن نیز بجهت قول صادق ع ما اختضبت منا امرأة ولا ادهنت ولا اکتحلت
ولا رجلت حتی اتانا راس عبید الله بلکه چنانچه در بعضی از اخبار است لا رای فی دار
هاشمی خمس حجج دود از خانه بنی هاشم بلند نشد پنج سال و از این مستفاد میشود که سزاوار است
ترک طبخ و اطعام لغیره یا مطلق بجهت مکرمت ان که ضرورت مقتضی انست بلکه از مجموع این
اخبار مستفاد میشود رجحان ترک مطلق زینت و ترک مطلق لذائذ با اینکه چنین میباشند
اهل مصیبت و تاملی نیست در استحباب اظهار مصیبت و سلوک مسلک اهل مصیبت بودن
بر هیئت ایشان و اما آنچه متعارف است در میان عوام از زینت مجالس بلکه زینت خود بلبس لباسهای
فاخره در ایام محرم مثل اکثر افعال ایشان منافی طریقه اهل شرع میباشد بلی اگر مقصود از
زینت بعضی از مجالس اجتماع خلق بوده باشد بجهت تعزیه شاید ضرری نداشته باشد لکن کسی که
بجهت زینت مجلس میرود بجهت تعزیه نرفته و اما استحباب پوشیدن لباس سیاه و سیاه پوش
کردن منابر و مجالس مخصوص دلیلی بر این نیافتم بلکه پوشیدن سیاه بغیر از عمامه و عبا و حکم
و انصوص دلالت بر کراهت آن مینماید و لکن از انجا که قسمی است از اظهار دوستی و مقتضای آن خالی
از اجر نیست اگر چه این مسئله خالی از اشکال نیست مگر منع شود شمول ادله ناهیه صورة
مزبوره را اما خراشیدن رو و طپانچه بر رو زدن و بریدن مو را در غیر مقام اهتمام علماء حرام
میدانند حتی انکه شیخ ره در مبسوط ادعای اجماع بر آن میکند و اخبار نیز در منع از این امور
وارد شده مثل روایت خالد بن سدیر از حضرت صادق ع که فرموده و لا شیء فی لطم الخدود سوی الاستغفار
و در جواز دریدن جامه بر مصیبت خلاف است از ابن ادریس مطلقا حرام دانسته و دیگران بجهت
پدر و مادر و برادر استثنا کرده اند نظر بفعل عسکری ع نسبت به پدر بزرگوارش و فعل
فاطمیات بر حسین ع و در حکایت خالد بن سدیر حضرت صادق ع فرموده است باکی نیست بدریدن
گریبان زیرا که موسی ع در موت هرون گریبان جامه را درید پس فرمود که بر پدر و شوهر
بر زن شق ثوب نباید کند و مؤید آنچه مذکور شد میباشد آنچه در اخبار وارد شده است از
اینکه جناب سید الشهداء مکرر وصیت میفرمود که چون من کشته شوم جامه خود را مدرید
و طپانچه بر روی مزنید و ویل و ثبور مگوئید بلکه در اخبار منع از بر زانو زدن نیز رسیده چنانچه
موسی بن بکر از موسی بن جعفر ع روایت کرده است که فرمودند بر زانو زدن در مصیبت اجر را

میبرد و لکن تحقیق اینستکه شمول این ادله مزبوره محل کلام است بلکه ظاهر عدم
شمول است پس عمومات و تاکیدات بر اظهار اندوه و مصیبت و جزع و فزع و غیر ذلک خالی
از معارض میباشد و تمثیلیه بقول شق القلوب فضلا عن الجیوب شکافتن دلها در مصیبت
اولی است چه جای دریدن جامه و سنگ بر سینه زدن در این مصیبات نیز کستر از چه جای
بر زانو زدن و در حدیث وارد شده است که زنان بنی هاشم بعد از شهادت امام حسین ع جامهای
پوست پوشیدند و از گرما و سرما هیچ پروا نمیکردند و شب و روز قرار نمیافتند بلکه
دایم در نوحه و تعزیه بودند و در فکر طعام و شراب نبودند و سید الساجدین ع بجهت ایشان طعام
مهیا میفرمود و انقدر گریه کردند که اشک از دیدهای ایشان خشک شد یا می پندارند که
دست بر زانو نمیزدند و واویلا نمیکفتند و طپانچه بر روی نمیزدند با اینکه نوحه و عرب
لطام میباشد و تقریر امام کافیست در حکم بجواز و با آنچه وارد شده است از فعل فاطمیات بلی در
بریدن مو و خراشیدن رو اشکال است پس تیغ بر پیشانی زدن یا بازو را مجروح کردن و حجامت
بعضی از عوام الناس را دابست خالی از اشکال نیست و اما اعضا را زخم کردن و در آن قفل
زدن و امثال ذلک از فعل اوباش ناس میباشد اینها مصیبت دار نیست مصیبت آنست که
دل را لباس مصیبت پوشانیده باشد و از سوزش قلب از گوشهای دو چشم اشک جاری
باشد و آه سوزناک از سینه اش بر آید دور از انجا که شیطان از در رهگذر عادت شب با ثبت و هر
عمل خیر را بیک نهج ضایع مینماید چنانچه ارکان اسلام را مثل صلوة و زکوة و غیر ذلک را
چنان خراب کرده که از صد نفر یک نفر بقواعد مقرره شرعیه از ابعمل نمیاورد و بحیثیتی که
بمصداق حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که زود باشد بیاید زمانی که لا یبقی من الایمان
الا اسمه و لا من الاسلام الا رسمه و لا من القرآن الا درسه از ایمان بلی چیزی نمیماند
چیزی مگر اسمی و از اسلام نمیماند چیزی مگر رسمی و از قرآن نمیماند چیزی مگر درسی در اکثر
بلاد و نسبت باکثر اشخاص متحقق و این امر عظیم که منافع آن لا تحصی و فوائد آن غیر متناهی
نیز در آن چنان تصرف کرده که از اضایع کرده که کم مجالس تعزیه است که بر پا شود الا انکه انواع
معاصی بران مترتب میشود مانند ریا و غنا و کذب و افترا و نظر بر اجنبیه و امردان اسم انرا
تعزیه میکذارند و بغیر از تعزیه همه چیز را مشتمل میباشند و از اقامه شعار اسلام
میدانند و حال انکه بغیر از تضییع احکام اسلام چیزی در این نیست و چنان میدانند که

تعظیم شعائر الله است و بجا استخفاف شعائر الله بجهة تقلیدهای دروغ و اطوار نامناسب
چیزی در ان نیست باز وسیله اطفال و جهال و فسّاق بر منابر بالا میروند و حال انکه اعاظم
علما و کاملین را شرم میاید که بر منابر بالا روند و بجای پیغمبر و نواب و متمکن شوند تا بحدّ
که از اجمعی صنعت گرفته اند و ایام عاشوراء و صفر را ایام تجارت خود گزیده اند و چنان
اشخاص متوجه چنین شغل عظیم میباشند و افعال چند از ایشان صادر میشود که شخص را
ناخوش میاید که تعزیه خوان میگویند او را با انکه خدمتگذاری سیّد الشهداء ع و تعزیه
او فخری عظیم می باشد بادی اگر مردم بجهة ریا میکنند تو بجهة خدا بکن و اگر مردم از او وسیله
دنیا قرار داده اند تو از او وسیله اخرت گردان و اگر مردم در ضمن ان معصیت میکنند
تو ان را خالص از معصیت گردان با بنکه از از انشائی و در حدیثست که شخصی عرض کرد
بحضرت صادق ع که خوشم نمیاید رفتن بزیارت جناب حسین ع زیرا که همه کس میروند و زنان
و اطفال هم میروند و بجهة شهرت میباشد حضرت سر مبارک بزیر انداخته تا مانی پس سر برداشته
فرمودند که اگر مردم بجهة شهرت بزیارت میروند تو بجهة خدا برو و از ان ترک مکن و اما
اظهار اندوه و مصیبت و اقامه عزا در همه ایام و اوقات مستحب است یا مخصوص بایام محرم و صفر
نخوان از ایام مصیبت است ندیدم کسیرا از علما که متعرض شود این را و لکن اطلاق ادله
عموم او گریستن سید الساجدین در مدت عمر و بپا داشتن بنی هاشم تا پنج سال دائما عزای
انحضرت را مؤید میتواند بود و چنانچه ظاهر میشود از سیر ائمه نیز این امر را اختصاص بمحل
دون زمانی نداشته که هرگاه یکی از شعراء میرفت در مجلس ایشان میفرمودند بخوان و میخواند
و میگریستند و در حدیثست که نبود روزی که مذکور شود حسین ع نزد حضرت صادق مگر
انکه در ان روز و در ان شب او را کسی شاد نمیدید و از یونس بن یعقوب روایت شده است
که حضرت صادق ع فرمودند که پدرم فرمود یا جعفر وقف کن از مال من فلان قدر را بجهة
تعزیه کنندگان تا ندبه کنند بر من در منی تا ده سال در ایام منی شهید میفرماید که مراد
از این تنبیه ناس است بر فضل این و مقصود اظهار این امر است تا مردم اقتدا نمایند
و بدانند که اهل بیت این طریقه بود تا دیگران نیز بایشان اقتدا نمایند و اشکالی در
این نیست بلی اشکال در اینست که ایا استحباب این امور ثابت است در اعیاد و زمانی که زمان
سرور اهل بیت بود مثل نهم ربیع الاول و غدیر و نظیر ان زیرا که مطلوب در این ایام

شادی و مسرتست و با این مطلوبیت حزن و الم بمعنی است زیرا که حزن و سرور متضادان
اند نمیباشند و مطلوبیت هر دو از شخص واحد بی وجه است پس مسئله بنظر اجتماع امر و نهی
باشد و چون مطلوبیت مسرت در ایام مخصوصه خاص است سزاوار میباشد تخصیص ادله استحباب
اندوه بغیر اینمقام لکن ممکن است دفع اشکال بالتزام امکان اجتماع مسرت و اندوه از جهتین
مثل اجتماع خوف و امید از جهتین و بر فرض تسلیم عدم امکان اجتماع در عدم جواز اجتماع
استحبابی و هی منزهی کلام است زیرا که عمده دلیل بر عدم جواز اجتماع تکلیف ما لا یطاق است و در
اینمقام بی وجه است بجهة رخصت ترک از هر دو و بمقابله اجتماع متضادین بر طرف میباشد از ان لکن
نظر بر ورود شرع بنیاد وارد شده است مثل صلوة در ازمنه و امکنه مکروهه و تصرفی که بجهة فرار
ان میشود در اینجا نیز ممکن است ارتکاب ان و از اینها همه گذشته دلیل استحباب اندوه بر سید
الشهداء ع مثلا قطعی است و استحباب مسرت در این ایام مخصوصه ظنی است بلکه ناشی از تسامح در ادله
سنن و ادله قطعیه بر تسامح مقدم است یقینا بر سایر ادله ظنیه نیز علی احتمال و محل تحقیق این
مطلب اینجا نیست و کیفما کان حکم بعدم استحباب تعزیه و گریه در این چنانچه از بعضی مسموع شده
بعید است سیما با انچه وارد شده است از قول سجاد ع فَاَیُّ رِجَالاتٍ مِنْکُمْ یُسَرُّوْنَ بَعْدَ قَتْلِهِ اَمْ اَیَّةُ
عَیْنٍ تَحْبِسُ دَمْعَهَا وَتَضِنُّ بِانْهِمَالِهَا و قول صاحب الامر ع در زیارت مشهوره فَلَاَنْدُبَنَّکَ صَبَاحًا
وَمَسَاءً فَلَاَبْکِیَنَّکَ بَدَلَ الدُّمُوْعِ دَمًا و قول منادی که از اسمان ندا کرد در وقت شهید کردن
انحضرت صلوات الله و سلامه علیه اَلْیَوْمَ نَزَلَ الْبَلَاءُ عَلٰی هٰذِهِ الْاُمَّةِ فَلَا یَرَوْنَ فَرَحًا حَتّٰی یَقُوْمَ
قَائِمُکُمْ وَیَشْفِیَ صُدُوْرَکُمْ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِکَ بلکه از اینها معلوم میشود که این مسرتها و شادیها بیجا
و چه نیکو میگوید سید المرتضی علم الهدی اِنَّ یَوْمَ الطَّفِّ یَوْمًا کَانَ لِلدِّیْنِ عَصِیْبًا لَمْ
یَدَعْ لِلْقَلْبِ مِنِّیْ لِلْمَسَرَّاتِ نَصِیْبًا لَعَنَ اللّٰهُ رِجَالًا اَتْرَعُوا الدُّنْیَا غُصُوْبًا سَالَمُوْا
عَجْزًا فَلَمَّا قَدَرُوْا شَنُّوا الْحُرُوْبَا طَلَبُوْا اَوْتَارَ بَدْرٍ عِنْدَنَا ظُلْمًا وَجُوْرًا یعنی روز کربلا
مصیبتی در کربلا واقع شد در روزی بود که شدید بود بر دین پیغمبر ص و از برای شادی
در دلم نصیبی نگذاشت و بجا شادی در ان روز تا خدا لعنت کند کسانیرا که از روی تسلط
اقتحام در دنیا کردند و در زمان عجز خود تسلیم کردند و منقاد شدند و چون قدرت
یافتند لشکرهای هلاکت و بلا را بر اهل بیت فرستادند و اهل دین را بر طرف کردند و طلب
کردند خونهای کفار را که در بدر و احد کشته شده بودند و وجه دیگر از برای ابقاء استحباب این امر

دراین ایام عظم و بزرگی این بلیه استکه بر همه شادیها غالب می اید زیرا که معلوم استکه
اگر بزرگی دو امر از برای او رو دهد که احدهما اعظم از دیگر باشد مثل انکه خداوند فرزند
باو دهد ولکن پسر رشید عالی از او بمیرد البته مراعات مصیبت او کردن اولی میباشد
اگر فرض شود ایام عاشوراء را دیگی از این عیدها پس مراعات مصیبت اولی میباشد چنانچه محرم و نوروز
اتفاق افتاد و همه کس مراعات عاشورا کردند والله العالم **مطلب دویم** بدانکه بعضی از علما
را عقیده اینستکه ذکر اخبار ضعیفه در مقام تعزیه و ذکر مناقب و فضایل ائمه از معجزات
ایشان مجوز است بجهت تسامح در ادله سنن بجهت انچه وارد شده است بطرق معتبره و صحیحه
که کسیکه برسد باو ثوابی بر عملی و انجا اورد بجهت طلب ان ثواب باو میرسد اگر چه در واقع چنانچه
باو رسیده نباشد و بگمان فقیر این سخن درست نیست بلکه توهم است زیرا که اگر مسلم شود تعزیه
یا ذکر مناقب مثلا مستحب است و دلیل ضعیفی بر استحباب ان اقامه شود مقتضای جواز تسامح حکم
باستحباب ان میشود و کلام در اینمقام نیست بلکه کلام در اینستکه این منقبت غیر معلوم مگر در
حدیث ضعیف است منقبت است و در صاحب منقبت ثابت نیست تا ذکر شود و ثواب بر ان عاید گردد
یا نه و این کیفیت مصیبت واقع است تا مذکور شود و باعتقاد صحت ان گروه بر ان بگریند یا نه
اینمقام مقام اثبات موضوع است نه حکم و اینمقام مقام علم است نه تسامح و این واضح است و تحقیق
که در اینمقام اخبار ضعیفه و صحیحه یکسانند و مقام عمل نیست بلکه مقام اعتقاد است و علم
معتبر است پس اخبار صحیحه نیز بناء علیه مادامیکه علم از ان مستفاد نشود اعتقاد نمیتوان
کرد زیرا که تعبد اخبار اعتقاد وقوع نتوان کرد مگر در اسباب تعبدیه و این دخلی بان
ندارد و لکن نقل اخبار ظنیه در این باب مضر نیست بلکه موجب ثواب میباشد از جهت ثبوت استحباب
ذکر اهل بیت و استحباب اقامه عزا و گریانیدن و گریستن و ذکر وقایع ایشان و شبهه نیست که
بعد از ذکر این حکایات و اخبار داخل در اینموضوعات میشود و صادق میباشد که ذکر فضیلت اهل
بیت کرده و گریانیده و همین قدر کافیست در حصول مطلوب بلی شبهه که هست اینستکه با عدم معلومیت
امری گونه نقل میکنند که چنین کرد و چنین شد و چنین گفت مثلا و حال انکه بسا هست که خلاف
واقع میباشد ولکن این اشکال وارد است نیز در صورتیکه اخبار صحیحه باشند نیز زیرا که صحت موجب
علم نیست و در ظنیت همه شریکند لکن رفع شبهه میشود باینکه این ضرر ندارد بجهت حصول تعارف
چنانچه داب علماء نیز میباشد چنانچه در مراسیل از اخبار و غیرها میگویند قال الصادق ع مثلا

و حال انکه معلوم نیست بر ایشان صدور قول مذکور از جناب حضرت پس در اینمقام نیز از
این باب میباشد و ضرر ندارد بناء علی هذا اخبار ضعیفه و صحیحه مساوی میباشند بلی اگر مظنه
بکذب خبر باشد در جواز نقل بدون نسبت بر اوی محل شبهه عظیم میباشد بلکه باید خالی از شبهه نیست
بنابراین نقل از علما بلکه از کتب تواریخ و غیرها ضرر ندارد مادامیکه اعتماد بان باشد و اثار
کذب و وضع بر ان لایح نباشد بلکه در اینمقام اگر اکتفا باخبار صحیحه بلکه مظنون الصدق اخبار شود
چیزی بدست نمیاید لهذا میبینی اجله علماء را که اقتصار باخبار معتبره نمیکنند بلکه علماء نیز
را نیز نقل مینمایند و با وجود اینها همه چیزی چند از جهال تعزیه خوانها مسموع میشود که
بگوش نخورده بگمان انکه همین سخن تازه مذکور شود خوبست و از سوء عاقبتش نمی اندیشند
که حضرت میفرماید دروغگو بر من بسیار شده کسیکه بر من دروغ بگوید بجای خود را از
اتش مهیا داند و نقل بالمعنی را اگر چه جایز میدانند لکن باشرایط مقرره معهوده مثلا
چیزی را زیاد و کم کردن و کمال احتیاط را در این لازم دانسته اند چه جای انکه حکایاتی بی ماخذ
نقل کنند یا اخبار را سراپا در هم شکنند یا انقلاب شاخ و برگ بر ان افزایند و اوضاع را
بهم زنند که خدا داند که اینهم مثل انچه متعارف ایشان گردیده میباشد مانند تغنی و سایر قبایح
و اما انچه متعارف شده است از اخذ اجرت بر همین عمل موافق شرع انور بوده باشد اجرت
ان بحسب قواعد حرام نباید باشد زیرا که اجیر شدن بر صلوة و صوم و حج و زیارت و تلاوت
جایز دانستن مستلزم تجویز این نیز میباشد لکن اگر اجرت را معین نکرده زیاده بر اجرة المثل
تسلط ندارد اگر این عمل را اجرتی باشد بحسب عادت و از حضرت صادق ع روایت شده استکه
فرمود لا باس بکسب النائحة اذا قالت صدقا یعنی باکی نیست بکسب زن نوحه گر اگر در نوحه گری
خود راستگو باشد و در حدیث دیگر ابو بصیر از انحضرت روایت کرده که فرمود لا باس
باجر النائحة اجر گرفتن زنان نوحه گر باکی نیست لکن حنان بن سدیر روایت کرده است از حضرت
صادق روایت کرده است از حضرت صادق ع که فرمود لا تشارط و تقبل کلما اعطیت یعنی باید شرط نکند
از ابتداء که فلان مقدار را میگیرم و باید قبول کند انچه باو میدهند و بنابراین اجرت گرفتن
با شرط کردن ان در ابتداء که فلان مبلغ میگیرم مشکل میباشد و در جواز نوحه بر شهدا
مردگان و اخذ اجرت بر ان خلافست در میان علما شیخ طوسی و ابن حمزه از علما حرام دانسته
اند و شیخ ادعاء اجماع کرده و اخبار بر منع نیز وارد شده حتی انکه وارد شده که پیغمبر خدا ص

لعن کردنا محمد او کسیکه نوحه او را گوش دهد و در حدیث دیگر از پیغمبر خدا صلعم وارد شده
استکه فرمودند که اگر زن نوحه گری توبه از دنیا برود در روز قیامة محشور میشود و حاله
انکه پوشیده باشد سربالی از قطران ولکن ظاهرا مشهور علما جایز میدانند بجهه اخبار
چند واخبار مانعه را حمل بر نوحه بباطل نموده اند **مجلس اول در ذکر خروج جناب**

سید الشهداء از مدینه مشرفه بسمت مکه معظمه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل محبته فی قلوب اولیائه حتی ترکوا ما سواه شوقا الیه وسقاهم من رحیق
مودته حتی هجروا من دیارهم اسفا علیه واوطانهم بجماله حتی اختاروا فراق الصدیق واحتملوا
واعثاء الطریق طلبا للزلفی لدیه ویتمهم فی عشقه حتی لم یبالوا بامطار السهام والاسنة
کمن لم یشعر بجانبیه والصلوة والسلام علی اول مهاجر هاجر من دیاره لهواه وافضل
سالک سلک سبیل رضاه واقرب الخلق الی ربه وسیده ومولاه سیدنا ومولانا محمد بن
عبد الله وعلی اهل بیته افضل السالکین الی الله واشرف المهاجرین عبد الله سیما
علی ولده وحبیب قلبه وفلذة کبده الذی هاجر مع اولاده وعشیرته واخرج عن حرم الله
مع اخوانه وقبیلته وجاهد فی الله مع انصاره واحبته وقتل لوجه الله مع اعوانه و
خاصته الغریب الوحید والاسیر الشهید الذی احاط به کلاب اهل الدنیا وسباع
اراذل الوری فجعل یفر بعیاله من بلد الی بلد ومن دار الی دار حتی اتوا علیه واحاطوا
جانبیه ففعلوا به من القتل والغارات وسبی النساء والبنات ما کلت الالسن عن تقریره
وعجزت الایدی عن تحریره فوالله ان هذا الامر تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض
وتخر الجبال له هدا فواحسرتاه علی تلک الاجسام المرملة بالدماء والافواه الیابسة
من الظماء وواهفاه علی تلک الاجساد والابدان المدفونة من غیر غسل واکفان واطول
لهفی علی تلک الجثث المجدلة فی الفلوات والاعضاء البالیة العاریات ویا تاسفی علی
تلک الذراری الموتورات والنسوة المأسورات ویا حزنی علی الایدی المغلولات و
الاعناق المکبلات فالویل للعصاة الفساق کیف سلکتهم الدنیا طریق الغی
واحادت بابصارهم عن منار الهدی فاتخذوها دینا واتخذتهم عبیدا فلعبت بهم و
لعبوا بها ونسوا اماواذا ئها رویدا یسفر الظلام وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون

ینقلبون **وبعد** قال الله تعالی فی کتابه المبین وکلامه المتین اذن للذین یقاتلون بانهم
ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا
الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبیع وصلوات ومساجد
یذکر فیها اسم الله کثیرا ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز مراد از ظاهر ایه
شریفه شاید این باشد که اذن داده شده اند بقتال با اعداء حق جماعتی که بر ایشان
ظلم کردند وایشانرا از دیار خود بیرون کردند بدون جرم وتقصیری مگر انکه میگفتند
ربنا الله خدای ما معبود بحق است وبیزاریم از شرک وبت پرستی ودنیا پرستی واگر این بود که
خدا دفع میفرماید عذاب خود را از بدان خلق واشرار ظالمان بواسطه اخیار ونیکان ایشان
هر اینه عذاب الهی نازل میشد بنحوی که معابد ایشان ومساجد که محل ذکر الهی است خراب
وسرنگون میگردید وهر اینه یاری خواهد کرد خدا هر که او را یاری کند بدرستیکه او صاحب
توانائی وعزتست وچنانچه از بعضی از تفاسیر معتبره واخبار ظاهر میشود ایناستکه قبل از نزول
این حضرت رسول صلعم مامور بقتال با کفار نبودند پیوسته کفار در صدد اذیت مسلمین
بودند وایشانرا سر وپای میشکستند واهانت مینمودند تا انکه جبرئیل امد این ایه را اورد
وشمشیری بر کمر انحضرت بست در کتاب شریف کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود
که نزلت فی علی وجعفر وحمزة وجرت فی الحسین ع یعنی نزول این ایه شریفه در شان علی وجعفر
وحمزه بود که ایشانرا از دیار خود که مکه بود بیرون کردند از روی ظلم وستم وایشانرا تقصیری
نبود مگر که ترک طریقه مشرکان کردند وطریقه توحید واسلوک مینمودند پس ایشان در
دار هجرت ومحل غربت ماندند ودر راه خدا جهاد کردند تا انکه بسعادت شهادت فایز شدند
هم چنانکه وارد شده استکه در جنگ احد چون حمزه را شهید کردند با بسیاری از انصار
ومهاجرین چون مسلمین بمدینه برگشتند در خانهای مسلمین صدای نوحه زنان بلند شد
که بر کشتگان خود گریه میکردند وچون حمزه غریب بود وکسی نبود که عزای او را برپا نماید در
خانه اش صدائی بلند نشد پیغمبر خدا صلعم چون اینحالت را دید متاثر ومحزون گردید وفرمود اما
عمی حمزة فلا بواکی له یعنی اما عم من حمزه در اینجا غریب است وعزاداری که بر کشته او
چون مهاجرین حزن انحضرت را دیدند زنان خود را گفتند اول بر شهید بر حمزه ندبه ونوحه
کنید وبعد بر کشتگان خود روز دیگر اول صدا حمزه صدا شیون برپا شد حضرت فرمود

کیست که بر غم غریبم گریه میکند گفتند زنان انصارند فرمود خدا از ایشان راضی باد پس
آنحضرت فرمودند فَجَزَیْنَ فِی الْحُسَیْنِ اگرچه این آیه در شأن ایشان نازل نشده لکن جاری در
حق حسین و مصداق آن درباره آن اولاده از دیار و وطن بظهور رسید که او را بیگانه از
وطن خود دور کردند و در غربت اسیر نمودند و آخر الامر آنحضرت باذن الهی با ایشان جنگ و
مقاتله نمود تا آنکه بی‌جرم و تقصیر او را کشتند و او را تقصیری نبود مگر آنکه طریقه خدا
پرستی را پیش گرفته و دست از بت‌پرستی و اطاعت جبت و طاغوت برداشته بود و مردم را
بسوی ولایت که اعظم شرائط توحید است هدایت میفرمود بغیر و از قول ربنا الله
چیزی نمیگفت این بود که وارد شده است که آن شهید مظلوم در روز عاشوراء با نفوس
بیحیا میفرمود خَبِّرُونِی هَلْ تَطْلُبُونِی بِقَتِیلٍ قَتَلْتُهُ وَبِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحَةٍ اَوْ بِمَالٍ اسْتَمْلَکْتُهُ
اَمْ عَلَی سُنَّةٍ غَیَّرْتُهَا اَمْ عَلَی شَرِیعَةٍ بَدَّلْتُهَا خبر دهید مرا که دور مرا گرفته اید بجهت چه مگر
کسی را بناحق کشته ام که میخواهید مرا بعوض او بکشید یا جراحتی و قصاصی از من مطالبه
مینمائید یا مال کسی را بناحق مالک شده ام که از من مؤاخذه کنید یا بدعتی در دین خدا ظاهر
کرده ام یا سنت پیغمبر را تغییر داده ام یا شریعت او را تحریف نموده ام ابجماعت در عوض
جواب ساکت شدند و مکرر این نحو کلمات میفرمود از برای اتمام حجت بر آن جماعت
بیجمعیت با قلوب قاسیه که از طینتهای خبیثه لئیمه بهم رسیده چه توان نمود و بموعظه و نصیحه
چگونه ایشان را نرم میتوان نمود فَهِیَ کَالْحِجَارَةِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً وَاِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا یَتَفَجَّرُ
مِنْهُ الْاَنْهَارُ وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا یَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ پس این آیه شریفه در حق حسین ع کمال
بهم رسانیده وَلَوْلَا دَفْعُ اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِیَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ
یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللهِ کَثِیرًا و اگر نه این بود که خدا دفع میکرد عذاب خود را از خلق بواسطه
بقیه ذریه طیبه او هر آینه عذاب الهی نازل میشد بنحوی که زمین با اهلش سرنگون میگردید
و معابد و مساجد منهدم و خراب میشد ای جای آن بود که عذاب الهی نازل شود و عالم را
سرنگون نماید زیرا که غیرت الهی مقتضی این شود که بمحض پی کردن ناقه و بچه شتری عذاب نازل نماید
چندین هزار خلق را از روزگار براندازد یا جای این نبود که بواسطه کشتن فرزند عزیز
پیغمبرش عذاب نازل نماید یا ناقه صالح عزیزتر بود در پیش خدا از سید الشهداء ناقه صالح را
عظمی نبود زیرا که مثل او را هزار هزار در عالم میکشند بلی چون خدا او را آیتی از آیات خود

قرار داده بود و سفارش فرموده بود که او را اذیت نمائید چون او را کشتند از عمل خدا در
غضب شد و زمین بلرزه و کوهها سرنگون نگردد و همه عالم را خراب کند با آنکه ناقه صالح را با او
کاری نکردند و ظلمی ننمودند بلی اینکه خدا حق شرب از برای او قرار داد کرده بود بگفته الهی راضی نشدند
و حق او را با او وانگذاشتند پس او را پی کردند و اما حسین ع را حق شرب که از برای همه کس
بود از او منع نمودند و او را تشنه و گرسنه ذبح کردند و بدنش را پاره پاره و قطعه قطعه
نمودند یا جای این نبود که جبرئیل امین ع چنانکه در کشتن ناقه صالح صیحه زد و فریاد
کشید بنحوی که گوشها را پاره نمود و همه مردند در کشتن مخدوم خود حسین ع ناله کشد و
صیحه زند که عالم زیر و زبر گردد فَیَا سَمَاءُ اَجْرَتْ هٰذِهِ الْاُمُورُ عَلَی مِثْلِ الْحُسَیْنِ فَمُوْرِی
بَعْدَهُ مُوْرِی ای آسمان این ظلمها و ستمها جاری شد بر حسین و حسین را با لب تشنه کشتند
و اهل بیتش را اسیر کردند پس بزلزله و اضطراب در آی و عالم را سرنگون نمای وَاَنْتِ یَا اَرْضُ
صِیرِی بَعْدَهُ قِطَعًا وَیَا جِبَالُ عَلَی وَجْهِ الثَّرَی سِیرِی و تو ای زمین بعد از حسین بایست
پاره پاره شوی و ای کوهها بایست پاره پاره شوید و از زلزله و اضطراب بایست بر جای
خود قرار نگیرید وَیَا مِیَاهُنَّ مِنْ سَاقِی الْحَوْضِ مُنْهَمِرٌ عَطْشَی قَضَتْ نَحْبَهَا مِنْ بَعْدِهِ غُورِی
آه آه فرزند ساقی کوثر و سقای روز محشر را با لب خشکیده و جگر تفتیده شهید کردند پس
چرا ابرهای چشمها خشک نشد و چرا دریاها فرو نرفت و چرا بارش از برای رحمت منع نزد
یَا خَیْلُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَیْنِ فَلَا شَدَّتْ عَلَیْکِ سُرُوجٌ لِلْمَغَاوِرِ و بعد از افتادن سرخیل شجاعان
عالم و سردار مبارزان بنی آدم از اسب بعد از خالی شدن خانه زین از چنین سواری که
معرکه شجاعت و یکه تاز معرکه مبارزت چرا اسبها را زین و لجام میبندند امیدوارم که
سوای سوار آن بر اسبها تا زمان مبارک و میمون نبوده باشد اَیْنَ الرَّسُولُ عَنِ الشِّبْلِ الْحُسَیْنِ
وَقَدْ اَمْسَی جَزَرًا لِقِطْعَانِ الْیَعَافِیرِ آیا کجا بود پیغمبر خدا صلی الله ع که ببیند فرزند عزیز
خود را که او را در بیابان تنها انداخته‌اند و کسی او را زیارت نمیکرد و بنزد او نمیرفت
مگر وحشیان صحرا و جانوران کوه و بیابان اَیْنَ الرَّسُولُ وَجِسْمُ الْحُسَیْنِ بِهَا کَمُصْحَفٍ قَدْ بَلِیَ
فِی الْاَرْضِ مَهْجُورُ کجا بود رسول خدا که ملاحظه نماید بدن شریف حسین خود را
که مانند ورق مصحف بر زمین افتاده که بعوض سطرها زخمهای شمشیر و خنجر در کنار
یک دگر بر صفحه آن بدن شریف قرار گرفته و او را بمثل قرآنی که در دست کفار باشد مهجور و

کذارده اند این الرسول عن الرأس الکریم علی رأس السنان بدن بعجور کجا بو حبیب خدا که نظر نماید سر فرزند دلبند خود را که همیشه بسینه میچسبانید که از ابر نیزه زده اند و ماه تابان تیره روزان او را بهر طرف میکردانیدند اه اه این الرسول و ثغر کان یرشفه تدفعه بقضیب کف مخمور کجا بود رسول خدا و شافع روز جزا تا ببیند لب و دندانی که همیشه او را میبوسید و میمکید پسر معویه شرابخوار با دخیلش چوب بر ان میزند و ما دام بهنگام لب و دندانت باد یا ابا عبد الله ایا لب و دندانت تقصیری داشت مکر انکه بوسه کاه پیغمبر خدا همیشه مشغول بذکر خداوند و ذاکر بود این الرسول و مهر السبط منقلب یعد بسج الی الفسطاط مکسور این الرسول عن الایتام تندبه مثل النجوم عن النوق الحذابیر ایا کجا بود پیغمبر خدا که ببیند اسیب صبیان فرزندش را که بازو شکسته رو بخون اغشته بهر طرف میدوید و فریاد مینماید و خبر مرگ صاحب خود را به یتیمانش میرساند ایا کجا بودی یا رسول الله که بشنوی نوحه یتیمان و کریه خواهران و ناله زنان را که مثل شتران از هر طرف متفرق شده است و ایشان را بر شترهای بی رفتار سوار کردند خطب تضعضع منه الدین و اضطربت قواعد المجد فی الاعراف و الطور بخدا قسم این مصیبتی است که ارکان دین الهی از ان بتزلزل در امد و بنا و اساس خانه مجد و بزرگی که پروردگار مجید در اعراف و طور او را مؤسس نموده و پایه ان را بجهه پیغمبر اخر الزمان بلند کردانید با ضطراب در امد و نزدیک شد که منهدم کردد خطبة تزلزل منه العرش و انطمست معالم الرشد و الاحقاف و النور حادثه ایست این حادثه که عرش الهی را با ان عظمت بتزلزل در اورد و اثار هدایت و نشانهای رشد و دلالت که پروردگار عالم از او قرار داده محو و منطمس کردید خطب اقام عمود الشرک منتصبا و شد اعضاد اهل الغی و الزور مصیبتی بود این که بواسطه ان اثار توحید و خداپرستی پست شد و عمود شرک و بت پرستی بر پا کردیدند و بازوی اهل کفر قوی شد بدانکه اکر چه حق تعالی عذاب خود را نازل نفرمود و عالم را سرنکون ننمود و لکن انچه در اخرت مهیا فرموده بجهة ظالمان کفایت مینماید ایشان از این باید الهی تن در داد و کرده حکیم علی الاطلاق را موافق حکمت دانست و بد دستیکه کسیکه در عفو تعجیل مینماید که خوف فوت داشته باشد و خدا در کمینگاه ستمکاران میباشد و طبرسی در احتجاج بسند خود روایت کرده است که روزی نسید الساجدین ذکر میفرمود احوال جماعتی

از بنی اسرائیل را که خدا ایشان را مسخ فرمود و ایشان را از صورت بنی نوع انسان انداخت و بصورت میمون کرد ایشان را بجهة مخالفت کردن ایشان امر الهی را که نهی فرموده بود از صید ماهی در روز شنبه که روز عید ایشان بود بجهة حرمت ان روز چون باخر قصه صید فرمود ان الله تعالی مسخ و لئک القوم لاصطیاد السمک فکیف تری عند الله عز و جل یکون حال اولاد رسول الله و هتک حرمته خدا مسخ فرمود ان جماعت را بجهة صید نمودن ماهی پس ایا چه کونه بینی حال کروهی را که کشتند اولاد پیغمبر او را و حرمت او را ضایع و پرده حریم او را دریدند پس یکی عرض کرد یا ابن رسول الله ما این حدیث را از شما شنیده بودیم یکی از دشمنان خاندان شما بنوت کفت اکر حسین کشتن ان از روی باطل نبود پس کشتن او از صید ماهی عظیم تر بود پس چرا خدا غضب نفرمود بر کشندکان او هم چنانکه غضب کرد بر کسانیکه صید ماهی کردند در یوم سبت حضرت فرمود که بکو در جواب انکه ابلیس لعین معصیتش بزرکتر بود از معصیت جماعتی که باغوای او کافر شدند پس چرا خدا هلاک کرد ایشان را مثل قوم هود و اصحاب فرعون و ابلیس را هلاک نفرمود و حال انکه ان اولی بود بهلاک کنی از ان جماعت پس چرا خدا هلاک فرمود ان جماعت را که تقصیر ایشان از ابلیس کمتر بود در صحیح معا و بقا و مهلت داد ابلیس را با ان صحیح معا و نجح ما کار او سر بهر زد نیست این مکر اینکه پروردکار عالم حکیم است و تدبیر او با حکمت مقرون است هر کس را مهلت میدهد دان تدبیر بیستی هر کس را هلاک میکند دران حکمتی است و کذالک هؤلاء الصایدون فی السبت و هؤلاء القاتلون للحسین ع و یفعل فی الفریقین ما یعلم انه اولی بالصواب و الحکمة پس هم چنین هلاک نمودن صید کنندکان ماهی را و مهلت دادن کشندکان حسین را بخدا کردد در حق ایشان ان موافق صواب و حکمت است لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون پس اولا اینکه بحث بر حکیم علی الاطلاق روا نیست و ثانیا انکه خود فرموده و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا اکر دفع نمیکردیم از اشرار ناس بواسطه ابرار ناس هر اینه عذاب نازل میشد و معابد و مساجد را سرنکون میکرد اکر چه این حکم کلیست و لکن کذشت که جناب صادق ع فرمودند در حق حسین جاریست پس اکر نبود بقیة ذریه طاهره او و نبود بجهة وجود حجة الهی که محل فیوضات الهی و سبب نزول رحمت و برکات نامتناهی هر اینه عالم سرنکون شده هم دنیا و ما فیها زیر و زبر شده بود زیرا که امر سهلی نبود کشتن جکر کوشه پیغمبر خدا را و اسیر نمودن دختران فاطمه زهرا را

هرگاه خدا بجهة صید ماهی چند بر جمعتی و جماعتی را مسخ نماید و بر ایشان صاعقه از
اسمان فرو فرستد و باتش دنیا و اخرت بسوزد پس چه گمان داری از کسیکه حجة و خلیفه
او را و زینت عرش کبریائی و عظمت او را و مظهر جلال و رفعت او را و در دریای خون غرق
نمایند او را بیگناه از اب منع نمایند و هرگاه گروهی عظیم را هلاک کنند بجهة هتک حرمت
روز عیدی که خدا از احرمتی داشته بود و در ان روز از صید سمک نهی فرموده بود پس
چه خواهد بود حال گروهی که هتک حرمت عید سید انام را که روز جمعه بود و بمنزله
یوم السبت بنی اسرائیل است ضایع کردند چنین روزی در بهترین ساعات که وقت نوافل
و خدا مردم را خوانده است بسوی ذکر خود و احترام پیغمبر خود که باطن ذکر الله است و تحصیل
قرب خود و مناجات خود و گوش بمواعظ و نصایح خود حرمت از روز را ضایع کنند و پرده
حرمت پیغمبر خود را بدرند و مرتکب چنین امری که قلم از تحریر عاجز است شوند و روز جمعه که
یوم السبت مسلمانست از ضایع نمایند و بصید نمودن نهنگ بحار معارف الهی و اشرف
مخلوقات از ماه تا ماهی جرأت نمایند و اینکه در بعضی اخبار وارد شده است که المقتول یوم
السبت و اینکه انحضرت را روز شنبه شهید کردند همانا تاویلش همین است که مذکور شد که شهادت
او در روز جمعه که یوم السبت مسلمین است می باشد اگرچه جمعی از علماء بظاهر این اخبار عمل نموده
و قائل شده اند که شهادت انحضرت در روز شنبه بوده مثل شیخ مفید در ارشاد و غیر ایشان
ولکن مخالف است با اخبار کثیره داله باینکه امر در روز جمعه بوده و باین قائل شده اند بسیاری
از علما رضوان الله علیهم بلی هلاک بنی اسرائیل بجهة ضایع نمودن حرمت روز شنبه بود اما خدا عذاب این امت را
بواسطه رحمت خود که در میان خلق بود نمی فرستاد وَلَوْلَا شُمُوسٌ مِنْهُ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَلَا
كَانَ سَهْلٌ وَلَا حَزْنٌ وَلَمْ يَدُرْ فَلَكٌ كَلَّا وَلَا سَكَنَتْ اَرْضٌ بَلِ اضْطَرَبَتْ اَرْضٌ بِهَا
سَكَنُوا ابدا اگر نبود از برکت افتابهای فلک عصمت و طهارت و ماههای برج هدایت و
امامت از اولاد ان قافله سالار سالکان سعادت و پیشرو کاروان شهادت هر اینه هرگز
افتاب طلوع و غروب نمیکرد افلاک گردش نمینمود و زمین قرار نمی یافت و سهل و جبل
بر طرف میگردید لَوْ لَمْ يُرِدْ رَبُّنَا اِظْهَارَ حُجَّتِهِ مِنْ صُلْبِهِ مَا اسْتَقَامَ الدَّهْرُ وَالزَّمَنُ
اگر نه این بود که خدا میخواست اظهار نماید حجتهای خود را و بیرون اورد خلفاء خود را
از صلب طاهر او هر اینه زمان و روزگار باستقامه نمیماند ما عُطِّلَ الْكَوْنُ اِذْ كَانَتْ

قَلَائِدُهُ مِنْهُ هُدَاةً عَلَى فِعْلِ التُّقَى مَرَنُوا عالم سرنگون نشد و کون بی معطل نگردید
بجهة انکه گوهرهای مضیء و جوهرهای ثمینه او اولاد طاهره او قلاده روزگار و نظام لیل
و نهار بودند که بواسطه تقوی و ممارست بر عبادت خدا مقصود از ایجاد ماسوی حاصل
گردید فَلْيَنْدُبِ الْمَجْدُ اَهْلِيهِ كَذَا وَكَذَا فَلْيَعْظُمِ الْخَطْبُ وَلْيَكْبُرِ الْمِحَنُ پس سزاوار است
مجد و بزرگی نوحه و ندبه نماید بر اهل خود و باید عظیم شود مصیبت خلق و بزرگ شود
محنتها و بلاهای مردم وَكَيْفَ لَا وَ دَارَ السَّادَاتِ مِنْ مُضَرٍ اَضْحَتْ تَسُودُ عَلَيْهَا اَعْبُدٌ
چگونه چنین نباشد و حال انکه میبینم بزرگان و سادات خلق را بزرگی مینمایند بر ایشان
اراذل خلق و غلامان و بندگان کنیزان منحرف وَاللهِ مَا جَرَ جَوْرُ الظَّالِمِينَ عَلَى اَبْنَاءِ اَحْمَدَ
اِلَّا مَعْشَرٌ فَتَنُوا اَعْنِي الْاُولَى غَصَبُوا اِمْرَاتِ حَيْدَرَةٍ اَخِي النَّبِيِّ رَسُولِ اللهِ وَالْخَتَنُ
بخدا قسم جرأت نداد این اراذل را بظلم اهل بیت مگر جماعتی که غصب کردند ارث برادر و
داماد رسول الله را که بر او ظلم کردند و بواسطه امر خدا صبر نمود ندیگران بر ان جرأت
نمودند هُمْ اَسَّسُوهُ وَشَادُوهُ اِمَيَّتُهُ اِذَا اَعْقَادُهُمْ ظَهَرَتْ فِي الطَّفِّ وَالضِّغْنِ و ایشان
اساس ظلم چیدند و بنیان این بنا را نهادند و بنی امیه تقویت کردند و با تمام رسانیدند
ان را در زمین کربلا نَفْسِي فِدَاءٌ لِنُفُوسٍ فِيهِ سَائِلَةٍ عَلَى الظُّبَا نَهَبَتْ اَجْسَادُهَا الْلُّدُنُ
روح و جان من فدای ان نفوس قدسیه و ارواح زکیه باد که در زمین کربلا خونهای ایشان از
شمشیر مخالفان جاری گردید و جسدهائیکه از ابعاد نیزه‌ها دادند نفوس اشرف خلق
اللهِ مِنْهُمْ سَادَتْ مَشَاعِرُ بَيْتِ اللهِ وَالرُّكْنُ اَفْدِيهِ هُنَا لِكَ حُسَيْنًا وَهُوَ يَقْتَحِمُ الْهَيْجَا
يَسْطُو بِقَلْبٍ قَلْبُهُ الْبَدَنُ روح و جان من بلکه جانهای عالمیان بفدای حسین مظلوم باد
که در ان دشت غربت در میان ان گروه بیحمیت گرفتار شده بود چون شیر خشمناک در دریای
حرب غوطه ور گردیده بود اَفْدِيهِ وَالرُّمْحُ مِنْ صَبِّ الدِّمَاءِ غَدًا يَجْرِي عَلَى وَجْهِهِ خَيْلُهُ
الْعُكُسُفُنُ در حالتیکه از کشتن اشرار و خونریزان طایفه عدار و روی ان دشت بمنزله
دریای خون شده بود که خیلها و اسبهای ایشان مانند کشتی بر انجا روان بودند مَا صَدَّهُمْ عَنْ
لِقَاءِ الْقَوْمِ كَثْرَتُهُمْ وَالْاُسْدُ هَلْ سَدَّهَا عَنْ قَصْدِهَا الْبَقَرُ و زیادتی ان گروه در نزد ایشان
بی شکوه بود هم چنانکه کثرت وحشیان را در پیش شیران عظمی نیست ای والله شیران حربستان
بان مظهر قهر الهی و محل سطوت خدائی اگر اشاره قهر ابان گروه بلکه بهمه مخلوق زمانه میفرمود

هر آینه همه را از صفحهٔ روزگار بدار البوار میفرستاد که بمقتضای حکمت ربانیه بقوهٔ ظاهر
بشریه و سطوت شجاعت جسمانیه با آن طایفهٔ طاغیه جدال نمود حتی اذا اشتاق دار الا
فناء لقاؤه شاقه هم سادة فی عدیدها عددوا تا اینکه این ظلمت کده را قابل نابید انوار قدسیه
خود ندید و دلش از زندگی دنیا سیر شد و اشتیاق عالم بقا برا و زیاد شد و جد و پدر و مادر
نیز از اشتیاقش بیتاب شده اند فاضت الی القدس نفس منه طاهرة ما شانها فی الوقا
خوف و لا حزن پس نفس زکیه اش از شاخسار بدن پروان نمود بگفته احکام دین الله اذ
نکست اعلامه اسفا و الفرض و السنن پس بسبب کشتن او علمهای دین الهی سرنگون
گردید و آثار فرض و سنن شریعت مندرس گردید و احکام دین متین عزاداران امام مبین
گردید پس باید دانست اگرچه حقتعالی از برکت وجود حجه خود زمین را سرنگون نگردانید و
آسمان را زیر و زبر نفرمود و اما زمین و آسمان در مصیبت جگر گوشه پیغمبر آخر الزمان بر خود
لرزیدند و آسمان بجای اشک خون بارید و زمین چشمهای آب و خون از چشمهایش جاری شد
چنانچه در اخبار کثیره از مخالف و موالف وارد شده است از انجمله ابن قولویه در کامل
الزیاره از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمودند بدرستیکه گریست آسمان و زمین
در مصیبت حسین و سرخ رنگ شدند و هرگز بر کسی نگریستند مگر بر یحیی بن زکریا و حسین
بن علی ع و ابن شهر آشوب از نضر ازدیه روایت کرده است که گفت لما قتل الحسین امطرت
السماء دما و حبابنا و جرارنا صارت مملوة دما چون حسین را شهید کردند و داغ مصیبت
او وارد دل آسمان و زمین گذاردند آسمان و زمین خون بارید و ظرفهای ما خنب و سبوهای ما
مملو از خون گردید و ایضا ابن قولویه روایت کرده است از احمد بن عبد الله از مردی از اهل بیت
المقدس که گفت بخدا قسم که ما اهل بیت المقدس که مطلع شدیم بر شهادت حسین بن علی ع
در پسین از روزی که آنحضرت را شهید کردند راوی گفت که چگونه مطلع شدید و حال آنکه مسافت
بعیده فاصله بود میانه شما و مقتل آنحضرت گفت ما رفعنا حجرا و لا مدرا و لا صخرا الا
و رأینا تحتها دما یغلی یعنی هیچ سنگ و کلوخی را از اطراف بیت المقدس بر نداشتیم مگر
آنکه دیدیم که از زیرش خون تازه میجوشید و دیوارها را مانند خون بسته سرخ شده بود و
سه روز خون تازه از آسمان می بارید و در دل شب منادی شنیدیم که منادی ندا میکرد و این شعرها
میخواند اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب آیا امید دارند گروهی که کشتند

حسین را شفاعت جد بزرگوارش را در روز قیامت معاذ الله لا نلتم یقینا شفاعة احمد
و ابی تراب معاذ الله هرگز نخواهد شد و بشما نخواهد رسید شفاعت احمد مختار و حیدر
کرار قتلتم خیر من رکب المطایا و خیر الشیب طرا و الشباب چگونه میشود که شفاعت جد و پدر
و مادر او شما را دریابد و حال آنکه کشتید بهترین سواران معرکه شجاعت را و کشتید بهترین
پیران و جوانان اهل عالم را همه پیران و جوانان اهل عالم بفدای یکموی او باد که آفتاب تا سه
روز منکسف و بینور بود و جهان ظلمانی و سیاه بود بنحویکه در روز ستارهای آسمان ظاهر
بود و بعد از چند روز نزدیک خبر رسید که در ابتدای ظهور امور غریبان غریب دیار بلا
را و اسیر کرده اعدا را در کربلا شهید کرده بودند و از جمعی از مشایخ امت مثل شارح و جبر صاحب
طبقات نقل شده که سرخیکه در آسمان بهم میرسد در وقت طلوع و غروب آفتاب از وقتی
بهم رسید که خورشید فلک امامت و ناز پرورده حضرت رسالت حسین را شهید نمودند و از آن روز
تا بحال باقی مانده و پیش از آن کسی ندیده بود و گفته ما رفع حجر فی الدنیا الا و تحته دم عبیط سنگی
را از روی زمین برنداشتند در همه دنیا مگر آنکه از زیرش خون تازه بود و از آسمان قطرات
خون بر زمین میریخت و آن خون هر جامهٔ که می نشست اثرش برطرف نمیگردید هر چند آن
جامه را می شستند پاک نمیشد تا پاره پاره می شد پس اگر آسمان هنوز در مصیبت پیغمبر آخر
الزمان عزادار در صبح و شام از دیده خود اشکبار و در هر شبانه روز از اطرافش آثار سرخ و
خون ظاهر میشود چرا دلهای دوستانش در مصیبت او خون نمیشود و چرا اشک خونین از
دیدها جاری نمیکنند و چرا آه حسرت از سینه نمیکشند بخیال آنکه مصیبت حسین مثل سایر
مصیبتها کهنه شد و داغش از سینها برطرف گردیده حاشا و الله تا قیامت برطرف نخواهد
شد و از خواطر ما محو نخواهد گردید بلی همه کس مثل حسین نیستند و هر بلیه مثل بلیه حسین
نیست آسمانها گردش کرد تا مثل حسینی را پرورید که زینت آسمانها و زمینها بود از ازل دنیا
پرستان او را نتوانستند دید تا به بدترین حالی کشتند و نمیدانم چرا از دیدهای دوستانش خون
نمیریزد و چرا جگرهای شیعیانش کباب نمیشود مگر آنکه این دلها سخت تر از سنگ یا کلوخ است
تامل نمیکنند داری تامل نمیکنند و هم چنانکه از حکمتهای الهی بایست آسمان و زمین بر پا باشد
تا غرض از ایجاد خلق بعمل آید هم چنین از آن جهت باید که چنان در نظرها نماید و در دلها
تاثیرے نکند که خلق از تعیش باز مانند و الا چه معنی داشت که کسیکه بهترین خلق و واسطهٔ

نزول رحمتها و برکتها و فیضهای خدا بر خلق را شهید کنند و جماعتی که آب در کل ایشان بود و لا
سرشته شده و همیشه با جان و امی خطاب او می نمایند از مصیبتش بیقرار نباشند و خورند و
آشامند استراحت کنند آه آه چه قسی است دلیکه در این مصیبت نسوزد و چه دوراند چشمیکه
دیده کرد و این بلیّات ایشان حسرت نورزد لله وقعة عاشوراء ان لها فی جبهة المجد جرحا
غیر مندمل ای داد از مصیبتی که واقع شد در روز عاشوراء و بجهت آن جراحتی که در
پیشانی مجد و بزرگی واقع شد هرگز مندمل نخواهد شد و سر بهم نخواهد آورد زیرا بزرگ
اهل مجد و بزرگی را کشتند و از ذلیل نمودند مصیبة تکبّا السبع الشداد لها دما
و رزء عظیم غیر محتمل مصیبتی است که آسمانها بجای اشک و آب خون بارید و علیه
عظمی ایست که تاب تحمل آن نمیتوان آورد لهفی له عار اُملقی بلا کفن سوی السوافی و لا
لحد و لا غسل بحسرت و اندوه برا مظلوم که بدن شریفش را بر زمین انداختند و او را
بجامه و کفن واگذاشتند تا آنکه غبار ریگ از وزیدن بادها بر او نشست بجای کفن بدنش ماند
مترّب الخد دامی النحر منعفر الجبین مجرّحه ظام الی الوشل آه آه آن صورت شریفش که بوسگاه
جد بزرگوارش بود بخاک مالیدند و او را مثل شتر قربانی نحر کردند و پیشانیش که دایم در
سجود معبود بود خاک آلود نمودند و آن بحر فیض و مکرمت را با لب تشنه شهید کردند و اقبلت
زینب الکبری و قد سفرت عن منظر براء الذل مشتمل حسری و ادمعها تنثر و مقلتها
عبری و انفسها حری من الثکل آه آه از حالتیکه خواهر مظلوم زینب خاتون از خیمه بیرون
آمده بود و حال آنکه لباس مذلت و خواری و جامه مصیبت و سوکواری در عزای برادر خود
پوشیده با اشکهای بیزان و چشم خون‌فشان و نفس سوزان تشکو الی جده فعلا
بمدمع فوق صحن الخد منهمل با انحال مصیبت مال شکایت در پیش بلاها را بجد بزرگوار آن
رسول ذو الجلال میکرد و میگفت یا جد قد فتکت فینا علوج بنی امیة و بقایا غار
الهبل الجد و الانباد کرهای بنی امیه و باقی بت پرستان در کینگاه بودند تا بعد از تو
بناگاه ما را هلاک و برطرف نمودند یا جد هل جائک الناعی بقتل اخی و هل عرفت بالا
قتیل من قبل ای جد بزرگوار آیا کسی خبر مرگ برادرم را بتو داد و آیا میدانی که چه مصیبتها بر سر
رسید یا جد هذا اخی عار تکفنه الریاح فی نسجها من قطرت سمل ای جد بزرگوار
بدن برادرم حسین آه عاری و برهنه نموده اند و بادها بر بدن شریفش تار و پود کرد و غبار جامه

شکایت کردن زینب خاتون نزد جد بزرگوار خود

و کفن بر بدنش می بافند یا جد هذا اخی ظام و قد صدرت عن صدره البیض بعد ری
و النهل ای جد بزرگوار برادرم را با لب خشکیده کشتند و نگذاشتند که لب را از آب فرات
تر کنند و حال آنکه شمشیرهای کوفیان از خون سینه و بدن او سیراب کردیدند و اقبلت تشف
الثغر الشریف و هل یدانع القدر المحتوم بالقبل تقول و السبط تغشاه المنون و فی دنیا
نا هیک من شغل پس خود را بنعش برادر رسانیده او را میبوسید و با آتش دلیکه داشت
میگفت اخی هذه رُحی لکم بدل ان کان یقنع صرف الدهر بالبدل ای برادر جان
عزیزم و ای قربانی تو میشوم و خودم را فدای تو میکردم اگر میتوان مصیبت روزگار را
بدل و فدیه کردانید از خود اخی کنت نورا یستضاء به الی الطریق الذی ینجی
من الزلل ای برادر ای برادر تو بودی که در ظلمتهای دنیا از روشنائی نور تو گم شده
وادی ضلالت راه هدایت و طریق سعادت را میجستند اخی من بعدکم طرق الهدی
و دیع المعالی اضحی و هو خلی ای برادر ای برادر بعد از برطرف شدن نور تو راهها در
گم شد و منزلهای سعادت خالی ماند ای والله بعد از جستن راه هدایت تاریک و
ظلمانی گردید و طریق هدایت و سعادت گم شد مساجد و معابد خراب ماند و محاریب و منابر
بر هم خورد و آثار تقوی مندرس گردید و دیار علم و هدی منطمس شد چگونه تصور میتوان
نمود که کسیرا که خدا او را برگزید بجهت هدایت خلق و حجت خود گردانید بر بندگان خود
در شبستان ضلالت او را راهنمای گمشدگان گردانید که از نور هدایت او راه راست جویند
او را بدست بدترین خلق بدترین احوال بکشند و همه عالم را بی دلیل گذارند و از فیوضات الهی
محروم نمایند و با اینحال دوستانش تعیش و زندگی کنند و بفرح و شادی مشغول باشند
مگر نشنیده اند مظلومی نور دیده انبیا را و محرومی جگر گوشه فاطمه زهرا را و بهمه کار
خامس آل عبا را ناشنیده اند یا اهل مینمایند مگر عزیزتری از حسین که زینت دامن بهای
گوشوار عرش خداست و باب النجاة است و سبب نزول رحمت و برکت است مگر مظلوم
تر از حسین کسیرا دارند که دل ایشان بر او میسوزد در جائیکه حیوانات هم دلشان سوزد
و سنگ و کلوخ از دیده خونبار شوند نبایست دوستانش غافل باشند و در مصیبت غش کرده
باشند و در بلیات ایشان حسرت از دیده نبارند بخدا اینحال نیست مگر از کمی معرفت خویشان
و غفلت و فرو رفتن در شهوات و فکر دنیا و ذکر دنیا و هم و غم دنیا و الا چه معنی دارد تصور

انجه شد بر انحضرت توان کرد وخود را ضبط توان نمود نشنیده اید که وارد شده است از ابو
بصیر که کفت در خدمت حضرت صادق بودم که داخل شد بر انحضرت یکی از فرزندان انحضرت چون
چشم انحضرت بر او افتاد او را در بغل کشیدند و بوسیدند و فرمودند خدا حقیر نماید کسیرا که شما را
حقیر نمود و انتقام کشد از کسی که پدران شما را کشتند و خدا واکذارد کسیرا که شما را واکذا
ولعنت کند جماعتی را که شما را کشتند و خدا یار و حافظ و ناصر شما باد بدرستیکه طول کشید کریه
زنان وکریه انبیا و صدیقین و ملئکه و شهدا بر شما پس انحضرت بکریه در امدند و فرمودند
ای ابا بصیر اذا نظرت الی ولد الحسین اتانی ما لا املکه بما اتی الی ابیهم و الیهم هرکاه نظر میکنم
از اولاد حسین می افتاد حالتی مرا عارض میشود که خود را ضبط نمیتوانم نمود بجهة ظلم و ستمی
که پدر بزرکوار ایشان کرده شد و در حدیث دیکر وارد شده است که نبود روزی که مذکور شود
حسین ع در نزد حضرت صادق مکر انکه انحضرت محزون میکردید در ان روز و در ان شب کسی ان
حضرت را شاد و خندان نمیدید اکر خواهی مجملی از مظلومی انحضرت را شنیده باشی مستمع باش
به بین که چکونه انحضرت را از وطن خود دور کردند و او را در غربت مبتلا ساختند و دست
او را از حق او کوتاه کردند و او را از حرم جد بزرکوارش بیرون نمودند و چکونه عرصه بر ان بزرکوار
تنک کردند که دلش از زندکی دنیا سیر شد راضی بمردن کردید شیخ مفید و سید جلیل القدر
و سید بن طاوس و ابن شهر اشوب و غیر ایشان از علماء اعلام و اجلاء ذوالاحترام حکایت
جانسوز بیرون رفتن انسید انام و کوشوار عرش ملک علام را از مدینه امینه مبارکه قریب باین
مضمون بیان فرموده اند که بعد از انکه قارون این امة معویة بن ابی سفیان با سفل درک
نیران ارتحال یافت صفحه روزکار از کثافت وجود پلیدش پاک کردید نطفه حرام او و فرزند
ناپاکش یزید بمقر سلطنتش بدکهر استقرار یافت از انجا که شجره ملعونه شقاوت ثمر را
جز کفر و طغیان ثمری نه و نطفه خبیثه ظلم و عدوان را جز مردم ازاری اثری نمیباشد و از انجا
که هر حقی در مقابل او باطلی است و هر موسی را در مقابل فرعونی است که او را اذیت مینماید
ان شقاوت اثر در صدد اذیت و ظلم و قتل جکر کوشه پیغمبر و نور باوه حیدر صفدر بر امد
نامه به پسر عم خود ولید بن عتبه و بروایة صدوق عتبة بن ابی سفیان نوشت که باید بیعت
مرا از حسین بن علی و عبدالله عمر و بروایة ابن شهر اشوب عبدالرحمن ابی بکر بعنف شدید
عنیف واکیرا کنند سر ایشانرا بریده بنزد من بفرستی چون نامه بان سک رسید و خواست بیعت

بکیرد او را ممکن نشد ولکن چون انحضرت دید که دست از او بر نمیدارند فرار بر قرار اختیار
نموده اهتمام سفر نمود و در تهیه سفر بر امد جلاء وطن را بر مجاورت حرم جد محترم خود اختیار
فرمود و پیش از خروج بچند شب بجهة وداع بر سر روضه منوره جد والامقام خود رفت
چون نزدیک روضه شریفه رسید بروایت صدوق نوری از قبر منور ساطع کردید چون ان نور را
مشاهده فرمود مراجعت نمود و شب دیکر باز بجهة وداع بر سر قبر مبارک رفت چند رکعت
نماز کذارد و بعد از ان شروع بمناجات نمود و عرض کرد اللهم هذا قبر نبیک و انا ابن بنت
نبیک قد حضرنی من الامر ما قد علمت خداوندا این قبر پیغمبر تو است و من فرزندزاده
پیغمبر توام مرا امری پیش امده و بلیه روی نموده که تو میدانی ای خدایا من نیکی را دوست
میدارم و بدی را بد دارم و سؤال میکنم از تو بحق این قبر و بحق انکسی را که در ان مدفون است
که اختیار فرمائی از برای من چیزی را که رضا و خوشنودی تو و رسول تو در ان است پس
شروع کرد بکریستن و کریه بسیاری کرد تا نزدیک صبح پس سر مبارک را کذارده او را خواب
در ربوده در عالم خواب دید که جد بزرکوارش با کروهی از ملئکه که از راست و چپ و پیش رو
حضرت را احاطه کردند میاید پیش امد انحضرت را بسینه شریف چسبانید و میان دو چشمش را
بوسید و فرمود حبیبی یا حسین کانی اراک عن قریب مرملا بدمائک مذبوحا بارض
کرب و بلاء بین عصابة من امتی و انت مع ذلک عطشان لا تسقی و ظمان لا تروی ای حبیب
دل افکار و ای نور دیده اخیار کویا می بینم ترا در این نزدیکیها که ترا ذبح کرده باشند بدن
را بخون خود رنکین کرده باشند و جسد ترا بخون الوده نموده باشند و در زمین کربلا
و در دیار محنت و ابتلا در میان کروهی از امت میشوم من تو را بحالت تشنه بوده باشی
و شربت ابی بتو ندهند و ترا سیراب ننمایند و با لب تشنه و جکر برشته ترا ذبح کنند و با انحال
امید شفاعت از من داشته باشند خدا نرساند بایشان شفاعت مرا حبیبی یا حسین ان اباک
و امک و اخیک قدموا علی و هم مشتاقون الیک ای نور دیده و ای حبیب دل محنت رسیده
پدر و مادر و برادرت بنزد من امدند و همه مشتاق لقای تو میباشند و ان لک فی الجنان
درجات لن تنالها الا بالشهادة ای نور دیده از برای تو منازل چند در بهشت مقرر
کردیده که بان نمیرسی مکر بکشته شدن و جان باختن پس در ان حال انحضرت نظر خود را بجد کوار
انداخته عرض کرد یا جداه لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی الیک و ادخلنی معک ای جد

حلة را حاجت به برگشتن بدنیا نیست پس مرا بگیر و با خود ببر و از غمها و المهای دنیا مرا خلاص
کن حضرت رسول صلعم فرمود تو را چاره نیست از برگشتن بدنیا تا شربت شهادت بچشی و بدرجه
رفیعه سعادت برسی و اجر را مقدر فرموده و مهیا نموده از برای تو در بلای پس آنحضرت از خواب
بیدار شد مضطرب و هراسان و غریب و مظلوم می‌نمود و اهل بیت خود را بجهت اهل بیت نقل
کردند اهل بیت از استماع این واقعه هائله و شنیدن این خبر محنت اثر مهموم و مغموم شده
شروع بگریه و زاری کردند از خانواده آن امام صدای گریه و ناله بلند گردید دیدها از و زد
مغرب و مشرق عالم کسی اندوهناک‌تر از اهل بیت رسالت نبوده و احدی گریان‌تر از ایشان
بیشتر نبود پس آنحضرت مهیای سفر شدند و اسباب سفر را ترتیب دادند و در میان شب
بجهت وداع مادر خود برخواست و بسر تربت طاهره مادر خود فاطمه رفتند و در بعضی
از کتب مذکور است که سلام کرد بر مادر خود و گفت السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا اُمَّاهُ حسین بسته
که بوداع تو آمده و این آخر زیارت او است ترا ناگاه از قبر مبارک فاطمه آوازی برآمد عَلَيْكَ يَا
مَظْلُومَ الْاُمِّ وَيَا شَهِيْدَ الْاُمِّ وَيَا غَرِيْبَ الْاُمِّ پس بنحوی گریه بر آنحضرت مستولی شد که دیگر
قدرت بر تکلم نداشت پس بر سر قبر مبارک برادر رفت و گوا دش رفته آنحضرت را وداع نمود چون
صبح شد بمنزل خود برگشت و امر نمود بغلام خود که کجاوه‌ها را بار کنند و خواتین عصمت و طهارت
را در محملها و کجاوه‌ها سوار کنند ناگاه محمد حنفیه برادر آنحضرت مطلع شد که آنحضرت اراده
کوچ دارند برخواست بخدمت برادر با جان برابر خود آمده عرض کرد یا اَخِیْ اَنْتَ اَحَبُّ
الْخَلْقِ اِلَيَّ وَاَعَزُّهُمْ عَلَيَّ ای برادر تو محبوب‌ترین خلقی بسوی من و عزیزترین خلقی در پیش من
ای نور دیده حجت خدا امروز منحصر است بتو بمن بگو اراده کدام دیار داری و قصد کدام مکان
فرموده و دست از روضه جد خود برمیداری بکجا میروی و اقربای خود را بکه میسپاری شیعیان
خود را بکه سفارش میکنی ای برادر میترسم در میان قومی بروی که با تو مخالفت نمایند و خون
شریف تو و اهل بیت تو که بهترین خلق‌اند بمعرض تلف درآید آنحضرت فرمود چکنم و بکجا روم
و چه چاره کنم که لابد از این بلاد باید بیرون روم عرض کرد که پس برو بسوی مکه و پناه بخانه خدا ببر
اگر دست از تو برداشتند و ترا بخود واگذاشتند در آنجا باش وَاِنْ تَكُنِ الْاُخْرٰى خَرَجْتَ اِلٰى بِلَادِ
الْيَمَنِ فَاِنَّهُمْ اَنْصَارُ جَدِّكَ وَاَبِيْكَ وَهُمْ اَرْاَفُ النَّاسِ وَاَرَقُّهُمْ قُلُوْبًا وَاَوْسَعُهُمْ بِلَادًا و اگر در
آن نیز نگذاشتند برو بسوی بلاد یمن زیرا که اهل یمن یاوران جد و پدر تواند و مهربان‌ترین مردمند و مهربانتر

مالك الخثعمي يوم القرن · اقسمت لا اقتل الا حرا · وان شربت الموت شيئا نكرا
او اخلط البارد سخنا مرا · كل امرئ يوما ملاق شرا · اضربكم ولا اخاف ضرا · فنادوا

وداع نمودن آنحضرت بر سر تربت مادر خود فاطمه زهراء و آمدن محمد حنفیه در خدمت آنحضرت و ممانعت نمودن آنحضرت را از سفر

دارد و دلهای ایشان نازک است و بر ضعیفی تو رحم خواهند نمود و ترا پناه خواهند داد و
بلاد ایشان واسع و دراز است و بودن تو در آن بلاد بر ایشان دشوار نیست فَاِنْ اَطْمَانَّتْ
بِكَ الدَّارُ وَاِلَّا لَحِقْتَ بِالرِّمَالِ وَشُعُوْبِ الْجِبَالِ و اگر نتوانستی در آن بلاد بمانی و دست از
تو برنداشتند برو بسوی بیابانها و کوهها و دره‌ها و شعب کوهها پنهان باش زنهار
بارض عراق مرو و خود را بدام فریبکوفیان میفکن حضرت فرمود یَا اَخِیْ وَاللّٰهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي
الدُّنْيَا مَلْجَاٌ وَلَا مَاْوًى لَمَا بَايَعْتُ يَزِيْدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ ای برادر اگر در دنیا پناهی نیابم و ماوای
بهم در بیابانها و کوهها نیز نتوانم زیست نمود با پسر معاویه بیعت نخواهم کرد پس محمد گریه
بسیار کرد و آنحضرت نیز بگریه درآمد و سخن ایشان قطع شد پس آنحضرت دوات و قلم طلبید
وصیت نامه نوشت و ببرادر خود داد و نامه به بنی هاشم نوشت باین مضمون که هر که بمن ملحق
شود البته کشته خواهد شد و هر که تخلف کند از من فتح و فیروزی نخواهد یافت و بتعجیل تا
که به بنی هاشم رسانند پس امر فرمود که زنان و دختران را بمحملها و کجاوه‌ها سوار نمایند ذو
الجناح را طلبیده پا در رکاب ظفر انتساب نموده سوار شد ابن قولویه در کتاب کامل الزیارة
روایت کرده باین مضمون که چون آن قدوه ناس و پناه عام و خاص از مدینه خواستند بیرون روند
زنان بنی هاشم و طایفه عبد المطلب از هر جانب رو بسوی آن اشرف اولاد بنی غالب روانه شدند و از
هر جانب صدای نوحه و ندبه بلند کردند و صدای گریه و ناله برکشیدند و مثل پروانه بدور
آن شمع شبستان حیرت میگشتند و مانند بنات النعش بدور آن قطب فلک هدایت میگردیدند از
هر طرف مانند ابر بهار در فراق آن برگزیده اخیار زار زار میگریستند و میخروشیدند آن پناه
درماندگان و آن دستگیر بی پناهان چون این حالت را در آن دلسوختگان مشاهده فرمود
در میان ایشان آمد و فرمودند اُنْشِدُكُنَّ اللّٰهَ اَنْ تُبْدِيْنَ هٰذَا الْاَمْرَ مَعْصِيَةً لِلّٰهِ وَلِرَسُوْلِهِ شما را
بخدا قسم میدهم که عنان صبر و آرام را از دست مدهید و این بی‌تابی را اظهار مکنید و مسلا
معصیت خدا و رسول را سلوک منمائید بقضای خدا راضی شوید و بامر خدا تن در دهید
محنت‌زدگان دلسوختگان عرض کردند فَلِمَنْ نَسْتَبْقِي النِّيَاحَةَ وَالْبُكَاءَ فَهُوَ عِنْدَنَا كَيَوْمٍ مَاتَ
رَسُوْلُ اللّٰهِ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَرُقَيَّةُ وَزَيْنَبُ وَاُمُّ كُلْثُوْمٍ اگر بجهت فراق چون تو امامی گریه و نوحه
نکنیم بجهت کدام گریه و نوحه کنیم امروز مثل روزیست که جد بزرگوار تو از دنیا رفت و مثل
روزیست که پدر غالب مقدار ترا کشتند و مانند روزیست که مادرت از دنیا رفت و مثل روزیست

آمدن زنان بنی هاشم و طائفه عبد المطلب با تعزیت آنحضرت

که دختران پیغمبر خدا از دنیا رفتند پس خدا جانهای ما فدای تو کند ای حبیب ابرار و یادگار اخیار ناگاه یکی از عمهای آنحضرت پیش آمده عرض کرد ای نور دیده عمه ای حسین شهادت میدهم که شنیدم که جنیان بر تو نوحه میکردند و پیش از شهادت تو عزای تو را می‌داشتند میگفتند فان قتیل الطف من آل هاشم اذل رقابا من قریش فذلت حبیب رسول الله لم یک فاحشا اتانت مصیبتک الانوف فجلت بدرستیکه شهید طف کربلا از آل هاشم کردنهای قریش را ذلیل کرد پس بعد از او همه قریش ذلیل گردیدند و او حبیب رسول خدا بود که هرگز پیرامون امر قبیحی نگردید مصیبت او بزرگ می‌باشد بنحویکه دماغها دوستانش را بخاک مذلت مالید پس این شعرها را میخواندند ابکوا حسینا سیدا فلقتله شاب الشعر و لقتله زلزلتم و لقتیله انکسف القمر گریه کنید در مصیبت حسین که بجهت کشتن او موها سفید شد و جوانها پیر شدند و زمین بتزلزل درآمد و ستارها تاریک شد واحمرت آفاق السماء من العشیة والسحر و تغیرت شمس البلاد بهم و اظلمت الکور از جهت مصیبت او اطراف آسمان خونبار و سرخ شد در هر صبح و شام و آفتاب متغیر شد و عالم تاریک گردید ذاک ابن فاطمة المصاب به الخلائق والبشر واورثتنا ذلا به جدع الانوف مع القدر آه آه آنکشته مظلوم فرزند فاطمه است که همه خلایق را مصیبت زده کرده و ما را ذلیل کردانیده ذلتی ظاهر و خواری بین و نمایان شیخ مفید روایت کرده از حضرت صادق که در آن وقت گروهی چند از ملئکه نزد آنحضرت آمدند و در دست حربها بلند داشتند و بر اسبهای نجیب بهشتی سوار بودند سلام کردند عرض کردند که ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر تو خداوند جلیل در مواطن بسیار ما را بمدد کاری تو فرستاده حضرت فرمودند که وعدگاه ما در بقعه ایست که در آن مرا شهید میکنند و قبر من در آن خواهد بود که آن کربلا میگویند عرض کردند هرچه امر میکنی اطاعت میکنیم آیا از کسی میترسی که با تو همراهی کنیم فرمود ایشان را تسلطی بر من نیست تا بمحل کشتن خود برسم پس گروهی از جنیان بخدمت آن سید مظلوم آمده عرض کردند که ای آقای ما ما شیعیان و یاوران توئیم هر امری که داری بفرما اگر امر کنی همه دشمنان ترا هلاک کنیم و تو در جای خود باشی هر اینه خواهیم کرد فرمود خدا شما را جزای خیر بدهد آیا نخوانده اید کتاب خدا را که بر جدم نازل شده که میفرماید اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة و دیگر میفرماید لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم و اگر

شعر فان کنت لا تدرین ما الموت فانظری الی هانی فی السوق و ابن عقیل الی بطل قد هشم السیف وجهه

من بجای خود بمانم بچه امتحان کرده میشوند این خلق و دور از رحمت خدا و کی در محل قبر من دفن خواهد گردید و حال آنکه خدا از برای من اختیار فرموده در روز دحو الارض و آن مکان را محل دلنشین شیعیان من قرار داده که دلهای ایشان بآن مایل و محل امان ایشان باشد در دنیا و آخرت و نزد من بیایند در روز شنبه که روز عاشورا است که در آخر آن روز شهید میشوم و برادران و خویشان مرا شهید کرده باشند و سر مرا بر نیزه زنند و بکردانند و بسوی یزید ببرند ایشان عرض کردند یا ابن رسول الله اگر نه این بود که اطاعت تو واجب بود هر اینه میکشتیم دشمنان ترا پیش از آنکه بتو برسند فرمود بخدا قسم که قدرت ما بیش از شما است و لکن باید حجت خدا بر خلق تمام شود ناگاه ام سلمه که زوجه محترمه رسول خدا بود پیش آمد عرض کرد ای فرزند مرا محزون مکردان برفتن خود بسوی عراق بدرستیکه از جد بزرگوارت شنیدم که میفرمود یقتل ولدی الحسین فی ارض العراق فی ارض یقال لها کربلا کشته میشود فرزند مظلوم حسین در عراق در زمینی که آنرا کربلا میگویند حضرت فرمود که ای مادر بخدا قسم که من میدانم لامحاله کشته میشوم و مرا از کشتن چاره نیست بخدا قسم که میدانم مرا در چه روز میکشند و میدانم که میکشد و در کجا میکشند مرا و میدانم که کی از اهل بیت و اقربا و اصحاب من کشته میشوند ای مادر اگر خواهی بنمایم بتو محل قبر خود را پس اشاره فرمود بجانب کربلا زمینها پست شد تا نمود باو محل دفن خود و خوابیدنگاه خود را و لشکرگاه خود و محل کشته شدن خود را پس ام سلمه بگریه درآمد و گریست گریستنی شدید پس حضرت فرمود یا اماه قد شاء الله عز و جل ان یرانی مقتولا مذبوحا ظلما و عدوانا ای مادر خدا چنین مقدر فرموده که مرا شهید کنند و سر از تن جدا نمایند از روی ظلم و عدوان و قد شاء ان یری حرمی و رهطی و نسائی مشردین و اطفالی مذبوحین مظلومین ماسورین مقیدین و هم یستغیثون فلا یجدون ناصرا و لا معینا و مقدر فرموده که زنان و دختران و حرم محترم مرا در بدر و اسیر نمایند و اطفال مرا ذبح نمایند و مظلوم و اسیر و دستگیر نمایند و در غل و زنجیر نمایند بنحویکه هر چه استغاثه کنند یاری نیابند و معینی نبینند و بروایت دیگر پس ام سلمه گفت که در نزد من هست تربتی که جد تو بمن داده در شیشه ضبط کردم حضرت قبضه از تربت طاهره خود را گرفتند و در شیشه گذارده باو دادند و فرمود این را بگذار بان شیشه که جدم بتو داده پس چون ببینی که خون از شیشه‌ها میریزند بدانکه مرا کشتند پس حضرت او را وداع فرموده روانه مکه معظمه گردیدند و در

شیخ مفید دو روز از ماه رجب مانده در شب یکشنبه در میان شب از مدینه بیرون رفتند و در سیم شعبان وارد مکه معظمه شدند و بروایت ابن طاوس در سیم شعبان بیرون رفتند و در وقت بیرون رفتن این ایه را میخواندند که حق تعالی در باب کریختن موسی از قوم خود بیان میفرماید که فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و راه بزرك را كرفته متوجه مكه كرديد چون وارد مكه شد اين ايه را ميخواندند وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ و بقیه از شعبان و رمضان و شوال و ذیقعده و هفت روز از ذیحجه در انجا مکث نمود و در هشتم ذیحجه بسوی کوفه روانه کردید از خوف ظالمان الا لعنة الله على القوم الظالمين

مجلس دویم در بیان خروج سرور شهدا و سید شهدا از مکه معظمه بسوی عراق و ذکر بلا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ اللهم ارزقنا زیارته

الحمد لله الذي لعظم شعائر الاسلام واكرمنا بالارشاد الى الحل والحرام وتفضل علينا بالركون الى الركن والمقام وجعل لنا حرما امنا حصنا للانام وكهفا لصروف الايام والصلوة والسلام على من تشرف به البيت والحطام واستقام به الركن والمقام محمد واله الذينهم حقائق البيت الحرام وبواطن الحج والاحرام خصوصا على من بذل مهجته سعيا الى رضاء ربه ومولاه وفدى اهله وعياله واولاده حفظا لمشاعر الاسلام كما هو اقصى مناما الذي ازعجوه عن الاهل والاوطان وضيقوا عليه الزمان والمكان فقتلوه وقتلوا اصحابه كالاضاحي ونصبوا راسه على العوالي وسبوا نسائه كالاماء والذراري وداروا بهن في القفار والبراري نهبوا امواله وايتموا اطفاله واسروا عياله وكسروا ظهره ورضضوا صدره ونحروا نحره قتيل الادعياء واسير المحن والبلاء مسلوب العمامة والرداء مخضب الشيب من الدماء المذبوح بسيف الجفاء من القفا صاحب الراس المرفوع والشلو الموضوع والسن المقروع والحق الممنوع الشهيد العطشان البعيد عن الاوطان المذبوح بالسنان المدفون بلا غسل واكفان المخلف لبير النسور والعقبان قليل الاعوان شديد الاحزان الواله الحيران القتيل بظهر كوفان معفر الخدين مترب الجبينين مقطوع الودجين الظمان لدى النهرين ملاذ الخائفين وشفيع الثقلين سيدنا ابي عبد الله الحسين ولعنة الله على قاتليه وظالميه عن الذين قتلوا بقتله الاسلام وهدموا قواعد البيت الحرام وحركوا قوائم

الركن والمقام ونكسوا مشاعر الحج والاحرام ومعالم الحلال والحرام فعليهم لعنة متصلة ما اتصل الليالي والايام الى يوم القيام **وبعد** فقد قال الله عز وجل في كتابه العزيز لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ بدانکه پروردگار حکیم بحکمتهای بالغه بعضی از امکنه را بر کزیده و از انمخصوص بمزید اکرام و احترام فرموده و بنده خود را امر باحترام ان فرموده از انجمله مکه معظمه است که از احرم خود کردانیده هم چنانکه پادشاهان ظاهر برا بلا تشبیه مکان خلوتی است که از حرم خود و محل خواص و خلوت خود است مثلا و ان مکانی را که پروردکار عالم برکزیده و حرم خود کردانیده ان مکه معظمه و اطراف انست و از جهة ان احکام بسیار مقرر فرموده و بعضی از ان احکام را در کتاب شریف خود بیان فرموده چنانچه در این ایه شریفه بیان فرموده که خلاصه معنی ان اینست که ایکروه مؤمنان مکشید صید را در حالیکه شما محرم بوده باشید پس هر که بکشد صید را عمدا پس باید جزاء بدهد مثل انچه را کشته و مشابه ان صید را باید بکشد پس اکر اهوئی را کشته کوسفندی را باید بکشد و اکر کاو وحشی را کشته کاوی را باید بکشد و هکذا که حکم کند باین جزا دو عادل از شما که این هدی است که برسانند بکعبه است یا باید کفاره بدهد طعام دادن مسکین یا بمعادل ان روزه بکیرد تا بچشد و بال غلطی که از او سرزده و عفو مینماید خدا دفعه اول او کسیکه عود نماید بانعمل شنیع خدا انتقام میکشد از او و خدا غالب است بر او و صاحب انتقام است بدانکه حقتعالی حرمت خود را لازم دانسته و کسیکه باو پناه برد از ان پناه دارد و در امان خود قرار داده و بجهة لقطه ان و شجر و نبات ان و صید ان احکامی چند مقرر فرموده و ان احکام بسیار است و در انجا و کتب علماء ابرار مذکور است اما فضل کعبه و حرم امریست که مخفی نیست هم چنانکه حقتعالی میفرماید ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا که حضرت باقر علیه السلام در ذیل این ایه میفرماید فاول بقعة خلقت من الارض الکعبة ثم مدت الارض منها و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که از پدر خود روایت کردند که موضع کعبه قطعه زمینی بود سفید و نورانی مثل نور افتاب و ماه چون فرزند ادم برادر خود را کشت سیاه شد چون ادم بزمین امد خدا زمین را از برای او مرتفع کردانید تا همه انرا دید و ندا رسید که این برای تو است و کفت خدا

این زمین نور آید چیست گفت این حرم سنت بر زمین و بر نور قرار یافت که هر دو از ان را
هفت مرتبه طواف نمائی و در حدیث است که هر زمینی نهاد در نزد خدا مکه است خاکی که در نزد خدا
بهتر از خاک آن نیست و کوهی بهتر از کوه آن نیست و آبی بهتر از آب آن نیست و در حدیث است که
منزلت بکدیان نکرده که خدا او را غضب کرده و تبع که پادشاه بود که مشرق و مغرب را تسخیر کرد
روزی قصد کرد که مردان اهل مکه را بکشد و زنهای ایشان را اسیر نماید و کعبه را خراب
کند بجهت این قصد چشمهای او کور شد و دیدهای او بر رویش فرو ریخت سبب این امر
گفتند نیست مگر بجهت قصدیکه با این خانه محترم کردی زیرا که این حرم خداست و ساکنان در آن
ابرهیم خلیل الله گفت راست گفتید چاره این چیست گفتند از سر این قصد که کرده
برگرد چون برگردید چشمهایش بحال اول برگشت پس جماعتی را که او را بقصد اول باز داشته
بودند کشت بسوی خانه محترم رو و او را پوشانید و سه روز را اطعام نمود و هر روز صد شتر
و از برای حیوانات بیابان و کوههای آن طعام فرستاد و در کیفیت قتل اصحاب فیل مشهور
و در قران مجید مذکور است و حجاج را بجهت خراب کردن کعبه خدا هلاک نکرد بجهت آنکه
قصد او خرابی آن نبود بلکه مقصودش عبد الله زبیر را که پناه بران برده بود بگیرد و چون خدا خواست
که ظاهر شود که او را پناه نداده مهلت داد آن قوم را تا بر سر آن خراب کردند چنین روایت شده
و بالجمله احترام آن ضروریست حتی آنکه هر که با آن پناه برد در امانست هم چنانکه حقتعالی میفرماید
وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا حتی آنکه وارد شده که هر وحشی و طیریکه داخل حرم شود در امانست
نباید آزارش داد و نباید اذیت نمود و درخت آن را نباید کند و گیاه آن را نباید چید هم چنانکه از
حضرت صادق ع وارد شده است که كُلُّ شَيْءٍ يَنْبُتُ فِي الْحَرَمِ فَهُوَ حَرَامٌ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ إِلَّا
مَا أَنْبَتَّهُ أَنْتَ أَوْ غَرَسْتَهُ هر چیزیکه روییده شود در حرم بر همه مردم حرام است مگر آنچه را
خود کاشته و غرس نموده حتی آنکه فرموده حرام است قطع درختیکه اصل آن در بیرون حرم است
اگر شاخ آن در حرم باشد و آن درختی که شاخ آن خارج است اگر اصل آن در حرم باشد
و وارد شده که برداشتن لقطه آن حرام است مگر بجهت کسیکه در طلب صاحبش فریاد زند و اما
صیدان پس شکی نیست در حرمت آن و کتاب و سنت ناطق است بآن بلکه راهنمایی بان و اشاره
بان و سبب شدن آن را نیز تصریح کردند بحرمت آن و دعوی اجماع شده و اینست کلام بعضی از علما
که يَحْرُمُ عَلَى الْمُحْرِمِ صَيْدُ الْبَرِّ اصْطِيَادًا وَأَكْلًا وَدَلَالَةً وَإِشَارَةً وَتَسْبِيبًا وَلَوْ بِإِعَارَةِ سِلَاحٍ

وَنَحْوِهِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ الْمُسْتَفِيضَةِ وَالْإِجْمَاعِ و از برای کسیکه صید را بکشد یا اذیت
کند یا بکند درختی را از حرم کفاره چند قرار داده شده که تفصیل آن در محلش مذکور
است و کفاره صید را چنانچه بعضی تصریح کرده اند در وقتیکه از روی خطا باشد اگر از روی
عمد باشد در دفعه اول کفاره میباشد که چرا در حرم محترم الهی مرتکب نهی الهی و هتک حرمت
آن نموده و اگر متنبه نشده باز عود نمود فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ خدا انتقام میکشد از او و کفاره
چاره نمی نماید چون اینرا دانستی بدانکه خدا را حرم حقیقی و معنویست که بمنزله روح
این حرم ظاهریست و بمشابه لب این ظاهر است و این حرم را نیز کعبه و مسجد و صید و کبوتر است
و درختی و لقطه ایست و احترام آن بیشتر و حرمت آن عظیم تر است و کشتن صید آن قبیحتر است و کندن
درختان و شکستن شاخ آن شنیع تر است و اخذ لقطه آن فضیع تر و آن حرم معظم محمد
بن عبد الله صلی الله علیه و اله و اهل بیت او است که این حرم را بلکه جمیع عالم را بطفیل وجود
و جمیع ذرات کاینات را امر بتعظیم او و آل او نمود و هر کس و هر چیز که بمرتبه رسید بواسطه
ایشان رسید هر زمینیکه اول تعظیم ایشان و اقرار ببزرگی ایشان نمود آب و علفش شیرین
شد و اگر قبول ولایت ایشان ننمود شور و تلخ شد آب و علف آن هم چنانکه از امیر المؤمنین
روایت شده که خدا عرض نمود ولایت مرا بر زمینها پس هر بقعه که اقرار بولایت و امامت
او و در جَعَلَهَا اللَّهُ طَيِّبَةً زَكِيَّةً خدا آنرا طیب و نیکو و پاکیزه گردانید و گیاه آنرا و ثمر آنرا شیرین
گردانید و آب آنرا زلال گردانید و هر زمینی که انکار نمود امامت و ولایت مرا آنرا شور زار
و گیاه آنرا تلخ و ثمره آنرا خار و حنظل گردانید و در حدیث دیگر است که اول زمینی که قبول ولایت
ما کرد مدینه بود خدا آنرا حرم پیغمبر گردانید و محل قبر آنسرور شد و بعد از آن کوفه بود خدا آنرا
گزید و حرم علی بن ابیطالب و محل قبر او گردانید و آنحرم را کعبه نیست که شاه اولیا بوده باشد چنانچه
تشبیه کرده اند و صیدی چند هست آنحرم را که حسن و حسین علیهما السلام و ذریه طیبه ایشان باشند
و کبوترانی چند هست که آن ذریه علیه ایشان باشند و نبات و شجری هست که از مخلصان
از شیعیان باشند و لقطه چند هست که از اموال و حقوق ایشان باشد خدا امر بمحافظه
و تعظیم ایشان فرموده چنانچه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى بر آن ناطق و پیغمبر
صلی الله علیه و آله همیشه وصیت بمحافظت ایشان فرموده پس بدانکه اشقیای امت حرمت
حرم خدا را ضایع کردند و آنرا خراب نمودند و صیدهای آنرا کشتند و کبوتران آنرا شکستند

ودرختهای انرا ازبیخ کندند ولقطهٔ انراکه ازاموال ایشان بود بغارت بردند ای صید
کرامام حسن ع بود ناحق کشتند و باین قناعت نکردند عود نمودند وصید دیگر را ازحرم ظاهر
که پناه درمانده کان بود دوانیدند واو را به بدترین احوال ذبح کردند واموالش را غارت نمودند
بیت ازصاحب حرم چه توقع کنند باز ان ناکسان که تیر بصید حرم زدند ای نیکو حرمت
داشتند حرم خدا را وکسانیرا که داخل درحرم او شده بودند وپناه بخانه او برده بودند
داخل دربیت وقرقگاه او شده بودند اطراف ایشانرا گرفتند که ایشانرا درحرم خدا کشته
باشند پس ناچار ازحرم گریختند که مبادا حرمت حرم ضایع گردد واخر الامر دربیرون کشتند
تا ایشانرا درحرم دیگر که کربلا باشد شهید نمودند وامامزادهها علیهم السلام را که کبوتران
حرم الهی اند دست وپا شکستند وایشانرا درخون خود غلطانیدند وشیعیان واصحاب
ایشانرا که بمنزلهٔ درختها وگیاههای انحرم بودند شاخ وبرگ شکستند وازجا کندند وهمه را
سر بریدند ودرخون کشیدند واموال ایشانرا که بمنزلهٔ لقطهٔ انحرم محترم بودند همه را غارت
کردند ودرمیان خود قسمت کردند وخیمهای ایشانرا که سرادق عزت وجلال بودند وملک
مقربین پاسبان انها را میکردند همه را باتش ظلم وستم سوختند وزنان ایشانرا که اهل بیت نبوت
حجلهٔ کرامت وپرده نشین سرادق عزت بودند ازپردهها کشیدند ومثل بندگان وکنیزان در
اطراف بلاد گردانیدند قم یا رسول الله وانظر ما جری فی کربلا لبنیک من خطبها یا رسو
ل الله برخیز ازپرده بیرون بیا ونظر نما اولاد خود را که درکربلا با ایشان چه گذشت واز
اشقیای بنی امیه با ایشان چه رسید فلقد عدوا اطعم الردی بید العدی قتلی واسری فی السبا
کلمائها بتحقیق که شربتهای هلاک ازجامهای بلا چشیدند ازدست اهل ظلم وجفا پس بعضی
ازایشان کشته شدند ودراطراف بیابان افتاده اند وبعضی مانند کنیزان اسیر شده اند هذا
الحسین بها علی عفر الثری فی حلة حمراء بنسج دمائها این ریحانه قلب تو ومیوه دل تو
حسین تو که او را برزمین انداخته اند وعریان وبرهنه کرده اند واو را مکرر ازجامه حریر که تار وپود
او ازخونهای زخمهای بدن نازنین اوست مقطوع رأس هشمت اضلاعه عریان من اثوابه بعرائها
اه اه سر مقدس او را که همیشه برسینه میچسبانیدی ازبدن او جدا کردند واستخوانهای
پهلوی او را بعد ازان شوم درهم شکستند وجامهای او را ازتن او کندند جنگلته قمصان
ترب عنبر من موریات زیاح الفلا وهوائها یا رسول الله بعوض جامهای او بادهای بیابان

ازبرای پوشیدن بدن شریفش جامهای چند ازخاک وغبار بافته اند هذا الکبد قد کست
تلم غره امسی بحرا من حدود ضبائها این همانست که گلویش را میبوسیدی که حال ازتیر
شمشیرها ونیزههای دشمنان مثل شتر قربانی گلویش را بریده اند واو را نحر کرده اند من بعد
حجرلک یا رسول الله قد القی طریحا فی ثری رمضائها او را همیشه دربغل خود پرورش داده
چون او را ازتو دور کردند بجای بغل تو بر روی ریگهای تفتیدهٔ بیابان انداختند هذا او
جثته الشریفه قد غدت للقاضبات تجول فی اعضائها اینها هم یکطرف که بانها هم راضی
نشدند تا انکه بدن شریفش را پامال اسبان خود نمودند ونساء تسبی کما تسبی الاما
وتقاد فی الاغلال من اسرائها باینها راضی نشدند تا انکه زنانش را مثل کنیزان اسیر کردند
ودواپس مانده کان او را درغل وزنجیر نمودند یا قوم ما ذنب الصغار لینزلوا بهم الصغا
ر وتغلبوا باذائها ای گروه اشرار وای قوم نابکار اگر بزرگان شما مردان ایشان گناه کار
بودند طفلهای ایشان چه گناه بود که ایشانرا خوار وحقیر وبرهنه واسیر نمودید یا ویلکم ما
یشفی غلل صدورکم قتل الموالی الیوم من کبرائها وای بر شما ایا شفا نیافت سینهای
شما وفرو ننشانید بغضها وکینهای شما را کشتن بزرگان ایشان که بزرگان عالمیان
بودند که طفلها را نیز مثل بزرگان ایشان کشتید واسیر کردید ای بیحیاها نیست اینکه این
فعل نیز مثل سایر افعال شنیعه واین قبیح نیز مثل سایر اعمال قبیحه بود یا اینکه این ظلم مثل
ظلمهای عالمیان بود نه والله ظلمی مثل این ظلم واقع نشد وبلیه عظیم تر ازاین بلیه نبود اگر
سنگ وخشتی که عبادت کرده باشند وخداوند جلیل انرا اینقدر حرمت داده باشد که تعظیم
واحترام انرا لازم گردانیده باشد واستخفاف بانرا موجب کفر وزندقه گردانیده باشد
وکسیرا که بان پناه برد او را پناه داده باشد واذیت او را جایز ندانسته باشد بلکه اطراف او را
او را محترم دارند بنحویکه جانوران انرا اذیت روا نداشته باشد وگیاه وعلف انرا کندن
روا نداشته باشد پس اهل حرمت اولیای او درنزد او بچه مرتبه خواهد بود ومرتبه اصفیای او
بچه مقام خواهد بود وکسانیکه اسمان وزمین وعرش وکرسی ودنیا واخرت را بطفیل وجود
ایشان خلق کرده اند مرتبه ایشان چه خواهد بود واگر دراحترام حرم ظاهری اینقدر عظیم
باشد پس دراحترام حرم واقعی که محمد وال محمد صلی الله علیه واله اند که بجهت ایشان این حرم حرمت
دارد چه خواهد بود مستمع باش تا بعضی ازمناقب وفضایل ایشانرا بشنوی تا نور دیده بصیر

ومعرفت کرده سلار ابن عبد العزیز بجلی بسند خود روایت کرده از حضرت رسول صلعم که در شب معراج چون مرا باسمان بردند وصوامع ملکوت را بمن نمودند چون بسدرة المنتهی رسیدیم جبرئیل عم مرا وداع کرد وایستاد من گفتم ایا در مثل اینمکان از من جدا میشوی جبرئیل گفت من از اینمقام تجاوز نتوانم نمود که بالهایم میسوزد پس مرا فرو بردند در عوالم نور انقدر که خدا خواست پس وحی شد بسوی من یا محمد انی اطلعت علی الارض اطلاعا فاخترتک منها فجعلتک نبیا من بعلم خود مطلع شدم بر زمین پس اختیار کردم ترا از اهل زمین پس ترا نبی خود گردانیدم پس مطلع شدم بران دو مرتبه پس اختیار کردم علی را از ان واورا وصی تو ووارث علم تو وامام بعد تو امین کردانیدم وبیرون می اورم از صلب شما ذریه را که طاهرند از خبائث وامامانی چند که معصومند وخزینهای علم منند فلولاکم ما خلقت الدنیا والاخرة ولا الجنة والنار پس اگر شما نبودید خلق نمیکردم دنیا واخرت را وبهشت واتش را واز ابن مسعود روایت شده که گفت روزی داخل شدم بر رسول خدا صلعم وعرض کردم یا رسول الله ارنی الحق حتی انظر الیه حق را بمن بنما تا نظر کنم بسوی ان وببینم بچشم خود حق واقعی را حضرت فرمود یا ابن مسعود داخل شو پرده را داخل شدم دیدم علی بن ابی طالب ع در رکوع وسجود بود ومشغول نماز بود وبعد از هر نماز میگفت اللهم بحرمة محمد عبدک ورسولک اغفر للخاطئین من شیعتی خداوندا ترا بحرمت بنده وفرستاده ات محمد صلی الله علیه واله سوگند میدهم که گنهکاران شیعیان مرا بیامرز میگوید من بیرون امدم تا رسول خدا را خبر دهم از انچه دیده ام دیدم که انحضرت نیز در رکوع وسجود بود ودعا میکرد ودر دعای خود میگفت اللهم بحرمة علی ابن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه اغفر للعاصین من امتی خداوندا ترا بحق علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه سوگند میدهم که از گنهکاران امت من درگذر ودر بیامرز ابن مسعود میگوید که چون انرا دیدم وحشت واضطرابی روی داد بنحوی که بیهوش شدم ومدهوش گردیدم جناب پیغمبر صلعم سر مبارک را بلند کرده وفرمود یا ابن مسعود اکفر بعد ایمان ایا کافر میشوی بعد از انکه ایمان اوردی عرض کردم معاذ الله ولکن دیدم علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه که شفیع میکرد در دعا وخدا را بتو سوگند میداد وترا دیدم که خدا را باو میخوانی در دعا وخدا را باو سوگند میدهی ونمیدانم کدام یک از شما افضل هستید پس جناب پیغمبر صلعم فرمودند که

خداوند عالم خلق کرد مرا وعلی وحسن وحسین را پیش از همه خلایق بهزار سال در هنگامی که نه تسبیح بود ونه تقدیس پس نور مقدس مرا اشکافت وخلق کرد از ان اسمانها وزمینها را وبخدا قسم که من افضل از اسمانها وزمینهایم پس نور علی را اشکافت از ان عرش وکرسی را خلق کرد وعلی اجل من العرش والکرسی وعلی بلند مرتبه تر است از عرش وکرسی پس نور مقدس حسن را اشکافت وافرید از ان لوح وقلم را وحسن افضل از ایشانست پس نور مقدس مبارک حسین را اشکافت وخلق کرد از ان بهشت وحور العین وولدان را وحسین علیه السلم افضل از ایشانست پس همه عالم از مشارق ومغارب تاریک وظلمانی ماند ملائکه شکوه کردند از تاریکی وظلمت بسوی جناب اقدس الهی وگفتند اللهم بحرمة هذه الاشباح التی خلقتهم الا ما فرجتنا من هذه الظلمة خداوندا بحرمت این اشباح مقدسه که ما را از این تاریکی وظلمت فرج بخش پس حقتعالی خلق فرمود روحی را واو را مقرون بروحی دیگر نمود واز ان نوری افریدکنان روح روشن ونورانی گردید پس خلق کرد وبقدرت کامله خود افرید از ان زهرا را پس همه عالم از مشارق ومغارب روشن شد ونورانی گردید از اینجا است که اورا زهرا نامیده اند چه زهراء بمعنی روشنی دهنده ونور بخشنده است یا ابن مسعود چون قیامت شود حقتعالی بمن وعلی خطاب نماید که ادخلا الجنة من شئتما وادخلا النار من شئتما یعنی داخل کنید هر که خواهید در بهشت وهر کرا خواهید در اتش واینست مراد از اینکه در قران میفرماید القیا فی جهنم کل کفار عنید کافر کسی است که نبوت مرا انکار کند وعنید کسیست که دشمن دارد علی را واهل بیت وشیعیان اورا وایضا روایت کرده است سلار در ارشاد القلوب بسند خود از ابی ذر غفاری که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که فرمودند افتخار کرد اسرافیل بر جبرئیل علیهما السلام وگفت من بهترم از تو جبرئیل گفت بچه بهتری گفت بجهة انکه من صاحب هشت ملکی که حاملان عرش پروردگارند ومنم دمنده صور ومنم مقربترین ملائکه بسوی خدا جبرئیل ع گفت که من بهترم وشرافت من زیاد تر از تو است زیرا که منم امین الهی بر وحی ومنم رسول او بسوی پیغمبران ومنم صاحب خسوف وقذوف که هر گاه خواهد قومی را بر زمین فرو برد زمین را میشکافم وهر گاه خواهد قومی را بعذاب اسمان هلاک نماید من بر ایشان سنگ میبارم خدا هلاک نکرده است امتی را مگر انکه ایشان بکمک من هلاک نموده پس مخاصمه را بسوی حاکم حکیم

و پادشاه علیم بردند و وحی شد بایشان که اسکنا و عزتی وجلالی لقد خلقت من هو خیر منکما ساکت شوید بعزت وجلال خودم که افریدم کسی را که بهتر از شما است و قدر و منزلت شما در پایه رفعت و جلال او کوچك و حقیر است ایشان عرض کردند که ایا میشود بهتر از ما خلقی را از کتم عدم بوجود بیاوری و حال انکه ما را از نور خلق فرمودی وحی رسید که پرده از حجاب قدرت فرمان رسید که پرده از نظر ایشان بردار تا قدرت وجلال صنع ما را به بینند و مرتبه خود بنا لند پرده برداشته شد دیدند بر ساق عرش الهی نوشته لا اله الا الله محمد وعلی والحسن والحسین و در بعضی از نسخ بعد از علی و فاطمه میباشند چون ایشان جلال ان مظاهر کمال و جلال را دیدند که اسامی شریفه ایشان باسم ذو الجلال مقرون و بانتقاش اسامی ایشان عرش عظمت الهی مزین گردیده سر خجالت بزیر انداختند بلندی مقام خود را فراموش نمودند جبرئیل امین دست بدامان ایشان زده بدرگاه کبریائی عرضه داشت یا رب انی اسئلک بحقهم علیک الا جعلتنی خادمهم خداوندا حال که ایشان را اینمقام دادی که هر مرتبه بلندی در نزد مرتبه ایشان حقیر است تو را سؤال میکنم بحق ایشان که مرا خادم ایشان گردان وحی الهی در رسید قد جعلت چون دست بدامان ایشان زدی و ایشان را شفیع کردی انچه مسئلت تو را اجابت نمودیم و این مرتبه عظیم را بتو ارزانی داشتیم پس حضرت فرمودند که جبرئیل از ما اهل بیت و خادم ما میباشد اری چون خادم ایشان بود این بود که ایشان را خدمت مینمود و در سختیهای دنیا ایشان را معاونت مینمود مکرر در خانه فاطمه زهراء صلوات الله علیها انحضرت را خدمت مینمود و فرزندان او را خدمت میکرد مکرر نشنیدی حدیثی که ام ایمن روایت میکند که روزی رفتم بخدمت مولاة و سیده خود فاطمه زهراء صلوات الله علیها و از روزی که رحلت نمودند بود در تابستان بود چون بدر خانه او رسیدم دیدم در بسته از شکاف در نگاه کردم دیدم فاطمه خوابیده در نزد اسیا و اسیا میکردد و طعام خورد میکرد و کسی را ندیدم که اسیا را بگرداند و گهواره حسین ع دیدم میجنبید بی انکه کسی او را بجنباند دیدم دستی را که تسبیح میکرد از دنبال دست فاطمه علیها السلام و تسبیح خدا میکند متعجب شدم و بنزد رسول خدا ص رفتم و گفتم یا رسول الله انی رایت عجبا ما رایت مثله ابدا امر عجیبی دیدم مثل ان هرگز ندیده بودم فرمود چه دیدی قصه را عرض کردم حضرت فرمود ای ام ایمن

هراة للة من خلیل * بدانکه ... کل للنبالا شراق والاصیل *

بدانکه فاطمه بن روزه بود و تعب کشیده و گرسنه بود خداوند مهربان خواب را بر او مستولی نمود تا خواب رفت پس خدا ملکی را موکل کرد اینکه بجهت قوه عیال او اسیا نماید و ملکی را موکل نمود که گهواره فرزندش را بجنباند تا او را از خواب بیدار نکند و ملکی فرستاد تا تسبیح نماید بنزد دست مبارك او و ثواب ان بجهت او باشد بر اکه فاطمه نمیشود از ذکر خدا ام ایمن عرض نمود یا رسول الله خبر ده مرا که کی بود اسیا میکرد اینکه کی بود که گهواره حسین ع را میجنبانید و کی بود تسبیح میکرد حضرت تبسم فرمود فرمود اسیا کننده جبرئیل و تسبیح کننده اسرافیل علیهما السلام و گهواره جنباننده میکائیل و در حدیث دیگر وارد شده است که روزی جبرئیل ع بزمین امد یافت که خواتون قیامت در خواب رفته و حسین ع در گهواره اش میگرید جبرئیل امین ع امد و بنزدیك گهواره انحضرت نشست و او را میجنبانید و بروش مادرها که طفل را بخواب میکنند چیزی میخواند وارد شده که این شعر ها را میخواند ان فی الجنة نهرا من لبن لعلی وحسین وحسن کل من کان محبا لهم یدخل الجنة من غیر حزن پیوسته میخواند و او را تسلی میداد تا انکه فاطمه بیدار شد و معنی شعر جبرئیل اینست که خدا خلق فرموده در بهشت نهری را از شیر سفید مخصوص علی و فرزندانش هر که چنگ در دامن محبت ایشان زده با بهشت داخل خواهد شد و از نیکان پاك سرشت خواهد بود چون فاطمه علیها السلام بیدار شد و کیفیت را خدمت پدر بزرگوار عرضه داشت فرمود ای فاطمه ان جبرئیل بود که تسلی میداد حسین تو را ایشعیا گریه حسین را ملائکه در گهواره نتوانستند به بینند یا چه خواهد بود حال گروهی که ناله های مظلومی او را میشنیدند و اشکهای خونین او را میدیدند واهمها سر دادی شنیدند که استغاثه میکند الا رحیم لوجه الله یرحمنا الا رؤف بنا راج بوا بسینا ایا رحم کننده نیست که از برای خدا بر ما رحم نماید ایا دلسوزی نیست که بجهت امید بشفاعت جدم بر ما مواساة نماید ایا جبرئیل که خدمتکارش بود در گهواره اش تسلی میداد کجا بود که در باره مخدوم خود بگو شد و بلکه همه را هلاک کند و زمین را سرنگون نماید اگرچه مامور بنود بعلاوه بجماعت ابقیا اندك اما دلش در مصیبت مخدومش مجروح و سینه اش مقروح بود و اشك خونین از دیده ها میریزد و واحسینی گویان حیران بود مکر نشنیدی حدیثی را که ابن قولویه از حضرت صادق ع روایت

کرده است که چون حسین مظلوم ع شهید کردند در جرگاه یکی را دیدند که فریاد
میزند و میخروشد گفتند ترا چه رسیده و چرا میخروشی گفت چگونه نخروشم و حال
انکه میبینم حضرت رسول خدا صلعم ایستاده گاهی نظر بر زمین میکند و گاهی نظر
بحرب شما میکند میترسم که نفرین کند اهل زمین را و همه هلاک شوند و من نیز هلاک
کردم بجهة جوش امدن دریای غضب الهی بعضی دیگر گفتند این دیوانه است بعضی متنبه شدند
و با خود گفتند چه کردیم با خود کشتیم بجهة فرزند زنا کاری بهترین جوانان اهل
بهشت را راوی گفت عرض کردم فدایت شوم فریاد کننده کی بود فرمود ما نری الا جبرئیل
نمیدانم او را مگر جبرئیل اما انه لو اذن بهم لصاح صیحة یخطف منها ارواحهم عن
ابدانهم بدانکه اگر اذن داده میشد صیحه میزد که روح همه از بدن برون میشد باتش
ملحق میشدند ولکن ایشانرا مهلت داد تا معصیت ایشان زیاد شود تا عذاب ایشان
شدیدتر گردد یا نکبة لبس الدین القیم له سود الحداد و غاض العلم و العمل اه از
مصیبتی که دین پیغمبر را لباس مصیبت پوشانید و سیاه پوش گردانید و چشمهای علم و
عمل فرو رفت وقرحا و رزء فی قلب فاطمة رزءا عظیما و جرحا لیس یندمل و
اه از بلیه که دل فاطمه را مجروح گردانید بجراحتی که به شدنی نیست و مصیبت عظیمی در
دلش گذاشت که بر طرف شدنی نیست واحسرتاه علی ثاو جریح حشا تسفی علی جنبیه
النکباء والشمل ایحسرت و اندوه بران مجروحی که او را با بدن چاک چاک بر روی خاک
انداخته بودند و بادها از هر جانب بر بدن شریفش میوزیدند واحسرتاه علی عار
لقد نسجت علیه بالطف من ریح صبا حلل ایحسرت بران عریانی که او را بر زمین
انداخته بودند و بادهای صبا بعوض جامه و کفن حلهای خاک و غبار بر بدن
شریفش بافته بود ملقا ثلثا بلا غسل و لا کفن ترب الثرا و الدما الاکفان
والغسل سه روز او را بی غسل و کفن انداخته بودند از خونها بدنش او را غسل دادند
و خاکهای بیابان بجای کفن بر او پوشیده شده بود یسری بنسوته اسری بلا وطاء
فوق المطی و لم تضرب لها کلل اسیر کردند زنان او را و سوار کردند بر شتران بیجهاز و دور
بلاد گردانیدند مسبیة مثل سبی الترک قد سلبت منها القلائد و الاسوار و الحجل
اه ایشانرا اسیر کردند مثل اسیران کفار و ایشانرا برهنه نمودند و قلادها و دست

بندها و خلخالها از ایشان ربودند سواجعا کحمام الایک نادبة ینهدلن شجوهن الصخر
و الجبل همه نالان و نوحه خوان مانند کبوتران اشیان کنده ناله میکردند که دل سنگ
کباب میکرد و کوه را از جا میکند و زینب بین ذاک التی حاسرة لها علی حزنها
ندب و مرتجل تقول یا شمس آبائی و یا نزری اذا الکفهر علی الحادث الجلل و در ان
میانه زینب مظلومه نوحه و ندبه میکرد و میگفت ای روشنی روز گار من و ایماه
شبهای تار من وای پشت و پناه من در بلا و حوادث روزگار یا غائبا لیس یرجی عوده
ابدا و لا به بعد هذا الفصل متصل ای غائبی که امید باز گشتن از تو نیست بعد از
این جدائی دیگر بتو نخواهم رسید و یا طریحا جریحا لا دواء له کیف الدواء و منه
الراس منفصل ای مجروح افتاده که زخمهایت مرهم پذیر نیست و امید به شدن
تو نیست اه چگونه امید به شدن داشته باشم و حال انکه سر مبارکت را بریدند ظننت انک
کهفی استجیر به عن الزمان فخان الظن و الامل ایجان خواهر گمان من این بود که تو
پشت و پناه من خواهی بود که در نوائب زمان بتو نخواهم اورد اخر امیدم منقطع شد
ترا شهید کردند و مرا بی پناه گذاردند یا ام قومی الی لیث عک دمه تعل و حش الفلا
منه و تنتهل ایمادر برخیز از قبر و ببین که شیر بیشه شجاعت و نجوم فلک عزت و جلالت
و نوباوه حضرت رسالت بر زمین انداخته اند و خون او چنان بر روی زمین جاری شده که ما
نهر نیست که و حشیان از ان سیراب میشوند اما بناتک یا اماه قد حملت اسری و اما بنوک
الغر قد قتلوا ایمادر دختران ترا اسیر کردند و بر شتر سوار نمودند و اما پسرهای
ترا هم کشتند عزیز من عجب مصیبت عظیمی است اینمصیبت و عجب بلیه شدیدی است
این بلیه اری مصیبت فرزند مکه و منی است و مصیبت فرزند زمزم و صفا است
و مصیبت فرزند رکن و مقام و مشعر و حرام است اری مصیبت فخر کاینات و علت ممکنات
و زینت سموات و سبب نزول برکات و رحمات است عظیم تر از ریختن خون ناحق بعد از شرک
و توابع ان معصیتی نیست و اینقدر که ایات و اخبار بر تخفیف از عذاب ان وارد شده
است و تاکید و مبالغه که در عظیمی ان معصیت شده و در معصیتی نشده انکه فرمود
جناب باری عز اسمه و من قتل نفسا فکانما قتل الناس جمیعا و جناب پیغمبر صلعم
فرمود لو ان اهل السموات و اهل الارض لو اجتمعوا فشرکوا فی دم امرء مسلم و رضوا

بملکبتم الله علی مناخرهم فی النار اگر اهل آسمانها و زمینها شرکت نمایند در خون مسلمی
و راضی باشند خدا همه ایشان را برو در جهنم می اندازد اگر اینهمه بجهت کشتن یک مسلمی
باشد پس چه قدر عظیم میباشد در نزد او کشتن مثل سید الشهداء که امام همه مسلمانان
و پیشوای همه مؤمنان و آقای همه متقیان و مقتدای خدا پرستان لنگر زمین و آسمان
مقصود از آفرینش این و آن و مرکز دایرهٔ علم و عرفان آفتاب جهانتاب عالمیان مصباح
ابرار و مفتاح اسرار سفینهٔ نجات کاینات ذوی حیات ممکنات غصنی از غصون شجرهٔ
مبارکه نبوت و رکن رکین معظم امامت است مَعَادِنٌ فِی الْبَرَایَا عَارِفُونَ بِهِمْ
هَادُونَ وَالْغَیْرُ جُهَّالٌ مَجَاهِیلُ وَزَاحَمَنَا الدَّهْرُ مِنْ صَفَائِحِ جُودِهِمْ مَمْلُوءَةٌ
وَمَا لِلْغَیْضِ تَعْطِیلُ ایشانند خدا شناسان ایشانند هدایت کنندگان
ایشانند شناخته شدگان در صوامع قدسی دیگران کیستند و چیستند که همه جاهل
باشند که کسی ایشان را نمیشناسد کفهای دست روزگاران وجود ایشانست که مملو
و بخشش میکند باینمال و ثروت میدهند و باینجاه و دولت می دهند و باین کرامت
مینماید و اگر نه او را چیزی نبود که بخشش نماید داری قوام دهر و وجود دهر و بقاء دهر
شما است بِکُمْ فَتَحَ اللّٰهُ وَبِکُمْ یَخْتِمُ خدا افتتاح بشما فرمود و بسبب قدرت اول کسی را که
که خلعت وجود پوشانید شما بودید و نقاش ازل از اول نقشی که در دستگاه کشید
تصویر دلپذیر شما بود بلکه در هر فیضی و هر بخششی که از فیاض مطلق میرسد افتتاح
از شما است و بشما قائم است و بشما اختتام مینماید وَبِکُمْ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ بواسطهٔ
شما است که قطرات بارش از ابر رحمت میریزد است وَبِکُمْ یُمْسِکُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ
بواسطهٔ شما است که آسمان بیستون بر پا ایستاده و بر زمین نمی افتد و عالم خراب نمیشود
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است در ارشاد القلوب که فرمود نَحْنُ أَهْلُ الْبَیْتِ لَا
یُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ ما اهل بیت را نمیتوان احدی را قیاس بما نمود ما کسانی هستیم که کسی
که دشمن داشته است خدا را و کسیکه دوست داشته است ما را و اقتدا بما کند و قبول کند
از ما آنچه را که خدا بما وحی کرده و تعلیم کرده و اطاعت کند خدا را دوست داشته و دوست
داشته خدا را ای والله کسی را بشما قیاس نمیتوان کرد و چگونه توان کرد و حال آنکه همه
طفیل شما بودند و هستند سماعة ابن مهران روایت میکند از ابو الحسن موسی بن

جعفر علیهما السلام که فرمودند ای سماعة اگر ترا بسوی خدا حاجتی باشد بگو اَللّٰهُمَّ اِنِّی
اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ فَاِنَّ لَهُمَا عِنْدَکَ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ وَقَدْرًا مِنَ الْقَدْرِ فَبِحَقِّ ذٰلِکَ
الْقَدْرِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَفْعَلَ بِی کَذَا مجمل کلام اینکه خدا را بقدر و منزلت
محمد و علی قسم بده تا خدا حاجت ترا بر آورد فَاِنَّهُ اِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیٰمَةِ لَمْ یَبْقَ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ
وَلَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْاِیْمَانِ اِلَّا وَهُوَ مُحْتَاجٌ اِلَیْهِمَا فِی ذٰلِکَ
الْیَوْمِ زیرا که در روز قیامت نیست ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی و نه مؤمن ممتحنی مگر
آنکه محتاجند بمحمد و علی در آن روز چگونه محتاج نباشند و حال آنکه مفتاح جنت و نار در دست
ایشانست و حساب همه خلایق با ایشانست داخل نمیشود مگر کسیکه با او باشد برائتی از
محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و حرام است بهشت بر هر امتی تا داخل شوند در آن محمد و آل محمد و شیعتهم
مِنْ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ وَشَمَائِلِهِمْ و از شیعیان ایشانند انبیا و مرسلین پس ایشانند
پادشاهان دنیا و آخرت و دنیا و آخرت را از برای ایشان خلق شده و مال ایشانست
و هر تصرفی خواهند میکنند باذن پروردگار خود و کسی را در آن تصرفی نیست مگر شیعیان
ایشان که عبید و بندگان ایشانند و بنده مطیع امین در ملک آقایش هر چه میخواهد
میکند اگر بر تو گران آمد بعضی از آنچه گذشته گوش کن تا مأخذ بعضی را بشنوی روایت
است از مفضل بن عمر که گفت پرسیدم از حضرت صادق از تفسیر اِنَّ اِلَیْنَا اِیَابَهُمْ
ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا حِسَابَهُمْ و اینکه کیست مراد رجوع خلق بسوی او است و حساب خلق با او
حضرت فرمود هم نَحْنُ وَاللّٰهِ اِلَیْنَا یَرْجِعُوْنَ وَعَلَیْنَا یُعْرَضُوْنَ وَعَنْ حُبِّنَا یُسْئَلُوْنَ ای شما
ما ائیم بخدا قسم و همه خلق رجوعشان بما است و بر ما عرض میشوند و از دوستی ما پرسیده
میشوند و شیخ صدوق در امالی خود روایت کرده که چون روز قیامت جمع کنند از
اولین و آخرین پس میخوانند رسول الله صلی الله علیه و آله را و علی بن ابیطالب علیه السلام پس جامه سبزی در بر
رسول خدا میکنند که تا از مشرق و مغرب از نور ضیاء آن جامه روشن میشود پس مثل
آنرا در بر علی میکنند پس ما را میخوانند و حساب خلایق را بما مفوض مینمایند فَنَحْنُ
وَاللّٰهِ نُدْخِلُ اَهْلَ الْجَنَّةِ بِالْجَنَّةِ وَاَهْلَ النَّارِ بِالنَّارِ بخدا قسم که ما ائیم که اهل بهشت را
داخل بهشت میکنیم و اهل آتش را داخل آتش پس پیغمبران را می آورند و بدو صف بر پا
می ایستند در نزد عرش الهی تا فارغ شوند از حساب خلایق پس چون اهل بهشت داخل بهشت

واهل آتش درا آتش داخل شوند پرورد کار غزت میفرمستد علی را تا ایشانرا در منازل
ایشان میسپرد وایشانرا تزویج میمایند پس محمد اقسم که علی اهل بهشت را تزویج میکند
نه غیر او واوستکه اهل جهنم را داخل جهنم میکند واوستکه درهای بهشت وجهنم را بر
اهل ایشان میبندد اری مرتبه محمد وال محمد را نشناخته وبزرگی ایشانرا نفهمیده که ادراک
امثال این نعوت استحاش مینمائی وجلالت ایشانرا نیافته که از سبب امر جزئی با ایشان
استبعاد میکنی اری ایشانند اسرار الهی وانوار خدائی ایشانند شموس طالعه واقمار
منیره ونجوم مضیئه وایشانند چشمهای علوم ومعارف وخزینهای کمالات وعوارف
وایشانند کشتی که حیرانند در ادراک مرتبه جلال ومعرفت قدر ومقام ایشان عقول
عقلا وفهم حکماء وادراک عرفاء وعاجز است از تقریر قلیلی از کثیر شان از شئون و
نعتی از نعوت ایشان بیان ادباء ولسان فصحا وبلغاء چگونه چنین نباشد
حال انکه محمد صلعم میفرماید ان الذی ظهر للملائکة المقربین من معرفتنا آل محمد
من کثیر لا یحصی انچه ظاهر شد از برای ملائکه مقربین از اسرار معرفت آل محمد صلعم
قلیلی از کثیر است که کثیر از احصا ممتنع است نمود پس اگر ملائکه مقربین از سدره
صوامع ملکوت وباز یافتگان حظایر جبروت متوطنان محافل قدس ومجاوران
انس اند در معرفت ال محمد قاصر واز ادراک حقیقت انها عاجز باشند پس فضول عقول
را کجا مجال هوس وجواسیس هوا را کجا مقام دست رس بوده باشد یا ندیدی کلام
امیر المومنین عم را در خطبه شریفه خود بیان فرموده در مقام اوصاف امام مبین
بعد از کلام طویلی ظاهره امر لا یملک وباطنه غیب لا یدرک واحد دهره وخلیفة
الله وولی امره لا یوجد له مثیل ولا یقوم له بدیل فمن ذا یعرف معرفتنا او یبلغ
درجتنا او یشهد کرامتنا او یدرک منزلتنا کرا قوت انستکه برسد بمعرفت ما یا
انستکه تواند رسید بدرجه ما یا تواند دید کرامت ما را یا ادراک کند منزلت ما را حارت
الالباب والعقول وتاهت الاوهام فیما اقول عقلها حیران ووهمها سرگردانند
در انچه میگوئیم ودر همان خطبه میفرماید هل یعرف او یوصف او یعلم او یفهم
شان من هو نقطة الموجودات وقطب الدائرات وسر الکائنات وشعاع جلال
الکبریاء جل مقام آل محمد عن وصف الواصفین ونعت الناعتین وان یقاس بهم

احد من العالمین ایا چگونه شناخته میشود شان ومرتبه کسیکه نقطه موجودات
وقطب دایره است وسر کائنات است وشعاع جلال کبریائیست بلندتر است مقام محمد وال
صم از وصف واصفان ومدح مدح کنندگان فما آیة لله اکبر منهم فهم آیة من دونها
کل آیة وما نعمة الا وهم اولیائها فهم نعمة منها انت کل نعمة پس اگر بجهت مصیبت چنین احدی
همه اهل اسمان وزمین را عذاب کند یا بجهت کسیکه قلیلی از فضائلش را شنیدی چه خواهی
کرد وایا کشتن ابان بحو بکه کسیرا بان نحو نکشته اند چه قدر عظیم خواهد بود مگر عبث
استکه حضرت صادق عم میفرماید بزرارة ابن اعین که ای زراره اسمان خون
گریست بر حسین عم بخون وزمین چهل صباح گریست بسیاهی واقتاب چهل روز گریست
بکسوف وسرخی وکوهها پاره پاره شدند واز هم پاشیدند ودریاها بجوش امدند
وملائکه چهل روز گریستند وما اختضبت منا امراة ولا ادهنت ولا اکتحلت ولا رجلت
حتی اتانا راس عبید الله بن زیاد زنی از قبیله ما خضاب نکرد وروغن بمالید
وسرمه نکشید وموی خود را شانه نزد تا سر پسر زیاد را از جهت ما اوردند وما
زلنا فی عبرة بعده ونه همین است که بهمین تشفی دلهای ما شده باشد بلکه ما بعد از
این مصیبت همیشه در گریه وناله میباشیم وجدم هرگاه یاد میکرد او را میگریست از قدر
که ریشش مملو از اب دیده اش میگردید هر کس گریه او را میشنید بر او ودلش میسوخت واز
گریه او بگریه می امد بد رستیکه ملائکه که در نزد قبر مبارک او هستند در مصیبت
او چنان میگریند که هر چه در اسمان وهوا میباشد از ملائکه از گریه ایشان بگریه
در می ایند ای والله عجب نیست گریستن اسمان وزمین وافتاب وماهتاب بل عجب است
که چرا اسمان پاره پاره نشد وزمین سرنگون نگردید وعالم خراب نشد یا هنوز
افتاب طلوع وغروب میکند وماه روشنی میدهد وستارگان نور میدهند
ایا جهان برپا است حال انکه جان جهانیان بیجان ولنگر زمین واسمان در خاک
وخون غلطان نمودند وکشتی نجات عصاة را در موجه بلا غرق نمودند وذوی حبل
کاینات را بی رونق نمودند وشمس فلک امامت را از ظلم وجفا منکسف نمودند
فلک عصمت را از ضرب تیغ وسنان در خاک وخون منخسف کردانیدند عزیز خدا
ورسول را ذلیل کردند وپرورده سینه بتول را در خاک هلاک انداختند ونوباوه

بوستان علی مرتضی را از باد داور دند شکوفه چمن لا فتی را پژمرده نمودند سرخیانا
هل اتی را از داده جفا قطع نمودند اه پدر شیعیان را کشتند اقاء مؤمنان را شهید کردند
پناه درماندگان را بی پناه گذاشتند یا ارض مُوری یا جبال تزلزلی وتشعّبی بتصدّع
لا ینشعب ای زمین چرا باقی ماندهٔ و قرار داری اخر بی قرار شو و زایل شو ای کوهها
پاره پاره شوید و متزلزل شوید یا سحب جفّی یا بحار تنضّبی فلمثل هذا الخطب
ماؤک ینضب ای ابر بارش رحمت خشک شو و مزارع امال عالمیان را ب مده ای دریاها
چرا اهاتان فرو نرفت و بر قرار دید زیرا که از برای چنین بلیه سزاوار بود که ابهاتان
فرو روند و خشک بمانند بل یا سماء ترعرعی واستعبری فلمثل هذا الرزء دمعک
یصنب بلکه ای اسمان تو هم مترعرع شو و اشک بریز و مضطرب شو از برای این مصیبت
باید که اشک بریزی قیل ان احمد او الوصی فیاله من فادح منه الفوادح تعجب
کشتند فرزند پیغمبر و جگر گوشه حیدر را پس داد از مصیبتی که مصیبتها اعاظم
از ان مصیبت تعجب میکنند هتک وسفک للامام وللدماء وعقائل النبی
تلک تسلب یک مصیبت نبود بلکه مصیبتی بود که مشتمل بر انواع مصیبتها
بود زیرا که یکطرف خونها را ریختند و یک طرف پردها را دریدند و یک طرف زنان
مخدره را اسیر کردند و یک جانب دختران پرده نشین را برهنه کردند لهفی له
بالترب عار بالعرا تکسوه من نسج الغبار الازیب ای حسرت و اندوه بر ان مظلوم
که او را عریان بر زمین بیابان انداخته بودند و بادها غبار الود از غبار خود
او را میپوشانید لهفی له دهن المنیة مفردا تدعوه من فرط المصیبة زینب اه
از حالی که او را تنها بر زمین انداخته بودند و زینب خواتون با دل سوزان و سینه
بریان و دیده گریان نوحه میکرد و میگفت اخی طیب العیش بعدک ایمکن یحلو
ولاماء الشارب بعدک ایجان برادر بعد از تو زندگی دنیا بر ما تلخ و ناگوار است
اب خوشگوار بر مذاقها ناگوار اخی بعدک لا بقیت وقلما نفس علیک من التحسر
تذهب ای برادرم حسین بعد از تو امیدوارم که زنده نمانم و تلف شدن نفوس
بعد از تو قلیل است از حسرت و اندوه قد کنت نورا فی البریة للهدی فذهاء من
لیل الضلالة غیهب نوری بود یکه از برای تو کشد کان وادی ضلالت روشنی

میدادی ظلمات کفر و ارباب ضلالت نور ترا فرو نشانیدند و عالمیان را در ظلمت
کفر و جهل گذاردند یا راکبا من فوق ظهر عرندس اهبطتنی لا حتلعبنک مشرب
وانع الحسین الی البتول وقف علی قبر الرسول وقل ومعک یسکب ای قاصدی
کشان وای پیک رمانندگان چون بمدینه رسیدی از ناقه خود فرود ای و خبر مرگ
حسین ع بمادرش برسان و بر سر قبر رسول خدا ص و با دیده گریان بایست و بگو
احمد المختار ان امیة هدموا بیوتک عامدین وخربوا ای محمد مختار بنی امیه خانه را
خراب کردند و قواعد دین ترا بر هم زدند وتقصدوا بالقتل الک بعد ما اضحی
تراثهم یجاذ و یغصب میراث اهل بیت ترا گرفتند و اموال ایشان را غصب کردند و بار
هم راضی نشدند همه بقصد کشتن ایشان اجتماع نمودند امسی حسینک یا رسول الله
فی وطی الخیول علی الثری یتقلب اخر حسینت را در زیر پای اسبان انداختند
که بهر جانب میگردید و استغاثه مینمود اقا جان حسین پدر و مادرم بلکه پدر
و مادر شیعیانت بفدای مظلومیت شود ابی عبد الله وبناتک الخفرات اضحت
بعده بالسلب والضرب العنیف تعذب اه اه دختران بیکس ترا بعد از تو برهنه
کردند و طپانچه ستم میزدند اه نمیدانم دوستان او بعد از او چگونه شادی می کنند
و چگونه میخندند و در مجالس عیش و طرب می نشستند و بچه رو طعام لذیذ میخورند
و بچه عذر جامهای نیکو می پوشند تعجب است که چرا اشک خونین نمیریزند و اه سوزناک
بر نمیکشند و چرا لباس مصیبت نمی پوشند بخدا قسم اگر در همه عمر و بلکه در همه دنیا
ماتم او را بدارند و خاکستر نشین باشند هنوز کم است بلکه عالمی از این عالم وسیع
و عمری از عمر دنیا طویل تر باید که داد مصیبت او را توان داد اگر تو این مصیبت را نیکو
مراعات نمودی و لوای ماتمش را نیکو برپا داشتی سکان صوامع ملکوت و قطان حریم
نیکو برپا داشتند مصیبت او را و نعرها میزدند که اگر اهل زمین ان را می شنیدند هر اینه
می شدند اگر تو خوب مجلس عزایش را برپا نکردی جنیان نیکو برپا کردند و اگر تو نیک
نخروشیدی و نگریستی وحشیان و مرغان بگریستند و بخروشیدند اگر تو را حیف
از اب شور چشم اسمان و زمین بجای اب خون از دیده روان کردند و از زبان بو بصیر بسند
خود از مفضل بن عمر که او از حضرت صادق ع روایت کرده و انحضرت از پدران خود

روایت کرده اند که روزی جناب حسین بن علی علیه الصلوة والسلام داخل شد بر برادر بزرگوار خود امام حسن مجتبی ع چون نظر شریفش برادر خود افتاد بگریه در امد حضرت فرمود یا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ مَا یُبْکِیکَ بجهة چه چیز است گریه تو ای حسین گفت بجهة انچه بشما میکنند اشقیای امت حضرت امام حسن ع فرمود انچه بمن میکنند اینست که زهری پنهان بمن میدهند که بجهة ان شهید میشوم ولکن لَا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ لکن روزی مثل روز مصیبت تو نیست که جمع میشوند در ان روز سی هزار نفر که ادعا میکنند که از امت جد ما هستند و اسلام را بر خود می بندند فَیَجْتَمِعُونَ عَلٰی قَتْلِکَ وَسَفْکِ دَمِکَ وَانْتِهَاکِ حُرْمَتِکَ وَسَبْیِ ذَرَارِیکَ وَنِسَائِکَ وَانْتِهَابِ ثِقْلِکَ پس ان قوم روسیاه اجتماع میکنند بر کشتن و ریختن خون مبارک تو و هتک حرمت تو و اسیر کردن زنان تو و غارت کردن اموال تو پس در انوقت لعنت نازل میشود بر بنی امیه و اسمان خون و خاکستر می بارد وَیَبْکِی عَلَیْکَ کُلُّ شَیْءٍ حَتَّی الْوُحُوشُ فِی الْفَلَوَاتِ وَالْحِیتَانُ فِی الْبِحَارِ و میگرید بر تو همه چیز حتی وحشیهای در بیابانها و ماهیها در دریاها شیخ کشی روایت میکند از زید شحام که گفت من با جمعی از کوفه در خدمت حضرت صادق ع بودیم که داخل شد بر ان حضرت جعفر بن عفان طائی پس انحضرت او را بنزد خود خواندند و در پیش خود نشانیدند پس فرمود یا جعفر عرض کرد لبیک جَعَلَنِیَ اللّٰهُ فِدَاکَ فرمود بَلَغَنِی اَنَّکَ تَقُولُ الشِّعْرَ فِی الْحُسَیْنِ وَتُجِیدُ شنیدم که تو شعر در مرثیه جدم حسین علیه السلام میگوئی و نیکو میگوئی عرض کرد بلی فدای تو شوم حضرت فرمود بخوان شعری چند را شروع کردم بخواندن و انحضرت شروع کردند بگریستن و کسانیکه بودند در انحضرت بودند نیز گریستند و انحضرت انقدر گریست که اب از دیدهای مبارکش بر محاسن شریفش جاری و بر روی ایشان جاری شد و محاسن شریفش تر شد پس فرمود یا جعفر وَاللّٰهِ لَقَدْ شَهِدَتْ مَلٰئِکَةُ اللّٰهِ الْمُقَرَّبُونَ هٰهُنَا یَسْمَعُونَ قَوْلَکَ فِی الْحُسَیْنِ بخدا قسم که حاضر شدند ملائکه مقربین در این مجلس برای اینکه بشنوند مرثیه ترا بر حسین علیه السلام و بتحقیق که گریستند هم چنانکه ما گریستیم و زیاده از ما گریستند و بتحقیق که خدا واجب گردانید بر تو بهشت را در اینساعت و ترا امرزید پس فرمود یا جعفر اَلَا اَزِیدُکَ ایا زیاد بگویم عرض کرد

بلی ای سید من فرمود نیست کسی که شعری بخواند در مرثیه جدم حسین ع پس بگرید و بگریاند مگر واجب گرداند خدا بهشت را از برای او و بیامرزد او را ابن قولویه از ابی هرون مکفوف روایت کرده از حضرت صادق ع در حدیث طویلی که گفت کسیکه مذکور شود در نزد او حسین ع پس بیرون اید از چشمش اشک بقدر بال مگسی ثواب او بر خدا است وَلَمْ یَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ و بغیر از جنت راضی نشود بچیز دیگر از برای او و بالجمله ثواب مصیبت رسیده کانش عظیم و نزد ایشان جلیل است پس اگر امید ثواب از خدا داری در بلیات و ایذای او بر اشک خود را و اگر دعوی محبت ایشان داری در بلیه محبوب خود بنال و اه از دل برار و بخدا سوگند که اگر نبود مرد که مسلمان را بیجرم و گناه از وطن خود دور کرده اند و در بیابانهای بی اب و علف اسیر کردند و دوستان او را کشتند و طفلهای او را شهید کردند و زنهای او را اسیر کردند البته دلها میسوزد و جگرها ایشان میگداخت پس چگونه میشود که اینها الان را که مجملی از مفصل اینست بجگر گوشه فاطمه زهراء علیها السلام بشنوند و بازساکت شوند اگر خواهی که مجملی از وقایع انحضرت را که خالی از اغراق و گزاف و دروغ بوده باشد بشنوی بشنو یا ملاحظه نمائی که بر او چه گذشته در بیابانیکه چگونه کار را بر او تنگ کردند و او را از حرم خدا و رسول بیرون کردند و با خیانتهای انچه واقع شد بر ایشان شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد خود ذکر نموده که سید الشهداء چون از مدینه بعزم مکه بیرون رفت روز سیم شعبان بود که وارد مکه معظمه گردید و اهل مکه و دیگران که در مکه بودند بنزد انحضرت تردد میکردند و عبد اللّٰه بن زبیر هم در مکه بود بنزد انحضرت تردد میکرد لکن ثقیل از همه خلق بر او انحضرت بود زیرا که میدانست که تا انحضرت در مکه است کسی با او بیعت نمیکند و چون خبر امتناع انحضرت و پسر زبیر از بیعت پسر معویه و فرار ایشان از مدینه بجانب مکه بسمع اهل کوفه رسید بنزد کان نعوذ شیعیان ایشان در خانه سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند و در خانه او اجتماع کردند و هلاک معویه را یاد کردند و حمد کردند خدا را پس سلیمان گفت که معویه بدرک اسفل واصل شد و حسین علیه السلام از بیعت خود دست کشیده و با ایشان سازش ننموده و بسوی مکه رفته و شما شیعیان او و پدر او شید اگر میدانید که او را یاری میکنید و در برابر او جهاد میکنید با دشمنان او

نامه نوشتن اهل کوفه بمکه بجناب سید الشهدا که از مکه معظمه تشریف فرمای کوفه بشوند

کنید واگر کان سستی بخود مبیدهید فلا تعزوا الرجل فی نفسه پس اهمرد را کول
مزنید و فریب مدهید وایشان کفتند با دشمن او جنگ خواهیم کرد و جانها خود را
در برابر او فدا خواهیم نمود کفت پس بنویسید لکن نامه نوشتند باین مضمون بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست بسوی حسین بن علی علیهما السلام از سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن نجبة
ورفاعة بن شداد بجلی وحبیب بن مظاهر وسایر شیعیان او از اهل کوفه سلام علیک
حمد میکنم خداوندیرا که هلاک کرد و شکست کمر دشمن جبار معاند ترا که بی رضای امت
برایشان والی شده بود و اموال ایشانرا بنا حق تصرف مینمود و نیکان ایشانرا کشت
و اشرار ایشانرا کذاشت و مال خدا بجباران و اغنیا قسمت کرد فبعدا له کما بعدت ثمود
بدرستیکه ما را امامی نیست پس بجانب این بلاد قدم رنجه دار که شاید بواسطه
شما ما را بر حق وراستی جمع نماید و نعمان بن بشیر که از جانب پسر معویه است در جمعه و عید
او حاضر نمیشویم و براو تردد ننمائیم وچون بیابیم که شما عزیمت را باین بلاد نمو
فرموده او را از شهر بیرون خواهیم نمود انشاء الله و عریضه را بعبد الله بن مسمع همدانی
و عبد الله بن وال دادند و امر کردند که بسرعت تمام بخدمت ان بزرگوار رسانند
ایشان بسرعت رفتند تا دهم ماه رمضان بمکه رسیدند و نامه را بخدمت ان بزرگوار دادند
وبعد از رفتن ان دو نفر اهل کوفه دو روز صبر کردند پس قیس بن مسهر صیداوی
عبد الله بن شداد ارحبی و عمارة بن عبد الله سلولی را فرستادند و قریب بصد و پنجاه
نامه بایشان دادند که از یکنفر یا دو نفر یا سه نفر نوشته بودند پس دو روز دیکر صبر کردند
پس هانی بن هانی و سعید بن عبد الله حنفی را فرستادند و نامه نوشتند و بایشان
دادند که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست بسوی حسین بن علی علیهما السلام از شیعیان
او اما بعد فحی هلا فان الناس ینتظرونک لا رای لهم غیرک فالعجل العجل ثم العجل
شتاب کن که مردم همه منتظر مقدم شریفت اند و بغیر از تو دلکی ندارند تعجیل کن تعجیل
کن پس تعجیل نما سید بن طاوس میکوید که با وجود این نامه ها که پی در پی میرسید
انحضرت از رفتن ابا میفرمود و جواب قاصدها را نمیداد تا اینکه در یکروز ششصد
نامه بانجناب رسید و همچنان نامه ها پیاپی ان سلاله ابرار میرسید تا اینکه دوازده هزار
نامه بانحضرت رسید شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید که پس جمعی از بزرکان کوفه مثل شبث

بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث بن رویم و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج و محمد بن
عمر تیمی نامه نوشتند باین مضمون اما بعد فقد اخضر الجنات وایبعت الثمار فاذا
شئت فاقبل علی جند لک مجندة صحراها سبز شده و میوه ها رسیده و اکر باین صوب تشریف
می اوری لشکرهای تو مهیا و اراسته می باشد والسلام این شیعیان اکثر این اشخاص که این نامه ها را
نوشتند کسانی بودند که در کربلا با انمظلوم جنگ میکردند و او را باین نامه ها از جای خود
کنده بودند و هنوز بدیاران اشرار نرسیده بود که با شمشیرها کشیده و کرزها بجنک او بیرون
رفتند همین اشخاص که نوشتند که صحراها سبز شده و میوه ها رسیده و ما منتظر قدوم
میمنت لزوم تو ایم اکثر ایشان از روسای لشکر پسر سعد بودند یکی از انها عمرو بن حجاج بود
و ان بدبخت در روز عاشورا پسر سعد او را در میمنه لشکر خود قرار داده بود و بروایت
ابن شهر اشوب او با اعور سلمی سرکرده چهار هزار نفر بودند که بر سر اب فرات موکل بودند که اصحاب
سید شهدا را از اب منع مینمودند و در وقتیکه حضرت عباس بطلب اب رفت و او را
کرفتند و او را شهید کردند و در وقتیکه سید الشهداء بمیدان رفتند و بجانب فرات
روانه شدند با انحضرت مقاتله مینمودند و همین عروة بن قیس بود که در روز عاشوراء
سرکرده پسر سعد بود و همین شبث بن ربعی که سرکرده پیادکان بود که با ان حضرت جنک می
کردند و او را تیرباران وسنک باران مینمودند اری این تیرها و نیزه ها و شمشیرها
میوه ها بود که رسیده بود که همه را بتحفه ان غریب اورده بودند یا امة بانت بقتل هداتها
امن الی قتل الهدات هدا لها ای بدترین امتها که کشتید پیشوا و هدایت کننده خود را
ایا که راه نمائی نمود شما را باینعمل بئس الجزاء لاحمد فی اله و بنیه یوم الطف کان
جزاء له بد مراعات کردید پیغمبر خود را و بد جزا دادید فرزند او را در زمین کربلا شیخ
مفید علیه الرحمه میفرماید که اخر قاصدها هانی بن هانی و سعید بن عبد الله بودند
که حضرت نامه نوشت بایشان داد باین مضمون که هانی و سعید نامه های شما را اوردند
واخر رسولان شما بودند بتحقیق که یافتم مقصود شما را که میکوئید که امامی و هادی
نداریم و اینک من برادر و پسر عم و محل اعتماد خود را از اهل بیت خود مسلم بن عقیل را
بسوی شما میفرستم اکر او مرا اعلام نمود باجتماع شما و اتفاق اراء صاحبان عقل و فضل
از شما فا چنانچه نامه های شما بان ناطق میباشد پس من عنقریب بسوی شما خواهم امد ان شاء الله

پس انحضرت مسلم بن عقیل را طلبیده و تکلیف سفر کوفه فرمود و اخوا او را با قیس بن
مسهر صیداوی و عماره بن عبدالله و عبدالرحمن بن عبدالله ازدی روانه کوفه فرمود
و نامه با عیان کوفه نوشت و ایشان را بنصرت خود تکلیف فرمود و چنگ در مکه توقف
فرمود تا اینکه در هشتم ذی‌الحجه در روز ترویه از مکه بیرون رفته مؤلف گوید که در
انحضرت از مکه معظمه زیاده بر انچه شنیده از نامه‌های پیاپی و قاصدهای بیحد که از عقب
یکدیگر فرستادند که گروهی عظیم بر در خوانه انحضرت از قاصد جمع شده بود اشقیای
بنی امیه در صدد کشتن انحضرت بر امده و انحضرت را بجبر از مکه بیرون کردند و ناچار
و ملجاء شده رو بسوی عراق گذارد چنانچه وارد شده که در ان سال یزید بن معویه
عمرو بن سعد ابی العاص را امیر حاج نموده با لشکری عظیم روانه مکه نمود و بان سفاک
نموده که اگر توانند به پنهانی و اگر نتوانند بمکر و خدعه انحضرت را شهید نماید و علاوه
ان سی نفر از شیاطین بنی امیه را فرستاده که بهر نحو یکه باشد و بهر حالیکه باشد
انحضرت را شهید نمایند انحضرت چون مطلع شدند براین امور و یافتند که اگر در مکه
بمانند حرمت حرم را ضایع خواهند نمود او را در حرم الهی شهید خواهند کرد لهذا
با اینکه محرم شده بودند باحرام حج از احرام حج عدول بعمره مفرده فرموده و در روز
ترویه از مکه بیرون رفتند زراره بن صالح روایت کرده که سه روز قبل از خروج انحضرت
از مکه با شخص دیگر خدمت انحضرت رفتیم و باو گفتیم که اهل کوفه دلهای ایشان با تو
شمشیرهای ایشان بر تو است بدست خود اشاره باسمان نمود دیدیم درهای اسمان
گشاده شد و انقدر از ملئکه نازل شدند که عدد ایشان را کسی نمی داند مگر خدا پس
فرمود اگر بر طرف شدن اجر و شوق بمقامات عالیه و تقارب اشیا نبود هر اینه بان
لشکر با ایشان مقاتله میکردم لکن بیقین میدانم که در انجا خواهد بود محل کشته
شدن من و اصحاب من و از اصحاب من نجات نمی یابد مگر فرزندم علی و چون خبر رسید
بمحمد حنفیه که برادرت از مکه بیرون میرود و بسوی عراق روانه است مشغول بوضوء بود
و ابی در پیش گذارده بود که با ان وضوء میساخت بگریه در امد و گریست بشدتی که صدای
اشک چشمش که در میان اب میریخت شنیده میشد مثل باران که در اب بریزد نماز مغرب را
کرده بنزد برادر خود رفت و عرض کرد یا اخی ان اهل الکوفه قد عرفت غدرهم بابیک و

و اخیک من قبل ای جان برادر اهل کوفه را می شناسی و می دانی که با پدر و برادرت
چه کردند غدر و مکر کردند و ایشان را یاری نکردند میترسم که ترا نیز مثل پدر و برادر
یاری نکنند و مثل ایشان ترا ذلیل نمایند اگر رای مرا می پسندی انستکه در مکه بمانی عزیز
و محترم حضرت فرمود که میترسم که لشکر بنی امیه خون مرا بریزند در حرم مکه و خون من
در حرم مکه مباح شود گفت ای برادر پس برو بسوی یمن و برو در بیابانها در اطراف بیابانها
و بسوی عراق مرو حضرت فرمود یا اخی لو کنت فی جحر هامة من هوام الارض لاستخرجونی
حتی یقتلونی ای برادر اگر در سوراخ جانورهای زمین داخل شوم و بان سوراخ
راضی شوم بنی امیه مرا بیرون می اورند و شهید می کنند پس فرمود باشد تا تاملی
در انچه گفتی بکنم چون وقت سحر شد عازم بر کوچ کردن شدند و اسباب بار کردن فرمودند
خبر بمحمد حنفیه رسید برخواسته بتعجیل امد و زمام ناقه برادر بزرگوار را گرفت و گفت
ایا نفرمودی که تاملی بفرمائی در انچه عرض کردم فرمود بلی عرض کرد پس چرا روانه گردیدی بی
تامل فرمود ای برادر چون از من جدا شدی بخواب رفتم دیدم جد بزرگوار را که مرا در بغل
گرفت و میان چشمهایم را بوسید فرمود یا حسین یا قرة عینی اخرج الی العراق فان الله
عز و جل قد شاء ان یراک قتیلا مخضبا بدمائک ای نور دیده ام ای حسین بیرون رو بسوی
عراق که خدا مقدر فرموده که ترا در انجا شهید کنند و بدن ترا بخون رنگین کنند محمد
بگریه درامد و عرض کرد ای برادر اگر تو دل بکشته شدن نهاده و از برای کشتن میروی پس
بردن زنان چه معنی دارد فرمود یا اخی قد قال الجد ایضا ان الله قد شاء ان یراهن سبایا
مهتکات فی اسر الذل ای برادر جدم خبر داده است که ایشان باید اسیر شوند و پرده‌شان
دریده شود و ذلیل و خوار گردند و تا من زنده ام ایشان از من جدا نمیشوند محمد بگریه
درامد و گریه شدیدی کرد و یک دیگر را وداع کردند ابن طاوس روایت کرده که چون اراده
فرمود از مکه بیرون اید خطبه خواند و بعضی از عبارات و مضامین ان اینست که
فرمود الحمد لله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله و سلم
بدرستیکه خط مرگ را بر گردن فرزند ادم انداخته اند مانند قلاده و ایشان را بسوی اخرت
میکشد و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و چه مشتاق و بیتاب
گردیده ام بجانب اباء خود مثل اشتیاق یعقوب بیوسف و از برای من محل کشته شدن اختیار

کرده اند که بان خواهم رسید گانی باوصالی تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس وکربلا وگویا میبینم که درین زودی اعضای من پاره پاره میشود در صحرای کربلا وچاره نیست از در یافتن روزی که مقدر گردیده برای این امر وما اهل بیت تن بقضای الهی داده ایم وببلای او صبر میکنیم تا عطا فرماید بما اجر عطای صبر کنندگان و برود آن اعضای پاره پاره مجتمع خواهد گردید در حظیره قدس در نزد حضرت رسالتپناه حق تعالی دیده او را روشن خواهد کرد وعدهای خود را بعمل خواهد آورد وهر که در آرزوی شهادت ما وشوق جان باختن در راه ما داشته باشد با ما کوچ نماید که ما فردا صبح روانه ایم انشاء الله تعالی پس ابن عباس بنزد آن نور دیده ناس آمده عرض کرد یا ابن رسول الله بیا و سفر عراق را ترک کن ومبالغه بسیار نمود حضرت فرمود یا ابن عباس جد بزرگوارم مرا امری فرموده و در آن نهر نیست که بعد از این بظهور خواهد رسید ومرا واقعه در پیش است مکرر از جد وپدر خود شنیده ام و باید آن بظهور رسد آخر از بسکه مبالغه کرد بنا با استخاره کذارده مد آنحضرت قران را گشود این آیه آمد کل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجورکم چون حضرت این را دید فرمود انا لله وانا الیه راجعون صدق الله وصدق رسول الله یا ابن عباس دیگر مبالغه مکن که چاره از قضای الهی نیست ابن عباس ساکت شد وآنحضرت را وداع کرد وفریاد واحسینا برآورده بود وبیرون رفت پس آنحضرت امر فرمود تا کجاوهها را آباد کردند وبارها را بر شتران بستند از مکه معظمه بیرون رفتند و در و دیوار مکه وسنگ وکلوخ آن از فراق آن جان جهانیان میگریستند وسکان حرم وحفاظ بیت الله از فراق آن نور دیده عالمیان میخروشیدند وارکان بیت ومعالم آن از مفارقت فرمان ماه مکه وحرم مینالیدند لقد دمعت عیون البیت حزنا لفقد منی قلوب العارفینا از چشمهای خانه محترم الهی اشک حسرت جاری گردید بجهة کوچ کردن آن ازروی دل عارفان وطائف طائفون طواف ثکلی وقد لبسوا السواد ملهفینا ساکنان بیت الحرام ومجاوران رکن ومقام در فراق آن امام انام سیاه پوش گردیدند ومانند زنان عزادار اشکبار بدور آن امام والا مقام که حرم اعظم الهی بود میگردیدند وکانت تلبیاتهم رثاء لسبط کان نحر الناسکینا وبجای تلبیه وندبه ونوحه در فراق او میکردند قدا غتم وابنوح فی مقام حزین یقطر الحجر المبینا وعمره حزن واندوه را بجای آوردند ودل حجر الاسود را از غصه آب نمودند

ذکر فرستادن عبد الله جعفر پسران خود را بخدمت سرور شهیدان

فقدنا الیوم ریحانا وروحا ومرجانا وزیتونا وتینا گویا میگفتند که گم کرده ایم روح وریحان وباطن زیتون وتین ومرجان را فقدناهم هنا قصرا مشیدا وبیتنا لبس والبلد الامینا فقدناهم هنا کهف الایامی وسور المحتمین وطور سینا شیخ مفید میفرماید که روایت شده است از فرزدق که گفت با مادرم بحج رفته بودیم در سال شصتم هجرت چون داخل حرم شدیم دیدم حسین بن علی ع که از مکه بیرون تشریف آورده بود ندا پیش آمدم وسلام کردم وگفتم بابی انت وامی یا ابن رسول الله ما اعجلک عن الحج پدر ومادرم فدایت شوند چه باعث شد ترا که بتعجیل بیرون میروی از مکه دیگر را بجا نیاوردی فرمود لولم اعجل لاخذت اگر تعجیل نمیکردم مرا میگرفتند واسیر میکردند اندست دشمنان گرفتم فرمود تو کیستی گفتم مردی از عرب بیش از این نام ونشان مرا مپرس فرمود چه خبر داری از مردم گفتم دانائی را سؤال کردی بدانکه دلهای مردم با تست وشمشیرهای ایشان با بنی امیه است وقضای الهی آنچه شده است خواهد شد وخدا آنچه خواهد میکند حضرت فرمود راست گفتی امر با خدا است پس بعد از کلامی چند راحله خود را راندند ورفتند وعبد الله جعفر پسرهای خود عون ومحمد را فرستاد عریضه بخدمت آنحضرت نوشت وبایشان داد ودر آن عریضه اظهار ترک سفر واصرار در آن کرده بود وعرض کرده بود بتعجیل مفرمائید تا من بخدمت شما برسم وخود رفت بنزد عمرو بن سعید واز او خواهش نمود که بنویسد بآنحضرت نامه که مشتمل بر امان ایشان ونیکی واحسان بوده باشد قبول کرد نامه را گرفت با یحیی بن سعید بعقب آن سالار کاروان ابتلا روانه گردید چون بخدمت آنحضرت رسیدند نامه عمرو را بآنحضرت دادند واصرار زیاد ومبالغه بسیار بر ترک سفر ومراجعت ایشان کردند حضرت فرمودند جدم مرا امر کرده در خواب وبسوی آنچه فرموده روانم عرض کردند خواب چیست فرمود بکسی نگفته ام ونخواهم گفت تا خدا را ملاقات نمایم چون ایشان مأیوس شدند عبد الله پسرهای خود را امر کرده که باید در خدمت آنحضرت بروید وبا دشمنان او جهاد نمائید وخود با یحیی بن سعید بمکه برگردید پس حضرت تشریف بردند تا منزلی که آنرا تنعیم میگفتند واز آنجا کوچ کرده بذات عراق تشریف بردند بشر بن غالب را دیدند که از عراق می آمد پرسید چه خبر داری از اهل عراق گفت دلها با تست وشمشیرها با بنی امیه فرمود راست میگوید ان الله یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید از آنجا بار کرده تا بثعلبیه رسیدند قریب بظهر وهوا گرم

بود سر مبارک را گذارده بخواب رفت چون بیدار شد فرمود در خواب دیدم هاتفی
میگفت انتم تسرعون والمنایا تسرع بکم الی الجنة شما سرعت میکنید در طی منازل و مرگ
در عقب شما بسرعت می آید تا شما را بدار السرور و جنت برساند فرزند آن حضرت علی اکبر
گفت یا ابه السنا علی الحق آیا ما بر حق نیستیم و در راه حق سلوک نمیکنیم حضرت فرمود
بلی قسم بخدائیکه بازگشت همه باو است عرض کرد فاذن لا نبالی بالموت پس باک از مرگ
نداریم و خوفی از زوال دنیا دون نداریم شما را از مرگ باکی نبود و بخلوت انس و عشرت عالم
قدس میشتافتید اما داغی بر دل دوستان خود گذاردند که هرگز برطرف نمیگردد لا
انسی حزنکم بکسی ولا رزئکم یسلی وان طال الملک مصیبت و اندوه شما هرگز فراموش نمیشود
و دلهای شیعیان از بلیه شما هرگز تسلی نمی یابد اگرچه زمان طول بکشد قد مضی الدهر
و یمضی بعدکم لا الجوی باخ ولا الدمع رقی بتحقیق که روزگار گذشته و بعد از این
نیز روزگارها بگذرد و دلها از غم شما آرام نگیرد و اشک دیدها باز نمی ایستد لو
رسول الله یحیی بعدکم قعد الیوم علیکم للعزاء اگر رسول خدا زنده میشد بعد از
شما در مجلس عزا می نشست حضرت شب در آنجا ماندند چون صبح شد مردی از اهل کوفه
که او را ابو هرة اسدی میگفتند آمد بخدمت آنحضرت سلام کرده و عرض کرد یا ابن رسول
الله ما الذی اخرجک عن حرم الله و حرم جدک محمد صلی الله علیه و آله چه باعث شد که از
حرم خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمدی حضرت فرمود ویحک یا ابا هرة
ان بنی امیة اخذوا مالی فصبرت و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت ای ابو هرة
بنی امیه مالم را گرفتند و دستم را خالی کردند صبر کردم و عرض مرا بردند بد گفتند و مادر
و دشنام دادند و سب کردند صبر کردم باز دست از من برنداشتند خواستند خون مرا
بریزند گریختم اما بخدا قسم که این گروه ظالم مرا میکشند و خدای عزوجل لباس ذلت
بر ایشان خواهد پوشانید و شمشیرهای قاطع بر ایشان مسلط خواهد شد تا
ذلیل تر از قوم سبا باشند که زنی بر ایشان مسلط شده در خون و مال ایشان حکم
میکرد پس از آنجا کوچ کردند چون بقصر بنی مقاتل رسیدند عمرو بن قیس میگوید من با
پسر عمم در آنجا بودیم رفتیم بخدمت آنحضرت پس سلام کردیم پسر عمم عرض کرد یا ابن رسول الله
رنگی که بمحاسن شریف شما است رنگ خضاب است یا رنگ محاسن مبارک است حضرت فرمودند

رنگ خضاب است و ما بنی هاشم زود پیر میشویم پس ملتفت بما شده فرمود آمده اید
لنصرتی آیا شما آمده اید که مرا یاری کنید من گفتم مرد کهنسالی هستم پیر و عیال بسیار دارم و اموال
مردم در دستم دارم و نمیدانم امر بکجا منتهی خواهد شد و ناخوش دارم که اموال مردم برطرف
شود و پسر عمم نیز مثل این عذرها آورد چون بوی سعادت از ایشان نیامد بخواستند که
بشقاوت سرمدی مبتلا شوند فرمودند فانطلقا فلا تسمعا واعیة ولا تریا لی سوادا
پس بروید همراه ما نباشید تا ناله بیکسی و استغاثه مظلومی ما را نشنوید و غریبی و درد
ماندگی ما را و سیاهی ما را نبینید بدرستیکه هرکه ناله و استغاثه ما را بشنود و سواد ما را
ببیند و ناله را جواب نگوید و ما را یاری نکند خدا او را برو در آتش جهنم اندازد
و خدا لعنت کند گروهی را که ناله غریبی ترا شنیدند و ترا جواب ندادند و یاری
نکردند خدا عذاب کند جماعتی را که بیکسی شما را دیدند و بر شما رحم نکردند فلیت احمد
والکرار والده ینشق بالطف عن شخصیهما الترب کاش حاضر بودند جد عالیمقدار
و پدر والاتبارش لینظراه علی الرمضاء منعفرا وتنفسه ظبا الاسیاف تنتهب
کاش میبودند و میدیدند که بر روی خاک گرم افتاده و از هر طرف کوفیان شمشیرها بر بدن
شریفش میزنند ولیت یکشف عن وجه البتول له براقع القبر لو یکشفها الکرب
کاش مادرش فاطمه از قبر بیرون می آمد و بجانب فرزندش گذر میکرد لتبصر العین
منها فی محاسنه وللاسنة جذ والضبا لعب کجا بود فاطمه ع تا ببیند که نیزهای دشمن
چگونه در نزد حسینش آمد و شد میکنند و بدنش را سوراخ مینمایند و شمشیرهای
ایشان جسمش را چاک چاک مینمایند و شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید که چون توجه
زبده آفاق بسمت عراق بسمع سرکرده اهل کفر و نفاق پسر زیاد لعین رسید حصین بن
نمیر سکونی را با جمعیت بسیار فرستاد و ما بین قادسیه تا خفان و از سمت قادسیه تا خفان
را از سمت دیگر قادسیه تا قطقطانیه را گرفتند و راهها را بستند و سر راهها را گرفتند
و چون مسلم بن عقیل که در کوفه رفت در ابتدای امر اجتماع مردم را مشاهده نمود عریضه بخدمت
آنحضرت نوشت و اهل کوفه نیز عریضه نوشته بودند که صد هزار شمشیر از برای نصرت
تو مهیا است البته تعجیل نما و طلوع آفتاب جمال را باین محال بتأخیر میندازید و دیدهها
منتظر از زیاده در راه مگذار و این امر هفده روز قبل از شهادت مسلم بود و آنحضرت

خبری از شهادت مسلم نبود و حال آنکه بعد از آن روزیکه آنحضرت از مکه بیرون آمده اند شهید کرده بودند زیرا که او در روز ترویه که آنحضرت بیرون رفت از مکه خروج کرد و در روز عرفه شهید شد پس آنحضرت که بحاجز رسیدند نامه باهل کوفه نوشتند باین مضمون که نامه پسر عمم بمن رسید و اجتماع شما و حسن رای شما را یافتم و شما را دعا کردم اینک بجانب شما روانه شدم در روز سه‌شنبه هشتم ذی الحجه پس شما در امر خود اهتمام نمائید و آماده باشید که در این روزها خواهم رسید و نامه را بعبد الله بن یقطر که برادر رضاعی آنحضرت بود و بروایتی بقیس بن مسهر صیداوی دادند و او را بجانب کوفه فرستادند چون بقادسیه رسید حصین بن نمیر او را گرفت چون او دید سواره ایشان را کاغذ را بیرون آورده پاره پاره کرد او را بنزد پسر زیاد فرستادند بر طاوس میفرماید که چون او را بنزد پسر زیاد بردند پرسید تو کیستی گفت از شیعیان علی ابن ابی طالبم و فرزندان ویم گفت چرا نامه را پاره پاره کردی گفت بجهت آنکه ندانی چه در آن نوشته گفت نامه از کی بود و از برای کی گفت از حسین بن علی علیهما السلام بود بسوی جماعتی از اهل کوفه که اسم ایشان را نمیدانم آن بدبخت در غضب شد و گفت بخدا قسم که دست از تو بر نمیدارم مگر اینکه اسم ایشان را بگوئی یا بر منبر روی و حسین بن علی علیهما السلام و پدر او را لعن کنی یا آنکه ترا پاره پاره میکنم آن سعادتمند گفت اما اسمهای ایشان را نمیدانم اما لعن را میکنم پس بر منبر بالا رفت و حمد الهی کرد و صلوات بر فخر کاینات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرستاد و بسیار طلب رحمت بجهت امیر مؤمنان صلوات الله علیه و اولاد امجاد آن بزرگوار نمود پس لعن کرد عبید الله و پدر ملعونش را و لعن کرد بر بنی امیه یکی یکی تا آخر عناة و ظالمان ایشان را شمرد پس گفت ای گروه من فرستاده حسین بن علی علیهما السلام میباشم و او را در فلان موضع گذاردم پس بشتابید بسوی او و بروایت شیخ مفید علیه الرحمه او را گرفته بر بالای قصر بردند با دستهای بسته او را سرنگون کردند و استخوانهایش خورد شد و هنوز رمقی در او بود ملعونی سرش را از بدنش جدا کرد پس آنحضرت قطع منازل میفرمود و پسر زیاد چنان راهها را مسدود کرده که از واقصه تا راه شام و از آنجا تا راه بصره را نمیگذاشتند داخل شود یا بیرون رود حضرت در بین راه به بعضی از اعراب رسید از ایشان استفسار امور فرمودند گفت نمیدانیم غیر آنکه لا نعلم الّا انّا لا نستطیع ان نلج

ولا ان نخرج مگر آنکه نمیتوانیم داخل شویم یا بیرون آئیم صاحب مناقب میگوید چون حضرت وارد خزیمه شدند و نزول اجلال فرمودند یکشب و یک روز در آنجا ماندند صبح خواهر آن حضرت زینب خاتون بنزد آنحضرت آمده عرض کرد آیا خبر ندهم بتو چیزی را که دوش شنیدم فرمود بگو گفت در شب بجهت امری بیرون آمدم هاتفی را شنیدم که گفت الا یا عین فاحتفلی بجهد فمن یبکی علی الشهداء بعدی ای چشم کوشش کن بجهد کن در گریستن و کوشش نما در آب دیده ریختن که خواهد گریست بر آن شهیدان بعد از من علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز وعد ای چشم گریه کن بر آن قومیکه مرگ میکشد ایشان را تا موضعیکه باید بوعده خود وفا نمایند حضرت فرمود ای خواهر آنچه قضای الهی است خواهد شد ابن قولویه روایت کرده است که چون آنحضرت بعقبة البطن بالا رفتند باصحاب خود فرمودند ما ارانی الا مقتولا نمیبینم خود را مگر از کشتگان عرض کردند سبب را فرمودند بجهت خوابیکه دیده ام براین دلالت دارد عرض کردند چه خواب دیده فرمودند رأیت کلابا تنهشنی اشدها علیّ کلب ابقع در خواب دیدم که سگها چند بر من حمله آورده اند و مرا می درید ند و از همه بدتر سگ ابلقی بود که بیشتر بر من حمله کرد و دو نفر از قبیله بنی اسد عبد الله و منذر نام میگویند ما از حج فارغ شده و در عقب آنحضرت می آمدیم که با آنحضرت ملحق شویم در نزدیکی ثعلبیه شتر سواری را دیدیم که از راه و آنحضرت نیز او را دیدند و ایستادند گویا میخواستند او را که از او خبر گیرند باشند چون آن مرد بکنار رفت آنحضرت رفتند ما بنزد آن مرد رفتیم گفتیم تو کیستی گفت از بنی اسد گفتیم ما نیز از بنی اسد میباشیم چه خبر داری از مردم کوفه گفت بلی خبر دارم بیامدم از کوفه مگر آنکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشتند و دیدم که ایشان را بارجلهما فی السوق و دیدم که پاهای ایشان را گرفته بودند و در بازارهای کوفه میگردانیدند برگشتیم و بانحضرت ملحق شدیم حضرت شب بثعلبیه رسیدند چون فرود آمدند بنزد آنحضرت رفته سلام کردیم و عرض کردیم که آن سواره را در راه دیدید فرمودند بلی خواستم از او سؤال کنم پس ما گفتیم از او سؤال کردیم و او مرد صادقیست و از قبیله ما است خبر داد ما را که مسلم و هانی را کشتند و ایشان را در بازارها کشیدند چون این خبر را شنیدند مکرر فرمودند انا لله و انا الیه راجعون رحمة الله علیهما ما عرض کردیم ترا

بخدا قسم میدهم که از اینجا برگردد و خود و اهل بیت خود را در مهلکه میندازد زود در کوفه
یا ودیع و شیعه نیست را بلکه میترسیم که اهل کوفه با بنی امیه متفق شوند و بشما اذیت
رسانند پس حضرت نظر بپسران و برادران مسلم کرد و ایشانرا از قتل مسلم با خبر گردانید
و ایشان از لذائذ غیر بود و در مراجعت با ایشان مشورت فرمود ایشان عرض کردند که دست
از خدمت تو بر نمیداریم تا طلب خون مسلم از ایشان کنیم یا شربتی را که او چشید ما نیز بچشیم
پس آنحضرت فرمود لا خیر فی العیش بعد هؤلاء بعد از این امور دانستند که خیری نیست ما دانستیم
که آنحضرت دل بر رفتن گذارده و تن بکشته شدن در داده اند و روده اند که مسلم را دختری بود
صغیره که بسیار او را دوست میداشت و دایم بهانه پدر را داشت اهل بیت او را تسلی می دادند
آنحضرت آن طفل را طلبیدند و دست محبت بر سر و روی او کشیدند و با او ملاطفت
فرمودند آن طفل عرض کرد یا ابن رسول الله با من ملاطفتی میفرمائی که مناسب حالت یتیمانست
مگر پدرم را شهید کرده اند حضرت طاقت و تحمل نیاورده بی اختیار گریان شدند و اشک
از دیدهها شریفش فرو ریخت و فرمودند غم مخور که من بجای پدر تو میباشم و خواهرم بجای
مادرت و دخترانم بجای خواهرت و فرزندانم بجای برادرت آن طفل بی اختیار ناله از
سینه بر آورده اشک از دیده ریخت ایکاش یکی نخست وفا در دم نزد من تا ابن زمان زدست
پدر و انده می ایکاش کی شناختی جوایگاه او تا سر چه خاک بر قدم او نهادی از
گریه آن طفل صدا گریه از مخدرات سراپرده عصمت و پرده نشینان سرادق طهارت
بلند شد شیون و شورشی در میان زنان و دختران بلند شد که حاضران همه بگریه
درآمدند و پسرهای مسلم عمامه از سر برداشته و ناله وا ابتاه و امسلما گویا باوج فلک
میرسانیدند و هر یک گویا چنین میگفتند * بدل داغی عجب دارم نمیدانم که چون گریم *
دلا خون شو که تا بر خاک خود یک لحظه خون گریم * نهم بر زخم محنت سینه ام بر داغ بی تابی *
گهی از زخم بیرون گاه از زخم درون گریم * و بروایت ابن طاوس خبر مسلم در زباله با آنحضرت
رسید و از آنجا کوچ کرد که فرزدق شاعر بخدمت آنحضرت رسید عرض کرد یا ابن رسول
الله کیف ترکن الی اهل کوفة وهم الذین قتلوا ابن عمک مسلم بن عقیل چگونه اعتماد
میکنی بر اهل کوفه و حال آنکه ایشان کشتند پسر عم تو مسلم را و با پدرت آن کردند
مر خود را از خلا می طلبید و با برادرت بیوفائی کردند حضرت اشک از دیدهها مبارک

ریخت و فرمود رحم الله مسلما خدا رحمت کند مسلم را که بروح و ریحان و رحمت الهی واصل
شد انه قضی ما علیه وبقی ما علینا آنچه بر او بود بجا آورد و باقیست آنچه بر ماست پس
چند شعری خواندند که دلالت بر نا امیدی و یاس از دنیا میکرد و بروایت شیخ مفید ره
در زباله خبر قتل عبد الله بن یقطر را بآنحضرت رسانیدند آنحضرت اصحاب و همراهان طلبیده
فرمودند خبر وحشت اثر قتل مسلم و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر بما رسید معلوم است که شیعیان
ما دست از یاری ما برداشتند و ما را یاری نمیکنند من شما را مخیر کردم هر که خواهد از شما برگردد
برگردد بر شما حرجی نیست چون دنیاپرستان که بمحبت قبله عالم آمده بودند یا در بین راه بمحبت
آنحضرت ملحق شده بودند بطمع اینکه آنحضرت در کوفه امیر خواهد بود و با نجهت دنبال ایشان
معلوم شد چون دیدند که بجز ناکامی چیزی نیست و بغیر از کشته شدن راهی در پیش نیست مقامات
عالیات جنان را در نظر نیاوردند و مراتب رضای خدا و ملکوت مشاهده ننمودند گفتند تا زود
جان ابد در بریم جگر گوشه پیغمبر خدا و رسول را تنها و ضایع گذاردند فتفرق الناس واخذوا
یمینا وشمالا آن گروه بیشرم متفرق شدند و از چپ و راست بدر رفتند نمیدانم در آن
حال بر احوال آن برگزیده ذوالجلال چه میرسید و آن زنان درمانده و دختران بیکس که بچه
یاوری خود را و مولای خود را می دیدند چه بر ایشان میرسید ای بیهوده این راه کار هر کسی
نیست و نوشیدن این باده شغل هر کس نباشد بیت هم عشق طلبکنی هم سر خواهم
ای خواهی ولی میسر نشود * بلی معدودی که پاک طینت ایشان و زبانی بیقین و معرفت
ایشان را پای بست نیا نکرده و از روز اول در نخل محبت آن شمس فلک عصمت بودند بعد
خدمت او باقی ماندند بلکه گویا میگفتند لا خیر بعدک فی الحیوة ونحن فی ظل الکرامة
والسلامة نابعة لا کان یوم لا تکون ولا خلت منک الدیار ولا القفار بعد
تو زندگانی دنیا را چه میکنیم و سلامتی دنیا را نمیخواهیم نباشد روزی که تو در آن روز
نباشی و نیاید زمانیکه بلاد از وجود شریف تو خالی باشد پس گذشتند تا از بطن عقبه
گذشتند پس شیخی از بنی عکرمه که او را عمرو بن لوذان میگفتند بخدمت آنسید انس و جان
آمده عرض کرد بکجا میروی فرمودند بکوفه گفت ترا بخدا قسم میدهم برگرد فوالله ما تقدم
الا علی الاسنة وحد السیوف بخدا قسم عبوری مگر بسوی نیزه مخالفان و تیزی شمشیر
دشمنان و همین گروه اشراری که طلب تو فرستاده اند اگر ترا یاری کنند خوب والا با این حال

نمیدانم رفتن تراحضرت فرمود ای بندهٔ خدا انچه میکوئی من هم میدانم لکن امر الهی برمن
واجبست بیت بارها کفته ام و بار دکر میکویم که من دلشده این ره بخود نمیپویم*
من اکر خارم اکر کل چمن ارائی هست که ازان دست که میپروردم میرویم پس فرمود
الله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی بخدا قسم اینکروه دست از من بر نمیدارند
تا اینکه خون شده امرا از حلقم بیرون کنند چون چنین کنند مسلط شود بر ایشان
کسیکه ایشانرا ذلیل کرداند بنحویکه ذلیلترین امتها باشند ودلهای شیعیان تو
نقدای دل خون شده ات بادای ابی عبد الله فای عین علیک تنهمل وای قلب علیک
مفطور کدام چشم است که دیدهای کریان ترا یاد کند وتکرید وکدام دلست که در خون
ترا یاد کند از غصه کباب نشود وتشکافد یا واقعة الطف فذا ضرمت نار جوی فی کل
قلب من الاشجان مسجور واین واقعه کربلا اتشی در دلها افروختی که هرکز خاموش نمیشود
مرد دیکر جاسوس پیر زنا دخبر انحضرت را باو رسانید ان ولد الزنای حرام زاده مردم
بوعده ووعید وتوبید وتهدید بحربان امام مجید ع میخواند وحر بن یزید ریاحی را با
کرد که هزار سوار باستقبال انحضرت فرستاده که هر جا باو برسد در زمین بی اب وعلف
انجناب را فرود اورد ومرا اعلام کن تا امر تازه از من بتو رسد ان سوارن صحرا را فرو کرفته
بودند ودر طلب ان منتهی العارفین میشتافتند چون جناب حسین ع از بطن عقبه
بمنزل شراف تشریف اوردند در سحر امر فرمودند تا اصحاب اب بسیاری برداشتند و
رو براه کذاشته تا نصف روز راه رفتند ناکاه یکی از اصحاب کفت الله اکبر حضرت فرمود
خدا بزرکتر است چرا تکبیر کفتی کفت درخت خرما نمایان شد بعضی از همراهان کفتند
بخدا قسم که در اینمکان نخلی نمیباشد حضرت فرمود پس چه دیدید کفتند والله نری اسنة
الرماح واذان الخیل بخدا قسم که این سرهای نیزهای نیزهای دشمنان وکوشهای اسبان
مخالفان است چون اینسواد دیدند حضرت فرمود که اصحاب از راه میل کردند تا خود را
بذو حسم برسانند ودر حوالی ان فرود ایند که اگر بمقاتله انجامد ان پناه ایشان باشد
چون اصحاب انحضرت میل کردند اصحاب حر نیز میل نمودند تا انکه اول اصحاب انحضرت
وارد انمکان شدند حضرت فرمود خیمها را زدند که در این حال لشکر حر وارد شدند ودر
برابر ایشان صف کشیدند چون هوا کرم بود واثار تشنکی از ایشان مشاهده شد

حضرت امر فرمود که ایشانرا اب دهید واسبهای ایشانرا سیراب کردانید وکم کم اب بایشان
دهید چون بسیار تشنکی خورده اند مبادا ضرر کند پس طشت وظرفها را پر از اب
کردند وهمه را تا اخر سیراب کردند وحیوانات ایشانرا اب دادند علی بن طعان محاربی کفت
من در لشکر حر بودم وبعقب افتاده بودم دو تر از همه امدم چون حسین ع اثر تشنکی من
واسب مرا دید فرمود یا ابن الاخ شتر را بخوابان خوابانیدم شتر را وسر خیک را کشودم شروع
کردم باب خوردن چون وقوف نداشتم ابها از دهن خیک میریخت حضرت فرمودند دهن
خیک را برکردان من ندانستم ان بزرکوار خود تشریف اوردند دهن خیک را برکردانیدند
واز ادب دست بنحو متعارف کرده تا خود را سیراب کردانیدم حسین بن علی ایشانرا اب داد از
تشنکی خلاص نمود ایشان عوض اب شمشیرهای بیداد بر بدن او زدند واو را با لب تشنه
شهید کردند واسبان ایشانرا سیراب کرده وایشان طفل شیرخواره او را اب ندادند بلکه بعوض
اب پیکان تیر بر حلقومش زدند ایشان بدون انکه اب طلب نمایند ایشانرا سیراب کرد واو
هرچند ناله واعطشا کرد وهرچند کفت اسقونی شربة من الماء فقد نشفت کبدی من
الظماء اخر یک شربت اب بمن بدهید که جکرم از تشنکی کباب شد ایشان بجز تیر وسنان
ودشنام جوابی نداده اند حسین بن علی علیهما السلام در بیابانی بی اب
اب داد ایشانرا ابی داد برای انکه در روز کرم انکروه خونخوار تشنه نمانند وایشان در
منزل در کنار فرات شربتی از اب بانجناب ندادند ومن العجائب ان تعذب فراتها تسلسل
مسلسلة ولن ینفقد اظام وقلب السبط ظام نحوه وابوه یسقی الناس سلسبیل
از عجائب روزکار اینست که اب فرات با ان وفور یکه داشت که نهرهای ان مملو بود وتشویش
کی ان نداشتند شربتی از انرا به سبط پیغمبر خدا ص ندادند تا با جکر تشنه او را شهید کردند
واز غرایب روزکار انکه پدرش در فردای قیامت ساقی کوثر وسلسبیل میباشد وهمه کس از دست او
سیراب میشوند وبفرزندش بجرعه اب ندادند تا از دست پدرش مالامال بکیرند تقتلوه
فی البیداء ظمان الحشا والماء تنهله الذئاب تمردا کشتند او را در میان بیابان با
تشنه وحال انکه کرکان وادی ضلالت وسکان وادی شقاوت سیراب بودند
بالجمله حر با انحضرت بود تا وقت ظهر داخل شد حضرت امر نمودند بحجاج بن مسروق که اذان
بکوید چون اذان کفت حضرت بیرون امدند با ازار ورداء ونعلین روی خود را بانقوم کرد

نماز کردن آنحضرت با اصحاب خود و با لشکر حر و حرکت از منزل و رفتن

فرمود ایها الناس من بسوی شما نیامدم مگر بعد از آنکه نامهای متواتر و قاصدهای متوالی از شما بمن رسید که ما را امامی نیست و هدایت کننده نمیباشد و چنان یافتم که شما طالب هدایت هستید پس بسوی شما آمدم حال اگر بر مواثیق خود هستید عهدی با من بکنید که من مطمئن از شما شوم اگر ناخوش دارید آمدن من بسوی شما بر میگردم بسوی مکانی که از آن آمده‌ام ایشان همه ساکت شدند حضرت فرمودند تا اقامه کفتند و بحر فرمود میخواهی با اصحابت نماز کن کفت همه با تو نماز میکنیم دو لشکر در عقب آنحضرت صف کشیده نماز ظهر کردند حر بمکان خود برکشت بخیمه که بجهة او زده بودند داخل خیمه شد با پانصد نفر از اصحاب خود و ما بقی عنان اسبها را کرفته در سایه اسبها نشستند و حضرت نیز بخیمه تشریف بردند چون وقت عصر شد امر فرمود که مهیا رفتن شوید و منادی عصر ندا کرد نماز عصر را نیز کذاردند و بعد از سلام روی مبارک را با نقوم کرده فرمودند ای قوم ما اهل بیت پیغمبریم و اولی میباشیم از اینقوم که دعوی باطل که حق ایشان نیست میکنند بجور و عدوان سلوک میکنند و اکر راضی نمیشوید مکر با آنکه حق ما را نشناسید و کاره هستید با مکتوب و رای شما بر کشته از آنچه در نامهای خود نوشتید من بر میکردم حر کفت بخدا که نمیدانم این نامها که میکوئی چیست و خبری از آنها ندارم پس حضرت فرمود بعقبه بن سمعان اخرج الخرجین الذین فیهما کتبهم بیاور دو خرجین که در آن نامهای ایشانست چو آورد دو خرجین بود مملو از کاغذ انداخت در پیش او و بحر کفت ما از اینها نیستیم من مامورم که در آن بودن از تو نا ابن زیاد برم حضرت فرمود با اصحاب خود که بار کنید چون بار کردند فرمود که بر کردند خواستند بر کردند حر مانع شد حضرت فرمود ثکلتک امک ما ترید چه میخواهی کفت اکر غیر از تو از عرب متعرض مادرم میشد البته جوابش میدادم و لکن مالی من ذکر امک الا باحسن ما نقدر علیه و لکن در حق مادر تو بجز تعظیم و تکریم چیزی نمیتوانم کفت با ربیع چون کلام فیمابین بسیار کذشت حر کفت من مامورم که تو را رها نکنم تا تو را بکوفه برم اکر نمیخواهی پس راهی را بکیر که نه بکوفه رود و نه بمدینه تا بر پسر زیاد بنویسم شاید خدا امر اخلاص کند تا اینکه مبتلا شوم باینکه ضرری از من نسبت بشما برسد لهذا ان یسر و سالکان طریق ابتلا و فنا شاه کار روان دنج و عناد فرمودند که از راه قادسیه بکوفه میرفت کج کرده میل بطرف چپ راه کردند حر نیز با آنحضرت می آمد و از راه خیرخواهی بجانب آن والا همت عرض کرد یا حسین انی

اذکرک الله فی نفسک فانی اشهد لئن قاتلت لتقتلن ای حسین التماس میکنم از تو یاد اوری میدهم تو را اکر ترک مقاتله کنی که اکر مقاتله کنی البته کشته میشوی حضرت فرمودند افبالموت تخوفنی آیا بمرک میترسانی مرا مکر امر به همین میکند که مرا بکشند مکر نشنیدی که شخصی از قبیله اوس میخواست یاری رسول خدا نماید پسر عمش او را میترسانید که بکجا میروی کشته خواهی شد در جواب این شعرها را خواند سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما و واسی الرجال الصالحین بنفسه * و فارق مثبورا و باعد مجرما یعنی عزم کردم و بر عزم خود باقیم و مردن ننک و عاری نیست بر مرد هر کاه نیتش حق باشد و جهاد کند در حالت تسلیم امر الهی کرده باشد و مواسات نماید با مردان صالح فان عشت لم اندم و ان مت لم الم کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما پس اکر زنده بمانم پشیمان نیستم و اکر کشته شوم کسی مرا ملامت نمیکند و مذلتی بدتر از این نیست که آدمی زندکی کند و دماغش بخاک مالیده شود و بعضی از علما قبل از این شعر این شعر را نیز ذکر کرده اند اقدم نفسی لا ارید بقاءها لتلقی خمیسا فی الوغی و عرمرما نفس خود را پیش میفرستم و دست از زندکی خود میشویم نمیخواهم زندکی خود را تا هر روز در لشکرهای کران بلا مبتلا باشم حضرت یکی از اصحاب را که راه در بر را بلد بود پیش انداخته خود با اصحاب در عقب وی رفتند حر از ایشان کناره کرد و ایشان میرفتند تا بقصر بنی مقاتل رسیدند در آنجا نزول اجلال نموده آنمکان را مخیم سرادق جلال فرمودند دیدند خیمه در آنجا زده فرمودند از کیست کفتند از عبدالله بن حر جعفی فرمود او را بخوانید چون رسول ایشان بنزد او آمد انا لله و انا الیه راجعون کفت بخدا اکر از کوفه بیرون نیامدم مکر آنکه ناخوش داشتم که حسین داخل کوفه شود و من در کوفه باشم بخدا قسم که نمیخواهم او مرا ببیند و نه من او را رسول چون بر کشت بخدمت امام علیه السلام آنجناب بجهة اتمام حجت خود بخیمه او تشریف برده و سلام کرده نشستند پس او را بیاری خود خواندند او کلام اول را اعاده نمود کفت دست از من بدار فرمودند اکر یاری ما نمیکنی از خدا بترس از اینکه با کسانی باشی که با ما جنک میکنند فوالله لا یسمع واعیتنا احد ثم لا ینصرنا الا هلک بخدا قسم که نیست کسیکه ناله مظلومی ما را بشنود و ما را یاری نکند مکر اینکه هلاک شود کفت این هرکز نخواهد بود پس برخواسته بمنزل خود تشریف بردند و در آخر شب امر کردند تا آب برداشتند و از آنمنزل کوچ کردند و تا صبح راه رفتند چون صبح شد فرود آمدند و نماز کرده و سوار شده و بجانب چپ راه رفتند

نامه نوشتن پسر زیاد از برای حر به جهت فرود آوردن سید الشهداء در بیابان بی آب و علف و نگذاشتن آن حضرت را در آبجا

که از حر و لشکر او جدا شوند و ایشان دست بر نمیداشتند هر گاه می آمدند که ایشانرا بجانب کوفه میل دهند امتناع میفرمودند پس راه رفتند تا به نینوا رسیدند ناگاه سواره را دیدند که از کوفه می آید همه ایستادند تا ببینند چه خبر دارد چون پیش آمد بر حر سلام کرد و بر آنحضرت سلام نکرد و نامه را بحر داد که پسر زیاد نوشته بود اما بعد فجعجع بالحسین حین یبلغک کتابی هذا و یقدم علیک رسولی و لا تنزله الا بالعراء فی غیر خضر و لا علی غیر ماء یعنی هر جا نامه من بتو رسد حبس کن حسین ع را و نگهدار و مگذار فرود آید مگر در بیابان بی آب و علف و امر کرده ام رسول خود را که همراه تو باشد تا جواب نامه مرا بیاورد که انفاذ امر من نموده پس حر مضمون نامه را باصحاب آنجناب رسانید و نامه را بر ایشان خواند پس حر خواست ایشانرا در بیابان فرود آورد حضرت فرمود بگذار تا در نینوا یا غاضریه یا شفیه که مزارع چند بود فرود آئیم حر گفت بخدا که نمیتوانم زیرا که اینمرد را که فرستاده است جاسوس است و خبر خواهد برد و از خود و عیال خود میترسم ظهیر بن قین عرض کرد یابن رسول الله بخدا قسم هر چه می آید امر شدید تر خواهد شد بگذار تا با ایشان جنگ کنیم که این آسان تر است آنمقاتله با لشکر عظیم که بعد از این بر سر ما خواهد آمد حضرت فرمودند که من ابتدا بقتال نخواهم کرد صاحب مناقب میگوید که آنحضرت جمع کردند اهلبیت خود را و فرزندان و برادران خود را و نظر بر ایشان کردند و ساعتی گریستند و گفتند اللهم انا عترة نبیک محمد و قد اخرجنا و طردنا و ازعجنا عن حرم جدنا و تعدت علینا بنو امیة خداوندا ما عترت پیغمبر تو ایم و بنی امیه بر ما ظلم کردند و ما را راندند و از حرم محترم جد خود بر کندند خداوندا حق ما را از ایشان بستان و ما را یاری ده بر ستمکاران پس فرمودند مگر این زمین کربلا است گفتند بلی بروایتی چون اسم کربلا را شنید چشمهای مبارکش پر از اشک شد و گریست و گفت اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء پس فرمود هذا موضع کرب و بلاء ههنا مناخ رکابنا و محط رحالنا و مقتل رجالنا و مسفک دمائنا این محل اندوه و بلا است این محل خوابیدن شترهای ما است و اینست محل بخت بارها ما و اینجا محل کشته شدن مردان ما و محل ریختن خونهای ما یراق دمی فیها تری حرمی حسری علیهن سوء الذل یسرها ای این زمینست که در آن خون مرا میریزند حرم مرا ذلیل و اسیر مینمایند فیها تقتل ابطالی و تذبح اطفالی و تستعبد الاحرار اراذل این زمین است که مردان شجاع ما را

میکشند و اطفال ما را ذبح میکنند و اهلبیت مرا که آزاد کانند به بندگی و کنیزی میگیرند تحط الرجال بها یا قوم فانصرفوا عنی فمالی عنها قط ترحال بارها فرود آورید و خیمها برپا کنید و هر کدام که خواهید برگردید که این منزل آخر من و دار اقامت من است که از این منزل کوچ نخواهم کرد و جا و این دیار بلا و محل رنج و عنا خواهم بود پس بارها فرود آوردند و امر فرمود سرادقات عزت و جلالت و خیام عصمت و طهارت را برپا کردند صاحب بیاض ارشاد جنان نموده خیمه خیام جلال فرموده و آنکه سرادقی که ملائکه محرم نبودند از منبر کربلا زدند هی خیمة جبرئیل یخدم اهلها و الروح و الاملاک خدمة قنبر انجمه خیمه بود که جبرئیل و روح و سایر ملائکه مقربین مثل غلامان خادم و پاسبان او بودند هی خیمة خضعت لها خیم الملوک کتبع و قیصر خیمه بود که سلاطین با اقتدار بلکه سلاطین با جاه و جلال در نزد آن خاضع و خاکسار بودند هی خیمة ابوابها فی فتحها بصریرها ما حنّ بکاء المستعبر انجمه خیمه بود که در وقت گشودن ابواب آن و هنگام نمودن آسمان آوازی از آن می آمد مثل آواز گریه که بر صاحب خود میگریست هی خیمة لو کان احد حاضراً لبکی لها مثل السحاب الممطر آنخیمه خیمه بود که در آن زمان اگر پیغمبر خدا بود و بر آن نظر میکرد مثل ابر بهار اشک از دیده میبارید هی خیمة یبکی وقوع عمودها جزعاً عمود الدین فاتح خیبر آنخیمه خیمه بود که شکستن عمود آن عمود دین الهی را شکست پدید آمد عمود دین امیر المؤمنین را اشک بار نمود پس حضرت پای شریف را از رکاب خالی نموده از اسب فرود آمدند و بعضی از ثقات ذکر کرده اند که ام کلثوم عرض کرد که ای برادر این بادیه هول است از آن خوف عظیم بر دلم جا کرده حضرت فرمود بدانید که من در وقت عزیمت صفین با پدرم امیر المؤمنین ع وارد این زمین شدیم پدرم فرود آمده سر در کنار برادرم گذارد ساعتی در خواب رفت و من بر بالین او نشسته بودم ناگاه پدرم مشوش از خواب بیدار شد و زار زار میگریست برادرم سبب آنرا پرسید فرمود در خواب دیدم که این صحرا دریائی بود پر از خون و حسین من ع در میان آن دریا افتاده بود و دست و پا میزد و کسی بفریاد او نمیرسید پس رو بمن کرده فرمود یا اباعبد الله کیف تکون اذا وقعت ههنا الواقعة ای حسین چگونه خواهی بود هر گاه ترا در این زمین چنین واقعه رو دهد گفتم صبر میکنم و بجز صبر چاره ندارم الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس سیم در بیان

مجلس در بیان انچه واقع شد در زمان ورود انحضرت بر زمین کربلا تا شب عاشوراء

انچه واقع شد در زمان ورود انحضرت بر زمین کربلا تا شب عاشورا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على الائه والشكر على نعمه حمدا يستعظمه سكان ارضه وسمائه ويستكثره قطان صقع جبروتيه والصلوة والسلام على اشرف سفرائه وافضل اصفيائه محمد سيد انبيائه واكمل اوليائه وعلى خلفائه واوصيائه واهل بيته وامنائه خصوصا على شبله وفرخه البعيد عن وطنه واحبائه والاسير بايدى الطغاة من اعدائه المجاهد في الله مع اخوانه واصحابه المقتول لوجه الله مع اولاده وعشيرته واقربائه المحروق خيامه المسلوب رداءه المرضض اشلائه المقطع اعضائه المنهوب نعله وحذائه المقتول اخوانه وابنائه المسبي عياله ونسائه المأسور بناته واماءه الممنوع مائه المخضب شيبه بدمائه الذي لم تبق عليه دبوره ورخائه ولم يرض احد في ضنائه الخائض في بحر المحن والبلايا في ابتداء وجوده الى نهايته سيدنا المظلوم وامامنا المعصوم المهموم المغموم ابي عبد الله الحسين واللعن الدائم والعذاب الحاطم على قاتليه وظالميه ومانعيه شرب الماء وعلى من خذله واعان عليه او فرح بقتله او رضى به اجمعين ابد الابدين ودهر الداهرين اما بعد فقد قال الله سبحانه من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموما مدحورا ومن اراد الاخرة وسعى لها سعيها وهو مؤمن فاولئك كان سعيهم مشكورا ظاهر معنى الفاظ این شریفه اینست که کسیکه خواهش نماید دنیا را وان را اختیار نماید بر اخرت انچه را که خواهیم از برای هر که عطا میکنیم و در اخرت از برای او جهنم را قرار میدهیم که در انجا خواهد کرفت در حالتیکه مذموم و ممنوع است از رحمت الهی وکسیکه اختیار اخرت نماید و با یمان سعی کند سعی ایشان ضایع نخواهد شد بلکه جزا داده میشوند بقدر سعی ایشان از این ایه شریفه و غیر ان معلوم میشود که کسی که اختیار دنیا کرده است او را نصیبی نیست در اخرت بجز غضب الهی و عذاب غیر متناهی و وجهش ظاهر است زیرا که کسیکه او اراده و مطلب خود کرفت او را فکری بجز فکر ان و ذکری بجز ذکر ان نیست و در ایجاد اخرت و اسباب اخرت وسیله تحصیل دنیا خود قرار میدهد و از حضرت رسول صلعم روایت شده است که فرمود فی طلب الدنيا اضرار من الاخرة وفى طلب الاخرة اضرار بالدنيا در طلب دنیا ضرر است باخرت هم چنانکه در طلب اخرت ضرر است بدنیا و ازین بشر وسالکین از زهد زاهدین امیر المؤمنین عم روایت شده است که فرمود الدنيا والاخرة عدوان متفاوتان وسبيلان مختلفان فمن احب الدنيا وتولها ابغض الاخرة وعاداها دنيا واخرت دشمن یکدیکرند و دو راه مختلفند که دور هر کدام او را دوری از دیکری میکردد و هما بمنزلة المشرق والمغرب وماش بينهما كلما قرب من واحد بعد من الاخر ایشان مثل مشرق و مغربند که قرب هر یک بعد دیکری را لازم دارد که مثل دو زن میباشند که در حبالۀ یکزوج باشند که هر کدام را که راضی میکند دیکری را ناخوشنود نموده است دیکو از نزد اهل دنیا را مکر نیستها علاوه ش ولذات دنیا یاش و زخارف باطله اش چون چشمهای باطنی کور و کوشها واقعی کر کردیده و بغیر از اوازهای مطربه دنیا و اهل ان چیزی را نمیشنوند و بجز نرخ و زر در دنیا چیزی نمی بینند و بجز حلاوت دنیا لذتی نمیبرند بان مغرور کردیده و لکن نمیدانند که هنوز کامی از ان شیرین نکردیده که هزار نیش زهر الود در عقب ان رسیده و هنوز دمی نیاسوده که هزار تیر زهر الود بر جکرش فرو دامده بلکه راحتش مشوب با هزار محنت و عزتش منوط با هزار ذلت است این است که حضرت امیر المؤمنین عم میفرماید انما انتم فى هذه الدنيا غرض تنتضل فيه المنايا مع كل جرعة شرق وفى كل اكلة غصص لا تنالون منها نعمة الا بفراق اخرى ولا يعمر معمر منكم يوما من عمره الا بهدم اخر من اجله شما در این دنیا نشانه تیرهای بلاهای دنیا هستید و با هر جرعه شربتی از ان سکسکه در کلو مستبد شد و با هر لقمه کلو کرفته مبتلا نعمتی دیکر که ذات نیابی با فراق اول مخلوط و زمانی را در ادراک نمیکند مکر انکه زمانی از عمرش از دستش رفته باشد خوشی این روز با الم فراق ایام کذشته مربوط است این ها همه سهل است که هنوز چشم نکشوده باید بست و هنوز اساس نچیده که باید بر چید و هنوز بخواب راحت نکرده که باید کوچ کرد و هنوز بنا نرسانیده که باید خراب کرد بلی الدنيا تغر وتضر وتمر دنیا ابتدا بجلوه ارایش کول میزند و فریب میدهد چون فریب داد ضرر میرساند و دستش را از اخرت کوتاه میکرداند پس میکذرد و در میرود اری خیمه ایست که عماد سرا دقیست و او نیابی و نیستانی نیست و باد سر کرد انی خاکیست ظلمانی ست اتشیست بیقرار و سرابیست ناپایدار فالويل كل الويل لمن باع نعيما دائم البقاء بكسرة تفنى وخرقة تبلى وای بر انکه نعیم ابد را فروشد بپاره نانی که عنقریب فانی میشود و پارچه کهنه ناقابلی که بزودی مندرس میکردد اینها همه سهل است اکر دنیا بعد از خیانتش در و روکردانی میکرد و عیشی کامی از ایشان شیرین میشد نیکو بود شتیکه بر و بدکار است میفرماید عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد کسانیکه دنیا را خواستند هر که

خواستیم انچه خواستیم میدهیم تا اینکه هر که رو بان کرداندان نیز رو بان کند و در بعض
از احادیث قدسیه وارد شده است یا بن ادم ان رضیت بما قسمت لک اراحت قلبک وانت
محمود عندی وان لم ترض بما قسمت لک سلطت علیک حب الدنیا حتی ترکض فیها رکض
الوحش فی البریة ثم لا تنال منها الا ما قدرت لک وانت مذموم عندی ای پسر ادم اگر راضی
شدی بانچه قسمت کرده ام بجهة تو دل تو راحت خواهی بود و در نزد من پسندیده میباشی و اگر بر تو
مسلط میکنم محبت دنیا را تا در عقب ان بدوی مثل دویدن وحش در صحرا پس بتو نخواهد رسید
مگر انچه مقدر شده و با این حال ناپسند و مذموم میباشی نزد من و از حضرت امیر المؤمنین ع
روایت شده که ان اخسر الناس صفقة واخیبهم سعیا رجل اخلق بدنه فی طلب امال لم تساعده
المقادیر علی ارادته فخرج من الدنیا بحسرته وقدم علی الاخرة بتبعته بدرستیکه زیانکار
ترین خلق در قیامت کسیست که بدن خود را کهنه کند در پی ارزوهای خود و مساعدت ننماید
از برای او تقدیرات الهی پس با دل پر حسرت از دنیا میرود و با بارهای معصیت وارد اخرت
شود پس بسیار اشخاص که شب و روز از پی تحصیل جاه و جلال و مال و منال دنیا دویدند
و کام خود را از امال خود شیرین نکردند و چه بسیار اشخاص که دین بدنیا فروختند و از
امال و روزگار بهره نیافتند حکایات و قصص در این باب بسیار است لکن واضح تر از همه حکایات حکایت
اشخاصیست که بجهة ریاست و بزرگی یا بطمع درهم و دینار دنیا را بر اخرت اختیار و بحرب سید
ابرار و جگر گوشه احمد مختار بیرون رفتند که بحمد الله هیچیک بمراد خود نرسیدند و در همین
دنیا بسزای خود رسیده به پست ترین درکات نار وارد گردیدند و به شدیدترین عذابها مبتلا
شدند شیخ صدوق علیه الرحمه در عیون بسند روایت کرده از حضرت امام رضا ع از اجداد
خود از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده اند که فرمودند کشنده حسین ع در تابوتی از
اتش که نصف عذاب جمیع اهل دنیا را با و میکنند و دستها و پاهایش را بزنجیرهای اتش بند
اند و او را سرنگون بجهنم می اندازند و فرو میرود تا قعر جهنم وله ریح یتعوذ اهل النار
الی ربهم من شدة نتنه و او را گندی میباشد که اهل اتش پناه بخدا میبرند از شدت عفونت ان
و با جمیع کسانیکه یاری او کرده اند در قتل انحضرت مخلد خواهد بود و در درکات [illegible]
با ایشان خواهد رسید هر چند پوستهای ایشان بسوزد پوست نو بر ایشان بروید تا بچشند
عذاب او ساعتی عذاب ایشان تسکین نمیشود و ایضا ... خود روایت کرده از رسول خدا که بعد

نوبت هرون موسی ع استغاثه کرد یا رب ان اخی هرون مات فاغفر له خداوندا برادر
هرون از دنیا رفت او را بیامرز وحی امد بسوی او که یا موسی لو سالتنی فی الاولین والاخرین
لاجبتک ما خلا قاتل الحسین بن علی فانی انتقم له من قاتله ای موسی اگر شفاعت کنی اولین
و اخرین را شفاعت ترا رد نمیشود بغیر از قاتل حسین بن علی علیهما السلام که البته انتقام خواهم کشید
از او ایضا شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب ثواب الاعمال روایت کرده است که حضرت رسول ص
فرمود ان فی النار منزلة لم یکن یستحقها احد من الناس الا بقاتل الحسین بن علی و یحیی
بن زکریا در جهنم منزلی هست که کسی بهیچ گناهی انرا مستحق نمیشود مگر بکشتن حسین ع و یحیی
بن زکریا و در حدیث دیگر فرمودند یخرج علیهم شرار امتی لو ان احدهم شفع له من فی السموات
والارض ما شفعوا به اشرار امت من بر ایشان خروج میکنند و اگر جمیع اهل اسمانها و
زمین خواهند یکی از ایشانرا شفاعت نماید شفاعت ایشان قبول نخواهد گردید
و ایشان مخلد در اتش خواهند بود بلی کم کاری نکردند و اندک معصیتی را مرتکب نشدند
دل اهل اسمان و زمین را سوختند و چشم اهل عالم را گریان نمودند پیغمبر خدا را مصیبت
زده نمودند و دل علی مرتضی را بدرد اوردند پیش از انکه این عمل شنیع را مرتکب شوند دلها را
کباب کردند و بعد از انکه مرتکب شده اند ارکان دین پیغمبر ص را خراب کردند ابن قولویه بسند
خود از حضرت باقر ع روایت میکند که هر گاه حسین ع نزد حضرت رسول ص می امد او
را بجانب خود میکشید و به امیر المؤمنین ع میفرمود او را نگاهدار پس خود را بر او می انداخت
و گلوی او را میبوسید و اشک از دیده میریخت حسین ع با و میگفت یا ابه لم تبکی ای پدر چرا گریه
میکنی انحضرت میفرمود اقبل موضع السیوف منک وابکی ای جان پدر محل شمشیر دشمنا
میبوسم و میگریم عرض کرد یا ابه اقتل ای پدر اخر مرا میکشند فرمود ای والله ابوک
واخوک وانت بلی بخدا پدر و برادر و تو هم کشته میشوید عرض کرد یا ابه فمصارعنا شتی
قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود فرمود بلی عرض کرد پس که زیارت خواهد نمود قبرهای
ما را فرمود لا یزورنی ویزور اباک واخاک وانت الا الصدیقون من امتی مرا و پدر
و برادر تو و ترا زیارت نمیکند مگر صدیقان از امت من شیخ ابو جعفر بن نما روایت کرده
است از ابن عباس که گفت مرض پیغمبر خدا ص شدت یافت و نزدیک شد وفات انحضرت [illegible]
که نزدیک بود که روح مقدسش از بدن منورش جدا گردد حسین علیه السلام را بسینه مبارک چسبا

وعرق جبین مبارکش بر روی او میریخت و میفرمود مالی ولیزید لا بارک الله فیک اللهم
العن یزید مرا چه کار است با یزید برو مبارک مباد کشتن فرزند من خداوند لعنت کند
یزید را پس زمان طویلی غش کرد چون بهوش آمد نور دیده خود را میبوسید و میفرمود
اما ان لی ولقاتلک مقاما بین یدی الله عز وجل مرا با قاتل تو مقامی هست در نزد خدا
که با او مخاصمه نمایم و در بعضی از کتب معتبره وارد شده از ابن عباس که گفت داخل شدم بر رسول خدا
وحسن را بر دوش داشت و حسین را بر زانو و ایشانرا میبوسید و میگفت خدایا دوست دار کسیرا که
ایشانرا دوست دارد و دشمن دار کسیرا که ایشانرا دشمن دارد پس فرمود یا ابن عباس گانی
به وقد خضبت شیبته من دمه یدعوا فلا یجاب ویستنصر فلا ینصر گویا می بینم او را که
می بینم او را که ریش او را بخون خضاب کرده اند و هر چند میخواند کسی او را جواب نمی دهد و هر چند
طلب یاری میکند کسی یاریش نمیکند گفتم کی میکند اینرا فرمود اشرار امت من از شفاعت من بی
نصیب باشند الله اکبر یا له من حادث اضحی له المجد الرفیع مهدما چه بزرگ و عظیم است آن مصیبتی
که بجهت آن اساس رفعت و بزرگی منهدم گردید الله اکبر یا له من حادث امسی له الافق المنور
مظلما ای داد از مصیبتی که بجهت آن آفتاب علم و هدایت منکسف گردید و اطراف عالم را ظلمانی
نمود الله اکبر یا له من حادث ابکی المشاعر والمقام وزمزما آه از مصیبتی که مشاعر علو و مقام
بنگر و آثار دین را بر آن گریانید یا راکبا نحو المدینة قف بها عند الرسول معزیا متظلما
ای سواره که بجانب مدینه روانه بمدینه چون رسیدی برو و پیغمبر را تعزیه ده و بگو و قل
السلام علیک یا خیر الوری نسبا و اکرمهم و اشرفهم منتهی اوصیت بالثقلین امتک التی
لم تالها نصحا لها و تکرما و بعد از سلام بگو ای بهترین خلق وصیت فرمودی امت خود را در
باب اهل بیت و فرزندان و کلام خدا و نصیحت بجا آوردید ها قد اضاعتها یا رسول الله
ما ائتمنت بذمتها و عهدا مبرما یا رسول الله اینک امت تو ضایع کردند وصیت ترا
و شکستند عهد ترا هذا الحسین بکربلاء عهد کبیر شفتاه ناشفتان من حر الظما
حسین تو را در کربلا یافتم که لبهای مبارکش از شدت تشنگی خشک و کبود شده بود والخیل
فی الطراد ترکض بجسمه حتی فرت منه القوی والاعظما اینک حسین تو است که اسبهای
مخالفان اعضای شریف بدن لطیف و استخوانهای او را در هم شکستند وبناتک الحسرات فی ایدی
العدی خلفتهن مکشفات کالاماء یا رسول الله دختران ترا مثل کنیزان برهنه کردند

ودر دست ظالمان دستگیر دیدم ابرزن من بعد الستور حواسرا سلبا لعذرهنها
الرداء والمعصما ایشانرا از پردها بیرون کشیدند و ردا و چادر را از ایشان گرفتند و
ایشانرا برهنه کردند اخذت سبا حرقت خیامهن ایا ما کان اهلا ان تسبی و تشتما
یا رسول الله خیمهای ایشانرا سوختند و ایشانرا اسیر کردند و ناسزا به ایشان گفتند
آه آه وحال آنکه باید ایشانرا بجز تعظیم و تکریم سزاوار نبود ای شیعیان تامل کنید در این ستم
و تفکر کنید که این اشقیا چگونه دنیا را بر آخرت اختیار کردند و بجهت محبت دنیا دنیه گندیده
غضب الهی را بر خود لازم نمودند از ابن مسعود روایت شده که روزی در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله
در خدمت آنحضرت نشسته بودم که جماعتی از قریش داخل شدند و با ایشان بود عمر بن سعد
لعنه الله چون نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ایشان افتاد و آنملعونرا دید رنگ ایشان متغیر شد
عرض کردیم یا رسول خدا شما را چه روی داد فرمود ما اهل بیت خدا آخرت را بجهت ما برگزید
اختیار فرموده انی ذکرت ما یلقی اهل بیتی من امتی من قتل و ضرب و شتم و سب و تطرید
و تشرید یاد کردم آنچه را با اهل بیت من میرسد از امت من از کشتن و زدن و ناسزا گفتن
و راندن و متفرق نمودن و بدرستیکه زود باشد که اهل بیت مرا از دیار خود در زمان
و ایشانرا متفرق سازند و بکشند و ان اول رأس یحمل علی رأس رمح فی الاسلام رأس ولدی
الحسین بدرستیکه اول سری که در اسلام بر سر نیزه زدند سر فرزندم حسین علیه السلام بود خبر داده
است مرا برادرم جبرئیل از خداوند جلیل و در آن وقت حسین علیه السلام حاضر بود چون اینرا شنید
عرض کرد یا جداه من یقتلنی من امتک یا کی مرا خواهد کشت فرمود یقتلک شر الناس و
اشار الی عمر بن سعد بدترین خلق میکشد ترا و اشاره بعمر بن سعد فرمود این بود که
هرگاه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله آنملعونرا می دیدند که بمسجد می آمد میگفتند هذا قاتل الحسین این است
کشنده حسین علیه السلام آنملعون بخدمت سید الشهداء علیه السلام عرض نمود یا ابا عبد الله جماعتی از سفها
قوم گمان میکنند که من ترا میکشم حضرت فرمود والله انهم لیسوا سفهاء بحق اقسم این جماعت
سفیه نیستند ولکن هم العلماء والحلماء میباشند اما انه سیقر عینی حیث لا تاکل من بر
الری من بعد الا قلیلا ثم تقتل عاجلا ابدا آنکه دیده من روشن است باینکه بعد از من گندم
ری را نخواهی خورد مگر قلیلی و زود کشته خواهی شد و در روایت شیخ مفید علیه الرحمه گفت
که آنملعون بحضرت گفت اگر گندم ری نباشد گندم عراق میباشد و در کشف الغمه و ارشاد شیخ مفید

علیه الرحمة روایت شده از عبدالله شریك عامری که می‌شنیدم از اصحاب امیرالمؤمنین ع که
هرگاه عمر بن سعد از در مسجد داخل شد میگفتند هذا قاتل الحسین از مدت طویلی پیش از
کشتن انحضرت بود شیخ ابن بابویه روایت کرده از اصبغ بن نباته که گفت روزی امیرالمؤمنین ع
خطبه میخواند و میفرمودند سلونی قبل ان تفقدونی سؤال کنید از من هرچه میخواهید پیش
از انکه از میان شما بروم و بخدا قسم که نمیپرسید از من چیزهائی که گذشته و اینده مگر اینکه شما را خبر
دهم پس سعد بن ابی وقاص برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین اخبرنی کم فی راسی و لحیتی من شعرة خبر
ده که چند مو در سر و ریش منست حضرت فرمود بخدا قسم که خبر داد مرا خلیل من رسول الله ص
که تو این سؤال را از من خواهی کرد و موئی در سر و ریش تو نیست مگر انکه شیطانی در بن ان نشسته
که ترا اغوی میکند و ان فی بیتك لسخلا یقتل الحسین ابنی در خانه تو بچه ملعون نسلی
حسین ع خواهد کشت و در انوقت عمر طفلی بود که در برابر انملعون راه میرفت و ماذه برا افتاد
بود شیخ مفید و طبرسی نقل کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین ع خطبه میخواند و فرمود سلونی
قبل ان تفقدونی بخدا قسم نمیپرسید از من از گروهی که گمراه کنند گروهی را یا هدایت کنند تا روز
قیامة مگر انکه شما را خبر دهم و پیشرو ایشانرا بگویم پس مردی برخواست و گفت خبر ده مرا که چند
مو در سر و ریش من است فرمود خبر داد مرا حبیب من رسول خدا ص با انچه تو سؤال کردی
و خبر داد که بر هر موئی از سرت ملکی هست که ترا لعنت می‌کند و بر هر موئی از ریش تو شیطانی نشسته
که ترا اغوی میکند و در خانه تو فرزندی است از تو که فرزند دختر رسول خدا را میکشد و آیت
و شاهد این مصداق انستکه واقع خواهد شد و صدق من معلوم خواهد کرد دید و اینچه را
سؤال کردی که دشوار بود بر تو برهان ان تو را خبر میدادم لکن دلیل ان انستکه گفتم از
قتل فرزند ملعون تو که فرزند مرا و سرور قلب مرا که حسین ع است میکشد و در انوقت
انملعون کودکی بود که در دست راه نیفتاده بود و چون واقعه سید الشهدا ع واقع شد ان
ملعون متوجه قتل انحضرت شد شیخ فخرالدین طریحی نقل کرده که انکودك ملعون خولی بن یزید
اصبحی بود که نیزه بر سینه مبارك انحضرت زد که از پشتش سر بدر آمد فسقط الحسین علی وجهه
یخور فی دمه و یشکو الی ربه پس انحضرت ع بر رو در افتاد و بخون خود میغلطید و شکایت به پروردگار
میکرد ای شیعه اگر میخواهی انملعون را بتو بشناسانم انملعون در روز عاشورا علمدار لشکر شقاوت اثر
پسر زیاد بود و در انمعرکه جمعی از اصحاب و اقربای سید الشهدا ع بدست خود کشت از انجمله عثمان بن امیر

المؤمنین ع بود که بیست و یکسال از عمر شریفش گذشته بود در میان معرکه ضربتی بر جبین
مبارکش زد و از اسب در گردید و ملعون دیگر سرش را جدا کرد دیگر جعفر بن علی بود که با عباس از یك مادر
بودند که در بین قتال انملعون شقی تیری بر شقیقه او زد و از اسب در گردید و روحش پرواز نمود دیگر
ملعون بود که سر مبارك فرزند پیغمبر ص و جگر گوشه حیدر صفدر را از کربلا تا بکوفه بر نیزه کرد
و در شب امد و انرا در تنور خانه جا داد و در بیرون کوفه در یکفرسخی انکه او را منزلی بود در ان
جا ماند و صبح بهدیه سر فرزند پیغمبر ص بجهة پسر زیاد برد و بروایت ابن طاوس و صاحب مناقب
و محمد بن ابیطالب حلی گو راست که انملعون از اشخاصی بود که بجهت قتل سید الشهدا ع کمر عداوت
بسته در وقتیکه پسر سعد شجاعان لشکر را بجهت قتل انمظلوم میخواند و طلب میخواست لشکر
انمظلوم بر زمین افتاده بود و در خون خود غوطه ور بود و زبان در دهانش خشك شده
بود کسی جرئت نمیکرد که اقدام بر قتل ان بزرگوار نماید بجهت تطمیع انملعون پانزده نفر کمر
قتل انسرور را بستند با شمشیرهای برهنه دور ان مظلوم را گرفتند هر یك ضربتی میزدند ان
ملعون پیش رفته قدم نامردی پیش گذاشت گفت که من میروم و کار او را میسازم و لیکن
چون پیش رفت دستهایش بلرزه درامد و بر انجناب علیه الاف التحیة والثناء ضعف
مستولی شد علت یمینك یا شقی و شلت الیسری وابعدك المهیمن من عذب دستهایت
شل باد و در زنجیر غضب باد ای شقی بدبخت و از رحمت خدا دور و بی نصیب باشی ای دشمن
خدا و رسول اتجز راس الراس من رؤسائها صدر الصدور و هو الرئیس الامجد با منهی جوا
جدا نمائی سر رئیس رؤسا اهل اسلام را مگر نمیشناسی او را که مصدرنشین بزم صدرنشینان
مجلس قرب است و رئیس بار یافتگان محفل انس میباشد ریحانة المختار و قرة عینه انسان عین
المرتضی و السید مگر نمیدانی که ریحانه قلب احمد مختار و مردمك دیده حیدر کرار است
یا راکبا یطوی القفار مجمجعا طول النهار و لیلة لا یرقد خذ من غریب فی العراق رسالة
ارض الحجاز رسالة بلك نفدا ای قاصد تیز رو خود را بمدینه برسان و پیغام غریب عراق
را بساکنان حجاز برسان ابلغ قریشا ان سیدها لقی بالطف شلوا جثة لا تلحد بگو بعم
قریش و بنی هاشم که بزرك شما را در زمین کربلا سر بزمین انداختند و او را در قبر پنهان نکردند
ابلغ قریشا ان سیدها مضی عطشا حشاه بالظماء یتوقد برسانید که بزرك ایشان
از دنیا با لب تشنه و احشا خشکیده ابلغ قریشا ان سیدها علی اضلاعه تطا الخیول

وَنَطْرُدُ بگو بقریش و بنی هاشم که بزرگ شما را پای مال ستم اسبان کردند و استخوانهای پهلویش بدرهم خورد کردند اَبلِغ قُرَیشاً اَنَّ رَاسَ اَمیرِهَا هٰذا لِیَغلِ الرِّسالَۃ بُحِدُ بگو بقریش و بنی هاشم که سر پادشاه شما را از برای حرامزاده کافری هدیه بردند اَبلِغ قُرَیشاً اَنَّ نَحلَ اَمیرِهَا وَنِسَاءَهُ صَارَا مُغنَماً یَتَبَدَّدُ بگو به بزرگان قریش و بنی هاشم که اسباب شما را بغارت بردند و زنان او را به بندگی گرفتند لِلّٰهِ مَصرَعُهُ الشَّنِیعُ وَوُرُدُهَا الخَطبُ الفَضِیعُ فَمِثلُهُ لَا یُوجَدُ فَتَعساً لِاُولٰئِکَ الکُفَّارِ الاَشرَارِ وَبُؤساً لِهٰؤُلَاءِ الفُجَّارِ لَقَد اَبکَوا عُیُونَ النَّبِیِّ المُختَارِ وَاَحرَقُوا قَلباً لِوَصِیِّ الکَرَّارِ فَوَیلٌ لَهُم مَاذَا یَقُولُونَ حِینَ یُعرَضُونَ وَمَا یُجِیبُونَ حِینَ یُسئَلُونَ هُنَالِکَ تَبلُو کُلُّ نَفسٍ مَا اَسلَفَت وَرُدُّوا اِلَی اللّٰهِ مَولٰیهُمُ الحَقِّ وَضَلَّ عَنهُم مَا کَانُوا یَفتَرُونَ نمیدانید که این اشقیا چگونه داغی بر دل دوستان خدا گذاشتند و چگونه رخنه در اسلام کردند و چگونه عداوت با خدا و رسول ورزیدند و چگونه آشوب در عالم برپا کردند کاری کردند که یهود و نصارا بر ایشان خندیدند و لعنت کردند و ظلمی کردند که ظلمهای فرعون و نمرود را از یاد بردند بعضی وعدهای دروغ مثل ابن زیاد با چگونه شهای پیغمبر کردند و بعضی طمع در دنیا با نور دیده حیدر کرار چه ها نمودند بلی کسی را که بخت برگشته و خدا او را بخود وا گذاشته بیخ و ریشه او از سرچشمه شقاوت آبخورد چنین میکند و وارد شده است که روزی حضرت امیر المؤمنین ع عمر سعد را ملاقات فرمود و فرمودند کَیفَ تَکُونُ اِذَا قُمتَ مَقَاماً تُخَیَّرُ فِیهِ بَینَ الجَنَّۃِ وَالنَّارِ فَتَختَارُ لِنَفسِکَ النَّارَ چگونه خواهی بود هرگاه بایستی در مقامی که مخیر شوی میان بهشت و آتش جهنم پس اختیار آتش کنی گفت معاذ الله که چنین باشد فرمودند سَیَکُونُ ذٰلِکَ بِلَا شَکٍّ زود باشد که واقع شود این بدون شک و در بعضی از کتب علما نقل شده که چون پسر زیاد خواست که کسی را سر کرده لشکر نماید بجهت حرب سید الشهداء کسی قبول نکرد عمر سعد را تکلیف کرد او هم قبول نکرد گفت بالتّه برابت تو را دیم زد نامکفت امشب مهلت ده مهلت داد آن ملعون بمنزل آمد و از دوستان مشورت میکرد کسی صلاح او را نداد و مرد بود که از اهل خیر که او را کامل میگفتند و او کامل العقل بود و با پدر عمر سعد صدیق بود او مضطرب دید گفت ترا چه میشود گفت سرداری لشکر را بمن داده اند از برای حرب حسین بن علی ع و اگر چه در فکر مباشد لکن کشتن او و اهل بیت او نزد من مثل لقمه طعامیست که او را بخورم یا شربت آبی که او را بنوشم و بعد از آن مملکت ری را ما لک میباشم کامل گفت اف بر تو و بر دین تو آیا حق را فراموش کرده

گمراه شده آیا نمیدانی که بسوی حرب کی میروی و با که جنگ میکنی اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیهِ رَاجِعُونَ بخدا قسم که اگر دنیا و مافیها را بمن دهند که یک نفر از امت محمد صلعم بکشم نخواهم کرد و تو میخواهی فرزند پیغمبر را بکشی آیا جواب پیغمبر را فردا چه خواهی داد که نور دیده او و میوه دل او را کشته باشی و اوو داد این بعد امام و پیشوای ما است هم چنانکه جدش پیشوای خلق بود و او واجب الاطاعه میباشد و باب بهشت و دوزخ است پس هر چه میخواهی اختیار کن و لکن شهادت میدهم که اگر با او جنگ کنی یا او را شهید کنی یا شریک شوی در کشتن او باشی زنده نخواهی بود بعد از او مگر زمان قلیلی آن بدبخت گفت آیا بمرگ میترسانی مرا و من اگر از کشتن او فارغ شوم امیر هفتاد هزار کس خواهم بود و ملک ری را خواهم داشت کامل گفت نقلی بجهت تو میکنم شاید اگر قبول کنی و گوش دهی از این عمل باز ایستی بدانکه با پدرت بشام میرفتیم من از قافله دور افتادم و راه را گم کردم و در بیابان حیران بودم که تشنگی بر من غلبه کرد دیری را دیدم بنظر در آمد بسوی او میل کردم چون بدر دیر رسیدم در را کوبیدم راهب بر بام آمد و گفت چه میخواهی گفتم تشنه ام گفت آیا تو از امت پیغمبری میباشی که یکدیگر را میکشند بجهت محبت دنیا و میکشند بمتاع دنیا گفتم از امت مرحومه محمدم صلعم گفت شما بدترین امت هستید وای بر شما در قیامت که شما اهل بیت پیغمبر خود را کشته باشید و منفرق نموده باشید وَاِنِّی لَاَجِدُ فِی کُتُبِ الاَنبِیَاءِ تَقتُلُونَ ابنَ بِنتِ نَبِیِّکُم وَتَسبُونَ نِسَاءَهُ وَتَنهَبُونَ اَموَالَهُ و خوانده ام از کتابهای خود که شما فرزندزاده پیغمبر خود را میکشید و زنان او را اسیر میکنید و اموال او را غارت مینمائید گفتم ای راهب این عمل را میکنیم گفت بلی و چون این عمل قبیح و فعل شنیع از شما صادر شود عجیج السَّمٰوٰتُ وَالاَرَضُونَ وَالبِحَارُ وَالجِبَالُ وَالبَرَارِی وَالقِفَارُ وَالوُحُوشُ وَالاَطیَارُ بِاللَّعنَۃِ عَلٰی قَاتِلِیهِ بنالد و زاری نمایند آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها و بیابانها و وحشیان و مرغان و لعنت میکنند کشنده او را پس قاتل او زندگی نمیکند مگر قلیلی پس ظاهر میشود مردی که طلب خون او نماید و نگذارد کسی را که داخل در خون او شده باشد مگر اینکه او را بکشد پس راهب گفت بگمانم که تو را قرابتی با قاتل این بزرگوار است و اللّٰه اِنِّی لَو اَدرَکتُهُ لَوَقَیتُهُ مِن حَرِّ السُّیُوفِ بخدا قسم که اگر من می یافتم او را و بودم در زمان او هر آینه میکردم تا جان خود را نثار میکردم و او را از شمشیرهای دشمنان نگاه داشتم گفتم ای راهب من پناه میبرم بخدا از اینکه باشم با فرزند رسول خدا جنگ کنم گفت اگر تو آن نیستی پس آن کسی هست که با تو نزدیک میباشد

حکایت پسر سعد ملعون بعد از قتل سید الشهداء ع

وبدر سینکه بر قاتل او ست عذاب نصف اهل اتش او عذاب او بدتر است از عذاب فرعون وهامان
استپس درها را بر من بست و داخل دیر شد و اب بر من نداد کامل میکوید سوار شدم
وملحق شدم برفقای خود پدرت سعد بمن کفت که کجا رفتی کیفیت را بجهة او نقل کردم کفت راست
میکوئی پس نقل کرد که من بکمر تبه درین دیر منزل کردم پس ان راهب نزد من امد و کفت توئی
کشنده فرزند پیغمبر ص و پدرت سعد کفت از کلام راهب سخت ترسیدم و کفتم مبادا پسرم
اینکار را مرتکب شود و بشومی او مبتلا باشم پس تو را از ان راهب دور کردند پس به پرهیز
که توان باشی که نصف عذاب اهل جهنم بجهة تو باشد نقل کرده است راوی که اینخبر بکوش پسر زیاد
رسید کامل را طلبید زبان او را برید بکروز یا کمتر زنده بود و مرد رحمة الله علیه بلی کسیکه شو
عاقبت و شدت شقاوت او را امن کبر شده و خدا او را بخود واکذارد ملامت ملامت کنندکان او را
سود نمیدهد خدا را که بکام دل خود نرسیده اند و دنیا و اخرت بر خود ضایع کرده اند اما اخرت
که معلوم است اما دنیا پس در بعضی از کتب علما مذکور است که چون اسیران و سرها اهل بیت را
بر نزد پسر زیاد بردند عمر بن سعد نیز امد و از خود راضی بود که خدمت نمایانی کرده و بطمع خود
البته خواهد رسید ابن زیاد کفت چه میخواهی کفت وعده که نوشتم بجهة تو در خصوص ملک ری
کفت نامه کجاست که در جنک حسین ع بتو داده ام کفت نامه را کم کرده ام کفت لابد باید بیاوری در همین روز و الا جایزه از تو
نیست برا که تو را مثل کسی یافتم که شرم داشتی از کشتن حسین ع و از عجوزهای قریش خجالت میکشیدی
و در ایام حرب در فکر عهد بودی ایا تو نبودی که کوینده این شعر فوالله ما ادری و انی لحایر افکر
فی امری علی خطرین اترک ملک الری و الری منیتی ام ارجع ماثوما بقتل الحسین بعد از
قسم میدانم چکنم در حیرتم و در دو امر عظیم در فکر میباشم ایا ملک ری را ترک کنم و حال انکه ان ارزوی
منست یا اینکه کشتن حسین ع را اختیار کنم و باین کناه عظیم مبتلا شوم و این کلام کسیستکه بخواهد عذر
بیاورد و از اینکار شرم داشته باشد ان بدبخت کفت ای امیر حق خدمت مرا در این باب کور کردی اکر
پدرم سعد مرا اینکار میفرمود بجا نمی اوردم و حق او را ادا نمیکردم چنانچه حق تو را بجا اوردم
پس ابن زیاد او را فحش داد و کفت دروغ میکوئی برادر ابن زیاد عثمان بن زیاد کفت پسر سعد راست
میکوید کسی از برای تو اینکار نمیکرد که این شقی کرد و من راضی بودم که هر که از ال زیاد است تا روز
قیامت مبتلا باشد و بینی او را مهار کنند تا قیامت و حسین ع فرزند فاطمه کشته نشود پس ابن سعد
کفت ای پسر زیاد هیچ یک از قاتل حسین ع بدتر و بدبخت تر از من بر نکشتند کفت چرا کفت معصیت
خدا کردم و اطاعت تو نمودم و فرزند پیغمبر را کشتم و دشمنان پیغمبر را نصرت کردم و رحم خود را
قطع کردم و با خصم خود دینکی کردم فیا اعظم ذنبی و یا طول کربی فی الدنیا و الاخرة پس را از بزرکی
کناه من و از طول اندوه و حسرت من در دنیا و اخرت پس غضبناک و مغموم و مهموم بر خواست از مجلس
بیرون رفت و با خود میکفت ذلک هو الخسران المبین ای و الله فلعنة الله و الاملاک فاطبة
علی ابن سعد و ارباب الضلالات فاستبدلوا بعلی ابن هند شقی و بالحسین یزید اذل
الغوایات پس لعنت خداوند و ملائکه مقربین بر پسر سعد و سایر سرکردهای ضلالت و شقاوت
و جمیع کمراه شدند که بجای علی پسر هند را اختیار کردند و بجای حسین ع یزید شرابخوار زناکار
اختیار کردند فما رعوا فاطمة فی سفک مهجتها و لا راعوا حرمة للفاطمیات نه حرمت فاطمه را نکاه
داشتند در ریختن خون پاره تنش و نه حرمت دختران فاطمه را نکاه داشتند در اسیری و بر هنکی
بل اوقعوا القتل فی ال النبی و ما ابقوا علی الطفل و سبی العلیات بلکه غدر و مکر کردند
با ال پیغمبر ص و ایشانرا کشتند و از کشتن اطفال و اسیر کردن عیال پروا نکردند و ابرزوا
لحاسرات العز من حجب مشهرات علی ظهر الجمالات و زنان مخدره علویه را از پرده
بیرون کشیدند و ایشانرا بر شتر سوار کردند و شهرت و لایات کردند قتل و اسر و تشتیت
و شر اذی موزعات علی خیر البریات کویا قتل و اسیری و دربدری و ازارش را تسلیم بهتر
خلق کرده اند و هر یکی را نصیبی میباشد فمنهم من تمس الارض وجهته و منهم خاطب
بحر المنیات یکی را می بینی بر زمین افتاده و رو بر خاک مالیده و یکی را در دریای غم و الم
مبتلا نموده اند که چار جانب او را موج بلا در یافته فصاح هاتف اهل البیت من له
هذا الحسین عری بالرمالات ناکاه هاتف اهل بیت و خبر رسان ایشان فریاد زد که
ای اهل حسین را کشتند و برهنه کردند و بدنش را بر ریک های کرم بیابان انداختند سرش را بر
سنان را سر اشرأ و النور یستطع منه ای ساطعا ابلد سرش را بر نیزه زدند و نور از رو
ساطع می باشد تزعزع العرش من هذا المصاب امی و اظلم الجو مکشوف المیرات
عرش متزلزل کردید و هوا تاریک شد و افتاب نورانی منکسف و ظلمانی کردید چون مجلی از
از احوال ابن زیاد ذلیل را شنیدی مستمع باش تا بعضی از حکایات دیکر کوش زد شود تا باعث
زیادتی بصیرت شود در حق ایشان صاحب مناقب روایت کرده است که چون سید الشهداء وارد زمین
کربلا شد حر اینخبر را بعبید الله بن زیاد نوشت انملعون نامه بان حضرت نوشت که اما بعد فقد بلغنی

ذکر ورود سید الشهداء و خبر دادن حر پسر زیاد ملعون را و نوشتن ابن زیاد ملعون نامه بان حضرت

نزولک بکربلا و قد کتب الی امیر المؤمنین یزید ان لا توسد الدبر و لا اشبع من الخبز او ان اقبلک و الحقک باللطیف الخبیر او ترجع الی حکمی و حکم یزید بن معویه و السلام بمن رسید خبر ورود تو بکربلا و یزید بمن نوشته که سر بهالش استراحت نگذارم و سیر نخوردم مگر اینکه تورا بکشم یا اینکه تورا بنزد یزید ببرم یا اینکه بحکم من و یزید بیرون آئی چون نامه بآنحضرت رسید خواند و او را انداخت و فرمود رستگار نشوند گروهی که رضای خالق را برضای خدا اختیار کردند قاصد ان ملعون جواب خواست حضرت فرمودند او را جوابی نیست بتحقیق که کلمهٔ عذاب بر او مستحق شد مباشر چون خبر به پسر زیاد رسید در غضب شد و مهیای حرب شد عمر بن سعد الملعون تکلیف حرب با آنحضرت نمود آن ملعون استعفا کرد و چون پیش از حکومت ری را باو داده بودند مهلت خواست و آخر راضی شد شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید روز دویم بکربلا آن لعین با چهار هزار نفر روانهٔ کربلا کردید چون وارد بلا شد عروة بن قیس را گفت نزد حسین ع برو و بپرس که چه میخواهی و بچه کار باین بلاد آمدهٔ چون او از اشخاصی بود که نامه بآنحضرت نوشته بود شرم کرد و نرفت و هر که را گفت قبول نمیکرد آخر قرة بن قیس حنظلی را طلبید و نزد آنحضرت فرستاد چون آنحضرت او را دید که آمد فرمود آیا کسی هست که او را بشناسد حبیب بن مظاهر گفت او حنظلی تمیمی است و با ما نسبت است من او را صاحب اعتقاد نیکو میدانستم و گمان نبود که او در اینجا حاضر شود پس آمد سلام کرد و تبلیغ رسالت کرد حضرت فرمود بمن نوشتهای اهل شهر شما امدم و گفتند ما را امامی نیست و اگر ناخوش دارید بر میگردم چون قره خواست برگردد حبیب گفت بجا میروی یا قره کی این مرد را که از برکت پدران او ناپدید کرد خدا تورا و بکرامت اسلام شک گفت بروم و خبر را برسانم پس رای خود را به بینم چون خبر را به پسر سعد رسانید پسر سعد به پسر زیاد نوشت کیفیت را حسان بن قائد میگوید که من در نزد پسر زیاد بودم که نامهٔ پسر سعد رسید چون خواند الان اذا علقت مخالبنا به یرجو النجاة به و لات حین مناص حال چون چنگال ما باو بند شده میخواهد از دست ما خلاص شود و هرگز مناص و خلاصی از برایش نخواهد بود و نامه بعمر نوشت که نامهٔ تو رسید بر مضمونش اطلاع حاصل شد فاعرض علی الحسین ان یبایع لیزید هو و جمیع اصحابه فاذا فعل ذلک رأینا رأینا و السلام پس بر حسین ع عرض کن بیعت بر یزید او و بیعت او و جمیع اصحابش بگیر چون بیعت کردند رای خود را به بینم که چه خواهیم با او میکنیم و نامه را فرستاد و بنا بر بعضی از روایات معتبره نامه را نشان نداد و عرض این امر نکرد

جزع الخزرج من وقع الاسل فاهلوا و استهلوا فرحا
ثم قالوا یا یزید لا تشل قد قتلنا القوم من ساداتهم و عدلناه ببدر فاعتدل لعبت هاشم بالملک فلا ...

ذکر بیرون آمدن لشکر مخالف از کوفه و بغداد ایشان و سردار ایشان لعنهم الله

زیرا که میدانست که آنحضرت با یزید بیعت نخواهد کرد پس ابن زیاد مردم را جمع کرد و در مسجد جامع کوفه و خود بر منبر رفت و مردم را بحرب سید الشهداء ع دعوت نمود و حسن سلوک معویه و یزید را بجههٔ مردم بیان کرده ایشان را بوعدهای کاذبه و بسط اموال نوید داد و از منبر بزیر آمد شروع کرد به بسط مال نمودن و آن قوم دنیا پرست بی دین که چنین مشاهده نمودند دست از آخرة خود بازده شسته طریقهٔ بیوفائی و مسلک بیحیائی که سیرت مستمری ایشان بود سلوک نموده بقلیل عطاهای شوم آن میشوم قناعت نمود و هر یک چند دیناری یا چند درهمی گرفته نیزه و شمشیر خود را برداشته بحرب نواده رسول خدا رو بکربلا نهادند فاول من خرج شمر بن ذی الجوشن فی اربعة آلاف اول کسیکه بیرون رفت شمر ملعون بود که با چهار هزار نامرد روانهٔ کربلا گردیدند یا لشکر پسر سعد نه هزار نفر شدند زیرا که چهار هزار با خودش بودند و هزار نفر با حر بودند مجموع نه هزار سوار گردیدند پس یزید بن رکاب کلبی با دو هزار روانهٔ کربلا گردیدند پس حصین بن نمیر سکونی با چهار هزار از اشرار روانه آن دیار گردید پس فلان با دو هزار و یکی دیگر از قبیلهٔ مازن با سه هزار نفر از آنها روانهٔ حرب آن سید ابرار گردیدند و این مجموع بیست هزار نفر گردیدند و بروایت ابن بابویه عبد الله حصین تمیمی و ابن نا هزار سوار و محمد بن اشعث بن قیس و قیس را با هزار سوار و شبث بن ربعی با هزار سوار روانه کردند و ابن سعد را بشت با چهار هزار نامرد روانه نمود محمد بن ابی طالب موسوی که یکی از علمای اثنا عشریست میگوید فما زال یرسل الیه بالعساکر حتی تکامل عنده ثلثون الفا ما بین فارس و راجل پیاپی عساکر شقاوت آثار اجتماع نمودند تا سی هزار سواره و پیاده جمع شدند و این قول مشهور و موافق بسیاری از اخبار میباشد و بروایتی بیست و دو هزار نفر بودند و محمد بن اسمعیل بخاری که امام اهل سنت است میگوید چهل هزار نفر بودند و سید بن طاوس که از اعاظم علمای شیعه است میگوید یکصد هزار نفر بودند و ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی صد و بیست و دو هزار نفر ذکر کرده اند هشتاد هزار سواره و چهل و دو هزار پیاده و ده هزار نفر از کرد بودند ده هزار نفر از خوارج و هشت هزار نفر تو شبر دار بودند و پیاده بندگی میکردند و نیزه و شمشیر تیر مینمودند و بقصد کشتن سید و مولای عالمیان بیرون میرفتند فوج فوج می آمدند و در برابر آن غریبان بیمعین و یاور صف میکشیدند و دلهای مقدس آن بیکسان را در خوف و تشویش می انداختند و بنا بر روایت شیخ مفید بعضی بکرد...

روز پنجشنبه دویم محرم بود آنحضرت وارد زمین کربلا شدند و در روز جمعه سیم محرم
عمر بن سعد وارد کربلا شد و لشکرها پی در پی آمدند تا ششم محرم جمعیت ایشان جمع شده بود و سپهسالار
لشکر عمر سعد بود و حفص پسرش وزیر بود و شمر ملعون دو منصب داشت یکی آنکه سرکرده
پیادگان بود و یکی آنکه نقیب لشکر بود و سنان بن انس نخعی لشکر نویس بود و خولی اصبحی و حرملة
بن کاهل علمدار بود و ابو ایوب غنوی سرکرده بیلداران بود و همین ملعون بود که تیر بر حلقوم
منور سید الشهداء زد و محمد بن اشعث که خواهرزاده ابو بکر بود و پدرش شراب در خون
امیر المؤمنین ع بود و خواهر ملعونه اش اسماء زهر بامام حسن ع داد و خودش نیز بکشتن سید
الشهداء ع آمده بود و سرکرده تیراندازان بود و همین ملعون بود که بجهت شکرانه کشتن سید
الشهداء مسجدی در کوفه ساخت که از مساجد اربعه ملعونه میباشد و عمر بن صبیح صیداوی
سرکرده سنگ اندازان بود و منقذ بن مره عبدی که قاتل علی اکبر بود قاصد فتح بود این همه
اجماع کردند از برای کشتن جگرگوشه فاطمه زهراء و نوباوه علی مرتضی جان همه شیعیان
بفدای مظلومیت گردد ای ابا عبد الله چون عساکر کفر و شقاوت مجتمع شدند ابن زیاد
به پسر سعد نوشت انی لم اجعل لک عذرا فی کثرة الخیل فانظر لا اصبح و لا امسی الا و خبرک
عندی غدوة و عشیة من عذری از برای شما باقی نگذاشتم در بسیاری لشکر پس باید در فکر
باشی و صبح و شام باید خبرت نزد من بیاید شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید بعد عقب این
نامه نامه رسید به پسر سعد که حل بین الحسین و اصحابه و بین الماء و لا تدعهم یذوقوا
منه قطرة کما صنع بالتقی الزکی عثمان بن عفان حایل و مانع شوید حسین و اصحاب او را
از آب مگذارید که قطره آب تناول نمایند همچنانکه بعثمان چنین کردند و در همان وقت عمرو بن حجاج
با پانصد سوار بر سر شریعه فرستاد که موکل باشند که کسی از اصحاب آنحضرت آب برندارد و این
روز قبل از شهادت آنحضرت بود در آن وقت عبد الله بن حصین ازدی ملعون فریاد زد که ای حسین آیا
نمی بینی که آب فرات چگونه صاف و متلالی میباشد بخدا قسم شربتی نخواهم چشید تا تشنه هلاک
شوید آنحضرت او را نفرین کرد و فرمود اللهم اقتله عطشا و لا تغفر له ابدا خدایا او را از تشنگی
بکش و او را هرگز نیامرز حمید بن مسلم میگوید بخدا قسم که او را دیدم آب میخورد و از تشنگی
بالا می آورد و باز فریاد میزد العطش العطش و باز آب میخورد و از تشنگی میکرد تا آنکه چندین
بود که از کثرت آب خوردن شکمش پاره شد و بجهنم واصل گردید و بروایتی چون تشنگی بر

چاه کندن آنحضرت در پشت خیمهای مبارک بجهت آب و فرستادن آنحضرت حضرت عباس را بسر فرات و آب آوردن آنحضرت بخیمهای حرم

آن مظلومان زور آورد آنحضرت تیشه طلب کردند در پشت خیمه شریف چند قدمی بجانب قبله
برداشتند زمین را کندند چشمه آبی پیدا شد همگی خوردند و برداشتند و چشمه آب
ناپدید شد خبر به پسر زیاد رسید نوشت که شنیده ام که حسین ع چاه میکند و آب بهم میرسد و میخورد
باید کار را بر ایشان تنگ بگیری و نگذاری که ایشان چاه بکنند و باید همه تشنه هلاک شوند
پس آن ملعون کار را تنگ گرفت در کمال شدت و چون تشنگی بر ایشان شدت کرد برادر خود عباس را
با سی سوار و بیست شتر سوار فرستادند در دل شب از برای آوردن آب چون نزدیک
فرات رسیدند عمرو بن حجاج گفت کیستید هلال بن نافع بجلی گفت از بنی عم تو هستیم
آمده ام آب بخورم گفت اشرب هنیئا بخور بر تو گوارا باد هلال گفت ویحک کیف تأمرنی
ان اشرب و الحسین و من معه یموتون عطشا وای بر تو چگونه رخصت میدهی مرا در
خوردن آب و حسین و یارانش از تشنگی هلاک میشوند آن ملعون گفت راست میگوئی لکن ما
ماموریم باید این را بجا آوریم هلال صیحه زد باصحاب و یاران خود که داخل شوید در شریعه آب پس
آن ملعون صیحه زد که مانع شوید و نگذارید که آب بردارند جنگ عظیم در پیوست جماعتی جنگ
کردند و جماعتی آب بر می داشتند تا مشکها را پر کردند و کسی از آنحضرت کشته نشد آبرا
بلشکرگاه آوردند آنحضرت و اصحاب تناول فرمودند از این جهت بود که حضرت عباس را سقا
اهلبیت می نامند ای شیعیان از تتبع اخبار و کلمات علمای ابرار بر میاید که در این چند روز بعد
این دفعه دیگر آبی بآن لب تشنگان و آن دل غم و جگر سوختگان و اطفال نرسید بلکه در آن
گرما شدید پیوسته تشنه بودند تا ساغر شهادت نوشیدند و آن دم شمشیرها آنگروه
کفار سیراب گردیدند بنفسی شفاها ذابلات من الظما و لم تحظ من ماء الفرات بقطرة
جان و عالم بفدای آن لبهائیکه از شدت عطش خشکید و کبود شده بود و قطره از آب فرات
باو نرسید تا آن دم شمشیر کوفیان سیراب گردید بنفسی عیونا غایرات شواخصا الی الماء منها
نظرة بعد نظرة جان و روح من بفدای آن چشمهای شریف که از شدت تشنگی بگودال افتاده بود
و در کاسه سرش فرو رفته بود و هر ساعت گشوده میشد و بر آب فرات می افتاد شربتی از آب
بخشیدند تا از دست ساقی کوثر سیراب گردیدند بنفسی وجوها فی التراب تعفرت
بنفسی جسوما بالعراء تعرت جان و روح من بفدای آن روهای منوره که بر خاک مالیده شد
و جان من بقربان بدنهای شریفه و جسدهای لطیفه که برهنه بر زمین افتاده بنفسی نفوسا

عالیات علی القنا الی الشام تهدی بارقاب لا تستنجان و دوم بقدا انسرهای شریفه که
بر نیزهای بلند زده بودند و بشام هدیه میبردند و اویلا پس حضرت فرستادند بنزد پسر سعد
که میخواهم با تو سخنی چند بگویم در این شب در میان دو لشکر تا با هم تکلم کنیم در شب پسر سعد
با بیست نفر از لشکر جدا شد و آنحضرت نیز با بیست نفر بمیدان رفتند چون نزد یک یکدیگر
رسیدند آنحضرت امر فرمودند اصحاب را بعقب روند خود با عباس و علی اکبر پیش رفتند و او
نیز همراهان را دور کرد با پسر حفص و یک غلام باقی ماند چون بیکدیگر رسیدند حضرت
فرمودند ویلک یا ابن سعد اما تتقی الله الذی الیه معادک انقاتلنی و انا ابن من علمت وای
تو ای ابن سعد آیا از خدا نمیترسی آیا با من جنگ میکنی و می شناسی مرا و جد و پدر مرا میدانی
ذر هؤلاء القوم و کن معی فانه اقرب لک الی الله عز و جل اینجا عت را بگذار و مرا یاری کن
که اینموجب قرب و شرف تو در نزد خدا است آن ملعون گفت اخاف ان یهدم داری میترسم خانه
ام خراب کنند حضرت فرمود من بنا میکنم خانه ترا گفت میترسم مزرعه مرا بگیرند فرمود بدل آن
در مدینه بتو میدهم و بروایتی فرمود که از مال خودم بقعه بغیبغه را بتو میدهم و آن چشمه عظیمی
بود در حجاز که معاویه آنرا هزار هزار اشرفی میخرید حضرت نفروخت گفت لی عیال و اخاف علیهم
پس گفت عیالم در کوفه است و از پسر زیاد میترسم پس ساکت شد حضرت دیدند آنجناب شقاوت
و خباثت در وطغیان کرده که نصیحت و موعظه را مجال مداخلت در دل شقاوت منزل او نبوده
باشد و قلب منکوس آن شقی آنچنان قسی و سخت شده که نصیحت و وعظ و نصیحت در آن احتمال
تأثیر نباشد حب ریاست آنچنان چشم و گوش او را کور و کر کرده که قابل شنیدن ندا هدایت حق
و تحقیق نباشد مضمون صدق مشحون انک لا تهدی من احببت را منذکر شده او را نفرین
کرده که خدا ترا بر فراش بکشد و نیامرزد فو الله لا ارجو ان لا تاکل من بر العراق الا یسیرا
امید وارم که گندم عراق را سیر نخوری آن ملعون از روی استهزاء گفت ان فی الشعیر کفایة
جو هم خوب است از معجزات بزرگوار است که او را آزاری عارض شد که نان گندم زهر و مار
نمیتوانست نماید تا بدرک واصل گردید چون آن بدبخت بمقر خود برگشت نامه به پسر زیاد
نوشت که خدا آتش فتنه را خاموش نمود و امر امت را با صلاح آورد اینک حسین ع راضی شده
که برگردد و بمکان خود بگوشه بنشیند و مثل سایر مسلمین باشد یا اینکه بیاید و با
یزید بیعت کند و آنچه یزید از رای او باشد عمل نماید و این از برای تو و امت پیغمبر صلاح می باشد

چون پسر زیاد این نامه را خواند گفت هذا کتاب ناصح مشفق علی قومه این نامه کسیست که
نصیحت بکسی نماید و خواهان باشد و بروایت شیخ مفید علیه الرحمه شمر ملعون حاضر بود
برخاست گفت آیا این را از او قبول میکنی و حال آنکه در زمین تو آمده و بجنگ تو مبتلا
شده اگر با تو بیعت نکند و دست خود را بدست تو نگذارد و از چنگ تو بیرون رود از عهده او
بیرون نخواهی آمد پس سست نگیر او را و اصحاب او بتحت فرمان تو بیرون نیایند فان عاقبت
فانت اولی بالعقوبة و ان عفوت کان ذلک لک پس اگر عقاب کردی تو ایشان را سزاواری
بعقاب کردن و اگر عفو کنی نیز با تست آن ملعون گفت نیکو رائی است رای تو باید ببری تو و این
نامه را به پسر سعد برسانی و بگو با و که عرض کن بر حسین ع و اصحاب او و داخل شدن در حکم مرا
اگر قبول کردند ایشان را با ذلت و انقیاد بنزد من بفرست و الا با ایشان جنگ کن اگر کرد تو مطیع
او باش و الا گردن او را بزن و سرش را بنزد من بفرست و تو امیر لشکر باش و نامه به پسر
سعد نوشت که من ترا نفرستادم که دفع شر از او بکنی و سلامتی جوئی بکنی از برای او و عذر
خواه و شفیع او باشی انظر فان نزل حسین و اصحابه علی حکمی و استسلموا فابعث بهم الی سلما
نظر کن اگر حسین ع و اصحابش بحکم من در آمدند و تسلیم کردند ایشان را بنزد من بفرست فان
ابوا فازحف بهم حتی تقتلهم و تمثل بهم فانهم لذلک مستحقون اگر قبول نکردند پس هجوم
آور با یشان و نزدیک شو بر ایشان و جنگ کن تا همه ایشان را بکشی و دست و پا و دماغ و گوش
ایشان را بریده باشی بدرستیکه ایشان مستحق عقوبت هستند فان قتلت حسینا فاوطئ
الخیل صدره و ظهره فانه عات ظلوم و چون حسین ع کشته اسب بر سینه و پشت او بتاز
زیرا که مرد ستمکار بسته از حد خود بیرون رفته لعنة الله علیه و علی کلامه نمیدانم حسین ع
برکه ظلم کرده بود و کرا بنا حق کشته بود که او را ظالم و ستمکار میگفتند آیا چه کرده بود که باید
بدنش را بزیر نعل اسب خورد نمایند آه آیا چه کرده بود که باید ایشان را مثله نمایند و دست
و پا و گوش و بینی ببرند صدور العلی اضحت بعرصة کربلا ترض برکض العادیات صدور
صدر نشینان محفل عظمت و علو را در زمین کربلا بر زمین انداختند و سینهها ایشان را که مخزن
علوم الهی بود پامال سم اسبان نمودند عطاشا تبل السهم حرا اوامها و من حولها عذب
فراتا نحورها ایشان را با جگرهای خشکیده و گلوهای تشنه کشتند و ابی بجز از دم پیکان
و نیزهها تشنگی با یشان نرسید و حال آنکه در نزدیکی ایشان نهر فرات مملو از آب که تشنه

وبالجمله در ان نامه ان لعین بیدین تهدید و وعید تا نکار عمید کرده بود چون نامه باو رسید و به مضمون او مطلع کردید شمر ملعون کفت وای بر تو قبیح باد دیکر تو نکذاشتی و امر فاسد کردی و اکرنه امید بود که بمصالحه بکذرد بخدا که حسین ع هرکزتن در نمیدهد و خود را ذلیل و پست نمیکند ان ولد الزنا کفت یا امرا امیر خود را قیام مینمائی یا نه اکر نمیکنی امر لشکر را بمن واکذار ان ملعون شقی کفت تو وا نمیکذارم و تو سرکرده پیاده کان باشی و امر کرد که لشکر سوار شده بسراپرده ان مخدوم اهل سموات روانه کردیدند و این در عصر پنجشنبه نهم محرم بود و در انوقت سید الشهدا در برابر خیمه شمشیر خود را اصلاح میکرد که ناکاه ایشان را خواب ربوده و سر را بر زانو کذاشته در خواب رفته بود خواهرش زینب خاتون صداها و هو و صیحه لشکر را شنید مضطرب شد بنزد برادر آمده کفت یا اخی ما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت ای جان برادر مکر نمیشنوی صدای دشمنان را و شیهه اسبان ایشان را که نزدیک رسیده اند ای برادر دشمنان رسیدند و تنابهای خیمها را بریدند آنحضرت بیدار شده سر بر داشت و فرمودند در خواب دیدم در همین ساعت جد بزرکوارم و پدر و مادر و حسن را دیدم که بمن میکفتند یا حسین انک رائح الینا عنقریب ای حسین تو در این نزدیکی بنزد ما خواهی آمد و از محنت آباد دنیا بفرحای عشرت انتهای عقبی خواهی آمد و از مذلت دنیا خلاص خواهی شد چون خواهرش این خبر را شنید طپانچه بر صورت خود زد و بیتابانه بزاری میکریست حضرت فرمود مهلا لا تشمتی بنا القوم یا اختی اسکتی رحمک الله ای خواهر مهلا باش دشمنان ما را شماتت در بنا و رخدا تو را کند هیچ مفید نیست مفید میفرمایید که برادر انحضرت عباس پیش آمد و عرض کرد یا اخی اتاک القوم ای برادر لشکر رسیدند حضرت فرمود سوار شو و ببین که چه میخواهند و بچه جهت رو بما کرده اند حضرت عباس با بیست سوار پیش رفت فرمود ای قوم چه میخواهید و چه در نظر دارید کفتند امر آمده که بشما عرض کنیم داخل شوید در حکم امیر یا آنکه با شما مقاتله کنیم فرمود صبر کنید تا برادرم را مطلع نمایم پس حضرت عباس بر کردید و اشخاصیکه با او بودند ایستادند و ان قوم را نصیحت و موعظه میکردند چون عباس کلام اشرار را بعرض سید ابرار رسانید فرمود ان استطعت ان تؤخرهم الی غدو تدفعهم عنا العشیة لعلنا نصلی لربنا اللیلة وندعوه ونستغفره فهو یعلم انی قد احب الصلوة له وتلاوة کتابه وکثرة الدعاء والاستغفار ای برادر اکر توانستی

آمدن لشکر بسمت خیمگاه و مهلت خواستن آنحضرت

ایشان را راضی کن که محاربه را بتاخیر اندازند تا فردا که امشب را مشغول دعا و استغفار بوده باشیم و خداوند جلیل میداند که من دوست دارم نماز و تلاوت کلام الله را و دوست میدارم دعا و استغفار را پس حضرت عباس نزد انقوم رفت و کفت ای قوم جکر کوشه پیغمبر بلا امشب را از شما مهلت میخواهد و چنان میداند که این شب اخر عمر اوست میخواهد وداع نماید عبادت و بندکی الهی را و در بعضی از کتب علما مذکور است که ابن سعد ملعون مضایقه در مهلت مینمود که ناکاه لشکر شقاوت اثر شروع بخروش در آمدند که اکر کافری از شما مهلت میخواست او را مهلت میدادید اخر اینقدر زنند پیغمبر شما است یکشب از شما مهلت خواسته از برای بندکی خدا باو مضایقه میکنید چون ابن سعد این حالت را مشاهده نمود امر کرد که ندا کنند که امشب دیکر را بحسین و اصحاب او را مهلت دادیم اکر اطاعت کردند ایشان را بنزد پسر زیاد میبریم و الا دست از ایشان بر نخواهیم داشت پس لشکر مخالف دهها بجا فرود آمدند انا لله وانا الیه راجعون

مجلس چهارم در وقایع جانسوز و حکایت غم اندوز شب عاشورا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی رفع مدارج السعداء وعلی معارج الشهداء واختبرهم بضروب الرزایا و صنوف الابتلاء وارتضاهم لتحمل البلوة والعزاء وعوضهم عن الحیوة الفانیة والنعم الدانیة حیوة باقیة ونعیما بلا افناء فقال ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء و الصلوة والسلام علی قلعة خیل الانبیاء وتخبر اهل الارض والسماء واسرته البررة الاصفیاء وعترته النجباء السعداء خصوصا علی سبطه السعید وولده الشهید جلیل المناقب فی البلاء والصابر فی الباساء والضراء قتیل الظماء ومحروق الخباء مقطع الاعضاء ومجزوز الراس من القفاء مسلوب العمامة والرداء مخضب الشیب من الدماء ابی الشهداء واخی الشهداء وسید الشهداء وخامس اصحاب الکساء ابی عبد الله الحسین المظلوم وعلی اهل بیته النجباء واصحابه السعداء الشهداء السالکین مسالک المحبة والوفاء الراضین اعلی مدارج الوداد والولاء صلوة متصلة دائمة ما ظهر للقمر نور وللشمس ضیاء ولعنة الله علی اعدائهم الاشقیاء وبعد فقد قال الله تبارک وتعالی یا ایها الذین امنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله فامنت طائفة من بنی اسرائیل وکفرت طائفة فایدنا الذین امنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین

مجلس چهارم در وقایع جانسوز و حکایت غم اندوز شب عاشورا

جناب اقدس الهی میفرماید که ایگروه مؤمنین باشید شما انصار و یاوران خدا همچنانکه
عیسی بن مریم گفت بحواریین خود که کیست از یاوران من بسوی خدا حواریین گفتند مائیم یاوران
خدا پس طائفه از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طایفه کافر شدند پس تائید کردیم مؤمنانرا بر دشمنان
ایشان پس غالب شدند بر ایشان بدانکه خداوند جلیل چون غالبست بر هر چیزی و هرگز او را
احتیاجی و عجزی عارض نمیشود که محتاج باشد بنصرت ناصری و اعانت معینی بلکه هر موجودی
در جنب جلال و عظمتش خاضع و پست است و هر صاحب قوتی در جنب قوت و قدرتش ضعیف
و حقیر میباشد و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اوست موجد هر ذی قوت و خالق هر صاحب
قدرتی و اوست بخشنده قوت و قدرت و مفیض هر خیر و برکت هزار هزار عالم در آنی اگر
خواهد موجود مینماید و اگر خواهد معدوم میکند فلا قوة الا بالله له الحکم و له الامر پس
از اینکه حقتعالی مؤمنانرا بسوی یاری خود خوانده و نسبت نصرت بخود داده لابد است از ارتکاب
خلاف ظاهری و تجوزی پس مراد از نصرت خدا نصرت کسانیست که اختصاص دارند بخدا و یا نصرت
دین و شریعت اوست که اخص از هر چیزیست نسبت باو و مرجع هر دو بسوی یکیست پس مفاد
آیه شریفه همه مؤمنان مامورند بنصرت دین الهی و تائید شریعت و ملت او بلکه برمی آید
که این مقتضای ایمان و از لوازم آنست پس بر هر کس بمقتضای این لازمست سعی در نصرت دین
و اعلای کلمه حق و استحکام بنای شریعت و دفع اذیت شیاطین و فساد مفسدین و مبطلین و تحریف
بدست و زبان و جنان و ارکان کیف ما کان و همین اینگروه و اینکسرا ایشانرا در کتاب الهی گاه
انصار الله تعبیر فرموده گاهی بجند الله و گاهی بحزب الله و هر یک از انبیاء و اوصیا و علما
و شهدا و صلحا بیک نحو نصرت دین الهی نموده و مینمایند یکی بشمشیر و نیزه با دشمنان که
کمر عداوت بخدا و رسول بسته اند و در مقام تخریب بنیان شریعت و برآمده جدال و
قتال میکنند و دفع شر ایشان از اسلام مینماید و یکی بسنان زبان با دشمنان مجادله
و مقاتله مینماید بتیغ زبان و تیر بیان سرهای معاندین را بر خاک و سر و روی ایشان
بر خاک هلاک می اندازد و دیگری بامداد قلم و بیان شبهات مخالفانرا دفع و ملکبر گردن
گردنکشانرا قطع نموده و بالجمله هر کس بیک نحوی در اعزاز دین الله و اعلای کلمة الله کوشش
نموده خود را داخل در حزب الله نموده تو هم اگر همتی است سنت پایی بزن و خود را در زمره
طریقه منسلک نموده تاج فخار بر سر نهاده خود را شرفیاب این شرف گردان اگر میتوانی

باشمشیر و نیزه با دشمنان ایشان جهاد کن اگر کشته شوی شهید باشی و اگر بکشی سعید اگر نتوانی
پس با سنان زبان و شمشیر بیان دمار از روزگار کفار و اشرار برآور و خود را در زمره علمای ابرار
داخل دار تا روز شمار و سعید باشی و اگر از این نیز محرومی نصرت نما و یاری کن ناصران دین
الهی را بدست و زبان و آرزو کن که کاش منهم از یاوران دین الهی بودم و سر را در راه دوست میدادم
تا از این نعمت عظمی و عطیه کبری محروم نبودم که با همین آرزو با ایشان در ثواب شریک خواهی
بود چنانچه حضرت امام رضا ع بریان بن شبیب فرمودند یا بن شبیب ان سرک ان یکون
لک من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین فقل متی ما ذکرته یا لیتنی کنت معهم فافوز
فوزا عظیما اگر میخواهی از برای تو باشد مثل ثواب کسانیکه با حسین ع شهید شدند پس
هرگاه یاد کنی آنحضرت را بگو که کاش منهم با او بودم و جان خود را نثار قدمش میکردم و برستگاری
عظیم فایز میشدم و در حدیث دیگر از پیغمبر خدا وارد شده که کسیکه از نصرت و یاری ما عاجز
باشد پس در نماز خود لعنت بر دشمنان ما نماید خدا آواز او را بجمیع ملائکه که از ثری تا عرش میباشند
میرساند و ایشان مساعدت مینمایند او را در لعن کردن پس مضاعف میکردانند لعن او را و
گویند اللهم صل علی عبدک هذا الذی قد بذل ما فی وسعه ولو قدر علی اکثر من هذا لفعل
خداوند صلوات و رحمت فرست بر این بنده ات که آنچه در وسع او بود بجا آورد و اگر زیاده
داشت بجا می آورد پس ندا از جانب الهی میرسد که دعای شما را شنیدم و مستجاب کردم و رحمت خود را
بروح او فرستادم و او را از برگزیدگان و نیکوکاران گردانیدم بدانکه اول کسیکه نصرت دین الهی
نمود پیغمبر خدا بود که سبقت گرفت بر همه مجاهدین و بدست و زبان و دل و جان و مال
در راه خدا جهاد کرد و از قوم خود اذیتها کشید و آزارها متحمل شد با غنا ظلمهای بیحساب
کردند که با احدی نکردند چنانچه در حدیث هست که ما اوذی نبی مثل ما اوذیت و ظلمی که بمن کردند
بهیچ پیغمبر نکردند و بر همه صبر کرد حتی اینکه در همه مقامات بر همه ممکنات سبقت گرفت
و بعد از آن امیرالمؤمنین ع بود که عمر خود را صرف جانفشانی نمود و با تیغ آتشبار دمار از
روزگار کفار بر آورد خرمن وجود ایشانرا بشعله شمشیر خونریز بآتش زده و دود از نهاد اهل کفر
و عنا بر آورد و بر تیشه ستیزه مردانگی اصل و بیخ شرک و کفر را از روزگار برکند اگر شمشیر
او نبود عمود اسلام نصب نگردیدی و اگر ضربتهای او نبود لوای ایمان بر پا نشدی و بعد از آن زند
مظلوم مثل امام حسن ع بود که قدم در راه مردانگی گذاشت و لوای نصرت الهی برافراشت و بجان

ومال المجاهده نمود و با دشمنان مدارا نمود و با منافقان سازکاری نمود زیرا که میدانست
که اکر با بیخال المجاهده نماید ابنمعدود چند که حق پرست میباشند هلاک خواهند شد و دین
الهی بالمره معدوم خواهد کردید و بساط حق پرستی یکمرتبه برچیده خواهد شد و از اینجاست که
در اخبار وارد شده که صلحی که آنحضرت با معویه کرد خیر او بیشتر میباشد از انچه افتاب بر او
می تابد لکن چون اولیای کفر و ضلالت اهل حق و حق پرستانرا ضعیف دیدند فرصت غنیمت
شمرده در صدد استحکام بنای کفر و طغیان و تشیید اساس بنیان شیطان برامده
مردم را بسیرت جاهلیت دعوت نمودند و بر طریقه شیطانیت واداشتند بعضی را بظلم
و ستم دست و پا بریدند جمعی را تازیانه زدند و پاره را به تخفیف و وعید قتل و نهب
بر خیر انظطیع سیم و زر و بعضی را با امید منصب بزرگی از دین بیرون کرده از برای احادیث
موضوعه بکوش مردم خواندند و مدایح بنی امیه و دیکرانرا مذکور نمودند و افترا و دروغ
باهل حق نسبت دادند که دلها خلق را از حق بری کردند که محبت شیخین و بنی امیه در سینه‌ها
مردم رسوخ کرده و بجای ان عداوت اهل بیت در دلها ریشه کرد تا اینکه سب علی و فاطمه را
از لوازم شمردند و بعد از نمازها در قنوتها و خطبها و بعد از اذان و غیر ذلک لعن میکردند تا انکه
اکر فراموش میکردند قضا میکردند چنانچه بعضی از علما نقل کرده که خطیبی در مصر روزی
فراموش کرد لعن بر حضرت امیر را و بعد از فراغ از نماز در بین راه متذکر شد انرا قضا
کرد و بجهت تبرک مسجدی در انجا بنا کرد و انرا مسجد ذکر اسم کذاردند و اکر کسی را متهم میکردند
بر تشیع او را میکشتند معویه نوشت باطراف بعمال خود و سفارش کرد که هرجا شیعه را کمان
برید یا کسی را علی یا فاطمه یا حسن یا حسین نام داشته باشد او را بکشید بلکه اکر کسی را متهم بتشیع
کنید او را بکشید تا اینکه چند هزار کس را بدین طمع کشتند و هر کس شعری در هجو علی و فاطمه میکفت
یا مدح فلان و فلان یا بنی امیه میکفت او را جوایز بسیار میداد و اکر حدیثی در مذمت ایشان یا مدح دیکران
میکرد او را خلعت فاخره میداد و قصا منا صب جلیله میکرد ایند و در مکتب خانها به معلمین سفارش
میکردند که طفلها را بعد از تعلیم نماز دین لعن و سب امیر المؤمنین یاد میدادند و بالجمله در شهرها در
این عقیده باطله سفید شد و طفلها با این عقیده بار امدند و طریقه حق پرستی منسوخ کردید و بدعت شیوه
خدا پرستی مخفی شد سواد ظلم و فسق و کفر عالم را کرفت و اساس بنیان ضلالت مستحکم کردید
و اثار پیغمبری بر طرف شد و اساس هدایت مندرس کردید و اعلام هدایت منطمس شد و کار بجای رسید که هر دو

و نصاری زبان بطعن اهل اسلام کشودند و کفار از کردار خود راضی شدند و اهل اسلام را
از ننک نام دانستند سعی و کوششی که سالهای سال پیغمبر خدا و اصحاب کرام او کردند در اضمحلال
طریقه کفر و جاهلیت نزدیک شد که ضایع و بیفایده کردد و مردانکیها که امیر مؤمنان کردند در
همه عمر قریب باین شد که بثمر کردد چون امر باینجا منتهی شد سید الشهداء اقدام نصرت دین نمودند
مردانکی کذاشتند علم انتخار در عرصه جوان مردی افراشتند در نصرت دین الهی دست از مال و جان
و فرزند و عیال برداشتند سینه را سپر کرده از تیر و نیزه و شمشیر و خنجر دریغ نکردند و از کوه کوه کرد
بیرحم پروا نکرده جان شریف خود را در معرض بلا آورده شمشیرها و نیزه‌های دشمنان را بجان
خریدند تا اینکه سرش را بریدند و عیالش را اسیر کردند و سرش را بر نیزه زدند و در صحرا و معموره
کردانیدند و عیالش را بر شتر نشانیدند و در مجالس عام اظهار نمودند تا همه کس مطلع شدند
چون این امر امری بود که نمیتوانستند بر همه کس مشتبه نمایند یا انکار کنند یا توجیه کنند هم چنانکه
اعمال شنیعه معاویه را یا انکار میکردند یا مشتبه کرده توجیه مینمودند که مجتهد بوده و خطا کرده
جایز است لکن کشتن جکر کوشه پیغمبر را که همیشه میفرمود حسین منی و انا من حسین توجیه
نمیتوانست کرد و این عمل قبیح را مشتبه نمیتوانست کرد و اینرا از قبیل خطای مجتهد نمیتوانست شمرد
زیرا که بر همه اهل اسلام و غیره معلوم بوده که زنان و اطفال بیکناه را تقصیری نمیباشد و همه
مظلوم بودند بلکه مظلومیت سید الشهداء بر احدی مخفی نبود چون این امر شنیع واقع شد
مردم متنبه شدند و در فکر افتادند که کشتن ریحانه پیغمبر یعنی چه و اکر تقصیری کرده بود
و کشتند چرا بدن ترا بخاک نسپردند و سر مطهرش را در بلاد کردانیدند و عیال او را چرا
اسیر کردند و اطفال او را چرا شهید کردند و علاوه بر اینها اثار غریبه در عالم مشاهده شد
که هرکز نشده بود بیکجا اسمانرا خونبار و زمین را بیقرار دیدند و بیکجا افتاب و ماهتاب را
تاریک یافتند و بیکجا از هر طرف نوحه جنیانرا شنیدند و بیکجا کریه و حشیان و مرغان دیدند بالجمله
چنان عالم را متغیر دیدند که اثار غضب الهی مشاهده نمودند لهذا از هر طرف انکروه
کروه لعین شوریدند و دانستند که انچه کرده اند و میکنند باطل بوده اکر باین طریقه باشند
هلاک میشوند تا انکه بیخ و بنیاد انکروه را از جا کندند و بدعتهای ایشان را بر طرف کردند
و اهل حق نفس کشیدند و از هر کوشه سری براوردند و اثار علوم و معارف ظاهر شد و بدانکه
با غمخرت شریک بودند در نصرت دین خدا و تایید شریعت غرا اصحاب و انصار انحضرت زیرا که

ایشان نیز دست از جان و مال و فرزند و عیال بر داشتند و در نصرت فرزند پیغمبر جان
فشانی کردند و در برابر شمشیرها و نیزهای دشمنان رو برنگردانیدند چنانچه قطب راوندی
بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که جناب سید الشهدا علیه السلام پیش از آنکه کشته شود
به اصحاب خود فرمودند که رسول خدا بمن فرمود یا بُنَیَّ اِنَّکَ سَتُساقُ اِلَی العِراقِ ای فرزند دلبند
باشد که ترا بکشند بسوی عراق و آن زمینی است که ملاقات کرده‌اند در آن پیغمبران و اوصیای پیغمبران
وَاِنَّکَ سَتُسْتَشْهَدُ بِها وَیُسْتَشْهَدُ مَعَکَ جَماعَةٌ مِنْ اَصْحابِکَ لا یَجِدُونَ اَلَمَ مَسِّ الحَدیدِ بزودی
زود باشد که تو شهید شوی در آن زمین و کشته شوند با تو گروهی از اصحاب تو که الم زخم شمشیر و
نیزه را نیابند و حرارت تیر و نیزه را نمی فهمند پس این آیه را خواندند قُلْنا یا نارُ کُونی بَرْداً وَسَلاماً
عَلی اِبْرهیمَ هم چنانکه بر آتش بر ابرهیم سرد و سلام گردید آتش حرب نیز بر تو و اصحاب تو سرد
و سلامت خواهد شد پس آنحضرت فرمود بشارت باد شما را بخدا قسم اگر ایشان ما را میکشند پس وارد
میشویم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله جان فشانی کردند و در نصرت فرزند پیغمبر خدا کوتاهی نکردند
و دست از زن و فرزند برداشتند و با اینکه ایشان را امان میدادند بلکه مال و جاه می دادند
خود را در بلا انداختند و خود را در میان هزار هزار تیر و نیزه و شمشیر افکندند و با اینکه می دانستند
که بجز کشته شدن چیزی بدست ایشان نخواهد آمد بلی ابن سعد ترا بنام اشخاص نوشتند که دیده
بصیرت ایشان بنور علم و یقین روشن بود و ابن خلعت را بکتفها پوشیدند که قلوب ایشان بایمان
ممتحن بلکه مطمئن بود و اگر نه بسیار بودند که این منزلت عظمی و مرتبه علیا از برای ایشان ممکن بود
لکن محبت دنیا ایشان را باز داشت خسران دار دنیا را اختیار کردند چنانچه شیخ مفید علیه الرحمه
نقل کرده که جماعتی از قبیله بجیله و فزاره نقل کرده‌اند که ما با زهیر بن قین بجلی از مکه برگشتیم
و با حسین بن علی علیه السلام در منازل نزدیک بودیم و همراهی ایشان طی منازل مینمودیم و هر گاه آنحضرت
در جائی نزول اجلال میفرمودند ما در گوشه دیگر نازل میشدیم روزی نشسته بودیم و مشغول بچیز
خوردن بودیم که ناگاه شخصی از جانب آنجناب آمده سلام کرد و گفت ای زهیر بن قین ابی عبدالله
ترا خواسته ما متوحش شدیم و بتشویش افتادیم بنحوی که لقمه از دستهای ما افتاد پس زن
او که دیلم نام داشت گفت سبحان الله فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله بعقب تو فرستاده و تو اجابت نمیکنی چون
زهیر این را شنید برخواسته نزد آنحضرت رفت بعد از زمان قلیلی برگشت شادمان با روی شکفته
پس امر کرد که خیمه او را کندند و در میان خیمهای آنحضرت و اصحاب او زدند و اسباب و بارهای خود را

نیز نقل نمود پس بزنش گفت که من عازم شدم بمصاحبت حضرت حسین علیه السلام و جان خود را
فدای او خواهم نمود نمیخواهم بسبب من بتو ضرری برسد تو برو بسوی اهل و قبیله خود آن زن برخواست
و بگریه درآمد و گفت تو که خود را از برای یاری فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله بسته و مرا از خود جدا میکنی
اَسْئَلُکَ اَنْ تَذْکُرَنی فِی القِیمَةِ عِنْدَ جَدِّ الحُسَیْنِ حاجت من بتو اینست که فردای قیامت نزد پیغمبر مرا
فراموش نکنی پس او را طلاق داده و اسباب و اموالش را داده و او را به بعضی از اعمامش سپرد
که بوطنش برسانند این بزرگوار بود که در روز عاشوراء در وقتیکه خواستند نماز ظهر و عصر را
بجا آورند با سعید بن عبدالله حنفی در برابر سید الشهدا ایستادند جان خود را نثار
آنجانب نمایان نمودند و هر نیزه و تیری که از شقاوت پیشگان می آمد بر جان خود خریدند تا آن بزرگوار
با اصحاب نماز ظهر و عصر را بطریق نماز خوف ادا کردند از کثرت جراحات سعید بن عبدالله از پا
در آمد و بدرجه شهادت فائز گردید و اما زهیر بعد از مبارزت چند نفر بعد از نوبت
زمین ادب و اجازه حرب بعرض مبارک رسانیدند در کتاب انیس عجم و عرب چنین نوشته‌اند بمیدان رفت و میگفت
اَنا زُهَیْرٌ وَاَنَا ابْنُ قَیْنٍ اَذُودُکُمْ بِالسَّیْفِ عَنْ حُسَیْنٍ اِنَّ حُسَیْناً اَحَدُ السِّبْطَیْنِ مِنْ عِتْرَةِ البَرِّ
التَّقِیِّ الزَّیْنِ یا لَیْتَ نَفْسی قُسِمَتْ قِسْمَیْنِ منم زهیر پسر قین که بشمشیر شما را دور میکنم از
مولای خود حسین علیه السلام بدرستیکه حسین یکی از فرزندان احمد مختار و از عترت طاهر اتقیا
ابرار میباشد ایکاش روحم بدو قسمت شده بود تا از دو طرف او دفع دشمنان او میکردم
پس خود را بآن سپاه رو سیاه زد و صد و بیست نفر را کشت تا آنکه او را بزمین انداختند و شهید
کردند حضرت با وی خطاب کرده فرمود خدا ترا از رحمت خود دور نکند ای زهیر و کشندگان ترا خدا
لعنت کند هم چنانکه جماعتی را که مسخ بخنزیر و میمون کرد لعنت کرد یا حبذا لا غالیة و ما کنا
لَدَیْ قَبْلَ هذا اِنَّ الجَنابَ الجَمیلَ یا سُیُوفاً هَزَّتْ بِیَوْمِ صِیالِهِمْ فَرَماها مِنَ الخَلْفِ وَلِلاَّیْ
اندوه و تاسف بر آن کوههای حلم و بزرگی که از جور زمان و جفای آن سیه رو زمان از پا در آمدند
و حسرت بر آن شجاعان نامدار که مثل شمشیر آتشبار بودند بجهت خرمن عمر کفار از غلاف بر آمدند
بودند و از جور زمان و صدمات دوران داخل در غلاف تن شدند و بر طرف کردیدند با غصونا
مِنْ دَوْحَةِ المَجْدِ بِالطَّفِّ عَراها مِنَ الزَّمانِ ذُبُولٌ ای شاخهای شجره مجد و بزرگی که از جفای روزگار
در زمین کربلا پژمرده و خشک شدند یا شِعاراً لِلعِلْمِ بِالطَّفِّ غارَتْ فَبَکاها التَّنْزیلُ وَالتَّأْویلُ
ایشان بحار علوم و معارف بودند که در زمین کربلا فرو رفتند و بر طرف شدند علما ظاهر و باطن از آن

الهی با بکر بهر دا وردند فَلِهٰذَا الْاَعْرَانِ ظَلَمَ الشَّرْعَ وَحَاذَا الْمَعْقُولَ وَالْمَنْقُولَ پس عجبی نیست که
شرع پیغمبر تاریک وظلمانی کردید وعلوم معقول ومنقول در حیرت افتاد فَلْتَبْكِيهِمْ عُيُونُ
الْمَعَالِي وَلِيَرْثِيهِمُ الْفِخَارُ الْاَبْيَلُ وَلِيَبْكِيهِمُ التِّلَاوَةُ وَالتَّذَكُّرُ وَيَبْكِي التَّسْبِيحُ وَالتَّهْلِيلُ پس باید
بکرید بر ایشان دیده کمالات ومعالی ومرثیه کند بر ایشان لسان فخار وعوالی وباید بکرید
بر ایشان ذکر وتلاوت آیات وتسبیح وتهلیل وآثار توحید وخداپرستی وَيَوْمَ النِّزَالِ يَبْكِيهِمُ الْخَيْلُ
وَتَبْكِي سُمْرُ الْقَنَا وَالنُّصُولُ وَيَوْمَ النَّوَالِ يَبْكِيهِمُ الْوُفُودُ وَيَبْكِي الْمَعْرُوفُ وَالتَّفْضِيلُ وسزاوار است
که در میدان جدال وروز قتال نیزه واسب وشمشیر بکریند که بهترین سواران معرکه شجاعت را
کشتند ودر روز عطا وبخشش محتاجان کریه کنند که بهترین جوانان مردان عرصه جود وکرم را شهید
کردند بدانکه اصحاب کرام آنحضرت از بزرکان علما وزهاد وعرفا وعباد بودند وجمعی از ایشان
از اکابر صحابه امیر المؤمنین ع وامام حسن ع بودند وبعضی از ایشان در خدمت امیر المؤمنین ع
در جنگها با کفار واشرار حاضر بودند بلکه مردانگیها از ایشان بظهور رسیده واز شخاصی بودند
که بطمع مال وجاه دستانی یاری فرزند پیغمبر کوتاه نمایند دنیا را بحقیقت شناختند وآنرا
قابل اختیار برضای خدا ندانستند دلهای ایشان مملو بود از محبت امیر المؤمنین وفرزندش
دنیا را بدون محبت ایشان تلخ میدانستند وراحت دنیا را بی مولای خود محنت میدانستند
مکر نشنیده که معویه ملعون بعد از شهادت امیر المؤمنین علی خواست دوستان آنحضرت را
از دوستی او بکرداند هر کس را هدیه میفرستاد وهر کس را تحفه میداد که بوسیله هدایا وتحف
باو مایل شوند برای ابو الاسود دئلی انواع حلوها فرستاد ودر میان آنها شهد مزعفر بود چون
او را نزد ابو الاسود آوردند او را دختری بود پنج شش ساله دو یک پاره آن شهد بدست کرفت
ودر دهان کذارد ابو الاسود کفت ای پدر مخور که این زهر است آن طفل کفت ای پدر شهد مزعفر
چکونه زهر میباشد کفت ای پدر نمیدانی که این را پسر هند فرستاده که ما را از محبت امیر المؤمنین بر کرداند
آن دختر آن شهد را بحلق نبرده از دهن بینداخت وکفت اَبِالْعَسَلِ الْمُصَفّٰى يَا ابْنَ هِنْدٍ
نَبِيعُ عَلَيْكَ اِيْمَانًا وَدِيْنًا مَعَاذَ اللّٰهِ لَيْسَ يَكُونُ هٰذَا وَمَوْلٰينَا اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَا ای پسر هند بفرستادن
شهد میخواهد ما را از دین وایمان بر کرداند معاذ الله غلط یافته این هرکز نخواهد شد که ما دست
از مولای خود برداریم بلی دوستان چنین اند وآب وکل ایشان بولایت اهل بیت سرشته شده هذا
اصحاب سید الشهدا ترک جان ومال وفرزند وعیال کردند ودستان جاه ومال دنیا برداشتند

ودست از یاری آنحضرت بر نداشتند بلکه آرزو میکردند که کاش ما را هزار مرتبه می کشتند
وزنده میکردند تا جان را هزار بار نثار قدم آن بزرکوار میکردیم کویا از روز ازل خلعت بقا را
از ایشان بریده بودند واین رقم سعادت بنام ایشان نوشته بودند چنانکه روایت شده که اصحاب
آنحضرت را می شناختند ومیدانستند که بشرف این سعادت فایز خواهند شد بلکه ایشان خود
میدانستند وآنحضرت ایشان را خبر میداد چنانچه از حضرت صادق ع روایت شده که سید الشهدا
ع فرمود باصحاب خود بعد از نماز صبح روز عاشورا اَشْهَدُ اَنَّهُ قَدْ اُذِنَ فِي قَتْلِكُمْ يَا قَوْمِ شهادت
میدهم که مقدر شده است کشتن شما پس از خدا صبر کنید ومترسید وصبر کنید بلکه پیش از
وقایع میدانستند ومنتظران بودند چنانچه شیخ کشی روایت کرده از فضل بن زبیر که کفت
میثم تمار که از اصحاب حیدر کرار بود بر اسبی سوار بود ومیرفت که باو برخورد حبیب بن مظاهر
وبیکدیکر رسیدند در جائیکه جمعی نشسته بودند پس توقف کرده با یکدیکر مشغول صحبت شدند
حبیب فرمود می بینم شیخ اصلح ضخیم البطنی را که بطیخ فروشی میکند نزد دار الرزق که او را
اهل بیت پیغمبر بدار میزنند وشکم او را در بالای دار میدرند پس کفت میثم لَاَعْرِفُ رَجُلًا
اَحْمَرَ لَهُ صُفَيْرَتَانِ يَخْرُجُ لِنُصْرَةِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِ وَيُقْتَلُ وَيُجَالُ بِرَأْسِهِ بِالْكُوفَةِ منهم میشناسم
مرد سرخ رویی را که بیرون میرود بجهت یاری فرزند دختر پیغمبر ص واو را میکشند وسر او را
در کوفه میکردانند پس از یکدیکر جدا شدند اهل مجلس کفتند دروغکوتر از این دو نفر ندیدیم
هنوز اهل مجلس برنخواسته بودند که رشید هجری رسید وسؤال کرد از ایشان پس کفتند
که ایشان از هم جدا شدند در اینجا چنین وچنان بایکدیکر کفتند رشید کفت رحم الله میثما
خدا میثم را رحمت کند فراموش کرده بود آنکسیکه سر او را می آورد عطای او را صد درهم
زیاده از دیکران خواهند داد آن جماعت کفتند بخدا این دروغکوتر از آن دو مرد میباشد آن جماعت
کفتند بخدا قسم زمان بسیاری نکذشت که دیدیم میثم را در خانه عمرو بن حریث بر دار زده بودند
وحبیب بن مظاهر را با حسین بن علی ع کشته بودند وسر او را بکوفه آورده بودند وحبیب از
آن هفتاد ودو نفر بود که در یاری حسین در برابر کوهها آهن صبر کردند وروبسوی
نیزهها میرفتند وروی از شمشیر مخالفان بر نکردانیدند وآن جماعت ایشان را امان میدادند وعده
اموال بایشان میدادند ایشان ابا میکردند وکفتند ما را چه عذر خواهد بود نزد
رسول خدا اکر فرزند او کشته شود ویکی از ما زنده باشد بلی آنجماعت دردوستی خدا ورسول ثابت قدم

قدم بودند شربت محبت و ولایت را نوشیده بودند محبت ایشان مثل محبت دیگران که مجرد
دعوی واسم میباشد نبود واگر نه در همه اوقات مدعی محبت بسیار میباشد چون پای امتحان در میان
امد وفا دار قلیلی باید دوستی واقعی در وقتی ظاهر میشود که اگر زهر شود در دهند بنوشد
اگر در بلا اندازند نخروشد وصد هزار جام بلا وصاغ عنا نوش کند بیت دل غمدیده
شکایت زغم او نکند صاحب درد فغان از الم او نکند وقطب راوندی از سید الساجدین روایت
کرده است که با پدرم بودم در شبیکه در روز ان شب او را کشتند باصحاب خود فرمود ندشما را
در یافتنی نواسپر خود قرار دهید وبسلامت بیرون روید بعد دستیکه این قوم مرا میخواهند
چون مرا کشتند بشما نمی پردازند وشما را بحل مینمایند ایشان در جواب گفتند والله لا یکون
هذا ابدا بخدا سوکند که هرگز نخواهد شد که دست از یاری تو برداریم وخود را خلاص نمائیم
فرمودند شما همه کشته میشوید وکسی از شما بیرون نمی رود پس ایشان گفتند الحمد لله الذی اکرمنا
بالقتل معک حمد میکنیم خدا یرا که مخصوص نمود ما را بشرافت کشته شدن با تو فرمود اگر چنین است
سر بالا کنید وبه بینید نظر کردند مقامات قرب ودرجات عالیات جنان را دیدند وانحضرت
مکان ایشانرا نشان میداد ومیفرمود هذا منزلک یا فلان این بود که شوقمندان
به نیزه میدادند وبشمشیر میرفتند تا زودتر بمقام خود برسند اری دوستان چنین اند
کشته شدن در راه دوست شرف ایشان وجان دادن در راه محبوب خود غایت مقصود ایشانست در
مقام دوستی کویند لو تقرضنی بالمقاریض ما ازددت الا حبک دانستند که بمقام قرب
نمیرسد الا بگذشتن از مال وعیال ومنظور نظر رحمت ورضوان نمیشوند الا بگذشتن
از جان حیات دو روزه را دست بر داشتند وزندگی جاوید را خریدند ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة بلکه این وفا داران چنانچه از احادیث
وغیر ان مستفاد میشود جان دادن ایشان از زیادتی ایمان واز فرط محبت بود نه بطمع ثواب
وامید حور وغلمان بلکه رضای رحمن وخوشنودی پیغمبر را میخواستند نه بر باغ جنان
وروضه وخیابان لیس للجنة شوق معنا ولا للنار سبیل الینا لانه لیس فی قلبنا الا الشوق
یا بهشت ما را شوقی نیست فی الیقین ما را بهیچ کار در ما را شادی نیست مکر خوشنودی خداوند رحمن
ورضوان من الله اکبر کی بود که مثل ایشان قدم در عرصه محبت نهد وکجا بود کسیکه مانند
ایشان نصاغ محبت نوشد که بالمره از خود دست بردارد مکر نشنیده که عابس بن شبیب که یکی
از ان سعادتمندان بود چون بمیدان رفت چون شجاعتش مشهور بود در تیغ تیم او را
شناخت گفت کسی بجنگ او نرود که من او را میشناسم شیر شیران وشجاع شجاعان است مردم
ترسیدند وکسی بیرون نرفت مدتی ایستاد دید کسی بجنگ او نمی اید فریاد زد الا
رجل الا رجل یا مردی نیست ابن سعد گفت سنگ بارانش کنید چون این را دید زره
وزره را از بر کند وخود را از سر برداشت با تن برهنه خود را بر چندین هزار نفر زد ودو
خود را در میان چندین هزار نیزه وشمشیر انداخت جماعتی را هلاک کرد اخر دور او را
گرفتند واو را از پا در اوردند راوی میگوید بسر او را دیدم در دست جمعی وباهم نزاع داشتند
این میگفت من او را کشتم وان میگفت من او را کشتم تا رفتند نزد پسر سعد ملعون گفت
این را یک نفر نکشته کسی را حد این نبود که او را بکشد او را جماعتی بسیار کشتند یلقی الرماح
بنحره فکانما فی قلبه عود من الریحان ویری السیوف وصوت وقع حدیدها عرسا تجلها
علیه غوانی نیزهای دشمنان را بسینه میخرید بنحویکه کویا طاقه ریحانی بود که بهدیه ایشان
اورده بودند وشمشیرهای مخالفان را میدیدند وبنحوی مشتاق بودند که کویا بعروسی
میروند وکویا برق شمشیر ایشان شمع چراغیست که بسوی عروسی میرود وآواز تعقه سلاح
ساز ونوازیست که بجهت عروسی ایشان میزنند کوشش کردند وجان نثار کردند تا ساغر
اجل نوشیدند ودر خون خود غلطیدند وبر زمین افتادند اه کم من اکباد محروقة بالظماء
واجساد مرملة بالدماء وکم من کریم علی السنان وشریف بسهام الخسف والهوان
فوا اسفاه علی تلک الافواه الیابسة من الظماء والشیبات المخضوبة من الدماء وواحر
قلباه علی تلک الجثث العاریات والابدان المطروحة فی الفلوات بنفسی نفوسا اوردت
موارد الردی وما بردت بالماء منها کبودها روح وجان من بفدای ان نفوس قدسیه که از ظلم
ظالمان هلاک شدند وجگرهای ایشان بشربت ابی خنک نکردید بنفسی رؤسا سامیات
علی القنا کمثل بدور وافقها سعودها جان ومال من بفدای ان سرهای منوره مقدس
که بر نیزها زده بودند مانند ماههای درخشان بنفسی نحورا دامیات علی الثری تاریخ
جاری دماها صعیدها روح وجان من بفدای ان گردنهای بریده خون الودیکه بر زمین افتاده
بود وخون از او جاری بود وبجهت امتزاج خونهای ایشان انخاکها خوشبو ومعطر کردیده
بالدم منها جباههما فیا طالما بالله طال سجودها که همیشه در سجود معبود بعبادت خدا

نشان دادن حضرت منازل هریک از اصحاب خود را در صحرا

ودود بود الوده بخون نمودند بنفسی جسوماً ترکض الخیل فوقها کان لم تطلع
من فوقهن صعودها روح وجانم بفدای آنجسدها شریفه که اسبان مخالف برانها میتا
ودند و زیر دست و پای اسبان افتاده بودند و حال آنکه همیشه بر فوق آنها جا داشتند ملابسها
ما بین اغبر قانی واحمر قان فذکساها صبیبها بعوض جامه و کفن دو جامه بر ایشان
پوشیده شده یکی جامه غبار و خاک که بوزیدن بادها بر آن بدنهای پاک پوشیده شده و یکی
جامه خون که از جراحات و زخمها بر آن بدنهای چاک چاک پوشیده شد تجر علیهم الناشرات
ذیولها وحراسها وحش الفلا واسوها بادها بر آن بدنها دامن کشان بهم بودند و دد
صحرا پاسبان ایشان بود بنفسی نساء کانت الشمس لا ترى لهن وجوها ثم تلحقها
جان و روح من بفدای آن زنان مخدره که آفتاب روی ایشان را ندیده و همیشه در پس پرده
عصمت بودند پس از طپانچه ظالمان وجور مخالفان صورتهای ایشان خون آلود گردید
لهن مقالید النساء مقانع واما قیود القوم فهی عقودها اماه تا زبانه دشمنان که
بر سر و پشت ایشان میزدند بجای مقنعه ایشان بود و بند و زنجیر که بگردن و دست و پای
آن اسیران کرده بودند بمنزله قلاده و دست بند ایشان بود فمن مبلغ بنت النبی بانها
تسب وتسبی ثم تلحی جدودها کیست که خبر کند دختر پیغمبر صلعم را که دختران او را اسیر کردند
وجد و پدر ایشان را سب کردند تجاذب اعداها الستور حواسرا برتق لها من ظالمیها
حقودها کجا است فاطمه ع تا ببیند دختران او را که دشمنان چادر و مقنعه از سر ایشان
میکشند و ایشان چنان مینالند که دل دشمنان بر ایشان میسوزند وان بنیها
للسیوف ضیافة على رغمها فوق الرقام وقودها کیست که خبر دهد دختر پیغمبر صلعم را
که پسرهای او را با شمشیرهای بران میزبانی کردند و بر روی خاک خوابگاه ایشان قرار
دادند و او سهم فوق الرماح مثالة باید بنی صخر بن حرب عمیدها و سرهای ایشان بر نیزه
اولاد حرب بنی امیه میباشد وان ابنها السجاد یقتاد صاغرا حقیرا اسیر الخشنة
قبودها و فرزند او سید الساجدین در بند کرده بحقارت میکشند و بدن شریف او را مجروح کردند
اگر چه آن سعادتمندان دست از جان برداشتند لکن بمراتب والا و درجات رسیدند که سعادت
دو جهان را در یافتند و بعشرت خانه قدس شتافتند و خود را داخل حزب الله و جند الله
وانصار الله نمودند و محسود و مغبوط همه شهیدان شدند و تا قیام مخاطب بلی انهم احیاء هم

مؤمنان گردیدند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء اما کسان دیگر که هر کس بایدر میدان
تواند گذارد یاد دم از این معنی تواند زد مدعی این معنی بسیار اما خبر دعوی کاذب شاهد بر آن
نیست کسانیکه در جنگ جمل و صفین بکفت کوفی قانع شوند بر ساحل این بحر چشمک لب
خواهند بود چه بسیار بودند همراهان مسلک محبت که بعد از استشمام رائحه بلا که از لوازم
محبت و ولا میباشد لیمیز الله الخبیث من الطیب هر یک راه بی وفائی را پیش گرفتند از میز
و بسیار منفرق شدند چنانچه در تفسیر امام حسن ع از آنحضرت روایت شده که چون در
معرض امتحان بر آمدند کسانیکه با آنحضرت بودند آنحضرت با لشکر خود فرمودند بیعت را
از شما برداشتم شما بقبایل خود و وطن خود بر گردید زیرا که شما تاب مقاومت با اینگروه بسیار
ندارید و ایشان را مقصودی بغیر از من نیست فدعونی والقوم فان الله یعیننی ولا یخلینی
من حسن نظره کعادته فی اسلافنا الطیبین ای اصحاب من ایشان مرا میخواهند مرا با این
قوم بگذارید که خدا مرا یاری خواهد نمود و مرا از رحمت خود محروم نخواهد کرد چنانچه همیشه
اجداد و آباء مرا یاری میکرد پس عسکر آنحضرت از وجدا شدند و متفرق گردیدند و اقربا
و خویشان و نزدیکان او دست از و بر نداشتند و گفتند ما دست از تو بر نداریم حزن
تو حزن ما است و مصیبت تو مصیبت ما است ما بخدا تقرب میجوئیم بودن در خدمت تو سبب
اگر بر خود قرار داده اید آنچه را من بر خود قرار داده ام پس بدانید خداوند جلیل منازل عالیه را
به بخشد به بندگان خود بجهت متحمل شدن ناملایمات روزگار و اگر چه بمن و پدران و برادران دیگر
من که من آخر ایشانم مخصوص فرموده از کرامات خود و منزلتها عطا فرموده که متحمل
مکروهات دنیا بر ما سهل و آسان شده است لکن از امامت و از کرامت میباشد و اعلموا ان الدنیا
حلوها و مرها حلم والانتباه فی الاخرة و بدانید که تلخ و شیرین دنیا بمنزله خواب است و
بیداری در آخرت است و گویا آنحضرت حدیثی است که از کتاب درالعیون نقل شده از سکینه دختر
امام حسین ع که گفت شبی ماهتاب بود در میان خیمه بودم که از پشت خیمه صدای گریه شنیدم
از ترس آنکه مبادا که مطلع شوند خواهران و سایر زنان اینکه مطلع نبستند هیچ نگفتم پس
از خیمه بیرون آمدم و دلم گواهی خبر میداد و در راه پا بر دامن خود میزدم و می افتادم و بر
میخواستم چون بیرون رفتم دیدم پدرم نشسته و اصحابش بدور او میباشند پس شنیدم
که پدرم میگفت با ایشان که شما آمدید با من جهت اینکه چنان دانستید که من بسوی جماعتی

میرسم که با من بیعت کرده اند بدل و زبان خالی میدانید که شیطان بر ایشان غالب شده
و خدا را فراموش کردند و الان لم یکن مقصدهم سوی قتلی و قتل من یجاهد بین یدی
و سبی حرمی بعد سلبهم حال بدانید که ایشانرا مقصدی نیست مگر کشتن من و اسیر کردن
زنان من و غارت کردن ایشان و من میترسم که شما ندانید یا دانید و شرم کنید و مکر و
خدعه در نزد ما اهلبیت حرامست پس هر کس کاره باشد در یاری ما بر گردد در این شب زیرا
که شب پرده است و کسی بکسی نیست و کسیکه بما یاری کند بجان خود با ما خواهد بود و در درجات
عالیه جنان و بتحقیق که جدّ بزرگوارم خبر داد که ولدی الحسین یقتل بطف کربلا غریباً
وحیداً عطشاناً فمن نصره فقد نصرنی و نصر ولده القائم فرزندم حسین در بیابان کربلا
کشته خواهد شد غریب و بیکس و تشنه پس کسیکه او را یاری کند بتحقیق یاری کرده مرا و فرزندم
قائم منتظر را یاری کرده و اگر کسی بزبان ما را یاری کند در حزب ما خواهد بود در قیامت سکینه
خاتون میگوید و الله ما اتم کلامه الا و تفرق القوم من نحو عشرة بخدا قسم که هنوز
کلام انحضرت تمام نشد که جماعتی ازبیوفایان که بطمع دنیا بیان آمده بودند هر دو سه همراهی را
طریق بیوفائی را پیش گرفته و در وادی ضلالت منسلک شدند و دسته دسته از آن بیابان
منفرق شدند و کسی بانغریب بیابان بلا ابتلا نماند مگر گروهی قلیل که زیاده از هفتاد
و کمتر از هشتاد بودند پدرم بزرگوارم را دیدم سر بزیر انداخته در حزن و اندوه بود چون
این را دیدم گریه در گلویم گیر کرد اما خود را حفظ کردم و رو باسمان کردم و گفتم اللهم خذلونا
فاخذلهم خدایا ایشان مرا یاری نکردند تو ایشانرا وا گذار و دعای ایشانرا اجابت منما و در
زمین از برای ایشان سکنا قرار مده و فقر را بر ایشان مسلط کن و از شفاعت اجداد ما
ایشانرا بی نصیب گردان سکینه میگوید که بر گشتم بخیمه و اشک از دیده هایم میریخت عمه
ام ام کلثوم مرا دید گفت ترا چه میشود قصه را از برایش نقل کردم چون این را شنید واجداه
واعلیاه واحسیناه واقلة ناصراه بر آورد و میگفت نمیدانم چگونه از دست دشمنان خلاص
خواهیم شد کاش ایشان راضی میشدند که بعوض برادرم مرا هلاک کنند زنان با ناله و گریه
او جمع شدند شروع بگریه کردند و صدا گریه از خیمه بلند شد چون پدرم صدا گریه زنانرا شنید
خواست که بسوی خیمه آید یاد را من زنان و اشک از دیده ریزان چون بخیمه آمد گفت این صدا
گریه چیست عمه ام پیش آمد گفت ای برادر ما را بمدینه برگردان فرمود چگونه میتوان با اینگروه

یا دشمنان اجل ذکرهم محل جدک و ابیک و جدتک و امک و اخیک جلالت پدر و مادر
و جد و برادر خود را بیان کن شاید ترا بشناسند فرمود ذکرتهم فلم یذکروا و وعظتهم
فلم یتعظوا و لم یسمعوا قولی گفتم بایشان گوش نکردند و موعظه کردم پند نپذیرفتند و گوش بسخن
من ندادند و ایشان بجز کشتن من چیزی در نظر ندارند و لابد ان تروی علی الثری جد یلا
اه که چاره چیست مگر انکه بر خاک افتاده ببینی و لیکن شما را وصیت میکنم بتقوی و صبر و ابرار
جد شما خبر داده و خلف نمیشود و عده او و شما را بکسی سپردم که هرگاه پرده کسی را بدرد کسی او را
نمیتواند پوشید در روایت شیخ مفید رضی الله عنه و سید طاوس چون شب داخل شد ان
حضرت اصحاب کرام خود را جمع فرمود سید الساجدین علی بن الحسین ع فرمودند که من
بیمار بودم لکن خود را نزدیک ایشان رسانیدم تا بشنوم که ان در مانده وادی بلا و سردار
اهل ابتلاء با اصحاب خود چگونه سلوک مینماید پس شنیدم که پدر بزرگوار افتتاح
سخن را بحمد و ثنای ملک معبود فرمود و طریق شکرگذاری حق را بجا اورده فرمود اما
بعد فانی لا اعلم اصحاباً اوفی و لا خیراً من اصحابی و لا اهلبیت ابرّ و اوصل من اهل بیتی
فجزاکم الله عنی خیراً بدرستیکه من اصحابی را بهتر و باوفاتر از اصحاب خود نمیدانم و اهل بیتی را
نیکوتر و وصل کننده تر بر اهل بیت خود نمیدانم پس شما را خدا جزای خیر دهد و اگاه باشید
که یکروز دیگر زیاده از عمر مانده من امشب شما را رخص کردم و بیعت خود را از گردن شما
برداشتم بر شما حرجی نمیباشد اینک ظلمت شب عالم را گرفته انرا غنیمت دانسته و هر یک بطرفی
شوید و لیاخذ کل رجل منکم من اهل بیتی و تفرقوا فی سواد هذا اللیل و ذرونی و
هؤلاء القوم فانهم لا یریدون غیری و هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مظلوم را بگیرید
و در این ظلمت بروید و مرا بگذارید با این گروه ستمکار که ایشان همه بجهت کشتن من جمع شده
اند غیر مرا نمیخواهند پس برادران و فرزندان و برادرزادگانش و اولاد عبدالله بن جعفر که همراه
زاده انحضرت بودند زبان معذرت گشودند جناب عباس سخن در امده و دیگران متابعت
او کردند عرض کردند لم نفعل ذلک لنبقی بعدک لا ارانا الله ذلک ابداً دست از یاری
تو برداریم که بعد از تو زنده باشیم خدا هرگز نخواهد که بعد از تو زنده باشیم زندگی
دنیا بی تو بکار نیاید پس انحضرت فرمود یا بنی عقیل حسبکم من القتل بمسلم بن عقیل زاده
فاذهبوا انتم فقد اذنت لکم ای اولاد عقیل شهادت مسلم بن عقیل شما را بس است بروید که من

شما را اذن میدهم که شما بروید پس ایشان جواب گفتند و بروایت ابن بابویه عبدالله بن مسلم
در جواب گفت یا مردم چگویند که ما بزرگ و آقای خود را و بنی عم خود را که بهترین بنی اعمامند
واگذاریم تیری با ایشان بیندازیم و شمشیر و نیزه بکار نبریم و ندانیم ایشان را چه بر سر آمد بخدا
چنین نکنیم ولکن جان خود را و مال و عیال خود را بفدای تو خواهیم کرد تا هر چه بر سر تو آید
بر سر ما نیز آید فقبح الله العیش بعدک پس مسلم بن عوسجه برخاست و گفت انحن نخلیک و
ننصرف عنک وقد احاط بک هذا العدو آیا ما دست از تو برداریم و برویم و ترا در میان
اینگروه خونخوار بگذاریم نه بخدا قسم هرگز خدا مرا باین حال نه بیند بخدا قسم دست بر نمیدارم
تا نیزه خود را در سینه دشمنان فرو بریم و تا قائمه شمشیر در دست من است با دشمنان تو جنگ
میکنم و اگر سلاحی نباشد با سنگ صحرا با ایشان جهاد خواهم کرد تا خداوند جلیل داند که
حفظ الغیب پیغمبر او را کردیم و از تو جدا نمیشویم تا جان خود را در برابر تو فدا کنیم پس سعید بن
عبدالله حنفی برخاست و گفت هرگز از تو جدا نمیشویم و ترا نمیگذاریم تا خدا داند که
وصیت پیغمبرش را محافظت کرده ایم اما والله لو علمت انی اقتل ثم احیی ثم احرق ثم اذری و یفعل
ذلک بی سبعین مرة ما فارقتک اگر بدانم که کشته میشوم و زنده میشوم پس مرا میسوزانند
و خاکستر مرا بر باد میدهند هفتاد مرتبه از تو جدا نمیشوم فکیف و انما هی قتلة واحدة ثم
چگونه دست بر میدارم و حال آنکه یک کشتن است و بعد از آن سعادتی است که منقضی
نمیشود پس زهیر بن قین برخاست و گفت اگر دنیا همیشه از برای ما باقی باشد کشته شدن در راه
تو را ببقای آن اختیار میکنیم چگونه دست از تو برداریم و حال آنکه زندگی دار فانی چند روزی بیش نیست
والله یا ابن رسول الله لوددت انی قتلت ثم نشرت الف مرة وان الله یدفع بذلک القتل
عنک وعن هؤلاء الفتیة من اخوتک واهل بیتک بخدا قسم که دوست داشتم که من کشته شوم
و زنده شوم تا هزار بار و خدا دفع نماید باین کشته شدن من از تو و اهلبیت تو ظلم و قتل را پس
بریر بن خضیر همدانی برخاست و گفت یا ابن رسول الله خدا بر ما منت نهاده که در پیش روی تو جهاد
کنیم و اعضای ما پاره پاره شود تا جد بزرگوار تو در روز قیامت شفیع ما باشد و بالجمله هر یک از
آن سعادتمندان سخنان صدق و دوستی خود را بیان فرمودند و بروایت ابن طاوس محمد بن بشیر
حضرمی خبر رسید که پسر او را در یکی از سرحدها اسیر کرده اند ظاهرا رضا کرد و لکن گفت
نمیخواستم که او را اسیر کنند و من زنده باشم سید الشهدا علیه السلام این را شنیدند و فرمودند خدا

رحمت کند بیعت را از گردن تو برداشتم برو و فرزند خود را فکاک کن و از دست کفار او را
رها نما آن سعادتمند گفت اکلتنی السباع حیا لو فارقتک درندها در زندگی مرا پاره پاره
کنند اگر دست از تو بردارم پس آنحضرت پنج جامه قیمتی باو دادند که هزار دینار ارزش داشت و
فرمودند که به پسر خود بده که برادر خود را با آنها فکاک نماید و بچندین روایت انیس انس و جان و نور
ایمان حقیقت آن سعادتمندان را که از همه عالم بیگانه بودند مشاهده فرمود منازل ایشان را
بایشان نشان داد شوق و ذوق ایشان بنوشیدن باده شهادت از جام سعادت زیاده گردید
و بروایت شیخ مفید از سید الساجدین علیه السلام مرویست که حضرت در آن شب امر فرمود که خیمه‌های
حرم محترم را نزدیک یکدیگر زدند و طنابهای آنها را از یکدیگر بیرون بردند تا راه تردد مسدود
گردد و بر دور آنها خندقی حفر نموده تا از هیزم پر کنند و امر فرمود فرزند مظلوم علی اکبر را که با
جمعی رفته مشکی چند آب بیاورد و رندان ذوالمقام با بیست سوار و بیست پیاده رفتند و با نهایت
خوف مشکی چند آب آوردند حضرت فرمود که از این آب بیاشامید که آخر توشه شما است و غسل
کنید و جامه‌های خود را بشوئید که کفن شما خواهد بود آه چگویم آن جامه‌هائیکه پوشیده بودند
در جای کفن خود اختیار کرده بودند در روز عاشورا با اینکه از چوب و شمشیر و نیزه پاره
پاره شده بود و بخون و خاک آغشته شده بود آنها را از آن شهیدان مضایقه نکردند از بدن
پاره پاره ایشان کندند و آن ابدان لطیفه و اجساد شریفه را عریان و برهنه بروی خاک انداختند
تا از شدت حرارت آفتاب پژمرده گردید بابی الجسوم العاریات علی الثری ما ستر هالا
مثار غبار پدر و مادرم بفدای آن بدنهای برهنه باد که بر زمین افتاده بودند و ساتری
نبود آنها را الا غبار و خاک بابی الجسوم الضایعات وجیدة ما انسها الا وحوش قفار
پدر و مادرم بفدای آن بدنهای شریفه که آنها را ضایع گذارده بودند و انیسی نبود ایشان را
مگر وحشیان صحرا آه در آن شب اصحاب آنحضرت همگی در خیمه‌ها مشغول عبادت بودند و صدای عبادت
و تلاوت از لشکر سعادت اثر آنسرور بلند بود مثل صدای مگس عسل گروهی از لشکر مخالف منتبه
شدند که با اینگروه چگونه جنگ کنیم بروایت ابن طاوس سی و دو نفر از لشکر مخالف بلشکر
آنحضرت ملحق شدند و سعادت ملازمت اختیار کردند و آنحضرت در خیمه خود در فکر مستغرق
دریای عبادت گردید گاهی در رکوع و سجود گاهی در مناجات با معبود گاهی در تضرع و دعا
و گاهی در تلاوت و گاهی مشغول در تهیه اسباب حرب بود و گاهی در غم خواری اطفال بیکس بود

اهلبیت انحضرت و زنان و دختران و خواهران از اضطراب و تشویش نمی اسودند گاهی بر غربت و مظلومی اقای خود میگریستند و گاهی در فکر حالت اسیری و دستگیری خود بودند و الله شبی بر ایشان گذشت که بر کسی نگذشت لا اقرت لیلة صارت صبیحتها بدور الرسول الله فی خسف خدا نو را نی نکند شبی را که در روز ان ماههای فلک عصمت و جلالت منخسف و بی نور شدند لا اشرقت شمس یوم صار فی غده شموس الرسول الله فی کسف خدا درخشنده نکند افتاب روزی را که در صبح ان افتابهای فلک عفت و جلالت از ضرب نیزه و شمشیر مخالفان بر زمین افتاده منکسف و بی نور کردید سید الساجدین میفرماید در ان شب مرض بر من مستولی بود و عمه ام زینب خاتون به پرستاری من مشغول بود دیدم در خیمه دیگر بود نزد انحضرت بود غلامی از اذات کرد گمانم ابوذر و انحضرت شمشیر خود را در دست داشت و انرا اصلاح مینمود و در مقام یاس و ناامیدی از دنیا عدل و شوق لقای پروردگار حق این اشعار را میخواند یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق و الاصیل من صاحب و طالب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل و انما الامر الی الجلیل و کل حی سالک السبیل یعنی ای روزگار تا پیدا اف باد بر تو که هرگز وفا نکردی بهیچ دوستی و یار چه بسیار صاحب و یار در هر شب و روز باد که بقتل اوردی و از هیچ کس بیلی راضی نشدی و بازگشت همه بسوی خداوند جلیل است و هر ذی حیاتی لا بد است سلوک طریقی که من انرا سلوک مینمایم و انرا دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار نمود تا فهم مراد ان بزرگوار را نمودم که یقین کرده است انسرور بمرگ خود و از زندگانی دنیا مایوس شده پس کریه بر من رو اورد و شدت کلوی را گرد کردو لکن خود را نگه داری میکردم که مبادا زنان و دختران بی تابی کنند و لکن دانستم که بلا نازل شد اما عمه ام زینب خاتون اینرا شنید و چون زنان را جزع و اضطراب میباشد بی تاب شد و برجست و پای برهنه از اضطراب جامه بر زمین میکشید با خیمه ان امام مظلوم رسید و شیون بر او زد و گفت و اثکلاه لیت الموت اعدمنی الحیوة مات امی فاطمة و ابی علی و اخی الحسن یا خلیفة الماضی و ثمال الباقی ای برادر کاش مرده بودم و این حالت را از تو نمیدیدم پدر و مادر و برادرم از دنیا رفتند ای یادگار رفتگان و پشت و پناه باز ماندگان انحضرت نظر باو کرد و دید خواهری بیتش پر از اشک شد و گفت یا اخیة لا یذهبن حلمک الشیطان ای خواهر نیک اختر حلم و بردباری را پیشه کن و شیطان را بر خود راه مده که تو را از حصار حلم و صبر بیرون کند و در وادی جزع و اضطراب اندازد بخواهر لو ترک القطاة لنام اکر مرا میگذاشتند

خود را بمهلکه نمی افکندم زینب خاتون گفت افتغصب نفسک اغتصابا فذلک اقرح لقلبی و اشد علی نفسی ایا بجبر و تعدی باین بلا مبتلا شده و راه چاره از تو منقطع شده و بشربت ناگوار مرگ را باید بنوشی این بر من سخت تر و دل را از بیشتر مجروح میکرد اند پس طپانچه بر روی خود زد و مقنعه از سر کشید و جامه صبر را چاک زد و بیهوش بر زمین افتاد انحضرت بر سر بالین ان دلسوخته و ادیده الم امد و اب بر رخسار او زد بهوش امد و گفت یا اختاه اتقی الله و تعزی بعزاء الله و اعلمی ان اهل الارض یموتون و اهل السماء لا یبقون ای خواهر بپرهیز از خدا بترس و بقضای خدا راضی شو بدانکه همه اهل زمین شربت ناگوار مرگ را مینوشند و اهل اسمانها باقی نمیمانند و بجز ذات مقدس الهی همه چیز در معرض زوال و فنا است پدر و مادر و برادر همه از من بهتر بودند و شهید شدند و رسول خدا که اشرف خلایق بود از دنیا رفت و او را بسیار نوازش و موعظه فرمود و تسلی داد پس فرمود ای خواهر تو را قسم میدهم که چون مرا کشتند صورت خود را مخراش و جامه چاک مکن و وا ویلا و وا ثبورا مگو و از این قبیل وعظ فرمود پس او را اورد تا در نزد من نشانید و رفت بسوی اصحاب ایشان را امری چند کرده و رفت در جای خود و بعضی از احبا مستفاد میشود که انجناب در ان شب چشمهای مبارکش بخواب نرفت و پیوسته مشغول بتضرع و دعا و نماز و استغفار و عبادت خداوند جبار بود و همچنین اصحاب انجناب نیز خواب نکردند گاهی مظلومی انحضرت و اهل بیت انحضرت را می دیدند و راه چاره را مسدود میدیدند در غم و اندوه بودند و گاهی شوق لقای پروردگار و شوق مقامات سعدا را در نظر می اوردند و ارام میشدند بلی در وقت سحر ان سر کرده سالکان طریق حق بر سجاده خطر خواب بود اشتر از خواب بیدار شد و فرمود ای خواهر میدانید که در خواب الان چه دیدم گفتند یابن رسول الله انچه در خواب دیده بیان فرما فرمود رایت کان کلابا قد شدت علی لتنهشنی در خواب دیدم که سگان وادی ضلالت بر من حمله میکردند که مرا پاره پاره کنند فیها کلب ابقع رایته اشدها علی و در ان میانه سگی ابلقی بود که از همه سگان بر من شدت بیشتر و بجهة هلاک من سعیش زیادتر بود و گمان دارم از این قوم انکه مرا شهید میکند پیس باشد و بعد از ان دیدم جد بزرگوار رسول مختار را با فوجی از ارواح مقدسه نزد من امدند و جد بزرگوارم فرمود یا بنی انت شهید ال محمد و قد استبشر بک اهل السموات و اهل الصفیح الاعلی فلیکن افطارک عندی اللیلة

تعجل و لا تو خرا بفرزند مظلوم من تو ئی شهید العجل اهل اسمانها و متوطنان عالم بالا
بشارت بآمدن روح مقدس تو داده و همه منتظر تو میباشند تعجیل نما افطار امشب را نزد
ما باشی و بشراب طهور افطار نمائی و از عطش و تشنگی وا رهی تو دیده ای ملکی شیشه
سبز با خود آورده تا خون ترا که از نوک سنان و شمشیر مخالفان بر زمین میریزد ضبط
نماید و بملا اعلاء برد اینست خواب من و قد انقضا الامر و اقترب الرحیل من هذه الدنیا
لا شک فی ذلک و کار من باخر رسیده و زمان کوچ این دنیای سرا نزدیک رسیده و تشکی
در این نمیباشد و چون این حکایت را اصحاب آنحضرت شنیدند نمیدانم چه بر ایشان روی داد
و چه حال بر ایشان وارد گردید آه آه اللیلة العشرة لا بل لیل عاشوراء انفجر الصدور لا بل نفث
مصدور را با این شب شب قیامت که آشوب عزا بر پا است و غلغله و ولوله بر پا است شب
قیامت نیست بلکه شب عاشوراء است که در روزش بدنهای مقربان باد کا ماله را بسیر میکند
و لنگر آسمان و زمین را از یاد میبرد و دختر فاطمه را برهنه مینماید آیا این نفخ صور اسرافیل
است که زلزله در عالم امکان و شور و شر در کن فکان انداخته نه نفخ صور نیست بلکه نالهای
غریبان کربلا و آهها اسیران درد و عناست که آسمان زمین را متزلزل و عالمیان را مضطرب
نموده لیل به خسفت بدر الهدی اسفا و اصبح الدین فیه کاسف النور امشب شبیست که
بدر فلک هدایت منخسف و بینور گشته و دین پیغمبر تاریک و بی نور گردیده یوم
ذهبت ابناء فاطمة للبین ما بین مقتول و ماسور امشب شبیست که در آن اولاد فاطمه
را بدو قسمت کردند بعضی را طعمه شمشیر ابدار و بعضی را مثل کنیزان اسیر کرده شتر سوار
نمودند فای دمع علیهم غیر مهمل و ای قلب علیهم غیر مفطور نمیدانم کدام دیده است که برایشان
نمیگرید و کدام دلست که از این غم نیشکافد یا وقعة الطف التی اذابت القلوب اسی کانما کل
یوم عاشوراء ای واقعه کربلا چنان در دلها داغی گذاشتی که گویا همه ایام را ایام مصیبت و زمان
محنت قرار دادی یا وقعة الطف هل تدرین ای فتی او فتیة و هن بعقر و تعفر ای واقعه کربلا
آیا میدانی که چگونه عالی مقامی را پاره پاره بخاک و خون اغشته نمودی هذا الحسین قتیله و هن
مصرعه یبکی له کل مهلل و مکبر این یگانه قلب رسول و جگر گوشه بتول است که او را بر
زمین انداخته که هر ملک تکبیر و تهلیل بر او میگوید انا لله و انا الیه راجعون مجلس پنجم

در وقایع جانسوز صبح عاشوراء و پیش ظهر و ظهر آن

مجلس پنجم در وقایع جانسوز صبح عاشوراء و پیش از ظهر و ظهر آن

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی
آتانا من رحمته کفلین و انعم علینا من نعمته نعمتین عظیمتین و الصلوة و السلام علی کا
اسرار العالمین المقصود بایجاد النشاتین المخصوص بعطف قوسین محمد سید الکونین
و شفیع المطاع فی الدارین و علی اهل بیته المصطفین و اوصیائه المجتبین و لا سیما علی قرة
عینیه و نور بصره الشهید المقتول المقطوع الوریدین المجرور الوریدین المعفر الخد
المخضب الجبینین المقروع بالثنیتین المقطوع الکفین الاسیر الفریقین الغریب العراقین
المبعد عن الحرمین الظمآن لدی النهرین ابن الاذن و العین و الفضة بن الذهبین و
الکواکب ابن القمرین و المرجان الخارج من البحرین مولینا ابی عبد الله الحسین ع و لعنة الله
علی قاتلیه و ظالمیه لعنة مستمرة ما استفید من النور من الکوکبین و ما استقام نظام العالم
و بعد فقد قال الله سبحانه فی کتابه العزیز یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله
یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نورا تمشون به و یغفر لکم و الله غفور رحیم ای گروه مومنان
که ایمان آورده اید تقوی و پرهیزکاری الهی را پیشه نمائید و ایمان آورید برسول او که عطا نماید
بشما خدا دو نصیب از رحمت خود و قرار میدهد بجهت شما نوری را که بآن راه راست یابید
در ظلمات و می آمرزد شما را و خدا آمرزنده و رحم کننده است بدانکه کفل بکسر اول خط او فرد نصیب اعظم
را گویند و مراد از این دو نصیب بزرگ از رحمت نعمت دنیا و آخرت میتواند بود و خلاصی
از نیران و دخول در بهشت جنان نیز مراد میتواند بود چنانکه بعضی از مفسرین تفسیر کرده اند
و علی بن ابرهیم و کلینی از حضرت صادق روایت کرده اند که آنحضرت کفلین از رحمت را
بحسنین تفسیر کرده اند و نوری که بآن در ظلمات بجهت یافتن راه نجات قرار داده با ائمه
هدی تفسیر فرموده اند و در روایت دیگر نور را بعلی ع تفسیر کرده اند آری ایشانند انوار
مقدسه الهی که عالم را بنور خود روشن کرده اند و طریق نجات را از طریق ضلالت و شبهات
امتیاز داده اند و طریق معرفت را واضح و شیوه بندگی و خدا پرستی را هویدا و لایح فرموده اند
هر کس چراغ معرفت روشن کرد از مشاعل معارف ایشان روشن کرده و هر کس لوای بندگی
افراشت از بیانات ایشان سفینهای نجات بود ایشانند شموس فلک خلافت و بدور سماء
هدایت و نجوم شبستان رسالت و مراکز دایره امامت و صباح فلاح امت و ایشانند لجج
غامره ربانی و حجج قاطعه سبحانی عمود فسطاط علم و عرفان و باسط بساط علم و ایمان ایشان

مصابیح انوار و مفاتیح اسرار و معادن حکمت و مساکن برکت و منازل تقوی و محافل
هدی احبار الدهر و نوامیس العصر اعلام العباد و منار البلاد و مصابیح الظلام و منابع
الکلام و دعائم الاسلام نهنگ دریای معرفت الهی و واقف اسرار کماهی اسوغ ابن فنون و جواهر
معان مرقوم شا ائمة من الله یهدون بالحق و به یعدلون از حضرت امام رضا ع روایتست در
حدیث طویلی که میفرماید نحن نور لمن تبعنا و هدی لمن اهتدی بنا و من لم یکن منا فلیس
من الاسلام فی شیء مائیم نور روشنی دهنده بجهت کسیکه پیروی نماید ما را و نمائیم از برای
کسیکه هدایت یابد بما و کسیکه از ما نیست نصیبی از اسلام در او نیست بنا فتح الله و بنا یختم
و بنا اطعمکم و بنا عشب الارض و بنا یمسک السموات و الارض ان تزولا و بنا ینزل الغیث
من السماء بما ابتدا کرد خدا و بما ختم می نماید و بواسطه ما گیاه از زمین میروید و برکتها
اسمان و زمین را نگاه میدارد و بجهت ما بارش از زمین میریزاند و بواسطه ما شما را در دریاها
از غرق نگاه میدارد و در صحراها از زمین فرو رفتن باز میدارد و بدوستی ما منتفع می
نماید شما را در حیوة و مرگ شما در قبرهای شما و در نزد برخواستن از قبر و نزد صراط و
میزان و در وقت داخل شدن در بهشت مثلنا فی کتاب الله مثل المشکوة و المشکوة
فی القندیل نور علی نور مائیم که خدا ما را در قران تشبیه کرده بچراغ بسیار نور دهنده
که در قندیلی بوده باشد بسیار روشنی دهنده فالمصباح محمد و نور علی نور علی و فاطمه
یهدی الله لنوره من یشاء یهدی الله لولایتنا من یشاء هر که را خدا خواهد هدایت مینماید
بنور ولایت ما و کسیکه ما را دوست دارد سزاوار است که خدا او را مبعوث نماید با روی نورانی
فنحن النجباء و نحن النقباء و نحن النور و الضیاء و بر این مضمون اخبار وارد شده است در
تفسیر اینکه الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات که ظلمات را تفسیر بولایت ائمه جور و نور
را بولایت ائمه دین تفسیر کرده اند و کلینی از ابو خالد کابلی روایت کرده که از حضرت باقر ع
پرسید از تفسیر این ایه فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا حضرت فرمودند ای
ابو خالد بخدا قسم نور بکه خدا امر فرموده با یمان او نور امامان از ال محمد اند تا روز قیامت
ایشانند بخدا قسم نور یکه نازل شده ایشانند بخدا قسم نور الله فی السموات و
الارض و الله یا ابا خالد لنور الامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار

و بخدا قسم که نور امام در دلهای مؤمنین روشن تر میباشد از افتاب تابان در روز
بخدا قسم ایشان نورانی میکنند دلهای مؤمنین را و محجوب مینماید نور ایشانرا از هر که می
خواهد بدانکه اطلاق نور بر انوار مقدسه من جانب الحقیقه میباشد چنانچه از این حدیث و
کثیری از اخبار بر می اید و ذکر انها موجب تطویل است زیرا که ایشانند انوار مقدسه الهی که متوسل
بعلایق ابدان شده اند و شعلع انوار ایشان در دلها مؤمنین تابید و اگر حجاب برداشته شود
خلایق متحیر شوند از نور ایشان چنانکه ملائکه متحیر شدند از ابتدای امر چنانکه شیخ صدوق
علیه الرحمه در اکمال الدین و علل الشرایع و عیون اخبار الرضا نقل کرد بسند خود از حضرت امام رضا که
انحضرت از پدران خود از امیر المؤمنین ع روایت کرده که انحضرت از رسول خدا روایت کرده که انحضرت
فرمودند که خدا خلق نکرده خلقی را افضل از من و گرامی تر از من حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند
که پرسیدم از انحضرت که تو افضلی یا جبرئیل فرمودند یا علی خدا پیغمبران بر ملائکه مقربین تفضیل
داد و مرا بر همه انبیا تفضیل داد و تفضیل فرزند بعد از من تو راست و ائمه بعد تو راست
و ان الملائکة لخدامنا و خدام محبینا و بدرستیکه ملائکه خدام ما و دوستان ما میباشند
یا علی حاملان عرش و ملائکه که در اطراف ان میباشند استغفار میکنند بجهت کسانی
که ولایت ما را قبول کرده اند یا علی اگر ما نبودیم هر اینه خلق نمیشد ادم و حوا و خلق نمیشد
اسمان و زمین و خلق نمیشد بهشت و دوزخ پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال انکه ما سبقت
گرفتیم ایشانرا بمعرفت الهی و تسبیح و تهلیل و تقدیس او زیرا اول چیزی را که خدا خلق کرد ارواح
ما بود پس ما ناطق شدیم بتوحید و تمجید الهی چون ملائکه ارواح ما را دیدند نور ما را امر عظیم
شمردند پس تسبیح کردیم خدا را تا ملائکه بدانند که ما مخلوق میباشیم و خالق منزه است از
صفات ما پس ایشان نیز تسبیح کردند خدا را پس ملائکه عظمت شان ما را دیدند ما تهلیل
کردیم معبود را تا ملائکه بدانند که ما بنده و مخلوق خدائیم و خدائیکه سزاوار پرستش باشد
نیست بجز او پس ایشان نیز اقرار کردند بیگانگی خدا پس چون بزرگی محل ما را دیدند ما مشغول
شدیم بتکبیر او تا بدانند که محل او و شان او بزرگتر از انست که محل کسی بان تواند رسید پس
چون مشاهده کردند انچه را خدا بما انعام کرده از وجوب اطاعت ما حمد کردیم خدا را
تا بدانند انچه سزاوار است خدا را از ما از حمد بر نعمتهای عظیم او پس ایشان نیز حمد کردند
پس بواسطه ما هدایت یافتند بسوی معرفت خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او

ذکر فضیلت ارشد پیغمبر و ائمه طاهرین و دیدن پیغمبر صلعم اسماء اوصیا را نور در ساق عرش الهی جل شانه العزیز

پس چون آدم را خلق کرد ما را در صلب او قرار داد و امر فرمود ملائکه را که سجده کنند
آدم را بجهة تعظیم ما پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و چون بمعراج رفتم چون باسمان
رسیدم جبرئیل اذان و اقامه گفت و بمن گفت پیش بایست که توئی مقتدا گفتم آیا بر تو مقدم
شوم گفت بلی زیرا که خدا پیغمبران را بر ملائکه زیادتی داده و ترا بر همه انبیاء پس مقدم شدم
و نماز کردم و لا فخر فخری نیست مرا این چون بحجب نور رسیدم جبرئیل ایستاد و گفت پیش برو
گفتم آیا در چنین موضعی از من جدا میشوی گفت این منتهای مقام قرب منست اگر از اینجا در گذرم
پرهایم سوخته شود پس فرو بردند مرا در نور انقدر که خدا میخواست پس ندائی آمد که یا
محمد من عرض کردم لبیک یا ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت گفت توئی بنده ما و منم پروردگار
تو مرا پرستش کن و بر من توکل کن بدرستیکه توئی نور من در بندگان من و رسول من و حجت
من بر همه تو و تابعان تو خلق کردم بهشت را و بر همه مخالفان تو خلق کردم آتش را و بر همه اوصیا
تو قرار دادم کرامت خود را و بر همه شیعیان ایشان لازم کردیم ثواب خود را من عرض کردم خداوندا
اوصیای من کیانند ندا آمد که یا محمد اوصیائک المکتوبون علی ساق العرش اوصیای تو آنکسان
میباشند که اسامی ایشان بر ساق عرش مکتوب شده پس نظر کردم بر ساق عرش دوازده نور دیدم
و در هر نوری بخط سبز اسم وصیی از اوصیای من در آن نوشته بود اول ایشان علی بن ابیطالب
و آخر ایشان مهدی من عرض کردم پروردگارا ایشانند اوصیای من ندا آمد ایشانند اولیا
من و اصفیای من و حجتهای من بعد از تو بر خلق من و ایشان اوصیا و خلفای تو اند بعد از
تو بعزت و جلالم که بایشان ظاهر میکنم دین خود را و بلند میکنم کلمه خود را و باخر ایشان
پاک میکنم زمین را از دشمنان خود مؤلف گوید که از این حدیث و غیر آن دانسته میشود
که ایشان نور واقعی میباشند و ممکن است که مراد از اینکه حق تعالی فرموده و یجعل لکم نوراً
تمشون به باعتبار این باشد که ایشان هادیان راه نجات و دلیلان طریق خدا پرستی اند
هم چنان که بنور ظاهری خلاص میشوند همچنین بدلالات ایشان از ظلمات واقعی نجات یافته
بمقصود اصلی میرسند و این معنی خود ظاهر است زیرا که هر کس طریق معرفت را شناخت از بنا
ایشان شناخت و هر کس راه بسوی خدا یافت از اقوال و افعال ایشان یافت چنانچه
شیخ صدوق علیه الرحمه در توحید باسناد خود روایت میکند از حضرت صادق ع که میفرمود
در حدیثی نحن العاملون بامره والداعون الی سبیله بنا عرف الله و بنا عبد الله نحن

الادلاء علی الله و لولا نا عبد الله ما بهم عمل کنند کان بامر خدا ما بهم خوانند کان خلق بسوی
خدا بما شناخته شد خدا و بواسطه ما پرستش او کردند ما بهم راه نمایان بسوی خدا و اگر ما نبودیم
کسی پرستش نمیکرد خدا را چنانچه از این حدیث و احادیث دیگر ظاهر میشود هر کس در عالم
که راهی بسوی معرفت الهی پی برد بواسطه ایشان بود چنانچه شیخ صدوق از جابر بن عبدالله روایت
کرده که گفت شنیدم از پیغمبر خدا ص که فرمودند که خدا من و علی ع و فاطمه ع و حسنین علیهما
السلام و ائمه را از نور خود خلق کرد پس شیعیان ما را از نور ما خلق کرد پس ما تسبیح خدا کردیم
پس ایشان نیز تسبیح خدا کردند پس ما تقدیس کردیم خدا را پس ایشان نیز تقدیس کردند خدا را
پس ما تهلیل و تمجید کردیم پس ایشان تهلیل و تمجید کردند پس ما اقرار بوحدانیت او
کردیم و ایشان نیز کردند پس خلق فرمود اسمانها و زمینها و ملائکه را پس ملائکه صد
سال مکث کردند و نمیشناختند تسبیح و تقدیس و تمجید را پس ما تسبیح کردیم خدا را و شیعیان
ما گفتند تسبیح خدا را پس ملئکه بجهة تسبیح ما تسبیح کردند و ما تقدیس و تمجید کردیم و شیعیان ما
تقدیس و تمجید کردند پس ملئکه نیز تقدیس و تمجید کردند پس ما و شیعیان ما بیگانگی ما
کردیم خدا را پس ملائکه خدا را بیگانگی اقرار کردند و ملائکه قبل از تسبیح و تقدیس ما و شیعیان
ما تسبیح نمیدانستند فنحن الموحدون حین لا موحد غیرنا ما بهم خدا را بیگانگی پرستش
نمودیم در حالیکه کسی غیر ما موحد نبود اما آنکه حسنین دو کفل رحمت و دو نصیب عظیم
از کرامت الهی میباشند پس ظاهر است زیرا که ایشانند سبب نزول رحمتهای الهی و ایشانند
دو منبع کرامت و ایشانند دو وسیله عظیم بسوی رحمت چنانچه از ابن عباس روایت شده که
پیغمبر خدا ص فرمودند بجهة حسنین ع که من احبهما کان معی فی الجنة و من ابغضهما
کان فی النار کسیکه دوست دارد ایشان را با من میباشد در بهشت و کسیکه دشمن دارد
ایشان را جایگاه او در آتش است و بطریق مخالفان از ابی هریره روایت شده که پیغمبر خدا آ
بیرون آمد بسوی ما و حسن را بدوش راست و حسین را بدوش چپ سوار کرده گاهی
این را میبوسید و گاهی آنرا بما رسید مردی برسید که تو ایشان را دوست میداری فرمودند
من احبهما فقد احبنی کسیکه ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته و از پیغمبر خدا روایت
کرده اند که فرمودند بی انذرتم ثم بعلی اهتدیتم بواسطه من ترسانیده شدید از عذاب
خدا و بواسطه علی هدایت یافتید پس این آیه را خواندند انما انت منذر و لکل قوم هاد

ذکر ثواب زیارت سید الشهداء علیه التحیة والثناء

پس فرمودند و بالحسین اعطیتم الاحسان و بالحسین تسعدون و به تشقون احسان‌های الهی بشما میرسد بواسطه حسین ع و سعید میشوند بواسطه حسین ع و شقی میشوند بجهت حسین ع الا و انما الحسین باب من ابواب الجنة من عانده حرم الله علیه رائحة الجنة آگاه باشید که حسین دریست از درهای بزرگ بهشت کسیکه او را دشمن دارد بوی بهشت حرام میشود ای والله حسین دریست از درهای بهشت که اگر تامل کنی اکثر خلق از این در داخل بهشت میشوند به بین هر روز چه قدر مستحق بهشت میکردند یا بجهة زیارت او یا بجهة گریه بر او یا بجهة اعانت بر زوار یا بجهة اعانت بر گریه کنندگان او یا بجهة اقامه عزای او یا بجهة محبت او یا بجهة امور دیگر که مرجعش بسوی او و ستاره زیارت او و اقف نشسته و گریه بر او و امر بتر نشناخته مستمع باش تا فی الجمله قدر ان را بشنوی از حضرت صادق ع روایت شده که چون شخصی بجهة زیارت حضرت سید الشهدا بیرون آید اول قدمی که بر می دارد خدا گناهان او را می امرزد پس پیوسته او را مقدس و مطهر میکرداند تا برود نزد ضریح آنحضرت پس حقتعالی با او مناجات میفرماید که ای بنده سؤال کن تا من عطا نمایم و دعا کن تا مستجاب نمایم طلب نما تا عطا کنم حاجتی بطلب تا بر آورم و بر خدا لازم است که آنچه وعده فرماید عطا نماید و در کشف الغمة روایت کرده که روزی پیغمبر خدا نشسته بودند و حضرت امیر و فاطمه ع و حسنین در خدمت آن فخر کاینات حاضر بودند حضرت فرمودند یا اهل بیتی کیف بکم اذا کنتم صرعی و قبورکم شتی ای خاصان من وای اهل بیت من چگونه خواهد بود بر من در زمانیکه شما از دنیا رفته باشید و قبرهای شما از دنیا رفته باشید و قبرهای شما از یکدیگر دور افتاده باشد پس حسین که از همه کوچکتر بود عرض کرد یا جداه نموت موتا او نقتل قتلا آیا بمرگ خود میمیریم یا ما را میکشند حضرت فرمودند یا بنی تقتل ظلما و عدوانا و تشرد ذراریکم شردا و غربا ای فرزند تو را از روی ظلم و عدوان شهید میکنند و اولاد شما را متفرق مینمایند عرض کرد کی ما را میکشند فرمود گروهی از اشرار خلق گفت آیا بعد از کشتن ما کسی ما را زیارت میکند فرمود بلی گروهی از امت من زیارت میکنند قبرهای شما و گریه میکنند بر شما و ندبه و نوحه میکنند بر مصیبت شما بجهة نزدیکی بمن پس چون روز قیامت شود می آیم بموقف حساب میکیرم بازوهای آن گروه را و ایشان را از اهوال و شداید قیامت خلاص میکنم این قول و به سند خود روایت میکند از محمد بن مسلم و او از حضرت

باقر ع که فرمود لو یعلم الناس ما فی زیارة الحسین من الفضل لماتوا شوقا و تقطعت انفسهم علیهم حسرات اگر مردم میدانستند فضیلت زیارت حسین ع هر اینه میمردند از اشتیاق و از حسرت پاره پاره میشد بر ایشان جان ایشان عرض کردم چه فضیلت دارد فرمود کسیکه برود بزیارت او از روی شوق نوشته شود برای او ثواب هزار حج و عمره مقبوله و ثواب هزار شهید از شهدای بدر و هزار روزه دار و هزار صدقه مقبوله و هزار بنده که در راه خدا آزاد کرده باشند و در آن سال از هر آفتی محفوظ بوده باشد که آسان ترین آنها از شر شیطان بوده باشد و موکل شود بر او ملکی که او را از شش جهة محافظت نماید و اگر در آن سال بمیرد ملائکه بجهة غسل و کفن او حاضر شوند و او را مشایعت کنند تا قبر با استغفار و قبر او را وسیع کنند تا مد بصر و او را از فشار قبر و هول منکر و نکیر ایمن گردانند و دری از بهشت بر روی او میکشایند و نامه اش بدست راستش دهند و در قیامت او را نوری باشد که میان مشرق و مغرب را روشن نماید و منادی ندا کند که هذا من زوار الحسین بن علی شوقا الیه پس کسی در آن روز نماند مگر آنکه آرزو کند که کاش از زیارت کنندگان حسین ع بودم و بسند معتبر از داود بن فرقد روایت شده که حضرت صادق ع فرمودند که کسیکه قبر حسین ع را زیارت کند در هر جمعه البته آمرزیده شود و از دنیا نرود و حال آنکه حسرتی در دل او باشد و در بهشت با حسین ع ساکن بوده باشد پس فرمود ای داود کیست که نخواهد در بهشت همسایه حسین ع گفتم کسیکه رستگار نیست دعبل بن علی بن محمد خزاعی میگوید چون تا خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام از خراسان برگشتم وارد شدم در شبی از شبها در حجره نشسته بودم و قصیده معروف خود را میخواندم و در آن تامل میکردم و تا نصفی از شب گذشت ناگاه دیدم کسی در را میکوبد گفتم کیست گفت برادر تو در را گشودم شخصی مهیبی داخل شد من از دیدن او بر خود لرزیدم و حالم متغیر شد بنحویکه چیزی نفهمیدم پس در گوشه نشست و گفت مترس که من برادر تو ام از جن در نشکه تو متولد شده منهم متولد شده ام و با تو بزرگ شده ام آمده ام که حدیثی بجهة تو نقل کنم که باعث خوشحالی و زیادتی بصیرت تو و قوت نفس تو شود میگوید از این کلام بنحوی آمدم پس گفت ای دعبل بدانکه بغض و عداوت من بعلی ع از همه کس بیشتر بود وقتی با جمعی از مرده سرکشان جن بیرون رفتیم در شبی از شبها گذشتیم بجماعتی که بزیارت قبر حسین ع میرفتند

فضیلت زیارت سید الشهداء در روز عرفه و ثواب آن

از عداوت خواستم با ایشان اذیت رسانیم ناگاه دیدم که ملکی چند بر ایشان موکلند که ایشانرا
محافظت مینمایند و ملائکه چند بر ایشان موکلند که ایشانرا از جانوران زمین حفظ می
کنند من چون اینرا دیدم گویا در خواب بودم بیدار شدم و یافتم که این از عنایت الهی است نسبت
بایشان و دانستم که این بجهة شرافت مکانیست که قصد کرده اند زیارت انرا پس از عقیده خود
برگشتم و توبه کردم و با انقوم بزیارت انحضرت مشرف شدم و بایشان دعا کردم و بحج رفتم در ایام
و زیارت قبر پیغمبر صلعم کردم و گذشتم بمردی که جمعی دور او را گرفته بودند پرسیدم کیست گفتند
فرزند پیغمبر حضرت صادق علیه السلام پیش رفتم و بر او سلام کردم فرمودند مرحبا بتو ای عراقی یاد
داری شبی را که در کربلا گذشتی و انچه را دیدی از کرامت خدا با اولیاء من گفتم الحمد لله که خدا
دلم را روشن کرد بنور هدایت شما و مرا از کسانی گردانید که چنگ زده اند بشما یابن
رسول الله مرا حدیثی بگو که مرا نفعی باشد بجهة قوم خود و اهل خود فرمود بلی خبر داد مرا
پدرم از پدرش از جدش که رسول خدا فرمود یا علی بهشت حرام است بر انبیا تا انکه من
داخل بهشت شوم و حرام است بر جمیع امتان تا امت من داخل شوند و حرام است بر امت من
تا انکه اقرار کنند بولایت تو و متدین شوند بامامت تو یا علی بخدا قسم که داخل نمیشود در
بهشت مگر کسیکه چنگ زده باشد بتو یا بنسب یا بسبب میگوید که پس گفت یا دعبل
خذها فلن تسمع مثلها من مثلی ابدا بگیر انچه را گفتم که مثل انرا از مثل منی نخواهی شنید
هرگز پس گویا بزمین فرو رفت و او را ندیدم ابن قولویه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام
که فرمودند که کسیکه میخواهد داخل در کرامت الهی و شفاعت پیغمبر بوده باشد در قیامت پس
باید زیارت کند حسین را که با و میسر است افضل کرامتهای الهی و سؤال نمیکنند او را از گناهانی
که در دار دنیا کرده اگرچه گناهش بعدد ریگ بیابان و کوهها و تهامه و کف دریا باشد و
بدرستیکه حسین علیه السلام و اهلبیت و اصحاب او را کشتند از روی ظلم و ستم در حالتیکه تشنه بود
عزیز من اینست مجملی از انچه از برای زیارت او مهیا کرده اند و حال انکه ذکر فضیلت ان احصا
نمیشود چگونه توان احصا نمود فضل زیارت او را و حال انکه حضرت صادق علیه السلام فرمودند اگر بدانید
کم فضل زیارت او را هر اینه حج را ترک کنید و همگی برویید او را بجهة حدیث و امثال ان معلوم
میشود که بیان نشده است اخبار غایت فضیلت ان با اینکه بیان شده است که زیارتش
در روز عرفه بمنزله هزار هزار حج است که با قائم آل محمد کرده باشد و هزار هزار عمره که با رسول

خدا کرده باشد و هزار هزار بنده که ازاد کرده باشد و هزار هزار شخص را که با اسب بجهاد
فرستاده و او را در اسمان صدیق و در زمین کروبی نامند چه رحمتی ازاین عظیم تر و احسانی
ازاین کاملتر میباشد و این بجهة رحمتی است که بمهمان بزرگوار بخلق مبذول و حال انکه
جهاتش بسیار و اسبابش بیشمار است گروهی را امرزند بجهة اینکه یاری دادش کردند
و گروهی را امرزند بجهة انکه غمگین شدند و گروهی را امرزند بجهة انکه تعمیر یاد کاهش کردند
و گروهی را بجهة انکه اقامه عزایش کردند و گروهی را بجهة انکه در مرثیه اش انشاد کرده اند
و گروهی را بجهة انکه عزایش را برپا کردند و گروهی را بجهة انکه مصیبتش را خواندند و گروهی
را بجهة انکه بر او گریستند و گروهی را بجهة انکه پناه بقبرش بردند ابو هرون مکفوف روایت
میکند که بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم بمن فرمود بخوان شعری چند را شروع کردم بخواندن
فرمودند لا کما تنشدون و کما ترثیه عند قبره باین روش مخوان بلکه بخوان بروشی که
در نزد قبرش مرثیه اش میخوانید و بر او مرثیه میکنید میگوید شروع کردم بقصیده و این شعر
را که امرر علی جدث الحسین فقل لاعظمه الزکیه دیدم که بگریه در امد من ساکت شدم
فرمودند زدنی زدنی دیگر بخوان دیگر بخوان میگوید این شعر را خواندم یا مریم
قومی واندبی مولاک وعلی الحسین فاسعدی ببکاک آخر هم برخیز ندبه و نوحه کن بر
مولای خود حسین و یاری کن مولای خود را در گریستن بر مصیبت او چون این شعر را خواندم ان
حضرت بگریه در امد و صدای نوحه و ندبه زنان و حرم محترم انحضرت بلند شد چون ساکت
شدم فرمود ای ابا هرون هر که یک شعری بخواند و ده نفر را بگریاند در مصیبت حسین
بهشت از برای اوست پس یک یک کم کرد تا انکه فرمود هر که شعری بخواند و یکنفر را بگریاند
بهشت از برای اوست و هر که او را یاد کند و بگرید بهشت از برای اوست و از حضرت صادق
علیه السلام روایت شده که کسیکه مذکور شویم ما در نزد او پس اشک از چشمهایش بیاید خداوند روی
او را بر اتش جهنم حرام گرداند پس نیک تامل کن در این امور تا بیابی مرتبه شخص جلیل را در
نزد پروردگار و رفعت شان و مرتبه او را در نزد خداوند جبار پس تامل کن که بر چنین شخصی
چگونه ظلمها و ستمها کردند جای اینست که جگرها پاره شود از این مصیبت فواحزناه
علی تلک الشمایل اللطیفة والابدان الروحانیة الشریفة التی کان فرشها التراب و
نعوشها القنا والنشاب وقبورها قلوب الاحباب وواسفاه للنواصی المخضوبة

بالدم والاحشاء المبغضة لسيوف الكرب والهم وواخرتاه على تلك الرؤس الشامخات المرفوعة على الرماح والقنوات التي دارت بالفيافي والفلوات وواغماه على تلك النسوة البارزات والبنات الضايعات مناديات بالجدود لاطمات الخدود ساترات الوجوه بالاكف والزنود فلا عمرت بعد خلود ديارهم المنازل ولا جرى الماء بعد عطشهم في الجداول يا نكبة لبس الدين القوم له سود الحداد وغاض العلم والعمل داد زيلم كه دين پيغمبر صلعم بجهة اين لباس مصيبت پوشيد و علم و عمل ناقص و پوشيده شد و فرحة اورثت في قلب فاطمة ذرء عظيما وجرحا ليس يندمل دادا زجراحت و مصيبتيكه بسيار عظيم كه بردل فاطمه پديد آورد چنان جراحتيكه بردل فاطمه كرد هركز ملتئم نميشود كيف احمد لسبط البال من جذل وسبط احمد في البوغاء منجدل چگونه خوش دارم خوش دلي خود را و حال آنكه سبط احمد مختار را كشتند و بر زمين انداختند ام كيف انشق ريحا وقد ترك ريحانة المصطفى تنشا شها الاسل آيا چگونه ببويم گل و ريحانرا و حال آنكه ريحانه رسول الله را نيزهاي كفار پاره پاره ميكردند ام كيف اشرب ماء لا اعضر به والسبط صاد تسقيه الردى الذبل چگونه آب خوشگوار را بياشامم و بر من گوارا باشد و حال آنكه فرزند پيغمبر صلعم از شدت تشنگي احشايش خشك شده بود و مصائب و نوائب و هر جامهاي هلاك باو ميپوشانيدند ام كيف افرش فرشا وهو منجدل لجنده قد علا عليا نعل آه چگونه بساط شادي را گسترده بر فرشهاي زيبا تكيه دهم و حال آنكه سيد عالميانرا بر روي خاك و سنگ انداختند و چهار پايان كوه پيكر او را پامال كردند ام كيف يعبق في طيب لنسوته شعثا ترابي بهن العجف الهزل چگونه بوي خوش بكار برم و حال آنكه زنان و دختران او را سوار بر شتران لاغر كردند با موهاي پريشان و ديدهاي گريان اشك ريزان بلا وطاء ولا ستر يجللها عن اعين الناس الا الحزن والثكل آه زنان ايشانرا اسير كردند در حاليكه ايشانرا ساتري نبود كه از چشم مردم خود را بپوشند و ايشانرا لباسي نبود كه از انظار مستور شوند مگر جامهاي اندوه و مصيبت مسبية مثل سبي الروم قد سلبت منها القلائد والاسواد والحجل ايشانرا مانند كفار اسير كردند و زيورهاي ايشانرا از گردن و دست و پاي ايشان ربودند سواجعة كحمام الايك نادبة ينهد من شجوهن الصخر والجبل از بيكسي و مصيبت چنان ناله

ونديه ميكردند كه كوه و سنگ را مي شكافتند نميدانم چرا عالم سرنگون نشد و چرا رشته انتظام عالم نگسيخت تعجب ميكنم كه چرا آتش نباريد و سنگ باران نشد بخدا عجب است از شيعيان او كه باز خنده ميكنند و تعيش ميكنند و جامهاي نو ميپوشند و در مساكن نيما ساكن ميشوند و از اين عجب تر آنكه مصيبتش را ياد ميكنند و سرگذشتش را ميشنوند و بجاي اشك خونابه روان نميكنند و ناله از جگر نميكشند مگر مصيبتي عظيم تر هست كه اشك خون ندا نخيره آن كرده شي يا از اين شخص عزيزتر داري كه از براي او ناله كني مگر نميداني كه اين مصيبت ارام اهلبيت رسالت را قطع كرده پيغمبر خدا را با آن صبر و حلم بجزع و فزع در آورده و امير المؤمنين را با آن حلم و وقار بي آرام كرده چنانچه ابن قولويه از حضرت صادق عم روايت كرده كه چون جبرئيل خبر محنت اثر شهادت سيد الشهدا را به پيغمبر خدا رسانيد از جانب خدا حضرت دست حضرت امير را گرفت و رفتند بخلوت و زماني در خلوت بودند و اين راز را در ميان آوردند پس گريه بر هر دو غلبه كرد و در غم و الم گريه شدند تا جبرئيل عم نازل شد و گفت خداوند جليل شما را سلام ميرساند و ميفرمايد عليكما الصبر تا قسم ميدهم شما را كه در اين مصيبت صبر كنيد پس صبر كردند آري صبر كردند و رفعت شان ايشان از اين عظيم تر بود كه بر نوائب و مصائب دهر صبر نكنند لكن دل ايشان مجروح و سينه ايشان مقروح بود هرگاه ياد ميكردند اين مصيبت را اشك حسرت و تاسف بر روي ايشان زير ميشد بلكه بسا بود كه از يادش گريه غش ميكردند و مدهوش ميشدند چنانكه ابن عباس روايت كرده است كه در صفين بخدمت امير المؤمنين عم بودم چون آنحضرت وارد زمين شدند احوالش متغير شد و نشان ميداد مواضع آن زمين را كه اينست محل ريختن بارهاي ايشان و اينست محل ريختن خونهاي ايشان و از آن زمين رفت تا آنقدر گريست كه غش كرد و مدتي در رود افتاده بود يا امير المؤمنين گذشتي بر زمينيكه مدتها بعد از آن در آن زمين فرزندت شهيد ميشد آنقدر گريستي كه مدهوش شدي آيا اگر بودي و جسد نور ديده ات را پاره پاره و برهنه و عريان و بي سر و دست در ميان خاك و خون ميديدي آيا چه ميكردي فاين ليث بني عدنان والده ابن العشائر ابن السادة الاول اما دروا ان عز كان بليثهم الرسول بسيف الشمر مبتذل كجا بود اسد الله الغالب عم كجا بودند شجاعان قريش كجا بود سادات بني هاشم مگر نديدند كه گلوئيكه پيغمبر صلعم او را ميبوسيد بشمشير شمر از هم جدا

کردید اما دردا ان تجسّما کان محله خیر البریه فوق الترب مجدّل ایا میدانستند که جسد برا که زهیر بن خلق بردوش خود سوار میکرد و اورا بردوش خود نگاه میداشت اندا ختند و هل دروا ان راسا قد علا شرفا علی سنان اشم الکعب قد جعلوا ایا دانستند که این سری که از روی شرف و بزرگی کنار دوش خود و بزرگی اعلای مرا بیرا داشت بر نیزه زدند و ان نسوة اسری بلا وطاء و لا قناع علی الاقتاب قد حملوا ایا نیا فتند که زنان ایشان را دو اند و برانداز سوار شتران برهنه کردند واویلاه لله کم بدر سعد فی التراب هوی وانجم فی عراض الطف قد افلوا خدا را چه بسیا ماههای نورانی از اهلبیت پیغمبر اخرالزمان که در زمین طپان شدند و چه بسیار از ستاره های درخشان از اولاد علی عمران که در عرصه کربلا غروب کردند و کم وجوه لقد ابلی محاسنها حر الظماء و هجر الشمس و الزبل چه بسیار از روهای نورانی که متغیر و پژمرده گردانید انرا حرارت افتاب و تشنگی و کم ذوائب علی الارماح قد رفعت من بعد ما هاشیبها عطل و چه بسیار از سرها که مقدس بر کشیدند بر نیزه ها بلند او بخت و حال انکه محاسن انها بخون ایشان رنگین شده بود شیخ مفید و سید جلیل ابن طاوس و محمد بن ابیطالب الموسوی و دیگران در کتب خود روایت کرده اند بالفاظ و معانی متقارب که چون صبح روز میشوم عاشوراء از افق طالع شد ندائی از میان اسمان رسید که یا خیل الله ارکبوا ای لشکر خدا سوار شوید و اماده کوی سعادت گردید ان امام مظلوم اذان گفت اصحاب بجهت نماز مجتمع شدند بعوض وضوء تیمم کرده با ان مقتدای غالمیان نماز کردند انجناب بعد از نماز رو را بجانب اصحاب کردند فرمودند که گواهی میدهم که در امروز بغیر از فرزندم زین العابدین همه کشته خواهیم شد و از مذلت دنیا خلاص خواهیم گردید پس امر فرمودند اصحاب را که مهیای حرب شوند و اصحاب انحضرت بروایت شیخ مفید سی و دو سوار و چهل نفر پیاده بودند و بروایت صاحب مناقب هشتاد و دو نفر بودند پس حضرت میمنه و میسره لشکر را ترتیب دادند زهیر بن قین بجلی در میمنه و حبیب بن مظاهر را در میسره و رایت اساس را بدست برادر خود حضرت عباس دادند و خندق را که در پشت خیمها کنده بودند امر کردند که از نی و هیزم پر کردند و اتش زدند که از هر طرف رو نیاورند و پسر سعد ملعون لشکر را ترتیب داده میسره را بشمر ذی الجوشن ملعون سپرد و شبث بن ربعی را سرکرده پیادگان کرده و علم شقاوت شمر را بدرید لعنه الله

ذکر صبح عاشورا خبر دادن بمردن بغیر از امام زین العابدین و صفوف آراستن حضرت و صفوف آراستن پسر سعد علیه اللعنة از برای جنگ

غلام خود سپرد و بعضی از علماء ذکر کرده اند که علمدار او خولی و حرمله بودند و ابو ایوب غنوی را سر کرده نیل داران کرد و محمد بن اشعث را سرکرده تیراندازان کرد و عمرو بن صبیح را سر کرده سنان اندازان نموده بود و لشکر پسر سعد بمیدان امدند چون به پشت خیمها رسیدند دیدند که خندق پر از اتش افروخته میباشد ابن نما میگوید که ملعونی پیش امد گفت کجا است حسین ع حضرت فرمود در اینجا هم گفت ابشر بالنار تردها الساعة بشارت باد ترا باتش که در این زمان وارد اتش خواهی شد حضرت فرمودند بل ابشر برب رحیم و شفیع مطاع بلکه بشارت داده میشوم بود و بر خدای رحیم و پیغمبر شفیع مطاع گفت تو کیستی گفت محمد بن اشعث گفت خدایا اگر این بنده تو دروغ گفته او را در اتش بکش و عبرت اصحاب گردان چون خواست اسب را بر گرداند اسب از جا در رفته او را انداخت و پایش بر رکاب بند شد و او را بزمین کشید تا پاره پاره شد و الت رجولیت او قطع شد شمر ملعون پیش امد و بصدای بلند گفت تعجیل کردی باتش دنیا قبل از اتش اخرت حضرت فرمود کو یا شمر میباشی گفت بلی فرمود یا ابن راعیة المعزی انت اولی بها صلیا ای فرزند زن گوسفند چران تو سزاوارتر میباشی باتش و در روایت دیگر فرمود الله اکبر پیغمبر خدا فرمود رایت کلبا ابقع یلغ فی دماء اهل بیتی یعنی سگ ابلقی را دیدم که خون اهلبیت مرا میخورد و من در خواب دیدم که سگانی بر من حمله کردند که مرا پاره پاره کنند و سگ ابلقی در ان میان بود بر من بیشتر حمله کرد و ان تو میباشی مسلم بن عوسجه خواست تیری بر او اندازد حضرت منع فرمود گفت یا ابن رسول الله بگذار بزنم این ملعون از دشمنان خدا و عظیم جباران است بنشان امد فرمود ناخوش دارم که ابتدا بقتال ایشان کنم پس جناب امام فرمود بریر بن خضیر که از علما و زهاد و اصحاب انحضرت بود که بریر با این قوم گفتگو کن بریر پیش رفت و گفت ای قوم از خدا بترسید بتحقیق که اهلبیت پیغمبر ص در میان شما میباشند و اینک عترت او و ذریه و دختران او میباشند پس بگوئید چه در نظر دارید با ایشان کنند میخواهیم ایشان را نزد امیر بریم گفت ایا نمیکند از شما ایشان را که بر گردند بجای خود وای بر شما ای اهل کوفه ایا فراموش کردید نوشتهای خود را و عهدهائیکه با ایشان کردید که ایشان را یاری کنید و جان خود را در راه ایشان در بازید تا ایشان را بسوی بلاد خود کشانید پس چون بسوی شما امدند دست از یاری ایشان برداشتید و میخواهید ابن زیاد را

سوار شدن آن حضرت و بیرون [illegible] قوم بجنگ آمدن و ایشانرا موعظه فرمودند

بر ایشان مسلط کردانیدند و ایشانرا از آب منع کردید افَبِئْسَمَا خَلَفْتُمْ نَبِيَّكُمْ فِي ذُرِّيَّتِهِ شما را
چه میشود خدا شما را در روز تشنگی سیراب نکرداند جمعی در جواب او کفتند یا هذا نمی
فهمیم چه میکوئی بریر کفت حمد خدا یرا که بصیرت مرا در بارهٔ شما زیاد کرد پس نفرین کرد
ایشانرا پس او را تیرباران کردند بریر بغضب برکشت پس حضرت طلبید اسب خود را و آن
اسب رسول الله بود که آنرا فرس مرتجز مینامیدند و بران سوار شدند و در بعضی از
کتب علما مذکور است که عمامه پیغمبر را بر سر بستند و درّاعهٔ آنحضرت را پوشیدند و شمشیر
آنحضرت را حمایل کردند و بر اسب آنحضرت سوار شدند و در برابر لشکر کفار آمدند و صدا
را بلند کرد از برای اتمام حجت صاحب مناقب میکوید لشکر مخالف اطراف آنحضرت را
کرفتند مانند حلقه آنحضرت فرمود کوش کنید تا شما را موعظه کنم ایشان کوش نکردند
حضرت فرمود وَيْلَكُمْ مَا لَكُمْ أَنْ تُنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ
وای بر شما شما را چه رسیده که سخن مرا کوش نمیدهید و کلام مرا نمیشنوید من شما را
میخوانم بسوی رشد و هدایت هر کس اطاعت کند مرا از اهل رشد خواهد بود و هر
کس مخالفت کند هلاک خواهد شد و شما همکی عصیان مینمائید و سخن مرا کوش نمیکنید وَيْلَكُمْ
أَلَا تُنْصِتُونَ أَلَا تَسْمَعُونَ پس اشقیا با یکدیگر سرزنش کردند که کوش دهید ببینید
این مرد چه میکوید پس آنحضرت شروع بسخن کفتن کردند شیخ مفید میفرماید که آنحضرت
بصدای بلند فرمود یا اهل العراق و اکثر ایشان میشنیدند و شروع کردم به تکلم بکلام
فصیح و بلیغ حمد و ثنا کرد و صلوه بر پیغمبر و ملائکه و انبیا فرستاد فَلَمْ يُسْمَعْ مُتَكَلِّمٌ قَطُّ
قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ أَبْلَغُ مِنْهُ فِي مَنْطِقٍ هر متکلمی فصیح تر و بلیغ تر دیده نشده نه قبل و نه بعد
پس فرمود یا أَهْلَ الْعِرَاقِ ای اهل عراق نسب مرا میشناسید و ببینید من کیستم فانظروا
هَلْ يَصْلُحُ لَكُمْ قَتْلِي وَانْتِهَاكُ حُرْمَتِي فَانْسُبُونِي وَانْظُرُوا مَنْ أَنَا نسب مرا بکوئید و بشناسید
و ببینید من کیستم پس نظر بسوی نفس خود کنید و فکر و تامل کنید که آیا جایز است
شما را کشتن من و هتک حرمت من آیا فرزند دختر پیغمبر صلعم شما نیستم آیا فرزند وصی و
پسر عم او نیستم آیا حمزه سید الشهدا عم من نیست آیا بشما نرسیده است قول پیغمبر در حق من
و برادرم حسن ع هٰذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ اکر شما مرا تصدیق میکنید و حال آنکه
هرچه میکویم حق است بخدا قسم که هرکز دروغ نکفته ام و اکر میکوئید هست در میان شما

کسیکه شما را خبر دهد بآنچه میکویم بپرسید از جابر بن عبد الله و ابو سعید خدری و
سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک تا خبر دهند شما را که شنیدند اینرا از پیغمبر
در حق من و برادرم آیا این کفایت نمیکند در منع کشتن من پس فرمود اکر در این شک دارید
بخدا قسم در میان مشرق و مغرب بغیر از من کسی فرزند پیغمبر نیست وَيْحَكُمْ أَتَطْلُبُونِي بِقَتِيلٍ مِنْكُمْ
قَتَلْتُهُ أَوْ بِمَالٍ لَكُمْ اسْتَهْلَكْتُهُ أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحَةٍ أَمْ عَلَى سُنَّةٍ غَيَّرْتُهَا أَمْ شَرِيعَةٍ بَدَّلْتُهَا وای
بر شما آیا دو مرا کرفته اید بجهت آنکه کسی را بنا حق کشته ام که میخواهید بعوض او مرا بکشید
یا مالی از کسی خورده ام که دست از من بر نمیدارید یا آنکه خونی ریخته ام و جراحتی بکسی زده
ام که بعوض آن میخواهید خون مرا بریزید فَهَلْ سُنَّةٌ غَيَّرْتُهَا أَمْ شَرِيعَةٌ بَدَّلْتُهَا وَهَلْ كُنْتُ دِينًا
إِلَّا لِمُبْتَدِلَةٍ آیا سنت پیغمبر را تغییر داده ام یا شریعت او را تبدیل کرده ام أَحْلَلْتُ مَا فَأَحْرَمَ
اللَّهُ أَحَدًا أَوْ حَرَّمْتُ مَا قَدْ كَانَ قَبْلُ مُحَلَّلًا آیا حلال کردم حرام پیغمبر صلعم یا حرام کردم حلال
او را که میخواهید مرا بکشید و بروایت سید بن طاوس جمعی [illegible] الحسین [illegible] است
پس آنحضرت فرمود فَلِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي وَأَبِي الذَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ يَذُودُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا
يُذَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ عَنِ الْمَاءِ پس بچه سبب خون مرا حلال دانسته اید و آب فرات را از من و عیال
منع کرده اید و پدرم در قیامت بر سر حوض کوثر دشمنان مرا از آن میراند و لوای حمد در قیامت
بدست پدرم میباشد در آن اثنا صدای زنان و اطفال بشیون و ناله بلند شد که بیتاب شدند
و از کلمات خلاصه موجودات بیقرار شدند و طپانچه بر صورت زدند و صدا را بر آوردند بلند
کردند فیا لَيْتَنَا مِتْنَا وَلَمْ نَرَ مَا نَرَى وَيَا لَيْتَنَا لَمْ نُمْتَحَنْ بِحُجَّابٍ و میکفتند کاش مرده بودیم
و نمیدیدیم مظلومی و بیکسی ترا یا کاش در دنیا نیامده بودیم و این روز را نمیدیدیم چون
آواز خروش و کریه ایشان بکوش آن امام عالمیان رسید حالش متغیر شد و کفت لا حول
وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ پس آنجناب حضرت عباس و علی اکبر را فرمود سَكِّتَاهُنَّ فَلَعَمْرِي
لَيَكْثُرَنَّ بُكَاؤُهُنَّ این زنان را ساکت کنید بجان خودم که بعد از این کریه بسیار خواهند کرد
حال دیکر بر تعجیل نکنند و دشمنان مرا شماتت ننمایند چون پیغام او را بایشان رسانیدند
ساکت شدند و باز متوجه آن قوم شدند فرمودند بکذارید بجرم چه جرم کردم و دختران
پیغمبر صلعم شما را از اسیری نجات دهم و بکذارید بر سر آب روم که جکرم از تشنکی کباب شده و بر
شیخ مفید آن جماعت نابکار ساکت شدند چیزی در جواب نکفتند آن امام مظلوم ندا کرد

طلبیدن آنحضرت پسر سعد را و موعظه نمودن آن بدبخت را

یا شبث بن ربعی یا حجار بن ابجر یا قیس ابن اشعث یا یزید بن الحارث یا شما بمن ننوشتید
که صحرا سبز شده ومیوه ها رسیده شده ولشکرها از برای تو مهیا شده قیس ابن اشعث گفت
نمیدانم چه میگوئی در حکم بنی عمت نازل شو ایشان بتو نهایت خواهند کرد حضرت فرمود لا والله لا
اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا اقر لکم اقرار العبید نه بخدا قسم بدست خود خود را ذلیل شما
نمیکنم واقرار بندگی بشما نخواهم کرد پس بصدا بلند گفت یا عباد الله انی عذت بربی وربکم ان
ترجمون اعوذ بربی وربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب صاحب مناقب میگوید بعد
از مواعظ واتمام حجت فرمود کجا است پسر سعد عمر بخوانید از برای من آن ملعون را خبر دادند
او نیز نزد آنحضرت آمد وحال آنکه کراهت داشت در آمدن حضرت فرمود ای پسر سعد تو مرا
میکشی بگمان اینکه ولد الزنا پسر ولد الزنا ملک ری وجرجان را بتو میدهد بخدا قسم با آن
نخواهی رسید هرگز بکن آنچه میخواهی که تو بعد از من شاد نخواهی گردید نه بدنیا ونه با آخرت
وگویا می بینم که سر ترا در کوفه بر نی زده اند وکودکان سنگ بان میزنند پس آن ملعون در غضب
شد وروی نحس را بر گردانید وباصحاب خود گفت چه انتظار میکشید بر ایشان حمله کنید
همگی ایشان یک لقمه بیش نیستند پس آن ملعون بد وبد عمل ادعو درا تیر را پیش آورد خود
تیری بچله کمان گذاشت وگفت اشهدوا لی عند الامیر انی اول من رمی السهم الی الحسین ع
شهادت دهید در نزد امیر که اول کسی که تیر را بسوی آن امام عالمیان ولشکر ایشان انداخت من بودم
اصحاب آن ملعون همه تیرها بر چله نفاق گذاشتند بر لشکران زبده آفاق انداختند چنانکه

تیر باران کردن اهل نفاق سرکرده آفاق و اصحاب کرام

ابیطالب الموسوی میگوید در این حمله پنجاه نفر از لشکر سعادت اثر آنسرور کشته شدند و
کسی نماند مگر آنکه تیری باو رسید ومجروح گردید فلیت احمد والکرار والده ننشق بالطف
عن شخصیهما الترب ولیت یکشف عن وجه البتول براقع القبر لو تکشفها الکرب کاش
جد بزرگوارش احمد مختار وپدر والا تبارش حیدر کرار ومادر عصمت شعارش فاطمه زهرا
را از قبر بیرون کردند ومی دیدند که اهوت علیه الصبا لما علقن به کانها الطیر
تهوی فتغلبه که از هر طرف تیرها ونیزه های دشمنان مانند مرغان پران بجانب آن مظلوم
وتن مظلومان پرواز میکنند وگوشتهای بدن شریفش را بچنگال جفا پاره پاره می
کنند وبروایت سید بن طاوس آنحضرت روی خود را باصحاب کرده فرمود قوموا رحمکم الله
الی الموت الذی لا بد منه فان هذه السهام رسل القوم الیکم برخیزید خدا شما را رحمت

کند مهیای مرگ شوید که این تیرها رسولان قومند بسوی شما پس بیک دفعه حمله کردند
وجنگ در پیوست وبیک ساعت روز مشغول بجنگ بودند تا اینکه جماعتی از اصحاب آنحضرت
شهید شدند لله کم من ذی شیبة وشبیبة فی کربلا تسبا الصوار قطع خدا را چه بسیار پیران
با وقار وجوانان تقوی شعار که در کربلا بضرب شمشیر کفار از پا درآمدند وپاره پاره شدند
اسفا لها تلک الجسوم علی الثری مصرعة تسفی علیها الاصبع ای حزن واندوه بران جسمها
که بر زمین افتاده بودند وبادهای تند بر آنها میوزید لله هاتیک الوجوه معفرة
ولطال ما لله کانت رکعا ای تاسف بران روها نورانی که بر خاک مالیده شده وحال
آنکه همیشه در سجود ملک معبود بودند در آن وقت آنحضرت دست بر ریش مبارک گرفت
وپنجاه وهفت سال از عمر شریف آنحضرت گذشته بود در آن وقت آنحضرت فرمود شدید
شد غضب خدا بر یهود در وقتیکه گفتند عزیر پسر خدا است وشدید شد غضب خدا بر نصاری
در وقتیکه شریک بجهة خدا قرار دادند وشدید خواهد شد سخط خداوند جبار بر قومی
که اتفاق کرده اند بر کشتن فرزند پیغمبر خود نه بخدا قسم که اجابت نمیکنم ایشانرا بچیزی
از آنچه میگویند تا خدا را ملاقات کنم وبخون خود رنگین باشم وبروایتی بکر فرموده حجت را
اتمام کردم وقلت انصار واعوان با این گروه قلیل با شما جنگ میکنم ومیدانم همگی شهید
میشویم پس مرکب را برگردانید بسوی اصحاب خود انا لله وانا الیه راجعون

مجلس ششم

در بیان شهادت بعضی از اصحاب کرام آنحضرت وانصار صلوات الله علیهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی دفع مدارج اولیائه واعلی معارج شهدائه واعزهم باشتراء
انفسهم واموالهم واکرمهم بتعویض ذکرامته کما هو منتهی امالهم والصلوة والسلام
علی اشرف اولیائه وافضل احبائه محمد خاتم انبیائه والائمة من بعده سادات اهل ارضه
وسمائه سیما علی الحسین المظلوم سید شهدائه واحب انصاره واحبائه الذی
ارتوت منه محبته واستبیح حرمته فی نصرته وعلی انصاره المجاهدین واولیائه المستشهدین
السلام علی الاعضاء المقطعات والاجسام المضرجات السلام علی الدماء السائلات
والشفاه الذابلات والعیون الباکیات والبطون الجائعات والقلوب المائعات السلام
علی الوجوه المعفرة والایدی المقطوعة والرؤس المرفوعة والافواه الیابسة والابدان

مجلس ششم در بیان شهادت بعضی از اصحاب آنحضرت و انصار صلوات الله علیهم

المرضضة والصدور المحطمة والاضلاع المنكسرة والابدان التيليبة العارية والاجساد الناعمة البالية السلام على الديار الخاليات وعلى العيال الضايعات وعلى الدار الموتورات السلام على الغرباء الاسراء السلام على الشهداء النجباء السلام على الانبياء الازكياء ورحمة الله وبركاته وبعد فقد قال الله سبحانه ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التورية والانجيل والقرآن ومن اوفى بعهده فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم بدرستیکه خدا خریده است جانها و مالهای مؤمنین را بعوض آن دار کرامت خود را داده است پس میکشند و کشته میشوند در راه او وعده کرده ایم وعده بحق در توریة و انجیل و قرآن و کیست وفا کننده بعهد خود و بشارت باد شما را باین معامله و اینست رستگاری عظیم بدانکه قرب الهی حاصل نمیشود مگر بسلوک طریق بندگی هر کس در مقام بندگی ثابت قدم تر است مرتبه اش در نزد خداوند جلیل بلندتر است و هر کس سعیش در فرمانبرداری الهی زیادتر است مقامش در پیش خدا رفیع تر و اعظم مراتب بندگی آنستکه بنده از جان خود بگذرد و در راه محبوب فدا کند زیرا که عزیزترین اشیا جان شخص است که مقدم بر همه چیز است و هر چیز برای جان فدا میشود و از اینجهت است که مجاهدین در راه خدا افضلند از غیر مجاهدین در غیر راه خدا هم چنانکه حق تعالی میفرماید فضل الله المجاهدين على القاعدين اجرا عظيما درجه و چگونه چنین نباشد حال آنکه از جان و مال خود دست بر میدارند و اینمرتبه مرتبه بلندیست و امتحان عظیمی است اینستکه خدا میفرماید مال و جان ایشانرا میخرم که بعوض آن بهشت بدهم و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که آنحضرت از پدرش از جدش امیرالمؤمنین ع روایت است که فرمودند که از برای بهشت هشت در است دری از آن داخل میشوند پیغمبران و صدیقان و دری داخل میشوند شهیدان و صالحان شیخ طوسی بسند خود از پیغمبر صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود للشهيد سبع خصال من الله اول قطرة من دمه مغفور له كل ذنب اول آنکه اول قطره که از خونش میریزد همه گناهانش آمرزیده میشود دویم آنکه چون افتاد سرش در کنار حور العین میباشد سیم آنکه جامه از جامه های بهشت بر او میپوشند چهارم آنکه خازنان بهشت مبادرت میکنند و هر یک میخواهند که او را با خود داخل بهشت کنند پنجم آنکه منزل خود را در بهشت می بینند ششم آنکه بروح او میگویند در هر جا از بهشت

که میخواهی قرار بگیر السابعة ان ينظر في وجه الله وانها لراحة لكل نبي وشهيد و از پیغمبر خدا روایتست که بهشت را دریست که آنرا باب المجاهدین مینامند ایشان داخل میشوند از آن در در حالتیکه شمشیرهای خود را حمایل کرده میباشند و ملائکه ایشانرا مرحبا میگویند و میگویند خوش آمدید و اهل محشر نظر بحسرت بایشان میکنند با آنچه خدا بایشان عطا فرموده از کرامت خود و در نهج البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین ع روایتست که فرمود الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اوليائه وهو لباس التقوى یعنی جهاد دریست از درهای بهشت که خدا آنرا از برای خواص اولیاء خود گشوده و اینست لباس تقوی ودرع الله الحصينة وجنته الوثيقة الا من اهل ذلك الشهداء من الانصار والاقرباء آگاه باشید که از جمله اهل آن میباشند شهداء از یاوران و خویشان ما و از پیغمبر خدا روایت است که فرمودند فوق كل ذي بر بر حتى يقتل في سبيل الله فاذا قتل في سبيل الله فليس فوقه بر بالاتر از هر نیکی نیکی میباشد تا کشته شود شخص در راه خدا بالاتر از آن نیکی نمیباشد و در حدیث دیگر فرمودند که جبرئیل مرا خبر داد خبری که چشمم از آن روشن شد و دلم شاد شد این بود که گفت یا محمد هر کس از امت تو بجنگ بیرون رود و در دهر قطره از باران که باو میرسد در آن راه یا هر سردردیکه باو میرسد شهادتیست از برای او در قیامت و بدانکه اینمقامات مقاماتیست عدیده و مراتبیست متفاوته افضل از آنستکه در خدمت امام عادل با یقین جان خود را بدون طمع دنیوی در میان زند و افضل مجاهدین کسانیند که سابقین بسوی جهاد بودند نظر بظاهر آیه شریفه لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل و باجماع امت سابقین بسوی جهاد بدینطور بودند که در جنگ بدر که اول جنگهای بزرگ پیغمبر صلعم بود با کفار که خود بجنگ رفته با ایشان جنگ کردند نظر باینکه در زمان ضعف سلم بود پس کسانیکه پیش کرده بسوی اسلام و دست از مال و جان شستند و اسلام و سبب اسلام را یاری کردند افضل از دیگران بودند و لکن ظاهر است که اهل بدر دیم هر لیست جمیع ایشان به بینه بر صحت و وعدهای الهی ایشان بر کفار مأیوس از جان و مال خود بودند اگرچه بسیاری از ایشان که مهاجرین بودند در مدینه غریب بودند لکن بسیاری که انصار بودند در بلد خود بودند و مهاجرین چون مکه را دار هجرت کردند مدینه بمنزله خانه ایشان بود و پیش جمع بخوانده عیال خود بودند اگر در اینها تأمل کنی که کسانیکه در خدمت حضرت شهید شدند بوجوه عدیده اولی میباشند فضل

زیرا که همه ایشان در بلاد غربت بدست گروه بیحد گرفتار بودند با اینکه ایشان از امان
میدادند و امارت و ریاست میبخشیدند ترک آن کردند و میدانستند که لابدّ چاره نیست بجز
کشته شدن نظر بر چیزهائیکه از پیغمبر ص و امیر المؤمنین ع رسیده بود و سید الشهدا نیز مکرّر
تصریح میفرمود که همه کشته خواهید شد و با این همه دست از یاری او کوتاه نکردند و خود
را در مقابل کوه کوه از تیر و شمشیر و نیزه و تیر انداختند تا اینکه ساغر اجل نوشیدند و اهل
بدر را بعد از کشتن پیغمبر خدا و علی مرتضی و اخیار صحابه بر ایشان نماز کردند و ایشان را بعزت
دفن کردند و شهداء کربلا را کسی نبوده که بر ایشان نماز کند مجاهدین در بدر بنا بر اشهر روایات
سیصد سیزده نفر بودند و لشکر کفار هزار یا از نهصد تا هزار نفر بودند و اصحاب سید الشهدا
ع بنا بر اشهر روایات هفتاد و دو نفر بودند و لشکر مخالف سی هزار نفر بودند و لشکر بدر بسیار
میترسیدند حق تع جبرئیل را با هزار نفر ملئکه و میکائیل را با هزار ملک و اسرافیل را
با هزار ملک بیاری پیغمبر فرستاد و بنا بر روایتی دو هزار ملک و بروایتی پنج هزار ملک بر
اسبهای ابلق سوار بودند و عمامهای سفید بر سر داشتند از سهل بن عمرو روایت شده که
در روز بدر مردان سفید دیدم در میان آسمان و زمین که هر یک علامتی داشتند و کفار را
میکشتند و اسیر میکردند و در روایت دیگر راوی میگوید که من و پسر عمم بر سر آب بدر بودیم
در روز جنگ چون کمی لشکر حضرت رسول ص و بسیاری لشکر قریش را میدیدیم در نظر داشتیم که چون
لشکرها برابر یکدیگر شدند و لشکر محمد ص هزیمت شوند ما ایشان را غارت میکنیم و چنان
تخمین میکردیم که لشکر کفار چهار مقابل لشکر اسلام است که ناگاه دیدیم ابری بر بالای
لشکر پیدا شد صداهای اسلحه بگوش ما میرسید ابر دیگر پیدا شد همچنین ناگاه اصحاب
محمد و برابر لشکر قریش شکست پسر عمم از آن حال ترسید و هلاک شد و من بخدمت پیغمبر رفتم مسلمان
شدم و از صهیب روایت شده که در روز بدر بسیار دستها بریده شد جراحتها ظاهر شد
که خون از آن جاری نشد و آن علامتها ضرب ملائکه بود و ابو هریره گفت در روز بدر سر
یاوردم خدمت حضرت رسول ص و گفتم یا رسول الله دو سر را خود بریده ام و سیم دیدم که مرد
سفید بلندی ضربتی زد و این سر افتاد برداشتم و نزد تو آوردم حضرت فرمود فلان ملک
بود در وقتیکه آنحضرت فتح بدر را کرده بمنزلیکه آنرا اثیل میگفتند نازل شد نماز عصر
در آنجا بجا آورد و دو رکعت نماز عصر را کرده تمام کرد بعد از سلام سبب آنرا پرسیدند فرمود

جزی الله عنا قومنا شر ما جزی شرار الموالی بل
هم اسمعوا حقنا وتظاهروا علینا

که میکائیل بر من گذشت و بر بالهایش گرد و غبار نشسته بود و تبسم نمود گفت کافران تعاقب
کرده بودیم پس جبرئیل گذشت بر مادیانی سوار بود و موی پیشانیش را گره زده بود و غبار
بسیار بر بالهایش نشسته بود گفت یا محمد حق تعالی در وقتیکه مرا بسوی تو فرستاد امر کرد
مرا که از تو جدا نشوم تا از من راضی شوی آیا از من راضی شدی یا نه حضرت فرمود بلی راضی شدم
و ایضاً عدد کفار در جنگ بدر زیاده از هزار نبودند و ایشان زیاده از سیصد سیزده نفر نبودند
و بجزع و فزع در آمده بودند تا آنکه بر پیغمبر خدا ص تضرع کردند و خدا در قرآن فرمود که اذ
تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین و اصحاب سید الشهدا
ع با آن قلت عدد و بسیاری کفار باکی نداشتند و با یکدیگر مطایبه و مزاح میکردند و اصحاب
بدر اول بطمع غنیمت قافله شام بیرون آمدند و وقتیکه جبرئیل خبر داد که قافله از دست شما
رفت و کفار بقصد شما می آیند ترسیدند و میگفتند که ما بقصد جنگ بیرون نیامدیم و
در فکر این بودند که بیک نحوی از این معرکه خلاص شوند اما اصحاب سید الشهدا ع هر چند
میفرمود شما را اذن دادم بروید مرا بگذارید میگفتند خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا
بعد از تو باز زندگانی دنیا چه میکنیم اصحاب بدر بوعده خدا و رسول میدانستند نصرت
می یابند و اصحاب سید الشهدا میدانستند که کشته میشوند اصحاب بدر را غم اهل و عیال
نبود و اصحاب سید الشهدا یکجا فکر خود و یکجا اسیری عیال و زن و فرزند اصحاب بدر را ابیر
دو لبشان نبستند و اصحاب سید الشهدا را با لبهای تشنه و گلوهای خشکیده شهید کردند اصحاب
بدر را ملائکه یاری کردند و اصحاب سید الشهدا را کسی یاری نکرد تا کشته شدند اگر چه ملائکه
بجهت یاری ایشان آمدند لکن چون مقدر شده بود کشته شدن ایشان فایده نبخشید چنانچه
از حضرت امام رضا ع روایت شده که نازل شدند از برای او چهار هزار ملک چون بزمین کربلا
آمدند دیدند قضای الهی واقع شده و آنحضرت را شهید کرده اند پس ایشان همیشه در نزد قبر او
میباشند و غبار آلود و ژولیده و پژمرده تا وقتیکه قائم آل محمد قیام نماید پس ایشان یاور
او خواهند بود و طلب خون آنحضرت را خواهند کرد واه لهفی علی الجسد الغادر بالفلاة
شلوا تقبله خدود صنابل ای اندوه بر آن جسد مطهر که بر زمین افتاده بود و از هر جانب
دمهای شمشیر کوفیان بر او میزدند و او را پاره پاره میکردند لهفی علی الخیل الذی سبقه تحت سنبکها
بالمرافق القنا سیقها لها آنحضرت و اندوه بر حسنات آن نیست که غبار آلوده و خالی شد

بوده کوفیان بیحیا بسرهای نیزه ابرامی ازدند لهفی لک یا رسول الله فی ایدی الطغاة نواعج
و بواکی اعسرت و اندوه بران زنان بیکس که بدست ظالمان کرفتار بودند و یکی بکریه و یکی
بندبه و نوحه مشغول بودند تا الله لا انساک زینب و العدی قسراً تجاذب عنک فضل رداک
بخدا قسم فراموش نمیکنم تو را ای زینب در حالیکه دشمنان دور ترا کرفته بودند و از دوی چیر
مقنعه از سرت میکشیدند حتی اذا هموا بسلبک صحت باسم ابیک و استصرخت ثم اخاک
آه فراموش نمیکنم حالتی را که میخواستند ترا برهنه کنند و تو فغان میکردی و کاهی پدرترا
ندا میکردی که یا امیر المومنین دختر ترا برهنه میکنند و کاهی برادرت را میخواندی که ای برادر
خواهرت را عریان میکنند لهفی لندبک باسم اخیک و هو مجروح الجوارح بالسیافی براک
یاد نمیرود داغ حالتی که میخواندی بصدای بلند برادر مظلوم خود را و او در میان افتاده بود و
تو را امید بود و به سبب کثرت جراحات در حال سیاف و جان دادن بود و ترا امید بود و طاقت
جواب دادن نداشت تستصرخیه اسی و عز علیه ان تستصرخیه و لا یجیب ندائک و اورا
میخواندی و چه کران بود بر او که تو او را بخوانی و او تو را جواب نکوید و بالجمله بعد از انکه تامل
کنی معلوم میشود که شهدای کربلا بسیار جلیل المرتبه بودند بعثت بنست که حضرت امیر
المومنین ع در حدیث طویلی میفرماید بهترین خلق و سید خلق بعد از فرزندم برادر مظلوم
او سن که در زمین کرب و بلا کشته خواهد شد الا و ان اصحابه من سادة الشهداء یوم القیمة
اکاه باشید که اصحاب او از سادات شهدا میباشند در قیامت و از حضرت صادق ع روایتشده که
سید الشهدا ع کشتهها را نزد یکدیکر و برو یکدیکر میکذاشت و میفرمود قتلی
النبیین و آل النبیین کشتههای پیغمبران و آل پیغمبرانند و شیخ صدوق از جمله مکتبه روایت
کرده است که کفت شنیدم از میثم تمار که میکفت بخدا قسم که میکشند این امت فرزند
پیغمبر خود را در دهم محرم و دشمنان خدا آن روز را روز برکت خواهند کرفت و این امر البته
که البته واقع خواهد شد و در علم الهی کذشته اعلم ذلک بعهد عهده الی مولای امیر المومنین
اینرا بمن خبر داده است مولای من امیر المومنین ع و خبر داده است بمن که براو میکریند هر چیز
حتی وحشیان در صحراها و ماهیان در دریاها و مرغان در هوا و میکریند براو شمس و قمر
و ستارهها و اسمان و زمین و مومنان جن و انس و جمیع ملائکه و رضوان و مالک و حملهٔ عرش
و اسمان خون و خاکستر خواهد بارید پس کفت واجب شده است لعنت بر کشندکان حسین ع

هم چنانکه واجب شده بر مشرکین و یهود و نصاری و مجوس کفتم ای میثم چکونه چنین روزی
را روز برکت میدانند میثم کریست و کفت بجهت حدیث دروغی چند که وضع میکنند و کمان میکنند
کنند که انروز روزیست که توبه ادم قبول شده و دروغ میکویند توبه ادم در ذی الحجه قبول شد
و کمان میکنند که در انروز توبه داود قبول شد و حال انکه در ذی الحجه بود و کمان میکنند که در ان
روز یونس از شکم ماهی بیرون امد و دروغ میکویند این در ذی الحجه بود و کمان میکنند که در
انروز دریا بجهت بنی اسرائیل شکافته شد و حال انکه در ربیع الاول بود پس میثم کفت یا جبلة
اعلمی ان الحسین سید الشهداء یوم القیمة و لاصحابه علی سایر الشهداء فضل ای
جبله بدانکه حسین ع سید الشهدا است در قیامت و اصحابش را بر سایر شهدا زیادتی و
فضیلتی میباشد و در بعضی از نسخ حدیث است که فضیلت ایشان بر سایر شهدا مثل درجهٔ
اسمان است ای جبله هر کاه نظر کنی بسوی افتاب و ببینی که سرخ شده است مثل خون تازه بدانکه
الشهدا ع کشته اند جبله میکوید روزی بیرون امدم دیدم افتاب بر دیوارها تابیده مانند
جامههای بسیار رنکین پس نعره کشیدم و کریه کردم و کفتم قد و الله قتل سیدنا الحسین بن علی
ع بخدا قسم که سید و مولای ما حسین ع کشته شد و صاحب بصائر روایت میکند که روزی پیغمبر ص
با جمعی از صحابه براهی میکذشتند که برخوردند بکودکانی چند که بازی میکردند پس پیغمبر
خدا ص نشست در نزد کودکی از میان ایشان و او را بوسیدند و ملاطفت بسیار باو کردند
پس او را در بغل کرفتند بسیار بوسیدند چون سبب اورا پرسیدند فرمود روزی دیدم که
این طفل با حسین ع بازی میکرد و دیدم که خاک زیر پای او را بر میداشت و بر صورت و چشم
خود میمالید پس دوست من او را بجهت دوستی او با حسین ع و جبرئیل خبر داده است
بمن که او از انصار او خواهد بود در واقعهٔ کربلا و از موسی بن جعفر ع روایتشده که در
روز قیامت ندا میکنند که کجایند حواریین محمد ص بن عبد الله که عهد او را نشکستند تا
از دنیا رفتند پس بر میخیزند سلمان و ابوذر و مقداد پس ندا میکنند که کجایند حواریین
علی بن ابیطالب ع پس بر میخیزند عمرو بن حمق و محمد بن ابی بکر و میثم تمار و اویس قرنی
ندا میشود که کجایند حواریون حسن ع بن فاطمه بنت محمد بن عبد الله ص پس بر میخیزند سفیان
بن ابی لیلی همدانی و حذیفه ابن اسید پس ندا میشود که این حواریین الحسین بن علی کجایند حواریون
حسین ع پس بر میخیزند شهدائیکه او را یاری کردند و دست از یاری بر نداشتند تا کشته شدند

ادی بنکو یادی کردند فرزند پیغمبر را صلعم کسی او را یادی نکرد و ایشان او را یاد نکردند کی
او را دستگیری نمود و ایشان دست از مال و جان و عیال برداشتند تا اینکه با لبهای تشنه
و جگرهای برشته ساغر اجل نوشیدند و خلعت شهادت پوشیدند و در خاک و خون غلطیدند
فیا لهف لهفی علی الکهول والشبان ویا تاسفی علی تلک الاجسام والابدان هی جسوم
طالما اتعبوها فی عبادة الرحمن وتلاوة القرآن ملقات علی التراب من غیر فراش ولا مهاد
ولا وطاء ولا وساد تهب علیها الصبا والدبور وتعدو علیها العقبان والنسور*
وا اسفاه علی تلک الجثث الشریفة والشمائل اللطیفة وا غصتاه علی ذبح اشبالهم*
وسبی عیالهم ونهب رحالهم وقتلهم فتیتهم واموالهم فیا لیتنی کنت عنهم فداء و
لانفسهم وقاء کانوا لیوث الوغی جمعا وبحر ندی للوافدین واقمار باسحار واقمار حسین
عراها الخسف فاحتجبت عن البرایا ولم تحجب عن الباری و همه شیرهای بیشه شجاعت و
کان کرم سخاوت بودند و ماههای شب سیاه هدایت بودند که از ظلم ظالمان منخسف و بینور
شدند و از نظرها رفتند لکن از نظر لطف الهی نرفتند دارت علیهم رحی الهیجاء فاطبقت
حتی فنوا تحت خطار وبطار فرو گرفتند ایشانرا اساس ظلم تا ایشانرا بعد از آن اسبها ستم و
جور لگدکوب ساختند در زیر دست و پای اسبان و چارپایان و ضرب تیغها بران پاره پاره کردند فدی
الجسوم الزواکی لا وطاها تنفوا علیها سوابق زع اعضاء فدای جسمهای زکیه
شوم که بر زمین افتاده بود و بادها بران میوزید اضحت نساؤهم فی السبی بارزة*
تحکی بدورا عراها خسف اضرار تدور حول الحسین الطهر حاسرة کواله فلها نوح
ببندفا زنان ایشانرا اسیر و برهنه کردند و از شدت الم و مصیبت بلند بلند نطق حسین
ع میکردند و نوحه میکردند وزینب احمد فی البین نادیة یا قوم من لغریب الاهل
والدار دران میان زینب خاتون ندا میکرد که کیست بر غریبی و بیکسی او رحم کند قد
کنتم قبل تخشون صولته وراسه الان اضحی فوق خطار پیش از این از صولت او
شجاعتش میترسیدید و حال می‌بینم سرش را بر نیزه بلند کرده اید ذبحتم سبط احمدکم
کبدی کسرتم عضدی اخذتم نادی پناه مرا ذبح کردید جگر مرا سوختید بازوی مرا شکستید
آتش مرا خاموش کردید عزیز قوم رماه الذل بینکم رب الصیانة بل مختار مختار
این عزیز ما است که چنین او را ذلیل نموده اید بلکه برگزیده احمد مختار است که او را چنین

خار کرده اید لیتنی للمنیة قبل الیوم بی نزلت ومقلتی عمیت عن هتک استار کاش پیش از این
مرده بودم و کاش کور شده بودم که چنین پرده خود را دریده نمیدیدم کدام دلست که در
این بلیه نمیسوزد و کدام دیده است که در این مصیبت اشک نمیریزد مگر نمیدانی که این مصیبت
چگونه عالم را بتزلزل در آورد و آسمان و زمین را خونبار کرد و سنگ و چوب و جانوران گریستند
و وحش و طیر را بر آتش حسرت کباب کرد و ملائکه مقربین در این مصیبت عزادار شدند و
پیش از کشته شدنش عزا گرفتند و بر او گریستند چنانچه در حدیثست که ملکی از ملا
اعلا مشتاق لقای پیغمبر صلعم شد از خدا رخصت خواست که بخدمت آنحضرت برسد او را
رخصت داد روان شد هر گاه بزمین نیامده بود و چون خواست فرود آید وحی شد بر او که ای خبر
محمدا ان رجلا من امته اسمه یزید یقتل فرخ الطاهر ابن الطاهرة خبر بده بمحمد که مردی
از امت او مسمی به یزید لعنة الله علیه میکشد فرزند طاهر او را که فرزند طاهره شبیه مریم است
عرض کرد خدایا من شاد بودم بر زیارت پیغمبر چگونه این خبر را باو بدهم شرم می آید که دل
پیغمبر تو را بدرد آورم بخبر کشتن فرزندش حسین ع کاش بزمین نمیرفتم وحی آمد که این خبر را
امر میکنم اطاعت کن آنملک آمد بسوی پیغمبر صلعم با اهل بیت و گفت یا رسول الله بجهت شوق
زیارت تو اذن خواستم از خدا مرا اذن داد و خبری بمن فرمود که بتو داده باشم فلیت انی
کا نحطم اجنحی ولم آتک بهذا الخبر کاش خدا پرهایم را شکسته بود و این خبر را بتو نمیدادم
لکن چاره از انفاذ امر خدا نیست بدانکه مردی از امت تو باسم یزید است خدا از یاد کند
لعن او را در دنیا و عذاب او را در آخرت فرزند طاهر تو را خواهد کشت و کشنده او را بعد از
او در دنیا تمتعی نخواهد بود مگر قلیلی و خدا جزای او را خواهد داد و مخلد در جهنم خواهد
بود پس پیغمبر صلعم گریست گریه شدیدی یا دستکاری خواهند که فرزند مرا میکشند گفت یا محمد
میان دل و زبان ایشان جدائی خواهد افتاد و به نفاق میرند و در آخرت عذاب بدی مال
خواهد بود ایشانرا و در روایت دیگر وارد شده که ملکی که موکل بارانست مأذون شد که
بخدمت فخر کاینات برسد چون بخدمت آنحضرت آمد آنحضرت بام سلمه فرمود که در را محافظت باش
که کسی داخل حجره نشود ام سلمه متوجه در بود که حسین ع داخل شد خواست داخل حجره
طاهره شود ام سلمه او را منع کرد از هر طرف جست تا داخل شد و رفت بخدمت خیر البشر بر زانوی
نوهای مبارکش بالا رفت و بران نشست ملک گفت آیا دوستش میداری ز موی بلی

خبر شهادت سید الشهداء را جناب پیغمبر صلعم بام سلمه زوجه خود داد و تربت او را باو سپرد

کفت اِنَّ اُمَّتَکَ سَتَقْتُلُهُ زود باشد که امت تو او را بکشند و اگر تو خواهی زمینی که در
ان کشته میشود بتو بنمایم پس دست دراز کرد چون باز او را خاک سرخی در دستش بود
حضرت آنرا بام سلمه داد که حفظ نما ام سلمه آنخاک را در کنار مقنعه خود بست شرحبیل بن
ابی عون روایت میکند که چون حسین ع متولد شد ملکی از فردوس اعلی نازل بر بحر اعظم شد و ندا
کرد در اقطار آسمانها و زمینها که یا عِبادَ اللهِ اِلْبَسوا اَثْوابَ الاَحْزانِ وَاَظْهِروا التَّفَجُّعَ و
الاَشْجانَ فَاِنَّ فَرْخَ مُحَمَّدٍ مَذْبوحٌ مَقْهورٌ ای بندکان خدا جامهای غم و اندوه بپوشید و
اظهار مصیبت و اندوه نمائید که فرزند محمد را ذبح میکنند و مقهور میشود پس آمد
بخدمت پیغمبر صلعم و قبضه از تربت طاهر زمین کربلا را با خود داشت کفت یا حبیب الله کشته
میشوند در این زمین کروهی از اهل بیت تو و میکشند ایشان را کروهی از ظالمان امت تو
وَیَقْتُلونَ فَرْخَکَ الحُسَیْنَ اِبْنَ بِنْتِکَ الطّاهِرَةِ و میکشند فرزند تو حسین ع که پسر دختر طاهره
تو میباشد و اینست تربت او پس آنرا بانحضرت داد و کفت یا محمد این تربت را در نزد خود حفظ کن هر کاه
به بینی متغیر شده و مثل خون کردیده بدانکه فرزندت حسین ع کشته شده پس قدری از
تربت طاهره را آنملک بر بال خود کرفته باسمان عروج کرد ملکی نماند مکر برای جستن و آنرا بو
چون جناب رسالتمآب آن تربت طاهره را کرفتند میبوسیدند و میکریستند و میکفتند
قاتَلَ اللهُ قاتِلَ الحُسَیْنِ خدا بکشد کشنده حسین را و او را بعذاب جهنم معذب فرماید پس
آنرا بام سلمه داد و خبر شهادت فرزند خود را باو داد و فرمود این را بکیر و نیکو محافظت و
پرستاری کن آنرا بعد از من فَاِذا رَاَیْتَها قَدْ تَغَیَّرَتْ وَاحْمَرَّتْ وَصارَتْ دَماً عَبیطاً فَاعْلَمی اَنَّ
وَلَدِیَ الحُسَیْنَ قَدْ قُتِلَ بِکَرْبَلا چون دیدی که آنرا سرخ شده و بخون تازه بدل شده بدانکه
فرزندم حسین ع کشته شده است در زمین کربلا چون یکسال از عمر شریف سید الشهدا
ع کذشت دوازده هزار ملک بر پیغمبر صلعم نازل شدند بصورتهای مختلف و رنکهای ایشان
سرخ بود و بالهای ایشان کریان باظهار در نزد پیغمبر صلعم همه عرض کردند ایشان
یا محمد سَیَنْزِلُ بِوَلَدِکَ الحُسَیْنِ مِثْلُ ما نَزَلَ بِهابیلَ مِنْ قابیلَ و ملکی نماند در آسمان مکر آنکه نازل
شدند بر رسول الله و او را تعزیت میدادند بفرزندش حسین ع و خبر میدادند او را
بانچه عطا میکند بزیارت کنندکان او و کریه کنندکان بر او و آنحضرت کریه میکرد و می کفت
اَللّهُمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَاقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ وَلا تُمَتِّعْهُ بِما اَمَّلَهُ فِی الدُّنْیا وَ اَصْلِهِ حَرَّ نارِکَ فِی

الآخِرَةِ آری اینمصیبتی بود که از وقت ولادت صاحبش اینخبر محنت اثر را کوش زد مقربین
کردند و با بشارت ولادتش خبر شهادتش را دادند و در وقت تولدش تعزیه اش را کرفتند
و پیش از وقوعش لباس اندوه پوشیدند و جامه عزا و ماتم در بر کردند اَللهُ اَکْبَرُ اِنَّها
مُصیبَةٌ تَلُثُّ عُروشَ الدّینِ تَثَلْثُلُ الله اکبر چه مصیبتی بود اینمصیبت که سریر دین را سر
نکون و خانهای ایمان را خراب نمود اَللهُ اَکْبَرُ اِنَّها لَرَزِیَّةٌ اَلْقَتْ عَلَی الاِسْلامِ صَفْحَةَ کَلْکَلٍ
الله اکبر چکونه مصیبتی بود که بر اسلام واقع کردیده و ارکان اسلام را در هم شکست
چنانچه شتر سینه خود را بر کسی اندازد و اعضای او را در هم شکند عَجَباً مِنَ السَّبْعِ الطَّرائِقِ
کَیْفَ لَمْ تَنْشَقَّ وَالاَرَضینَ لَمْ تَتَزَلْزَلْ اَسَفاً عَلَیْهِ وَالکَواکِبِ کَیْفَ لَمْ تَنْقَضَّ وَالاَفْلاکِ
لَمْ تَتَعَطَّلْ عجب دارم که چرا آسمانها شکافته نشدند و زمینها متزلزل نشدند و چرا ستارها
از هم نپاشیدند و افلاک از حرکت نیفتادند قُتِلَ ابْنُ فاطِمَةَ وَبِالحَرَمِ یُبْکِی الاَعادی
لا کَفیلَ وَلا وَلِیَّ فرزند فاطمه را کشتند و حرمش را اسیر کردند و در دست دشمنان اندر
ایشان را کفیلی و نه ایشان را دوستی اَیَبیتُ بِالطَّفِّ الحُسَیْنُ مُجَدَّلاً یا لَلرِّجالِ عَلَی
الثَّری وَالجَنْدَلِ وَتَبیتُ مِنْ اَمْنٍ اُمَیَّةُ نُوَّماً لَمْ تَخْشَ مِنْ خَوْفٍ وَلَمْ تَوْجَلِ آیا بدن مقدس
حسین ع بر روی سنک و خاک می اندازند و اولاد امیه بخواب راحت میباشند بدون
خوف و تشویش آیا کجا اند مردان دین دار با حمیت که در این بلیه خروش بر آورند هَلْ
تَقْبَلونَ بِاَنَّ خَیْرَ نِسائِکُمْ فِی الاَسْرِ یَسْتَعْطِفْنَ مَنْ لَمْ یَقْبَلْ آیا می پسندید که سیده زنان
شما را اسیر کنند و هر چند طلب مهربانی کنند کسی بداد ایشان نرسد وَیُقادُ فِی
الاَصْفادِ مِنْ اَمَتِکُمْ بَعْدَ ابْنِ فاطِمَةَ لِکُلِّ مُؤَمَّلٍ آیا می پسندید که پناه شما را و امام شما
بعد از فرزند فاطمه در غل و زنجیر کنند یُسَیِّرُ بِهِ وَنِسائُهُ مِنْ حَوْلِهِ نَحْوَ الشّامِ عَلی ظُهورِ
البُزْلِ او را اسیر کنند با زنان و خواهرانش بر شتر سوار کرده بجانب شام بسوی بدترین
لئام برند بدانکه اینجماعتیکه در خدمت سید الشهدا بودند از خواص مؤمنان بودند
که بالمره دست از دنیا شسته در کمال شوق و ذوق جانهای خود را در راه خدا بخشیدند پس مستمع باش
تا بشنوی مجملی از کیفیت جانبازی بعضی از ایشان را چنانچه علمای اعلام مثل شیخ مفید و شیخ
صدوق و سید بن طاوس و دیکران ذکر اینواقعه محنت انجام کرده اند اینست که بعد از جمله
روز اول روز شد بعد شروع بمبارزت کردند و اول کسیکه بمبارزت کشته شد حر بن یزید ریاحی

ذکر مبارزت کردن و شهید شدن حر با سعادت در اول مبارزت

بود و حکایت شهادت آن با سعادت اینست که چون در اینجمله بسیاری از لشکر امام ع با بدلا
السلام بر شتافتند آنحضرت صدای اشرف را بلند کرد از برای اتمام حجت میفرمود اما من مغیث
یغیثنا لوجه الله اما من ذابّ یذبّ عن حرم رسول الله آیا فریادرسنده نیست که بجهت تقرب
بخدا فریادرسی نماید آیا کسی هم نمیرسد که دفع شر از حرم پیغمبر ص نماید چون حر با سعادت
این را شنید و این نوا تعدا دید نزد پسر سعد آمده گفت تو آخر جنگ خواهی کرد با این مرد
گفت ای والله قتالا ایسره ان تطیر الرؤس و تطیح الایدی بخدا قسم که جنگی خواهم کرد که اقل
آن باشد که سرها را از بدن جدا کرده و دستها بریده شود چون حر با سعادت این را شنید
رفت در میان لشکر خود و لرزه بر بدنش افتاد و احوالش منقلب گردید مهاجر بن اوس
با او گفت در امر تو حیرانم ترا از شجاعان کوفه میدانم اینچه حالست در تو میبینم حر گفت خود را
در میان بهشت و دوزخ می بینم و با این جهة حیرانم پس گفت بخدا قسم بر بهشت چیزی را اختیار
نمیکنم اگرچه مرا پاره پاره کنند و بدنم را بسوزانند پس اسب را راند بسوی لشکر سید الشهدا
ع و دست بر سر گذاشته بود و میگفت اللهم الیک انبت فتب علیّ فقد ارعبت قلوب
اولیائک و اولاد بنت نبیک خداوندا توبه کردم انابه کردم توبه مرا قبول کن مرا عفو کن
که ترسانیدم و پریشان ساختم دلهای مقدسه اولیای ترا و فرزندان دختر پیغمبر ترا
پس آمد نزد آنحضرت و عرض کرد جعلت فداک منم آنکه ترا مانع شدم از برگشتن و ترا
در این صحرا حبس کردم و گمانم نبود که این قوم ستمکار کار را باینجا خواهند رسانید و با تو
جنگ خواهند کرد یا ابن رسول الله توبه خواهم کرد فهل لی من توبة آیا توبه ام قبولست
حضرت فرمود بلی خدا توبه ترا قبول میکند فرود بیا عرض کرد یا ابن رسول الله در فرود
آمدن من بست سواره بودن من بهتر است از پیادگی من والی النزول آخر امری آخر فرود
خواهم آمد و آن وقتیست که کشته شوم و در خون خود بغلطم ابن نما روایت کرده است که
حر عرض کرد با آنحضرت که در وقتیکه پسر زیاد مرا بطلب تو فرستاد چون بیرون آمدم از قصر
ندا شنیدم که یکی میگفت ابشر یا حر بخیر ای حر ترا بشارت باد بخیر رو بعقب کردم کسی را
ندیدم گفتم که بخدا که این بشارت نیست حر را که من بجنگ فرزند پیغمبر میروم و گمان نداشتم
که تو را یاری کنم حضرت فرمود خدا ترا اجر و اجر بدهد و در بعضی از کتب مقتل مذکور
است که حر گفت دیشب پدرم را در خواب دیدم که نزد من آمد و گفت ای فرزند در این روزها

بکجا رفته بودی گفتم رفته بودم سر راه بر امام حسین ع بگیرم پدرم فریاد برآورد و گفت
وای بر تو ای فرزند ترا چه کار است با فرزند رسول خدا اگر میخواهی در جهنم مخلد باشی برو با او
حرب کن و اگر میخواهی در قیامت رسول خدا شفیع تو باشد و در بهشت همسایه او باشی
برو او را یاری کن و با دشمنان او جهاد کن شیخ صدوق علیه الرحمه میفرماید که پس عرض کرد
که یا ابن رسول الله رخصت ده با دشمنان مقاتله کنم و در راه وفای تو جان در بازم حضرت
او را اجازت داده مرکب را بجولان در آورده میگفت انی انا الحرّ و مأوی الضیف اضرب
فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حلّ بارض الخیف اضربکم ولا اری من حیف
منم حر و منم کریم و خواهان میهمان خود و شمشیر خود را بگردنهای شما میزنم بجهة
حمایت بهترین اهل زمین و حیف نیست کشتن شماها که با او جنگ میکنید پس آن شیر بیشه جرأت
نامدار او هر بر روزگار خود را داده در دریای حرب انداخت و خود را بهر طرف میزد و می انداخت
زید بن سفیان تمیمی میگفت اگر میرسیدم باو نیزه خود را میزدم پس در اثنائیکه
حر بحرب آمده بود و مشغول بحرب بود ضربتی بر گوش و چشم او رسیده و خون از روی
اسبش جاری بود که حصین بن نمیر سکونی باو گفت با زید همان حر است که آرزوی او را
کردی که او را دریابی و نیزه بر او زنی پس آن ملعون بحرب او بیرون رفت چون بمیدان رسید
حر بر او حمله کرد و یک ضربتی بر او زد که جان بمالک سپرد و نقل کرده که چهل نفر
سواره و پیاده را کشت و در بعضی از روایات رو بجانب سید الشهدا کرد که آیا راضی شدی
از من حضرت فرمود نعم انت حرّ کما سمّتک امّک بلی تو حری چنانکه مادرت حر نام کرد
آخر الامر ملعونی اسب او را پی کرد حر پیاده ماند و باز جنگ میکرد و میگفت ان تعقروا بی
فانا ابن الحرّ اشجع من ذی لبد هزبر اگر اسب مرا پی کردید پروا ندارم که من فرزند
آزادگانم و دلم قویتر است از شیر آخر الامر دور او را گرفتند ایوب بن مسرح و یکی دیگر
از اهل کوفه شریک شده او را شهید کردند و بروایتی نیزه بر سینه او زدند که سینه
کینه اش شکافته شد فریاد برداد زکنی یا ابن رسول الله قربانت خود را دریاب سید
میفرماید که وقتی که سید الشهدا باو رسید که خون از رگهای حر میجست حضرت فرمود
بخ بخ یا حر انت حرّ کما سمّیت فی الدنیا والآخرة به به مرحبا ای حر نیکو وفاداری کردی
تو حری و آزادی همچنانکه اسم حر مشهور شد در دنیا و آخرت پس فرمود لنعم الحرّ حرّ بنی

شهادت بریر ابن خضیر همدانی رضی الله عنه

ریاح صبور عند مختلف الرماح نیکو ازاده ایستحر ریاحی که پای یاری کرد در وقت جنبش نیزها و نعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصباح خوشا بحال حر که حسین را نداداد و جان خود را در راه او در باخت پس انحضرت خاک از صورت او زاه وفا پاک میکرد و میفرمود تو حری در دنیا و اخرت و در بعضی از کتب مقتل مذکور استکه برادرش مصعب نیز بخدمت انحضرت امده توبه کرد و بمیدان رفته کشته شد و هم چنین فرزند او و غلام او و لکن صحت او ثابت نشده و بعد از شهادت حر بریر بن خضیر همدانی پیش امد و او مردی بود از صلحا و نیکان و اقرء اهل زمان و بعد حصول رخصت رو بمیدان نهاده رجز خواند و نسب خویش را بیان کرده پس ندا کرد اقتربوا منی یا قتلة المؤمنین اقتربوا منی یا قتلة اولاد البدریین اقتربوا منی یا قتلة اولاد رسول رب العالمین و ذریة الباقین پیش اید ای کشندگان مؤمنان نزدیک نید ای کشندگان اولاد بدریین نزدیک بیاید ای کشندگان اولاد پیغمبر و ذریه او پیش اید تا ضرب دست مرا او برسید به پاداش عمل خود پس خود را بر ان ناشرار زد و میزد و می انداخت تا سه نفر را بدرک اسفل فرستاد پس یزید بن معقل بجهت مقاتله او بیرون امد و گفت شهادت می دهم که تو از گمراهانی بریر گفت بیا تا مباهله کنیم و دعا کنیم تا انکه بر باطل است بدست انکه بر حق است کشته شود و لعنت کند بر دروغ گوی ما را پس حمله کردند بر یکدیگر یزید ضربتی بر و زد و کارگر نیفتاد بریر ضربتی بر فرقش زد که خودش را شکافت و تا مغز سرش را شکافت و بجهنم واصل کرد دید یکی از اصحاب ابن زیاد که او را بحیر بن اوس میگفتند بر بریر حمله کرد او را شهید کرد پس اسب را در میدان جولان داد و شعری چند خواند و در ان افتخار خود را بر قتل بریر بیان میکرد پس بار گفتند که ایا بحیر کشتی بریر که از نیکان و صالحان بود و پسر عمش او امد با او گفت وای بر تو ای بحیر کشتی بریر را بحیر دو ملاقات خواهی کرد خدا را پس ملعون پشیمان شد پس شعری چند خواند که در ان اظهار ندامت کرده خود میکرد پس بعد از شهادت او وهب بن عبد الله بن حباب کلبی بمیدان رفت و مادرش و زنش همراه او بودند بعضی ذکر کرده اند که او جوانی تازه داماد بود و هفده روز از دامادیش گذشته بود و در بعضی از روایات چنین است که او نصرانی بود و خود و مادرش بدست سید الشهدا مسلمان شده بودند چون جمعی

شهادت وهب رحمة الله علیه

از اصحاب بفیض شهادت فایز شدند مادرش بنزد او امده گفت قم یا بنی فانصر ابن بنت رسول الله ای نور دیده برخیز و یاری کن فرزند دختر پیغمبر را که وقتی بهتر از این زمان نیست گفت ای مادر یاری میکنم او را و در جان باختن تقصیر نخواهم کرد و بعضی ذکر کرده اند که وهب خواست بجهت استحلال و وداع بنزد زن رود مادرش گفت ای فرزند زن ناقص عقلند مبادا ترا گول زنند و از سعادت ابدی باز مانی چون بنزد زن امد گفت یعلا این فرزند فاطمه غریب و تنها مانده دلم میخواهد در مقام یاری جانبازی کنم زن گفت کاش منهم جان را فدای او کردمی اما میخواهم شرطی کنی که در قیامت مرا نیز با خود ببری و مرا با خود به بهشت بری وهب قبول کرده هر دو بنزد امام امدند وهب عرض کرد رخصت ده تا خود را فدای تو سازم زن پیش امد و عرض کرد یا ابن رسول الله این نوجوان شوهر منست و من از و بهره برده ام و میخواهم در خدمت تو شرط کند که در قیامت مرا باز طلبد و مرا با خود به بهشت برد واستدعای من از شما اینست که مرا بخواهران و اهل بیت خود بسپاری تا در سلک کنیزان و خدمتکاران ایشان باشم تا در سراپرده عصمت تو ستر کس پای عفت من نرسد انحضرت بگریه درامد و وهب گفت شرط کردم که در روز قیامت بی او پای به بهشت نگذارم و او را بشما سپردم که او را بحرم خود بسپارید و بالجمله بعد از اجازه حرب و بمیدان نهاد و میگفت ان تنکرونی فانا ابن الکلبی سوف تروننی و ترون ضربی و حملتی و صولتی فی الحرب ادرک ثاری بعد ثار صحبی وادفع الکرب امام الکرب لیس جهادی فی الوغا باللعب اگر نمیشناسید مرا بشناسید که منم فرزند کلبی زود باشد که ببینید جانفشانی و ضرب دست مرا و مردانگیهای مرا در حرب که میکنم و از شما خون یاران خود را و اندوه را از خواطر خود خواهم برد از طلب خون ایشان و جهاد کردن من در جنگ بازیچه نیست پس حمله کرد بر قوم و مقاتله کرد تا انکه جماعتی را کشت پس برگشت بنزد مادر و عروس امد گفت ای مادر راضی شدی از من مادرش گفت ما رضیت حتی تقتل بین یدی الحسین راضی نمیشوم تا در برابر حسین ع کشته و در خون غلطی شوی زنش گفت بالله لا تفجعنی فی نفسک ای شوهر ترا بخدا قسم میدهم مرا بدرد مصیبت خود گرفتار مکن مادرش گفت سخن او را گوش مده برگرد و مقاتله کن در برابر فرزند پیغمبر تا جد بزرگوار او فردا ترا شفاعت کند پس وهب باز روی بمیدان نهاد و میگفت انی زعیم لک ام وهب بالطعن فیه تارة و الضرب ضرب غلام مؤمن بالرب حتی یذیق القوم مر الحرب

پس این سعادتمند باز خود را بر آن قوم زد و در دریای حرب غوطه ور شد تا آنکه نوزده سوار
و دوازده پیاده را بخاک هلاک انداخت بعد از آن عزم کردند تا آنکه دستهای او را از بدنش جدا
کردند و در آن حال زنش عمودی بر دست گرفته و بجانب او روانه شد و میگفت فداک ابی و امی
قاتل دون الطیبین حرم رسول الله پدر و مادرم فدای تو شوند کوشش کن و مقاتله نما
در نزد حرم رسول الله صلعم و جانبازی نما عمه زن تیر پیغمبر خدا وهب پیش آمد که او را
برگرداند بسوی خیمها آن زن پاک طینت دامن او را گرفته گفت هرگز بر نمیگردم تا با تو کشته
شوم سید الشهداء فرمود خدا شما را از اهل بیت جزای خیر دهاد باز زن برگرد خدا ترا
رحمت کند پس آن سعادتمند مقاتله کرد تا آنکه کشته شد زن دوید بر سر کشته او و خون
از رویش پاک میکرد شمر ملعون او را دید بغلام خود گفت عمودی بر سر او زد که سرش را
شکافت و او را کشت و این اول زنی بود که از لشکر سید الشهداء ع کشته شد صاحب بحار میگوید
دیدم روایتی که بیست و چهار پیاده و دوازده سواره را کشت آخر الامر او را اسیر کرده
نزد پسر سعد بردند آن ملعون امر کرده گردن او را زدند و سرش را بسوی لشکر سید الشهداء
انداخت مادرش آن سر را برداشته بوسید و بعد از آن بسوی لشکر ابن سعد انداخت ملعونی
نفر را بآن کشت پس آن زن عمود خیمه را گرفته و بر اشقیا حمله کرد و دو نفر را با عمود کشت
حضرت فرمود ارجعی یا ام وهب انت وابنک مع رسول الله فان الجهاد مرفوع عن النساء
ایمادر وهب برگرد که جهاد بر زنان نیست تو و فرزندت با رسول خدا میباشید پس او بر
گردید و میگفت خدایا امید مرا قطع مکن حضرت فرمود خدا قطع نکند امید تو را
وهب بعد از او عمرو بن خالد ازدی بمیدان رفته بعد جد و جهد بشهادت فایز گردید بعد
از شهادت او پسرش خالد بن عمرو قدم در عرصه میدان گذارده و رجزی خوانده و خود را
با آتش حرب انداخته و مقاتله کرد تا شهید شد بعد از آن سعید بن حنظله تمیمی قدم
در معرکه جانبازی گذاشته و رجزی چند خوانده خود را بر آن قوم شوم زده و قتال
عظیمی کرد تا آخر الامر خلعت شهادت پوشید و ساغر اجل نوشید بعد از آن عمر بن عبد الله
مذحجی روی بکارزار کرده دمار از روزگار آن کفار برآورده آخر بضرب مسلم ضبابی و عبد الله
بجلی بسرای جاوید شتافت بعد از آن مسلم بن عوسجه اسدی روانه میدان گردید و او از
بزرگان لشکر حضرت سید الشهداء بود و از شجاعان نامدار و مشاهیر روزگار بود و از اصحاب

شهادت بعضی از اصحاب رضوان الله علیهم

شهادت مسلم بن عوسجه رحمه الله

امیر المؤمنین ع بود و در خدمت آنحضرت جهاد کرده و در خدمت آنحضرت مردانگیها کرده
بود و بعضی ذکر کرده اند که حضرت امیر المؤمنین او را برادر خود خوانده و چند مرتبه قرآن را
نزد آنحضرت خوانده بود شبث بن ربعی میگوید که در یک جنگی همراه بودیم پیش از آنکه لشکر
اسبهای خود را لجام کنند در روز جنگ او خود را بر لشکر کفار زده و شش نفر از آن مشرکین
را کشته بود باری بعد از رخصت روانه میدان شد و میگفت ان تسئلوا عنی فانی ذو
لبد من فرع قوم من ذری بنی اسد فمن بغانا حاید عن الرشد و کافر بدین جبار صمد
اگر می پرسید از من شیری میباشم از خوانواده بنی اسد کسیکه بر ما ظلم کند از رشد و
هدایت برکنار و کافر میباشد بدین خداوند جبار پس مسلم مبارز خواست مبارزان
لشکر عرب با او می آمدند و او خود را بر ایشان زد و تا پنجاه نفر از ایشان را بدرک فرستاد
جمعی بر او حمله کردند مسلم تیغ کشیده بر ایشان حمله کرد و شش نفر دیگر را بدرک فرستاد آخر
از کثرت جراحات از اسب در گردید نعره کشید که ادرکنی یا ابن رسول الله سید الشهداء
با حبیب خود را باو رسانیدند و او را دیدند در حالیکه در خون غلطیده آنحضرت باو خطاب
فرمود رحمک الله یا مسلم فزت بالشهادة وادیت ما کان علیک خدا ترا رحمت کند
ای مسلم فایز شدی بشهادت و آنچه بر تو بود بجا آوردی پس این آیه را خواند فمنهم من قضی
نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا طایفه از دوستان اجل در یافته و جمعی که مشتاقند
منتظر مرگند پس حبیب پیش آمد و گفت یعز علی مصرعک یا مسلم ابشر بالجنة دشوار است
بر من ای مسلم که ترا باین حال ببینم بشارت ترا به بهشت پس با آواز ضعیف گفت بشرک
الله بخیر خدا ترا بشارت بخیر دهاد پس حبیب گفت اگر نه این بود که منهم از عقب تو
میآیم هر آینه دوست می داشتم که وصیت کنی بمن بآنچه خواهی ولیکن میدانم که من هم از پی
خواهم رسید پس مسلم اشاره کرد بسوی سید الشهدا و گفت اوصیک بهذا فقاتل دونه
حتی تموت ترا وصیت میکنم در باب این مظلوم که کوتاهی نکنی در یاری او و با دشمنانش
مقاتله کنی تا جان خود را در راه او در بازی حبیب گفت لانعمنک عینا ای مسلم دیده ترا
روشن خواهم کرد در یاری کردن او و محمد بن ابیطالب روایت کرده که چون مسلم را شهید
کردند کنیزی داشت صدا را بشیون بلند کرد و صدا زد وا مسلماه وا ابن عوسجاه وا سیداه
برادر چون صدای شیون او بلشکرگاه مخالف رسید شاد شدند و از شادی خروشیدند

حمله کردن عمرو بن حجاج بمیمنه لشکر انحضرت و حمله کردن شمر ذی الجوشن بمیسره لشکر انحضرت و فرستادن ابن سعد گروهی از اشقیا تیرانداز بامداد و گروهی را بجهت آتش زدن خیمه‌ها

که مسلم بن عوسجه را کشتیم شبث ابن ربعی گفت مادرهای شما بعزای شما بنشینند بزرگان
خود را میکشید و عزت خود را بذلت مبدل میکنید همین بزرگوار را که بکشتن او شادی می
کنید بسا مردانگیها که در جهاد کفار کرده و بسا که حقها که بر اسلام و مسلمین دارد و بر آن
شیخ مفید بعد از شهادت نافع بن هلال عمرو بن حجاج از جانب فرات بمیمنه لشکر حضرت
حمله کرد با اصحاب خود و جنگ در پیوست بعد از آنکه جنگ فرو نشست و غبار کم شده بدیدم
مسلم بن عوسجه بر زمین افتاده بود و پسر شمر ولد الزنا با گروهی بجانب میسره اصحاب انحضرت
حمله کردند و اصحاب انحضرت بر ایشان حمله کردند و سی و سه نفر دیگر از اصحاب انحضرت باقی
مانده بودند و اینجماعت قلیله بهر طرف که رو میکردند آنجماعت روسیاه متفرق میشدند پس
ابن سعد حصین بن نمیر سکونی را خواند با پانصد نفر تیرانداز بمدد لشکر خود فرستاد ایشان
مقاتله کردند تا نزدیک حسین و اصحاب او رسیدند و ایشانرا تیرباران کردند و بسیاری از
اسبهای ایشانرا پی کردند و مقاتله بطول انجامید تا میان روز جنگ شدت کرد نمیتوانستند
که بغیر از یکجانب پیش آیند بجهت آنکه خیمه‌ها را نزدیک بیکدیگر زده بودند ابن سعد گروهی را
فرستاد که خیمه‌ها را از پا در آورند اصحاب انحضرت در خیمه‌ها داخل شده گروهی را هلاک کردند
ابن سعد گفت خیمه‌ها را آتش زنند پس آتش در خیمه‌های عصمت و سرادقات طهارت زدند
أمحمد المختار إن أمية هدموا بيوتك عامدين وأحرقوا ای رسول مختار بنی امیه خانه‌ها
ترا خراب کردند و بآتش عدوان سوختند وبناتك الخفرات أضحت بعد ذا بالسلب
والضرب لا تنفك تعذب آه آه دختران و پرده نشینان ترا میزنند و برهنه میکنند
و بعذاب بعضی نموده اند خلفتها وقلوبها كبوتها خفقاً يشبه البرق وتسقب
یا رسول الله این سهل است که دلهای ایشانرا مثل خیمه‌های ایشان آتش زدند و بکشتن
فرزندان جگرها را کباب کردند بعلت سوزش پرده نشینان پس بنود چرخ پیر سعیها کرد
که آخر خیمه‌ها را سوختی چون امام عالیمقام و اصحاب کرام او این بی‌شرمی را دیدند تیغ کشیده
مثل شیر خشمناک بر آنقوم بیحیا حمله کردند عمرو بن قرظه انصاری جان خود را فدای آن مظلوم
کرده بهر طرف که انحضرت رو میکرد او در برابر انحضرت که تیری و نیزه که می آمد برابر او وارد
آمد و نمیگذاشت که ضربتی بانحضرت برسد تا آخر از کثرت جراحت بر زمین افتاد گویا می
گفت بیت آید دریغا کاشکی میداشتم جان دیگر تا نثارش میکردمی این هم یکجان دیگر چون

نماز کردن انحضرت و ایستادن زهیر بن عبد الله دو نفر پیش روی آن حضرت و شهادت سعید و شهادت جون غلام ابوذر رحمة الله علیه

از پا در آمد گفت یا ابن رسول الله آیا بعهد خود وفا کردم فرمود بلی چون داخل بهشت
شوم تو در پیش روی من باشی سلام مرا بجدم محمد برسان و بگو من نیز در عقب تو می آیم
ابو ثمامه صیداوی پیش آمد عرض کرد یا ابا عبد الله نفسي لنفسك الفداء هؤلاء اقتربوا
منك فلا والله لا تقتل حتى أقتل وأحب أن ألقى الله ربي وقد صليت هذه الصلوة
فدای تو شوم اینگروه اشرار بتو نزدیک شده اند و میخواهم جان خود را فدا کنم و میخواهم
این فیض را با تو دریابم که نماز وداع است چون آنجناب اسم نماز شنید آهی کشید از سینه
پر درد پس سر باسمان کرد و گفت نماز را بیاد آوردی خدا ترا از نمازگذاران گرداند بلی اول
وقت نماز است پس فرمود از ایشان مهلت طلبید تا نماز کنیم چون مهلت خواستند حصین
بن نمیر گفت نماز شما مقبول نیست حبیب بن مظاهر گفت ای غدار نماز فرزند سید ابرار
مقبول نیست و نماز چون توئی بکار مقبول است آن ملعون در غضب شده بر حبیب حمله کرد حبیب
ضربتی بروی اسب آن ملعون زد اسب از جا در آمد آن ملعون از اسب در افتاد حبیب خواست
او را بکشد اصحاب او او را در ربودند آنحضرت زهیر بن قین و سعید بن عبد الله فرمود
پیش روی من بایستید تا نماز کنم آن دو بزرگوار جانها فدای آن سید ابرار کرده آنجناب
با سایر اصحاب مشغول نماز شدند و بطریق نماز خوف نماز را ادا کردند هر تیر و نیزه
که از آنقوم بجانب آن امام عالیمقام می آمد آن دو بزرگوار آنها را بر سینه‌های خود میخریدند تا آنکه
سعید با سعادت از کثرت جراحت از پا در آمد و میگفت خداوندا ایشانرا لعنت کن مثل
لعنت عاد و ثمود خداوندا به پیغمبر خود از من سلام برسان و برسان باو آنچه بمن رسید از الم
جراحتها خدایا اینها همه بجهت یاری فرزند پیغمبر تو بود پس رو کرد بانحضرت و گفت
مرغ روحش برای جاوید شتافت چون شهید شد سیزده چوبه تیر بکتف او یافتند
زیاده بر آنچه رسیده بود از زخم نیزه و شمشیر و ابن نما فرموده نماز با ایشان نکردند
بلکه نماز را بایما و اشاره فرادا کردند بعد از آن جون که غلام سیاه بود و آزاد کرده ابوذر غفاری
بخدمت آن سید عالمیان آمد و زمین ادب بوسید اجازه حرب خواست حضرت فرمود من ترا رخصت
دادم که بر گردی تو از برای طلب عافیت همراه ما آمدی خود را از جهت ما مبتلا مشو گفت یا
رسول الله انا في الرخاء الحس قصاعكم وفي الشدة اخذلكم آیا در زمان رفاهیت و نعمت
شما کاسه لیس شما کنم و در زمان شدت شما را واگذارم و بروم والله ان ريحي لمنتن وان

حسبی للئیم ولونی الاسود فتنفس بالجنة فتطیب ریحی ویشرف حسبی ویبیض وجهی
بخدا قسم که بوی بد و جسم پست و رنگم سیاه است یا نمیخواهی که در راه تو کشته شوم تا بوی
نیکو شود و جسم شریف باید و سفید رو شوم لا والله لا افارقکم حتی یختلط هذا الدم
الاسود مع دمائکم بخدا از شما جدا نمیشوم تا بخون سیاه خود را مخلوط کنم بخونهای مطهر
شما پس بخصمان یافت با ده مبلا که از ده و میگفت کیف تری الکفار ضرب الاسود *
بالسیف ضربا عن بنی محمد اذب عنهم باللسان والید ارجو به الجنة یوم المورد یعنی چگونه
می بینید جماعت کفار شمشیر زدن غلام سیاه را در راه اولاد پیغمبر بدست و زبان منع میکنم
ایشان شر دشمنان را با امید واری رحمت الهی در روز قیامت پس خود را بر انبوه دلاوران زد
و در دریای حرب غوطه ور شد و جنگ کرد تا اخر از کثرت جراحات بر زمین افتاد جناب سید
الشهدا بر سر کشته وی امده گفت اللهم بیض وجهه وطیب ریحه واحشره مع الابرار و
عرف بینه وبین محمد واله خداوندا روی او را سفید و بوی او را نیکو گردان و او را با نیکو
کاران محشور گردان و در میان او و محمد صه و آل او جدائی مینداز و از حضرت باقر ع روایت
شده که آنحضرت از پدر بزرگوارش علی بن الحسین ع روایت کرده که قبیله که شهدا کربلا را
دفن کردند آن غلام را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از او ساطع بود و بروایت سید
بن طاوس پس عمرو بن خالد صیداوی بخدمت آنحضرت امده عرض کرد یا اباعبد
الله قد هممت ان الحق باصحابی وکرهت ان اتخلف واراک وحیدا من اهلک قتیلا یعنی خواستم
منهم ساغری که همگنان نوشیدند بنوشم و جامه شهادت در پوشم و ملحق شوم
باصحاب خود و نمیخواهم که زنده باشم و ببینم تنهائی تو را با اینکه جان داشته باشم و ببینم
کشته ترا حضرت فرمود فتقدم فانا لاحقون بک عن ساعة یعنی پیش باش که ما هم بعد از ساعتی
بتو ملحق میشویم پس روی بمیدان کارزار نهاد و بعد از انجام نقش ابیات خود را
راه انسید ابرار و نوبا وحید در کرار در باختند براه جاوید شتافتند و ذکر کرده است سید
ابن طاوس که حنظلة بن سعد شامی امد در پیش روی آنحضرت و بسان الکان طریق جانبازی
ایستاده هر تیر و تیغی که بجانب آن امام اخیار می امد بصورت و سینه خود میخرید و ندا کرد
یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل دأب قوم نوح وعاد وثمود تا اخر ایه تا
مناقب میگوید که آنحضرت فرمود ای ابن سعد خدا رحمت کند ترا ایشان مستحق شدند

شهادت عمرو بن صیداوی و حنظلة بن سعد شامی رضوان الله علیهم

عذاب را که رد کردند دعوت ترا و بعوض آن دشنام دادند و تیر و نیزه بر تو زدند چگونه
مستحق نباشند و حال آنکه کشتند اصحاب ترا عرض کرد راست فرمودی فدای تو شوم آیا نمی
روم بسوی خداوند و باصحاب خود ملحق نمیشوم حضرت فرمود برو بسوی چیزیکه از برای
تو بهتر است از دنیا و ما فیها پس برو بسوی ملکی که او زایل نمیشود پس گفت السلام علیک
یا ابن رسول الله صلی الله علیک وعلی اهل بیتک وجمع بیننا وبینک فی جنته سلام و
صلوات بر تو و اهلبیت تو خدا جمع کند میان ما و تو در دار رحمت خود حضرت فرمود
آمین آمین پس پا در میدان مردانگی نهاده قتال عظیمی کرد و بسیار مردانگی کرد تا اخر امر
از کثرت جراحتها از پای در امده بسایر شهدا ملحق گردید و بروایت سید بن طاوس پس
سوید بن عمرو بن ابی المطاع که از بزرگان بود و بسیار نماز گذارنده و بسیار ثابت قدم بود روانه
میدان شد و مثل شیر خشمناک خود را بهر طرف میزد و می انداخت و بهر طرف حمله میکرد تا آنکه بسبب
انقدر زخم بر بدن شریفش زدند که بمیدان افتاد و در عداد کشتگان محسوب شد و حس
و حرکت بر او نماند کسی باو نپرداخت و چون رمقی بر جانش باقیمانده بود بعد از آنکه بهوش
امد و گوش داد یکی میگوید قتل الحسین حسین را کشتند پس حرکت کرد کاردی که در چکمه
خود داشت آنرا بیرون اورد و باز با انحال شروع کرد بقتال نمودن و جنگ کرد تا او را
بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس چند نفر از انصار دیگر بمیدان کشته شدند تا آنکه حجاج
بن مسروق مؤذن آنحضرت پیش امد و زمین ادب را بوسید و بعد از رخصت جنگ خواست
بمیدان شتافت زمانی نگذشت که او را نیز بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس زهیر بن
قین بجلی پیش امد و او نیز از بزرگان لشکر سید الشهداء بود و در راه با آنحضرت ملحق شده
بود بعزم کشته شدن همراهی آنحضرت کرده بود و زنش را طلاق داده او را بقبیله خودش
فرستاده چون بمیدان رفت که کشته میگردد و بالجمله بعد از استرخاص از آنسرور بسوی
میدان کارزار شد و میگفت انا زهیر وانا ابن قین اذودکم بالسیف عن حسین منم زهیر
بن قین که شما را دفع میکنم بشمشیر خود از حسین و شعری چند خواند و حمله بر آن روباه
صفتان کرد و صد و بیست از آن اشرار را بدار البوار روانه کرد پس کثیر بن عبدالله شعبی
و مهاجر بن اوس تمیمی بر او حمله کردند ضربت بر او زدند تا او را از پای در اوردند جناب امام
باو خطاب کرد لا یبعدک الله یا زهیر خدا ترا از رحمت خود دور نگرداند ای زهیر خدا لعنت

شهادت سوید و زهیر بن قین

شهادت حبیب ابن مظاهر رحمة الله علیه

کند کشنده تراهم چنانکه لعنت کرد کسانیرا که ایشانرا مسخ کرد بقرده وخنازیر پس حبیب بن مظاهر پیش رفت واو مردی بود که هفتاد سال وخدمت پیغمبر خدا رسیده بود وهمراه امیر علی نیز مشرف شده بود بعضی ذکر کرده اند که آن پیر سعادتمند قرانرا تمام حفظ داشت وشبها خواب نکردی واز سر شب تا صبح قرانرا ختم کردی چون اجازه خواست حضرت فرمود تو از جدم بادکاری وپیری تو را در یافته چگونه راضی شوم که بمیدان روی حبیب بن مظاهر بگریه در آمد عرض کرد میخواهم در نزد جدت روسفید باشم وپیرمردی وبرادرت مرا ازیاری کنندگان خود محسوب بدارند یاری مبالغه کرد حضرت اورا اجازه داد وبمیدان تنها میگفت

أنا حبيبٌ وأبي مظاهرٌ فارسُ هيجاءٍ وحربٍ تسعرُ وأنتم عندَ العديدِ أكثرُ ونحنُ أعلى حجةً وأظهرُ وأنتم عندَ الوفاءِ أغدرُ ونحنُ أوفى منكمُ وأصبرُ حقاً وأتمى منكمُ وأعذرُ

یعنی ایگروه کوفه وشام بدانید منم حبیب بن مظاهر سوارهٔ نامدار در زمانیکه آتش حرب شعله زند وشما اگرچه بحسب شماره بیش از ما هستید لکن حجت ما بر شما غالب وظاهر است واگر شما صاحبان عذر میباشید لکن ما ایم صاحبان وفا که بعهد خود باقی میباشیم وبر نیزه وشمشیر شما صبر میکنیم پس آن شجاع دلاور بر آن قوم ابر حمله کرد وبتیغ بیدریغ کروهی را بر خاک هلاک انداخت وجماعتی را از ضرب تیغ آتشبار دمار بر آورد چنانکه با آن پیری شصت ودو نفر را بدرک اسفل رسانید پس نامردی از قبیلهٔ بنی تمیم نیزه براو زد که از پا در آمد خواست برخیزد حصین بن نمیر سکونی ضربتی براو زد که بر زمین افتاد وآن تمیمی ملعون فرود آمد سر مقدسش را از بدن مطهرش برید وبروایت محمد ابن ابیطالب موسوی حصین بن نمیر سر اورا برید وبر گردن اسبش آویخت وصاحب مناقب نقل کرده که بدیل بن صریم سر اورا از بدن برید وبر گردن اسب خود آویخت ودور تا مکه چون داخل مکه شد حبیب پسری بود هنوز بحد بلوغ نرسیده بود سر پدر را دید در گردن اسب آن ملعون اورا شناخت بر وحمله کرد واورا کشت وسر پدر را از او گرفت صاحب مناقب میگوید قتل حبیب درهم شکست حسین ع را پس فرمود عند الله أحتسب نفسي وحماة أصحابي پس هلال بن نافع بجلی قدم در عرصه نبرد گذاشت ورجزی چند خواند وشروع نمود به تیر انداختن وانقدر که تیر داشت بر سینه سنگدلان انداخت تا تیرهایش تمام شد دست بشمشیر زد وتیغ از نیام کشید میگفت أنا الغلامُ اليمنيُّ البجلي ديني على دينِ حسينٍ وعلي إن أقتلِ اليومَ فهذا

شهادت هلال بن نافع رحمه الله

أملي فذاكَ رأيي وألاقي عملي منم جوان یمنی از قبیله بجلی ودینم دین حسین ع وپدر حسین ع است اگر کشته شوم امروز پس کشته شدن در راه او آرزوی منست وهمانست قصد من ومن صبر بسیم بکرده وعمل خود خود را بر آن قوم بیجیا زد تا آنکه سیزده نفر را بدار البوار فرستاد آخر الامر بازوهای آن شجاع نامدار را کشتند واورا اسیر ودستگیر کرده در لشکر پسر سعد بردند شمر ملعون برخاسته گردن اورا زد وبسایر شهدا ملحق کردید وبروایت محمد بن ابیطالب موسوی جوانی بود که پدرش در معرکه شهید شده بود مادرش بزد وآمد گفت اخرج یا بنيّ وقاتل بين يدي ابن رسول الله ایفرزند برخیز قدم در راه وفا نه ودر برابر فرزند پیغمبر جهاد کن که وقت دریافتن سعادتست آنجوان برخاسته عازم میدان شد جناب امام علیه السلام فرمود این جوان پدرش کشته شد شاید مادرت راضی بمیدان رفتن تو نباشد عرض کرد که مادرم مرا امر کرده بجهاد ومادرم مرا بخدمت تو فرستاد بعد از بمیدان آمد ومیگفت

أميري حسينٌ ونعمَ الأميرُ سرورُ فؤادِ البشيرِ النذيرِ عليٌّ وفاطمةُ والداه فهل تعلمون له من نظيرِ له طلعةٌ مثلُ شمسِ الضحى له غرةٌ مثلُ بدرِ المنيرِ

امیر من حسین است وبنیکو امیریست حسین ع واو سرور دل احمد مختار وفرزند فاطمه وعلی کرار است پس آیا او را نظیری ومانندی میباشد ودوّا نورش مثل خورشید تابان وماه درخشان میباشد پس شروع بمقاتله کرده جنگ کرد تا کشته شد سرش را بریدند وبمیان لشکر سید الشهدا انداختند مادر سر پسر را برداشت وگفت أحسنت يا بني يا سرور قلبي ويا قرة عيني مرحبا نیکو جانفشانی کردی ای نور دیده وای سرور سینه ام پس آن سر را انداخت بسوی یکی از ظالمان واورا کشت پس عمود خیمه را گرفت وبمیدان نهاد ومیگفت أنا عجوزٌ سيدي ضعيفة خاويةٌ باليةٌ نحيفة أضربكم بضربةٍ عنيفة دون بني فاطمةَ الشريفة

من پیره زنی هستم ضعیف ونحیف واز کار مانده ولکن میزنم شمارا ایگروه کفار بضربتهای عنیف در یاری فرزندان فاطمه پس دو مرد را بجهنم فرستاد پس حضرت امر فرمود که برگردد واورا دعا کردند محمد بن ابیطالب میگوید که پس بلیغ می آمدند بزیارت امام ومیگفتند السلام عليك يا ابن رسول الله پس آنحضرت در جواب میفرمود بر وکما هم از عقب شما میآیم وابن آیه را میخواند فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وبعد از آن عابس بن شبیب شاکری پیش آمد واورا غلامی بود شوذب نام باو گفت یا شوذب ما في نفسك أن تصنع چه در نظر داری که کرده باشی

میدان رفتن عابس بن شبیب وشهید شدن

کفت ما اَصنَعُ اُقاتِلُ حَتّیٰ اُقتَلَ چه میکنم جنک میکنم تا کشته شوم کفت این بود کار من بتو پس بیا نزد ابی عبد الله تا ترا نیز از قربانیان کوی خود داند هم چنانکه دیکران درین سلسله داخل شدند و درین خریطه منخرط کردید بدانند زیرا که امروز روز کار در یافتن سعادت و بعد ازین روز روز حسرت و ندامت است پس پیش امد و سلام کرد یا اَبا عَبدِ اللهِ اَما وَاللهِ ما اَمسیٰ عَلیٰ وَجهِ الاَرضِ قَریبٌ وَلا بَعیدٌ اَعَزُّ عَلَیَّ وَلا اَحَبُّ اِلَیَّ مِنکَ بخدا قسم که در روی زمین از دور و نزدیک عزیزتر و محبوبتر از تو در نزد من کسی نیست وَلَو قَدَرتُ عَلیٰ اَن اَدفَعَ الضَّیمَ اَوِ القَتلَ عَنکَ بِشَیءٍ اَعَزَّ عَلَیَّ مِن دَمی وَنَفسی لَفَعَلتُ اکر میتوانستم که ظلم و ستم و کشتن را دفع کنم از تو به چیزی که عزیزتر از جان و خونم باشد هر اینه میکردم پس کفت اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبدِ اللهِ کواه باش که من بر دین تو و پدر تو میباشم و بر طریق شما جان میسپارم این را کفت و شمشیر را کشیده رو بمیدان نهاد ربیع بن تمیم میکوید چون دیدم او را که رو بمیدان نهاد می اید من او را میشناختم او را در جنکها دیده بودم و شجاع ترین خلق بود پس کفتم اَیُّهَا النّاسُ هٰذا اَسَدُ الاَسوَدِ هٰذا ابنُ شَبیبٍ لا یَخرُجَنَّ اِلَیهِ اَحَدٌ ایها الناس این بیشه شجاعت است این پسر شبیب است کسی بجنک او نرود که کسی مرد میدان او نیست پس ان نامردان نرسیدند و هر چند ایستاد کسی بجنک او نرفت چون دید کسی بمیدان نمی اید فریاد میزد اَلا رَجُلٌ اَلا رَجُلٌ ایا مردی بهم نمیرسد ایا مردی نیست که پا بمیدان کذارد چون پسر سعد ملعون دید که کسی جرئت مبارزت او نمیکند امر کرد که او را از هر جانب سنک باران کنند چون این را دید زره خود را از سر برداشت و زره را از تن کند و دل بکشته شدن داد و با تن برهنه بر ان دو نامنصفان حمله کرد و ایشان را متفرق کرد ربیع میکوید بخدا قسم دیدم او را که زیاده از دویست نفر را پیش انداخته بود و میدوانید و میزد و می انداخت من با او اشنائی داشتم کفتم ای عابس می اندیشی که خود را با سر و تن برهنه در دریای حرب انداخته عابس کفت در راه دوست هر چه ادمی را رسد سهل است انکروه اشرار از شقاوت متنفر شدند از هر جانب احاطه کردند و انقدر سنک بر بدنش بر بدنش زدند که او را از حس و حرکت انداختند و سر مطهرش از بدن جدا کردند پس دیدم سرش را بریده بودند و در دست کروهی بود این میکفت من کشتم او را پسر سعد کفت نزاع نکنید که او را یک نفر نکشته پس عبد الله غفاری و عبد الرحمن غفاری بنزد ان بزرکوار امدند و کفتند یا اَبا عَبدِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ امده ایم جان خود را فدای تو کنیم و دفع ظلم از تو کنیم و دند...

شهادة عبد الله غفاری و عبد الرحمن غفاری رحمهما الله

روی تو کشته شویم حضرت فرمود خوش امدید پیش امدند و اشک از دیده میباریدند حضرت فرمود ای فرزندان برادر چرا کریه میکنید بخدا قسم که امید دارم که بعد از یکساعت دیکر دیده شما روشن شود و دل شما شاد کردد عرض کردند فدای تو شویم وَاللهِ ما عَلیٰ اَنفُسِنا نَبکی وَلٰکِن نَبکی عَلَیکَ نَریٰکَ قَد اُحیطَ بِکَ وَلا نَقدِرُ عَلیٰ اَن نَنفَعَکَ بخدا قسم که بر خود کریه نمیکنیم بلکه کریه ما بر تو است که می بینیم که انجماعت خونخوار ترا احاطه کرده اند و نمیتوانیم نفعی بتو برسانیم و دفع این اشرار از تو نمائیم حضرت فرمود بجهت اندوهی که بر حال من دارید خدا شما را جزای خیر دهد پس ان دو بزرکوار ان زبده اخیار و امام ابرار را وداع کفتند با دل ریش و دیده اشکبار روانه میدان کارزار شدند و داد مردی و مردانکی را دادند تا انکه سرهای خود را در راه ریحانه رسول الله در باختند و سر عزت براوج سعادت کشیدند پس انحضرت را غلام ترکی بود صالح و متقی و قاری قران عازم جان باختن شد و در بعضی از کتب ذکر شده که چون اجازه خواست انحضرت فرمود ترا بزین العابدین بخشیده ام ازاو اذن ورخصت بکیر غلام بخدمت ان بزرکوار امده عرض کرد که بجهت جان باختن بخدمت پدرت رفتم فرمود اختیار تو با شما است میخواهم اذن دهی تا جان خود را نثار پدر بزرکوارت کنم حضرت فرمود ترا ازاد کردم خواهی باش خواهی برو انغلام بخدمت ان امام همام امد کیفیت را عرض کرده مرخص شد بعد بجهت وداع اهل حرم امد کفت ای خواتین حجلات عزت و کرامت که بخدمت شما کردم اکر تقصیری کرده باشم مرا حلال کنید و در قیامت مرا فراموش مکنید از کفتکوی انغلام اهل حرم بکریه در امدند و ایشان را وداع کرده روانه میدان شد و رجزی چند خواند سید الساجدین فرمود دامن خیمه را برچینید تا به بینم چکونه حرب مینماید انسعادتمند خود را بر انقوم بیحیا زد و جمعی را بجهنم انداخت تا اخر الامر او را بر زمین انداختند سید الشهداء بر بالینش حاضر شد چون او را بانحال دید بکریه در امد و روی مبارک را بر روی او کذاشت ان غلام چشم را کشود سید الشهداء را دید تبسمی کرد و روحش بریاض قدس پرواز کرد پس یزید بن زیاد بن شعثاء بمیدان تاخت و هشت تیر داشت هر تیری که می انداخت حضرت میکفت خدایا تیرش را بنشانه اشنا کن و بعوض ان بهشت را عطا کن و با ان تیران پنج نفر از ان منافقان را بجهنم فرستاد اخر بر او حمله کردند و بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس ابو عمرو نهشلی که از زهاد و عباد و قاریان قران بود بمیدان رفت و خود را بر ان مخالفان زد و هر

شهادت غلام ترک ازاد کرده امام زین العابدین

شهادت یزید بن زیاد شعثاء

شهادت ابو عمرو نهشلی

طوف کرد و میکربا لیشان زاد رهم میشکافت و بعد از قتال بسیار بر میکشت و بعد بمنان
امام اخیار می امد و میکفت اَبْشِرْ هُدِیْتَ الرُّشْدَ تَلْقَی اَحْمَداً فِی جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلُوا صُعُداً
بشارت باد ترا که هدایت یافتی و برشد رسیدی و ملاقات خواهی کرد پیغمبر خدا را در
بهشت فردوس و در درجات بلند بهشت بالا خواهی رفت اخرالامر ملعونی که اورا عامر بن نهشل
میکفتند او را شهید کرد و سر او را از بدن شریفش جدا کرد وللّه کم بدن بَقِیَ فِی التُّرابِ بَحْرٌ وانجم
فی عِراصِ الطَّفِّ قَدْ اَفَلُوا چه بسیار از ماههای فلک عزت و جلالت که بر زمین افتاده بود
ستارههای درخشان که در زمین کربلا از جور تیره روزان غروب کردند وکم وُجُوهٍ لَقَدْ
اَبْلی مَحاسِنَها حَرُّ الظَّما وَهَجِيرُ الشَّمْسِ وَالذُّبُلِ چه بسیار از وجههای نورانی که پژمرده کردید
بجهة شدت حرارت تشنکی وَکَمْ رُؤُسٌ عَلَی الْاَرْماحِ قَدْ رُفِعَتْ وَمِنْ نَجِيعِ دِماها اَشْبَها عَطَلُ

مجلس هفتم در بیان کیفیت شهادت اولاد عقیل و قاسم بن الحسن ع

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله وعلى اهل بيت رسول الله وعلى انصار دين
الله وعلى حفاظ شريعة الله وعلى المجاهدين في سبيل الله وعلى الناصحين في جنب الله وعلى
الباذل الارواح لوجه الله وعلى الخائضين في غمار السيوف والاسنة في محبة الله وعلى الثابتين
في بزان الكفاح في طاعة الله وعلى الابدان الضعيفة في عبادة الله وعلى الدماء السائلة
والدموع السائلة من خشية الله السلام على السادات العلوية السلام على البنات الهاشمية
السلام على الشيوخ والشبان السلام على الرجال والنسوان السلام على الابدان السليبة
السلام على الاجسام الزهية السلام على الخدود المعفرة والجباه المخضبة والاعضاء
المقطعة والرؤس المشالة السلام على المذبوح من القفا السلام على المحزوق الخباء مسلوب
العمامة والرداء السلام على من بكى عليه جبرئيل وتزلزل له العرش الجليل وعلى انصاره
من ولد جعفر وعقيل السلام على الصريع المرتجى وعلى من نصره من ولد المجتبى ورحمة الله
وبركاته وبعد فقد قال الله سبحانه ووصينا الانسان بوالديه احسانا حملته امه كرها
ووضعته كرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتى اذا بلغ اشده وبلغ اربعين سنة قال رب
اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت علي وعلى والدي وان اعمل صالحا ترضيه واصلح لي في
ذريتي ظاهر این شریفه بیان لزوم یادعجان احسان و نیکی بوالدین است و بیان وجه

استحقاق ایشان باحسان نسبت بمهرت اومتحمل مشاق عظیم میشوند زیرا که حمل میکند مادر
او را از روی اکراه بجهت تعبی که با و میرسد و وضع میکند از روی اکراه بواسطه مشقتی که باو
میرسد و تعبی که در مدت حمل و رضاع که مدت سی ماه است لااقل باو میرسد و حکم بلزوم باز حسان
احسان بوالدین از احکام مقرره شرعیه میباشد که در کتاب و سنت مکرر امر بان میشود
بلکه لزوم شکر ایشان در شکر هر منعمی عقل حاکم بان میباشد و معلوم استکه انعام والدین
بفرزند انعامیست عظیم زیرا که اولا واسطه وجود او شده اند و ثانیا در زمانیکه او را بی تمیز
بود و نفع و ضرر خود را نمی فهمید او را از مکاره محافظت کردند و از خود و اکرفته باو
خوراندند و بر خود تنگ کرفته با و وسعت دادند و لهذا خداوند در سبیل شکر ایشانرا
عظیم و انرا مقرون بشکر خود کردانیده میفرماید ان اشکر لی ولوالدیک والی المصیر و ما
الهی و تاکید در احترام و احسان بوالدین و مذمت بر مخالفت و اذیت ایشان در عقوق ایشان
نو و از حد احصا است بلکه در قران احسان بایشان را مقرون بتوحید خود کردانیده
میفرماید وقضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا یعنی حکم فرمود خداوند
که پرستش نکنید مکر او را و شریکی از برای او قرار ندهید و حکم کرد باحسان و نیکی بوالدین
و حدیثی وارد شده یفعل البار ما یشاء ان یفعل فلن یدخل النار ویفعل العاق
ما یشاء ان یفعل فلن یدخل الجنة یعنی احسان کننده بوالدین هرچه میخواهد بکند
داخل جهنم نخواهد شد هرکز بهیچ عملی شرعی و عاق والدین هر عملی که میخواهد بکند بهیچ
خیری داخل به بهشت نخواهد شد و از حضرت صادق عم روایت شده استکه مردی امد
نزد حضرت رسول صم عرض کرد یا رسول الله من رغبت دارم بجهاد رفتن و شایقم حضرت
فرمودند باو که جهاد بکن در راه خدا اگر کشته شوی در راه خدا ثابت او اگر زنده باشی روزی داده
میشوی و اکر در انراه بمیری اجر تو بر خدا است و اکر بر کردی از جهاد مثل روزی که از
مادر متولد شده باشی کفت یا رسول الله مرا پدر و مادر پیریست که بمن انس میکیرند و خوش ندارند
ندارند بیرون رفتن مرا بسوی جهاد حضرت فرمود بمان نزد پدر و مادر خود فوالذی
نفسی بیده لانسهما بک یوما ولیلة خیر من جهاد سنة قسم بخدا یکه جانم در قبضه
قدرت اوست که انس کرفتن ایشان بتو در یک شب و روز بهتر است از جهاد در یکسال جوانرا
دانستی بدان که حیات و حیوة صوری حیوة ظاهری معنوی و حقیقی و این حیوة نیستکه

مرکے در پے پدار دو زندکانیست که فنائے در عقب ندارد و این عزتیست که ذلتی بعد از
ان نیست و غنائیست که فقری بعد از ان نیست و شکے نیست که هرگاه والدین صوری
که واسطه حیات صوری هستند اینقدر حق ایشان عظیم باشد در نزد عقل و شرع پدر
و مادر حقیقی که باعث حیات حقیقی میباشند حق ایشان چه قدر عظیم خواهد بود
والد حقیقی امام عم میباشد که بواسطه او حیات حقیقی حاصل میشود بلکه این حیاة
ظاهری و این نشاء دنیویه و انچه در ان میباشد نیز بواسطه وجود فایض الجود ایشانست
اگر از وجود برکت ایشان نبود عالم و ما فیها نبود و خلق نمیشد و اگر از برکت نفوس قدسیه
ایشان نبود نزول برکات و دفع بلیات نمیشد و عالم باقی نبود و این مراتب در نزد
اهل معرفت بسیار واضح و هویداست و در اخبار اهلبیت تصریح باین شده مکرر چنانچه امیر
المؤمنین عم بطارق بن شهاب میفرماید در حدیث طویلی که فهم راس دایرة الایمان
وسماء الوجود وقطب دایرة الوجود وضوء شمس المشرق ونور قمره واصل العز ومبدئه
ومنتهاه یعنی ایشانند ابتدای دایره ایمان و فلک وجود و قطب دایره موجودات بایشان
مرکز میگردد و ایشانند روشنی افتاب و ماه و اصل و بیخ عزت و جلال ایشانند ابتدا و
انتهاء ان و در حدیث دیگر از حضرت باقر عم روایتست که میفرماید در حدیث طویل که بنا
فتح الله وبنا یختم الله ونحن ائمة الهدی والعروة الوثقی ونحن الاولون ونحن الاخرون بما
افتتاح کرد خدا امر عالم را و بما ختم مینماید مائیم پیشوایان هدایت و عروة الوثقی مائیم
اولین مائیم اخرین و در اخر حدیث میفرماید نحن السراج لمن استضاء والسبیل لمن اهتدی
ونحن القادة الی الجنة نحن الجسور والقناطر نحن السنام الاعظم بنا ینزل الغیث
وبنا ینزل الرحمة وبنا یدفع العذاب والنقمة و در این ایه شریفه مذکوره بخصوص تفسیر
والدین بحسنین عم شده چنانچه علی بن ابرهیم در تفسیر خود روایت کرده است که الاحسان
رسول الله وقوله بوالدیه احسانا انما عنی الحسن والحسین مراد از احسان در اینجا رسول
خداست و مراد از والدین حسنین است و بنا بر این احسان منسوب بر علیست و حاصل
مفاد این میشود که وصیت کردیم انسان را در باب حسنین علیهما السلام بجهة احسان
ایشان بر رسول الله و تتمه ایه صریح است باین معنی زیرا که حسین عم بود که مادرش حمل
او را از روی اکراه و وضعش را از روی اکراه کرد چون خبر داده بودند باو که فرزند تو را

شهید میکنند میگفت چگونه فرزندی را که امت او را شهید کنند و در حدیثست که جون
پیغمبر صلعم را بشارت دادند بولادت حسین عم و اینکه امامت در صلب او است پس خبر
دادند او را بشهادت انحضرت پس جناب رسالت ماب خبر ولادت حسین عم و شهادت
او را بنور چشم خود فاطمه داد پس فاطمه حمل بر داشت از روی اکراه پس حضرت صادق عم فرمود
فهل رایتم احدا یبشر بولد فیحمله کرها ایا دیده اید کسیرا که بشارت دهند به پسری پس
ناخوش داشته باشد حمل او را یعنی که فاطمه بود که مغموم بود و کراهت داشت بجهة انچه باو
میرسید از شهادت و وضع کرد او را از روی اکراه و این قول هم از حضرت صادق عم روایت
کرده است که جبرئیل عم نازل شد بر پیغمبر خدا و عرض کرد یا محمد صلعم خداوند جلیل ترا سلام
میرساند و بشارت میدهد ترا بفرزندی که از فاطمه متولد میشود که امت تو بعد از
تو او را میکشند حضرت فرمود سلام بر پروردگار من باد حاجتی نیست بفرزندیکه
امت من او را میکشند جبرئیل عم برگشت و باز عود نمود گفت خدا ترا سلام میرساند
و میفرماید که امامت و ولایت و وصایت را در او قرار میدهم پیغمبر فرمود راضی شدم
پس انحضرت فرستاد بنزد فاطمه که بشارت میدهد مرا خدا بفرزندی از تو که امت من او را
میکشند فاطمه جواب فرستاد که مرا حاجتی نیست بر چنین فرزندی حضرت فرستاد که
خدا در ذریه او قرار خواهد داد امامت و ولایت و وصایت را فاطمه فرستاد که راضی شدم
فحملته کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا او را حمل بر داشت از روی اکراه
و گذاشت او را از روی اکراه و مدت حمل و رضاع او سی ماه بود که شش ماه مدت حمل است و
بیست و چهار ماه مدت زمان رضاع و در حدیث دیگر جناب صادق عم تصریح فرمود که در حق حسین عم
نازل شد این ایه و وصینا الانسان پس بمقتضای وصیت الهی احسان بایشان لازم و بدلیل
عقلی و نقلی شکر ایشان که والدین حقیقی میباشند واجب و منعم میباشند و شکر ایشان والله
است که مقرون بشکر خدا است و احسان باین والدین است که مقارن بانو حید است پس
کسیکه ایشانرا شکر نکند شکر نکرده است خدا را و کسیکه باین والدین احسان نکند توحید
ناقص کند اشتباه بن طاوس ذکر کرده که اشکر لمن لولاهم لما خلقت شکر کن کسانی را که اگر
نبودند ایشان خلق نمیشدی اگر ایشانرا شکر کردی خدا را شکر کردی اگر ایشانرا تعظیم
کردی خدا را تعظیم کردی اگر ایشانرا احسان کرده خدا را نیکی کرده مگر نشنیده که ابن عباس

پیغمبر خدا صلعم روایت کرده که چون خدا عرش و ملائکه حاملین عرش را خلق کرد وحی شد بایشان که طواف کنید بعرش من و تسبیح کنید مرا پس طواف کردند پس فرمود صلوات بفرستید بر حبیب من که او را از نور عظمت خود خلق کردم گفتند خدایا ما را امر کردی که طواف کنیم عرش ترا و ثنا گوئیم ترا پس امر فرمودی که صلوات فرستیم بر حبیب تو ایا کم کنیم تسبیح ترا و بجای ان صلوات بر حبیب تو فرستیم پس ندا رسید بایشان که اِذا صَلَّیتُم عَلی حَبیبی مُحَمَّدٍ سَبَّحتُمونی وَ هَلَّلتُمونی هرگاه شما صلوات بر حبیب من فرستادید پس مرا تسبیح و تهلیل کرده اید پس احسان ایشان از لوازم میباشد و نیکی بایشان از واجبات است عقلا و شرعا زیرا که عقل حاکم بلزوم احسان بوالدین است و عدم جواز عقوق ایشانست پس چگونه نیست بایشان که والدین حقیقی و سبب وجود هر شئ میباشند هر چیز را لازم است احسان و تعظیم ایشان و همه چیز بایشان احسان و نیکی کردند و در یاری ایشان کوشیدند همچنانکه در حدیث زائده جبرئیل خبر داد به پیغمبر صلعم که در ان زمین که کشته میشود دران سبط تو و خویشان او و احاطه کنند بایشان لشکرهای کفر و لعنت وَ تَزَعزَعَتِ الاَرضُ مِن اَقطارِها وَ مادَتِ الجِبالُ وَ کَثُرَ اِضطِرابُها یعنی اطراف زمین خواهد لرزید و کوهها بحرکت و اضطراب خواهند امد و دریاها بموج و تلاطم خواهند امد و اسمانها بلرزه خواهند امد بجهة غضب و غیظ انچه میکنند دشمنان تو بتو و ذریه تو بجهة عظیم شمردن هتک حرمت تو وَ لا یَبقی شَئٌ مِن ذلِکَ اِلّا اِستَاذَنَ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ فی نُصرَةِ اَهلِکَ المُستَضعَفینَ المَظلو[مین] چیزی نخواهد بود از اینها مگر انکه طلب اذن میکند از خدا در یاری اهلبیت تو که ضعیف و مظلوم شدند پس تامل کن در این امر که هر جمادی ایشانرا یاری میکند و در صدد حمایت و احسان بر ایشان می اید و انسان انکه خداوند جلیل او را وصیت میکند باحسان ایشان و گروهی از ایشان را وا میگذارند و با وجود اطلاع بر مظلومی ایشان و یاری نمیکنند بلکه از نزد او فرار میکنند و گروهی شادی میکنند بر قتل او و خوشحالی میکنند بمظلومیت او سبحان الله این معنی را چگونه تصور میتوان کرد با این احسان و بزرگی که بر همه کس لازم شد نسبت بایشان و وصیتی که خداوند جلیل نسبت باین دو امام علیهما السلام فرموده در بجا اوردند و شیعیان ایشان کوتاهی نکردند و کسانیکه در خدمت ایشان بودند احسان ایشان بود که بدست و زبان و مال و جان بایشان احسان کنند و در اوامر و نواهی ایشانرا متابعت

کنند و حق احسان کسانی کرده اند که جانهای خود را در راه محبت ایشان باختند جان و مال و عرض خود را فدای ایشان کردند و بواسطه احسان بایشان خدا هم بایشان احسان کرد و چنان مرتبه ایشانرا بالا برد که محسود عالمیان شدند و اعاظم علماء و مؤمنین بایشان و امثال ایشان خطاب میکنند و اما نسبت بامثال ما که دست ما از دامنشان کوتاه و زمانه ما را از فیض خدمت ایشان محروم کرده احسان ما نسبت بایشان چیست الا محبت ایشان و ذکر مناقب ایشان و زیارت قبور شریفه ایشان و گریه کردن بر ایشان پس اگر گریه بر ایشان و زیارت ایشانرا ترک کنیم چه احسان بایشان کرده ایم و وصیت خدا و سفارش پیغمبر را در بجا اورده ایم پس میتوان حکم کرد بوجوب اقامه تعزیه و گریه بر ایشان و زیارت ایشان از باب لزوم بر و احسان بایشان که ثابت است عقلا و نصا و حصول ان در ضمن این امور مذکوره پس هر یک از این امور از افراد مخیره فیها میباشد و شکی نیست که هر یک از افراد واجب مخیر متصف بوجوب میباشند فی الجمله اما انکه گریه بر ایشان احسان بر ایشانست واضح است و در احادیث و نصوص تصریح باین شده چنانچه ابن قولویه بسند معتبر روایت کرده است از زراره از که حضرت صادق علیه السلام فرمودند در حدیث طویلی که ما مِن عَینٍ اَحَبُّ اِلَی اللهِ وَ لا عَبرَةٍ مِن عَینٍ بَکَت وَ دَمَعَت عَلَیهِ یعنی چشمی در نزد خدا محبوبتر و اب دیده در نزد خدا دوستر نیست از انچشمیکه بگرید و بریزد اب چشم خود را در مصیبت جدم وَ ما مِن باکٍ یَبکیهِ اِلّا وَ قَد وَصَلَ فاطِمَةَ وَ اَسعَدَها وَ وَصَلَ رَسولَ اللهِ وَ اَدّی حَقَّنا یعنی گریه کننده نیست که براو بگرید مگر انکه نیکی کرده است بجده ام فاطمه و یاری کرده است او را در مصیبت فرزندش و نیکی کرده است با پیغمبر صلعم و ادا کرده است حق ما اهلبیت را وَ ما مِن عَبدٍ یُحشَرُ اِلّا وَ عَیناهُ باکِیَةٌ اِلَّا الباکینَ عَلی جَدّی یعنی بنده نیست که محشور گردد مگر انکه دیدهای او گریان میباشد مگر گریه کنندگان بر جدم که محشور میشوند با دیده روشن و بشارت باو میرسد از جانب خداوند عالمیان و اثار سرور و خوشحالی بر روی او ظاهر میباشد وَ الخَلقُ فِی الفَزَعِ وَ هُم امِنونَ وَ الخَلقُ یُعرَضونَ وَ هُم حُدّاثُ الحُسَینِ تَحتَ ظِلِّ العَرشِ وَ فی ظِلِّ العَرشِ لا یَخافونَ سوءَ الحِسابِ یعنی در روز قیامت مردم در جزع و فزع میباشند و ایشان از فزع قیامت ایمنند و خلق را بمقام حساب و مقام عرض الهی میبرند و ایشان در سایه عرش الهی با حسین علیه السلام هم صحبت میباشند و خوفی از حساب ندارند بایشان میگویند داخل بهشت شوید ایشان ابا میکنند و

حسین ع را اختیار میکنند حور العین و غلمان بهشت با ایشان پیغام میفرستند که
ما مشتاق شما میباشیم تعجیل کنید ایشان سرها بالا نمیکنند که پیغام ایشانرا بشنوند بسبب
شادی و سرور دیگر از مجالست آنحضرت دارند پس ای عزیز من تامل کن و ببین که آنحضرت
چه حقهای عظیم بر تو و بر همه اهل عالم دارد از آنجمله آنکه از برکت جد و پدر او و برادرش حق تعالی
جلیل ترا هدایت کرد بدین اسلام تا بدنت از آتش حرام گردد و عذاب ابدی را از تو برداشت
و پادشاهی سرمدی را بتو انعام کرد و تعلیم کردند معرفت و خداشناسی و طریقه عبودیت و بندگی
را و کیفیت سلوک خداپرستی را و ترا آشنا کردند با خداوند تو و منعم تو تا در هر دو جهان
و ورطه که او را اغوای ترا نجات دهد و آموختند بتو علوم و آداب و حکم و معارف را اگر بتو
علم و معرفت مرتبه ات از هر چیزی بالاتر باشد حضرت پیغمبر فرمایند مَنْ عَلَّمَنِی حَرْفاً فَقَدْ صَیَّرَنِی
عَبْداً یعنی کسیکه یک حرف تعلیم کند بمن مرا بنده خود کرده است آیا تو بجهة این مراتب از علوم و
معارف ترا بنده خود نکردند و اگر بنده ایشان میباشی آیا نیست حق بندگی که آقایت را بشمشیر
کین شهید کنند و سرش را بر سر نیزه کنند و عیالش را اسیر کنند و مالش را تاراج کنند
با این همه آهی از سینه نکشی و ناله بلند نکنی و اشکی از دیده نریزی و خاک غم بر سر نکنی
و طپانچه الم بر رو نزنی اُفٍّ لِعَیْنِی کَیْفَ تَلْتَذُّ الکَرَی وَجُفُونُهُمْ لَمْ تَکْتَحِلْ بِرُقَادِ اف باد
چشم مرا چگونه بخواب راحت میرود و بلذت خواب میرود و حال آنکه سادات و موالی من
از ترس دشمنان چشمهای ایشان بخواب نمیرفت اُفٍّ لِقَلْبِی بِالزُّلَالِ شَرَابُهُ وَقُلُوبُهُمْ
بِلَظَی الهَجِیرِ صَوَادِ اف باد قلب مرا که آبها خوشگوار مینوشند و حال آنکه مولیان
من از شدة تشنگی جگرها و احشای ایشان خشک شده بود اُفٍّ لِجَنْبِی کَیْفَ طَابَ لَهُ
الوَطِیُّ وَجُسُومُهُمْ مَا وُطِّئَتْ بِمِهَادِ اف بر پهلوی من بباد چگونه گوارا شد بر بدن خوابیدن
بر فرش و تکیه کردن بر فرش و حال آنکه بدنهای منوره سادات مرا بر زمین انداختند
بِأَبِی وَأُمِّی الهَاشِمِیَّاتُ الَّتِی قَدْ هُشِّمَتْ بِالقَیْدِ وَالأَصْفَادِ پدر و مادرم بفدای از زنان
هاشمیه که بدنهای ایشان مجروح شده بود به بستن ریسمان و قید دشمنان یُسَیِّرْنَ
عَلَی المَطَایَا حُسَّراً شُعْثاً بِغَیْرِ وِطَا عَلَی الأَعْوَادِ ایشانرا برهنه و افسرده بر شترها
سوار کرده بودند و میگردانیدند تَرْنُوا إِلَی رَأْسِ الحُسَیْنِ وَتَشْتَکِی مَا نَالَهَا مِنْ مَعْشَرِ
الأَوْغَادِ وَأَخِی بَعْدَ العِزِّ عَزَّ نَصِیرُنَا فَرَادَی نَابِیدٍ وَأَمَدَّ الآبَادِ آه شکایت دل

بود و ظلم ظالمانرا بسر بریده برادر خود دم کردند که ای برادر بعد از آن عزتهائیکه بود ما را
چنان ذلیل کردند بعد از تو که یاوری نیست ما را و فریادرسی نیست ما را أَخِی یَا رُوحِی وَ
رُوحَ مَسَرَّتِی وَقَرِینَ أَفْرَاحِی مَحَلَّ وِدَادِی قُمْ وَانْظُرِ الأَوْلَادَ فِی ذُلِّ السِّبَا وَالسَّبْلِ لِلْآبَاءِ
وَالأَجْدَادِ ای برادر بجان و روح روان من و ای راحت و شادی من برخیز و ببین طفلهای
یتیمت و اولاد بیکست را که بیچاره در ذلت اسیری مبتلا و بیکجا جد و پدر ایشانرا ناسزا گو
هَلْ نَظْرَةٌ یَا وَاحِدِی الطُفِی بِهَا مَا أَشْتَکِیهِ مِنْ لَظَی الأَبْعَادِ ای یگانه من آیا میشود که یک
نظر بر من کنی و آتش سوزان مفارقت را بآن تسکین دهی یا دی حقوق ایشانرا بحقوق
والدین ظاهری نسبت نتوان داد و نعمت این سادات بنعمت سادات ظاهری نسبت نتوان
سنجید اگر والدین تو واسطه وجود ظاهری تو شده اند ایشان سبب وجود ظاهری تو و
والدین تو و جمیع عالم شده اند اگر والدین ترا از بلاها حفظ کردند ایشان سبب دفع
بلاهای دنیا و آخرت تو شده اند و اگر والدین بر تو مهربانی کرده اند و محبت بتو کرده
اند ایشان مهربانتر از هر پدر و مادر بوده اند زیرا که ایشان متحمل این بلاهای عظیم
شده بجهة راحت تو و نجات تو اگر میگوئی نه پس بشنو ام سلمه روایت میکند که روزی پیغمبر
داخل شد و در عقب او حسن و حسین علیهما السلام داخل شدند و در کنار آنحضرت نشستند
پس آنحضرت حسن را بر زانوی راست و حسین را بر زانوی چپ نشانید و گاهی این را میبوسید
و گاهی آنرا ناگاه جبرئیل ع نازل شد و گفت یا رسول الله ص حسن و حسین ع را دوست میداری
چگونه دوست ندارم و حال آنکه ایشان دو ریحانه منند در دنیا و دو نور چشم منند گفت یا
نبی الله خدا حکمی درباره ایشان فرموده پس صبر کن بر آن حضرت فرمودند آن حکم چیست ای
برادر جبرئیل گفت قَدْ حَکَمَ عَلَی هَذَا الحَسَنِ أَنْ یَمُوتَ مَسْمُوماً وَعَلَی هَذَا الحُسَیْنِ أَنْ یَمُوتَ
مَذْبُوحاً خدا حکم فرموده و مقدر کرده که این فرزندت حسن ع بزهر شهید شود و آن فرزندت
حسین ع بقهر سر بریده شود و هر پیغمبر را دعائی مستجاب میباشد اگر خواهی دعا کن
تا خدا این مصیبت را از ایشان دفع کند وَإِنْ شِئْتَ کَانَتْ مُصِیبَتُهُمَا ذَخِیرَةً فِی شَفَاعَتِکَ
لِلْعُصَاةِ مِنْ أُمَّتِکَ یَوْمَ القِیَمَةِ یا اگر خواهی مصیبت ایشانرا ذخیره گردان از برای شفاعت
گناهکاران امتت در روز قیامت حضرت پیغمبر فرمودند ای جبرئیل من راضیم بقضای الهی
نمیخواهم مگر آنچه او میخواهد وَقَدْ أَجَبْتُ أَنْ تَکُونَ دَعْوَتِی ذَخِیرَةً لِشَفَاعَتِی فِی العُصَاةِ

مِنْ اُمَّتِی وَیَقْضِی اللّٰهُ فِی وَلَدِی مَا یَشَاءُ دوست میدارم که دعایم ذخیره باشد از برای شفاعت گناهکاران امتم وانچه میخواهی در حق فرزندانم حکم فرمایید و از اینجاست که بعضی از علما نقل کرده اند که در روز الست در عالم ذر حقتعالی چون خلق کرد بر همه ایشان که هر کس که معصیت خدا کند البته باید بجهنم رود و بر اتش بسوزد فَتَقَدَّمَ الْحُسَیْنُ وَضَمِنَ ذُنُوبَ شِیعَتِهِ بِقَتْلِهِ فِی کَرْبَلَا وَسَبْیِ نِسَائِهِ پس جناب سید الشهدا قدم پیش گذاشت و ضامن شد گناهان شیعه خود را باینکه کشته شود در کربلا و اسیر شوند زنان او و از اینجاست که شیخ عارف شیخ احمد احسائی در بعضی از مراثی خود باینمعنی اشاره میکند در مقامیکه اصحاب انجناب در مقام جانفشانی برامدند انحضرت بایشان فرمودند بَمُو وَاَنَا اِنَّمَا جِئْتُ لَکُمْ اُفْدِیکُمْ مِنْ لَظَی بِمُهْجَتِی اِشْتَرَیْتُکُمْ نَادِیًا کَیْفَ سَبَقْتُمْ بِالْفِدَاءِ وَالشِّرَاءِ شما خود را فدای من میکنید و جان مرا میخرید و حال انکه من امدم که شما را بخرم از اتش جهنم و در عوض ان جان خود را بدهم من شما را خریدم پیش و من خریدار شما بودم در روز اول چگونه میخواهید شما سبقت گیرید و جان مرا بخرید از شمشیر دشمنان هزار جان شیعیان بفدای مهر با نیت ای ابی عبد الله کاش همه شیعیان بفدا بگوی نومی شد شیعیان ملکه عالم را قابلیت این نبود که خاری بپای تو برود در جهنم را حت ایشان آری این امر را خدا حکیم میداند یا اینکه ثمراتی چند بر این امر مترتب میشد که احصا توان کرد خدا امر نمود و قرار فرمود که بان نمیرسد مگر بکشته شدن چنانچه سابقا ذکر یافت و در حدیث است از حضرت صادق عم که بعد از انکه پیغمبر خدا صلعم بام سلمه خبر داد و حکایت کشته شدن او را ام سلمه عرض کرد که دعا کن که خدا این بلا را از او دفع نماید حضرت فرمودند قد فعلت فَاَوْحَی اللّٰهُ اِلَیَّ اَنَّ لَهُ دَرَجَةً لَا یَنَالُهَا اَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِینَ وَاَنَّ لَهُ شِیعَةً یَشْفَعُونَ وَیُشَفَّعُونَ وَاَنَّ الْمَهْدِیَّ مِنْ وُلْدِهِ یعنی من اینمعنا را کردم خدا بمن وحی فرستاد که او را درجه ایست که احدی از مخلوقین باو نمیرسد و این بجهت شهادت او است و یکی دیگر اینکه مهدی امت از اولاد او میباشد و حقیقت امر اینست که انحضرت جان شریف خود را فدای شریعت جد بزرگوار خود کرد و فدای امر خدا کرد و امری باو فرمودند اطاعت کرد و سر نپیچید چنانچه شیخ جلیل القدر شیخ حسین ابن عصفور بحرانی در کتاب نوادح از کتاب ثاقب المناقب از جابر بن عبد الله روایت کرده است که چون حسین عم عازم عراق شد رفتم در نزد او عرض کردم تو فرزند

حکایت جابر بن عبد الله در زمان سید الشهداء عازم عراق بودند

واحد سبطینی صلاح میدانم که تو نیز با دشمنان مصالحه کنی چنانچه برادر ارجمندت صلح کرد بدرستیکه برادرت صاحب رشد و عقل بود و موافق بود حضرت فرمودند یا جابر قد فعل ذلک اخی بامر الله و رسوله و انا ایضا افعل بامر الله و رسوله انچه برادرم کرد بامر خدا و رسول بود و منهم انچه میکنم بامر خدا و رسول میکنم ایا میخواهی که جدم رسول خدا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی را به بینی که بتو بگویند که انچه را میکنم بگفته ایشانست پس اشاره کرد باسمان پس دیدم درهای اسمان کشاده شد ناگاه دیدم رسول خدا و علی مرتضی و حسن مجتبی و حمزه سید الشهدا و جعفر را که فرود امدند تا بر زمین قرار گرفتند پس از جا برجستم ترسان و حیران و واله شدم ناگاه رسول خدا رو بمن کرد فرمود الم اقل لک امر الحسین قبل الحسین ایا من نگفتم بتو و خبر ندادم بتو حکایت حسین را پیش از حسین عم لا تکون مؤمنا حتی تکون لائمتک مسلما و لا تکون معترضا ایمانت صحیح نیست تا تسلیم نکنی ائمه خود را و دع اعتراض بر ایشان را مسدود نکنی ایا میخواهی به بینی جایگاه فرزندم حسن عم و معاویه را و جایگاه فرزندم حسین عم و جایگاه یزید ملعون را گفتم بلی یا رسول الله پس پا بر زمین زد پس شکافته شد دریا ظاهر شد اشاره کرد دریا شکافته شد تا هفت دریا زیر ان اتش جهنم را دیدم و دیدم ولید بن مغیره و ابی جهل و معویه و یزید را با مرده شیطان در سلسله عظیمی بزنجیر کرده بودند و سخت تر بود عذاب ایشان از همه اهل جهنم پس فرمود ارفع راسک سر بالا کن سر بالا کردم دیدم درهای اسمان گشوده شد و اعلا درجات بهشت بنظر امد پس دیدم جناب پیغمبر صلعم با همراهان بالا رفتند چون بلند شد پیغمبر صلعم صیحه زد یا بنی الحقنی ای نور دیده ملحق شو دیدم سید الشهدا عم نیز بایشان ملحق شد و بالا رفتند تا داخل بهشت شدند و در اعلا درجات بهشت جا گرفتند پس در اینمکان پیغمبر صلعم نظر بمن کرده و دست حسین عم گرفته فرمود یا جابر هذا ولدی معی ههنا فسلم امره و لا تشک لتکون مؤمنا ای جابر این فرزند منست و با منست در اینجا تسلیم کن امر او را تا از مؤمنان باشی جابر گفت فعمیت عینای ان لم اکن رایت ما قلت یا رسول الله کور شود دیده ام اگر انچه را گفتم ندیده ام از پیغمبر صلعم با انچه گفتم تامل کنی باز گشت این امور اینست که بجهت نجات امت و خلاصی ایشان متحمل این بلاها و اذیتها شدند پس گو احسان تو در مقابل این احسانها اگر بدرت برود به بین چگونه است مصیبت

وجامهٔ صبر و آرام را چاک میسازی نمیدانم که بعد از کشتن حسین ع که همه شیعیان او یتیم شدند اندوابواب فیوضات الهی را بر روی ایشان بستند و چگونه داغی بر دل اهل عالم گذا
چه خواهی کرد بکمانت بیکه این کریها و این نالها تعزیه ایست که او نبو سید انس و جان و نا
پیغمبر خدا بوده باشد بخدا که اگر خلق اولین و آخرین و اهل آسمان و زمین گریه کنند و ندبه
و نوحه نمایند ابدالآبدین هر اینه مقصر خواهند بود بجهت بزرگی این مصیبت و عظیمی
بلیه فَیَا مَعْشَرَ الْاَحْبَابِ قُومُوا وَهَرِّجُوا وَصِيحُوا صِيَاحًا يُسْمِعُ الصُّمَّ بِالْوَغَا وَيَا
زُمْرَةَ النُّدَّابِ دِنُوا وَحَنُّوا اَتِمُّوا صِيَاحَ الْخَلْقِ مِنْ شِدَّةِ الرِّثَا ای گروه دوستان
بر خیزید و غرش کنید و مثل رعد نعره زنید و بصدای بلند فریاد زنید که گریه‌های شنوا
وای گروه ندبه کنندگان شیون کنید و خروش کنید بنحوی که گوشها را کر نمایید فَاِنَّ ابْنَ
خَيْرِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ صَرِيعٌ مَعَ الْاَعْقَابِ يَنْسَوُا زیرا که فرزند بهترین پیغمبران و اولاد
و اقوام و اقربایش از روی قهر در زمین کربلا بر زمین انداختند اَلْهَفِى بِقَوْمٍ ذَوِى نُهًى وَ
كَرِيمَةٍ اُحِيطُوا بِاَخْوَانِ الْخَنَازِيرِ وَالضُّحَى تاسف و اندوه من بر آن نفوس مکرمه که فرو
گرفته شدند در میان خوکان بادیه ضلالت و سکان وادی جهالت و شقاوت اَحَاطَهُمُ
الْبَاغُونَ يَبْغُونَ قَتْلَهُمْ لِحِقْدٍ قَدِيمٍ كَانَ مِنْ صَدْرِهِمْ غَلَا فرو گرفتند ایشان را جماعه
ستمکار بجهت ریختن خون ایشان بجهت کینه دیرینه که در سینه‌های ایشان بجوش آمده لَقَدْ
قُتِلُوا ظُلْمًا وَصَارَتْ رُؤُسُهُمْ تَدُورُ عَلَى الْاٰفَاقِ كَالْبَدْرِ فِى الدُّجَى بتحقیق که کشته
شدند آن گروه مظلوم از روی ظلم و ستم و سرهای ایشان را در آفاق گردانیدند فَهَا تِلْكَ
اَبْدَانٌ تَخُوضُ دُونَ مَجْدِهَا وَتِلْكَ رُؤُسٌ عَالِيَاتٌ عَلَى الْقَنَا پس دیده بصیرت بگشا
بسوی ایشان بنگر که این بدنهای ایشانست که بآن مجد و بزرگی که بود ایشان را بر زمین
افکندند و اینک سرهای مقدس ایشانست که بر نیزه‌ها بلند شده وَتِلْكَ الْذَرَارِى مِنْ سُلَالَةِ
اَحْمَدَ يُعَيَّنَّ اُسَارَى لَا خَفِيرَ وَلَا مَطَا اینک اسیران از جگر گوشگان پیغمبرند که بر
پشت شتران که ایشان را فریاد رس و یاری کننده نیست لِي اُسَارَى لِاَهْلِ الْهِنْدِ تُفَكُّ وَتُطْلَقُ
اُسَارَى لِاَهْلِ الْبَيْتِ تَبْقَى بِلَا فِدَاءٍ آه آه اسیران هند و فرنگ فدیه داده میشوند
و خلاص میشوند و اسیران اهلبیت را فدیه نیست و خلاصی نمیباشد فیا صاح اَجْزَعْ
مِنْ يَزِيدَ وَجَوْرِهِ وَيَبْغِى كَاهَالِى الضَّيْمِ وَالْبَغْىِ وَالرَّدَى اَلْمُوَابَا مِرْلِبْسِ بِعَهْدِهِ مِثْلَهُ وَهُوَ

يا بنى على القوم الظالمين قال فحمل الغلام على القوم ولم يزل يقاتل حتى قتل بسبعين فارسا ثم قتل رحمه الله قال فلما رآه ابو بكر
مقتولا فرح حيث لا فرح حاشد بدا وقال الحمد لله الذى رزقك الشهادة بين يديك مولانا الحسين بن امير المؤمنين ع ثم تقدم الحر الى

بیکر لَمْ يَكُنْ بِسِنِّهِ يُرَى ایصاحب جزع و فزع کن از یزید و ظلم او و از دست ستمکاران
گمراه که کارهای او در نظر گرفتند که مثل آن شنیده نشده بود و معصیت را مرتکب شدند که
مثل آن دیده نشده بود یا بَا حُوَاحِيَّ قَدْ حُذِدُوا مِنْ حَرِيمِهِ اَحَلُّوا دَمًا لَيْسَتْ تُكَافِئُهُ الدِّمَاءُ
امور حرامی را مرتکب شدند که ممنوع بودند از پیرامون آن و خونی را حلال کردند که همه
خونهای عالمیان بآن برابری نمیکند عَزِيزٌ عَلَى الْخَلْقِ التَّعَيُّشُ عِنْدَمَا مَضَى اَهْلُ بَيْتٍ لَا يُقَاسُونَ
بِالْوَرَى بعد از رفتن سادات خلق و شهید شدن امام عالمیان دشوار است زندگانی
بر دوستانش و بر همه خلق نمیدانم کدام دلست که در این مصیبت کداخته نمیشود و کدام
سینه در این بلیه شکافته نشد و کدام دیده است که خونبار نمیگردد و کدام چشم
اشکبار نمیباشد کفار را با حسین آشنائی نمیباشد و او را نمیشناسند و با این حال
ماتمش میکیرند و لوای مصیبتش را بر پا مینمایند و بصحبت پیوسته که مشرکین هند
اکثر بلاد ایشان در ایام ماتمش از مشاغل دنیا بالمره دست میدارند و با اینکه اکابر
بلکه اکثر ایشان بر تخت و سریر می‌نشینند و میخوابند در ایام خاک نشین میشوند بلکه
بسیاری خاکستر نشین میکردند و خود را از اطعمه لذیذه مثل گوشت و غیر باز میدارند و احتراز
عظیمه میکنند و اینها عبرتیست بجهت اهل اسلام زیرا که ایشان سزاوارند که خاکستر
نشین کردند و ترک لذایذ نمایند نه آنکه اسباب شادی فراهم آورند و مجالس را زینت دهند
و اطعمه لذیذه صرف کنند و در مجالس مردان و خوشخوانان بانواع تغنی و دروغ و هزلیات
قیام نمایند و مانند رقاصان برقص و تصنیف مشغول شوند و اسم آنرا تعزیه گذارند و حرا
دل را البته اندوه نمیپوشد چرا دیده‌ات مجروح نکردیده و چرا آثار اندوه بر رویت ظاهر نکردیده
یکی از ثقات نقل میکرد که مدتی در هند بودم که بیکی از بلاد هند رفتم و از ایشان پرسیدم
که شما چرا تعزیه میدارید و گریه میکنید گفت از جهت آنکه پسر دختر خدا را کشتند ای عزیز
من اگرچه غلط گفت خدا را دختر نبوده اما تو گریه کن که پسر پیغمبر خدا را کشتند و دختران
پیغمبر خدا را اسیر کردند و خانه‌های پیغمبر خدا را خراب کردند ای تو نیکو نشناختی حسین را
و در ستم بر نخورده شدت فیاحسرتا این ظلم را علی بن عیسی صاحب کشف الغمه از مشاهیر
علمای شیعه میباشد در کتاب کشف الغمه خود که وضعش بجهت فضایل و احوال الائمه
باشد در مقام بیان احوال سید الشهداء میکوید خدا میداند که خوشم نمی‌آید که خوض

در بیان ذکر این خبر بر آنحضرت و بر اهل بیت او وارد شده نمایم زیرا که ران جگرها را میشکافد و دلها را باتش میسوزاند و بعد از ذکر بعضی از قضایا و مصیبتهای بزرگوار میگویند و لَمّا وَصَلَ الْقَلَمُ فِي الْمَيْدَانِ إِلَىٰ هٰذَا الْمَقَامِ أَبْدَتِ الْأَيَّامُ مِنَ الْآلَامِ مَا مَنَعَ مِنْ إِتْمَامِ الْمَرَامِ عَلَىٰ أَتَمِّ الْأَقْسَامِ وَأَوْمَرَجُوا مِنْ نِظَامِ الْكَلَامِ دُونَ مَوْقِفِ الْاِخْتِتَامِ چون کمیت قلم در میدان بیان احوال سید امم باین مقام رسید چنان آلام نهان و سوزش درون زور آور شد که مانع شد از اینکه این مطلب را در ست تمام نمایم و در جای دیگر میگوید که بجهت عظیمی این خبر واقع بر آنحضرت شده و شدت مصیبت و مشکل بود مرا شنیدن این وقایع و میخواستم بود که کوشش میکردم و نمی نشستم در مجالسی که در عاشوراء ذکر این حکایت در دل خود درد عظیم و سوز شدید مفرط می یافتم و در خود جزع و فزع بی اختیار می دیدم و غایت این میتوانستم اظهار کرد این بود که اشک بریزم و بگریم و لعنت بر قاتلانش کنم و این سوزش دل مرا ساکن نمیکرد و میترسیدم که بی اختیار اعمال غیر لایق از من صادر شود پس گفت بخدا قسم که گریه کردن این سوز مرا فرو نمی نشاند و اشک از دیده آتش را خاموش نمیکند و ناله و نوحه این مصیبت را لایق نمیباشد بلکه دلها شکافته شود و جانها کباب شود و سید الساجدین میفرماید اَیُّ قَلْبٍ لَا یَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ اَیُّ فُؤَادٍ لَا یَحِنُّ اِلَیْهِ اَیُّ سَمْعٍ یَسْمَعُ الثُّلْمَةَ الَّتِي ثُلِمَتْ فِي الْاِسْلَامِ کدام دلست که بجهت قتل او شکافته نشود کدام سینه است که بجهت این مصیبت مجروح نکردد و کدام گوش را تاب آنکه بشنود این رخنه که در اسلام شد اَصْبَحْنَا مَطْرُودِينَ مُشَرَّدِينَ مَذُودِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْاَمْصَارِ كَاَنَّا اَوْلَادُ تُرْكٍ وَكَابُلٍ مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ وَلَا مَكْرُوهٍ ارْتَكَبْنَاهُ وَلَا ثُلْمَةٍ فِي الْاِسْلَامِ ثَلَمْنَاهَا صبح کردیم در حالتیکه ما را رانده بودند و از دیار و وطن دور کرده بودند و ما را از خوانهٔ خود منع کرده بودند و در دیار منفرق کرده که گویا ما را از کفار می دانستند و حال آنکه گناهی نبود ما را و امر قبیحی از ما سر نزده بود و در اسلام رخنه نکرده بودیم عزیز من اگر دلت درین بلیه نمیسوزد و اگر دیده‌ات در این مصیبت اشک نمیریزد پس در کدام مصیبت اشک خواهی ریخت فَلَا خَیْرَ فِي اللّٰهِ دَمْعٍ یُصَاعُونَ عَنْ سَادَاتِ الزَّمَانِ وَاَوْلِیَاءِ الرَّحْمٰنِ فَوَا اَسَفَاهُ عَلَىٰ تِلْكَ الْاَجْسَامِ الْمُرَمَّلَةِ بِغَیْرِ فِرَاشٍ وَلَا مِهَادٍ وَوَا مِحْنَتَاهُ عَلَى الْاَبْدَانِ الْمَطْرُوحَةِ بِغَیْرِ وِطَاءٍ وَلَا وِسَادٍ جُسُومٌ طَالَمَا اَتْعَبُوهَا فِي عِبَادَةِ الرَّحْمٰنِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْاٰنِ فَیَا لَیْتَ قَدْ وَقَعْتُ فِي تِلْكَ الْاَلَامِ فَیَا لَیْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا لِهٰؤُلَاءِ الْاَقْدَامِ حضرت امام رضا عم بریان بن شبیب میفرماید یا ابن شبیب

اِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَابْكِ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ ای پسر شبیب اگر گریه میکنی بر چیزی پس گریه کن بر حسین عم زیرا که او را ذبح کردند همچنانکه گوسفند را ذبح میکنند وَمَعَهُ مِنْ اَهْلِ بَیْتِهِ ثَمَانِیَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْاَرْضِ شَبِیهُونَ و با او کشتند هیجده نفر از اهل بیتش را که در همه زمین کسی مثل ایشان نبود بهم رسد ای دالله داستان که حضرت امام رضا عم کسانیرا کشتند که مثل و شبیهی نبود ایشانرا آیا کجا بود مثل قاسم بن حسین عم جوانی که در وقتیکه میخواست بمیدان رود و بجهة رخصت بخدمت عم خود آمد آنحضرت در مفارقت او انقدر گریست که غش کرد آیا کجا بود جوانی مثل عباس بن امیر المؤمنین عم که در وقتی که کشته شد سید الشهداء عم فرمودند بعد از تو کمرم شکست و پشتم خم شد کجا بود مثل علی اکبر جوانی در وقتیکه کشته شد سید الشهداء عم فرمود بعد از تو دنیا و زندگانی دنیا بکار نمی آید کجا بود کسی مانند جوانان بنی هاشم که هر یک سروی بودند در خیابان رسالت نخلی بودند در بوستان امامت و غصنی بودند از شجرهٔ عصمت چه خوش میگوید شیخ حسن بن شیخ زین الدین صاحب معالم در بعضی از قصاید خود خَطْبٌ اَقَامَ عَمُودَ الشِّرْكِ مُنْتَصِبًا وَشَدَّ اَعْضَادَ اَهْلِ الْغَيِّ وَالزُّورِ مصیبتی است که این عمود شرک را بر پا کرد و قوت بازوی اهل ظلم و مکر را افزون کرد خَطْبٌ تَضَعْضَعَ مِنْهُ الدِّينُ وَاضْطَرَبَتْ قَوَاعِدُ الْمَجْدِ فِي الْاَعْرَافِ وَالطُّورِ داد از بلیه که ارکان دین را بلرزه در آورد و قواعد مجد و بزرگی که خداوند در کلام خود بجهة ایشان مقرر کرده بود باضطراب در آورد خَطْبٌ تَزَلْزَلَ مِنْهُ الْعَرْشُ وَانْطَمَسَتْ مَعَالِمُ الرُّشْدِ فِي الْاَحْقَافِ وَالنُّورِ داد از مصیبتی که عرش عظیم را متزلزل و نشانهای هدایت و رشد را که خداوند در قرآن اشاره بآنکرده بر طرف نمود یا لِلْحُمَاةِ حُمَاةِ الدِّينِ مِنْ مُضَرٍ وَبَادِرِي الْحَزْمِ وَالْبِيضِ الْمَبَاتِيرِ کجائید ای حامیان دین و اقرباء خاتم النبیین کجائید ای شجاعان با تدبیر دارایان نیزه و شمشیر اَيُقْتَلُ السِّبْطُ ظَمْاٰنًا عَلَىٰ حَنَقٍ وَالْمَاءُ يَشْرَبُهُ صَادِي الْيَعَافِيرِ آیا روا که نور دیده شما را و سبط محمد مصطفی صلعم را با لب تشنه شهید نمایند و حال آنکه وحشیان از آب سیراب شوند وَرَاْسُهُ فَوْقَ عَسَّالٍ يُطَافُ بِهِ مِنْ كُلِّ قَاصٍ مِنَ الْبُلْدَانِ مَشْهُورٍ و سر مبارک او را بر نیزه زنند و او را در بلاد دور و نزدیک بگردانند وَجِسْمُهُ غَيْرَ كَاسٍ لَا يُكَفِّنُهُ فِي مَرْوِهِ غَيْرَ خَفَّاقٍ مِنَ الْمُورِ بدن او را برهنه و عریان بر زمین انداختند و او را نپوشانیدند و کفن نکردند مگر بادهای وزنده که غبار صحرا او را پوشانیدند بدن نمازی

فدای مظلومیت شود یا مظلوم وغُرُّ اصحابه صَرْعَی کَاَنَّهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ طَوِیلِ الْقَدِّ مَقْعُودٍ
ویکان از اصحابش را همه بر زمین انداخته اند مانند نخلهائیکه از ریشه کنده باشند وَمَا نَسِیتُ
وَلَا اَنْسَی کَرَائِمَهُ بَیْنَهَا کُلُّ اَفَّاکٍ وَمَغْرُورٍ ازیادم نرفته ونخواهد رفت حرم محترم اورا که در
میان کردند ایشانرا در وغ کویان مغرور وَتَسْتَغِیثُ اِلَی الْعَرْشِ صَارِخَةً وَالدَّمْعُ مَا بَیْنَ مَنْظُومٍ
وَمَنْثُورٍ وَتَرْفَعُ الصَّوْتَ نَدْبًا وَهِیَ قَائِلَةٌ یَا جَدُّ قَدْ رَابَنَا عَکْسُ الْمَقَادِیرِ با چشم کریان
سینه سوزان ونالان استغاثه بخداوند رحمن میکردند وبجد بزرگوار خود شکایت میکردند
که ای جد بزرکوار عکس آنچه در نظر داشتیم بما کردند وما را هلاک کردند یَا جَدُّ قَدْ اَصْبَحَتْ اَبْنَا
فَاطِمَةٍ فِی کُلِّ اَطْرَافِ قَفْرٍ غَیْرِ مَعْمُورٍ ای جد بزرکوار دختران فاطمه در اطراف بیابان با سر کردان
وحیران میباشند یَا جَدُّ قَدْ اَحْرَقَتْنَا کُلُّ هَاجِرَةٍ وَفَاجِرَةٍ وَعَاهِرَةٍ بِنْ حَرْبٍ فِی الْمَقَاصِیرِ
ای جد بزرکوار ما دختران توئیم که در آفتاب کرم بدن ما از آفتاب میسوزد وزنان زانیه
بنی امیه در قصرهای منیعه ساکن میباشند آه یَا جَدُّ قَدْ جَرَّدَتْنَا کُلُّ فَاجِرَةٍ وَخَامِرَ الطَّرْفِ
عَنَّا غَیْرَ مَقْصُورٍ ای جد عالیمقدار ما را برهنه کردند وبخیانت بر ما نظر کردند یَا جَدُّ
قَدْ هَتَکُوا اَسْتَارَنَا عُصَبٌ یَقُودُهَا کُلُّ فِسِّیقٍ وَخِمِّیرٍ ای جد بزرکوار جماعتی پرده حرم
ما را دریدند که سرکرده ایشان صاحبان فسق وفجور وارباب خمور بودند علما اعلام
وفضلای امام این واقعه محنت انجام را مثل شیخ مفید وسید جلیل ابن طاوس
ومحمد بن ابیطالب الموسوی ودیکران روایت کرده اند با لفاظ مختلفه ومعانی متقاربه
بنهجی که حاصل کلام مجموع اینست که بعد از آنکه اصحاب سعادت انتساب آنجناب لباس شهادت
پوشیدند وبغیر از اقرباء وخویشان واولادان یکانه عالم ایجاد کسی نماند ونوبت
شهادت باقربای آنحضرت رسید ایشان عازم شهادت شدند وایشان پنج طایفه بودند از
اولاد عقیل واولاد جعفر واولاد امیر المؤمنین ع واولاد حسن مجتبی واولاد حسین
ایشان چون فرصت را تنک دیدند بدور یکدیکر جمع شدند ویک دیکر را وداع کردند
واز مصیبت فراق یکدیکر اشک حسرت از دیده ریختند وعازم جانبازی شدند اول
کسیکه از اهل بیت پا در عرصه جوانمردی نهاد عبد الله بن مسلم بن عقیل بود که مادرش
رقیه دختر امیر المؤمنین بود وبمقتضای اَلْوَلَدُ الْحَلَالُ یُشْبِهُ بِالْخَالِ جوانی بود بی بدل
وبنص حدیث در عالم مثل وشبیه نداشت بعد از آنکه از خالوی بزرکوار خود اجازه

شهادت عبد الله بن مسلم بن عقیل رحمة الله

حاصل کرد قدم در عرصه نبرد گذاشت ومی گفت اَلْیَوْمَ اَلْقَی مُسْلِمًا وَهُوَ اَبِی وَفِتْیَةً
بَادُوا عَلَی دِینِ النَّبِیِّ لَیْسُوا بِقَوْمٍ عُرِفُوا بِالْکَذِبِ لَکِنْ خِیَارٌ وَکِرَامُ النَّسَبِ مِنْ هَاشِمِ السَّادَاتِ
اَهْلِ الْحَسَبِ امروز روزیست که کشته شوم وبوصال پدرم مسلم فایض کردم واز فراق
جوانان نامدار که بشمشیر ابدار هلاک شدند خلاص کردم وبایشان ملحق شوم
صدیقا وراستکویان اخیار ونجیبان نامدار میباشند که بنجابت خود رسیدند با نخبر رسید
ومنهم بایشان ملحق خواهم شد پس خود را بر آنقوم زد ودر میان ایشان افتاد تا آنکه سه حمله
بر ایشان کرد ونود وهشت نفر را در آنحمله بدرک فرستاد آخر در کوشه دست بر پیشانی
گذاشته بود که ملعونی تیری زد بر پیشانی او ودست وپیشانی او را سوراخ کرد بجهنم ازانیان
در افتاد عمر بن صبیح وبروایتی اسد بن مالک او را شهید کردند بعد از آن برادرش
محمد بن مسلم بن عقیل بجهت طلب خون برادر قدم در میدان گذاشت وازغیرت بود
آخر الامر از ضرب شمشیر ونیزه وتیر او را از پا در آوردند ولباس شهادت پوشانیدند پس
جعفر بن عقیل پا در میدان گذاشت عرصه نبرد را بنور جمال خود روشن کردانید رجزی
چند خواند ونسب خود را بیان کرده وبعضی از مدایح سید الشهداء را بیان کرد وخود را
بر آن منافقان زد پانزده کافر عنید را بدار البوار رسانید آخر بشر بن سواد همدانی وبروایتی
عروة بن عبد الله خثعمی او را شهید کرد بعد از آن برادر او عبد الرحمن بن عقیل دامن همت
بر کمر مردی زده قدم در میدان نهاد ومیگفت اَبِی عَقِیلٌ فَاعْرِفُوا مَکَانِی مِنْ هَاشِمٍ وَ
هَاشِمٌ اِخْوَانِی کُهُولُ صِدْقٍ سَادَةُ الْاَقْرَانِ هَذَا حُسَیْنٌ شَامِخُ الْبُنْیَانِ وَسَیِّدُ
الشِّیبِ مَعَ الشُّبَّانِ پس خود را بر آن ظالمان زد وهفده سوار را بر زمین زد پس عثمان
بن خالد جهنی او را شهید کرد وبروایت ابو الفرج اصفهانی عبد الله بن عقیل نیز بود او را
عثمان بن خالد کشت وعبد الله الاکبر ابن عقیل ومحمد بن ابی سعید بن عقیل وجعفر بن محمد بن
عقیل را نیز ذکر کرده است که در آنروز کشته شدند ودر کلمات علماء وزیارت شهداء دو نفر
از اولاد عقیل ودو نفر از اولاد مسلم ندیدم علی ما حبت فاطمة الزهراء سکوت شده در روایتی هست
که سه نفر از اولاد مسلم وسه نفر از اولاد عقیل در آنروز کشته شدند وبعد از اولاد جعفر
قدم در کارزار گذاردند واولاد بلاواسطه او کسی نبود از اولاد عبد الله بن جعفر دو نفر و
بروایتی سه نفر بودند ومادر ایشان زینب خاتون بود در وقتیکه سید الشهداء از مکه

شهادت محمد بن مسلم رضوان الله علیهم

شهادت جعفر بن عقیل

بیرون آمد و اهتمام در ترک این سفر کرد حضرت قبول نفرمود پس فرزندان خود را با آن حضرت فرستاد که در خدمت آنحضرت باشند و او را یاری کنند و خود مراجعت کرد و دو جوان
درست معلوم نیست البته علی بود و در او الا او اجل از این بود که از یاری امام زمان کوتاهی کند باری ابتدا محمد پیش آمد و از خال بزرگوار استرخاص حاصل کرده بمیدان
کارزار نهاد و رجزی چند خواند و بر قلب لشکر زده ده نفر را بر خاک هلاک انداخت آخر
الامر عامر بن نهشل تمیمی او را از پا در آورد بدرجه شهادت رسید پس عون برادر او
بمیدان آمد و بنابر ظاهر زیارت شهدا اول او قدم در عرصه جانبازی گذارد و میگفت
إِن تُنكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ شَهِيدُ صِدْقٍ فِي الْجِنَانِ أَزْهَرُ يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحٍ أَخْضَرِ
كَفَى بِهَذَا شَرَفًا فِي الْمَحْشَرِ اگر نمیشناسید مرا پس منم فرزند جعفر طیار که از روی صدق و صفا
شهید شد و بدو بال سعادت در بهشت طیران مینماید و همین فخر مرا کافیست در صحرای
محشر پس خود را بر آن گروه بی حیا زد و در امواج حرب غوطه ور گردید تا آنکه سه سوار و هجده
پیاده را بخاک هلاک انداخت آخر ملعونی که او را عبد الله بن بطه میگفتند ضربتی
زد که از آن روح مقدسش در بساط بهشت قرار یافت و بنابر شهید اول محو گردید و بروایت ابو
الفرج عبید الله بن عبد الله بن جعفر نیز در آن واقعه شهادت یافت بعد از آن نوبت باولاد امام
حسن مجتبی رسید و ایشان بنابر اشهر روایات دو نفر بودند عبد الله و قاسم و بنابر
بعضی از روایات سه نفر بودند که سیمی ابو بکر بن الحسن بود که مادرش ام ولد بود و عبد الله
بن عقبه غنوی بروایتی عقبه غنوی او را کشت و عبد الله حرمله بن کاهل بر تیر خود هلاک
کرد و کیفیت شهادتش خواهد آمد بالجمله چون نوبت بقاسم رسید از برای جانباختن کمر بست
و بجهه رخصت بنزد عم بزرگوار آمد و قاسم چنانچه تصریح نموده اند هنوز طفل بود و بحد
بلوغ نرسیده بود و بسیار خوش رو و صبیح منظر بود حتی آنکه وارد شده است که آن جهره
کَفَلْقَةِ الْقَمَرِ رویش مانند روشنی ماه تمامی درخشید و بنابر بعضی از روایات مادرش
نیز همراه بود و همین که سید الشهداء نور دیده برادر را دید که بجهه کشته شدن بر خواسته
در بغل کشید وَجَعَلَا يَبْكِيَانِ حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهِمَا شروع بگریه کردند و آنقدر گریستند که
هر دو مدهوش شده غش کردند بعد از زمانی که از غش بهوش آمدند عرض کرد ای عم
بزرگوار میخواهم رخصت دهی که جان خود را در راه تو فدا کنم آنحضرت ابا کردند او را رخصت

شهادت طفل زینب خواتون رضی الله عنه

شهادت قاسم بن حسن علیه السلام

نمیداد چون آنطفل دید که عم بزرگوارش رخصت نمیداد چون آنطفل دید که عم بزرگوارش
رخصت نمیدهد خود را بر دستهای مبارک آنحضرت انداخت و دستهاشرا بوسید و امداد
و التماس رخصت میکرد چون دید رخصت نمیدهد بر پای شریف آنحضرت افتاد و پای
آنحضرت را میبوسید که مرا رخصت ده بیت رخصتی ده که کنم جان بره مهر نثار تا برآرد
دل از این قوم جفا پیشه دمار یا تنم چاک شود از دم شمشیر و سنان یا که دل یابد از این
غصه اندوه قرار و در بعضی از روایات آنحضرت فرمود یا وَلَدِي أَتَمْشِي بِرِجْلِكَ إِلَى الْمَوْتِ
ای فرزند آیا بپای خود میخواهی بروی بجهه کشته شدن آنطفل عرض کرد وَكَيْفَ يَا عَمِّ وَأَنْتَ
بَيْنَ الْأَعْدَاءِ وَحِيدٌ غَرِيبٌ ای عم بزرگوار چگونه نروم و حال آنکه ترا می بینم تنها و غریب
در میان دشمنان نه دوستی و نه یاری رُوحِي لِرُوحِكَ الْفِدَاءُ وَنَفْسِي لِنَفْسِكَ الْوِقَاءُ بالجمله
آنقدر اصرار و مبالغه کرد که آنحضرت رضا شدند و او را از حرب دادند و بروایتی آنحضرت
گریبان پیراهن او را پاره کرد و عمامه او را دو نصف کرده لباس او را بصورت کفن در بر پوشانید
و شمشیر خود را بکمر او بست و روانه شد و اشک از دیدهایش میریخت و میگفت إِن
تُنكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ سِبْطِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُؤْتَمَنِ هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ بَيْنَ
أُنَاسٍ لَا سُقُوا صَوْبَ الْمُزْنِ اگر نمیشناسید مرا پس منم فرزند حسن ع پسر پیغمبر ص
و اینک عم بزرگوارم حسین است که مانند اسیر محبوس است در میان گروهی از رحمت خدا دور باشند
و بارش رحمت هرگز بر ایشان نبارد و بنابر بعضی از حکایات پسر سعد را ندا داد که ای پسر سعد
آیا از خدا نمیترسی آیا خدا را بنظر نمی آوری آیا مراعات حرمت رسول خدا نمیکنی خدا ترا جزای خیر ندهد
تَدَّعِي الْإِسْلَامَ وَآلُ رَسُولِ اللهِ عَطَاشٰى ظِمَاءٌ قَدِ اسْوَدَّتِ الدُّنْيَا بِأَعْيُنِهِمْ ای بیحیا دعوی
اسلام میکنی و اهل بیت پیغمبر خدا را می بینی تشنه که از شدت تشنگی دنیا در دیده ایشان
سیاه گشته باری قاسم مبارز طلبید و جنگ در پیوست و خود را در دریای حرب غوطه ور کرد و
جماعتی را بخاک هلاک انداخت تا آنکه با آن صغر سن سی و پنج نفر را بروز مبین انداخت و بجهنم و بئس
المصیر فرستاد و بنابر بعضی از روایات چون تشنگی بر او غلبه یافت بجانب عم بزرگوار شتافت
و میگفت یَا عَمَّاهُ الْعَطَشَ الْعَطَشَ أَدْرِكْنِي بِشَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ آنحضرت او را دلداری داد و امر
بصبر فرمود خاتم خود را در دهان او گذارد قاسم گفت چون او را در دهان گذاردم گویا
چشمه آبی بود پس سیراب شدم بار دیگر تو باره جنگ روانه میدان شد و شروع بحرب کرد

رسانیدن آن جناب خود را به نعش قاسم و با آن قوم جنگ کردن

وهمت بعلمدار لشکر کفر اثار گماشت و بسوی او حمله کرده فاحاطوا به بالنبل از چار جانب
او را تیرباران کردند و بروایتی یکی از ان ملاعین با مکر رسنی بر بند شمشیر آن امام زاده بست
و میکشت بکشید ابن خارجی بخبر را حمید بن مسلم میگوید در لشکر ابن سعد بودم و نظر
میکردم بسوی آن پسر که پیراهنی و ازاری پوشیده بود و نعلینی در پا داشت که بند یکی از انها
گسیخته بود و از یادم نمیرود که آن نعل پای چپش بود که بندش گسیخته بود عمرو بن سعد ازدی
گفت والله لاشدن علیه بخدا قسم بر او حمله میکنم و او را میکشم من گفتم سبحان الله چه
میخواهی از این طفل بخدا قسم اگر شمشیر بمن حواله کند دست باو دراز نمیکنم اینجماعتی که
او را در میان گرفته اند او را کافی نیست گفت بخدا قسم خواهم کرد پس اسب را تاخت و حمله کرد
بر او فما ولی حتی ضرب رأسه بالسیف از و دست برنداشت تا انکه ضربتی بر سر مبارک او زد
که برو در افتاد و بروایتی شیبة بن سعد شامی نیزه بر پشتش زد که از سینه او بیرون امد
که قاسم بر زمین افتاد فریاد زد که یا عماه ادرکنی چون آوازش بگوش سید الشهداء ع رسید
مانند عقاب پرواز کرد تا بر سر او رسید و مثل شیر خشمناک بر آن قوم بدنبال حمله کرد
شمشیری حواله قاتل او کرد آن ملعون دست خود را سپر کرد دستش از مرفق جدا شده نعره زد
که مرا دریابید لشکر باعانتش حمله کردند که او را برهانند جنگ در پیوست و مغلوب شد
فاستقبلته بصدورها وجرحته بحوافرها و وطئته حتی مات الغلام آه آه اسبهای
مخالف پامال کردند و بدن شریفش را بسمهای خود مجروح نمودند قتلا وطئوه الصافنات
فصدّدته المضمار بالاصدار والایراد اسبهای قوی هیکل دشمنان او را پامال کردند و سینه
او را محل امد و شد اسبان کردند محطوم جسیم هشمت اضلاعه وکسر ظهره من خیولهم زنانه
بدن شریفش را در هم کوفتند و استخوانهای پهلویش را خورد کردند و پشتش را در هم شکستند چون
جنگ در اوبخت و غبار فرو نشست جناب سید الشهداء ع بر سر آن قتیل امد دید با عضوی
پاره پاره خورد شده بر زمین افتاده و پا بر زمین میساید چون او را دید فرمود که عزّ
والله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا یعینک او یعینک فلا یغنی عنک بعدا
قسم دشوار است بر عم تو که تو او را بخوانی و او ترا اجابت نکند یا اجابت کند ترا اعانت نکند یا
اعانت کند و رفع اشرار از تو ننماید بعدا لقوم قتلوک دور باد از رحمت خدا قومی که ترا
کشتند پس او را بر داشت گویا می بینم که پاهای او را بر زمین میکشید و سینه اش را بسینه چسبانیده

قد ملکا شرقها والمغربین ثم جبرئیل لنا ماد سنا ولنا البیت کذا والمشعرین بود
شاهنا یغلو ابنه الحسین فجزاه الله عنا صالحا خالق الخلق و مولی المشعرین عروة الدین علی المرتضی

مجلس هشتم شهادت اولاد امیر المؤمنین ع

بود و در دل گفتم چه میکند پس او را آورد تا در میان کشتگان گذاشت و بروایتی دیگر
او را آورد بخیمه و در خیمه گذاشت هنوز او را رمقی بود چشم گشود و عم بزرگوارش او را در
بغل گرفته میگریست و میفرمود ای فرزند خدا لعنت کند کشنده ترا دشوار است بر عم
تو که بخوانی تو او را و در حالیکه کشته شده باشی ای فرزند قتلوک الکفار کانهم ما عرفوک
ولا عرفوا من جدک وابوک ترا کشتند کفار گویا ترا و جد و پدر ترا نشناختند زنان و
اهلبیت که این را دیدند طپانچه بر صورت زدند و جامه شکیبائی را دریدند و ناله و واویلا
و واثبورا بلند کردند حضرت فرمود اصبروا یا بنی عمومتی صبرا یا اهل بیتی لا رأیتم هوانا
بعد هذا الیوم صبر کنید ای اهل بیت من که بعد از این روز مذلت و خواری نخواهید دید

انا لله و انا الیه راجعون

مجلس هشتم در بیان کیفیت شهادت اولاد امیر المؤمنین ع

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلی العظیم والصلوة والسلام علی نبیه العطوف الرحیم ورسوله الجواد
الکریم محمد صاحب السیف والقضیب وعلی آله القراغیم واولاده الهداة فی العلاء
خصوصا علی شبله الکریم ونجله الیتیم صاحب الرزء الجسیم والبلاء العظیم الذی
بکی علیه الکلیم ودنف فی حزنه الخلیل فقال انی سقیم وکان امره اعجب من اصحاب الکهف
المنقطع عن الصدیق والحمیم المأسور بایدی کل مذنب جریم وکل فاجر صمیم المقتول
بالسهم والسنان والحجارة والعصاء والقضیب والممنوع من المیاه الطوامی المطروح
علی الارض کالهشیم المرضوض اعضائه من نعال اخفاف القراشیم المهشم اضلاعه من
حوافر الخیول الاضائم المطروح علی وجهه کالمضطرب السلیم لا بل کالمدنف السقیم
ینقلب یمینا وشمالا ولا یستطیع جوابا ولا سؤالا الذین نهبوا امواله وایتموا اطفاله وأسروا
عیاله ودار وابهم برأسه فی البلاد بین العباد فیا لله من رزء عظیم وفادح جسیم لم یسمع مثله
فی الاقاویم فلعنة الله علی العصابة الملعونة الآمرة والبایعة والتابعة علی هذا الامر الجسیم
وبعد فقد قال الله فی کتابه المبین وخطابه المستبین ان عدة الشهور عند الله اثنی
عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم ذلک الدین القیم
فلا تظلموا فیهن انفسکم وقاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة واعلموا ان الله مع المتقین
مقصود از این خطاب مستطاب ظاهرا بیان عدد شهور و بیان محترم بودن بعضی از انها

وحکم ماههای حرام است که میفرماید شماره ماهها دوازده است در کتاب خدا واین حکم از
ابتدای خلق آسمان و زمین چنین بوده و از آنها چهار ماه ماههای حرام اند واین طریقه ایست
مستمر و دائم و در این ماهها بر خود ستم مکنید بترک حرمت این ماهها واستحقاق عقاب
و مشرکین را بکشید همچنانکه ایشان با شما مقاتله میکنند و بدانید که خدا با متقیانست
پس چهار ماه از دوازده ماه صاحب احترامند و بجهت احترام ایشان حرام است حرام شد
وجدال در آن بنص قرآن واز احکام مرفوعه است که در این ماهها ظلم وقتال نیست
بدانکه در صدر اسلام چون خلق در کفر وضلالت بودند بمجرد دعوت از طریقه قدیمه دست
بر نمیداشتند لهذا جناب پیغمبر صلعم با ایشان جهاد میکردند و شمشیر بر ایشان میکشیدند
تا باسلام داخل شوند و حکمت این بسیار است اگرچه در بعضی مخفی باشد و جهاد چنانکه فقها
رضوان الله علیهم ذکر کرده اند بر دو قسم است واجب و در آن سالی یکمرتبه است بعد از
تحقیق شرایط و زیاده بر یک دفعه مستحب میباشد واین بایستی در ماههای حرام نباشد
بلکه این ماهها ماه عبادت و حج و عمره بود مسلمین بایستی بآن مشغول شوند لکن اگر کفار
بر سر مسلمین می آمدند در هر ماه که بود خدا اذن داده بود در قتال با ایشان و دفاع ایشان
از خود ماههای حرام ذیقعده و ذیحجه و محرم و رجب است و حرمت این ماهها ثابت است در
اسلام واین اثنا نیست با حرمت شهر رمضان و افضلیت آن و عدم حرمت قتال در آن
زیرا که نظیر آن در شرع بسیار است چنانچه بینی که زیارت حسین علیه السلام بمراتب از حج و عمره افضل است
بلکه هر قدمی از ثواب حج و عمره ایست و مع ذلک آن را واجب نفرموده و بقعه کربلا بنص
کثیری از اخبار افضل از مکه است و طواف آن را واجب نفرموده و احکام حرم مکه را در حرم آن
جاری نفرموده پس این ماهها محترم میباشند در میان مسلمین بلکه در نزد کفار نیز محترم
و قبل از اسلام اهل جاهلیت نیز این ماهها را حرام میدانستند و ظلم و قتال در آن روا نمیداشتند
چنانچه در جنگ بدر ماه مشتبه شد و در روزیکه جنگ واقع شد کفار آن را از ماه حرام دانستند
و بجهت این نامه به پیغمبر صلعم نوشتند که تو حرمت ماه حرام را نداشتی و در آن قتال کردی و
آنحضرت را در این عمل تعییر و سرزنش میکردند و از امام رضا علیه السلام روایت شده است که محرم
ماهی است که اهل جاهلیت در آن ظلم و قتال را حرام میدانستند بجهت حرمت این ماه و این امت
مشومه حرمت این ماه را نشناختند و حرمت پیغمبر را نشناختند لقد قتلوا في هذا الشهر ذریته و

...الاماء فقال لا اکلت بیمینک ولا شربت بها وحشرك الله مع القوم الظالمین فاخذ الکندي
...الی زوجته وقال لها هذه بیضة الحسین فاغسلیها من دمه فبکت وقالت یا ویلك قتلت الحسین

سبوا نساءه وانتهبوا ثقله فلا غفر الله لهم ذلك ابدا به تحقیق که کشتند این امت مشومه در این
ماه ذریه پیغمبر را و اسیر کردند زنان او را و غارت کردند اسباب و اموال محترم ایشان را خدا هرگز
ایشان را نیامرزد بدانکه آنچه مذکور شد ظاهر آیه شریفه است لکن از آنجا که قرآن را بطون نیست و آن
در نزد پیغمبر و اوصیای آن میباشد شهور در این آیه شریفه را بائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم تفسیر
کرده اند واین معنی مناسب سوق آیات است میفرماید عدهٔ شهور دوازده است در کتاب الله که ظاهراً لوح
محفوظ باشد واین حکم از روز خلق آسمانها بوده و دوازده بودن شهور ثمره شرعیه بر آن مترتب
نمیشود و بر فرض ثبوت این تاکید آن را احتیاج نبود و همچنین حرام بودن شهور اربعه را
دین قیم شمردن ایما میدهد که مراد در واقع این معنی ظاهر نیست اگرچه آنهم مراد است و
بالجمله امام محمد باقر علیه السلام در تاویل آیه شهور را بائمه علیهم السلام تفسیر فرموده و در اخبار
کثیره وارد شده است که ما ائمه شهوریم و از ابن عباس روایت کرده که شنیده ام از رسول الله صلعم که
میفرمود معاشر المسلمین اعلموا ان لله بابا من دخلها امن من النار ومن الفزع الاکبر
بدانید که خدا را دریست که هرکس داخل آن باب شود از آتش جهنم و فزع اکبر در امانست بعد ابو سعید
خدری برخواست عرض کرد کدام است آن باب یا رسول الله نشان بده بما فرمود آن علی بن ابیطالب
سید الوصیین امیر المؤمنین است پس فرمود معاشر الناس من احب ان یتمسك بالعروة
الوثقی التی لا انفصام لها فلیتمسك بولایة علي بن ابیطالب ای گروه مردم هرکه بخواهد
چنگ بزند بعروة الوثقی الهی هرگز گسسته نمیشود پس چنگ بزند بولایت علی علیه السلام که ولایت
او ولایت من است و طاعت او طاعت منست ای گروه مردم هرکه بخواهد بشناسد حجت خدا را
بعد از من پس بشناسد علی را پس جابر بن عبدالله برخواست و عرض کرد ما عدة الائمة چه
عدد میباشد ائمه بعد از تو حضرت فرمود سألتني یرحمك الله عن الاسلام باجمعه خدا رحمت
کند ترا که سوال کردی از تمام اسلام عدتهم عدة الشهور وهي اثنا عشر شهرا في کتاب الله
یوم خلق السموات والارض شماره ایشان شماره ماههاست که آن دوازده است در کتاب الله
وشماره ایشان شماره چشمهائیست که از برای موسی شکافته شد در زمانیکه عصا بر سنگ
زد فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل است وبعثنا
منهم اثني عشر نقیبا ائمه علیهم السلام نیز دوازده نقیب اند اول ایشان علي بن ابیطالب
و آخر ایشان قائم است و شیخ صدوق بسند خود روایت کرده از ابن عباس که پیغمبر خدا فرمود

قسم بخداوندیکه مرا برسالت بسوی خلق فرستاد و مرا برگزید از همه خلق که ایشانند من افضل
اوصیا و حجت خدا و خلیفه او بر خلق و از اولاد او میباشند امامان هدایت کنندگان بعد از
من بهم یحبس الله العذاب عن اهل الارض و بهم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه
و بهم یمسک الجبال ان تمید بهم و بهم یسقی خلقه الغیث و بهم یخرج النبات بجهت ایشان نگاه
میدارد خدا عذاب را از اهل زمین و بواسطه ایشان نگاه میدارد آسمان را که نیفتد بر زمین
و بجهت ایشان کوهها را حفظ مینماید و بواسطه ایشان خلق را باران میدهد و گیاه از
زمین میروید و ایشانند اولیاء الله و خلفاءه من بعدی عدتهم عدة الشهور و هی اثنی عشر شهرا
شماره ایشان بشماره ماهها است و عدد ایشان بعدد نقبای موسی است پس آنحضرت این آیه را خواند
که والسماء ذات البروج پس فرمود ای پسر عباس آیا خدا قسم خورده باسمان ذات البروج و آن
آسمان و برج را میخواهد گفتم یا رسول الله پس چه چیز را خواسته فرمود اما آسمان پس منم و اما
بروج ائمه بعد از من میباشند که اول ایشان علی بن ابیطالب است و آخر ایشان مهدی است مؤلف
گوید وجه تعبیر ائمه بشهور شاید اینست که زمانیکه مصالح معاش خلق و جمیع عالم منوط
و مربوط بان میباشد بلکه با نعدام شهر عالم منعدم میشود عبارتست از لیل و نهار که هر
دو در وقت اعتدال دوازده ساعت میباشند و ماه و سال که عبارتست از سیر قمر و شمس باشد هر یک را
دوازده برج است که در این ظرف مدت طی مینماید و سال که مشتمل بر جمیع فصول و جمیع حکمتهای
زمانیکه مدخلیت در نظام عالم دارد دوازده ماه است همچنین ائمه دین و خلفاء سید
المرسلین که نظام عالم دین و ایمان بایشانست و ایشانند اساس اسلام و عماد دین و نیز دوازده
میباشند پس مقصود از بیان شماره شهور که اجزاء سال است وضوح این بیان عدد شهور
عالم ایمان و تغییر بر نقص عالم ایمان بلکه انعدام آن با نعدام ولایت این اثنی عشر یا بعض آن
میباشد و بر همین معنی یاد میکند عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله هر یک اصلی از
ایمان میباشند و مرکب از دوازده حرف میباشند چنانچه لا اله الا الله تمام نمیشود مگر
بولایت ائمه اثنی عشر و همچنین شهادت برسالت و در این سریست غریب و رمزیست عجیب که بر
ارباب بصیرت ظاهر میباشد و همچنین علماء ذکر کرده اند که دریاهائی که در عالم میباشند که در
نظام و مسابان میباشند و باستمداد آنها طی بحر و بر میشود و بواسطه وصول ثمرات و ظهور برکات
عسکر دو دوازده میباشند جهاد در هوا و جهاد در عالم و جهاد در نفس بدن انسان و اطباء

ذکر کرده اند که قوام بدن بعروقست و اصل عروق و امهات آنها که قوام بدن بان میباشد
دوازده عرقست که از هر یک هزار عرق منشعب میگردد و همچنین قوام بنای اسلام و ایمان نیز
بدوازده امام است که از هر یک صد هزار باب مرحمت بر شخص مفتوح میگردد و چنانچه
بدیده بصیرت تامل و تفحص نمائی تا آنکه ابواب معارف از هر جهت گشوده گردد افلا یتدبرون فی
خلق السموات والارض علماء انساب نوشته اند که دوحه مجد و اصل شرافت و سیادت و بزرگی
نضر بن کنانه و او جد اعلای پیغمبر ماست و از او متفرع میشود شرف و بزرگی و شکی نیست که رسول
الله بمنزله مرکز دایره شرف و بزرگیست که باو ختم میشود همه کمالات و اوست منبع همه فضایل
و ینبوع همه محامد و محاسن پس دو خطی که از این مرکز جدا میشود علوا و هبوطا دوازده میباشند
و خطیکه صعود مینماید دوازده نفر میباشند که ابتدا میشود بمحمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر پس خط هبوط بسوی حسین
باشد باری ایشانند که نظام عالم ایمان و اسلام بلکه نظام عالم ایجادند و بوجود ایشان فلک
میگردد و اشرقت الارض بنور ربها فرمود یعنی الارض الامام الذی نور الله فی عباده و بلاده
بدانکه خدا در میان این ماهها چهار ماه را محترم گردانید و سفارش حرمت آن فرمود و حرمت
انرا دو قسم نامید و ان چهار ثلثة منها سرد و واحد فرد یکی از انها سنت و سرما هم ان سه که
باهم است علی است که ذی القعدة است و دحو الارض است و حسن ع و حسین ع و آنکه فرد است قائم
المهدی است فلا تظلموا فیهن انفسکم بر خود ظلم مکنید در این شهور اربعه بمعصیت الهی
خدایا تو مطلعی که حرمت ماههای حرام ظاهر را نگه نداشتند و حرمت ماههای حرام واقعی را نگه
نداشتند کسیکه حرمت او لازم داشتی امراد بن قیم خواندند او را محرم و محترم گردانیده بودی نهها
که انرا عزیز و محترم گردانید ظلم کردند و خونش را ریختند و سرش را از بدن جدا کردند و عیالش را
اسیر کردند و مالش غارت کردند کاری کردند که کافر نکرده عملی کردند که یهود و نصاری ایشان را
طعن زدند و ظلمی کردند که ظالمی نکرده غمی بر دلها مسلمانان گذاشتند که هرگز فراموش نشود
و زخمی بر دل ایشان زدند که هرگز به نگردد و هرگز ملتئم نشود و اهل اسلام را رسوای هر
امت کردند زیرا که مثل این عمل از هیچ امت صادر نشد چنانچه در حدیث هست که هیچ امتی
نبود که با وجود اقرار به پیغمبر خود با فرزند و ذریه او چنین کنند و در حدیث هست که امتی
نبود مگر انکه عرض شد بحضرت آدم علیه السلام در عالم ذر بعد از انکه عرض شد بر او این امت

ونظر کرد بسوی ایشان دید اختلاف ایشانرا و نفاق ایشانرا وحرص ایشانرا وشدت طلب ایشان دنیارا ادم عرض کرد پروردگارا این امت ذکیرا چه رسیده وحال انکه افضل امتها میباشند ندا رسید که ای ادم ایشان مختلف شدند پس نفاق در ایشان بهم رسید وسیظهرون الفساد فی الارض کفساد قابیل حین قتل اخاه هابیل فانهم یقتلون فرخ حبیبی محمد المصطفی ص و زود باشد که فساد عظیمی در زمین ظاهر کنند مثل قابیل که برادرش هابیل را کشت و میکشند فرزند حبیب مرا و برگزیده مرا پس بحضرت ادم ع نمودند واقعه کربلا و مظلومیت سید الشهدا را وظلم و جفا انگروه بیحیا را و محل کشته شدن و بزمین انداختن انمظلوم را پس ادم ع نظر کرد بسوی انگروه و شقاوت شکوه ایشانرا دید با روهای سیاه پس عرض کرد خدایا انتقام بکش از اینگروه هم چنانکه فرزند نبی کریم ترا کشتند بلی ام سالفه بر پیغمبران خود و بر اسباط ایشان بسیار ظلم کردند اما کسانیکه انکار پیغمبری ایشان میکردند نه کسانیکه امت ایشان بودند و مطیع ایشان بودند و نه اینگونه ظلم بلی شبیه قصه او بود قصه یحیی بن زکریا ولهذا وارد شده است از حضرت باقر ع که انحضرت در سفر عراق مکرر یاد میفرمود یحیی بن زکریا را و میفرمود از بی اعتباری دنیا بود که سر یحیی را بریدند و بجهة زن زناکاری هدیه بردند واز بی اعتباری دنیاست که سر مرا میبرند وازبرای فرزند سمیه زانیه هدیه میبرند اری قصه یحیی قلیل شباهتی باین قصه داشت والا یحیی را بالب تشنه نکشتند و عیالش را اسیر نکردند و بدنش را بعد برهنه نینداختند و اولاد و برادران و اهلبیت او را نکشتند بلی سر یحیی را که بنزد ان پادشاه ستمکار بردند و در برابر وی او گذاشتند بسخن در امد و گفت ای پادشاه از خدا بترس و زنا مکن وان سر بریده انمظلوم مکرر شنیدند که سخن میگفت چنانچه نقل شده از جمعی که ان سر مقدس را در بازار کوفه بر سر نیزه کردند سوره کهف را خواند تا باین ایه رسید انهم فتیة امنوا بربهم وزدناهم هدی گذ زید بن ارقم گفت دیگر شنیدم که غوغا عظیم بلند شد سر از غرفه بیرون کردم دیدم سرها بر نیزه ها کرده اند سری نورانی در میان این سرها دیدم بنحویکه چون نزدیک غرفه رسید از ضیا و روشنی ان حجره من روشن شد چون نیک نظر کردم دیدم ان سر مقدس سید الشهدا علیه السلام بود چون نزدیک غرفه من رسید دیدم لبهایش میجنبد گوش دادم دیدم سوره کهف میخواند و باین ایه رسیده بود که ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من ایاتنا عجبا از هیبت این حال موهای بدنم راست شد گفتم امرک والله اعجب یابن رسول الله بخدا قسم که

دا غلق الله ابواب السماء فما ترق لهم دعوة تجلی بها الهم یا اختفوی انظری هذا الجواد
مات الحسین فیا لهفی لمصرعه وصار یعلو ضیاء الامر مظلم یا موت هل من فدا

امر تو عجیب‌تر است و قصه تو غریبه‌تر است از قصه اصحاب کهف و رقیم اعلی سنان یسار یرفع راسه بین الملا یا للبنت فاطم حاضره ایا بر نیزه منبر بلند سر شرا بعد از انکه همیشه بر سر سینه فاطمه بود کاش مادرش فاطمه بود و سرنازنین پسرش را بر سر نیزه میدید ذبح الحسین فای قلب مصطفی اوای نفس بعده متباشره حسین را ذبح کردند کدام زنده کانیست که بعد از کشتنش تلخ نگردد و کدام دلیست که بعد از او بستان شاد کرده داو بر نصی خبر البکاء عقیبه اوهبنی طیب البقا و مفاخر کیست که بعد از او راضی شود بترک گریه و زاری و گوارا باشد او را زندگانی بمانا العزیز و من یرتجی للهدی والمرتجی للنائبات الصائره والخیل اجروها علیه فمزقت منه بوادله و رض ظاهره عزیز کرده عالمیان و دهمای ایشان و پناه ایشان را که جان را کشتند و اسب بر بدن شریفش راندند تا اعضای او را پاره پاره کردند و استخوانهای او را نرم کردند کلهفی لزینب و البنات حولها تبکی علیهم وهی طما ناشره تدعوا بفاطمة البتول بصوتها یا امنا یا لیت قمنک باصره ای اندوه و حسرت بر زینب خواتون در حالتیکه طفلهای یتیم دور او را گرفته بودند واو حیران و سرگردان بر ایشان میگریست و بمادر خود خطاب میکردی که کاش بودی و میدیدی لترنی حسینا نور عینک ملقی من بعد فقد لک من عصبا غادره کاش بودی و میدیدی نور دیده خود حسین را که بعد از نور اعضا اسیر کشتند ذبحوه ذبح الشاة ظلما ظاسیا شدوا علیه الصافنات الغابره او را مثل گوسفند سر بریدند و او را بزمین انداختند و بادها بر او بود سلبوا ابنائک حسرة یا امنا فوجوهها بین الاعادی سافره ای مادر دختران ترا کردند ایشانرا در میان اجانب و دشمنان رسوا گذاشتند فبنات هند فی القصور اعزه محجبة تحت الخدود الساتره وبنوک اسری فی القفار اذلة من غیر ستر ما علیها ساتره اه دختران هند در قصرها خود باعزت نشسته اند و پردها را انداخته در پس پرده ها ساکنند و اولاد و دختران تو در صحراها انها با ذلت و خواری اسیر دست سنگدلان شدند و ایشانرا بی چادر و معجر گذاشتند و یزید فی تخت الخلافة جالس وحسین فی حر الشموس الساعره اه ثم اه یزید بر تخت پادشاهی نشسته و حسین را بر زمین انداخته اند در حرارت افتاب فسبحان الله عجب بلیه بود این بلیه و عجب مصیبتی بود این مصیبت عجب داغی بر دل شیعیان گذاشتند و عجب غمی اهل زمین واسمان اندوخته‌اند عجب اشوبی در عالم پدید آوردند و عجب غوغائی در دلها انداختند و عجب اضطرابی در جن و انس واقع شد این قولی روا کرده است مضمون بجا که گفت با جناب صادق ع در زمان منبر بوده و ما

بمکه میرفتیم کفتم یا بن رسول الله سبب چیست که ترا محزون واندوهکین ودل شکسته می بینم
فرمود لو تسمع ما اسمع لشغلک عن مسألتی اکر میشنیدی آنچه را من میشنوم هر اینه ترا حالتی
عارض میشد که نمیتوانستی سؤال کنی از من کفتم چه میشنوی کفت میشنوم ابتهال وتضرع ملائکه
را بسوی خدا در نفرین کردن ولعنت کردن بر قاتلان امیر المومنین ع وقاتلان حسین ع ومیشنوم
نوحه جنیان وکریه ملائکه که بر دور قبر آنحضرت اند ومیشنوم جزع وفزع ایشان را فمن یتهنا
مع هذا بطعام او شراب او نوم پس با استماع این اصوات ومشاهده این احوال چکونه کوارا
میباشد خوردن وآشامیدن یا خواب کردن از حارث بن اعور روایت شده که حضرت امیر المومنین ع
فرمودند بابی انت وامی الحسین المقتول بظهر الکوفة کانی بالوحش مادة اعناقها الی
قبره یرثونه لیلا حتی الصباح پدرم ومادرم فدای حسین ع باد که غریبانه او را در پشت
کوفه شهید میکنند کویا او را می بینم که وحشیان صحرا کردنهای خود را بجانب قبر او کشیده اند و بر او
مرثیه میکنند از شب تا صبح فاذا کان کذلک فایاکم والجفا پس اکر چنین باشد بپرهیزید شما
از جفا کردن باو فسبحان الله عجب فسادی در اسلام حادث کردند وعجب فتنه بود که در عالم واقع
شد عجب امر عظیمی را مرتکب شدند وعجب فعل شنیعی از ایشان صادر شد یا بمرحله بلندی
کذاردند ودست بفعل شنیعی زدند وعجب ننکی در اسلام بدید آوردند که اهل اسلام را
بدنام کردند وامت پیغمبر را بطعن یهود ونصاری انداختند برخی قوم حافرا زعم انه من ولد
بعض الانبیاء الذی مضی ویقتل قوم ابن بنت نبیهم تامل بانصاف تری منتهی الشقا کروهی
سمی را تعظیم وتکریم میکنند وانرا بیاقوت وزمرد زینت میدهند بکمان اینکه این سم الاغ
پیغمبر ایشانست وکروه دیکر فرزند پیغمبر خود را به بدترین احوال شهید میکنند پس تامل
کن وانصاف بده تا کمال شقاوت را بیابی این سهل است که بجهة این عصیان طایفه انسان را رسوا کردند
وبنی آدم را در نزد همه مخلوقات بی وقر وضایع کردند این بود مراد ملائکه مقربین در وقتی
که جناب اقدس باری عز شانه با ایشان فرمود که انی جاعل فی الارض خلیفة در زمین خلیفه
قرار دهم ومیخواهم خلقت نمایم انسان را تا شکر کنند مرا وبندکی نمایند مرا ایشان کفتند اتجعل
فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء آیا قرار میدهی در آن کسانی را که فساد کنند در آن وخون
ریزیها کنند ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک ترا تسبیح وتقدیس میکنیم قال انی اعلم ما لا تعلمون
کفت من میدانم آنچه را شما نمیدانید سبحان الله عجب کاری بود که خالق یعوز را مورد اعتراض ملائکه

نمودند بلی ریختن خون امری بود که چیزی جبران آن نمیکند ولهذا فرمود انی اعلم ما لا
تعلمون حکمت خلقت ایشان امور یست مخفی که شما نمیدانید لذا این مفسده مفسدی بود
که عالم باید زیر وزبر کردد واین معصیت معصیتی بود که سزاوار بود بجهة آن آسمان وزمین نکون
کردد اما شاید حکمتش این بود که از نسل طیبات حججها الهی بهم رسد که افاضل ملائکه را راه در مجلس
قرب ایشان نباشد ودست بدامن جلال ایشان نرسد وبواسطه ایشان کروهی خلق مستحق رحمت
الهی شوند با رتبه بر بنی آدم کذاشتند این قول وبراز حسین بن علی صاعد بربکه فتیم قبر مقدس
رضا ع بود نقل میکند که او از پدرش روایت کرده که کفت داخل شدم بر رضا ع فرمود
میکوید مردم کفتم فدای تو شوم آمده ایم از شما سؤال کنیم فرمود می بینی این بوم که چه میکوید
کوید او زاد در عهد جدم رسول خدا در منزلها وخانها جا میکرفت وهر کاه مردم طعامی
خوردند میپرید وبنزد ایشان می آمد وایشان باو طعام وآب میدادند وبا مردم انس داشت
چون جدم حسین ع را کشتند از خلق وآبادی کناره کرد ودر خرابها وصحراها جا کرفت وکفت
بئس الامة انتم قتلتم ابن نبیکم ولا امنکم علی نفسی بد امتی میباشید شما که فرزند پیغمبر خود
را کشتید من دیکر ایمن نیستم از شما واز حضرت صادق ع روایت شده که فرمودند آیا کسی از
شما جغد را در روز دیده کفتند آن در روز ظاهر نمیشود مکر در شبها ظاهر میشود فرمود
آن در معموره ساکن میشد چون حسین ع را کشتند بر خود لازم کرد که بمعموره نیاید هرکز
وقرار نکیرد مکر در خرابها پس روز همیشه روزه ومحزونست تا شب وچون شب داخل شود
بر حسین ع ناله میکند تا صبح فوا عجباه من داهیة احرقت بها فواد کل مبرور واحرقت بها
اکباد کل مذدود وواحسرتاه علی مصیبة بکت علیها الطیور فی الاوکار والوحوش فی
القفار والحیتان فی لجج البحار چه مناسب میکوید بستیز کوار سید محمد مهدی طباطبای
الله اکبر ماذا الحادث الجلل فقد تزلزل سهل الارض والجبل الله اکبر این چه واقعه است
که در عالم حادث شد که زمین را بزلزل واضطراب در کوه وبیابان انداخت ما هذه الزفرات
الصاعدات لسی کانها شعل ترمی بها شعل آیا این نالها التشبا واین آهها شررهای بار
که از هر طرف برخواسته ما للعیون عیون الدمع جاریة منها تخد خدودا جین منهمل
بازچه رویداده که از چشمهای عالمیان چشمهای اشک جاریست بنحویکه رویها را خراشیده
ومجروح نموده ماذا النواح التی عط القلوب مما هذا الفجیع ذوی القوم والخیل

این نوحه و ناله چیست که دلها را شکافته و این ناله و فریاد و فغان چیست که در اطراف عالم
پر شده آیا این اضطراب چیست که در عالم واقع شده کَأَنَّ نُفِخَ صُورُ الْحَشْرِ بَغَتَاتٍ فَالنَّاسُ
سَکْرَیٰ وَلَا سُکْرَ وَلَا ثَمَلَ گویا صور ماتم دمیدند و بساط عالم شادی برابر چیدند یا قیام رستخیز
و محشر بر پا شد که مردم در حیرت و مدهوشی میباشند قَدْ هَلَّ عَاشُورُ لَوْ عَمَّ الْهِلَالُ لِیَبِرْ کَأَنَّمَا
هُوَ مِنْ شُؤْمٍ بِرُزُحَلٍ ایماه ماتم نو شد و هلال محرم پیدا شد کاش هرگز این ماه میشوم نو
نمیشد که گویا از شومی آن زحل که نحس اکبر است شُهُورٌ دَهْیٌ تَقَلُّبُهَا مِنْ دَاهِیَةٍ تَقْلُ النَّبِیِّ حَصِیدٌ
فِیهِ وَالثَّقَلُ ماهیکه جن و انس را ببلیۀ عظیم مبتلا و مصیبت زده کردانید و نوباوۀ های بستر
و سروهای خیابان اورا از جا کند و کلهای بوستان رسالترا بداس جفا از زمین قطع نمود تا امت
فیهم اَهْلُ الْبَیْتِ وَانْکَسَرَتْ سُفُنُ النَّجَاةِ وَفِیهَا الْعِلْمُ وَالْعَمَلُ فیما امتا اهلبیت پیغمبر پا شد
کشتیهای نجات امت که مملو بود از علم و عمل درهم شکست وَارْتَجَتِ الْأَرْضُ وَالسَّبْعُ الشِّدَادُ وَقَدْ
اَصَابَ اَهْلَ السَّمٰوَاتِ الْعُلَی الْوَجَلُ وَاهْتَزَّ مِنْ دَهْشٍ عَرْشُ الْجَلِیلِ فَلَوْ لَا اللّٰهُ مَاسِکُهُ انْهَویٰ
بِهِ الْمَیَلُ اسمانها و زمینها بلرزه در آمدند و اهل اسمانها از خوف نزول عذاب به هشت افتادند
سرگردان گردیدند حتی اینکه لرزه در عرش عظیم افتاد و اگر بقدرت الهی از آنکه نمیدانست
نگون گردیده بود بَجَلَ الْاِلٰهُ فَلَیْسَ الْحُزْنُ بَالِغَهُ لٰکِنْ قَلْبًا هَوَاهُ حُزْنٌ جَلَلٌ اگرچه جلال
ذو الجلال اجل از آنستکه گرد ملال بر دامن جلال نشیند و ذات اقدسش از آن منزه تر است
که حوادث مسرت و ملال بر او طاری گردد لکن دلهای مؤمنان و قلوب عارفان که بمقتضای
حدیث قدسی نشان لَا یَسَعُنِی اَرْضِی وَلَا سَمَائِی وَلٰکِنْ یَسَعُنِی قَلْبُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ جای او است
حزن عظیم و اندوه جسیم است قَضَی الْمُصَابُ بِاَنْ تَقْضِیَ النُّفُوسُ لَهُ لٰکِنْ قَضَی اللّٰهُ اَنْ لَا یَنْتَهُوا
الْاَجَلُ اگرچه این مصیبتی استکه دلها را میشکافد و جانها را میربایند لکن حکم خدا بعد نهاد
نفوس قبل از اجل جانها را بقید بدن مقید داده و الله از این مصیبت بایستی جانها از
بدن جدا شود و جگرها شکافته و دلها گداخته شود سزاوار بود که عالم از هم بپاشد و زمین
سرنگون گردد و تو تعجب میکنی که چرا از اسمانها خون بارید من تعجب دارم که چرا آتش نبارید
عالم را سنگ باران ننمود تو تعجب میکنی که چگونه شمس و قمر منخسف و منکسف شدند در عزای
آن و من در تعجبم که چرا آفتاب و ماه بعد از کشتن حسین ع نور دادند تو تعجب داری که وحش و طیر چرا
گریستند و من در تعجبم که چرا بعد از او آب و دانه خوردند تو تعجب داری که دیدم چرا بعد از آن ملت

بسیار عزا بشر را بر پا میکنند و بر و میگریند و من در تعجبم که مردم چرا بعد از حسین ع شادی
میکنند و خطبه میخوانند و مجالس عیش بر پا میکنند ای تو رتبه او را نشناخته و مرتبه او را
نفهمیده بلکه کسی او را نشناخته مگر کسانیکه در مرتبه او بوده و الا کرا حد آنست که امام که مظهر
صفات الهی است بشناسد و در حدیث هست که حسین ع روزی داخل شد بر جد بزرگوار خود در نزد
آنحضرت بود ابی بن کعب حضرت با و فرمودند مَرْحَبًا بِكَ يَا زَيْنَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ خوش
آمدی ای زینت اسمانها و زمینها ابی بن کعب گفت یا بعد از تو کسی زینت اسمانها و زمینها
میباشد حضرت فرمود ای ابی بن کعب وَالَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ نَبِیًّا اِنَّ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ فِی السَّمٰوَاتِ
اَعْظَمُ مِمَّا هُوَ فِی الْاَرْضِ بخدائیکه مرا بحق برسالت فرستاده که حسین ع در اسمانها عظیم تر است
از آنچه در زمین است و در جانب راست عرش الهی اسم او نوشته که اِنَّ الْحُسَیْنَ مِصْبَاحُ الْهُدیٰ
وَسَفِینَةُ النَّجَاةِ حسین ع چراغ راه هدایت و کشتی نجاة امت است پس آنحضرت دست او را گرفتند
و فرمود اَیُّهَا النَّاسُ این است حسین بن علی بشناسید او را بر شما مشتبه نگردد او را تفضیل دهید
هم چنانکه خدا تفضیل داده بخدا قسم که جد او افضل است از جد یوسف بن یعقوب حسین جد او
در بهشت و پدر و مادر و جده و برادرش در بهشتند و دوستان او و دوستان دوستان او در بهشتند
انس بن مالک میگوید یکی از اصحاب سید الشهداء فوت شده بود آنحضرت بجهت نماز او حاضر
شده بعد از نماز دیدم ابوهریره را که هر جا که آنحضرت پا میگذاشت او خاک آن موضع را برمی
داشت و بر روی خود میمالید حضرت با و فرمودند که چرا چنین میکنی ای ابوهریره او عرض کرد
دع عنی یا بن رسول اللّٰه مرا باز گذار که بجا آورد فَوَاللّٰهِ لَوْ یَعْلَمُ النَّاسُ مِثْلَ مَا اَعْلَمُ مِنْ فَضْلِكَ
لَحَمَلُوكَ عَلٰی اَعْنَاقِهِمْ فَضْلًا عَنْ اَعْنَاقِهِمْ بخدا قسم که اگر مردم بدانند فضایل ترا مثل آنچه
من میدانم هر اینه ترا بر دیدها بنشانند چه جای دوشها خود خود یابن رسول اللّٰه این
در گوش خود شنیدم از جد بزرگوارت مکرر که بر منبر خود میفرمودند اِنَّ هٰذَا وَلَدِیَ الْحُسَیْنَ
سَیِّدُ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَاِنَّهُ سَیُقْتَلُ بَعْدِی مَظْلُومًا این فرزندم حسین ع سید جوانان
اهل بهشت است و نور باشد که او را ذبح کنند با لب تشنه در حالیکه مظلوم بوده باشد ای نکو
حرمت داشتند او را و نیکو بر چشمهای خود جا دادند او را کاش بعد از آنکه بچشم جا داد و بر دیده نشاندند
بر هنه بر زمینش نینداختند و کاش حالا که بر دوش سوار نکردند سرش را بر نیزه نمیکردند
و شمشیر بر دوشش نمیزدند کاش حالا که حرمتش نمیداشتند حرمش را اسیر نمیکردند کاش حالا که در

ازاهانتش برداشتند ودستش را قطع نمیکردند کاش بعد از انکه پا از ابریش کشیدند پا در
میدان محاربه باش نمیکذاشتند کاش بعد از انکه مجنشرا از سینه بیرون کردند عداوتشرا در دل
نمیکرفتند واکر عداوتش را در دل ودیدند کاش دلش را خون نمیکردند کاس سینه اش جور
نمیکردند با انکه بعد از انکه کشتند بدنشرا اندمین برمیداشتند بیت اکر کشتند چرا خاکش
نکردند کفن برجسم صدچاکش نکردند ترحم بر یتیمان یا چه بودی که بر نیزه سرپاکش نکردند
باری اکو همه را کردند کاش در مصیبتش شادی نمیکردند وروز ماتم را عید نمیکردند و بلاد را
ایین نمیکردند شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمودند که ال بنی
امیه لعنهم الله وکسانی که اعانت کردند ایشانرا بر کشتن حسین ع از اهل شام نذر کردند که اگر
کشته شود حسین ع وکسانیکه بجنک او رفته اند سالم مراجعت نمایند بخلاف در ال کی
قرار کیرند انروز را عید کنند وروزه کیرند از برای انروز داخلشوند بر بلی یکرچنا نچه از عیا
میکنند وصا... روایت میکنند از حضرت باقر ع که فرمود بجدت اربعة مساجد
بالکوفة فرحاً لقتل الحسین چهار مسجد در کوفه بنا شد از جهت شکرانه انکه حسین ع را کشتند
یکی مسجد اشعث ویکی مسجد جریر ویکی مسجد سماک ویکی مسجد شبث ربعی لعنهم الله
من مصیبة ما اعظمها وبلیة ما افجعها مصیبة اسمعها اذن فی الانام وردیة لم ینشا
مثلها فی صفحات اللیالی والایام فواحسرتاه علی قتیل العبرات واسیر الکربات والشهید
المطروح فی الفلوات وواغمتاه علی الاجساد العاریات والاعضاء المقطعات والهفا
علی النسوة المأسورات والذراری الموتورات وواسفاه علی الایدی المغلولات و
الاعناق المکبلات فهل تبکون لفوات الحسین ولا تبکون لقتل الامام الشهید الغریب
هل تمتعون ببارد الماء وحسینکم قتیل الظماء هل تستلذون بلذیذ الطعام والادام
وامامکم واصحابه الکرام غذاة ایدی اللئام وسقاة جرع کؤس الحمام وهل تستریحون علی
الفراش والوساد ومولیکم ومولی الانام مطروح بلا وطاء ولا مهاد وعلی الدنیا بعده
العفا خدا رحمت کند سید مهک طبا طبائی را چه خوش میکوید کیف السلو ونار القلب
تلتهب والعین تعلق قذاها دمعها سرب چکونه ارام کیرم وحال انکه اتش دل شعله
ور کردیده وخاشاک در چشم ریخته شده که پی اختیار از ان جاری میباشد الفی المصاب علی
الاسلام کلکله فکل منتسب للدین مکتئب چنان مصیبت سینه اسلام اند اخته و اهل

لقد عظمت تلک الرزایا وجلت الم تران البدر اضحی ممرضا لقتلی رسول الله لما اسلام را
... علی الطف من ال هاشم اذلت رقاب المسلمین فذلت قتیلا جاما علی القوم شرعة وقد

اسلام را فرو کرفته که هر کس که نسبتی باسلام و دین دارد در دو بوته از اسلام از وی اید در حزن واندو
مبتلا لا اصبر فی فادح عمت رزیته حتی اعز الله بنهر الحزن والوصب صبر و ارام نمیتوانکرد در
مصیبتی که بلیه ان چنان عموم وشدت کرد که صبر بران باعث اندوه دائم ومرضهای دوبیرد
مبتلا لا تقذ العین حق القذی من صبب واذبنر تجین تجری دمعها الصلب هر کز نمیتو
چشم وفا نماید باینکه لازمه اشک دیزیستی در ینمصیبت اکرچه ظهرها اشک از وی بریزد بتحقیق
الدمع فیمن قد بکته دما ارجاءها الجون والخضراء والشهب حقیه وکم است اشک چشم
در مصیبت کسیکه درا اطراف اسمان وزمین وکوهها بخون برو کریستند قل البکاء علی
رزء یقل له شق الجیوب وحط القلب فی العطب کریه کردن کافی نیست در مصیبتی که
در یکجامه بلکه شکافتن دل بلکه هلاک نمودن خود را در ان قلیل است کیف العزاء وجثمان
الحسین علی الرمضاء عار جریح بالثری ترب چکونه ارام میکیرند شیعیان وحال انکه بدن
مطهر حسین ع برهنه وعریان وپاره پاره کردند وبروی خاک ورنکهای کرم انداختند
والراس فی راس میال یطاف به ویقرع السن منه شامت طرب سر منورش را بر نیزه بلند
زدند ودر اطراف بلاد کردانیدند وچوب بر دندانهای او که بوسه کاه پیغمبر خدا بود زدند با شما
وخوشحالی واهل بیت رسول الله فی نصب اسری النواصب قد اسراهم النخباء زنان و
دختران رسول الله در تعب وهلاکت اسیر کروه نواصب میباشند واز صبح تا شب ایشانرا براه میبرند
والناس لا جازع فیهم ولا وجع ولا حزین ولا مسترجع کئب ابنها هر بکی کریا اینحالات نه کسی
بر ایشان جزع وفزع میکند ونه کسی دلش بدرد میاید ونه کسی محزون ودلکیر میباشد ونه کسی
میکوید انا لله وانا الیه راجعون فلیت عین رسول الله ناظرة ماذا جری بعده من معشر
نکبوا کاش پیغمبر خدا بود ومیدید که بعد از وامت بعترت او چه کردند بعده من خطوب
بعده خطب لو کان شاهدها لم تکثر الخطب ری اکر پیغمبر خدا بود کسی را جرئت نبود که باهل
بیت او بدیده خیانت نظر کند واکر علی مرتضی ع بود کسی را جرئت نبود و حد این نبود که
بفرزند مظلومش جفا نماید چه بسیار مرا عامیکرد پیغمبر خدا نور دیده خود را همیشه اورا
بر دوش ودامن وسینه خود میپرورانید وهمیشه اورا میبوسید ومیبوئید اکر جائی
میرفت ودیر برمیکشت مضطرب میشد شیخ صدوق در امالی خود روایت کرده از لبشر بن مسلم
که کفت حضرت امیر المؤمنین وفاطمه وحسنین ع امدند بنزد پیغمبر ص وهر یک میکفتند

انا احب الی رسول الله پیغمبر مرا دوست‌تر میدارد پس حضرت پیغمبر ایشانرا بدرون خود نشانیدند و فرمودند انا منهم و انا منکم و از زید بن علی بن الحسین ع روایت شده که از پدران خود از حضرت امیر ع روایت کرده‌اند که مردی آمد و عرض کرد یا رسول الله ای الخلق احب الیک در میان خلق کرا دوست‌تر میداری و من در کنار پیغمبر بودم فرمودند هذا و ابناه و امهما این مرد را و دو فرزندان او را و مادر ایشانرا ایشان از منند و من از ایشانم و ایشان با من در بهشت همچنین اند و انگشت را باهم ضم کرد و در حدیث دیگر هست که روزی انحضرت بود در خانه فاطمه گفت صدای گریه حسین را شنیدم فرمود یا فاطمة سکتیه ابنها اطهار او را ساکت کن مگر نمیدانی که گریه او مرا آزار میدهد پس داخل شد و اشک از چشم مبارکش پاک کرد و او را نوازش کرد یا بکجا بودی یا رسول الله تا گریه ها و نالهای غریبه او را بشنوی یا بکجا بودی تا خون از صورت مبارکش پاک کنی یا بکجا بودی تا خاک از بدنش دور کنی و ناز بروردۀ تو را از زهر بود ای صاحب کشف الغمه علی بن عیسی نقل میکند از ام سلمه که گفت روزی رسول خدا تشریف آورد نزد من و هوا گرم بود چون داخل حجره شد حصیری از جهت او فرش کردم و متکائی بجهت او گذاردم چون انحضرت در انجا قرار یافت داخل شد حسین ع و نزد جد بزرگوار خود و انحضرت به پشت خوابیده بود انحضرت با و فرمود هنا یا حسین اینجا اینجا یا حسین پس حسین برسینه او بالا رفت و برسینه او نشست پس انحضرت با و ملاعبه میکرد و او بر شکم مبارک انحضرت حرکت میکرد و بازی میکرد ام سلمه میگوید نظر کردم از شکاف در او را دیدم برسینه رسول الله بازی میکرد گفتم لا حول و لا قوة الا بالله یوم صدر المصطفی و یوم وجه الثری تربت هذا لعجب این امر بسیار عجب است که یکروز جایگاهش سینه محمد مصطفی است و یکروز در بر دو دیگر های کرم زمین تفسیده پس سادن از انجا چو برگشتم بسوی در حجره دیدم که جناب پیغمبر رو ترش کرده و آثار غم و اندوه بر او ظاهر و چشم را برهم گذاشته گفتم البته این طفل دیگر شریف انحضرت بو الکرد داخل شد بر انحضرت دید چیزی در دست داشت و نظر در ان میکرد و میگریست گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چرا محزون و گریانی فرمود جبرئیل در این ساعت نازل شد و گفت ان ولدی هذا سیقتل بدرستیکه این فرزندم کشته خواهد شد من گفتم چگونه و بکجا او را کشند گفت بعد از پدر و مادرش و برادرش او را در زمین کربلا خواهند کشت و اگر خواهی تربت او را بتو نمایم پس دیدم که انحضرت از نظر ما غایب چون امد دیدم قبضه از خاک بر دست دارد و گفت این تربت اوست

بگیر و آنرا در شیشه ضبط کن هر گاه به بینی آنرا که بخون تازه مبدل شده بدانکه فرزندم حسین ع را در آن ساعت کشته‌اند ام سلمه میگوید آنرا گرفتم و در شیشه ضبط کردم و آنرا در گوشه از حجره او بعد از آنکه پیغمبر خدا از دنیا رفت و واقع شد آنچه واقع شد چون حسین ع از مدینه بسوی عراق روانه گردید آمدم که او را وداع کنم انحضرت فرمود ای ام سلمه آن شیشه را مراقب باش و از نظر مده میگوید او را جستجو میکردم و در روزی چند دفعه مشاهده میکردم چون روز دهم محرم در آمد بعد از زوال مرا خواب گرفت قلیلی چشم بخواب رفت دیدم پیغمبر خدا را غبار آلوده و ژولیده بر سر و در ریش غبار نشسته بود گفتم پدر و مادرم فدای تو شود یا رسول الله چه واقع شده که تو را غبار آلوده و ژولیده می‌بینم این خاک چیست که بر سر و روی شریف می‌بینم حضرت فرمود ای ام سلمه فرزندم حسین ع و اصحاب او را در کربلا کشتند و من در این شب مشغول بکندن قبور ایشان بودم و حال از تجهیز ایشان فارغ شدم ام سلمه میگوید از خواب بیدار شدم ترسان و هراسان برخواستم و رفتم بسوی آن شیشه ناگاه دیدم که آن شیشه پر از خون بود و آن تربت بخون مبدل گردیده من دانستم که حسین ع کشته شده زیرا که صاحب وحی دروغ نمیگفت و از پیغمبر ص دروغ نشنیده بودم پس فریاد بر آورد و میگفت وا ابناه وا قرة عیناه وا حسیناه وا ضیعتاه بعدک یا ابا عبد الله مردم بدور او جمع شدند که چه خبر شده که نوحه میکنی او کیفیت را با ایشان گفت و ناله وا سیداه و وا مظلوماه از خلق بلند شد از آن روز تاریخ گذاشتند چون خبر رسید معلوم شد که در همان روز انحضرت بدرجه شهادت رسید بود چون وقت سحر شد اهل مدینه صدای نوحه جنیان را شنیدند که بر آن شهید مظلوم نوحه میکردند جمعی را شنیدند که این شعر را میخواندند الا یا عین فانهملی بجهد فمن یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تقودهم المطایا الی متکبر فی الملک وغد ای چشم کوشش کن بر ایشان بریز و گریستن بر قومیکه مرگ ایشانرا کشید بسوی متکبر دنی پس اگر تو گریه نکنی بر این مظلومان که بر ایشان خواهید گریست جنی دیگر در جواب او این شعر را میگفت مسح النبی جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش وجده خیر الجدود پیغمبر خدا جبین آن شهید را مسح میکرد و مبوسید و با بجهت جبینش چه درخشید و نورانی بود پدر و مادر او از بلند مرتبها قریشند و جد او بهترین جدها است زحفوا علیه بالقنا شر البریة و الوفود فتلوه ظلما و یلهم سکنوا به نار الخلود بدترین خلق دور او را گرفتند با نیزه ها و شمشیرها و او را از روی ظلم و ستم شهید کردند وای

نوحه جنیان بر حسین علیه السلام

بر ایشان چون اهل مدینه این را شنیدند خاک بر سر ریختند و فریاد و احسینا بر کشیدند و در نشد بر سر قبر مبارک پیغمبر خدا و بحضرت او تعزیه میکفتند شش روز در ماتم و نوحه مشغول بودند ام سلمه میکوید چون شب شد از اندوه غم بخواب رفتم در فکر و حیرت بودم ناگاه شنیدم یکی این شعر را میخواند اِنَّ الرِّمَاحَ الْوَارِدَاتِ صُدُورُهَا نَحْوَ الْحُسَيْنِ تُقَاتِلُ التَّنْزِيلَا فَكَأَنَّمَا بِكَ يَابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ قَتَلُوهُ جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولَا بدرستیکه نیزهائیکه سینه ایشان رو بسوی حسین ع می آمد و بر بدن نازنینش میزدند و مقاتله با تنزیل و قرآن میکنند اینقدر زدند حسین را که گویا بجهة کشتن توحید تو پیغمبر را کشتند فسبحان الله اَیُّ ظُلْمٍ جَرَى عَلَى أَرْبَابِ الْمِنْبَرِ وَالْمِحْرَابِ وَأُمَنَاءِ الْكَعْبَةِ وَالْكِتَابِ فَلَعَمْرِي تَنُوحُ عَلَيْهِمْ لِسَانُ الصَّلَوَاتِ وَتَنْدُبُهُمْ أَذْكَارُ الْخَلَوَاتِ وَتَبْكِيهِمُ الصَّلَوةُ وَالصِّيَامُ وَالسُّنَنُ وَالْأَحْكَامُ وَكَأَنِّي أَلْمَحُ نُجُومَهُمْ وَأَرَاهُمْ إِذْهُمْ مَوْتُورُونَ مِنْ بَيْنِ الْوَرَى يَسْتَنْصِرُونَ فَلَا يُنْصَرُونَ وَيَسْتَغِيثُونَ فَلَا يُغَاثُونَ وَيُنَادُونَ فَلَا يُجَابُونَ فَكَمْ مِنْ نِدَاءٍ وَاجِدَاهُ وَوَا أَبْتَاهُ وَوَا أَخَاهُ قَدْ عَلَا فِي أَرْضِ كَرْبَلَا وَكَمْ مِنْ شُمُوسٍ مُنْكَسِفَةٍ وَبُدُورٍ مُنْخَسِفَةٍ وَنُجُومٍ مُنْكَدِرَةٍ وَوُجُوهٍ مُعَفَّرَةٍ قَدْ حُشِرَتْ فِي تِلْكَ الْفَلَا كَأَنَّهَا أَقَامَتِ الْقِيَامَةُ الْكُبْرَى فَقُلْ لِلْعُلَى بَعْدَهُ لَا أَحَدٌ مِمَّنْ بَعْدَهُ يَنْبَغِي الْمُؤَمَّلَ أعلا و بزرکی را بکو که بعد از حسین ع باقی نبود باشی یا بعد از او کبرا خواهی یافت که مرجع تو بوده باشد وَقُلْ لِلْمَحَامِدِ وَالْمَكْرُمَاتِ خُذَا لِلْبُكَاءِ وَلْيُنَعْ فَاعُولَا محامد و اوصاف و مکارم اخلاق بکو که شروع بکریه و ناله کنند که بنوع محامد کشتند و مجموع فضایل و کمالات را شهید کردند وَقُلْ لِلصَّلَوةِ وَنَيْلِ الصِّلَاتِ تَعَطَّلْتُمَا بَعْدَهُ لَوْ تَعْقِلَا نماز و زکوة و بر و صدقات را بکو که بعد از حسین ع معطل و ضایع شد امر شما وَقُلْ لِلْفَضَائِلِ نُوحِي أَسًى وَسُحِّي لَهُ دَمْعَكِ الْمُسْبِلَا فضایل و علوم را بکو که کریه و نوحه کنند و اشک بریزید فَهَذَا عِمَادُ الْوَرَى فِي الثَّرَى صَرِيعًا عَلَى التُّرْبِ مَا غُسِّلَا اینک پشت و پناه خلق است که او را بر روی خاک انداخته اند بیغسل و کفن وَعَيْبَةُ عِلْمٍ بِحَرِّ الصَّعِيدِ وَكَنْزُ هُدًى فِي الثَّرَى جُدِّلَا تُكَفِّنُهُ الرِّيحُ مِنْ مُورِهَا وَتَلْحَفُهُ بُرْدُهُ الْمُسْدَلَا اینصندوق علوم الهی است که او را بروی زمین کرم انداخته اند و این هائی امت نیکه او را کشته اند و برهنه و عریان بر خاک انداخته اند و بادها برو میکنند و دراز کرد و غبار بیابان بدن شریف میپوشانند و از لباس غبار و خاک او را کفن میکنند وَيَحُطُّهُ كُلُّ رَخُو الْعُنَانِ غَرَاهُ الرَّدَى مُدْبِرًا مُقْبِلَا آه آه اینصندوق علوم الهی که اسبهای

مخالف برو میتازند و بدن مقدس را در هم خورد میسازند لَا يَا غِيَاثَ الْوَرَى وَالْمَلَا إِذَا عَضَلَ الْخَطْبُ أَوْ أَشْكَلَا لَقَدْ عَثَّ فِي آلِكَ الْمُلْحِدُونَ وَمَا احْتَرَمُوا مِنْكَ حِلًّا لَا ای فریادرس عالمیان درد رماندکیها یا رسول الله ملحدان امت تو اهلبیت تو را بدندان عداوت و حقد پاره پاره کردند و آنچه را تو حرام کرده بودی حلال کردند وَلَوْ كُنْتَ شَاهِدَ يَوْمِ الطُّفُوفِ لَشَاهَدْتَ أَمْرًا لَهَا مُهْوِلَا وَشَاهَدْتَ سِبْطَكَ فَوْقَ الرَّغَامِ عَلَى رَغْمِ أَنْفِ التُّقَى وَالْعُلَا اکر در روز شهادت فرزندت در کربلا بودی هر آینه امر هولناکی میدیدی و میدیدی که فرزند خودرا بر زمین انداخته اند آه تغلی الصَّوَارِمُ مِنْ جِسْمِهِ وَتُورِدُهُ سُمْرَهُ مَنْهَلَا شمشیرهای دشمنان از خون شریفش سیراب میکشتند تیرها نمالفان از هر جانب بسوی بدن او وارد میشوند وَقَدْ دَفَعُوا رَأْسَهُ فِي الْقَنَا بِفَضْلٍ عَلَى سَمْكِهَا الْأَعْزَلَا وَرَضُّوا أَجْنَاحَهُ وَبِلَهْمٍ بِجُرْدِ الْخُيُولِ وَقَبَّلَ الْكِلَا سر منور او را بر نیزه بلند کردند و سینه مطهر او را خورد کردند أَمَا وَالْمَشَاعِرِ لَوْلَا أُسَاهُ لَمَادَتْ بِهِمْ غَضَبًا كَرْبَلَا بمشاعر قسم میخورم که اکر نبود نورد یده و ذریه او هر آینه زمین بلرزه می آمد و همه را هلاک میکرد بدانکه بعد از آنکه اکثر اوقارب و خویشان سید الشهداء ع بدرجه رفیعه شهادت فایز شدند و اولاد امام حسن ع کشته شدند نوبت قتال برادران رسید و ایشان شش نفر بودند بنا بر اشهر روایات چهار نفر ایشان از یک مادر بودند عباس و عثمان و جعفر و عبدالله و مادر ایشان ام البنین بود دختر حزام بن خالد و ابو بکر مادرش ام لیلی بود و عمر بن علی ع مادرش در کتب مقتل مذکور نیست و عباس از برادران بزرکتر بود و همه میراث از و بود و بعد از همه کشته شد از حضرت صادق ع روایت شده که ام البنین مادر اینها کشته بعد از شنیدن واقعه کربلا همیشه میرفت در بقیع و ندبه و نوحه میکرد بر فرزندان خود که دلها را میسوزانید و خاطرها را اندوه کین مینمود مردم بدور او جمع میشدند و مکر حتی مروان بن حکم بنزد او می آمد و از کریه و ندبه او میکریست و عباس از همه برادران بزرکتر و شجاعتر بود و از همه افضل بود شیخ صدوق در امالی و خصال روایت میکند از ابو حمزه ثمالی که روزی عبدالله پسر عباس بنزد سید الساجدین ع آمد چون آنحضرت نظر شریفش بر او افتاد دیدها مبارکش پر از اشک شد و کریست و فرمود روزی بر پیغمبر خدا شدیدتر نبود از روز احد که در آن روز کشته شد حمزة بن عبد المطلب شیر خدا و شیر رسول خدا و بعد از آن روز روزی شدیدتر نبود از روز شهادت جعفر بن ابیطالب پس فرمود وَلَا يَوْمَ كَيَوْمِ

الحسین روزی مثل روز شهادت پدرم حسین ع نبود که سی هزار نفر دور او را گرفته بودند که گمان
میکردند که از این امتند و هر یک تقرب میجستند بسوی خدا بریختن خون او و او خدا را بیاد
ایشان می آورد و ایشان پند نمیگرفتند حتی قتلوه بغیا و ظلما و عدوانا آخر الامر او را از روی
ظلم و عدوان کشتند پس فرمود رحم الله العباس خدا رحمت کند عمم عباس را که جان فشانی کرد و
کوشش کرد و بیاری برادر و جان خود را در راه برادر خود فدا کرد تا اینکه دستهای شریفش را
از بدنش بریدند و خدا بعوض آن دو بال عطا کرد که با آن بالها با ملائکه پرواز مینماید هم
چنانچه جعفر بن ابیطالب را داد و ان للعباس منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیمة بدرستی
که عباس را منزلت و درجه ایست که در قیامت جمیع شهدا غبطه او را میبرند و آرزوی منزلت او
میکنند و بالجمله جلالت او زیاده از آنست که در حیز تحریر و تقریر در آید و عظمت او اظهر از
آنست که محتاج به بیان باشد اینقدر در هر عصری از اعصار در نزد ضریح مقدسش از کرامات ظاهر
میشود که گوشها را پر کرده حتی خود در حین مجاورت در حایر در سال سنه ١٢٣٤ بود در ماه رجب
از هجرت مشاهده کرد که انگشتی از یکی از خادمین را قطع کرده بر ضریح مقدسش چسبیده بود
و عالمی مشاهده کردند و شخص مصر و بر انبرد ند بدند باری سزاوار است که بر مطلوب او بکر بندد و
بکر بستن برای امید قضای حوائج خود را از خداوند جبار نمایند که آنحضرت باب الحوائج دوستان
شد و چگونه میشود که شیعیان در مصیبتش ساکت باشند و بر او از برای عمار یاسر تربیت
که حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند از اسلام بی بهره باد کسیکه در مصیبت عمار محزون نشود
چنانچه حدیث هست که عمار یاسر در جنگ صفین شهید شد چون شب در آمد حضرت امیر در
میان کشتگان میگشت تا اینکه در میان شهیدان بنعش عمار رسید آنحضرت بر بالین او نشست
و سر او را در کنار گرفت و فرمود الا ایها الموت الذی هو قاصدی ارحنی فقد افنیت کل
خلیل اراک بصیرا بالذین احبهم کانک تنحو نحوهم بدلیل ای مرگ که قصد علی داری زود
بیا و علی را فارغ کن از اندوه و او را براحت انداز که هرچه من دوست داشتم همه را تو فنا کردی
بینا میبینم ترا بدوستان خود گویا راه نمائی میباشد که دوستان مرا بتو نشان میدهد
پس گفت انا لله و انا الیه راجعون پس فرمود هر که از فوت عمار محزون و غمناک نشود او را
از مسلمانی نصیبی نباشد خدا رحمت کند عمار را که انیس و مصاحب سید عزیز من بود پس اگر کسی
در مصیبت نور دیده او عباس محزون نگردد حالش چه خواهد بود بالجمله چون نوبت

شهادت ابوبکر بن علی ع

بر برادران آنحضرت رسید ایشان برخواستند عازم جان باختن شدند اول ابوبکر بن علی که
اسمش عبد الله بود و بعضی با این کنیه شهرت یافته و مادرش ام لیلی دختر مسعود بن خالد از قبیله
تمیم بود بخدمت برادر رفته آنحضرت را وداع کرده رو بمیدان نهاد و میگفت شیخی علی ذو
الفخار الاطول من هاشم الصدق الکریم المفضل هذا الحسین ابن النبی المرسل نفدیه
نفسی من اخ مبجل پدرم علی کرار است از ذریه هاشم که منبع صدق و راستی و فضل است
و اینک برادرم حسین ع فرزند نبی مختار است جان خود را فدای او میکنم که برادر نامدار
من میباشد پس حمله کرد بر آن قوم روسیاه و خود را بهر طرف میزد تا اینکه آخر الامر بشمشیر زجر
بن بدر نخعی بدرجه شهادت رسید بعد از آن برادر نامدارش عمر بن علی برخواست و از جهت

شهادت عمر بن علی ع

خون برادر از جا حرکت کرد و آن جوانی بود دلاور و شجاعی بود نامور و اسمش چنانچه از زبان
ناحیه مقدسه مستفاد میشود محمد آمد بخدمت برادر که ای برادر بگذار بروم و طلب خون
برادرم را بکنم بعد از اذن بمیدان آمده و میگفت اضربکم و لا اری فیکم زجر ذاک الشقی
بالنبی قد کفر یا زجر یا زجر تدان من عمر لعلک الیوم تبوء من سقر امروز شمشیر
خود را بر فرق شما میزنم و نمی بینم در میان شما مرد دیگر که مقابل من بایستد و مرا باز دارد
بدبخت کافر شده به پیغمبر ص که برادرم را کشت ای زجر ای زجر پیش بیا ببین چگونه بسقر
جا خواهی گرفت پس حمله کرد بر قاتل برادر خود و او را بجهنم رسانید پس رو بسوی انبوه سپاه
روانه شد و شمشیر کشید و در میان ایشان افتاد مثل شیر خشمناک بر ایشان حمله میکرد و ضربتهای
عظیم میزد و میگفت خلوا عداة الله خلوا عن عمر خلوا عن اللیث العبوس المکفهر یضربکم
بسیفه و لا یفر و لیس فیها کالجبان المنجحر آخر الامر دور آن شجاع نامدار را گرفتند و

شهادت عثمان بن علی ع

او را شهید کردند پس عثمان بن امیر المؤمنین ع که با عباس از یک مادر بودند برخواست
و حضرت امیر المؤمنین ع او را عثمان نام نهاده بود خواسته که هم نام عثمان بن مظعون که
از اکابر زهاد و صحابه پیغمبر بوده باشد و با آنحضرت بسیار مانوس بود و در آن وقت بیست
و یک سال از عمرش گذشته بود آمد بخدمت برادر بزرگوار و اجازه حرب خواست بعد از اجازه رو
بسوی میدان روانه شد و رجزی چند خواند خولی بن یزید اصبحی تیری بر چله کمان گذاشت بسوی آن شاه
زاده عالیمقام انداخت از قضا آن تیر بر جبین مبارکش آمد از اسب در گردید بجهنمی از بنی ابان
سر از تن شریفش جدا کرد پس جعفر بن علی که نوزده سال از عمرش گذشته بود از برای ادراک فیض

شهادت جعفر بن علی

شهادت عبد الله بن علی ع

شهادت بر خواست بخدمت برادر بزرکوارش امده زمین ادب را بوسه داد و اجازه حرب
خواست بعد از رخصت روانه میدان شد و رجزی چند خواند خولی بن یزید ملعون تیری باو
زد ان تیر بر شقیقه یا بر چشم او امد و از اسب در افتاد پس برادر او عبد الله بن علی بمیدان
رفت و بروایت ابو الفرج ببست و پنج سال از عمرش کذشته بود و اولادی نداشت حضرت
عباس باو کفت تَقَدَّمْ بَیْنَ یَدَیَّ حَتّیٰ اَرَاکَ وَاَحْتَسِبَکَ پیش بیا و پا در میدان نامردی را
بر بینم و مردانکی ترا مشاهده نمایم زیرا که تو را فرزندی نیست و دلبستکی بدنیا نداری پس بکفته برادر
قدم در میدان کذاشت و داد مردانکی را داد اخر الامر هانی بن ثبیت حضرمی بر او حمله کرد و ضربتی
بران شاهزاده بزرکوار زد روح مقدسش بشاخسار طوبی قرار کرفت و ابتی برادر
خود جعفر را نیز حضرت عباس تحریص کرده بمیدان کین رفت تا کشته شد بعد از انکه برادران
هم کشته شدند و همسفران همکی بار بستند حضرت عباس را اندوه بسیار روی داده و هم و غم
از حد کذشت و از یکطرف مظلومی برادر بزرکوار و بیکسی ان والا نبار را مشاهده
نمودند انواج هموم و غموم روی بدل او اورده صبر و ارام را از و ربوده بودند و از یکطرف ناله
خواهران و تشنکی کودکان را ملاحظه نمود الامر بی باد داد ایشان لشکر ابن زیاد داده دو نوبت مصمم
رفتن بمیدان شد و انحضرت از شجاعان روزکار و دلاوران نامدار بود وَکَانَ رَجُلاً وَسِیماً
جَسِیماً یَرْکَبُ الْفَرَسَ الْمُطَهَّمَ وَرِجْلَاهُ یَخُطَّانِ فِی الْاَرْضِ مردی خوش سیما و بلند بالا و بلند
قامت بحیثیتی که بر اسبهای چاق بلند سوار میشد پاهایش بزمین میرسید و او را ماه بنی هاشم
میکفتند و علم انحضرت در ان روز بدست انجناب بود و چون تنهائی برادر بزرکوار دید امد
نزد برادر عرض کرد یا اَخِی هَلْ مِنْ رُخْصَةٍ برادر رخصتم میدهی بروم و در راه تو جانم را
فدا کنم در بعضی از کتب مقتل مذکور است که انحضرت از شنیدن این سخن بکریه امد کریه
شدیدی کرد فرمود ای برادر تو صاحب علم منی و علامت لشکر منی چون تو رفتی نشانه لشکر
بر طرف میکردد عباس فرمودند قَدْ ضَاقَ صَدْرِی وَسَئِمْتُ مِنَ الْحَیٰوةِ وَاُرِیدُ اَنْ اَطْلُبَ
ثَارِی مِنْ هٰؤُلَاءِ الْمُنَافِقِینَ ای برادر دلم از ظلم و جفا مخالفان تنک شده و از زندکانی
خود سیر شده ام میخواهم طلب خون برادران خود را از ظالمان کرده باشم حضرت فرمودند
اکر میخواهی بحرب شوی پس قلیلی اب از جهة اطفال طلب نما جناب عباس رو بمیدان نهاد
چون میان میدان رسید فریاد زد که یا عمر بن سعد اینک حسین پسر دختر پیغمبر خدا ص

ذکر شهادت عباس بن امیر المؤمنین ع

میکوید که اصحاب و برادران و بنی اعمام مرا کشتید و فرزندانش را کذاشتید و عیال و اولادم از
شدت تشنکی سوخته اند اخر یک شربت اب باینها بدهید که ایشان نزدیک بهلاکت رسیده اند
و با وجود اینها میکوید دَعُونِی اَخْرُجُ اِلیٰ طَرَفِ الرُّومِ اَوِ الْهِنْدِ وَاُخَلِّی لَکُمُ الْحِجَازَ وَالْعِرَاقَ مرا بکذارید
بسوی هند و روم روم و حجاز و عراق را بجهت شما میکذارم چون عباس این کلام را از جانب برادر
خود بان لئیمان فرمود جواب نشنید بعضی ساکت بودند و بعضی از کفتکوی او بکریه درامدند
شمر ملعون و شبث بن ربعی از لشکر بیرون امده کفتند ای پسر ابو تراب اکر تمام عالم اب بکردد
و بدست ما باشد بشما قطره از ان نخواهید رسید مکر ببیعت یزید داخل شوید حضرت عباس
نزد برادر برکشته برخی انقوم بیحیا را بعرض رسانید و سر از خجالت بزیر انداخته
و کریستن کرفت شنید که در اینحالت بکوش حضرت عباس رسید که اطفال از سوز تشنکی صدا را
بناله العطش العطش بلند کرده بودند از شنیدن ناله دلخراش ان غریبان و خروش ان بیکسان
بیتاب شد چشم بسوی اسمان کرد و کفت خداوندا میخواهم کوشش خود را کرده باشم شربت ابی
باین بیکسان تشنه لبان برسانم پس مشکی برداشته روانه میدان شد و ملخص انچه شیخ
مفید و سید بن طاوس و ابن نما ذکر کرده اند اینست که بعد از انکه شدت تشنکی برادر بزرکوار
و زنان عصمت شعار را مشاهده نمود روانه شد بجانب فرات جماعتی که بر سر اب فرات موکل
بودند مانع شدند او را از رفتن بسوی اب ملعونی از قبیله بنی دارم در میان انجماعت بود
کفت حُولُوا بَیْنَهُ وَبَیْنَ مَاءِ الْفُرَاتِ حایل شوید و نکذارید که بر سر اب رود چون جناب
سید الشهداء این بیحیائی را از ان ملعون دید بر او نفرین کرد کفت اَللّٰهُمَّ اَظْمِئْهُ خداوندا
اتش را بر این ملعون مسلط کردان ان ملعون در غضب شد تیری بجانب ان قبله عالم انداخت
تیر امد بر حنک ان امام مظلوم نشست انجناب ان تیر را کشید خون از ان جاری کردید
دست خود را کرفت در زیر خون پر از خون شد انرا ریخت و کفت اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَشْکُو اِلَیْکَ
مَا یَفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِیِّکَ خدایا بتو شکایت میکنم انچه را بفرزند دختر پیغمبر تو
میکنند و بالجمله انکروه بیحیا راه را بر انحضرت قطع کردند ان شجاع همام بران لئام حمله
کرد و میکفت لَا اَرْهَبُ الْمَوْتَ اِذَا الْمَوْتُ رَقَا حَتّیٰ اُوَارِیٰ فِی الْمَصَالِیتِ لَقَا نَفْسِی لِنَفْسِ
الْمُصْطَفَی الطُّهْرِ وَقَا اِنِّی اَنَا الْعَبَّاسُ اَغْدُو بِالسِّقَا وَلَا اَخَافُ الشَّرَّ یَوْمَ الْمُلْتَقیٰ یعنی
از مرک ندارم هر کاه مرک و اثار ان ظاهر و بلند شود و رو میکردانم تا خود را در میان

شمشیرهای برهنه اندازم و پوشیده شوم از شمشیرها مرا باکی نیست جانم فدای حسین که نفس محمد مصطفی است مرا عباس سقا میگویند که باکی از شر دشمن ندارم در روز جنگ پس آن هزبر بیشه شجاعت خود را بر آن قوم بجهیت (؟) و کثیری از ایشان را بر زمین انداخت و ایشان را متفرق کرد و آن گروه انبوه را در هم شکافت تا خود را بر سر فرات رسانید فرود آمد و مشک خود را آب کرد و کفی از آب برداشت که بیاشامد و آتش تشنگی را فرو نشاند او را یاد آمد از تشنگی برادر حسین ع ابرار بخت و گفت والله ما اذوق وسیدی الحسین عطشانا بخدا قسم که آب نخواهم چشید و حال آنکه آقایم حسین تشنه باشد یا نفس هونی فالحسین معطش ونبوه والحرم المطهر اجمع ای نفس مدارا باش و تعجیل مکن در نخوردن آب که برادرت تشنه ایستاده و زنان و اطفال او هم تشنه میباشند والله ما اشرب من الماء قطرة واخی حسین فی العراق مضیع بخدا قسم که قطره از آب نخواهم چشید و حال آنکه برادرم حسین ع در بلاد عراق ضایع و هلاک میباشد پس مشک را بدوش راست انداخت و بر اسب سوار شد و از شریعه بیرون آمد و رو بسوی خیمها کردید که ناگاه آن گروه نواصب دور آن بزرگوار را گرفتند فاخذوه بالنبال من کل جانب حتی صار درعه کالقنفذ من کثرة السهام از هر جانب او را تیرباران کردند و آنقدر تیر بر آن بزرگوار زدند که از کثرت تیری که بر آن زره نشسته بود مانند خوار پشت گردیده بود و او با این حال جنگ میکرد و بر ایشان حمله میکرد که در این اثناء زید بن ورقاء در پشت نخلی بکمین در آمد و بعضی از مورخین گفته اند حکیم بن طفیل او را اعانت کرد ناگاه آن ملعون ضربتی زد بر دست راستش که دست شریفش از بدن جدا شد تیغ را بدست چپ گرفت و میگفت والله ان قطعتم یمینی انی احامی ابدا عن دینی وعن امام صادق الیقینی نجل النبی الطاهر الامینی اگرچه دست راستم بریدید اما بخدا قسم که دست بر نمیدارم و حمایت میکنم دین خود را و برادر خود را که فرزند پیغمبر طاهر امین میباشد آن سگ از ضعف شد از دو چوب نفلجها کرد که خسته شد و اوقات (؟) ناگاه حکیم بن طفیل در پشت نخله بر کمین کرده بود و بروایتی عبدالله بن یزید ضربتی بر دست چپ آنحضرت زد و دست چپ را نیز از بدن انداخت پس گفت یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمة الجبار مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار ای نفس از جماعت کفار مترس بشارت باد ترا که نزدیک شده است که برحمت خداوند جبار بخدمت پیغمبر مختار فایض گردی دست چپ را نیز بریدند از ظلم ایشان را بحرارت آتش برسان

پس مشک را بدندان گرفت و بروایتی بنخرا بدندان گرفت و حمله میکرد که بلکه خود را بخیمها برساند و از دستها یش خون میریخت و ضعف بر او استیلا یافته بود ناگاه ملعونی تیری زد که بمشک آمد و آبها یش ریخت ملعون دیگر عمودی از آهن بر سر مبارکش زد که سر او بدو شکاف کرد و بروایتی از ملعونی تیری بر سینه مبارکش آمد که اسب در کرد و بر زمین افتاد فهوی له المجد الاثیل وزعزعت سبع الشداد وجل منه المصرع فبکی لمصرعه الشجاعة بالدماء ومن السماء بکت عیون تدمع با فتادن آن صاحب مجد و بزرگی خانه مجد و بزرگی منهدم و ایوان مجد و عزت بر زمین افتاد و آسمان متزلزل شد و بجهت کشته شدن آن شجاع غضنفر شجاعت و جوانمردی بخون گریست بلکه دیده آسمان در این بلیه گریان گردید آه چون بر زمین افتاد ندا کرد که یا ابا عبدالله علیک منی السلام و بروایتی فریاد زد که یا اخا ادرک اخاک چون آواز آن کشته بگوش سید الشهداء رسید اسب را بر آن عبدا تاخت آن گروه بیحیا را از سر آن کشته دور کرد چون بسر نعش برادر رسید آن بزرگوار را دید که دستهایش بریده و بدن پر از خون و سر شکافته در میان خاک و خون افتاده بی اختیار شروع بگریه کرد و گفت الان انکسر ظهری وقلت حیلتی حال که برادرم کشته شد پشتم شکست و چاره ام تمام شد کسروا بقتلک ظهر سبط محمد وبکسره انکسرت قوی الاسلام یا ابا الفضل العباس بکشتن تو شکستند پشت فرزند پیغمبر ترا و بشکستن پشت او شکستند پشت اسلام را قطعوا بقطع یدیک ایدی السبط وانقطعت به ایدی النبی الساب بریدن دستهای تو دست برادر ترا بریدند و ببریدن دستها او گویا دستهای پیغمبر خدا را قطع کردند شیخ فخرالدین میگوید که چون برادر خود را با این حالت دید فریاد وا اخاه و وا عباساه وامهجة قلباه بلند کرد و میفرمود شوار است بر من فراق تو آبرادر پس او را بر پشت اسب گذارده و بخیمه آورده و او را در خیمه گذاشت و انقدر گریست که از گریستن غش کرده و مدهوش گردید و لکن از کلام دیگران او در نعش مطهر را بخیمه مستقاء بلشو (؟) الناجون

مجلس نهم در بیان کیفیت شهادت نوباوه حیدر و شبیه پیغمبر علی اکبر

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلیم الخبیر الذی لیس له شریک ولا وزیر ولا کفو ولا نظیر والصلوة والسلام علی البشیر النذیر السراج المنیر محمد المنعوت فی جمیع الصحف والطوامیر وعلی خلفائه واوصیائه المصابیح فی الدیاجیر و اهل التوحید والتمجید فی جمیع الازمنة والدهاریر خصوصا علی شبیه المظلوم بلا احام ولا نصیر

مجلس نهم در شهادت علی اکبر

وَتَجَلِّيهِ الشَّهِيدُ الوَحِيدُ الأَسِيرُ بِأَيْدِي الكِلَابِ وَالخَنَازِيرِ مَقْرُوعٌ كُلُّ مُضْطَرٍّ خَفِيرٍ وَمَلْجَاءُ
كُلِّ مَلْهُوفٍ كَسِيرٍ مَقْطُوعُ الأَعْضَاءِ مِنَ السَّيْفِ وَالسِّنَانِ وَالزَّمَاجِيرِ مَرْضُوضُ الأَضْلَاعِ
مِنَ الأَحْجَارِ وَالزَّنَابِيرِ مَسْبِيُّ العِيَالِ مَنْهُوبُ الأَمْوَالِ مَقْتُولُ الأَعْوَانِ مِنَ الصَّغِيرِ وَالكَبِيرِ
مَقْطُوعُ الكَلَامِ مِنَ النَّقِيرِ وَالنَّفِيرِ ضَعِيفُ الكَلَامِ وَالضَّرِيرِ ذِي الشَّيْبِ الخَضِيبِ وَالجَسَدِ
السَّلِيبِ فِي الوَجْهِ العَفِيرِ وَالظَّهْرِ الكَسِيرِ وَالنَّحْرِ النَّحِيرِ وَالقَلْبِ الحَصِيرِ وَالجَسَدِ المَطْرُوحِ
كَالوَغِيرِ وَالجِسْمِ الذَّابِلِ مِنَ الهَجِيرِ المُكَفَّنِ بِالعَشِيرِ المُغْتَسِلِ بِمَاءٍ جَرَى مِنَ السَّيْفِ الأَبْتَرِ خُرُوزُ
العُقْبَانِ وَالنُّسُورِ وَالعَصَافِيرِ الَّذِي أَيْتَمُوا أَطْفَالَهُ وَنَهَبُوا عِيَالَهُ فَحَمَلُوهُمْ عَلَى الأَحَادِيرِ
إِلَى الفَسِيقِ الخَمِيرِ وَالكَفُورِ الشِّرِّيرِ فَيَا عَجَبَاهُ بِنَاتُ بَنِي سُفْيَانَ فِي الحُصُونِ وَالمَقَاصِيرِ وَ
بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ أُسَارَى حَيَارَى بَيْنَ أَرْبَابِ الفُجُورِ وَالمَنَاكِيرِ وَأَهْلِ القَيْنَاتِ وَالمَزَامِيرِ
فَهَذَا مَا نَظَرَ البَرُّ العَقْلُ كُلَّ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى مَنْ أَجْرَى عَلَى هَذَا الأَمْرِ العَظِيمِ
الخَطِيرِ وَبَعْدُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الخَوْفِ وَالجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الأَمْوَالِ وَالأَنْفُسِ
وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ
عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ المُفْلِحُونَ بعد بدانکه چون پروردگار عالم بجمیع
امور مستقبله و حقیقت واقع هر چیز در نزد او هویداست و ظاهر و باطن هر چیز در نزد او ظاهر
علمش باشیاء قبل از خلقت و بعد از خلقت مساوی است پس در تمیز مطیع و عاصی محتاج بامتحان نیست که تکالیف
او بندگان خود را بجهة امتحان نمیباشد لکن از انجاکه عادت الله قرار گرفته که اتمام حجت بر خلق
باشد تا احدی را بر او حجت نباشد بندگان خود را مثل کسیکه خواهد کسیرا امتحان کند سعادت
و شقاوت او را معلوم کند بتکالیف چند مکلف و به بلا و محنتی چند مبتلا ایشان میکرداند
تا مطیع از عاصی ممتاز و شاکر و صابر از غیر جدا شود و اما تکالیف پس جواب انست که نیست
مگر بجهة مصالح نفس الامریه و حکمتهای واقعیه که انها باعث این احکام مختلفه شده که جمیع
افعال موجب اعراب و قبحش موجب نهی میباشد بحیثیتی که اگر اوامر بر حقیقت و نور آیات
او اهل عاقل که بفهمد حکمتهای در واقع امیدوار است که باید انرا بجا اورد و اگر قبح و معصیت را در واقع
بر نمیخورد میدانست ترک آنرا بادی نظر باینکه دنیا را خدا محل قرار و ارام و دار راحت و نعمت
قرار نداده بلکه او را دشمن داشته و از دور کرده و از خالق فرموده بسوی او نظر نکرده و غیر لیر با کثر
انرا در نزد او اعتبار و مقداری نمیباشد لهذا نمیخواهد که دوستان او در آن مبتلا بان نباشد بر راحت

راحت ایشان نباشد چنانچه خود میفرماید که حَلاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الآخِرَةِ وَمَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ
الآخِرَةِ یعنی شیرینی دنیا تلخی اخرتست و تلخی دنیا شیرینی اخرتست و نظر باینکه بعد از بسط خوان
نعمت کم نفسی است که خود را از الوان مستلذه اطعمه باز دارد لهذا گاهی بندگان خود را بفقر و پریشانی
مبتلا و گاهی بمرض و ناتوانی و مبتلا و گاهی بظلم و اذیت مبتلا بشر میدارد و اینها نیست مگر انکه
میخواهد از راحت بنده خود پس مثل این مثل طبیب و مریض است که امرش میکند بفصد
و شرب ادویه ناگوار و پرهیز از اطعمه لذیذه و بعد از انکه ملاحظه ثمرات ان از صحت و عافیت
و حیات و بقا و التذاذ بجمیع لذایذ دنیا مینماید میداند که طبیب را چه حقیقت
عظیم اگر چه کوچک طبعا بحرد او امر او را ناخوش داند بلکه شاید او را دشمن داند و در حدیث
است که پیغمبر خدا صلعم فرمودند اِنَّ اللهَ يَتَعَاهَدُ المُؤْمِنَ بِالبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ المَرِيضَ أَهْلُهُ بِالدَّوَاءِ
خداوند عالم جستجو مینماید و در مقام اصلاح بر میاید نسبت بولی خود ببلاء دنیا
چنانچه جستجوی حال و اصلاح احوال مینمایند المریض بمریض خود بدوا دادن اِنَّ اللهَ لَيَحْمِي عَبْدَهُ
الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِي المَرِيضَ مِنَ الطَّعَامِ بدرستیکه خدا پرهیز میدهد بنده خود را از دنیا هم
چنانچه مریض پرهیز میکند از طعام غیر مناسب و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند که
خلق نا امید و سرپرستی میکند مؤمن را ببلاء دنیا نمیکند در برابر او شبی مگر انکه سرپرستی میکند
او را بمرض در بدن او یا بمصیبتی دیگر از مصیبات دنیا و بعد از انکه خردمند عاقل این را دانست
باید در مقام صبر و شکیبائی بوده باشد تا در بشارت وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ داخل باشد بدانکه
مصیبات دنیا را اقسامی چند هست بحسب اشخاصیکه متبلا شده باینها چنانچه انحضرت فرمودند
شَدَّةُ البَلَاءِ لِلظَّالِمِ أَدَبٌ وَلِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ وَلِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَلِلْأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ بلاء دنیا نسبت
عاصی ظالم تادیب است تا متنبه شود و توبه و انابه نماید و از برای مؤمن امتحان است تا صابر از
غیر صابر و شاکر از غیر شاکر ممتاز و عاصی از مطیع معلوم شود و از برای انبیاء درجات است
که هر چند بلا و محنتش بیشتر درجاتش در مقام قرب رفیع تر میشود و از برای اولیاء تحفه و کرامت
پس از اینجا معلوم میشود که این بلاها و مصیبات چه قدر حکمت میباشد زیرا که اقل مراتب ان اینست
که تادیب بوده باشد که او را از سوء افعالش و کفاره باشد بجهة قبایح اعمالش تا سبب باشد استحقاق
نعم باقیه و جنت دائمه وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الجَنَّةِ حَقِيرٌ وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ يَسِيرٌ هر نعمتی را که با بهشت
بسنجی کوچک و حقیر میباشد و هر بلائی را که با آتش غضب الهی سهل و اسان میباشد خدا را عدد

با دوستانش نیست که ایشانرا همیشه به بلای گوناگون مبتلا بدارد بلکه ایشانرا نزد بلا میخواهد بخود نماید و شایسته لطف خود گرداند حضرت صادق ع فرمودند که بهشتی رجز هست که بان نمیرسد کسی مگر بجهة بلائیکه به بدن او برسد این بلاها عطایا و مواهب است که باید بران صبر بلکه شکر نماید زیرا که اگر بجهة پاک کردن از خباثث معصیت باشد که بجهة ان اعظم ازانرا از تو برداشته و اگر بجهة استحقاق اجر باشد اینچه شومید اعظم ازانست که مرارت این بلاها را بان که دارد و میخواهد ترا با خود آشنا نماید و تو از و کریزانی خدا را از دلهای شکسته و بدنهای خاضع و خسته خوش می اید اذا احبّ الله عبدا جعل فی قلبه نائحة من الحزن اگر خدا بنده را دوست میدارد همیشه دلش را محزون میدارد خدا دیده گریان و سینه نالان داده دوست دارد انا عند المنکسرة قلوبهم والمندرسة قبورهم باری اینمطلب واضح است که بلائیکه باولیاء و مقربان میرسید نیست مگر بجهة رفع مقامات ایشان چنانچه در حدیث سابق گذشت پس بمقامات عالیه نمیرسند مقربان مگر بصبر بر انچه بر ایشان وارد اید چه اجر صابرین از حیطه حصر بیرون و از حد تقریر افزون اکثر مقامات عالیه را خداوند جلیل مقرون بصبر و منصرع بران کردانیده میفرماید جزاهم بما صبروا جنة و حریرا سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار حتی اینکه در اخبار وارد شده است که صبر امامت اینکه میفرماید وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا ایشانرا پیشوایان خلق گردانیدم که مردم را راهنمائی کنند بسوی امر ما چون صبر کردند در نامرادیها و تعبها و رنجها کشیدند سالها سالها بر بلاها تحمل کردند سنگ بار انشان کردند و سرو روی ایشانرا شکستند و بر انشان انداختند باره ایشانرا اشکافتند و سر ایشانرا بریدند و بزندان انداختند و سخریه بایشان کردند و ساحرشان گفتند صبر کردند ولکن کسی صبرش مثل خاتم انبیا نبود و لهذا درجاتش از همه رفیعتر بود چنانچه از حضرت صادق ع روایت شده که چون حضرت رسول ص بمعراج رفتند ندا رسید یا محمد ان الله مختبرک بثلث لینظر کیف صبرک خدا ترا امتحان مینماید بسه چیز تا ببیند که صبر تو در چه مرتبه است گفت خداوندا تسلیم میکنم امر ترا و مرا قوه بر صبر نیست مگر بلطف تو چیست انسه چیز ندا رسید که اول انستکه باید فقرا و محتاجین را بر خود و عیال خود اختیار کنی و خود بکرسنکی صبر کنی گفت خدایا راضی شدم و تسلیم کردم امر ترا و از تست توفیق و صبر اما دوم انستکه قوم تو را اذیتها کنند و تخویف

و ترس شدید خواهی بود باید جان خود را در راه من بذل کنی و با اهل شرک بجان و مال خود جنگ کنی و بر اذیتها ئیکه از ایشان و منافقین امت تو میرسد صبر کنی گفت خداوندا قبول کردم و راضی شدم و توفیق و صبر از تو میباشد اما سیم چیز نیستکه با اهلبیت تو میرسد اما برادر تو را امتت او ظلمها میکنند او را ناسزا میگویند و او را بمشقتها می اندازند و سرزنش مینمایند و از حق خود محروم مینمایند و بر او ظلم مینمایند و اخر امتها هم او را میکشند گفت خداوندا تسلیم کردم و از تو میباشد توفیق و صبر و اما ابنتک فتظلم وتحرم و تو حق ها دختر ترا ظلم بر او میکنند و او را محروم میکنند و حقیکه تو بجهة او قرار داده مباشی میگیرند وتضرب وهی حامل ویدخل علی حریمها ومنزلها بغیر اذن پناه بجا اذن او داخل خانه و منزل حرم او خواهند شد و در حالیکه حمل داشته باشد و ضربت بر او خواهند زد و از ان ضربت فرزندش سقط خواهد شد و او را خوار و ذلیل خواهند کرد و اخر از ان ضربت از دنیا خواهد رفت حضرت فرمودند تسلیم کردم حکم ترا و از تو مطلبم توفیق بر صبر پس ندا رسید که دختر ترا از برادر تو دو پسر خواهد بود یقتل احدهما غدرا ویسلب ویطعن یکی از دو فرزندان تو را از روی مکر میکشند و او را برهنه میکنند و خنجر بر او میزنند امت تو حضرت فرمودند انا لله وانا الیه راجعون تسلیم کردم امر ترا پس ندا رسید که اما فرزند دیگر او را امت بطلبند او را بسوی جهاد ثم یقتلونه صبرا ویقتلون ولده ومن معه من اهل بیته ثم یسلبون حرمه پس او را میکشند و اولاد او را میکشند و هر که از اهلبیت او همراه او باشند میکشند پس حرم او را برهنه میکنند و استغاثه بمن میجوید ولکن مقدر شده است که او و اهل بیت او کشته شوند و شهادت او حجت بر جمیع اهل عالم باشد پس اهل اسمانها و زمینها بر و خواهند گریست از روی جزع و ملائکه بر او میگریند و حضرت طولانی بهمین قدر اکتفا شد غرض من امتحانات پیغمبر ص همه عظیم بود ولکن هیچ یک مثل امتحانات اخر نبود زیرا که هرگز ندیدیم در کتابیکه انحضرت بجهة گرسنگی و فقر و فاقه بلکه بجهة تکذیب قوم و جفای ایشان بگریند ولکن هر وقت یاد میکرد مظلومی اهلبیت شریف را اختیار اشک از دیده مبارک میریخت و هر وقت یاد میفرمود که فرزندش را تیر بر سینه اش میزنند و بزمین میاندازند بی اختیار سیلاب تلهف تا سقف از رخسار مبارک میریخت و هر زمان که یاد میکرد که سر فرزندش را بر سر نیزه میکنند و از برای پسر معویه میبرند مضطرب میگردید و سیلاب تا سقف بر روی فرو میریخت ابن قولویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون سید الشهداء دکود

بنزد حضرت رسول میامد بحضرت امیر میفرمود یا علی اورا از برای من نگهدار پس اورا
میکرفت و زیر کلوی او را میبوسید و میکریست و روزی انحضرت عرض کرد ای پدر چرا کریه میکنی
فرمودند کیف لا ابکی و اقبل موضع سیوف الاعداء ای نور دیده چگونه کریه نکنم و حال
انکه میبوسم محل شمشیر دشمنانرا عرض کرد و انا اقتل مکرمن کشته میشوم فرمود بلی واللّه
تقتل و یقتل ابوک و اخوک بخدا قسم تو کشته میشوی و پدرت کشته میشود و برادرت کشته میشود
کفت ایا تربتهای ما از یکدیکر دور خواهد بود فرمود بلی ابفرزند عرض کرد پس کی ما زیارت
خواهد کرد فرمود زیارت میکند ترا و پدر ترا و برادر ترا مکر صدیقان از امت من و چون
کشته شدن او بر انحضرت کران بود ایا اکر میبود و فرزندش را در میان خاک و خون اغشته میدید
چه بر او در میبود چه میکفت و میکریست بعضی رحمه الله لو رسول الله یحیی بعده تعد الیوم
علیه للعزاء اکر پیغمبر خدا زنده بود بخدا قسم که امروز در روز عزای خود قرار میداد و بجهه قرار
تعزیه میکرفت یا رسول الله لو عاینتهم و هم ما بین قتلی و سبایا کاش بودی یا رسول الله
میدیدی که ایشانرا بعضی کشته و بخون اغشته کرده اند و بعضی را باسیری کرفتار کرده اند من
رمیض و ممنع الظل و من عاطش یسقی انابیب القنا یا رسول الله بعضی از اهل بیت ترا
کرم بیابان افتاده اید و ذرت سایه و بعضی از ایشان بالعطش و کلوی خشکیده اندکه از نیزه
ها ابر ها شربت ناکوار مرک مینوشند لیس هذا لرسول الله یا امة الطغیان و البغی جزا
ای امت ظالم طاغی این جزای رسول الله نبود که با عترت طاهره او این کونه ظلم و جفا نمایند
غارس لم یال فی الغرس لهم فاذاقوا اهله مر الجنا پیغمبر خدا تقصیر نکرد در نشاندن اشجار
برکت اثمار از برای این امت بسر روزکار و ایشان در مقام تلافی چیدند میوه های دل او را و شکوفه
بوستان او را از شدت تشنکی پژمرده کردند و ثمره در جر سالت را بشمشیر ها بران قطع
کردند و از سر جدا کردند با حوادث ظلم و ستم خزان کردند جزروا جزر الاضاحی نسله ثم ساقوا
نسله سوق الاماء کشتند نسل او را مانند کشتن شترهای قربانی و اسیر کردند شهر بشهر
کردانیدند زنان ایشانرا مانند بندکان و کنیزان معجلات لا یوارین ضحی سنن الاوجه
او ببیض الطلا زنان او را با تعجیل و شتاب میکردانیدند در اطراف در حالیکه ایشانرا ساتری
نبود که روها مقنعه و کردنها خود را بپوشانند هاتفات برسول الله فی بهج السعی عثرات
الخطا ایشانرا از سوزش دل ندا میکردند جد خود رسول خدا را و از بکطرف میدویدند ای یا

یا غراب البین ما شئت فقل انما تندب امرا قد فعل کل ملک و نعیم زائل و بنات الدهر یلعبن بکل لیت. برزمین.

برزمین میزدند و بسر در میامدند و می افتادند و بر میخواستند یا قتیلا قوض الدهر
به عمد الدین و اعلام الهدی ای شهیدیکه بکشتن او ستونهای دین درهم شکست و رایات
هدایت را سرنکون کردانیدند قتلوه بعد علم منهم انه خامس اصحاب الکساء کشتند او را و او را
شناختند که از آل عبا میباشند و صریعا عالج الموت بلا شد لحیین و لا مد ردی غسلوه
بدم الطعن و ما کفنوه غیر بوغاء الثری ای شهید بر زمین افتاده که در وقت مردنش
ذنخ او را نبستند و ساقهای او را بروی نکشیدند و کسی او را غسل نداد مکر انکه بخاک و غبار
صحراء او را کفن نمودند حماة اراسا یصلون علی جده الاکرم طوعا و ابا سر برا برنیزه کردند
که مردم صلواة بر جد و پدر او میفرستند کیف لم یستعجل الله لهم بانقلاب الارض او
رجم السماء اکرچه مقربان درکاه خدا بر مصائب دنیا صبر کردند و در راه محبت و شهود
مشتاق عظیم شدند لکن اکر بدیده انصاف تامل کنی خواهی یافت که سید الشهداء در
مقام صبر از همه بالاتر و صبرش از همه بیشتر بود زیرا که مصیبت او از همه عظیم تر بود و بحر
صبر و رضا او را چیزی مانند نشد اینست که سید الساجدین در میفرماید در خطبه خود
در وقتیکه داخل کوفه میکردند ایشانرا انا ابن من قتل صبرا و کفی بذلک فخرا یعنی منم فرزند
کسیکه او را شهید کردند و کشته شد از روی صبر کردن بر بلا و همین فخر مرا کافیست بلکه
با این همه بلا و مصیبتی که باو رسید و در که عشری از ان بدیکران نرسید با نها راضی بلکه شاکر
بود و او را تشویشی نبود و خوف و دهشتی نبود او را چنانچه از محمد بن علی الجواد ع روایت
شده که انحضرت از پدران خود روایت کرده که علی بن الحسین ع فرمود که چون کار بر پدرم
تنگ شد و امر شدید شد بان کسانیکه با او بودند نظر باو کردند حال او را غیر حال خود یافتند
زیرا که ایشان هرچند کار سخت تر میشد رنگهای ایشان متغیر میشد و لرزه بر اعضای
ایشان می افتاد و دلهای ایشان در خوف می افتاد و حسین ع و بعضی از خواص انحضرت رنگهای
ایشان میشکفت و جوارح و اعضای ایشان ساکن میشد و دلهای ایشان مطمئن و ساکن
میشد بعضی از ایشان به بعضی میکفتند انظروا لا یبالی بالموت میبینید او را که باکی
از مرک ندارد انحضرت بایشان کفت صبرا بنی الکرام صبر کنید ای اولاد بزرکواران نیست
مرک مکر بمنزله پلی که شما را از سختیهای دنیا بسوی جنان واسع و نعیم دائم میرساند کدام یک
از شما ناخوش دارد که از زندان بسوی قصر جنان رود و بدرستیکه مرک از برای دشمنان شما بجسر ...

که ایشانرا از قصر بسوی زندان میبرد و پدرم خبر داد مرا از رسول خدا که دنیا زندان مؤمن است
و بهشت کافر است و مرا جسر ایشانست که اینجا عنا بسوی جهنم و اینجا عذر را بسوی بهشت میرساند
و من دروغ نگفته ام و نسبت داده نشده ام بدروغ و اینمرتبه مرتبه بلندیست که احدی دم باینمرتبه
نرده مگر پدر بزرگوارش در وقتیکه پیغمبر خدا را وفات نزدیک شد سر مبارکش در دامن امیر المؤمنین
عم بود پس آنحضرت بگریه در آمد حضرت فرمود ای برادر چرا گریه میکنی آنحضرت عرض کرد ای
سید من وعده شهادت بمن داده بودی و میخواستم در برابر تو کشته شوم و می بینم که وفات
تو نزدیک است سید فرمود اَبشِر فانها مِن وَرائِکَ بشارت باد ترا که آن در عقب تست پس چگونه
خواهد بود صبر تو عرض کرد یا رسول الله این موضع موضع شکر است نه صبر زیرا که صبر بر امر
مکروه است و شکر نمیباشد مگر بر امر محبوب بلی در هنگام کشته شدن برادران و برادر
زادگان و فرزندان و وقت ملاحظه غریبی کودکان و زنان و شنیدن ناله العطش العطش
کودکان آنحضرت گریه میکردند و لکن گریه ایشان نه از جهت عدم صبر و رضا بر قضای خدا
بود زیرا که گریه بر مصیبت اگر دلیل بر عدم رضا باشد پس بایست گفت که پیغمبر خدا و علی مرتضی
نیز راضی نبودند زیرا که ایشان نیز در مصیبت بسیار گریستند و همچنین پیغمبران سلف
نیز گریستند بر مصائب خود و در هنگام مصیبت میگریستند چنانچه حکایت گریستن یعقوب
عم و یوسف عم معروفست و گریه آدم عم و داود مشهور و نوحه نوح عم مشهور و گریه فاطمه
در مصیبت پدر بزرگوارش نیز مشهور است و اگر خواهی سبب گریه آنحضرت را بدانی بدانکه اولا
چنانچه مکرر شنیده گریه بر مصائب اهلبیت از افضل عبادات و اقرب قربات است و خون
مصیبت ایشان از عبادات است و این عبادت هم چنانچه از تو مطلوبست از ایشان نیز مطلوب است
و چه مصیبتی بدتر از کشتن جوانان اهل بیت و تشنگی کودکان ایشانست و غریبی و بیکسی
زنان ایشانست و ثانیا آنکه می بینند که شریعتی که در نصب اعلام آن سالها پیغمبر
خدا صلعم کوشش کرد و خون دل خورد و علی مرتضی شمشیر زد و خود را در مهالک انداخت
تا آنرا برپا کردند و بنای آنرا محکم کردند می بینند که بجهت کشتن او مندرس و منطمس میگردد و بنا
آن منهدم میشود آثار هدایت برطرف میگردد و رایات علم و معرفت سرنگون میگردد
و بازار کفر و نفاق رواج می یابد پس بی اختیار غصه میخوردند و اشک از دیده میریزند و اگر بجز
گریستن از مرتبه صبر بیرون میرفتند پس انبیاء نیز بیرون میرفتند و خداوند جلیل مکرر در

کلام خود ایشانرا صابر یاد فرموده حتی آنکه به پیغمبر خود میفرماید واصبر کما صبر اولوا
العزم من الرسل از اینها گذشته گریه نیست که ایشان بشر بودند و اندوه در نزد محبت و مصیبت
و مسرت در نزد نعمت از لوازم بشریت است هم چنانکه گرسنگی و تشنگی از لوازم انسانست هم چنانکه
در وقت گرسنگی گرسنه میشود و تشنه میشود همچنین در وقوع مکاره بی اختیار محزون میشود
بلی اگر العیاذ بالله اظهار امر مکروهی نماید باشکایت نماید از خالق و بخوان از مرتبه صبر و رضا
بیرون رفت و حضرت یوسف زاده زندان بردند انقدر گریست که اهل زندان بتنگ آمدند و
یعقوب بجهت گم شدن یوسف انقدر گریست که دیده اش کور شد پس سید الشهداء عم که از
یکجانب تنهای کشتگان و از یکجانب غریبی زنان و از یکطرف تشنگی کودکان را می دید چگونه
میشود که از دیده اشک نریزد بلکه نسوختن دل بر ایشان قساوت قلب و بی حمیتی است و این از
قبیح است و از اخلاق رذیله است بخدا قسم صبر کرد صبری که کسی مثل او صبر نکرد با اینهمه بلاها
بجز انا لله وانا الیه راجعون چیزی از او نشنید کسی بغیر از صبرا علی قضائه کلامی از او نقل نشده
در مقابل سی هزار کس ایستاد گی کرد در مقابل کوههای آهن ایستاد و مثل بارش تیر بروباران
و فرار نکرد و نرفت باده از بیست هزار شمشیر برهنه و نیزه رو بسوی او میاوردند و پشت بایشان
نکرد و در امر دین خود سخنی که میگفت سست نشد و با اهل النماس نکرد و کوچکی ننمود
و در زیارت صاحب الامر هست که قد عجبت من صبرک ملائکة السموات ملائکه آسمانها از صبر
تو تعجب کردند و چگونه نکنند با اینکه با همه بلاها ملائکه از جهت یاری بنزدش آمدند ایشانرا اذن
نداد و جماعت جنیان در وقت غریبی و درماندگی او آمدند و بر او سلام کردند و گفتند ما از برکت بدت
مسلمان شده ایم اذن بده تا با دشمنان تو جهاد کنیم فرمود شما ایشانرا می بینید و ایشان شما را
نمی بینند گفتند ما هم بصورت ایشان در می آییم اگر کشته شویم در راه تو شهید باشیم فرمود دلم از
دنیا سیر شده مشتاق لقای پروردگار شده ام و میدانم که امروز باید شهید شوم و بجوار
کرم الهی از جهت طیاره میکنند چون آنحضرت و مظلومی او را دیدند نا امید شدند که ما اولیای
تو ایم اگر اذن دهی اینک زمانی ایشانرا تلف کنیم حضرت فرمود من بخانه الفتحه خود میکنم و جد
را در خواب دیدم که مرا بوسید و سینه ام را بوسید و فرمود یا حسین ان الله قد شاء
ان یراک مقتولا ملطخا بدمائک مخضبا شیبک بدمائک مذبوحا من قفاک یا حسین
تقدیر الهی شده است که تو کشته شوی و بدن تو بخون خود بغلطی و ریشت بخون خضاب شود به

زنان و حرم تا اسیر شوند و بر شتران برهنه سوار شوند وَاَنَا وَاللهِ صابِرٌ حَتّی یَحکُمَ اللهُ
بِاَمرِهِ وَهُوَ خَیرُ الحاکِمینَ بخدا قسم که صبر میکنم تا خدا حکم کند میان من و این گروه ای والله صبر
کرد تا اینکه همه اهل بیتش را کشتند و زیاده از سیصد زخم بر بدنش زدند و آخر الامر با لب تشنه کشتند
و جگر تفتیده سرش را از پشت گردن جدا کردند اَیا جَریحاً بِهِ صادَ التُّرابُ شَفا مَنْ اَبْدی
جُرُوحاً اَمکَنَتْ فیکا ای مجروحی که از شرافت خدا زمین را شفا دردها و مرهم زخمها گردانید
آیا طبیب و دوای همه دردها نبود آیا مرهمی بجهة زخمهایت نبود لَقَدْ رَمَوکَ سِهاماً ما حَدَّ
مَنصَلُها یَومَ الشَّقاوَةِ شُلَّتْ کَفُّ رامیکا تیرها بر بدن شریفت زدند که همه پیکان آن
بر بدن شریفت نشست خدا قطع کند دستی را که آن تیرها را بسوی تو انداخت اَیا طَعینَ
العَوالی لَیتَها کُسِرَتْ لا بارَکَ اللهُ فیها کَیفَ تُردیکا ای کشته بطعن نیزها کاش شکسته شده
بود نیزهای ایشان بلکه کاش چوب و آهن خلق نشده بود که بآن نیزه سازند و بر پهلوی نازنینت
زنند وَیلٌ لِلواضِعِ وَیلٌ لِلحامِلینَ لَها عَجِبتُ مِنها ظُباها کَیفَ تُدمیکا وای بر آن تیغها
که بر بدن نازکت فرود آمد وای بر کسانیکه شمشیرها بر بدن تو زدند تا حمل کردند بسوی ایشان
تعجب میکنم که چگونه تیزی آن بر بدنت رسید یا رُوحَ اَحمَدَ یا رَیحانَ مُهجَتِهِ لَهفی عَلَیکَ
سُمُومُ الرّیحِ تُذریکا ای ریحانه قلب احمد مختار و روح روان حیدر کرار و تاسف دارنده
بر بدن شریفت که بر زمین افتاده و بادهای سموم بر آن بدن میوزید بَعدَ الحُسَینِ اَیا ماءَ
الفُراتِ فَلا تَجری سَواقیکَ لا ذاقَتْ مَشافیکا ای آب فرات بعد از شهادت حسین ع
بالب تشنه خشک شوی و سواقی و انهار تو جاری نشود و کسانیکه تو را می آشامند بر تشنگی
او تاسف نخورند بر ایشان گوارا مباد لَهیجُ التَّشَجّی فی قَلبِ الحَزینِ اِذا ذَکَرْتُ بِنتَ عَلیٍّ اِذ
تُنادیکا تَطُوفُ حَولَکَ فی اَرضِ الطُّفُوفِ وَقَد تَجَمَّعَتْ حَولَها الاَیتامُ تَبکیکا هیجان
می آورد و اندوه مرا هرگاه یاد میکنم دختر امیر المؤمنین ع که بدور بدن شریفت میگردید
و یتیمان تو دور او را گرفته بودند و بر تو میگریستند و او ترا میخواند و تارَةً عَطَشُ
الاَطفالِ یَحرُقُها وَدَمعُها کادَ یُرویها وَیُرویکا گاهی تشنگی آن کودکان دل آن [illegible]
را میسوزانید و بانجهت اشک از دیده میریخت که باشد آب چشم خود تر نماید که تو خود را
سیراب نماید و تارَةً یَسحَبُ الذَّیلَ العَفیفَ اِلی نَحوِ الخِیامِ اِذا صاحَتْ تُنادیکا و
گاهی دامن کشان بجانب خیمها روان میشد هرگاه فریاد و فغان یتیمان و بیکسان را میشنیدند

وَتارَةً تَندُبُ الاِخوانَ اِذ صُرِعُوا وَاسَوکَ بِالرُّوحِ اِذ عَزَّتْ مُواسیکا و گاهی بر برادران
کشته خود عباس و جعفر و دیگران ندبه میکرد که در یاری تو جان دادند و در خاک و خون
افتادند و تارَةً تَدفَعُ الشِّمرَ اللَّعینَ عَنِ الجِسمِ الشَّریفِ وَبِالرّاحاتِ تَحمیکا تَصیحُ یا شِمرُ
حاذِر اَن تُؤلِمَهُ فَاِنَّهُ لِطَریقِ الخَیرِ یَهدیکا گاهی شمر ملعون را از تو دور میکرد و میگفت
ای شمر مبادا او را آزار کنی یا شِمرُ لا تَبتُرْ راسَ السِّبطِ اِنَّ لَهُ عِندَ الاِلهِ لَشاناً اَحسَنَ یا دیکا ای شمر
از خدا بترس و او را از برای ما بگذار که او را در نزد خدا مرتبه بلندیست اِن شِئتَ تَقتُلُهُ فَالرُّوحُ
دُونَکَها اَو شِئتَ مالاً فَاِنَّ الیَومَ نُعطیکا ای شمر اگر جان میخواهی ما را بعوض او بکش
و اگر مال میخواهی آنچه داریم بتو وامیگذاریم و ترا غنی میکنیم ما راعَ نَغلَ الخَنا تَعدادُ
مُشفِقَةٍ ما راعَ عِلجُ الضُّبابی لَو یُراعیکا آن ولد الزنا رحم برا مظلوم نکرد ای حسین
صبر کرده در تحمل مشاق عظیمه در راه خدا و خدا بعوض صبر او چنان مرتبه اش را بلند کرد
که بوصف راست نیاید زیارتش را افضل اعمال گردانید و گریه بر او را اشرف طاعات و مجلسش را
در دل هر مسلم و کافر انداخت و ملائکه را گریه کننده و ماتم دار او گردانید و جنیان را نوحه گر
او گردانید و ملکوت سموات را مجلس ماتم او گردانید بلکه تمام عالم را عزاخانه اش قرار داد و
ذرات عالم را از سنگ و چوب و کوه و بر و بحر و آنچه در آنها هست گریه کننده اش گردانید و منصب
شفاعت را باو داد که گروه گروه عاصیان را از نیران عذاب بوسیع جنان رسانند و او را وسیله
مغفرت و رحمت قرار داد که هر روز گروه بیشمار از برکت گریه و نوحه بر او و زیارت قبر او نائل
اغاثت زوار و شیعیان او آمرزیده شوند و از مسمع بن عبد الملک روایت شده که حضرت صادق ع
با او فرمودند ای مسمع تو از اهل عراقی آیا بزیارت قبر حسین میروی گفتم من مردی از مشاهیر
بصره میباشم و نزد ما کسانی هستند که تابع خلیفه جورند و دشمنان ما بسیارند از ناصبیان
و غیر ایشان میترسم احوال مرا بوالی بگویند و از ایشان ضررها بمن رسد حضرت فرمودند آیا
تَذکُرُ ما صُنِعَ بِهِ آیا یاد نمیکنی آنچه را با آنحضرت کردند گفتم بلی یاد میکنم فرمود آیا جزع میکنی
در وقت یاد کردن آنحضرت گفتم بلی بخدا قسم یاد میکنم و جزع میکنم و میگریم بر او تا اینکه اهل
بیت من اثر مصیبت بر من مشاهده میکنند و خود را از طعام باز میدارم تا اثر مصیبت
بر روی من ظاهر میشود حضرت فرمود رَحِمَ اللهُ دَمعَتَکَ یا مِسمَعُ خدا رحمت کند دیده ترا
ای مسمع بدانکه تو از اشخاصی میباشی که از اهل مصیبت و فزع بر ما میباشند و از کسانی

میباشی که شاد نند در شادی ما و اندوه هنا کند در اندوه ما و خائفند بجهت خوف ما وایمنند در وقت ایمنی ما بدانکه زود باشد که بر بینی پدران ما را حاضر شوند در بالین تو ووصیت کنند بملک موت در باب قبض روح تو و بشارتها بتو دهند که دیده تو روشن شود پس ملک موت بسبب سفارش اجداد من مهربانتر خواهد بود بر تو از مادر مهربان بفرزندش پس انحضرت بگریه در امد و من نیز گریستم پس حمد الهی کرد گفت ایسمع ان الارض والسماء لتبکیا منذ قتل امیر المؤمنین رحمة لنا ایسمع زمین واسمان از روز یکه امیر المؤمنین ع کشته اند از برای ترحم بر ما گریه میکنند زیاده از ان که گفتیم وما رفئت دموع الملئکة منذ قتلنا هنوز خشک نشده است دیده ملائکه در مصیبت ایشان چنانچه در حدیث دیگر میفرماید که چون در صحرای کربلا سید الشهداء ع در میان گرفتند پنجاه هزار ملک برو گذشتند و چون مامور نبودند از و گذشتند وبسوی اسمان رفتند و حی شد که مردم یاری حبیبی و هو یقتل فلم تنصروه شما بفرزند حبیب من گذشتید و او کشته میشد او را یاری نکردید پس باید بروید بسوی زمین وساکن شوید بر سر قبر مطهرش ژولیده مو یا نه غبار آلوده تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که چون حسین ع کشته شد گریستند بر او هر چیزی که بود و بقعه های زمین بر او گریستند پس موکل شد بر او چهار هزار ملک که ژولیده مو و غبار آلود میگریستند بر او تا روز قیامت اری گریه کردن ملائکه امر عظیمی نیست بلکه گریستن اسمان نیز امر عجیبی نیست زیرا که مصیبتی عظیمی بود مصیبت او و پیش از انکه این مصیبت واقع شود ملائکه بر او گریستند بلکه اسمانها پیش از شهادة او گریستند هم چنانچه در دعائیکه در روز سیم شعبان که روز ولادت با سعادت انسرور اهل بلا وشهید رنج و عنا وارد شده در کتب ادعیه و اعمال مذکور است اللهم انی اسئلک بحق المولود فی هذا الیوم الموعود بشهادته قبل استهلاله وولادته بکته السماء ومن فیها والارض ومن علیها ولما یطا لابتیها یعنی سؤال میکنم خدایا از تو بحق انکسیکه در این روز متولد شده و وعده شهید شدن او داده اند پیش از انکه بدنیا بیاید گریستند بر او اسمانها و هر که در انها بود و زمین و هر که در زمینها بود و هنوز پا در سنگستان مدینه نگذاشته بود و پس عجب مصیبتی بود این مصیبت که پیش از وقوعش دل عالم را کباب کرد و چشم اسمان و زمین را پر اب نمود پس ایا بر مادرش فاطمه زهراء چه گذشت و بر پدرش علی مرتضی چه روی داد که هر وقت او را میدیدند و شهید شدن

شدن او را بنظر می اوردند و میگریستند و بیاد شان می امد ابن قولویه روایت میکند از ابی عبد الله ع که گفت داخل شدم بر امیر المؤمنین ع و حسین ع در کنار او نشسته بود پس حضرت امیر المؤمنین ع دست بر شانه او زد و گفت ان هذا یقتل ولا ینصره احد این فرزندم کشته میشود و کسی او را یاری نمیکند گفتم یا امیر المؤمنین این بد زمانی خواهد بود فرمود این واقع خواهد شد ولکن صبر خواهد کرد چون ایشان معصوم بودند و هنوز هم امری واقع نشده بود پر غریب نیست لکن نمیدانم سید الساجدین ع که بدن پدر را برهنه و بیسر بر زمین افتاده دید چگونه صبر کرد و چگونه تاب اورد غریبی او را دیدند و ناله مظلومیش را شنیدند و تنهائی او را مشاهده کردند و دیده گریان او را دیدند و از این غریبتر صبر کردن خواهران و دختران و زنانش بود که با وجود عدم قوت عصمت مشاهده این مصیبتها کردند و دیدند خود این وقایع را دیدند و لبها خشکیده او را بچشمها خود دیدند اه اه چون بدن بخون غلطیده اش را دیدند و سر بریده اش را دیدند طفقن لزینب و الثاکل حولها فدا برزت من خدرها و خبائها و غدت تنادی و هی حسری کل و الحزن مشتمل علی اعضائها این حسرت و تاسف بر زینب خاتون در حال تنکر از خیمه بیرون امده بود و یتیمان و طفلان دور او را گرفته بودند و با حسرت و اندوه و حزن یا قوم ندا میکرد یا قوم ما ذنب الصغار لتنزلوا بهم الصغار و تعلنوا باذائها ایقوم ایا این کودکان چه گناه کرده اند که ایشانرا خوار کرده اید و ایشانرا علانیه ازار میکنید یا ویلکم لم تشف غل صدورکم قتل الکهول الی الیوم من کبرائها وای بر شما ایا سینهای شما خالی نشد از کینه و کافی نشد شما را از کشتن مردان و بزرگان ما و تنع طورا بالوصی و تارة مما جری تشکو الی زهرائها گاهی شکایت دل را به پدر بزرگوار میکرد و گاهی بمادرش فاطمه زهراء و با دل پر درد و با چشم پر حسرت میگفت یا ام قومی من ثرا لحد و شاهدی اسراک فی اشراک ذل عداتها ایمادر از قبر بیرون ای و اسیرانت را ببین که در دامهای مکر دشمنان و بندهای ذلت مخالفان میباشد قد قیدوها بالحدید کانها شر العبید ابق من امرائها ایمادر ایشانرا در قید و زنجیر کرده اند مانند بندگان ذلیل که از اقای خود گریخته باشند یا ضیعة الدنیا و ضیعة اهلها بعد الحسین و ما لقی بفنائها دنیا و اهل دنیا را هلاک کردند بعد از کشتن حسین ع اضحی یزید ذو الخنا و ابن الزنا فی دولة بالعز من امرائها و ابن الرسول علی الرسول

مرملاً بدمائه ملقی علی بوغائها یزید پلید بر زنا در دولت و عزت و پادشاهی میباشد و فرزند
پیغمبر صلعم بر روی ریگهای بیابان در میان خاک و خون انداخته اند و نساء آل امیة صونها
دخه و لها مسروده بغنائها و بنات احمد فی السبایین الورى ندابرزت من خدورها و
خبائها او زنان بنی امیه در حصارها و خانهای محکم نشسته اند و کنیزان مغنیه بجهت ایشان
تغنی میکنند و دختران احمد مختار را از خیمه بیرون میکنند و اسیر میکنند و در میان مردم
میکردانند و یزید یشرب فی القصور نکالها والسبط یسقی من نجیع دمائها اه یزید
بر معو و بر در قصرهای زرنکار الهای خوشکوار میباشد و فرزند پیغمبر را بعوض آنخون
بدنش او را سیراب میکنند بدانکه آنچه از اخبار مستفاد میشود از اینکه بلاها و محن انبیاء و
اولیاء را درجه و کرامتی میباشد چنانچه سابقا کذشت پس کسیکه محنت و مصیبت او زیادتر
باشد باید مرتبه اش بلندتر باشد و هم چنین نظر باینکه دنیا را در نزد خداوند جلیل قابلیتی
و اعتباری نیست و آنرا محل راحت دوستان خود قرار نداده بلکه از برای ایشان خواسته که
مشوب بتلخی باشد و راحتی از برای ایشان اختیار کرده که مشوب به تعبی نباشد یعنی
از وا صحبتش میباشد پس از اینجاست که هر کسی در نزد او مقربتر شد دنیا بر او سختتر میباشد
و آلام و مصایبش بیشتر و اخبار باین معنی بسیار است هم چنانچه از حضرت باقر عم روایت شده
که فرمودند انما المؤمنون بمنزلة کفة المیزان کلما زید فی ایمانه زید فی بلاءه مومن بمنزله
کفه میزانست که هرچند ایمانش قویتر و زیادتر میشود بلا و محنتش زیادتر میشود و در
حدیث دیگر از حضرت امیر المؤمنین عم روایت شده که فرمودند انما یبتلی المرء علی قدر حبه لله
ابتلاء مرد بقدر محبت او میباشد بخدا که هرچند محبتش زیادتر میشود و موافق اینست روایتی
که وارد شده است که شخصی عرض کرد بجناب پیغمبر صلعم که یا رسول الله من خدا را دوست میدارم
فرمودند استعد للبلاء مستعد بلا و محنت باش عرض کرد من ترا دوست میدارم فرمودند
استعد للفقر مستعد فقر و درویشی باش عرض کرد که علی را دوست میدارم فرمودند استعد
لکثرة الاعداء مستعد بسیاری دشمن باش و ایضا از اخبار معلوم میشود جلالت شان سید
الشهداء عم در نزد خدا و محبت او بخدا زیرا که باتفاق اخبار و آرای علمای اخیار معلوم
استکه مصیبت او بیشتر و عظیمتر و بلا و محنتش از همه کس بیشتر بود و بمقتضای این اخبار
اگر چه باید افضل باشد از همه کس لکن جد و پدر او از مرتبه دیگر است بلکه مصیبت او

ایشان نیز میباشد پس بلای ایشان نیز عظیم میباشد انبیاء و اولیاء و مقربان بارگاه
اله اگر چه جامهای مالامال بلا نوشیدند و لباسهای بلا و محنت پوشیدند و بصد هزار
رنج و عنا مبتلا گردیدند و در راه محبت او صبر کردند و تن در دادند هر کس بقدر محبتش
بلائی باو رسید از درد نخروشید ندای او را دوستان بسیار است که از شراب محبت او مست
و در زیر احمال و اثقال او هوش و پست میباشند انا خاصة للمحبین را بگوش هوش رسیده و در
فکر این معنی دست از جان و مال و عیال شسته جان را در راهش فدا کردند شربت بکاس
الحب فی المهد شربة حلاوتها حتی القیمة فی الحلق یعنی ایشان لذت محبت او را برده اند
زن و فرزند در نظر ایشان عظمی ندارد و حلاوت محبت قربش را چشیده اند حلاوت دنیا را
بنظر نمی آورند ندای یحبهم و یحبونه را بگوش هوش شنیده اند آوازه شان و شوکت را
از نظر انداخته اند مژده انا عند المنکسرة قلوبهم والمندرسة قبورهم را شنیده لباس
افلاس و گلیم تسلیم را پوشیده قدم در دایره الفقر فخری گذاشته اند و بشارت من قتلته
فانا دیته را گوش زد جان نموده سر را در میدان جانبازی فدا کردند و تیر و نیزه بلا را
بر جان خود خریدند هر کو شراب اوراست صد هزار طرح و جرح و قتیل است و شهید بیت من که باشم که دم
لاف هواداری تو حیف نبود چو تو معشوق و عاشق چه منی آه آه کر زمین کسی مثل سید
الشهداء در میدان بلا پاداری نکرد و احدی مانند او جان را فدا نکرد و کسی مثل او در
بوته بلا نیفتاد پیغمبران و اوصیای پیغمبران اگر چه مبتلا ببلاها بسیار شدند مثل زدن و
کشتن و خوار کردن و ناسزا گفتن و کرسنگی خوردن و بیمار گشتن و امثال آن لکن مثل آن
بزرگوار کسی نبود که از ابتدای عمر تا منتهای عمر در بلا بود زیرا که در ابتدای عمر هر وقت که
نزد جد و پدر میرفت خبر کشتن او را باو میگفتند و دل مبارکش بدرد می آمد و در هفت
سالگی جد بزرگوارش از دنیا رفت و پدر و مادرش مظلوم شدند پدرش را بمسجد کشیدند
و مادرش را پهلو شکستند و برادرش را شهید کردند و حق ایشانرا غصب کردند و بعد از
چندگاه رفتن جد بدرد یتیمی مادر گرفتار شد و در زمان پدر اندوه مظلومی پدر را داشت
تا آنکه پدر را غرق بخون مشاهده کرد و بعد مظلومی برادر را دید و همه بظلم معویه ملعون
مبتلا بودند تا برادر را زهر خورده دید اما چون نوبت بخودش رسید زبان از گفتن آن عاجز
با وشکل است بجائی کار را بر او تنگ گرفتند که از وطن خود فرار کرد و پناه بحرم خدا برد از آنجا

ذکر شهادت یحیی بن زکریا ع

اورا فرار دادند تا در عراق دور شرا کردند واخر الامر بالبستنر مثل کوسفند سرشرا بریدند وبدنشرا برهنه وعریان کردند وسرشرا بر نیزه زدند ودر میان کوچه وبازار کردانیدند وکاهی بر درخت می اویختند وکاهی بر در خانه نصب میکردند وکاهی در تنور خاکستر میکذاشتند وکاهی در مجلس شطرنج وقمار می اوردند وکاهی بقبر در در شراب در کنار ان میریختند وکاهی چوب بر لب دندان او میزدند وکاهی چوب بر سوراخ دماغ او میکردند

محتشم فرما بکوتاه کن که دل سنک اب شد بنیاد صبر وخانه طاقت خراب شد خاموش
محتشم که فلک بسکه خون کریست دریده اشک مستمعان خوناب شد خاموش محتشم
کز ذکر غم حسین ع جبرئیل را ز روی پیمبر حجاب شد تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد
با هیچ افریده جفائی چنین نکرد اکر خواهی زیاد مصیبت انحضرت را بر مصیبت دیکران

بدانی کوش بده بدانکه مظلوم ترین پیغمبران یحیی بن زکریا بود وسبب قتل او وکیفیت ان انکه یحیی در بعلبک بود بعد از زکریا مبعوث شد برسالت وپیغمبری ومردم را بحق پرستی میخواند وپادشاه کافر ظالمی در ان شهر بود واهل ان بلد بت پرستی مشغول بودند مکر یکی دو زن که مسلمان بودند وایمان خود را پنهان داشتند وان پادشاه زانی بود که هر کاه که خود بیرون میرفت ان زن بجای او بود وحکم بر خلق میکرد وان زن زنی بود زانیه ومنهم وجمع کثیر از پیغمبران را کشته بود ودر بعضی از روایات هست که سیصد پیغمبر را شهید کرده بود پیر وسال دار بود وهفت پسر اورده بود ودر حباله هفت پادشاه رفته وهمه را بحیله کشته بود روزی جناب یحیی ع را بر اهی میرفت بنزدیک خانه ان زانیه عبورش افتاد ان ملعونه یحیی را دید محبتی از وی در دلش افتاد فریفته جمالش شد واتش شوقش زیاد شد تا انکه روزی اورا طلبید بعد از حضور او را اکرام نمود واظهار محبت واشتیاق باو کرد وکفت مرا احتیاجی بتو هست که انرا کسی بر نمی اورد مکر تو پس اظهار مطلب را انحضرت کرد ووعده چندی باو کرد یحیی ع چون اینرا شنید بدنش بلرزه در امد کفت ای زن من از اینعمل بدم واز اهل این اعمال نیستم دور شو از من ای بیحیا بادی اصرار زیاد کرد سودی نبخشید ویحیی از نزد ان ملعونه بیرون امد وان ملعونه چون مایوس شد جامه را چاک زد وموها را پریشان کرده وبر سر زنان بنزد شوهر ملعونش رفت وکفت امر عظیمی مرا رو داده اکر چاره مرا میکنی که هیچ والا کسی امیکیرم که حق مرا بکیرد کفت چه روی داده کفت یحیی میخواهد بامن خیانت کند ومرا

بزنا اندازد انملعون در غضب شد وکفت یحیی را بیاورید ملازمان او را جستند وریسمان در کردنش کردند واورا کشان کشان اوردند پس امر کرد که اورا کردن بزنید واعضایش را پاره پاره کنید واستخوانهایش را نرم نمائید حضرت فرمود کناهی نکرده ام بجهت چه کفت چه کناهی از این کرده بالاتر است حضرت انکار کرد وکفت بخدا این عمل از من نیست ومن از این بری میباشم ومرا شهود است بر این کفت بیاورید یحیی دید معینی وناصری نیست ملتجی بجناب رب العزه شد کفت خدایا امیدانی که من بری هستم ومظلوم مرا یاری کن جبرئیل ومیکائیل را امر شد که بنده مرا دریابید واز دست این ظالم خلاص کنید که تا کاملا ایشان حاضر شده به برائت او شهادت دادند واورا خلاص کردند حضرت یحیی بیرون امده چون یافت که دست از او بر نمیدارد در کوهی بدر غاری از ان پنهان شد چون انملعون دست بر نداشت وشوهر ملعونش را باز مشتعل کرد از هر طرف بعقب او فرستاد تا اورا جستند وکتفهای اورا بستند واورا بزمین میکشیدند تا اینکه بنزد انملعون اوردند پس امر کرد تا اورا کشتند وطشتی طلبید وسر اورا در مجلس خود در طشت کذارد چنانچه از حضرت صادق ع روایت شده پادشاهی بود که با وجود زنان بسیار داشت بانها اکتفا نمیکرد وزنا میکرد وزنی بود زانیه در بنی اسرائیل با او زنا میکرد چون ان زن پیر شد دختر خود را برای ان پادشاه زینت کرد وباو کفت چون پادشاه با تو نزدیکی کند واز تو پرسد که حاجت داری بکو حاجت من انست که یحیی را بکشی چون چنین کرد واز پادشاه خواهش اینمعنی کرد اورا اجابت نکرد تا دیکر کفت چه حاجت داری همانرا اظهار کرد تا سه مرتبه پس یحیی را طلبید وسر اورا در میان طشت برید خونش بزمین ریختند بجوش امد وبروایتی یکقطره از ان بزمین ریخت بجوش امد هر چند خاک بر روی ان ریختند باز جوشید وظاهر شد تا اینکه تل عظیمی شد تا انکه بخت النصر امد کشت هفتاد هزار بنی اسرائیل را تا ان خون از جوش افتاد وبروایتی بکر ان پادشاه زنا میکرد با زنان بنی اسرائیل وهر کاه بحضرت یحیی میکذشت انحضرت باو میکفت از خدا بترس ای پادشاه که بر تو حلال نیست اینکار که میکنی پس یکی از ان زنان که با او زنا میکرد در وقتیکه انملعون مست بود باو کفت که ای پادشاه یحیی را بکش انملعون کفت که بروند سر یحیی را بیاورند چون انحضرت را شهید کردند وسر مبارکش را در طشتی کذاشتند وبنزد انملعون اوردند انسر مطهر با ان ملعون سخن میکفت از خدا بترس که بر تو حلال نیست انچه تو میکنی ای عزیز مصر یحیی مظلوم نیز

انبیاء بود که بجهت او اسمان و زمین گریست و ملائکه گریستند ولکن ظلمیکه بر سید الشهدا
عم رسید شدیدتر از ظلم یحیی بود بلکه نسبتی در میان انها نبود ظلم یحیی را بغیر از خوش
کسی انکشتند و عیالش را اسیر نکردند و سرش را بر نیزه نکردند و سید الشهدا عم را کشتند و
بدنش را برهنه کردند و سرش را بر نیزه کردند و عیالش را اسیر کردند و چوب بر لب و دندانش
زدند ابراهیم عم را در اتش انداختند دست از جان خود برداشت و لکن فرزندانش را
نکشتند و عیالش را اسیر نکردند ایوب پیغمبر عم در میان پیغمبران بلیه اش عظیم بود و محنتش
شدید بود و در مدت هفت سال یا سیزده سال یا هیجده سال در بلا بود و اموال و
اولاد او بر طرف شدند صبر کرد ولکن از بلای سید الشهدا عم بیش نبود که در مدت پنجاه سال
از زمان فخر کاینات تا زمان شهادتش بود همیشه در ابتلاء و اذیت دشمنان بود بدنش
مجروح گردید و در بستر ناتوانی افتاد لکن مانند جراحات بدن سید الشهدا عم نبود که از تیر و
نیزه و شمشیر یکی بر بالای دیگری بود و زخمهای ایوب مرهم پذیر بود اما زخمهای انحضرت از
مرهم کاری گذشته بود اگر چه ایوب بدنش مجروح بود اما در گوشه افتاده بود که اهل کسی
با او کاری نداشت نه مثل انحضرت که بان زخمها یکجا غم عیال و یکجا شماتت اعدا و یکجا سوختگی
جگر و یکجا خبر اعداء اه بعوض مرهم زخمهایش از هر طرف چوب و سنگ و نیزه و تیر و
شمشیر و خنجر به بدنش میزدند و ایوب اخر الامر بمرهم لطف الهی زخمهایش چاق شد و نعمتش
باو بر گردید و سید الشهدا عم اخر الامر سرش را بریدند و عیالش را اسیر کردند و خواهران
او را دستگیر کردند حضرت یونس را خدا مبتلا کرد و امتحان او را با انداختن در شکم ماهی قرار داد
و در مدت سه روز یا هفت روز یا چهل روز در شکم ماهی محبوس بود اخر الامر او را در
کنار دریا انداخت چون بدنش در شکم ماهی نازک شده بود و پوستش رفته بود و تاب افتاب
نداشت درخت کدوئی از برایش رویید که بدنش را سایه انداز شد و چشمه اب بجهت او ظاهر
تا زخمهای بدنش بهتر شد و حسین عم بر زمین کربلا انداختند بعوض چشمه اب چشمهای خون بود
که مانند فواره از بدنش میجوشید و بعوض سایه کدو سایه شمشیرهای مخالفان و نیزهای
دشمنانش بود که حوالی بدنش میشد و از بسیاری نیزها و شمشیرها بر سرش سایه افکنده بود
و در حدیث هست که سید الشهداء عم فرمودند که جد پیغمبرم و پدرم فرمود انما مثلکم
مَثَلُ یُونُسَ اِذْ اَخْرَجَهُ اللّٰهُ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ مثل شما مثل یونس است که خدا او را از شکم ماهی

بیرون انداخت بر روی زمین و درخت کدوئی از برای او رویید و چشمه از برای او در زیر ان
درخت پیدا شد و ان اب بخورد تا قوت گرفت تا زمانی که ابی پیدا شد و کدو رویید از برای
ایشان امری نبود و اب ظاهر شد و درختی روئید از برای ایشان نیز لکن حسین در حالتی که
مجروح بودن بدنش ابی نبود مگر خون و یقطینی نبود مگر شمشیرهای مخالفان اَسْقِی لِعَارٍ
مِثْلَ یُونُسَ بِالْعَرَاءِ یَقْطِینُهُ فِیهِ جُنَاحُ الْاَنْسُرِ ای تاسف و اندوه بر انمظلومیکه بدنش را
برهنه کرده بودند و او در بیابان انداخته بودند هم چنانچه یونس برهنه و عاری بود و درخت
کدوی او بالهای مرغانی بود که بزیارت بدن پاره پاره اش می امدند بر سرش سایه افکندند فَابْکُوا
قَتِیلًا مِثْلَ یَحْیَی مَا لَهُ اَحَدٌ سَمِیٌّ فِی تَقَدُّمِ الْاَعْصُرِ پس گریه کنید بر انکشته که مثل یحیی او را مظلوم
کشتند و کسی باسم او مسمی نشده بود پیش از ان اِبْکُوا حُسْنَ الطُّهْرِ قَدْ شُمَّ فِی نَحْرِهِ مَا کَبُرَ
شَمُّ الْعَنْبَرِ ببر اشک خود را در مصیبت مظلومیکه پیغمبر خدا گلویش را میبوسید چنانکه عنبر را
میبوسید اِبْکُوا شَهِیدًا بِالدِّمَاءِ مُرَمَّلًا وَدَمًا یُبْکِی عَیْنَ الْمُدَّثِّرِ گریه کنید بر شهیدیکه بخونش
غلطیده و همه بدنش رنگین شده مانند کسیکه لباس خون بخود پیچیده باشد و بجهت او چشم
ایمان قران اشک خون در مصیبتش جاری شد اِبْکُوا جَدِیلًا بِحَوْلِهِ الْاَیْتَامُ مِنْ مُتَمَسِّکٍ
فِی عَفْرِهِ وَمُعَفَّرِ گریه کنید بر انمظلومیکه او را بر زمین انداخته بودند و طفلهای یتیمش دور
بدن او را گرفته بودند و بر زمین می افتادند اَبْکِی لِجُثْمَانِ الْحُسَیْنِ کَمُصْحَفٍ فِیهِ جُرُوحٌ
مِثْلَ الْاَسْطُرِ اما گریه کنید بر ان بدن شریف که بر زمین افتاده بود مثل قرانیکه بر زمین انداخته
باشند و مهجور نموده باشند و جراحتهای شمشیر که بر بدنش بود بمنزله سطرهای ان قران
بود که در ان واقع شده بود لَوْ یَنْطِقُ الْقُرْآنُ سَاعَةَ ذِبْحِهِ لَنَعَاهُ مُخْبِرًا بِصَوْتٍ مَجْهُورٍ
بخدا اگر قران سخن میگفت و تکلم میکرد هر اینه در حالیکه او را میکشتند باواز بلند خبر
مرگ او را میداد و بر او میگریست اِبْکُوا الَّذِی بَنَاتُهُ کَبَنَاتِ نَعْشٍ لٰکِنْ بِغَیْرِ مِنْ بَنَاتِ الْاَوْبَرِ
بدر نظر او را غالت اکه دختران یتیم او بعد از یکتا زمین او جمع شده بودند و مانند بنات
النعش بدور ان قطب فلک امامت میگشتند و از دواهی و بلاها پناه بان پناه درماندگان
میبردند اِبْکُوا نَحِیرًا صَحْبُهُ بَعْدَ النَّحَائِرِ وَجُدِّلُوا فَکَانُوا ضَحَایَا الْمَعْزِ بریزید اشکهای خود را
در ماتم شهیدیکه اصحاب او را مانند شترهای قربانی نحر کردند در قربانگاه میدان بر زمین
افتاده بودند اِبْکُوا الظَّلِیمَ مُدَغَّمًا لَمْ یُحْصَ لَوْ کَانَتْ لَجُرْ اَمْیَاهُ الْاَبْحُرِ گریه کنید بر تشنه

حکایت خصوص ابرهیم و ذبح اسمعیل ع

عالی مقامیکه اگر دریاها مداد شود و مدح او خواهی بنویسی نتوان نوشت بدانکه ابرهیم ع
مامور شدند بر ذبح فرزندش اسمعیل و این امتحانی بود عظیم زیرا که در فقد فرزند مصیبت
سخت و کشته شدن او سخت تر و کشتن او بدست خود از انجمله است که کسی را تاب و تحمل آن نیست
مگر مثل ابرهیم خصوصًا اگر مانند اسمعیل خوش رو و خوشبو و خوش خوی باشد بدانکه
اینحکایت آنیست که بعد از اینکه ابرهیم مامور شد بر ذبح فرزندش در موسم حج بود در شهر
الحرام این خواب را دید و مادر آن طفل نیز همراه بود چون بمنی رسیدند و رمی جمره کردند
گفت برو بکعبه و پسر را نگاه داشت و او را برد تا پیش جمره وسطی و در آنجا بفرزند خود گفت که از
جانب خدا چنین مامورم ای فرزند سعادتمند گفت بکن آنچه را ماموری چون هر دو امر
خدا را تسلیم کردند و خواستند که مشغول گردند که در این اثنا شیطان بصورت پیرمردی آمد
و گفت ای ابرهیم چه میخواهی کرده باشی با این پسر گفت میخواهم او را بکشم گفت سبحان الله غلاما
لم یعص الله طرفة عین تذبحه آیا پسری را که یکچشم برهم زدن معصیت خدا را نمیکند تو را
گفت بلی خدا امر کرده گفت بلکه خدا نهی کرده است شیطان در خواب بتو گفته است گفت وای بر تو
کلام خدا را شنیدم که مرا امر باین کرد گفت ای ابرهیم تو پیشوای خلقی و مردم بتو اقتدا میکنند
چون تو فرزندت را بکشی مردم بتو اقتدا کنند و همه فرزندان خود را بکشند باری آخر الامر حضرت
ابرهیم ملتفت باو نشده بامر خود مشغول شد آنملعون نیز باسمعیل رفته خواست او را فریب
دهد او نیز آنملعون را جواب داد و او را راند چون آن خبیث از ایشان مایوس شد بسوی مادر آن طفل
روانه گردید و خود را در وادی انداخت در حالیکه نظرش بکعبه افتاده بود خود را باو رسانید
و گفت کیست آن مرد پیر را که مرا او دیدم بر این صفت و نعت بود گفت آن شوهر منست گفت
کیست آن طفلیکه با او است بر این نعت و صفت گفت آن پسر منست گفت دیدم او را که پسر خوابانیده
بود و کارد در دست داشت و میخواست آن طفل را ذبح نماید گفت حاشا ابرهیم رحیم تر از خلق است چگونه
میشود که فرزندش را بکشد گفت بخدا و زمین و آسمان و خانه بخدا آنچنانکه او را دیدم که خوابانیده
بود آن طفل را و کارد گرفته بود و میخواست او را ذبح نماید گفت آخر بچه جهة گفت بگمانش آنکه خدا
او را امر کرده مادرش گفت اگر چنین است سزاوار است اطاعت پروردگارش باری ابرهیم که بعد از
قبول قربانیش گوسفندی بعوض فرزندش آورد و فرزند را ذبح کرد لکن مادر اسمعیل بعد از
فراق از طواف بجهة آنسخنی که شنیده بود از بس در او تاثیر کرد بیمار شد و بآنجهة روانه بمنی

موت علی قبر الحسین بکربلا ففاض علیه من دموع عینیها فما تلک ابکیه مثل

شد که ببیند آیا بلیّة بفرزندش رخ داده یا نه جناب باقر ع میفرماید کانی انظر الیها
مسرعة فی الوادی واضعة یدها علی رأسها یعنی گویا بنظر می بینم مادر اسمعیل را که در وادی
بسرعت میرود و دست را بر سر گذاشته میگوید رب لا تؤاخذنی بما عملت خدایا مرا مواخذه
مفرما بآنچه کرده ام چون بمنی رسید فرزند خود را صحیح و سالم دید خبر را پرسید اسمعیل سرگذشت را
از برای مادر خود نقل کرد مادرش چون آنسخنان را شنید برخواست بر گلوی فرزندش نظر کرد جراحتی
کارد را دید که بر گلویش نمایان است پس بلرزه در آمد و بر خود بلرزید و بستر رسید بجهت آن مرض
کرد و بیمار شد و از دنیا رفت در بعض از روایات است که هرگاه اسمعیل بجهت خراش گلویش مادر
بر خود میلرزد و از آنجهة بیمار میشود و از دنیا میرود آیا سید الشهدا ع چه حالت بود در دلش
که فرزند عزیز خود را که شبیه پیغمبر ص بود بدست خود او را کفن پوش میکرد و بمیدان میفرستاد
و آیا مادرش و خواهرانش را چه حالت بود که چنین جوانی را بقربانگاه میفرستادند ابرهیم خلیل الرحمن
بعد از پیغمبر آخر الزمان افضل پیغمبران بود و بجهة اطاعت الهی در قربانی فرزندش مرتبه اعلای
مقربان را دریافت ای عزیز من تامل کن که آیا صبر او زیادتر بود یا صبر سید الشهدا ع که فرزند
خود را پاره پاره در خون غلطیده دید و برادران خود را سر بریده در خون کشیده دید
و برادرزادگان خود را کشته و اقوام خود را بخون آغشته دید و اصحاب خود را بر زمین افتاده
مشاهده نمود فانا لله و انا الیه راجعون بدانکه بعد از شهادت حضرت عباس دیگر کسی نبود که قدم
در میدان وفا گذارد مگر فرزندان پیشوای عالمیان و آنحضرت بنابر مشهور سه پسر بود علی
اکبر و علی اوسط و علی اصغر اما علی اکبر که سید الساجدین است بیمار و علیل بود و تاب رفتن
بمیدان نداشت و علی اصغر طفل و شیرخوار بود پس علی اوسط که مشهور بعلی اکبر است مهیای
رفتن میدان شد و علما را اختلافی است که آیا علی مقتول بزرگتر است یا سید الساجدین و ابن ادریس
که از مشاهیر علمای شیعه است میگوید که علی مقتول بزرگتر بود و اصرار کرده در آن دارد و بر این سیاق
از کلام اهل تاریخ و غیر آن استشهاد مینماید لکن مشهور در علما بر این شد که سید الساجدین
بزرگتر باشد و آنکه کشته شد کوچکتر بود و آن جناب علی اکبر جوانی بود که در حسن صورت و صباحت
منظر بی نظیر بود و شبیه ترین خلق بود به پیغمبر خدا ص و هرگاه مردم مشتاق لقای پیغمبر ص
میشدند بر او نظر میکردند و بروایت محمد بن ابیطالب الموسوی که مشهور شده هجده سال
از عمرش رفته بود و ابن شهر آشوب نقل کرده که بیست و پنج سال از عمر شریفش گذشته بود و بنا

کیفیت شهادت علی اکبر شبیه پیغمبر صلعم

براین روایت لازم دارد که بزرکتر باشد واین بزرکوار در شجاعت مشهور بود ممکن بر ابو الحسن
بود ومادرش لیلی دختر ابی مره بن عروة بن مسعود ثقفی وولادتی نداشت وبنا بر بعضی از روایات
اول کشتکان بنی هاشم بود واین روایت مؤید است بانچه در زیارت انحضرت میباشد که السلام علیک
یا اول قتیل من نسل خیر سلیل وبنا بر انچه ابو الفرج اصفهانی در تاریخ خود ذکر کرده اول
کسیکه در واقعه کربلا کشته شد ان بزرکوار بود ولکن مشهور است که اخر شهدا بود مکر سید الشهدا
وعلی اصغر ودر جلالت وبزرکی وخلق وخلق وشجاعت بی نظیر بود روزی معویه پرسید از
کسانیکه در مجلس نجس بودند که کیست اولی بامامت کفتند تو ولا کفت نه اولی الناس بهذا
الامر علی بن الحسین علیه جده رسول الله وفیه شجاعة بنی هاشم وسخاء بنی امیة وزهو ثقیف
اولی بامامت علی بن الحسین است که جد او پیغمبر خدا میباشد ودر او جمع میباشد شجاعت بنی هاشم وسخاوت
بنی امیه وبزرکی وخوشروئی بنی ثقیف وابو الفرج اصفهانی میکوید که مراد معویه از علی بن
الحسین علیه همین علی مقتول بود وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام اورا دوست میداشت وانکه اورا
مدح فرموده واشعار در مدح او فرموده از انجمله این دو بیت در رساله ذکر کرده که حضرت
امیر علیه السلام در شان او فرموده لم تر عین نظرت مثله من محتف یمشی ولا ناعل وچون جلالت
وبزرکواری انشاهزاده عالیمقام را دانستی بدانکه کیفیت شهادت ان بزرکوار بنحویکه
از مجموع روایات مستفاد میشود انستکه چون ان شاهزاده غریب وبیکسی پدر بزرکوار
را مشاهده نمود مصمم رفتن میدان کردید وبجهت اجازه حرب بنزد پدر امد وعرض کرد
کای پدر مرخص کن تا جان خود را در رکاب تو در بازم ودر بعضی از کتب مقتل مذکور است
کچون اهل حرم یافتند که انحضرت روانه میشود واجازه حرب میخواهد مادر وخواهران
وعمهای او حلقه ماتم زدند ومیکفتند بر ما غریبان رحم کن ودر رفتن شتاب مکن که
ما را تاب مفارقت تو نمیباشد چون ان مظلوم مبالغه بسیار کرد اورا اذن دادند ان بزرکوار
پدر واهل حرم را وداع کرده روانه میدان کردید سید بن طاوس میفرماید که انحضرت ان
روشنائی دیده خود کرد وچشمهای شریفرا بزیر انداخت ودیدهایش پر از اشک شد
وکریست وفرمود اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا
وخلقا ومنطقا برسول الله خداوندا کواه باش بر انقوم که بسوی ایشان بمیدان میرود فرزندی
که شبیه ترین خلق است به پیغمبر تو در صورت وسیرت کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الیه

هرکاه ما مشتاق لقای پیغمبر تو میشدیم بجمال او نظر میکردیم خداوندا برکتهای زمین از
ایشان منع کن وایشانرا پراکنده کردان ووالیان ایشانرا از ایشان راضی مکردان که ایشان
ما را طلب کردند که یاری کنند ما را پس شمشیر بروی ما کشیدند پس انحضرت بانک بر عمر سعد زد
که چه میخواهی از ما خدا رحم ترا قطع کند وهیچ امر را بر تو مبارک نکرداند ومسلط کند بر تو کسیرا
که ترا در فراش ذبح نماید چنانچه تو رحم ما را قطع کردی وقرابت ما را به پیغمبر صلعم مراعات نکردی
پس باواز بلند این ایه را خواند ان الله اصطفی ادم ونوحا وال ابرهیم وال عمران علی العالمین
ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم پس انشاهزاده والامقام بمیان میدان امد
ودو دست دشمن را حیران جمال خود نمود چون بمیان میدان رسید شروع برجز خواندن
کرد وبروایتی اکثر بر ایشان حمله کرد واین رجز میخواند انا علی بن الحسین بن علی نحن وبیت
الله اولی بالنبی منم علی بن الحسین فرزند زاده علی پسر ابو طالب علیه السلام قسم بخدا که ما اهل بیت
میباشیم برسول خدا از شما اطعنکم بالرمح حتی ینثنی اضربکم بالسیف احمی عن ابی
غلام هاشمی علوی والله لا یحکم فینا ابن الدعی امروز حمایت میکنم پدرم را ونیزه بر
شما میزنم تا نیزه ام بشکند ودو تا شود وشمشیر خود را بر کردنهای شما خواهم زد تا کند شد
ضرب پسر غلام هاشمی نسب را بخدا قسم که پسر زن بدکار وولد الزنا حاکم بر ما نخواهد شد وما خود
ذلیل او نخواهیم کرد پس بر ان بیحیاها حمله کرد وشورش در میمنه ومیسره لشکر پسر سعد
انداخت ودر بعضی از روایات است کان اهل الکوفة یتقون قتله اهل کوفه نمیخواستند
اورا شهید کنند واز کشتن او پرهیز میکردند حمید بن مسلم میکوید ما را ایشان شبیه
برسول الله کسیرا از وشبیه تر برسول خدا ندیده بودم وحمله میکرد بر انقوم از چپ وراست
پس چندین مرتبه بر انقوم حمله کرد وجماعتی بسیار از ان اشرار بدار البوار فرستاد حتی اذکر روایات
میکنند با ان تشنکی صد وبیست نفر را کشت اه چون جراحت بسیار بان شهزاده رسیده بود
وتشنکی بر وزور اورد شد بودن عنان مرکب را بجانب خیمها کردانید وکفت یا ابتا العطش قد قتلنی
وثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من الماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء ای پدر
تشنکی مرا کشت وسنکینی اسلحه حرب بدنم را بتعب انداخت ایا شربتی بهم میرسد تا دمار از
اعدا براورم وقوت یابم بر جدال العدا وبروایت حمید بن مسلم کفت یا ابتاه انقلنی الحدید واجهدنی
العطش اسلحه حرب بدنم را خسته کرد وتشنکی راه نفسم را بسته اما شربتی بدار که سید الشهدا

وداع علی اکبر رضی الله عنه

بکو بہ در آمد و فرمود واغوثاه یا بنی اصبر قلیلا فسیقیك جدك بشربة لا ظماء بعدها ای فرزند
قلیلی صبر کن که جدت شربتی بتو خواهد داد که بعد از آن هرگز تشنه نشوی و بروایتی بگو فرمود
دشوار است بر جد و پدرم و بر من که تو مرا بخوانی و ما ترا اجابت نکنیم و استغاثه کنی ای فرزند بداد تو
نرسیم ای فرزند زبانت را بیرون بیاور پس حضرت زبانش را در دهان گذارد و مکید و خاتم
خود را باو داد و فرمود انرا در دهان گذار و بسوی جهاد برگرد و قدری دیگر جهاد کن که نزدیک شده
که بجد متجدت برسی امیدم اینست افطار بنزد جدت کنی و ترا سیراب نماید بنحویکه بعد از آن تشنه
نشوی فعد بارك الله فیك برگرد ای فرزند خدا مبارك کند بر تو جهاد را پسران شیر بیشه
شجاعت و آن هژبر معرکه فتوت با آن ضعف و نقاهت دو مرتبه عازم میدان شد و این دفعه
آخر بود که پدر بزرگوارش و خواهران و عمهایش او را دیدند دیگر بخیمه نیامد مگر آنکه نعش پاره
پاره اش آوردند پس ثانیا بمیدان رفته میگفت الحرب قد بانت لها الحقائق وظهرت
من بعدها مصادق والله رب العرش لا نفارق جموعکم او تغمد البوارق پس آنحضرت
شروع کرد بجنگ کردن فجعل یکر کرة بعد کرة حمله میکرد حمله بعد از حمله و قتالی کرد که کسی
مثل او قتال نکرده بود و هشتاد نفر دیگر را کشت که مجموع کشتگان او دویست نفر بود و بروایتی
صد و پنجاه و بروایت ابن شهر آشوب هفتاد نفر بودند شیخ مفید و ابن نما نقل
کرده اند که منقذ بن مرة عبدی ملعون شقی چون دید که آنحضرت سرهای مخالفان را از بدن
میبرد و چگونه صفهای مخالفان را درهم میشکافد گفت علی آثام القوم لئن مر بی و هو
یفعل بالناس ما فعله لاثکلنه اباه یعنی گناهان اینقوم بر من باشد که اگر بمن نزدیك
شود داغش را بر جگر پدرش میگذارم و او را عزادارش خواهم کرد تا اینکه خلق را تلف کند
حمید بن مسلم میگوید که آن ملعون در کمین نشست ناگاه ضربتی بر فرق مبارك آنجناب (...) زد
و بروایتی تیری باو زد و دیگران نیز پی در پی شمشیرها بر یکدیگر بفرقش زدند بی تاب شد و از اسب
گردید دست در گردن اسب انداخت اسب او را برد لشکر میبرد که بمیان لشکر عبورش افتاد
چون او را از کار افتاده دیدند دور او گرفتند و هر یك شمشیر میزدند فقطعوه بسیوفهم اربا
اربا او را بشمشیرهای خود پاره پاره کردند آخر الامر در گوشه بر زمین افتاد نزدیك شد که روح
پرواز کند فریاد زد که یا ابتاه اینك جدم مرا شربتی داد که دیگر تشنه نخواهم شد و میگوید العجل
العجل که از برای تو جامی دیگر نگاه داشته ام سید الشهدا چون صدا را بشنید ناله درد ناکی کرد فرزند

دلبند خود را شنید اسب را بمیدان تاخت تا خود را بر سر کشته فرزند خود رسانید حمید بن مسلم
میگوید هنگامیکه بر زمین افتاد نشست و گفت یا ابتاه علیك منی السلام اینك جدم محمد مصطفی صلعم
و جدم علی مرتضی ع و جده ام فاطمه زهراء و عمم حسن مجتبی آمده اند و مشتاق تو میباشند این را
بگفت و صیحه بزد که روح از بدنش بیرون رفت ابن طاوس میگوید که چون آنحضرت بر سر کشته
علی اکبر رسید بر زمین آمد و روی شریفش بر روی مبارکش گذارد و فرمود قتل الله قوما
قتلوك ما اجراهم علی الله و علی انتهاك حرمة رسول الله خدا بکشد جماعتی را که ترا بکشتند اه
کشتند چه جرئت دارند شده اند بر خدا و بر هتك حرمت رسول خدا صلعم پس بی اختیار گریه بر او
او رشد و فرمود علی الدنیا بعدك العفا بعد از تو خاك بر سر دنیا ای فرزند اما تو پس خلاص
شدی از دنیا و شدائد آن و بسوی روح و ریحان جنان شتافتی و قد بقی ابوك فما اسرع لحوقه بك
پدرت ماند تنها و بیکس و در محنت و شدائد دنیا لکن زود است ملحق خواهد شد ناگاه زنان و دختران
ماتم کشیده طاقت فریاد زنان و شیون کنان از خیمها بیرون ریختند و بجانب میدان بسوی نعش علی
اکبر روانه شدند و همگی ناله وا علیاه بر کشیدند حتی اینکه زینب خاتون از خیمه بیرون آمد
ناله میکرد و میگفت یا حبیباه و یا ابن اخاه و یا ثمرة فؤاداه و یا نور عیناه ای حبیب دل افگار
و ای فرزند برادر بزرگوار ای میوه دل عمه و ای نور دیده عمه حمید بن مسلم میگوید با نظر میکردم
و می دیدم زنی را که از خیمه بیرون آمده مانند آفتاب تابان نور از و ساطع و فریاد واویلا
و واثبورا میزد و ناله یا حبیباه و یا ثمرة فؤاداه و یا نور عیناه میکشید پرسیدم این زن
کیست گفت زینب خواهر حسین علیه السلام پس آمد تا خود را بروی نعش مطهر انداخت عمارة بن واقد
میگوید من نظر میکردم در این حال زنی دیدم از خیمه حسین ع بیرون آمد کانها البدر الطالع
و ندا میکرد که وا ولداه وا مهجة قلباه یا لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء او کنت وسدت
اطباق الثری میگفت ای پسر مادر کاش پیش از این کور شده بودم یا مرده بودم و این حالت را نمیدیدم
چون بنزد آن نعش رسید خود را بر روی آن نعش انداخت سید الشهدا ع آمد و عبا بر سرش
انداخت و دست او گرفته بسوی خیمه برگرداند پس حضرت فرمود او را بردارید و بسوی کشتگان خود
ببرید او را برداشتند تا بدر خیمها آوردند از شیخ مفید نقل شده که او از جابر بن عبد الله روایت
کرده که علی بن الحسین را شهید کردند جناب سید الشهدا ع داخل خیمه شد گریان و نالان و از
خود مأیوس شده بود سکینه چون پدر بزرگوار خود را گریان دید عرض کرد یا ابتاه ما لی اراك

بیرون آمدن اهل حرم برای علی اکبر

پرسیدن سکینه از پدر بزرگوار احوال برادر خود

تنجی نفسک و تبود طرف فقلت یا بن اخی ای پدر جان ترا چه رسیده که نزدیک است روح شریف
پرواز کند و چشمها بهر طرف میگردد و برادرم علی کجا است حضرت فرمود ای کنیز برادر ترا
کشتند چون این را شنید فریاد وا اخاه و وا مهجة قلباه بر آورد و خواست که از خیمه بیرون آید
سید الشهدا معقب او دوان شد و فرمود یا سکینة اتقی الله و استعلی الصبر ای سکینه از خدا بترس
و در مصیبت روزگار صبر نما سکینه گفت یا ابتاه کیف تصبر من قتل اخوها و شرد ابوها ای پدر
چگونه صبر کند کسیکه برادرش را کشتند و پدرش را تنها گذاشتند و جمیع اعدا را از کند گرد بدن حضرت
فرمود انا لله و انا الیه راجعون

مجلس دهم در بیان محاربه سید الشهدا بنفسه الشریف

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله علی المصائب الفادحة
الحاویة والنوائب الجارحة الطاحنة والصلوة والسلام علی سیدنا محمد و اهل بیته الشموس
الضاحیة والبدور الضائیة سیما علی سبطه المعصوم و شبله المظلوم ذی النفس المطمئنة
المرضیة الراضیة صاحب المصیبة الهائلة والبلیة الوائلة التی لم یسمع مثلها فی الامم الماضیة
والقرون الخالیة صاحب الدماء الجاریة والاجساد العاریة والعیون الباکیة والدموع
السائلة والنحور الدامیة والقلوب الصادیة والجروح الصاهیة والبطون الطاویة و
الافواه الیابسة الظامیة والابدان المکروبة الضائعة والبیوت المهدومة الهاجمة
تحزانه الارض البادیة والاسیر بایدی الفئة الباغیة الذی قد احاط علیه العادیة و
الذئاب الضاریة بالسیوف القاطعة والسهام النافذة والرماح البائرة فجادلهم بیدی
الفقار کانه علی الکرار بنیة صادقة و نفس صابرة و کبد صادیة و دماء فی جوانبه جاریة
و دموع علی عیاله ساکبة فتارة تشد علیه الفرقة الرامیة و اخری الطاغیة و اخری
الصادیة و هو الشاد علیهم کاللیث المکفهر فاحاطوا علیه من کل ناحیة و اخذوه اخذ
رابیة و حملوه حملة واحدة بجثة جاثیة و عین رانیة و نفس الی ربها فارغة فوقعت الواقعة
وقامت القیمة و نعی ناعیه فی کل ناحیة و انصدعت الجبال الراسیة و اضطربت لها
الارض الداحیة فوا اسفاه علی الدماء السائلة والابدان العاریة والشفاه الذابلة و
الرؤوس السامیة العالیة والشیبات الخاضبة والدموع الهامیة والبنات الحاسرة و
الشعور الناشرة والعیون الساهرة فیا لیتها کانت القاضیة و جائت الطامة و قامت
القیمة و بعد فقد قال الله فی کتابه المبین و خطابه المستبین یا ایتها النفس المطمئنة

ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی در کنز الفوائد از جناب
صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود بخوانید سوره فجر را در نمازهای واجب و مستحب خود
بدرستیکه این سوره حسین بن علی است و رغبت نمائید در آن تا خدا رحمت کند شما را ابو اسامه
که در مجلس حاضر بود عرض کرد چگونه این سوره سوره حسین ع شد حضرت فرمود آیا نمی شنوی
که خدا میفرماید در آن که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک که معنی آن اینست که ای نفس
که با طمینان متوجه بسوی حق بر گرد بسوی پروردگار که تو از خداوند خود راضی باشی پس داخل
شو و ملحق شو به بندگان من که جد و پدر و مادر و برادر هستند و داخل شو در دار کرامت
من پس حضرت فرمود که او است صاحب نفس مطمئنه راضیه و اصحاب او از آل محمد ص که راضی اند
از خدا در روز قیامت و خدا راضی است از ایشان و این سوره در حق حسین بن علی ع و شیعیان
او است و شیعیان آل محمد ص پس کسیکه مداومت نماید بسوره والفجر در بهشت در درجه حسین
با حسین ع خواهد بود بدرستیکه خدا غالب است بر هر چیز و حکیم است بدانکه رضا ثمره
محبت است و محبت ثمره معرفت است زیرا که بعد از آنکه کمالات و محاسن اوصاف کسی را که شخص تصور
کرد و او را صاحب اخلاق حمیده و اوصاف محموده یافت بی اختیار محبت او در سینه او جا میکند
و اخلاق حمیده و صفات پسندیده مثل علم و قوت و قدرت و کرم و جود و غیر ذلک را هر عقلی
محاسن این امور می یابد و هر صاحب شعوری این را ادراک مینماید و هم چنین صاحب شعور و عقل که محاسن
الطاف کسی را مشاهده نمود و انعام کسی را درباره خود مشاهده نمود بی اختیار محبت او
در دلش قرار میگیرد و این امور بسیار واضح و طباع بر این مجبول میباشد و بعد از آنکه محبت او
در دلش ریشه کرد شخص رسوخ بهم رسانید در مقام محبت افعال و اعمال محبوب در نظر
محبوب میباشد و بعد از استحکام معنی محبت باین مقامی میرسد که هر چه محبوب از محبوب
باشد و بر محبوب باشد هر چه با وی کند از او خوش دارد بیت انچه از دوست تو اید همه خوش بود بر کر
هم در دریا پر آتش بود چون این را دانستی بدانکه کسیکه نظر کرد بچشم بصیرت بجلال الهی و کمال جمال
او کما خاطر بان مملکت نیست محبت او در کانون سینه قرار کرد و هر چند معرفتش زیادتر گردد
محبتش بیشتر شود و هر چند محبتش زیاد شود شوقش زیاد گردد تا آنکه بجائی رسد که شب و روز
دگر غیر از ذکر محبوب و فکری بجز فکر او نباشد او را وارد شده است که یونس آنقدر گریست
که کور شد و بر پا ایستاد بجهة عبادت آنقدر که پشتش خم شد و آنقدر نماز کرد که زمین گیر شد

وکفی وعزتک وجلالک لو کان بینی وبینک بحر من نار لخضت الیک شوقا منی الیک بعزت
وجلالت تو که اگر در میان من و تو دریائی باشد از آتش خود را در آن فرو میبرم بجهت شوق
تو بلی این مقامی است که چون بنده عارف باین مقام رسید دنیا و آخرت را بنظر نمی آورد و بجز محبوب
حقیقی مطلوبی ندارد اگر صد هزار بتر بلا بر جانش ابد بجانش میخرد که او وان بلائی که بکسو
دل او رو آورد و بر رویش در دل بگشاید رویا روی شکفته استقبال آن بلا بنماید و از اینجاست که
پیغمبر خدا صلعم میفرماید الدنیا حرام علی اهل الاخرة والاخرة حرام علی اهل الدنیا وهما
حرامان علی اهل الله ترکت للناس دنیاهم ودینهم شغلا بذکرک یا دینی ودنیای چون
قبله عارفان جناب سید الشهداء در مقام معرفت الهی از همه کس بالاتر و مرتبه اش از همه کس
عظیم تر بود و گوی مسابقت از همه انبیاء و اولیاء ربوده و طایر بلند پرواز معرفتش در صحن
کبریا الوسعت علوم و معارف و جنش از شاهباز ان خطا بر جبروت زیاده بود غصنی بود از
شجره لو کشف الغطاء و رکنی بود از کعبه سلونی عن طرق السماء بلکه بمقتضای مصداق لولاک
لم یعرف الله فطان خطا بر قدسی نیز از شمع معرفتی روشنی نمودند و از مصابیح انوار
انجال اسرار الهی روشن کردند بمصداق مفهوم بنا عرف الله سکان محافل انس نیز اگر در
بحر معرفت دستپائی زدند از تعلیم آن نهنگ بحار علوم و معارف بود پس از اینجا معلوم
میشود که در مقام محبت واقعی در چه مرتبه بوده و در مرتبه عشق الهی در چه منزلت بود چنانچه
وارد شده که عوش میفرموده در منزله بود ترکت الخلق طرا فی هواکا وایتمت العیال
لکی اراکا مجموع ماسوای ترا ترک کردم در محبت تو و دل از غیر تو کندم در هوای تو بلکه دست از
نور دیده برداشتم و جان را نثار کردم و یتیم کردم اطفال را بجهت رسیدن بوصل تو فلو قطعتنی بالحب
اربا لما حن الفؤاد الی سواکا اگر در راه محبت تو مرا صد هزار بلا رو دهد و بدنم در راه
دوستی تو پاره پاره شود که دل از دوستی تو فارغ نگردد و بدیگری میل ننماید آنکس که با
تو قدم زد دگری یاد کند ز خانمانها ارئی دین هوا بود که دست از جان و مال و فرزند و
عیال بر داشتند در راه دوست فدا کرد او بود که میفرمود ما اوهنی الی الاسلاف اشیاق یعقوب
بیوسف چه قدر مشتاقم بگذشتگان و وصل بجانان مثل اشتیاق یعقوب بیوسف اگر حکم
الهی نبود با آنکه هیچکس پیش اجل نیفتد از شوق محبت دوست بابستی روح از بدنش پرواز کرده
باشد لولا احفظ ارواح احبائی ما تم فی اجسادهم باری از آنجا که محبت مقتضی رضا و تسلیم

وهر چند محبت زیادتر رضا زیادتر و تسلیم قوی تر میباشد و چون آن سر حلقه عارفان محبتش
بی پایان بود این بود که رضا و صبر و تسلیمش از همه عظیم تر و مخصوص بخطاب ارضیه مرضیه
گردید هر چند از چهار جانب تیرباران بلا نمودند او را و بدنش را بشمشیر جفا پاره پاره کردند
بجز رضا بقضاء الله چیزی از او ظاهر نشد و هر چند کار را بر او تنگ گرفتند و خدنگ ستم
بر سینه اش زدند جز تسلیما لامر الله چیزی از او سر نزد چون او را در راه وفای نظیر در میدان
صبر و رضا دلبر دیدند و چنانچه مقصود داشت او را تمام یافتند مرضی و مقبولش نمودند پس
درهای ملاطفت بر رویش گشادند و بندای ارجعی الی ربک مخصوصش نمودند و بر بشارت
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی او را نوازش کردند بلی شوری دیگر در سر داشت و سودای دیگر در دل
داشت و ذوقی دیگر در سینه داشت دنیا را و اهل دنیا را شناخته و معبود خود را شناخته و
لذت بندگیش را یافته و جلال و جمال زیباش را فهمیده دنیا در نظرش نمی آمد و در بعضی از اخبار
فرستر وارد شده است که فارفضوا یا اهل الارض ما انتم علیه من غرورها وهلموا الی کرامتی
ومصاحبتی ومجالستی وموانستی وسؤالی اوانسکم واسارع الی محبتکم بگذارید و ترک کنید
ای اهل زمین آنچه را بر سر آن بید از غرور دنیا و بیائید بسوی کرامتها و مصاحبت و هم نشینی من و انس
من و سؤال من و با من تا شما انس کیرم و مسارعت کنم در محبت شما و هم چنین میفرماید ما اجتبی
احدا علم بذلک منی قلبه الا امتلئه لنفسی واحببته حبا لا یتقدمه احد من خلقی کسی نیست که
مرا دوست دارد و بدانم حقیقتا این را از دلش مگر آنکه او را در پیش نظر رحمت خود ممثل کردانم و
دوست دارم او را چنان دوستی که احدی پیش از او نباشد بلی اگر چه او را دوستان بسیار و عاشق بیشمار
است لکن کسی مثل او جان فشانی نکرد و احدی بمثابه او در مقام محبت ثابت قدم نبود مصرع
دانه عشق جمالش چینه هر مرغ نیست بدانکه یعقوب پیغمبر خدا بود دوازده پسر داشت یکی
از نظرش غایب شد و حال آنکه موتش معلوم نبود بلکه میدانست نمرده چنانچه در حدیث است که
روزی از عزرائیل ع پرسید که آیا قبض روح یوسف را کرده ای گفت نه گفت بگو کجاست گفت
مأذون نیستم و با وجود این حال آنقدر گریست که دیده اش نابینا شد و پشتش خم شده و مویش سفید
شد سید الشهداء فرزندش را در برابر رویش پاره پاره کردند و برادر عزیز او را دستهایش
بریدند و بدن او را بخون غرقه دید و شش برادر بخون غلطیده دید و اقوام و اقارب و اصحاب
او را کشته دید و نعش ایشان را خود بر سینه کشید و در یکجا جمع نمود اینها همه را سهل میدانست

جان عزیزش را که فدای جان او شود همه جانهای عالمیان دست برداشت و بدن خود را
مقابل سپهر تیر و نیزه و شمشیر انداخت مَنْ هانَ نَحْبًا فَلْیَمُتْ هکذا باری اینست که خداوند جلیل
نیز او را چنان دوست داشت که او را زینت عرش خود کردانید و زینت آسمانها و زمین کردانید و سید
اهل بهشت کردانید و از جمله اهل بهشت پیغمبرانند و از اینجهت افضلیتش از جمیع پیغمبران
ظاهر میشود الا کسیکه بدلیل خارج شده از این عموم و او را مخدوم ملائکه مقربین کردانید
و او را محبوب اهل آسمان و زمین کردانید و دوش و سینه پیغمبر صلعم را جای نشستن و سوار شدن او
کردانید و دوستانش و دوستان دوستانش را از اهل بهشت کردانید و در دنیا اطعمه
و اشربه و میوه بهشت بجهت او فرستاد و خلعت بهشت از برایش فرستاد و بدنش را در لباس
بهشت پوشانید و بر جبرئیل پرورش او چنانچه در حدیث است از ام سلمه که روزی
رفتم بخدمت پیغمبر خدا صلعم دیدم که جامه در بر حسین میکرد و تکمهای آنجامه را میانداخت
و آنجامه شبیه بجامهای دنیا نبود عرض کردم یا رسول الله اینجامه ایست فرمود هٰذِهِ
هَدِیَّةٌ اَهْدَاهَا اِلَیَّ رَبِّیْ لِلْحُسَیْنِ وَاِنَّ لُحْمَتَهَا مِنْ زَغَبِ جَنَاحِ جِبْرَئِیْلَ این هدیه ایست که خدا
بجهت فرزندم حسین عم فرستاده و بدرستیکه پود آن پرهای ریزه جبرئیل است عزیزی نامدار
کن که او را روا است که بگذارد که بر پر جبرئیل پرورش یافته بود او را از ضرب شمشیر و تیر و نیزه پاره کنند
و او را برهنه و عریان بر زمین انداختند که بادهای صبا و جنوب بر آن بگذرد و کرد و خاک بر آن
بفشانند اَجْسَامٌ یُصَبِّحُهَا الرَّسُوْلُ وَیَغْتَذِیْ بِثَدْیِ الْبَتُوْلِ مُصْفَرُّ الْوَجَنَاتِ مَحَاسِنُهُ
قَدْ غَیَّرَتِ الشَّمْسُ حُسْنَهَا وَاَبْلَتْ قُوَاهُ الْخَیْلُ بِالْوَطَآتِ آیا بدنی که در دوش و دامان پیغمبر خدا
پرورش یافت و شیر از پستان فاطمه زهرا خورده و است که او را در هم کوفته و خورد نمایند و او را
برهنه و عریان در میان صحرا انداختند که از آفتاب متغیر کردد و او را پامال اسبان نمایند بلی
کَفَنٌ تَسْفِیْ عَلَیْهِ دَبُوْرُهَا وَاَنْصَارُهُ صَرْعٰی بِاَرْضِ فَلَاتٍ یاد داشت که او را بی کفن بر زمین
انداختند و بادها بر آن وزد و یاوران او را در دور او بر زمین انداختند وَنِسْوَتُهُ مَکْشُوْفَةُ
الرَّاْسِ فِی الْمَلَا یُشَهَّرْنَ فِی الْبُلْدَانِ مُشَهَّرَاتٍ زنان او را اسیر کردند و در میان مردم رسوا
کردند و در اطراف بلاد کردانیدند اَفَاطِمُ قُوْمِیْ مِنْ سُتُوْرِکِ وَانْظُرِیْ حُسَیْنَکِ مَنْبُوْذًا بِاَرْضِ
فَلَاتٍ ای فاطمه برخیز و از پرده بیرون بیا و ببین حسینت را که در میان بیابان بر زمین
انداختند اَفَاطِمُ عُوْدِیْ مِنْ لُحُوْدِکِ وَاجْمَعِیْ بَنَاتِکِ فِیْ ذُلِّ السِّبَا وَشَتَاتٍ ای فاطمه برخیز و از

لحد بیرون

و از لحد بیرون بیا و یتیمان خود را که در اسیری کرفتار شده اند و متفرق شده اند ایشانرا جمع
کن و بکن اَفَاطِمُ تُبْکِیْ مِنْ دُمُوْعٍ لِهَا عَرَایَا کَاَسْرَی الرُّوْمِ مُنْکَشِفَاتٍ ای فاطمه کریه کن بر یتیمه
که ایشانرا مانند اسیران روم و فرنگ اسیر کردند در حالیکه برهنه و بی چادر بودند اَفَاطِمُ
نُوْحِیْ لِلْغَرِیْبِ مُعَفَّرًا عَلٰی وَجْهِهِ مُلْقٰی عَلَی الْوَهَدَاتِ ای فاطمه برخیز و ندبه و نوحه کن بر فرزند
غریبت که روی نازنینش را بر خاک مالیدند و او را بر زمین انداختند عَزَّ عَلَیْکِ الْحَالُ یَا بِنْتَ
اَحْمَدَ وَقَتْلُ حُسَیْنٍ خِیْرَةِ الْخَیِّرَاتِ دشوار و کران است بر تو ای دختر پیغمبر خدا کشتن فرزندت حسین عم
که بلند تر از بزرکان بود فَکَمْ لَیْلَةٍ اَسْهَرْتِ فِیْهَا وَطَالَمَا تَجَرَّعْتِ فِیْهَا غُصَّةَ الْوَهَدَاتِ چه
بسیار از شبها که بیداری و بیخوابی کشیدی بجهت تربیت فرزندت و چه بسیار که متحمل شدی غصه
پستیهای روزکار را و ناملایمهای زمانه را تا آنکه او را پرورش دادی تعال برخیز او را کشته و بخون
اغشته ملاحظه نما ای آن بزرکوار نیکو سرافراز ادتر ابر عتبه خدمت کذاری پروردکار کذارد
در میدان جانسپاری نیکو پای فشرد و در مرحله محبت دست پاداری کرد و در مقام خدمت بندکی
حق جوی اجتهاد کوشش نمود و با پیغمبر خداوند همزمان نیز مرتبه او را نیکو بالا برد و جاه او را
در نزد خود بسیار عظیم کردانید حتی اینکه خاک قبرش را شفای دردها کردانید و سر قبرش را
محل استجابت دعای مومنان قرار داد سلسله علویه عالیه سادات عالیه اند از نسل او قرار
داد و خلفای خود را که لنکرهای آسمان و زمینند از اولاد او کردانید و قبر مقدسش را محل
آمد و شد ملائکه و مومنین کردانید و دلها را بسوی او مایل کردانید بجهت خوف از قتل و عار
از زیارتش ... مدفنش را معراج ملائکه مقربین قرار داد که فوج فوج آیند و فوج روند
و محبتش را علامت ایمان قرار داد بلکه محبت او را بیشتر از دیکران از امتان خود در دلها قرار
داد چنانچه پیغمبر خدا صلعم فرمودند اِنَّ لِلْحُسَیْنِ مَحَبَّةً مَعْرِفَةً مَکْنُوْنَةً فِیْ قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِیْنَ حسین
عم را محبت پنهانی در دل مومنین میباشد ای والله اکر بجهت محبت پنهانی نبود چکونه بود که
با وجود آنکه قصه پر غصه او را هزار بار شنیده باشند باز همینکه بشنوند حسین را با لب
تشنه و جکر خشکیده و شکم کرسنه سر بریدند بی اختیار اشک از دیده بریزند و باز هر کاه
تصور کنند که در میان ... افتاده بود و رو بهر طرف میکرد و میفرمود اَمَا مِنْ مُجِیْرٍ یُجِیْرُنَا اَمَا
مِنْ رَاحِمٍ یَرْحَمُنَا آیا فریادرسی نیست که در این تنکی ما را پناه دهد آیا رحم کننده نیست
که بر بیکسی ما رحم کند بی اختیار آه از سینه پر درد بکشند بخدا قسم چنان مرتبه اش را بلند کرد

اشعار سید الشهداء ع

در نزد خود که عقول را بپای ادراک منزلتش دست رس نیست و اوهام را بعلو تصور آن قصور
خود رسیده بمحل رفعتش هوس نمی‌رساند حضرت صادق بروایت میکند که روزی جماعتی آمدند نزد
آنحضرت وگفتند یابن رسول الله حدثنا بفضائلکم ای پسر رسول خدا فضائل خود را بما بگو
حضرت فرمودند لا تطیقون شما تاب شنیدن فضایل ما را ندارید شما بگوشه بروید و دور شوید که
اشاره کنم به بعضی از فضایل بیکی از شما طاقت و دریابد شما خواهم گفت پس ایشان دور شدند
و یکی نزد آنحضرت ماند و حضرت با او تکلم کردند و قلیلی از فضایل و اسرار خود را باو فرمودند
تا آنکه وحشناک و واله و حیران شد و بر او گذاشت و کسی را جواب نمیداد مانند سرگشتگان
بیرون رفت پس ایشان چون این را دیدند رفتند و در مطلب خود اصرار نکردند صاحب مناقب
نقل میکند این اشعار را از بزرگوار سبقت العالمین الی المعالی بحسن خلیقة و علو
همة از همه عالمیان سبقت گرفتم و پیشی یافتم بسوی درجات عالیه و معالی امور بجهت محاسن اخلاق
خود و بلندی همت ولاح بحکمتی نور الهدی فی لیال فی الضلالة مدلهمة یعنی
حکمت من نور ولایح شد نور هدایت در شبستان ضلالت و ظلمات جهالت یرید
الجاحدون لیطفؤه و یابی الله الا ان یتمه میخواهند جاحدان این نعمت عظمی و این نور
را فرو نشانند خدا از این اباء دارد و آنرا تمام خواهد فرمود ای والله خواستند فرو نشانند
نور او را و سعیها کردند الا آنکه بجهت اراده کامله الهی روز بروز زیادتر گردید و خواستند
اسمش را برطرف کنند مشهورتر شد خواستند ذریه اش را براندازند زیادتر از همه طوایف
شدند خواستند او را بکشند تا نام و نشانش برطرف شود آسمان و زمین خونبار شد تا همه
ذرات عالم حقیقت او را و بطلان دشمنانش را دانستند خواستند قبرش را خراب کنند و منهدم
سازند روز بروز معمورتر گردید این ها از عجایب است که بخاطر صبر بکه در راه خدا
نمود بانجهت خدا و رسول صلعم نیز او را عزیز و محترم گردانیدند اگر خواهی که بدانی که چه قدر خدا و
رسول خدا را با او محبت بوده گوش کن از عایشه روایت شده است که روزی پیغمبر خدا صلعم گرسنه
بود و گرسنگی بر او غالب شده بود و او را نبود چیزی که سد جوع خود بان نماید بمن فرمود ردای
خود را بیاور عرض کردم بکجا میخواهید تشریف ببرید فرمودند میخواهم بنزد دختر فاطمه ع
روم فانظر الی الحسن و الحسین لیذهبا بی من الجوع میخواهم بروم و نظر کنم بر حسن و حسین
و ایشان را به بینم تا تسکین یابم از شدت جوع پس رفت تا داخل خانه فاطمه شد و گفت پسرهایم

کجایند

ذکر محبت رسول خدا با انحضرت

کجایند عرض کرد که ایشان از خانه بیرون رفته اند و گریه میکردند از جوع پس حضرت عقب
ایشان بیرون رفت تا اینکه باو صدا رسید ندا فرمود یا عمیر ابا فرزندان مرا دیدی عرض کرد
بلی یا رسول الله ایشان در سایه دیوار بنی جدعان خوابیده دیدم آنحضرت رفت بنزد ایشان
و ایشان را در بغل گرفت و ایشان میگریستند و آنحضرت اشک از چشمهای ایشان پاک میکرد
عرض کرد بگذار اشک از دیدهای ایشان پاک نمایم فوالذی بعثنی بالحق نبیا لو قطر قطرة فی
الارض لبقیت المجاعة فی امتی الی یوم القیمة قسم بخداوندی که مرا براستی فرستاد که اگر قطره از
اشک چشم ایشان بر زمین برسد تا قیامت گرسنگی در امت من باقی خواهد بود یکی از اصحاب
میگوید روزی دیدم پیغمبر خدا را که میمکید لعاب دهن حسین ع را همچنان که کسی شکر بمکد
و میفرمود حسین منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا حسین ع از منست و من از
حسین ع میباشم خدا دوست دارد هر که حسینم را دوست دارد و دشمن دارد هر که حسینم را دشمن
دارد در این هنگام جبرئیل ع نازل شد و گفت یا رسول الله خدا بجهت کشته یحیی بن زکریا هفتاد هزار
از منافقین را کشت و زود باشد که کشته شود فرزند دختر تو حسین و کشته شود بجهت او
هفتاد هزار و هفتاد هزار و قاتل حسین ع در تابوتی از آتش خواهد بود و عذاب نصف اهل جهنم
بر او خواهد بود ابوهریره میگوید پیغمبر خدا صلعم بیرون آمد بسوی ما و با او بود حسنین ع
یکی را بر دوش راست و یکی را بر دوش چپ نشانیده و گاهی این را میبوسید و گاهی آنرا چون بنزد ما رسید
یکی گفت آیا ایشان را دوست میداری فرمود بلی هر که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته ام سلمه میگوید
روزی حسنین ع داخل شدند بر پیغمبر خدا صلعم و در نزد آنحضرت جبرئیل امین بصورة
دحیه کلبی بود پس نزد وی در آمدند و در جیب او دست دراز کرده میگشتند و از او طلب هدیه
میکردند جبرئیل دست بجانب آسمان بلند کرد و از بهشت سیبی و بهی و اناری بجهت ایشان آورد
و با ایشان داد ایشان خوشحال شده بنزد جد خود رفتند آنحضرت ایشان را بوسید و فرمود ببرید
بنزد پدر و مادر خود بنزد پدر خود بروید ایشان بفرموده جد خود عمل کرده چیزی از آن تناول نکردند
تا جناب پیغمبر تشریف بردند و تناول کردند هر چند تناول میکردند بحال اول بر میگشت
و در زمان پیغمبر صلعم بود و بعد از وفات ایشان نیز بود بحال خود تا جناب سید الشهداء ع روایت
شده که چون مادرم فاطمه ع از دنیا رفت دیگر آن انار را ندیدیم لکن به و سیب بود تا آنکه پدرم امیر
المؤمنین ع شهید کردند آن به نیز مفقود شد و آن سیب باقی بود تا وقتیکه آبرا از ما منع کردند

حدیث ام سلمه

اشعار سید مهدی

من اثر ابو میکردم والتهاب تشنگی ز سا کت میشد فلما دنی اجلی رأیتها قد تغیرت فایقنت
بالفناء چون اجلم نزدیک شد دیدم اثرا که متغیر شده چون این را دیدم یقین کردم بکشته
شدن علی بن الحسین ع میفرماید که این رایکساعت پیش از انکه پدرم کشته شود از او شنیدم
و او را شهید کردند و بوی سیب از مقتلگاه او شنیدم تجسس کردیم ان سیب را اثری از او ندیدیم و بوی
ان بعد از شهادت باقی ماند و او را زیارت کردم و بوی سیب از قبرش شنیدم و از شیعیان صالح
ما که زیارت کنند قبر مقدسش را پس باید اوقات سحر در پی ان باشند که بوی سیب از قبر حسین ع
خواهند شنید اگر مخلص و صادق باشند چه نیکو میفرماید سید جلیل الشان سید محمد مهدی
یوم بنو المصطفی الهادی ذبائح والفاطمیات اسراء نوائح اه از ان روز یکه فرزندان پیغمبر
در ان روز بشمشیرهای بران ذبح کردند و دختران فاطمه زهرا را باسیری گرفتند و سبط احمد غاد
بالعراء لقی مرمل بالدماء جرحی جوارحه اه از روز یکه سبط احمد مختار و نواده حیدر کرار برهنه
و عریان بر زمین انداختند و بدنش را بخون رنگین نمودند و اعضای شریفش را پاره پاره کردند
فوق القنا راس هدی کالشمس فنال الاقصی مناه منه کاشح اه از روز یکه سر منور نور دیده
خیر البشر را بر سر نیزه کردند و از برای انکه عداوتهای قدیمه در سینه پنهان داشتند هدیه بردند تا او
مراد خواطر خود را از ان سر مطهر حاصل نماید و دل پر کینه خود را از او خالی نماید کم هام عز وائد
للسماح وکم انامل سبق بها طاحت جوائح اه چه بسیار از سرهای منوره که در این روز از بدن
جدا شد و چه بسیار از دستهای که در این روز از بدن جدا شد و چه بسیار از بدنها که در این
روز از دم شمشیر پاره پاره گردید و بر زمین افتاد وکم حریم لاهل البیت محترم قد استحل
کم صاحت صوائح و چه بسیار از حرمتها از اهل بیت رسالت که در این روز ضایع کردند و چه
بسیار از زنان مخدره محترمه که او را اسیر کردند چه نالها از ان اسیران که در این روز بلند شد و چه نوحه
که از ایشان در این روز برپا شد مصاب خامس اصحاب الکساء وهم اهل العزاء بهم خلت نوائح
این مصیبت خامس العباست که باعث تسلی عالیان بودند و کویا بجهت رفتن او که اخر ایشان است
همه ایشان از دنیا رفتند انه لم ینس قط ولا الذکری تجدده او یزیل الاسی للحشر قادح هرگز
فراموش نمیشود این مصیبت و هرگز کهنه نمیشود که بجهت یاد کردن تازه گردد و بلکه همیشه تازه است
و اتش این همیشه در کانون سینه افتاده کیف السکون عن المکسور منفردا من غیر نبوته خلو
مطارح چگونه ارام گیرم و فراموش کنم ان مظلوم بیکس را در حالتیکه یاوران او بر زمین انداخته

بودند و بغیر از زنان بیکس و دختران نورس و طفلهای کوچک کسی بجهت او نمانده بود یلقی
الاعادی بقلب منه منقسم بین الخیام واعداء تکافحه و او را معینی نمانده بود که دفع دشمنان
نماید خود میرفت بجنگ دشمنان و لکن چون پرستاری از برای زنانش نبود و کسیکه دفع دشمن از ایشان
نماید نمانده بود دلش دو قسمت بود نیمی در خیمهای زنها و خواهران و دختران و نیمی در میدان
مشغول جنگ با مخالفان بود واللحظ کالقلب عنه نحو نسوته ترنوا وعن لقوم لا انبار حد و چشمهای
شریفش و لحظات او مثل دل مبارکش دو قسمت بود به یک چشم مشاهده زنان مینمود که مبادا
کسی هجوم اورد و اذیت کند و چشمی به دشمنان بود که از طرفی دورش را گرفته بودند و از طرف دیگر نیزه
بر بدن شریفش میزدند یهفی علیه وقد مال الطغاة الی نحو الخیام وخاض النقع سابحه اه
از اغالیکه انجا عزیز بی یار و ان حرم محترم او شد و انجناب در میدان بر زمین افتاده بود و چشمش
بجانب خیمها بود که دید دشمنان رو بخیمها شدند انجناب تاب نیاورد و پدرم و مادرم بفدای
مظلومیت شود قال اقصدونی بنفسی واترکوا حرمی قد حان حینی وقد لاحت لوائح غربتی
زد ای قوم تا زنده ام کسی متعرض حرم من نشود ای قوم مشغول بکشتن من شوید بعد از حرمت
بردارید که حرم خود را بدست نا کس نمیتوانم دید ای قوم رفتن من نزدیک شده و اثار مرگ من ظاهر
گردیده بعد از کشتن من انچه خواهید بکنید و هر اذیتی که بنظر بیاید با اهل بیت من میکنید بعد از ان
من بکنید که حرم و زنان خود را ذلیل و دستگیر نمیتوانم دید با انکه چون محمد و ال محمد واسطه
خلقت جمیع عالم و سبب نزول برکت و رحمت از جناب احدیت بخلق میباشند و باین معنی خود ظاهرا
زیرا که مقصود از افرینش عالم ایجاد ایشان بود و اول چیزیکه خلق شده نور محمد ص بود و جمیع
عالم از پرتو شعاع ایشان خلق شدند و رحمت نازل نمیشد مگر بر ایشان و از ایشان بخلق میرسید
و اگر ایشان نبودند باران نازل نمیشد و گیاه از زمین نمیرویید و افتاب و ماه روشنی نمیدادند و
اسمانها برپا نبودند بلکه ایشانند مظاهر اسماء الهی و عالم وجودش باسم اعظم است و از اینجاست که کفعمی
اند بنی الوجود علی الاسم الاعظم فاذا حرک حرک جمیع العالم چون اسم اعظم حرکت نماید جمیع عالم
حرکت نماید و حسین بن علی مظهر اسم او ست اللهم انی اسئلک باسمک الذی اشرقت به السموات والارض
باسمک الذی یصلح به الاولون والاخرون بنور ایشان بود که اسمان و زمین از ممکن خفا بعالم
وجود و ظهور امد و از نور ایشان بود که عالم روشن شد و ایشانند صلاح اولین و اخرین و صلاح
تمام امر اولین و اخرین مگر با ایشان و ایشانند رحمت واسعه الهی که هر چیزی را فرا گرفته اند و ایشان

دیدن حضرت ابرهیم عم انوار خمسه را در عرش الهی

کلمات تامة الهی فما آیة لله اکبر منهم فهم آیة من نور وبهم کل ابتر وما نعمة الا وهم اولیاؤها
فهم نعمة منها اتشکل نعمة لم خلق الله العوالم کلها فحکمهم فیها بها من خلیفة سره سرهم
فی الکائنات جمیعها فمن سرهم لم یخل مثقال ذرة سر ایشان در جمیع کائنات جاریست ذره
از عالم خالی نیست از سر ایشان و ازینجا که معلوم میشود که تاثیر مصیبت سید الشهداء ع
در سنگ و چوب و اسمان و زمین بعید نیست بلکه بقای اسمان و زمین بعید است بلی چون حکمت بالغه
کامله الهیه تعلق نیافته بود با نهدام عالم و خلیفه او فرزندش نیز در عالم بود عالم منهدم
نگردید لکن اگرچه منهدم نشد اما بجهت ان یک اشوبی در عالم برپا شد که نزدیک شد بالمره
منعدم گردد کوهها از هم پاشید و دریاها بجوش امد افتاب و ماه سیاه شدند اسمان خون گریسته
بارید زمین خون از و جوشید اری کم مصیبتی بود انبیا تا بشنیدن ان اندکشتند حضرت
ادم ع که انرا شنید مثل زن بچه مرده برو گریست حضرت نوح ع که شنید مثل عزاداران گریست
حضرت ابرهیم را نمودند با و ملکوت اسمانها چون نظر کرد بر عرش اعظم پنج نور مقدس دید
که احاطه بعرش الهی کرده پرسید که این انوار مقدسه از کیست گفتند انوار مقدسه محمد بن عبد الله
و اوصیاء او و دختر او گفت سبب چیست که هرگاه نظر بر ایشان میکنم خوشحال میشوم و اگر نظر
میکنم بنور پنجم مهموم و مغموم میشوم گفتند ای ابراهیم صاحب این نور مقدس جور و
ظلمها میکنند چون شمه از ان شنید محزون و مغموم گردید و زنگ برو تلخ شد عزیزان فرشتها
که کس نتواند شنیدنش یا رب با هلبیت چه امد ندیدنش و از حضرت صادق ع پرسیدند تفسیر
ایه فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم فرمودند معنی ان اینست که نظر کرد در ستارهها پس گفت
من مریضم پس فرمودند که نظر کرد در نجوم و حساب کرد فرای ما یحل بالحسین پس دانست که
چه رو میدهد بر حسین ع چون این را دید گفت انی سقیم لما یحل بالحسین یعنی من بیمار
و مریض شدم از انچه بر حسین ع میکنند بلی غم حسین ع دوستان خدا را بیمار کرد و انبیا را
مریض گردانید عجب از انم چرا شیعیانش در این غم مریض و بیمار نمیشوند و چرا اشک از دیده نمیریزند
حضرت ذکریا را چون خبر دادند که کهیعص یعنی در کربلا هلاک میشود حسین و عترت او بجهت
یزید در حالت عطش و تشنگی و ایشان بجز صبر کاری نخواهند کرد چون ذکریا این قصه را شنید
سه روز از خانه بیرون نیامد و در ندبه و گریه و زاری بود و کسی را نزد خود راه نمیداد پس گفت
خدایا مرا فرزندی بده و او را قرة العین من گردان و مرا فتنه محبت او گردان و او را از من بگیر

نقل ذکریا اورده یحیی عم گریست

صباغی کردن حضرت عیسی عم

حسین گردان نسبت بجدش پس دل مراد در مصیبت و عبد داود هم چنانکه دل حبیب در
مصیبت فرزندش بدرد می اید حضرت اسمعیل صادق الوعد را سر و روی بپوست کندند
سطاطائیل ملک عذاب امد و گفت هر عذابیکه خواهی بگو تا قوم ترا عذاب کنم گفت نمیخواهم بلکه
بلکه اقتدا میکنم بر حسین ع فرزند پیغمبر اخر الزمان او مظلوم امتست منهم میخواهم مظلوم باشم
موسی بن عمران در وقتیکه رفت نزد خضر ع چون نزد او رسید سلام کرد بعد از جواب گفت
کیستی تو گفت موسی گفت موسی بن عمران کلیم الله گفت بلی گفت از برای چه امده گفت از برای
انکه تعلیم کنی بمن بعضی از علوم را که بتو تعلیم کرده اند گفت انی وکلت لامر لا تطیقه امر چیزیرا
بان موکل گردانیده اند که تو تاب ان را نداری فحدثه عن آل محمد و عن بلائهم وعما یصیبهم حتی اشتد
بکاؤهما پس بیان کرد خضر از برای موسی بلاها و مصیبتهائیکه باهل بیت محمد ص رسیده باشد
شد گریه بر ایشان و از برای موسی فضایل محمد ص و علی ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع را و بلاهای ایشانرا
گفت و انچه خدا بعوض با ایشان میدهد بیان کرد موسی ع گفت خدایا مرا از امت محمد ص گردان
عیسی بن مریم را حضرت مریم ع بصباغ داد طفل هر گرباسها و کلافها که هر یک برنگی بایست
بشود در خم ریخت و همه را یکرنگ کرد همانا از تصور اندوه سید الشهداء ع بود و الا او پیغمبر
بود و در مهد بود که از پیغمبران بود و سفاهت ندای و جهالت ندای از پیغمبران بهیچ اسم
ادعای بیت یکباره جامه و خم کردن بر سیل زد چون این خبر بعیسی گرد رسید
باری همه عالم از اسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و حور العین و رضوان
و مالک و دیو و طمطام و ثری و تحت الثری و طبیعت و نفس و ماده و انچه دیده و شنیده شود
و انچه دیده و شنیده نشود همه از جهت خوش امدن محمد بن عبد الله ص که عقل کل و کل عقل و
قطب الاقطابست از جهت بزرگی بلیه فرزندش گریستند بلکه بعضی از عارفان گفته اند که هر گریه
گریستن بحقی بر کشتگان بکربلا منحصر نیست و هر سنگی که از کوه می افتد از غم انحضر نیست گریه طفلان
در گهواره از غم انحضر نیست موج دریا از غم اوست غبار صحرا از اندوه اوست زردی خزان
درختان از غم انحضر نیست و شکستن بوار از غم انحضرتست غرش رعد از حزن اوست و بارش از ابر
گریه بر اوست و این معنی اگرچه بعید از ذهنهاست لکن در نظر اهل بصیرت و معرفت چنین است
زیرا که جمیع ممکنات بواسطه ایشان خلعت وجود پوشیدند جملگی عکسی از شعاع ایشانند و نزول
رحمت بواسطه ایشانست و اگر ایشان نه البته روی ندهد همه عالم را دگر ده فرمودند که بحال

مَشِيَّةِ اللّٰهِ چون محل مشیت الٰهی متاثر گردد هر چیزی متاثر شود لکن منافقین از ایشان
نیستند اگرچه وجود ایشان از وجود پیغمبر و آل اوست لکن از قبیل ظل است که ظل از آفتاب نیست
اگرچه با آفتاب است بخلاف شیعیان که از ایشانند مثل شعاع که از شمس است و بدیهی است که تیرگی شمس
تیرگی شعاع است و صفا آن بصفای شعاع و نظر باینکه حسین بن علی ع که مظهر خضوع و خشوع
هر خضوع و خشوعی که در عالم امکان میباشد بهمه خضوع اوست بواسطه اینست پس مانعی
نیست میان حدیث اثار قبل از حادثه آن بزرگوار و اخبار نیز متفق است بر اینکه هر چیزی بر
او گریست لکن گریه هر چیزی بحسب حال اوست بیت گرچشم روزگار بر او فاش میگریست خون
میگذشت از سر ایوان گربلا چه نیکو میگوید شیخ احمد احسائی کُلُّ انکسارٍ وَخُضُوعٍ بِرِدٍّ وَکُلُّ صَوْتٍ
فَهُوَ نَوْحُ الْهَوَاءِ هر شکستی که بموجودات میرسد و هر خضوعی که بجمیع ممکنات عارض میگردد
بجهت اوست و هر صدائیکه در هوا بهم میرسد آن نوحه هواست که بر انحضرت نوحه میکند نافی
الْوُجُودِ مُجْمَعٌ لَمْ يَكُنْ اِلَّا عَلَيْهِ خَيْرَةٌ فِي اِسْتَوَى در عالم وجود چیز ناطق و صامتی نیست مگر او در دار
ماتم انحضرت حیرت روی داده فَطَبَقُ الدُّنْيَا مُصَابٌ هَوَى لِمَا يَشْيَا اَبَدًا اَوْ اَتَى پس بجهت مصیبت
او عالم را مصیبتی گرفت و مصیبت و عالم را از گذشته و اینده مصیبت زده نموده وَکُلُّ رَطْبٍ
يَنْتَهِي زَابِلًا وَذِي قَوَامٍ يَعْتَرِيهِ الثَّوَى هر چوب تری که می بینی از غم حسین خشک میشود و قد
و کج اخته میشود و هر شاخ درختی که می بینی از غم او خم میگردد اَمَا تَرَى النَّخْلَةَ فِي قَبْرِ ذَاتِ انْفِطَارٍ
وَانْشِقَاقٍ فَشَى ایا نمی بینی درخت خرما را که هوشیار یش از سایر درختان بیشتر است چگونه
سعفها یش را که بمنزله موی سر اوست پریشان کرده بیت اَمَا سَعْفُهَا فِيهَا اَنَّهُمْ اَخْبَرَتْ اِلَّا
لَهَا حُزْنٌ اِمَامِي شوی شاخی از آن کامل نمیشود که خبر داده شود بمصیبت فرزند بهترین موجود
امام و معتکفین و همه مخلوقات مگر انکه از غم او بریان گردد و از کار بیفتد اَمَا تَرَى الْاَثْلَ
وَاَهْلَبَهُ عِنْدَ الرِّيَاحِ ذَا حَنِينٍ عَلَا ایا نمی بینی که چوب گز و مرهاچشم او را که وقت وزیدن باد
صدا نالها او بلند میگردد اَمَا تَرَى الْاُفُقَ مُغْبَرَّةً وَالشَّمْسَ حَمْرَاءَ بُكْرَةً وَمَسَاءً ایا نمی بینی افاق
عالم را و کوه و صحرا را که چگونه غبار آلوده مانده و گرفته ایا نمی بینی افتاب را که چگونه سرخ است
است در صبح و شام اَمَا سَمِعْتَ الرَّعْدَ يَبْكِي لَهُ وَالْبَرْقَ وَالسُّحُبَ يَقْطُرُ هِيَ ایا ناله و گریه رعد
نمیشنوی و ایا آتش بجان واندوه برق را نمی بینی یا گریه ابر را نمی بینی که بقطرات پیاپی اشک میریزد
اَمَا تَرَى النَّخْلَ لَهُ رَنَّةٌ فِي طَرَائِنِ شَدِيدُ الْبُكَاءِ ایا زنبور عسل را نمی بینی که در حال گردش ناله و گریه

اش بلند است فَكُلُّ بُقْعَةٍ بِهَا قَبْرُهُ فَكَرْبَلَا كُلُّ مَكَانٍ تَرَى زمین همه جا گویا محل قبر اوست
که از غش میگرید و عالم از همه جا و اندوه کربلا شده وَكُلُّ يَوْمٍ يَوْمُهُ دَائِمًا تَغُصُّ شُرْبَ الْمَاءِ عَلَى
مَنْ دَعَى چنان مصیبتش در عالم تاثیر کرد که گویا هر روز روز عاشوراست هر زمان مصیبت
اوست که آب خوشگوار را بر همه تلخ نموده بیت اَلسَّيْفُ يَفْرِي نَحْرَهُ بَاكِيًا وَالرُّمْحُ يَنْعَى قَائِمًا وَانْثَنَى
خنجری که گلوی او را میبرید بر او گریه میکرد و نیزه که بر پهلوی مبارکش میخورد اول بر او میگریست
و خبر مرگ او را میداد پس او را ماتم میکردند و در پهلوی نازنینش میزدند تکبیر جُرْدٌ جَارِيَاتٌ
عَلَى جُثْمَانِهِ وَانْ نَدُقَّ الثَّرَى اسبها میشو میکه بر بدن شریفش میتاختند بر او میگریستند
اگرچه اعضا یش را درهم میکوفتند وَاللّٰهِ مَا رَاَيْتُ شَيْئًا بَكَى فِي الْكَوْنِ اِلَّا بُكَاءً بِلَا عَدَا
قسم که ندیدم در این عالم کون فساد چیزی را که وجود بهم رساند و از مکمن خفا بیرون اید مگر
انکه با گریه انحضرت مقرون و تالی بود بدانکه هر چیزی بر انحضرت گریستند چنانچه صریح اخبار است
و لازم نیاید که گریه ایشانرا بان چشم بر بینی هم چنانکه حق تعالی میفرماید وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ
بِحَمْدِهِ وَلٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ چیزی نیست مگر انکه تسبیح میگوید خدا را و تحمید میکند او را
ولکن شما نمیشنوید تسبیح او را پس گریه هر چیز لازم نیست که بان دیده دیده شود با اینکه صریح
اخبار است که در زمان شهادتش گریه هر چیز ظاهر شد زیرا که از اسمان خونابه بارید و زمین خون
گریست و از درختان خون جاری شد و درخت خونباره در قریب قزوین مشهور است و ثقات از
ان خبر میدهند که هر سال روز عاشورا خون از او جاری میشود حتی در صورة اشتباه ماه
از خونباری اندرخت تعیین روز عاشورا را مینمایند و انچنار بسیار کهنه ایست که میگویند در زمان
شهادة انحضرت بوده و در ان روز مثل سایر درختان خون گریست ابن شهر اشوب روایت میکند
از سفیان بن عتبه که گفت جده ام خبر داد مرا از یکی از اشخاصیکه در کربلا حاضر بودند که زعفرانی
از ایشان بگیر ملعون و از ابن هاشم پس ان زعفران مبدل بخون شد و گیاها از من زاهیدیم که گویا
اتش بودند و بعضی از مشایخ عامه در شرح و جیز ذکر کرده اند که ان سرخی که بر اسمان میباشد
حین طلوع و غروب افتاب ابتدای ظهور ان در وقتی بود که حسین ع را شهید کردند و سابق
بر ان کسی ان را ندیده بود و نیز روز سنگی بر نمیداشتند مگر انکه از زیرش خون تازه ظاهر میشد و از اسمان
قطرات خون میبارید و هر جامه که از ان خون بر وی می نشست هر چند میشستند نکشی بطرف نمیشد
و ابن شهر اشوب نقل میکند از نضره ازدیه که چون حسین را کشتند خون از اسمان بارید تا انکه خمها و

وظرفهای بزرك ما پر از خون شد ملائكه مقربین در تضرع و استغاثه میباشند حضرت صادق
ع فرمودند كه فاطمه كاهی نعره میزند و میخروشد كه از خروش او جهنم بخروش میاید و اگر ملائكه
ضبط نمیكردند انرا هر اینه اهل زمین را میسوزانید و انحضرت در گریه است و انرا محافظت میكنند
و دریاها از امواج میبندند و دریاها نزدیك كه بجوش اید و از بیم یكدیگر بریزد و هر قطره از انرا ملكی
ملكی بر ان موكل است كه همینكه اواز فاطمه را میشنوند انرا حفظ میكنند و جوش انرا فرو مینشانند كه
مبادا اهل زمین را غرق نماید مثل كه سوختن توانند و برای گریه او گریان باشند و تضرع و استغاثه میكنند
بدرگاه الهی و اواز را بتقدیس بلند میكنند از بیم عذاب اهل زمین وَلَوْ اَنَّ صَوْتاً مِنْ اَصْوَاتِهِمْ
يَصِلُ اِلَى الْاَرْضِ لَصَعِقَ اَهْلُ الْاَرْضِ وَ تَقَلْقَلَتِ الْجِبَالُ وَ زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ بِاَهْلِهَا اگر یك اواز
از اوازهای ایشان باهل زمین برسد هر اینه اهل زمین همه مدهوش شوند و كوهها كنده
شوند زمین بلرزد ابو بصیر میكوید عرض كردم جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنَّ هٰذَا الْاَمْرَ عَظِيمٌ این امر امر
عظیمیست فرمود غیره اعظم مالم تسمعه اعظم ازانچه گفتم عظیم تر ازانست كه گفتم پس فرمود ای ابو بصیر
اَمَا تُحِبُّ اَنْ تَكُونَ فِيمَنْ يُسْعِدُ فَاطِمَةَ ایا نمیخواهی تو از یاری كنندگان فاطمه باشی در گریه بر كردن
بر فرزندش همینكه این را فرمود گریه بر من زور اور شد كه نتوانستم جوابش را بگویم پس حضرت
برخواست و رفت به مصلای خود و من بیرون امدم ای شیعیان اینها همه سهل است اهل هشت
با انكه خدا بهشت را دار السرور خلق نموده و غم و الم در ان هیچ وجه نیست و حزن و اندوه از برای
اهل بهشت نمیباشد در مصیبت حسین چنانچه در زیارتی كه از ناحیه مقدسه بیرون امده از
جناب صاحب ع میفرماید وَ اُقِيمَتْ لَكَ الْمَاتِمُ فِي اَعْلَى عِلِّيِّينَ وَ لَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعِينُ ماتم ترا
در اعلا علیین بر پا كردند و حوریان در مصیبت تو طپانچه بر روی زدند و از زیارت مخصوص انحضرت
كه در اول رجب و نصف شعبان وارد شده كه باید خواند هست اَشْهَدُ لَقَدِ اقْشَعَرَّتْ لِدِمَائِكُمُ اَظِلَّةُ
الْعَرْشِ مَعَ اَظِلَّةِ الْخَلَائِقِ وَ سُكَّانُ الْجِنَانِ وَ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ گواهی میدهم كه بتحقیق كه بلرزه در امد بجهة
خون شما عرش الهی و جمیع خلایق و همه ساكنین و همه بهشتها و همه ساكنین صحرا و دریا و ذكر اظله
عرش و اظله خلایق تعبیر برانست كه تا اثر این مصیبت در مجردات نیز بوده زیرا كه متعارفست در
اخبار كه عالم مجردات را باظله تعبیر میكنند و گویا از جهت اینست كه انها شبیه میباشند لكن لا كالشیء
و در حدیث است كه راوی سؤال كرد كه ما الظلال ظلال چیست فرمود یا نمی بینی سایه خود را كه اِنَّهَا
شَيْءٌ وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ باری اهل بهشت عزا بر پا كردند اگرچه بهشت جای اندوه نیست لكن چون

حدیثست كه بهشت و حور العین از نور مقدس حسین ع خلق شده اند پس حسن و بها و نور و ضیا
و سرور ایشان از حسین است پس هر گاه حسین ع محزون شود ایشان نیز محزون میشوند
و اگر حسین ع پژمرده گردد ایشان نیز پژمرده میگردند پس چگونه میشود كه حسین ع از سوز تشنگی
ناله و اعطشا از سینه اش بر اید و ایشان خوشحال باشند و حسین را برهنه بر زمین اندازند و ایشان
بر سریر شادی متمكن باشند نه والله ملكه عزا بر پا میكنند و دار السرور دار الحزن میشد
و طپانچه بر رو میزنند از پیغمبر خدا ص روایت شده كه فرمودند در شب معراج مرا داخل بهشت
كردند میگشتم و تماشای قصور جنان میكردم جبرئیل از درختی سیبی چیده بمن داد من از او گرفتم
كردم خوردن میانه بود بیرون امد كه مژهای چشمش مانند سینه كركس سیاه بود در ازو پر و مشك
كه گفت خدا ترا از برای خلق فرموده دیدم انحور بر بكریه در امد و گریست و گفت لِابْنِكَ
الْمَظْلُومِ الْحُسَيْنِ خدا مرا بجهة فرزند مظلوم تو حسین ع خلق فرموده محتشم در باركاه قدس كه
جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است جن و ملك بر ادمیان نوحه میكنند
گویا عزای اشرف اولاد ادم است گویا طلوع میكند از مغرب افتاب كاشوب در تمامی ذرات عالم
است آری كم بلیه نیست و كم مصیبتی نمیباشد هٰذَا الْمُصَابُ الَّذِي جِبْرَئِيلُ خَادِمُهُ نَاعَاهُ فِي الْمَهْدِ
اِذْ بُنِيَتْ تَمَائِمُهُ این مصیبت كسی است كه جبرئیل خدمتكار بش میكرد و بخادمی او فخر مینمود
این مصیبت كسیست كه جبرئیل گهواره اش را می جنبانید و میخواند و او را از برایش تا او را
خواب برد و بجهة او تمیمه و دعا چشم زخم میاورد سِبْطُ النَّبِيِّ اَبُو الْاَطْهَارِ وَالِدُهُ الْكَرَّارُ مولا
اَمَامُ الدِّينِ صَارِمُهُ صِنْوُ الزَّكِيِّ جَنَى قَلْبِ الْبَتُولِ لَهُ اُقْسُومَةٌ لَيْسَ فِيهَا مَنْ يُقَاسِمُهُ این مصیبت
سبط احمد مختار و نور دیده حیدر كرار است و برادر مجتبی و میوه دل خیر النساء است كه او را
نصیبی است از حسب و نسب و نجابت كه احدی از اهل عالم را نمیباشد مُطَهَّرٌ لَيْسَ يَغْشَى الرَّيْبُ سَاحَتَهُ
وَ كَيْفَ يَغْشَى مِنَ الرَّحْمٰنِ صَارِمُهُ معصوم و مطهری كه دامن عصمتش پاكست از هر نقصی و دینی چگونه
چنین نباشد و حال انكه خدا او را پاك كردانید لِلّٰهِ طُهْرٌ تَوَلَّى اللّٰهُ عِصْمَتَهُ اَرْدَاهُ رِجْسٌ عَظِيمَاتٌ
جَرَائِمُهُ چه قدر عظیم است كه كسی را خدا او را از رجس پاك كردانیده باشد هلاك كنند و بكشند او را
ناپاك ترین خلق لِلّٰهِ مَجْدٌ سَمَا الْاَفْلَاكَ رِفْعَتُهُ مَاذَا الْعُلَى عِنْدَمَا مَادَتْ دَعَائِمُهُ چه عظیم است
این مرتبه و بزرگی كه رفعتش از افلاك گذشته و از این جهة است كه بنیان علو و رفعت و بزرگی متزلزل
و میل بخرابی و انهدام نمود چون ستون و عمادان منزل از هم منهدم شد صَيَّفَهُمُ الْبَارِي مِنْ وِرْدِهَا شُرَّعٌ قف

بهار هو ظامی القلب ها ثمّ میهمان نور رسید که نازل شد در فرود امد در زمین کربلا که کثرت
اب بود ان زمین کسی مانع نمیشد کسی را سود و روا ردشدن بر اب و هر کس بود اب مساوی بود ندو با
وجود این با لب تشنه از دنیا رفت و شربتی از اب با و ندادند و هر چند نالیدند و اعطشا شنیدند و
نوبت که خود را بر سر شریعه رسید او را تشنه بر گردانیدند لهفی علی ماجد ارتنا نا ملّم علی
السّحاب غداسقیاه خاتمة ایحسرت و اندوه بر ان بزرگوار یکه جود و بخشش دستش زیاده
از ابر بهار بود بلکه هر ابری انکشتی از و کالی بود از سخا و بحری بود از عطا و ازسوز تشنگی و عطش
و بی ابی انگشتر خود را میمکید لهفی علی الا ابعض عنی الطّفوف فما عن العلیل بذلک البو
سالم ای وای ازان روز یکه همه اهلبیت پیغمبر و یاوران ایشان بر زمین انداخته و بغیر از فرزند
علیل انحضرت کسی سالم نبود اقتم یوم ترحجت ملاحمهم ثمّ انجلی و بر فنیلی عنا ثمّه غبار الو
شد همه عالم و کوه و صحرا در ان روز که لیسیا شد مصیبا اهل بیت و بعد از بر طرف شدن غبار معلو
شد چگونه اشخاص بر زمین افتاده بود ند حزن طویل لذا ان نجلی ابدا حتی یقوم بامر الله قائمه غبار
این مصیبت از خاطر شیعیان هرگز منجلی نخواهد گردید تا قیام نماید قائم ایشان و بلاد فی نماید که
اندوه و اعز مزید انکه روز مصیبت حسین ع بدترین روزها بود از ابتدا دهر تا انتهای آن روز از
ان روز شدید تر و صعب تر نبود موز مانی از ان روز بر خلایق نبود حضرت امام رضا میفرماید
ان یوم قتل الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بارض کربلا روز شهادت حسین
پلکهای دیدهای ما را مجروح گردانید و اشکهای ما را جاری کردانید و عزیز کرده ما را در زمین
کربلا ذلیل کردانید و کربلا کرب و اندوهی بر ما گذاشت تا قیامت بر طرف نمیشود پس باید گریه کنند
گریه کنندگان زیرا که گریه بر او گناهان بزرگ را فرو میریزد پس فرمود پدرم هرگاه ماه محرم داخل میشد
کسی او را شاد و خندان نمیدید و حزن و اندوه او زیاد میشد تا روز دهم انماه چون روز دهم
انماه میشد ان روز روز مصیبت و حزن و گریه او بود و میفرمود امروز روزیست که جدّم حسین ع
را شهید کردند کلینی بسند خود روایت میکند از ابان بن عبد الملک که گفت پرسیدم از حضرت صادق
ع از روزه روز تاسوعا و عاشورای از محرم الحرام فرمود تاسوعا یوم حوصر فیه الحسین و اصحابه
بکربلا و اجتمع علیه خیل اهل الشّام و اناخوا علیه روز تاسوعا روزیست که در ان روز حسین
و اصحاب او را در کربلا محاصره کردند و جمع شدند بر دور او لشکرهای اهل شام و بدرا
باد و بخشید روزیست که در ان روز پسر مرجانه و پسر سعد شادی میکردند که وافر شد لشکرها

ایشان و بسیار عساکر ایشان و ضعیف کرده بودند در ان روز حسین ع و اصحاب او را و یقین
کردند که دیگر یاوری از برای حسین ع نخواهد بود و اهل عراق او را یاری نخواهند کرد پس حضرت
فرمود بابی المستضعف الغریب پدرم فدای حسین ع ضعیف غریب شود پس فرمود و امّا یوم
عاشورا فیوم اصیب فیه الحسین صریعا بین اصحابه و اصحابه حوله صرعی عراة امّا عاشورا روز
که در ان روز حسین ع را کشته بودند و بدنش را در میان اصحابش بر زمین انداخته بودند
و اصحاب او را در دور بدن شریفش با بدنها برهنه بر زمین انداخته بودند ایا چنین روز
روز روزه است کلّا بخدا قسم ان روز روز روزه نیست مگر روز حزن و اندوه و مصیبتی که داخل
شد بر اهل اسمان و زمین و جمیع مؤمنین و روز شادی پسر مرجانه و ال زیاد و اهل شام
غضب خدا بر ایشان و بر ذریات ایشان باد و این روزیست که گریستند این روز جمیع
بقعهای زمین غیر از بقعه شام پس کسیکه روزه بگیرد این روز را یا برکت جوید بان خدا او را
با ال زیاد محشور گرداند در حالیکه دل او را مسخ نموده باشد خدا و غضب نموده باشد و کسی
ذخیره نماید چیزی را در منزل خود در این روز باتفاق بمیرد و برکت را او و اهلبیت و اولاد
او قطع نماید و با او شرکت نماید شیطان در جمیع انچه مذکور شد و از عبد الله سنان روایت
است که گفت داخل شدم بر سیدم و مولایم حضرت صادق ع در روز عاشورا پس او را دیدم
که رنگ مبارکش افروخته بود و حزن و اندوه بر وی ظاهر بود و اشک از دیدهایش مثل
مروارید غلطان بر روی مبارکش جاری بود گفتم یا بن رسول الله ایا سبب گریه چیست خدا
دیدهایت را نگریاند فرمود افی غفلة انت اما علمت انّ الحسین بن علی اصیب فی مثل هذا
الیوم ایا غافلی تو ایا نمیدانی که حسین بن علی ع را کشته اند انکه نیت روزه کنی افطار کنی دانکه
شماتت کنی و روزه ان روز را کامل مکردان و باید افطار تو یک ساعت بعد از نماز عصر با
شربتی از اب فانّه فی مثل ذلک الوقت من ذلک الیوم تجلّت الهیجاء عن ال رسول الله و انکشفت
الملحمة عنهم و فی الارض منهم ثلثون صریعا فی موالیهم یعزّ علی رسول الله مصرعهم بد
که بعد از عصر بود جنگ از ال پیغمبر ص فارغ شد و معرکه عظمی فرو نشست و حال انکه سی
نفر از اهل بیت پیغمبر و موالیان ایشان بر زمین افتاده بودند که بر پیغمبر دشوار بود کشته
شدن ایشان و اگر جناب پیغمبر ص در دنیا بود هر اینه تعزیه ایشان را میگرفت و مردم او را تعزیه
میگفتند پس حضرت صادق ع انقدر گریست که ریش مبارکش از اب دیده اش تر شد ای والله اگر

ددر دنیا بود هر اینه تعزیه فرزندانش را برپا میفرمود بلکه بجهة فرزند عزیزش و نازپرورش
لباس ماتم میپوشید و ناله واحسینا بر میکشید فوا عجباه من مصیبة ما اعظمها و بلیة
ما امرّها و اوجعها و اقدحها مثل ابو عبد الله و عترته و سبی نسائه و صبیته و داروا
براسه فی البلدان من فوق عامل السنان فیا لیت رسول الله عینا ننظر الی بناتها
و بنیها و هم ما بین مقتول یجری علیه الصعید و اسیر مکبل بالحدید و بین من یخمش وجهها
بیدیها و من ینزع قرطها من اذنها و بین من یستجیر فلا یجار و یستغیث فلا یستغاث
من یستنصر فلا ینصر و یستعین فلا یعان فکم نداء واجداه و واعلیاه و واحسیناه
قد علا فی ارض کربلا و کم من استغاثة وامغیثاه و وامجیراه و واهاشمیاه قد رفعت
فی ارض نینوا فوا اسفاه ابن حسین و ابن ابناء الحسین و ابن اخوان الحسین بن علی یا ابا
عبد الله ان تکون عطشانا فلا تروی و نظرت بالحسین علی بناتک العطشی و سکب دمعتک
علی ذرابیک القتلی فمقتلک یعیتک الی ذنب بلا جرم ای یکن لصوتک داحما و لنصر علیک معا
افلم یبق حبیبا و لعدوک بحیبا فیا موء منک فی دعمه متشیعا و لا موء من الا الذی قد تشعشعا
اتفرح فی یوم ذبح ابن المصطفی امامک فاعجب عجب خذ بک لا لعا ایموء منی که کان میکنی که ای شیعیان
و دوستان میباشی ایا در روزی که دشمنان امام ترا ذبح کردند شاد میباشی ای بی عقل احمق ذلیل
شی اذا بخیال و یا الف فی عاشور جنبک مضجعا و ترب الفلا اضحی لمولاک مضجعا ایا در
روز عاشوراء بر فراش تکیه میکنی و بر فرشهای نیکو می نشینی و حال انکه مولای تو خوابگاهش
خاک بیابان بود ایضحک منک الثغر من بعد ان غدی به ثغر مولاک الحسین مفرعا ایا لبت دندان
کشوده میشود بعد از انکه چوب بر لب دندان مولای تو حسین ع زده اند انهب فیه رحل
آل محمد و یبتک فیه لا بزال موسعا ایا در روزیکه منازل ال پیغمبر را غارت کردند و خیمهای
ایشانرا تاراج کردند تو خانه خود را وسعت میدهی و خود و عیال خود را در رفاهیت میداری
فیا لیت سمعی صم عن ذکر قتله و یا لیتنی لم یخلق الله مسمعا کاش کر شده بودم بلکه کاش خدا
گوش نداده بود که بشنوم که مولای مرا شهید کردند سابکی دما بعد الدموع لفقده و ان
لم یکن یترک الحزن مدمعا اگر حزن و اندوه تو اب دیده مرا خشک نماید هر اینه بخون در مصیبت و اندوه
تو خواهم بود بدانکه در این روز عجب مصیبتی بر اهل اسلام واقع شد عجب و بلیه بر مسلمین روی داد و
بلیه بر عالم واقع شد و عجب فسادی در دین ادم واقع شد بخدا قسم که غمی بر دل اهل ایمان گذاشتند که هر

برطرف نمیشود و جراحتی بر سینه شیعیان وارد نمودند که هیچ مرهمی انرا ملتئم نمیگرداند هیچ
اعمال در این روز بلکه در سایر ایام کو بستن بر انحضرت و زیارت انحضرت نیست انحضرت امام رضا ع
روایتست که فرمود کسیکه ترک کند سعی در حوایج خود در روز عاشوراء و روز مصیبت
و گریه و حزن او باشد خدا روز قیامت روز فرح و شادی او گرداند و کسیکه روز عاشورا را
روز برکت نامد و در نزد خود ذخیره نماید چیزیرا خدا انرا بر او مبارک نگرداند و در قیامت او را
با یزید و با عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد محشور گرداند پس تعجب میکنم از ان دلیکه بر این فخر نگردد
و از ان چشمیکه بر ان نگرید حسین بن خارجه روایت کرده است که ما در نزد حضرت صادق ع بودیم
پس یاد کردیم حسین ع را پس حضرت صادق ع گریست و ما هم گریستیم پس انحضرت سر برداشت و فرمود
که حسین بن علی فرموده است انا قتیل العبرة لا یذکرنی مؤمن الا بکی منم کشته گریه و زاری مرا
یاد نمیکند مومنی مگر انکه میگرید پس شنیدن مصایب او و ساکت بودن و اشک از دیده
نریختن با ایمان جمع نمیشود نه اینست این گریه را شما کرده باشید پس همیشه مقربان درگاه خدا گریسته
و همیشه در این عالم عزا برپا بوده چنانچه ابن قولویه روایت میکند از حضرت صادق ع که روزی حضرت
امیر ع فرمودند بحسین ع یا ابا عبد الله اسوة انت قدما تو از قدیم باعث مددی بوده
و متقیها استکه مردم بر تو اندوهناک کند انحضرت عرض کرد جعلنی فداک ما حالی حال من چگونه خواهد
بود که باعث اندوه خلق بوده ام فرمود میدانم انچه را مردم نمیدانند ای فرزند شنوا و بدانا
باش پیش از انکه مصیبت تو برسد فوالذی نفسی بیده لیسفکن بنوامیة دمک ثم لا یزیدوا
عن دینک بخداوندیکه جانم بقبضه قدرت اوست که بنوامیه خون ترا خواهند ریخت ولیکن
ترا از دین حق بر نمیتوانند گردانید و خدا را از یاد تو نمیتوانند برد حسین ع فرمود قسم بخدا
که همین مرا بس است و اقرار میکنم بانچه خدا فرستاده و تصدیق میکنم و سوال اورا تکذیب نمیکنم
پدر خود را پس عزیز من این امر تازه نیست و گمان مکن که این تعزیه را همین تو داشته همیشه
این مجلس ماتم چیده بوده و همیشه در این مصیبت دستها زخدا گرفته اند بستن عزاداری در
ایام عاشورا از خصایص امت است چنانچه در حدیث هست که حضرت موسی ع عرض کرد خدایا
بچه جهت امت محمد ص بر سایر امتها تفضیل داده ندا رسید به هر ده خصلت گفت چیست
انخصلت تا بنی اسرائیل را بگویم بجا اورند ندا رسید که انعبارتست از صلوة و زکوة و صوم
و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشورا گفت خدایا عاشوراء چیست ندا رسید که ان

حدیث حضرت موسی علیه السلام

کریستن وکریانیدن بر سبط پیغمبر آخر الزمان صلعم و مرثیه کردن و عزاداشتن بجهة مصیبت او
ای موسی بنده از بندگان نیست در آن زمان که بگرید یا بگریاند و تعزیه بر فرزند مصطفی را بدارد مگر
اینکه بهشت از برای اوست و کسی نیست که صرف کند مال خود را در محبت فرزند دختر پیغمبر صلعم
را دادن با غیر آن بقدر درهم باشد یا بقدر دیناره مگر اینکه مبارک کردانم از برای او در دنیا و ز
درهم هر درهم را بهفتاد برابر و کناهانش آمرزیده شود و داخل بهشت کردد و بعزتم و جلالم ما من
امرأة او رجل سال دمع عینیه فی یوم عاشورا و غیره قطرة واحدة الا و کتبت له اجر مأة شهید
بعزت و جلالم سوکند که نیست زن یا مردی که قطره اشک از چشم بریزد در روز عاشورا یا غیر آن
مگر آنکه اجر صد شهید از برای او بنویسم فنعوذ بالله من قلب لا یخشع و عین لا تدمع لیت العیون
الباخلات بدمعها یوما علیک لها العمی موجود چشمی که مضایقه میکند در کریستن بر تو
کور باد میدانم در چه زمان اشک خواهی ریخت و در کدام بلیه خواهی کریست مصیبتی که بلیه او
چگونه بینیها را بر خاک مذلت مالیدند و سرها را برابر انداختند قسم شیعیانش ذلیل شدند مگر
نمیدانی ذلة مولا ذلة عبده و عزة مولا عزة عبده است بشر هذا نیکو پرسید از ابو اسحق موسی
بن جعفر ع که مردم چه وقت ذلیل شدند فرمودند حین قتل حسین بن علی و ادعی زیاد و قتل
حجر بن عدی مردم در وقتی ذلیل شدند که حسین بن علی ع کشته شد و در وقتیکه زیاد بن ابیه والی
عراق شد و حجر بن عدی را کشتند در حدیث هست که صادق ع فرمودند که چون حسین ع کشته شد
اهل مدینه شنیدند ندائیکه منادی میکفت الیوم نزل البلاء علی هذه الامة امروز بلاء بر
این امت نازل شد پس هرگز شادی نخواهند یافت تا قائم شما قیام نماید و سینهای شما شفا
دهد و دشمن شما را هلاک کند و طلب نماید این خون را عبد الله بن عبد اللطیف تفلیسی از حضرت
صادق ع روایت کرده که چون شمشیر بر بدن حسین ع زدند و بدن او را از شمشیر مجروح کردند
و خواستند سر مقدسش را از بدن مطهرش جدا کنند منادی از جانب رب العزة از بطنان
عرش ندا کرد الا ایتها الامة المتحیرة الظالمة بعد نبیها لا وفقکم الله لاضحی و لا فطر ای امت
حیران ظالم که بعد از پیغمبر خود طغیان کردید خدا شما را توفیق نهد از برای فطر و نه بجهة اضحی یا اهل
عاشوراء یا لهفی علی البدن خذوا احذرکم یا اهل کربلا ای اهل عاشورا و این مصیبت دکان نزدند
شافع یوم نشور و بندهای خود را بجهة تاسف بر خود بکیرید لباس مصیبت بپوشید و جامهای
اندوه در بر کنید الیوم شقوا جیب الدین و انتهبت ناحمد هتک الروم و الصین امروز کریبان

دین پیغمبر صلعم دریده شد امروز پرده حرمت دین پیغمبر صلعم که اهل آسمان و زمین حرمتش را نگه
داشتند دریده شد و دختران او را مثل اسیران روم و فرنگ اسیر کردند الیوم شقوا علی الزهرا
کلها و ساودوها بتنکیب و تخرب امروز تاج و کلاه فاطمه را دریدند و او را خوار و ذلیل کردند
و او را در وادی اندوه انداختند الیوم زعزع قدس من جوانبه و طاح بالخیل سادات المیادین
امروز ارکان قدس متزعزع کردید امروز نامداران و شجاعان معرکه دلاوری را از اسبها انداختند
الیوم قام باعلی الطف نادبهم یقول من لیتیم و من لمسکین امروز روزیستکه نوحه کنندهای
کربلا و مرثیه خوان ایشان زینب خاتون بر بلندی زمین کربلا ایستاده بود و ندا میکرد که کیست
بفریاد یتیمان بیکس برسد کیست که از زنان مسکین و دختران نورس پرستاری نماید الیوم
خضب جیب المصطفی بدم امسی عبیر نحور الحور و العبیر امروز روزیستکه پیغمبر خدا لباس
اعلا بر سر نعش پسر حسینش آمد و جامه را بخون فرزند خونین کرد و خونیکه از خوشبوی
عبیر حور العین میباشد الیوم خر نجوم الفخر من مضر علی مناخر تذلیل و توهین امروز روزیست
که ستارهای درخشان فلک عزت و جلال و فخر و کمال بر روی زمین افتادند و ایشان را اهل آن
فخر و عزت خود را ذلیل کردند الیوم هتکت اسباب الهدی من فنا و برقعت غرة الاسلام بالهون
امروز روزیستکه آثار هدایت بر طرف کردید و آثار هدایت ضایع شد امروز روزیستکه برقع
و پرده خواری و ذلت بر روی اسلام افتاد اطفال فاطمة الزهراء قد فطموا من الثدی بانیاب
الثعابین طفلهای فاطمه را از شیر کرفتند و بر نیشهای زهرآلود تیر و نیزه ایشان خوردند
سبحان الله عجب داغی بر دل پیغمبر صلعم کذاشتند و عجب جراحتی بر سینه فاطمه زدند ادنی بکاه
اینکه کم بلیه روی داد و آنرا مصیبتی است عروة بن زبیر روایت میکند که در وقتیکه ابو ذر
را از مدینه اخراج میکردند بامر خلیفه ثالث مردم بجهة دلداری او با او میکفتند ای ابو ذر
دلخوش باش که آنچه بتو میکنند چون در راه خدا است سهل است ابو ذر کفت چه قدر سهل و
آسان است آنچه بمن میکنند ولکن کیف انتم اذا قتل الحسین بن علی قتلا چگونه خواهید بود شما
در حالیکه حسین بن علی را شهید کنند بخدا قسم که در اسلام قتلی عظیمتر از قتل او نخواهد بود
و بعد از قتل خلیفه خود خدا انتقام خود را از این امت خواهد کشید که هرگز او را غلاف
نخواهد و از ذریه او کسی را خواهد فرستاد که انتقام این خون بکشد و اگر میدانستید شما
که داخل بشود در مصیبت او اهل دریاها و ساکنین کوهها و صحراها و اهل آسمانها

لبکیتم واللّه حتی تزهق انفسکم هر اینه اینقدر گریه میکردید که روحهای شما از بدن بیرون میرفت اللیلة العشر لا بل یوم عاشوراء انفخة الصور لا بل نفخت مصدقا یا قیامت برپا شد و روز حشر در رسیده است که عالم متزلزل شده و آسمان و زمین مضطرب گردیده نه نه برپا نشده بلکه روز عاشورا است که لشکر زمین و آسمان را بر زمین انداختند و عالم را متزلزل کرده اند یا نفخ صور دمیده که عالم پر از آشوب شده یا آه حسرت اسیران کربلا است که عالم را کرده و دنیا را در انقلاب انداخته یوم به کسفت شمس الهدی اسفا و اصبح البدر فیه کاسف النور امروز روزیست که آفتاب هدایت منکسف گردید بجهت تاسف بر مظلومی شمس فلک امامت و دین پیغمبر صلعم ظلمانی گردید یوم به ذهبت ابناء فاطمة للبین ما بین مقتول و ما سور و روز یست که اولاد فاطمه را بعضی را بشمشیرهای اعدا پاره پاره کردند و بعضی را اسیر و شتر سوار دیار بدیار گردانیدند یا وقعة الطف خلدت القلوب اسی کانما کل یوم یوم عاشورا ای واقعه کربلا چنان اندوه دائمی در دلها گذاشتی که گویا هر روزه روز عاشورا و همه ایام ایام ماتم است یا وقعة الطف هل تدرین ای فتی او قعت دهن بتغیر و تعفیر ای واقعه کربلا ای میدانی که چگونه بزرگوار را در بلا انداختی که او را پاره پاره کردند و در نعش او را بر خاک مالیدند مغتسل بدموع من احبته و دم نحر بسیف الکفر منحور شهید بغسلی که او را از آب دیده دوستانش بود و خون سینه مجروحش بود که بشمشیر کفر او را نحر کرده بودند ما عمضت عینه ایدی احبته و لا جنازته شیلت بتوقیر بی پرستاری که کسی نبود که چشمهای او را برهم گذارد در وقت مردن و دو سه نبود که جنازه او را از زمین بردارد فیا سماء جری هذی الامور علی مثل الحسین فموری بعده ای آسمان آیا این ظلمها بر مثل حسین ع میکنند و این ستمها بر جگر گوشه پیغمبر صلعم مینمایند ای آسمان متحرک و متزلزل شو و خراب شو و انت یا ارض صیری بعده قطعا و یا جبال علی بحر التربعی ای زمین بعد از کشته شدن حسین ع سرنگون و پاره پاره شو ای کوهها بر جا خود قرار مگیرید که لشکر آسمان و زمین را کشتند و بدنش را بر زمین انداختند و عالم را پر آشوب کردند بدانکه حکایت مبارزت آنحضرت و جدال او و شهادت آنحضرت را اگر چه نمیتوان آنرا در حیز تحریر و تقریر در آورد و جگرها را کباب میکند و غایت بحر از برای گوینده و شنونده میباشد اینست که بر سر و سینه زنند و اینها لا بق این مصیبت نیست لکن ذکر مجاهدت انشجاع مظفر و وارث حیدر صفدر و کیفیت آن قتال ابطال و شیر مهر که جدال به نهجی که از اخبار معتبره و اقوال معتمده بر سیده

کیفیت قتال و کارزار سید الشهداء ع

چون مشتمل بر فواید عظیمه است زیرا که مشتمل است بر معجزات کثیره که موجب زیادتی بصیرت دوستانش میباشد و علاوه باعث حزن و اندوه قلوب شیعیان میشود لهذا مجملی از کیفیت و کیفیات آن قطب فلک کمال در مقام تحریر در آورده چنانکه علمای اعلام ذکر کرده اند که بعد از آنکه اصحاب و اقوام و برادران و فرزندان عزیزش بدرجه شهادت رسیدند آنحضرت بر یسار و یمین نظر کرد یاوری ندید و گفت اللهم انک تری ما یصنع بولد نبیک خداوندا می بینی که بفرزند پیغمبر چه میکنند پس از جهت اتمام حجت صدای مبارک را با استغاثه بلند کرد که هل من راحم یرحم آل الرسول المختار هل من ناصر ینصر الذریة الاطهار که آیا رحم کننده هست که رحم کند احمد مختار را آیا یاری کننده هست که یاری نماید جگر گوشگان رسول ابرار را هل من مجیر لابناء البتول هل من ذاب یذب عن حرم الرسول آیا کسی بهم میرسد که فرزندان فاطمه را فریاد رسی نماید آیا کسی هست که دفع شر از حرم پیغمبر صلعم نماید هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا آیا خداپرستی هست که در حق ما از خدا بترسد آیا فریادرسی هست که غیر از این امامت را فریادرسی نماید چون ندای بی یاوری و فریاد بیمددکاری آن امام دستیار اندوه بگوش اهل حرم رسید صداها به بلند کردند و خروش بر آوردند سید الساجدین چون ناله پدر بزرگوار را شنید از خیمه بیرون آمد و حال آنکه علیل و رنجور و مریض بود و طاقت برداشتن سلاح حرب و برداشتن شمشیر نداشت ام کلثوم در عقبش ندا میکرد که ای نور دیده بجا میروی برگرد حضرت فرمود یا عمتاه ذرینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله ای عمه بگذار جهاد کنم در برابر فرزند پیغمبر صلعم سید الشهداء ع بخواهر خود فرمود بگیر او را که نگذار بمیدان رود که دنیا از نسل آل محمد خالی نماند سید بن طاوس روایت کرده که پس از آن آمد بدر خیمه و بخواهر خود زینب خاتون فرمود ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه ای خواهر طفل صغیر مرا بیاور تا او را وداع نمایم پس آن طفل را آورد بخدمت آنحضرت و بروایتی دیگر زینب خاتون آمد در نزد برادر و آن طفل را آورده عرض کرد که ای برادر این طفل سه روز است که سر در آب نخورده شربتی از آب کرده از برای او طلب نما پس آن طفل را گرفته بمیان میدان آمد تا ابن زیاد بلشکر لعنه الله و فرمود ای قوم شما کشتید شیعیان مرا و اهلبیت مرا و عهد و بیعت مرا شکستید بسبب آنکه من یاری نمودم بعهد خود بر کردم یا شربت آبی بمن بدهید کسی باز نمانده مگر زنان و اطفال که بیزم و تشنه بکار میبرند و بلکم اسقوا هذا الرضیع اما ترونه یتلظی عطشا من غیر ذنب اتاه الیکم وای

شهادت علی اصغر ع

برشما اخر اینطفل شیرخواره را شربتی از اب باو بدهید نمی بینید چگونه بخود می پیچد از تشنگی
لغواورا گاهی نمیباشد وانحضرت با ایشان در گفتگو بود که ناگاه حرملة بن کاهل ملعون تیری بر
کمان گذاشته بجانب ان امام عالمیان انداخت ان تیر بر گلوی مبارك انطفل امد و گلوی مبارك
اورا از هم شکافت و بروایت شیخ مفید در وقتیکه اورا بنزد انحضرت اوردند اورا گرفته میبوسید در
کنار خود گرفته که ان ملعون تیر را انداخت و بر حلقوم مطهرش امد و گلو نیز را از هم شکافت انحضرت
چون اینرا مشاهده فرمود بی اختیار اشك از دیده حق بینش جاری گردید واورا بوسه داد
وچشمش را باسمان کرده گفت اللهم انت الشاهد علی قوم قتلوا اشبه الناس بنبیك محمد اخدا
گواه باش براینقوم که کشتند شبیه ترین خلق را به پیغمبر تو پس دو دست را بزیر گلوی انطفل گرفته
چون دستهایش پر از خون میشد انرا بسوی اسمان میریخت و میفرمود سهل است انچه بمن میکنند
چون در نظر خداست و بر او پوشیده نیست پس با دست مبارك را بزیر انخون گرفت تا دستهایش
پر از خون شد بخود خطاب میکرد و میفرمود ای نفس صبر کن و تحمل پیشه کن در بلاهائیکه
بتو میرسد پس رو بدرگاه خداوند بی نیاز کرده عرض کرد خداوندا می بینی که چه میکنند بما و چه
بلاها میکشیم در دنیا انرا ذخیره اخرت ما گردان و بروایت ابی مخنف لوط بن یحیی گفت خداوندا
فرزندیکه از ناقه صالح کمتر نمیباشد خداوندا اگر مقدر شده است که ما بر ایشان نصرت نیابیم
اینها را از برای اخرت ما قرار داده از حمید بن مسلم نقل شده که من با عسکر پسر زیاد بودم و نظر
میکردم بسوی انطفل که بر روی دست سید الشهداء شهید شد ناگاه دیدم از خیمه زنی بیرون امد
که نور رویش نور افتاب را فرو گشاند یا برادر من زنان نگاهی میافتاد و گاهی بر میخواست و میگفت وا
ولداه وا قتیلاه و وا مهجة قلباه تا امد نزد انطفل و خود را بر روی او انداخت و دختران
چند از خیمه بیرون دویدند و خود را بر روی نعش انطفل شهید انداختند سید الشهداء
با قوم در گفتگو بود چون اینرا دید بهمان حال بسوی ان زن رفت و اورا موعظه و نصیحت کرد
و بعد از او ملاطفت اورا بخیمه بر گردانید بکسانیکه در دور او بودند پرسیدم که بودند این زن
گفتند ام کلثوم و ان دختران فاطمه و سکینه و رقیه میباشند و بروایت صاحب احتجاج انحضرت
خود از اسب فرود امدند و بغلاف شمشیر خود زمین را گود کرد و انطفل را بدان بخون رنگین
کرده واو را در انجا دفن نمود پس خود مصمم رفتن بمیدان و مقاتله لشکر حزب شیطان گردیدند
و بنا بر روایت صاحب منتخب وغیره برد رسول خدا را پوشید و درع پیغمبر را در بر کرد و شمشیر

انحضرت را حمایل کرد و اسب انحضرت سوار شد و امد بدر خیمه و ندا کرد یا سکینة یا فاطمة
یا ام کلثوم یا زینب علیکن منی السلام ای دختران نورس و ای خواهران بیکس و ای یتیمان بی پرستار
و ای محنت کشان بی غمخوار و ای عیال بی مونس و ای اطفال بی معین بغریبان دیار بلا و ای اسیران
درد و غم نوبت پرستاری شما رسیده و اینك نوبت شهادت من در رامد زنان و دختران که اینرا
از ان سید مظلومان شنیدند از خیمه ها بیرون دویدند و بدور شمع قدش پروانه وار میگردیدند
سکینه که دختر انحضرت بود و مادرش رباب دختر امرء القیس بود انحضرت تعلق بسیار بخود
و مادرش داشت چنانکه در بارۀ ایشان فرموده لعمرك انني لاحب دارا تکون بها سکینة والرباب
بجان تو که من دوست میدارم خانه را که در ان سکینه و رباب میباشند احبهما وابذل جل مالی
ولیس لعاتب عندی عتاب ایشانرا دوست میدارم سهل است که عمده مال خود را صرف
ایشان میکنم و کسی را نمیرسد که مرا عتاب نماید در اینخصوص باری سکینه گریه کنان بخدمت
انحضرت امد چون اورا بسیار دوست میداشتند اورا بسینه چسبانید و اشك از دیدهایش پاك
میکرد و میفرمود سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منك البکاء اذا الحمام دهانی زود باشد
که زمانیکه بر تو برسد و بطول انجامد گریه تو بعد از انکه من از پیش تو بروم لا تحرقی قلبی
بدمعك حسرة ما دام منی الروح فی جثمانی ای سکینه گریه مکن و دل مرا مسوزان از اشك دیده
خود تا روح در بدن منست فاذا قتلت فانت اولی بالذی تاتینه یا خیرة النسوان چون من
کشته شوم تو که فرزند ناز پرورد منی اولی میباشی در گریستن بر من پس سکینه گفت ای پدر تن بمرگ
داده و راضی بمرگ شده فرمود ای نور دیده چگونه تن بمرگ ندهد کسیکه یاوری ندارد و معینی
ندارد عرض کرد ای پدر ما را بحرم جد خود برگردان انحضرت فرمودند هیهات اگر مرا میگذاردند
بخود من خود را بمهلکه نمی انداختم زنان چون اینرا شنیدند صدا بگریه و خروش ناله بر اوردند
انحضرت ایشانرا دلداری داده و ساکت فرمود بنا بر طاوس میفرماید که شمر بن ذی الجوشن با عده
حمله کرد بر خیمه سید الشهداء و نیزه خود را بر خیمه انحضرت زد و گفت اتش بیاورید تا خیمه را
با هر کس که در اوست بسوزانم انحضرت فرمود ای پسر ذی الجوشن ایا تو میخواهی که اهل و عیال مرا
بسوزانی پس شبث بن ربعی شمر را سرزنش از این اراده نموده و ان ملعون از اراده خود در گذشت
چون انحضرت بیحیائی انقوم را مشاهده فرموده و دانست که بغیر کشته شدن چیزی نیست فرمود
ابغونی ثوبا عتیقا لا یرغب فیه اجعله تحت ثیابی لئلا اجرد بعد قتلی یعنی جامه کهنه که

کسی را رغبت در ان نباشد بجهة من بیاورید تا در زیر لباس خود بپوشم تا انکه بعد از کشتن شدن کسی بدنم را برهنه میکنند ان جامه کهنه بر بدنم بماند و بدنم برهنه و عریان و بیساتر نماند فَاِنّی مَقتولٌ مَسلوبٌ من میدانم که کشته میشوم و مرا برهنه میکنند پدر و مادر شیعیان بفدای مظلومیت بادای ابی عبد الله همینکه زنان دل سوخته او این را شنیدند صداها بگریه بلند کردند و فریاد و فغان بر اوردند حضرت فرمودند مهلاً فَاِنَّ البُکاءَ اَمامَکُنَّ مدارا باشید تعجیل در گریه مکنید که گریه بسیار در پیش دارید پس صغیره تبان یعنی زیر جامه کوچکی از برای او اوردند فرمود لا ذاکَ لِباسُ مَن ضُرِبَت عَلَیهِ بِالذِّلَّة این لباس لباس کسیست که در ذلت امت مبتلا و بروایت ابن شهر اشوب فرمود این را نمیخواهم زیرا که این لباس اهل ذمه میباشد پس جامه از ان واسع تر اوردند انرا پوشید و بروایتی ابن طاوس جامه از برای او اوردند او انرا پاره پاره کرد و در زیر لباس خود پوشید فَلَمّا قُتِلَ جَرَّدُوهُ مِنهُ او چون او را کشتند ان جامه پاره پاره را نیز از بدن شریفش بیرون کردند پس زیر جامه حریر طلبیدند انرا نیز پاره پاره کرد و پوشید تا برهنه نشود چون او را شهید کردند ابجر بن کعب انرا از بدن نازپرورد دامان پیغمبر کنده بدنیکه بر سینه پیغمبر و فاطمه عم پرورش یافته بود عریان و برهنه در میان خاک و خون انداخت مَن مُخبِرُ الزَّهراءِ اَنَّ حُسَینَها بَینَ الوَری عارٍ عَلی تَلعاتِها کیست که خبر نماید فاطمه زهرا را که حسینش را برهنه و عریان در میان بیابان انداختند وَ رُؤُسُ اَبناها عَلی سُمرِ القَنا وَ بَناتُها قَد اُهدِیَت اِلی شاماتِها سرهای اولادش را بر نیزها زده اند و دختران او را هدیه بشام میبرند یا فاطمة الزَّهراءِ قُومی وَ اندُبی اَسراکِ فی اَشراکِ ذُلِّ عِداتِها ای فاطمه برخیز و ندبه و نوحه کن بر فرزندان اسیر غریب که همه را بر دامها مکر دشمنان افتاده اند و آن ملعون شقی جمیع انجمل دستهای او در زمستان خشک میشد و در تابستان خون و چرک از ان میامد تا بجهنم واصل گردید الشیعیان چون ان امام عالمیان و سرکرده مظلومان ان جامه پاره پاره را پوشید اهلبیت خود را وداع میکرد وداع بازپسین چون اهلبیت و زنان اینحالت را دیدند نالة الوداع الوداع الفراق الفراق در انها بلند شد و شورشی در میان ان بیکسان بلند شد که کسی تاب دیدن ان نبود اینجناب بانها تسلی داد و روانه شد و در بعضی از روایات وارد شده که انحضرت عمامه رسول خدا را بر سر بست و زره انحضرت را پوشید و برد رسول خدا را پوشیده شمشیر انحضرت را حمایل نمود و بر اسب انحضرت که انرا فرس میمون میگفتند سوار شد و با این هیئت امد تا لشکر را انگروه بیحیا در رفت

گفتگوی آنحضرت با قوم کوفه و شام

میان میدان و گفت یا اَهلَ الکوفَةِ اَنشُدُکُم بِاللهِ هَل تَعرِفُونی شما را بخدا قسم میدهم که ایا مرا میشناسید گفتند بلی تو حسین بن علی عم میباشی و جد تو پیغمبر خداست گفت شما را بخدا قسم میدهم که ایا میدانید که این شمشیر پیغمبر خداست که من ان را حمایل دارم گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم میدهم میدانید که این عمامه رسول خداست بسر دارم گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم میدهم که ایا میدانید که پیغمبر خدا بمن و برادرم فرمود اَنتُما سَیِّدا شَبابِ اَهلِ الجَنَّةِ گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم میدهم که ایا میدانید از مشرق تا مغرب در میان شما یا غیر شما فرزند پیغمبری غیر از من باشد گفتند خدا میداند که بغیر از تو فرزند پیغمبری نیست فرمود فَبِمَ تَستَحِلّونَ دَمی چرا خون مرا حلال میدانید گفتند انچه گفتی همه را میدانیم ولکن دست از تو بر نمیداریم تا ترا تشنه بکشیم از سید الساجدین روایت شده است که چون پدر بزرگوارم این خطبه را خواند و جواب ان قوم شقاوت مآب را شنید امد بسوی خیمه و اشک از دیده اش میریخت چون بدر خیمه رسید خواهر انحضرت زینب از خیمه بیرون امد مضطر و حسرت ناک دامن بر زمین کشان و شنیده بود جواب قوم را که بانحضرت گفته بودند پس گفت یا اَخی هذا کَلامُ مَن اَیقَنَ بِالقَتلِ ای برادر این گفتگو گفتگوی کسیست که یقین بکشته شدن داشته باشد فرمود بلی ای خواهر کَیفَ لا یُوقِنُ بِالقَتلِ مَن لا مُعینَ لَهُ وَ لا مُجیرَ ای خواهر چگونه یقین بکشته شدن نداشته باشد دل کسیکه یاوری و دادرسی ندارد پس گریبان دریده و گلوی پدرم گرفت و بگریه در امد چون زینب خواهر برادر و مظلومی او را دید گفت وا ثُکلاهُ یَنعی الحُسَینُ نَفسَهُ برادرم خبر مرگ خود را میدهد وا مُحَمَّداهُ وا عَلِیّاهُ وا فاطِمَتاهُ وا حَسَناهُ وا حُسَیناهُ شیخ مفید و دیگران ذکر کرده اند که چون انحضرت بمیدان امد حمله کرد بر ان قوم و این رجز را خواند کَفَرَ القَومُ وَ قِدماً رَغِبوا عَن ثَوابِ اللهِ رَبِّ الثَّقَلَین ای قوم کافر شدید و از دین بر گشتید و از قدیم اعراض کرده بودند از ثوابها اخرت قَتَلَ القَومُ عَلِیّاً وَ ابنَهُ حَسَنَ الخَیرِ کَریمَ الاَبَوَین حَنَقاً مِنهُم وَ قالوا اَجمِعوا وَ احشُروا النّاسَ اِلی حَربِ الحُسَین همین قوم پدرم علی مرتضی را کشتند و برادرم حسن مجتبی را کشتند و او را کشتند از کینها یکه در دلها داشتند چون از کشتن ایشان فارغ شدند و مرا تنها دیدند گفتند جمعیت کنید و مردم را جمع کنید از برای حرب حسین عم و کشتن او یا لَلقَومِ مِن اُناسٍ رُذَّلٍ جَمَعوا الجَمعَ لِاَهلِ الحَرَمَین ثُمَّ صاروا وَ تَواصَوا کُلُّهُم بِاجتِیاحی لِرِضاءِ المُلحِدَین وای بر این اراذل که لشکر جمع میکنند از برای صاحب حرم خدا و رسول این گروه ملحد که سلب یکدیگر و صیت کردند هر یک بدیگری

سفارش میکنند با استیصال این جواطر جوئی دو ملحد لم یخافوا الله من سفک دمی لعبید
الله نسل الکافرین وابن سعد قد رمانی عنوة بجنود کوکوف الهاطلین از خدا نمی ترسند
در ریختن خون من بجهت عبید الله که نسل دو کافر مرتد است و پسر سعد بسوی جنگ آمد او با لشکرها
انبوه بشمار لا لذنب کان منی قبل ذا غیر فخری بضیاء النیرین بعلی الخیر من بعد النبی والنبی
القرشی الوالدین کلاهما نکرده ام که پیش از این مستوجب این عقوبت باشم و تقصیری ندارم
بجز اینکه همیشه فخر میکردم بکسی که نور او روشنی میدهد شمس و قمر را که فخر میکنم به پدرم علی را
وبجدم احمد مختار خیرة الله من الخلق ابی ثم امی فانا ابن الخیرتین فضة قد خلصت من ذهب
فانا الفضة وابن الذهبین ذهب فی ذهب فی ذهب ولجین فی لجین فی لجین پدر و مادرم
بهترین خلق خدا میباشند پس فرزند و برگزیده از خلق خدا میباشم نقره خالصی هستم که از
طلای صاف کرده بیرون آمدم پس فرزند دو طلای خالص میباشم والذی شمس وامی قمر فانا
الکوکب وابن القمرین جوهر من فضة مکنونة فانا الجوهر وابن الدرتین من له جد کجدی
فی الوری او کشیخی فانا ابن العلمین فاطم الزهراء امی وابی قاصم الکفر ببدر وحنین در همه
روزگار کدام جد مثل جد من است و کدام پدر مثل پدر من و مادرم فاطمه زهرا است و پدرم علی
مرتضی که بشمشیر آبدارش قامت کفر شکسته گردید و علم کفر سرنگون شد عبد الله غلاما بالغا
وقریش یعبدون الوثنین یعبدون اللات والعزی معا وعلی کان صلی القبلتین مع
رسول الله سبعا کاملا ما علی الارض مصلی غیره پدرم که ایمانش از همه کس بیشتر بود
ایمان بخدا داشت و بندگی خدا میکرد در حالیکه طفل بود و ببلوغ نرسیده بود و قریش همه
بت پرست بودند ایشان لات و عزی می پرستیدند و پدرم بدو قبله نماز کرد و هفت سال
با پیغمبر نماز کرد که نمازگذاری در روی زمین بغیر از این دو بزرگوار بهم نمیرسید فهجر الاصنام
لم یعبدها مع قریش لا ولا طرفة عین مرة عمی یدعی جعفر خلق الله له جناحین پدر کسی
بود که طرفة العین عبادت معبود بغیر حق نکرد و کیست که عمش مثل عم من باشد که خدا دو بال
باو داده که در بهشت پرواز نماید نحن اصحاب العبا خمستنا قد ملکنا شرقها والمغربین
نحن لنا جبرئیل سادسنا ولنا الکعبة ثم الحرمین ما پنج تن از آل عبا ما الله میباشیم
مشرق و مغرب عالم را و شما رعیت و عبیدها میباشید که شمشیر بر روی ما میکشید ما پنج نفر
هستیم که در همه عالم کسی نبود که سادس ما گردد تا آنکه جبرئیل ششم ما گردید جدی المرسل

مصباح الدجی بابی المولی له بالبیعتین والذی خاتمه جاد به حین ولی راس للراکعین
قتل الابطال لما برزوا یوم احد وببدر وحنین اظهر الاسلام رغما للعدی بحسام
صارم ذی شفرتین بدانکه این بعضی از اشعار مشهوره آنحضرت بود اکثر کتب مقاتل
مذکور است با زیاده و کمی اگرچه پیش از این در بعضی از کتب مقاتل نقل شده لکن بجهة اختصار اکتفا
بهمین شد پس آنحضرت روحی له الفداء در برابر آن قوم ایستاد و شمشیر را برهنه کرده بود
و بر دست داشت آیسا من الحیوة عازما علی الموت در حالتیکه از زندگی خود مایوس بود و عازم
مرگ شده بود و این اشعار را میخواند انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا
حین افخر منم فرزند علی مرتضی که بهتر از همه عالم است از آل هاشم همین فخر مرا بس است اگر
خواهم فخر کنم وجدی رسول الله اکرم من مضی ونحن سراج الله فی الارض نزهر وفاطم
امی من سلالة احمد وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر وفینا کتاب الله انزل صادقا وفینا
الهدی والوحی بالخیر یذکر ونحن امان الله للناس کلهم نسر بهذا فی الانام ونجهر
ونحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا بکاس رسول الله ما لیس ینکر وشیعتنا فی الناس اکرم
شیعة ومبغضنا یوم القیمة یخسر فطوبی لعبد زارنا بعد موتنا بجنة عدن صفوها
لا یکدر محمد بن ابیطالب میگوید که پس آنحضرت طلب مبارز کرد و هر کس از مبارزین نامدار
که بکارزار آمد از دست آن شاهنشاه روزگار طعمه شمشیر آبدار گردید و بدرک اسفل نار روانه
گردید تا آنکه گروه بسیار بجهنم واصل کرد پس در میمنه لشکر پسر سعد حمله کرد و میگفت
الموت خیر من رکوب العار والعار اولی من دخول النار کشته شدن بهتر از گذاشتن عار بر خود
و قرار دادن عار بر خود اولی است از داخل شدن آتش جهنم است پس بر میسره لشکر حمله کرد و میگفت
انا الحسین بن علی آلیت ان لا انثنی احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی منم حسین بن علی
قسم خورده ام که رو بر نگردانم از شما و حمایت میکنم عیال پدر خود را و بر دین و آئین ختم النبیین
میروم و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که حمله کرد بر قوم و صیحه میزد بر ایشان مثل پدرش
حیدر کرار فاقلب میمنتهم علی المیسرة ومیسرتهم علی المیمنة لشکر را بر هم زد بنحوی که میمنه ایشان
قلب بمیسره و میسره منقلب بمیمنه گردید و هر کس که نیزه او میشد از نامداران او را بر زمین
میزد پس بر قلب سپاه زد و شمشیر و نیزه ایشان را مثل برگ درخت بر زمین میریخت تا چهار صد
سواره و پیاده را داخل جهنم کرد از حمید بن مسلم روایت کرده اند که گفت بخدا قسم ندیده بودم

که هرگز کسی را که این کثرت و جمعیت دور او را گرفته باشد و حال آنکه اولاد و اهلبیت و اصحاب
او را کشته باشند که دلش محکم‌تر و قوی‌تر باشد از وی بدرستیکه آنگروه بیحد بر وحمله میکردند پس او با
شمشیر خود برایشان حمله میکرد فَتَنْکَشِفُ عَنْهُ اِنْکِشَافَ الْمِعْزٰی اِذَا شَدَّ عَلَیْهَا الذِّئْبُ پس از او
میگریختند و راه میدادند مثل گریختن گوسفندان که گرگ بر آنها بیفتد و حمله میکرد و حال آنکه
سی هزار نفر صلاح پوش در برابرش ایستاده بودند فَیَنْهَزِمُوْنَ بَیْنَ یَدَیْهِ کَاَنَّهُمُ الْجَرَادُ الْمُنْتَشِرُ
پس میگریختند از برابرش مثل ملخ که کسی ایشانرا متفرق نماید پس برمیگشت بجای خود و میفرمود
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ چه نیکو میگوید در این مقام فَشَدَّ عَلَیْهِمْ فَهُوَ نَجْلُ الْاَشَدِّ
لَهَا شِدَّةً خَافَتْ بِکُلِّ مُنَافِقٍ یعنی حمله بر آن اشقیا او فرزند حمله کننده‌ترین و تمام‌ترین خلق
و چکیده شجاعت و قلب لشکر فنون و مکرمتها است فَبَعْضٌ مُحِبِّیْنَ یُشَبِّهُ حَالَهٗ بِوَصْفِهٖ
عِنْدَ الْوَصْفِ غَیْرُ مُطَابِقٍ بعضی از دوستانش تشبیه میکند حال او را و شجاعت او را بوصفی
مثل آنکه یکی تشبیه میکند او را بشیر خشمناک و یکی تشبیه میکند به نهنگی که در دریا حرب غوطه
ور باشد امثال این تشبیهات و تشبیه نمودن درست نیست بجهت آنکه نهنگ و شیر و غیر اینها از
فاضل بطش و صولت او خلق شده‌اند و شیران عالم و نهنگان بنی آدم در قوه و شجاعت خود
از زیادتی سطوات او استمداد میجویند اِنْ شَاءَ یُفْنِیْ کَانَ عِزْرَئِیْلُ خَادِمًا لَهٗ صَادِرًا اَمْرُهٗ
بِالْمَخَانِقِ من چنین میگویم که هرگاه میخواست فانی نماید ملک الموت از خادمان بود از برای او که
هر امر که میکرد اطاعت مینمود وَاِمَّا عَنِ الْاَرْوَاحِ لَبَّتْ مُطِیْعَةً وَتَحْرِیْکُهَا عَنْهُ بِحُکْمِ الْوَثَائِقِ
اگر ارواح آن کافران را میطلبید همه بدنهارا انداخته لبیک گویان در خدمتش حاضر بودند
حرکت کردن آن ارواح بامر او امر نیست که در روز اول چنین قرار داده شده باز بعد از آن جمله جنگها
در بعضی از کتب مقتل مذکور است بخیمه برگشت و نزد عیال و اطفال خود آمد شنید صدای گریه
دخترش را با و خطاب کرد که ای سکینه گریه مکن که من تاب گریه‌ترا ندارم بعد از این بسیار خواهی
گریست باز دیگر زنان و دختران و خواهران دور او را گرفتند و بهر طرف بر غریبی و بیکسی او
میگریستند ایشانرا دلداری داده روانه میدان گردید باز بر ایشان حمله کرد فَاَقْلَبَ اَوَّلَهُمْ عَلٰی
اٰخِرِهِمْ فَانْکَشَفُوْا مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَبَعْضُهُمْ بَعْضًا آن لشکر گرانرا بهم زد و از پیش آن اسد الله
میگریختند بنحویکه بر دیگر هم میریختند بهم میخوردند تا آنکه ایشانرا از شر بعید دور کرده و اسب خود را
در میان ایشان راند وَکَادَتْ اَنْ تَطْلُعَ رُوْحُهٗ مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ و از حرب چنان از تشنگی بر و غالب شده

بود که نزدیک بود روح مبارکش از بدنش جدا گردد هم چنین اسب او چنان تشنه شده بود که
نزدیک بود هلاک گردد و اسب از شدت عطش میخواست که آب بیاشامد حضرت با و خطاب فرمود
که تو تشنه و منهم تشنه بخدا قسم که نمی‌چشم آب را تا تو آب بخوری چون اسب این سخن را شنید سر را
گرداند نخورد حضرت خطاب با و کرد که اشرب فَاَنَا اَشْرَبُ تو بخور که منهم میخورم پس کفی از آب
برداشت که بحلق تشنه برساند ناگاه حصین بن نمیر ملعون تیری انداخت که بر دهان شریفش خورد
تیر را کشید خون از زخم میجوشید بدست مبارک میگرفت و بهوا میریخت و گفت یَا رَبِّ اِلَیْکَ
اَشْکُوْا مِنْ قَوْمٍ اَرَاقُوْا دَمِیْ وَمَنَعُوْنِیْ شُرْبَ الْمَاءِ خدایا بسوی تو شکایت میکنم از گروهیکه
خون مرا ریختند و نگذاردند مرا که شربتی از آب بحلق تشنه‌ام برسانم باز خواست آب بیاشامد
پس سعد گفت وای بر شما اگر آب بیاشامد همه شما را خواهد کشت ناگاه ملعونی فریاد زد که اَدْرِکْ
خَیْمَةَ النِّسَاءِ فَقَدْ هُتِکَتْ که ای حسین خیمه زنانرا تاراج کردند پس اسب را دوانید و بر ایشان حمله
کرد و خود را بخیمه رسانید خیمه را سالم دید دانست که این از مکر و غدر آنگروه غدار بوده
خواست باز دیگر مراجعت نماید سید الساجدین فریاد زد یَا اَبَهْ تَوَقَّفْ حَتّٰی اُوَدِّعَکَ ای پدر باش
دیدار باز پسین ترا به بینم و گلی از گلزار جمالت بچینم و زنان و دختران همه از خیمه بیرون دویدند
و مانند پروانه بدور آن شمع بزم هدایت جمع شدند و گویا میگفتند بجانب پدرت ز میر اشتاب مکن
بسوی فلک خویش اضطراب مکن نظر بجانب طفلان خود انداز غنیمتست بهر از دلم کباب مکن
و در بعضی از کتب مقتل مذکور است که این دفعه آخر آنحضرت بود که بسوی خیمه‌ها آمد
پس پرده کیان سرادق عصمت را طلبید و دختران و خواهران را در بر کشید و بر سینه ایشان دست
تسلی بخشید و ناله الوداع الوداع و فریاد الفراق الفراق در میان آن بیکسان بلند گردید
پس گریه کنان رفت و بر سر بالین فرزندش زین العابدین رفت و او را در بغل گرفت و روی او را بوسه داد
و او را نوازش فرمود و اسرار امامت را با و سپرد و سفارش زنان را با و کرد و سفارش او را بزنان
و فرمودای زنان آماده مصیبت باشید زنهار که دست از صبر و شکیبائی بر ندارید و کلام
ناخوش بر زبان میاورید که باعث نقص ثواب شما شود چون کشته شوم مو به پیشانی مکنید
و طپانچه بر چهره مزنید و سینه مخراشید و جامه چاک منمائید و واویلا و واثبورا مگوئید
اما شما را از گریه منع نمیکنم که شما غریبانید و مصیبت زدگان شعر فَیَا لَیْلٰی لَا تَلْطِمِیْ یَا بِنْتَ الزَّهْرَاءِ خَدَّکِ
مِنْ قَتْلِیْ وَقَدْ عَمَّرْنَا عَضَادَاتِ اَشْجَانٍ وَلَا تَشُقِّیْ عَلَی الْحَبِیْبِ صَارِخَةً فَالشَّقُّ کَشْفٌ وَنَشْرٌ

الشعر خدلان ای خواهرای دختر فاطمه بجهت کشتن مزطلبا بجز بر رو مزن اکرچه اندوه تو بسیار باشد
و جامه را مدر و موی سر را پریشان مکن لکن اذا انصبغت فی الرمضاء منجدلا واغطر شامخ
المعروف بنیانی حتی حنین حمام الایک بادیة واستمطری الدمع حیث السحب اعیانی لکن
ای خواهر هرگاه بر زمین بیفتم و مرا شهید کنند و بدنم را پاره پاره بر زمین اندازند اشک از
ابر دیده جاری کن و ناله دلسوز از پرده جگر بکش وان تفرقت الایتام فانتدبی لجمعها فالجزاء
فی البعث غفران چون طفلهای یتیم از ترس و جور ظالمان در بیابان متفرق شوند تو مادر
کن و ایشان را جمع آوری تا که خداوند تو را جزای خیر دهد و بیامرزد وان یشق علیها سیر
فاتیدها فاسترشدیه وان غاز لک الحسان ای خواهر اگر در وقت اسیری ایشان را به تندی
برانند پس مولکان ایشان را التماس کن که مدارا کنند اگر چه میدانم که رحمی در دلشان نیست
واحسب از ایشان سر نمیزند واستسقی من خصمال الماء ان شکت عطشا فرمارقان
الشط ملان اگر تشنه شوند پی بجهت ایشان طلب کن شاید بر ایشان رحم کنند و شربت آبی
با ایشان بدهند بد بختیکه ابراد درین صحرا قریبی نیست برآکه این شط عظیم مملو است فهذا
علی ابوها ان دعت بابٍ والمؤمنون لها فی الله اخوان اینک فرزندم علی بجای پدر ایشانست
اگر بهانه پدر بگیرند و مؤمنان بمنزله برادر ایشانند اگر برادر جویند الخ پس انشجاع مظفر
بار دیگر بمیدان آمد و مانند شیر خشمناک خود را بر آنقوم بی باک زد لشدت عطشی که داشت
و نظر بعادت تجاربه و طبیعت بشریه باز اراده فرات کرد و اورا مانع شدند و نگذاشتند که بآب رسد
و بنا بر روایتی خود را بفرات رسانید و دکوه را که ظرفیست کوچک بجهت آب خوردن پر از آب کرد و
خواست تناول نماید مردی از قبیله بنی دارم که اورا زرعة بن شریک میگفتند تیری بر حنک شریفش زد و
که رکوه از دستش افتاد تیر را کشید خون از ریش جاری گردید آنرا میگرفت و فرمود هکذا
و باسمان میریخت وارد شده استکه آنملعون را حرارتی در باطن او و پشت او بهم رسید که او را
باد میزدند و یخ بر شکمش میمالیدند و کافور بر پشتش و میگفت عطش مرا کشت ظرفهای بزرگ را
پر از سویق و آب میآوردند که از برای پنج نفر کفایت میکرد میخورد و میگفت اهلکنی العطش
دلو بزرگ پر آب میاوردند همه را میخورد و ساکن نمیشد چنین بود تا شکمش پاره پاره شد
بهادیه ملحق گردید اما آنحضرت زخم خود را طعنه دران داخل کرده و از اسب بمیدان رو بروایتی
بعد از آن ما بوس از آب شد دانسته که آب را و نمیدهند مکر بدست جدش و پدرش شراب طهور بنوشد

فرمود بشیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی یعنی شیعیان
من در حالیکه آب خوشکوار بنوشید مرا یاد کنید که مرا با لب تشنه کشتند و اگر کسیرا در غریبی
افتاده یا بجرم کشته شده بر غریبی و شهادت من زنده و نوحه کنید و بالجمله انشجاع مظفر دیگر بار
بر آنقوم بد گهر حمله کرد چنان حمله که بوصف در نمی آید و در بعضی از روایات وارد شده است که
شمر ولد الزنا چون حملات و شجاعتهای آنحضرت را در غیر فرار دید مشاهده کرد بعمر سعد گفت ای امیر
مبارزت نمودن با این مرد هلاک ما است بخدا که اگر همه روی زمین با او مبارزت نمایند همه را
هلاک خواهد کرد ما رأیت رجلا یقتل بنوه واخوته واصحابه اربط جاشا من الحسین
هرگز ندیده ام کسیکه اولاد و برادران و یاوران او همه کشته شوند که قویتر باشد دلش از حسین
با اینکه میبیند ایشانرا که در پیش روی او افتاده اند ولا شک انه ضلع من اضلاع النبوة
ابن سعد امر کرد لشکر را به فرقه شوند فرقة بالسیوف والرماح وفرقة بالنبل والاحجار یکفرقه
با شمشیر و نیزه و فرقه دیگر با تیر و سنگ پس تیر زنان و سنگ اندازان بیکطرف و نیزه داران و شمشیر
زنان بیکجانب آن ماه برج مظلوم حسین حمله کردند و از هر جانب تیر و نیزه و شمشیر و سنگ بر آنحضرت
میزدند پس او نیز بر ایشان حمله کرد با اینکه سی هزار نفر از جمیع جانب بر او حمله میکردند فکانوا
علیهم فرّوا عنه فرار الجراد المنتشر هرگاه در میان ایشان میتاخت مثل ملخی که در میان ایشان راه
رود از چپ و راست میگریختند پس می آمد در مقام خود می ایستاد و میگفت لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم حمید بن مسلم میگوید والله لقد رایت شیئا مخضوبة بالدم ودرعه بان
علیه بکیانا ولیس یروع للناظرین وهو اذا شد علیهم انکشفوا من بین یدیه انکشاف الغنم
اذا شد علیه الذئب بخدا قسم دیدم او را که از بس خون از زخمهایش آمده بود ریش مبارکش
رنگین شده بود و بغده او را خون فرو گرفته بود که زره اش پیدا نبود بنیانی دیگر و زره از خون
بر تو ذره اش ظاهر شده پدر و مادرم فدای مظلوم شود با اینحال هرگاه بر ایشان حمله میکرد
مانند گوسفند که گرگ بر او حمله کند میگریختند صاحب بحار از ابن شهر آشوب و محمد بن ابی طالب
روایت کرده که جمله کردند بر که هزار و هفتصد و پنجاه نفر را بدار البوار فرستاد صاحب منتخب میگوید
که چند بن هزار نفر را کشت و نقل از بعض مشایخ کرده ده هزار نفر را کشت و این اگر چه مستبعد است
لکن از انشجاع مظفر که شجاعت و جرئت را از خیر البشر میراث داشت بعید نیست جرئت خود را از صفات
خود بجمله و عطا کرده بعید نیست با دعای ابن سعد گفت الویل لکم اتدرون لمن تقاتلون هذا ابن

الا نزع البطین هذا ابن قتال العرب وای برشما میدانید که باکی مقاتله میکنید این فرزند انزع بطین است این فرزند کشنده عرب است از هر جانب ورد او را بکیرید پس چهار هزار تیر انداز او را تیرباران کردند و حایل شد لشکر میان او و حرم او صاحب مناقب سید بن طاوس میفرمایند که انحضرت صیحه زد بر ایشان و فریاد زد ویحکم یا شیعة آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از معاد نمیترسید پس در دنیا خود صاحب غیرت باشید و حمیت عرب از دست ندهید شمر گفت چه میگوئی ای پسر فاطمه فرمود من با شما جنگ میکنم و شما با من جنگ میکنید زنان را تقصیری نیست منع کنید عتاة و ظالمان خود را از حرم من تا من در حیاتم کسی متعرض حرم من نشود شمر گفت این مطلب تو روا است پس فریاد زد که کسی متعرض حرم حسین نشود و خودش را قصد کنید و با خودش جنگ کنید و لعمری انه لکفو کریم ای آن قوم جفا کار رو بآن برگزیده پروردگار کردند و روانه شد و هو مع ذلک یطلب شربة من الماء انمظلوم تشنه با آن حال شربت آبی از آن قوم طلب میفرمود هر چند میخواست که وارد فرات شود و اسب را بجانب شریعه فرات ببرد حملوا علیه باجمعهم حتی احلوه عنه همه لشکر بر آنحضرت حمله میکردند تا اینکه او را حایل میشدند از آب و اخراج الامر بکنار تشنه قطره از آب بلب تشنه اش برسید یا اباعبدالله ما خلت قبلک بحر ایماما ظما لا اسدا ترد بحر الحال پیش از تو هرگز خیالم نمیرسید که دریائی از بی آبی و تشنگی هلاک شود و هرگز گمان نمیکردم که شیری را کوسفندان و روباه صفتان او را هلاک کنند ابو الفرج نقل کرده که آنحضرت طلب آب نمود ملعونی گفت و الله لا تذوقه او ترد النار بخدا آب نمیرسی تا بجهنم وارد شوی یکی دیگر گفت ای حسین آیا نمی بینی که آب فرات چگونه مثل شکم ماهی موج میزند بخدا قسم نخواهی چشید تا از تشنگی بمیری آنحضرت فرمود اللهم امته عطشانا خدایا او را از تشنگی بکش راوی میگوید بخدا قسم که آن ملعون از تشنگی داد میزد و آب میطلبید آب با و میدادند میخورد و آنقدر که حلقش پر میشد باز فریاد میزد که آب بدهید که تشنگی مرا کشت پس چنین بود تا بجهنم رفت لا رحمه الله و در بعضی از کتب نقل کرده است پس آنحضرت ایستاد و فرمود خیرة الله من الخلق ابی بعد جدی فانا ابن الخیرتین والدی شمس و امی قمر و انا الکوکب و ابن القمرین تا آخر ابیات سید بن طاوس و دیگران روایت کرده اند که ناگاه ملعونی که او را ابو الحتوف جعفی میگفتند تیری انداخت آن تیر آمد و بر پیشانی نورانی آن امام مبین نشست چون تیر را کند خون بر روی شریفش جاری گردید و روی مبارکش و محاسن شریفش رنگین گردید پس رو بدرگاه بی نیاز کرد و گفت اللهم انک تری ما انا فیه من عبادک هؤلاء

یخون

العصاة خدایا می بینی که چه بمن رسیده از این بندگان عاصیت اللهم احصهم عددا و اقتلهم بددا و لا تذر علی وجه الارض منهم احدا و لا تغفر لهم ابدا پس بار دیگر بر ایشان حمله کرد مانند شیر خشمناک و آنجناب چنان دلاور بود که فجعل لا یلحق احدا الا بعجه بسیفه فیقتله و السهام تاخذه من کل ناحیة و هو یتقیها بنحره و صدره بکسی نمیرسید مگر آنکه او را بدو حصه میکرد از شمشیر و لکن تیر از جوانب آن بزرگوار میآمد و بر سینه و گلوی او میخورد و آنحضرت میفرمود ای بدترین امتها بد عملی کردید بعد از پیغمبر و بد مراعات کردید عترت پیغمبر را و دیگر بعد از کشتن من کسی را نخواهید کشت که از کشتن او بترسید و از کشتن کسی پروا کنید بلکه بعد از آنکه مرا باین طریق کشتید دیگر هر قتلی بر شما آسان خواهد بود بخدا قسم که امید دارم که خدا مرا گرامی دارد بشهید شدن بسبب آنکه مرا خوار کردید پس انتقام مرا از شما بکشد حصین بن نمیر ملعون گفت ای پسر فاطمه بچه انتقام میکشد از ما بجهت تو فرمود که اعمال شما را میان شما می اندازد و خونهای شما را میریزد پس بدترین عذابها شما را میرساند و آنحضرت جنگ کرد تا آنکه جراحتهای عظیمه بر بدن شریفش خورد و بروایت حضرت صادق ع سی و سه طعن نیزه و سی و چهار ضرب شمشیر بر بدن شریفش آمده بود و ابن بابویه در مجالس از حضرت باقر ع روایت کرده که جراحتهای بدن آنحضرت از سیصد و بیست زیاده بود که از شمشیر و نیزه و تیر بر بدنش جراحت رسیده بودند و بروایت ابن شهر آشوب سیصد و شصت جراحت بر بدنش بود و بعضی هزار و نهصد جراحت ذکر کرده اند و روایت شده است که جمیع آن جراحتها در جانب پیش روی آنحضرت بود و آنقدر تیر بر زره آنحضرت نشسته بود که مانند خار پشت شده بود شیخ مفید و دیگران ذکر کرده اند که آنحضرت در کوشش ایستاد که ساعتی استراحت کند و بحال آید ناگاه سنگی بر پیشانی نورانی آنحضرت آمد جامه اش را گرفت که خون از روی مبارکش پاک نماید فاتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب فوقع فی صدره ناگاه تیر زهر آلود تیزی که سه شعبه داشت آمد و بر سینه اش خورد و بنا بر بعضی از دو بار بر دلش خورد که از پشتش سر بیرون کرد گفت بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله پس سر باسمان بر داشت و گفت خدایا تو میدانی که ایشان میکشند کسیرا که بر روی زمین فرزند پیغمبر بجز او نیست پس آن تیر را از پشت سر خود بیرون کشید فیا لیت ذلک النحر کان بنحری و یا لیت هذا السهم کان بمهجتی ای کاش آن تیر یکه بر سینه تو زدند بر جگر من آمده بود و آه آه چون تیر را بیرون کشید خون مثل ناودان از جای آن جاری گردید دست را بر دهن زخم میگذاشت

چون دستش پر از خون میشد باسمان میریخت و قطرهٔ ازان بر نمیکشت و سرخ اسمان از ان وقت
دیده شد پس مشتی از ان خون گرفت و بر سر و ریش خود مالید و گفت چنین ملاقات خواهم کرد جد
بزرگوار خود را و حال انکه بخون خود رنگین شده باشم و گویم یا رسول الله قتلنی فلان و فلان
پس ضعف بر وی مستولی گردید و دیگر تاب جدال و قوهٔ قتال نداشت و بر جای خود ایستاد هر کس از
ان قوم بجانب او می امد و برمیگشت که مبادا بخون او بکردن او باشد و بنابر بعضی از روایات
مردی از قبیله کنده که او را مالک بن نسر میگفتند پیش امد و او را دشنام داد و ضربتی بر سر نقش
زد و برنس بر سر داشت مملو از خون شد حضرت فرمود با این دست نخوری و نیاشامی و خدا ترا با
ظالمین محشور نماید پس جناب حضرت آن برنس را انداخت ان ملعون جو دید که انحضرت ان برنس را از سر
انداخت انرا برداشت و در تفسیر برنس کلاه هستیا جبه بوده که بجهت حفظ باران و غیره بر
میکشند یا کلاه مخصوصی بود پس ان برنس از خز بوده ان ملعون انرا برداشت و بعد از واقعه کربلا
بخانه برد و از میشست و خون از ان میگرفت زنش گفت ای بچه لباس که از فرزند پیغمبر کنده
بخانه من داخل میکنی بیرون رو خدا قبر تو را پر از اتش گرداند و بروایتی انرا بزن داد که از خون بشو
ان زن بگریه درامد گفت ای برتو حسین را کشتی و او را برهنه کردی بخدا قسم هرگز در خانه تو
نخواهم ماند جست که او را طپانچه زند دستش بید خود میخی بر دستش رفت و دستش زخم شد
و کار گرشد تا انکه دستش از بدنش بیفتاد و بروایتی دستها اش خشک شد و در تابستان
چرک و خون میاید و در زمستان مانند چوب خشک بود و در فقر و نکبت مبتلا بود تا بجهنم
واصل شد لا رحمه الله و اما انحضرت چون ان برنس را از سر انداخت امد بسوی جبه خرقه طلبید و
چون او را دو ندانرا بزخم خود بست و بر بالای ان کلاه کذاشت و بر بالای ان عمامه بست و بروایتی
در ینحال ندا کرد یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلام زینب پیش امد
گفت یا اخی ایقنت بالقتل ای برادر دل بکشته شدن داده و یقین بشهادت گردی حضرت فرمود
و کیف لا ایقن و لیس لی معین چگونه یقین نکنم و حال انکه یاوری ندارم گفت ای برادر ما را
بحرم جد خود برگردان فرمود هیهات اگر دست از من بر میداشتند خود را در بین مهلکه نمی
انداختم و کانی بکم عن قریب کالعبید تسوقونکم امام الرکاب و یسومونکم سوء العذاب یعنی خواهر
گویا می بینم که در این نزدیکی که شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده اند و شما را در جلو اسب
میدوانند و عذاب میکنند زینب خواتون چون اینرا شنید اشک از دیده اش جاری شد با دست دل زان

و چگونه بیان شروع بشیون و فغان کرد و میگفت وا وحدتاه وا قلة ناصراه وا سوء منقلباه
وا شوم صباحاه پس دست زده جامه را چاک زد و موها را پریشان کرد و طپانچه بر رو زد حضرت
باو فرمود مهلا یا بنت المرتضی ان البکاء طویل یعنی خواهر مدارا باش ای دختر مرتضی علی آرام
باش که بعد ازین گریهٔ طولانی خواهی کرد پس برخواست که بیرون رود زینب خواتون باو چسبیده او
را گرفت و میگفت مهلا یا اخی توقف حتی اتزود من نظری فهذا وداع لا تلاق بعده ای برادر
مدارا باش و تعجیل مکن زمانی توقف کن تا از دیدن روی تو توشه بگیرم از گلستان جمال تو گلی
بچینم که این وداع اخر است دیگر بعد از این نخواهم دید فمهلا اخی قبل الممات هنیئة لتبرد منی لوعة
و غلیل ای جان برادر اندک زمانی مدارا باش پیش از انکه دیدارت محروم شوم و ناسوز دل بجهت
نظاره تو اندکی تسکین دهم فجعلت تقبل یدیه و رجلیه پس پاها و دستها او را ابوسید سایر
زنان نیز دور ان حضرت را فرا گرفته بودند و دستها ی او را میبوسیدند و ناله دلسوز از سینه
میکشیدند پس جامهٔ طلبید که بزیر جامه اش بپوشد الی اخر حدیث پس باز بیرون رفته رو
بمیدان روانه شد و خسته و مانده شده و از کار وا مانده بود صاحب بحار میگوید فوقفوا
ساعة ثم عادوا و احاطوا علیه ساعتی توقف کردند پس دور او را گرفتند تا گاه خولی بن اصبحی
تیری زد که بر حلق شریفش امد و بروایتی صالح بن وهب مزنی نیزهٔ بر تهی گاهش زد که از اسب در
گردید و از طرف راست بر زمین گرم کربلا افتاد نظم بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد
اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد ما اهوی فکبرت الصفوف برغمهم و برغم کل مکبر و مهلل اه
بر زمین افتاد و بجهت افتادن او الله اکبر میگفتند و حال انکه بجهت افتادن او هر مکبری
و موحدی از یاد رامد و تکبیر و تهلیل بر زمین افتاد عجبا من السبع الطرائق کیف لم تنشق
و الارضین لم تتزلزل اسفا علیه و للکواکب کیف لم تنقض و الافلاک لم تتعطل تعجب
میکنم که چرا اسمانها بهم نشکافتند و چرا زمین متزلزل نگردید و سرنگون نشد و چرا ستارها
بر زمین نیفتادند و چرا افلاک از حرکت و گردش نیفتاد عبد الله بن حسن ع طفلی بود که هنوز
مراهق نشده و از عمر شریفش یازده سال گذشته بود چون عم بزرگوار خود را با ینحال دید روانه میدان
شد و بروایتی دیگر در وقتیکه انحضرت وداع کرد و روانه میدان گردید که بر کنار بعقب عم خود
روانه میدان گردید زینب خواتون بعقبش دوید که نگذارد بمیدان رود جناب امام ع ندا
کردند بخواهر خود که احبسیه یا اختاه ای خواهر بگیر او را و مگذار که بمیدان بیاید پس ابطفل

شهادت عبد الله بن حسن ع

ابا داد امتناع کرد و امتناع شدیدی و گفت لا والله لا افارق عمی بخدا قسم از عمم جدا نمیشوم بادی
امد تا بجماعت عش رسید چون بنزد انحضرت رسید ابحر بن کعب و بروایتی حرملة بن کاهل سر
حوالدان امام مظلوم کرد انطفل گفت وَیْلَکَ یا ابْنَ الْخَبِیثَةِ اَتَقْتُلُ عَمّی وای بر تو ای ولد الزنا ایا
عمم را میخواهی بکشی انملعون در غضب شد شمشیر را حواله انطفل کرد دست اورا پیش اورده شمشیر بر دستش
فرود امده دستش را برید تا طرف دیگر پوست و بر بدنش معلق شد فریاد زد یا عماه و بروایتی
گفت یا اماه مادرش با سر و پای برهنه بیرون دوید فریاد وا ولداه و یا نور عیناه برکشید پس حضرت
سید الشهداء انطفل را در بر کشید و فرمود یا ابن اخی اصبر علی ما نزل بک ای نور دیده برادر
صبر کن بر انچه بر تو واقع میشود که زود باشد که با اباء صالحین خود ملحق گردی انحضرت او را
دلداری میداد که ناگاه حرملة بن کاهل تیری بر گلوی نازنینش زد که در کنار عم بزرگوارش شهید
شد و بسایر شهدا ملحق گردید زینب خاتون که اینرا دید شروع بشیون کرد و میگفت وا ابن
اخاه لیت الموت اعدمنی الحیوة کاش مرده بودم و این روز را نمیدیدم و کاش اسمان بر زمین
می افتاد کاش کوهها پاره پاره میشد وارد شده است که چون انمظلوم از هیچ طرف یاوری ندید
گوشه چشم باسمان کرده میگفت صبرا علی قضائک لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین
پس استغاثه میکرد کسی جوابش نمیگفت و دادرس طلب میکرد کسی بدادش نمیرسید ملائکه
اسمانها بگریه در امدند و گفتند خداوندا ایا اینهمه ظلمها بر فرزند پیغمبر تو میکنند و تو می‌بینی
و توئی که انتقام تو شدید میباشد ندا رسید که ای ملائکه نظر کنید بجانب راست عرش چون
نظر کردند دیدند شخصی را که ایستاده و مشغول نماز است ندا رسید که همین قائم انتقام خواهد
کشید از انجماعت بجهة او بدرستیکه بعوض خون یحیی هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را کشتم و زود
باشد که بعوض خون حسین پسر فاطمه هفتاد هزار نفر از بنی امیه بدست مهدی قائم بکشم و بروایت سید بن
طاوس چون او را بر زمین انداختند زینب خاتون از خیمه بیرون امد و فریاد میکرد وا اخاه
واسیداه وا اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض ولیت الجبال تدکدکت علی السهل کاش
اسمان بر زمین میافتاد و کاش کوهها پاره پاره میشد و بروایت شیخ مفید خطاب به پسر سعد
کرده فرمود و حال انکه او نزد انملعون بود فرمود ویحک یا عمر ایقتل الحسین وانت تنظر الیه
بر تو ایعمر اباحسین را میکشند و تو ایستاده و می‌بینی پس انملعون اشک از روی نحسش جاری شد
و روی خود را برگردانید پس انمظلوم دلسوخته رو را بسوی انمنافقان بید بر کرده فریاد زد

وَیْلَکُمْ اَمَا فیکُمْ مُسْلِمٌ وای بر شما ایا یک مسلمانی میان شما هم نمیرسد هیچ کس او را جواب نداد و بروایت
ابن طاوس شمر ملعون فریاد زد که وای بر شما چه انتظار میکشید پس از هر جانب بسوی او حمله کردند
پس زرعة بن شریک ضربتی بر کتف مبارک چپ او زده و بروایتی کتف چپ او را از بدن جدا کرد پس
ضربتی دیگر بر عاتق مقدسش یعنی میانه دوش و گردنش زد چون این ضربت را بر او زدند بر روی
بر رو در افتاد و انجناب از زور ضعف گاهی میافتاد و گاهی می نشست پس سنان بن انس ملعون
نیزه بر سینه انحضرت زد پس نیزه را کشید نیزه دیگر بر سینه شریفش زد پس همان ولد الزنا
تیری بر سینه اش زد و یکی بگردنش زد که انجناب بر رو در افتاد پس برخاست و تیر را بقوه کشید
و دستهای خود را بزیر زخمش گذارد و خون خود را میگرفت و بر سر و ریش مبارک خود میمالید
و میگفت هکذا القی الله مخضبا بدمی مغصوبا علی حقی چنین ملاقات میکنم خدا را بخون خود
الوده و با حق مغصوب مردی در کنار عمر بن سعد ایستاده اعرابزاده باو گفت وای بر تو برو او را
خلاص کن و کار او را بساز که خولی ملعون بجهة این امر عظیم اقدام کرده که لرزه بر اندام او افتاد
برگشت ابن شهراشوب میگوید از هر جانب باو حمله ور شدند ابو الحنوق جعفی تیر بر جبین
مبارکش زد و حصین بن تمیم تیری بر دهنش زد ابو ایوب غنوی تیری زهرالود بر حلقش زد حضرت
فرمود بسم الله و لا حول و لا قوة الا بالله و هذا قتیل فی رضاء الله خون را گرفت و چند
مرتبه بر سر خود مالید سنان بن انس ملعون دو نفر بجهة کشتن او چون خواست شمشیر بر او زند ان
امام غالیمقام چشم باز کرد ان بیحیا شرم کرده برگشت شبث بن ربعی لعین پیش رفت گوشه
چشمی باز کرد شمشیر را از دست افکند گفت معاذ الله یا حسین ان القی الله بدمک عمر بن حجاج
از اسب فرود امد پای جرئت در میدان بیک گذاشت همینکه نظرش بر چشمهای انحضرت افتاد
برگشت و سوار اسب شد شمر ولد الزنا گفت چرا برگشتی گفت چشمهای او مانند چشمهای جدش بنظرم
امد نخواستم خونش کردن نگیره حمید بن مسلم میگوید در این اثنا زینب خاتون از خیمه بیرون
امد و گوشوارهای گوشش میلرزید و میگفت لیت السماء اطبقت علی الارض ولیت
الجبال تدکدکت علی السهل ای عمر سعد ایا ابا عبد الله را میکشند و تو ایستاده می بینی انملعون
اشک از رویش جاری شد ابن طاوس و ابن نما از هلال بن نافع روایت کرده اند که گفت من با اصحاب
عمر سعد ایستاده بودم که ناگاه مردی فریاد زد که ابشر ایها الامیر فهذا شمر قد قتل الحسین ای امیر
بشارت باد ترا که حسین کشته شد میگوید بیرون رفتم از صف تا نزدیک انمظلوم دیدم دم دنیا

خون و خاک افتاده نزدیک است که روح مقدسش از بدن مطهرش پرواز کند بخدا قسم که هرگز
کشته بخون آغشته نیکوتر و نورانی‌تر از او ندیده بودم و نور روی و جمال او و هیئت او مرا حیران
کرده و مرا از فکر کشتن او برده بود تا گاه شنیدم او را که میگفت اما تسقونی قبل طلوع روحی
شربة من الماء آیا پیش از آنکه روح از بدنم جدا شود یک شربت آب بمن نمیدهید ناگاه یکی در جوابش
گفت بخدا قسم که قطرهٔ از آب نخواهی چشید تا وارد جهنم شوی و از حمیم جهنم بنوشی آنحضرت تبسم
کرده فرمود آیا من وارد جهنم میشوم و از حمیم جهنم مینوشم نه بلکه بر جدم رسول خدا وارد
میشوم و در منزل او ساکن میشوم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و از شراب طهور
بهشت میآشامم و شکایت میکنم بسوی او ظلم و ستمیکه بمن کردید و ظلمیکه با هلبیت من [illegible]
کردید میگویند همه ایشان در غضب شدند گویا بالمره رحم در دلهای سنگ ایشان نبود و او
با ایشان تکلم میکرد و ایشان او را شهید کردند و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود لقد
قتل بالسیف والسنان وبالحجارة وبالخشب وبالعصا او را کشتند بشمشیر و نیزه و سنگ
و چوب ولقد اوطؤه الخیل بعد ذلک و بعد از اینها هم بدن شریفش را پامال سم اسبان کردند
محتشم کاش آنزمان سرادق گردون نگون شدی وین خرگه بلند ستون بیستون شدی کاش
آنزمان که این حرکت کرد آسمان سیماب وار روی زمین بی‌سکون شدی کاش آنزمان برآمدی از
کوه تا بکوه سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی کاش آنزمان که کشتی آل نبی شکست عالم
تمام غرقه دریای خون شدی کاش آنزمان که پیکر او شد درون خاک جان جهانیان همه از
تن برون شدی آه آه چون او را شهید کردند زلزله در عالم افتاد و شورش در ملائکه آسمانها
برپا شد عالم ظلمانی گردید بادهای عظیم وزید و از آسمان خون بارید و از زمین خون جوشید و در بعضی
از روایات است که منادی از افق اعلا ندا کرد که قتل الامام ابن الامام قتل الله الحسین فنادی
منادٍ عند ذلک فی السماء الا انفصمت من دین احمد العری الا قتلوا الاسلام والدین
والتقی الا قتلوا سبط النبی الغضنفر آه آه اخترمه التیمر اساطالعا امسی لحجر
النبوة مرقدا فبکته املاک السموات العلی والدهر بات علیه مشقوق الردا وارنک
کف الجود مکفوفا وطرف العلم مطروحا علیه الارمدا والوحش صاح لمن عزاه مرثیا
والطیر ناح علی عزاه وعددا فلابکین علیک یا ابن محمدا حتی اوسد فی التراب ملحدا
فانا لله وانا الیه راجعون النثر دعادم از ناظم کتب محمد علی

مجلس یازدهم در بیان وقایع بعد از شهادت سید الشهدا و تاراج خیمه‌ها

مجلس یازدهم در بیان وقایع بعد از شهادت سید الشهدا و تاراج خیمه‌ها

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلی
الذی لا یشبهه شیء من الاکوان ولا مثل له فی الاعیان والصلوة والسلام علی امیر نوع
الانسان المنفرد من ابناء جنسه فی المکانة والشان محمد سید الانس والجان اشرف من حواه
الزمان والمکان وعلی اوصیائه اخیار الدهر ونوامیس الزمان وادلة التوحید وارکان
الاسلام والایمان خصوصا علی سبط الشهید العطشان والوحید اللهفان والاسیر الحیران
والغریب الولهان قلیل الانصار والاعوان کثیر الاحزان والاشجان السلیب العریان الذبیح
الظمآن مقطوع الاعضاء والبنان مسلوب العمامة والجنان البعید عن الاوطان المقتول
بظهر الکوفان الذی غسله الدموع الهتان ونعشه العیدان وکافوره الرمال وقبره
قلوب اهل الایمان الذی اجتمع علیه حزب الشیطان وجنود الکفر والطغیان فمنعوا عنه الماء
الجاری وسارعوا الیه بالسیف والسنان فسقوه الحتوف رشقا بالنبال وطعنا بالرماح
وضربا بالسیوف وکان ذلک غزوه واراه مطروحا علی الرمول بین الخیول یستغیث فلا یغاث
ویستجیر فلا یجار ویستسقی فلا یسقی فوا اسفاه علی الشیوخ والشبان فوا حسرتاه علی
تلک الاجسام والابدان جسوم طالما اتعبوها فی عبادة الرحمن وتلاوة القرآن تسفو
علیها الصبا والدبور وتزورها العقبان والنسور واحزناه علی تلک البنات والنسوان
والاطفال والصبیان مسلوبة الثیاب والاسنان منزوعة القراط من الآذان مسوقة
الاباء والاخوان المحمولة علی الهجان المشهورة فی البلدان تلقیهم فی منازلهم الرکبان
والجیشان الی اللعین الفتان فلعنة الله علیه لعنة توصله الی اسفل درک النیران و
بعد فقد قال الله سبحانه وتعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ومن یقترف
حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور بدانکه حق پیغمبر خدا بر خلق خصوصا امت
او بعد از حقوق الهی عظیمتر از هر حقی میباشد زیرا که علاوه براینکه واسطه وجود هر
موجودی و سبب نزول برکات و رحمت از خالق ارضین و سموات میباشد و واسطه حصول
معرفت الهی و معرفت طریق بندگی نسبت بهمه عالمیان میباشد چنانچه سابقا اشاره بآن
معنی شد و باخبار و روایات واضح گردید با وجود اینها هم معلوم است که چه زحمتها کشید و چه
چگونه مشقات عظیمه نمود تا آنکه طریقه خداپرستی را بخلق تعلیم فرمود و مردم را از تیه ضلالت و

دیگرا هی نجات داده بصراط مستقیم حق شناسی حق پرستی رسانید مبعوث شد در زمانیکه غیر
بعبادت اصنام و انداد چیزی نمیدانستند و بغیر از کفر و بت پرستی عالم را سیاه کرده بود
و بغیر از شرک طریقی را نمی پیمودند زمانیکه آتش کفر و جهالت عالم را فرو گرفته بود و آنکه دود
کفر و بت پرستی عالم را سیاه کرده بود شیرازهٔ علوم و حکم گسیخته و قواعد علم و دانش مندرس و معالم
معارف حق شناسی منطمس گردیده بود مردمانرا بطریق عدل و داد راهی و بر نیروی حقیقت و معرفت
دلیلی جمعی به بت پرستی مشغول و گروهی بخونریزی و ظلم مشغول و جماعتی منهمک در شهوات و لذات
نفسانیه و طایفهٔ منغمر در رذایل شیطانیه و حیوانیه در چنین حالی مبعوث شد علم رسالت برافراشت
و رایات هدایت برپا نمود و خلق را براه حق دعوت نمود در حالیکه بغیر دو لشکر و بی معین
و یاور بود از هر جانب اظهار عداوت و دشمنی با او کردند و بدست و زبان او را اذیت کردند و
دشمنی ورزیدند سنگ بر دندان او زدند و دندان او را شکستند و از هر جانب کمر قتلش
بستند و او بغیر صبر و تسلیم و رضا راهی نه پیمود و بغیر از شکر و حمد چیزی اظهار ننمود بر قوم خود
نفرین نکرد و بغیر اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون چیزی نگفت هر پیغمبری بعد از زیادتی ظلم از قوم
با و براینان نفرین کرد قوم خود را یا بغرق یا بحرق یا بصیحه یا بمسخ یا بخسف یا بغیر آن مبتلا و هلاک
میکردند و این بزرگوار با آنکه اذیت قوم او بیش از اذیت پیغمبران سلف بود بر قوم خود نفرین نفرمود
و تحمل فرمود تا ایشانرا بطریق حق پرستی رسانید و راه بندگی و حق شناسی را بخلق تعلیم
فرمود و علوم و معارف و حکم را در میان ایشان منتشر نمود و بمواعظ شافیه و حکمتهای عملیه
و افیه خلق را از حضیض فکر دارالغرور اندلخت از شهوات حیوانیه منصرف گردانید و باخلاق الهیه
خود مردم را از اخلاق شیطانیه وا داشت طریق معاش و معاد را بخلق تعلیم نمود و بساط
عدل و داد را در دنیا منبسط گردانید و بالجمله خلق را از عذاب نیران بوسیع جنان رسانید
و از غضب رحمان نجات داده بدار السلام رحمت جاودانی کشانید دنیای خلق را معمور و
و از فضل بعزة العزة لله و لرسوله و للمؤمنین رسانید و بواسطهٔ او امتش افضل از سایر
امم گردیدند و در میان تمام امت مرحومه ملقب شدند حتی آنکه پیغمبران دعا میکردند
که خدا یا ما را از امت مرحومهٔ پیغمبر آخر الزمان گردان حتی آنکه در اخبار کثیره وارد شده است که
حضرت موسی ع از خدا مسئلت مینمود که او را از امت پیغمبر آخر الزمان گرداند بالجمله حقوق آنحضرت
بر امت بسیار و بیشمار بود تا آنچه از آنحضرت متوقع میبودند از شفاعت کبری در عقبا لهذا

خواهش

خواهش کردند که خدمتی بجهة آنحضرت کرده باشند و کاری کرده باشند که قدری تلافی زحمات ایشان کرده
باشد خداوند جلیل این آیه را فرستاد که قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً الا المودة فی القربی بگو یا محمد یا منخود که من
بجهة رسالت خود و زحمتهای خود از شما نمیخواهم و چیزی از مال شما توقع ندارم و خدمتی از شما
طلب نمیکنم مگر دوستی خویشان و اقربای خود اینست مزد رسالت و اجر نبوت مزد از تفضلات
الهی و کرامت حضرت رسالت پناهی این مودت که اجر او بود از این حسنه قرار داد و ثواب از برای آن
مهیا نمود و فرمود و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و کسیکه حسنه که بولایت اهل بیت
باشد کسب نماید بدنبال میکنم از برای او در آن عمل احسان و نیکی را بلکه افضل حسنات و اشرف
قربات و طاعات قرار داده ما نرا چنانچه از حضرت صادق ع روایت کرده اند که فرمود ان فوق
کل عبادة عبادة و حبنا اهل البیت افضل العبادة بالاثر از هر عبادتی عبادتی میباشد
و محبت ما اهلبیت افضل از هر عبادتیست و از فضیل روایت شده است که گفتم بسیدم ابو الحسن
موسی بن جعفر ع که چیست افضل از امور یکه بندگان تقرب میجویند بسوی خدا از فرایض فرمودند
که افضل قربات طاعت خدا و رسول و حب رسول و حب اولو الامر است شیخ طوسی از ابو
عبد الله جدلی روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند آیا ترا خبر دهم بحسنه که کسیکه با او
باشد از حسنه ایمن میباشد از فزع قیامت و از آن سیئه که کسیکه آن سیئه را آورده باشد حق
او را برو در جهنم می اندازد عرض کردم بلی فرمود الحسنة حبنا و السیئة بغضنا الحسنه ولایت
و دوستی ماست و السیئه بغض و دشمنی ماست در اعلام الدین از حضرت صادق ع روایت
کرده است که گروهی وارد شدند بر حسین بن علی ع و عرض کردند یا ابن رسول الله اصحاب ما و رفقای
ما رفتند نزد معاویه و ما نزد تو آمده ایم حضرت فرمود پس ما جایزه میدهیم شما را بیشتر از آنچه
معاویه بایشان میدهد عرض کردند فدای تو شویم ما بجهة دین خود آمده ایم نه بطمع دنیا حضرت
سر خود را بزیر انداخت و خطی بر زمین کشید پس سر بالا کرد فرمود قصیره من طویله کوتاه
سخنی کسیکه دوست دارد ما را نه بجهة قرابتی که با ما دارد و نه بجهة چیزیکه از ما باو رسیده باشد
بلکه ما را دوست دارد بجهة خدا و رسول جاء معنا یوم القیمة کهاتین بیاید در قیامت با ما مثل این
دو انگشت سبابه خود را با هم ضم کردند پس ولایت اهل بیت و ذوی القربی را واجب بلکه از
فرایض عظیمه و ارکان اسلام قرار داده و آنرا اجر رسالت و مزد نبوت قرار داده بلکه شرط قبول
اعمال و طاعات گردانیده و طاعات خالی از ولایت ایشان وبال و موجب نکال شده است و رنج بی

پیغمبر صلی الله علیه و آله گروهی از اصحاب نشسته بودند مردی عرض کرده اِنّا نُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ ما خدا و
رسول او را دوست میداریم و اهلبیت او را ذکر نکرد آنحضرت در غضب شد و فرمود خدا را دوست
دارید بجهة آنچه عطا میفرماید بشما از نعمتهای خود و مرا دوست دارید بدوستی خدا و اهل
بیت مرا دوست دارید بجهة دوستی من قسم بخداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر مردی بسر برد
عمر خود را مابین رکن و مقام در صیام و رکوع و سجود پس خدا را ملاقات نماید بدون ولای اهل
بیت من این عبادت او را نفعی نبخشد عرض کردند کیستند اهل بیت تو فرمود از خویشان من
کسیکه دعوت من قبول کند و بر قبله من رو نماید و کسیکه خدا او را از من و خون و گوشت من خلقت
کرده عرض کردند اصحاب که خدا و رسول او و اهل بیت او را دوست میداریم فرمود بخٍ بخٍ اِنَّهُم
وَمَعَهُم پس شما از ایشان میباشید و با ایشان میباشید و محشور میشوید با آنکه او را دوست
میدارید و از برای اوست آنچه را کسب کرده از میسر روایت شده است که گفت با حضرت ما قریب بود
در خیمه قریب به پنجاه نفر بودند کسی از اجلال و هیبت ایشان سخن نمیگفت حضرت فرمود که چرا سخن
نمیگوئید شاید شما گمان میکنید که من پیغمبرم و الله چنین نیست و لکن مرا قرابتیست با پیغمبر صلی الله علیه و آله و
از اولاد اویم آیا میدانید کدام بقعه افضل است در نزد خدا هیچکس جواب نداد خود فرمود آن
مسجد الحرام است پس فرمود آیا کدام بقعه از مسجد حرمت آن در نزد خدا بیشتر است و افضل است
کسی جواب نگفت باز خود فرمود بین الرکن و المقام و باب الکعبه میان رکن و مقام و در کعبه
افضل است از سایر مواضع مسجد بخدا قسم که اگر مردی بایستد در آن مکان در روز و روزها و شب
باشد تا شب وَلَم یَعرِف حَقَّنا وَحُرمَتَنا لَم یَقبَلِ اللهُ مِنهُ شَیئاً یا اسمعیل حق ما و حرمت ما را نشناسد
خدا چیزی از عمل او قبول نخواهد کرد باری پیغمبر خدا راضی شد بعوض زحمتهائیکه کشیده و تعبها
را که متحمل گردیده در راه دین خدا و بعوض حقهائیکه بامت دارد باینکه دوست دارند اهل بیتش را
و دوست داشتن امر صعبی نیست و خرجی ندارد پس چه قدر بیدین است کسیکه این امر سهل را ادا نماید
این حق و قبول ننماید و از آن عجیب تر که بعوض دوستی دشمنی نماید و در حدیث است که چون این آیه
شریفه نازل شد حضرت در میان اصحاب ندا فرمود که ایّها النّاس خدا فریضه بر شما واجب گردانیده
آیا از برای ادای او رید تا بگویم بشما احدی او را جواب نگفت تا آنکه روز دیگر شد باز برخواست
و فرمود ایقوم خدا بر شما فریضه مقرر فرموده آیا قبول میکنید تا بگویم احدی جواب او را نگفت
ندادند روز سیم نیز چنین کرد کسی جواب نداد آنحضرت فرمود اَیُّهَا النّاسُ اِنَّهُ لَیسَ مِن ذَهَبٍ وَلا

فِضَّةٍ وَلا مَطعَمٍ وَلا مَشرَبٍ یعنی این تکلیف تعلق بطلا و نقره ندارد و طعامی و شرابی از
کسی نمیخواهم گفتند اگر چنین است بیان فرما حضرت آیه را خواندند و فرمودند اینست که دوستی
اهل بیتم را از شما میخواهم گفتند اما اگر آن اینست پس قبول میکنیم حضرت صادق علیه السلام فرمود
فَوَاللهِ ما وَفیٰ بِها اِلّا سَبعَةُ نَفَرٍ بخدا قسم وفا نکرد بآن مگر هفت نفر همینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ظاهر از
اهلبیتش را فراموش کردند و اهلبیت او را مظلوم و بیکس و بی یاور گذاشتند و حق ایشان را غصب کردند
آتش بر در خانه ایشان زدند بی اذن ایشان در خانه ایشان داخل شدند و پهلوی دخترش را
شکستند و پسر عمش را از خانه بیرون کشیدند و او را خانه نشین کردند فرزندان او را مظلوم کردند
ایشان را مخذول گذاشتند و زهر الم در کام یکی ریختند و شمشیر جفا بر دیگری کشیدند و او
را با لب تشنه سر بریدند و عیالش را اسیر کردند و سر مقدسش را در اطراف بلاد گردانیدند
نیکو سفارش خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله را بجا آوردند عجب مراعات پیغمبر خدا کردند که فرزند عزیزش هر چند
میفرمود آخر ما ذریه پیغمبر شمائیم میگفتند ترا میشناسیم و میکشیم هر چند ناله و اجداه وا
اباالقاسما و اعلیا و ابتاه کرد کسی بر او رحم نکرد و هر چند فرمود اَتَقتُلُ عَطشاناً وَجَدّی
مُحَمَّدٌ المُصطَفیٰ اَتَقتُلُ عَطشاناً وَاَبی عَلِیٌّ المُرتَضیٰ وَاُمّی فاطِمَةُ الزَّهراءُ آیا با لب تشنه میکشید مرا
و حال آنکه جدم محمد مصطفی است آیا با لب تشنه میکشید مرا و حال آنکه پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمه
زهرا است کسی بدادش نرسید کاش حال که مراعات پیغمبر نمیکردند او را یکی از مسلمین میشمردند
کاش حال که حجت نمیکردند عداوت نمیورزیدند و عیالش را مانند کفار اسیر نمیکردند و بدنش را
پامال نمیکردند کاش اگر مسلم حساب نمیکردند او را یکی از طایفه عرب می انگاشتند و حمیت
عرب را از دست نمیدادند چنانچه میفرمود اگر شما را دین نیست و از معاد نمیترسید پس در دنیای خود
آزاد باشید اَحراراً فی دُنیاکُم وَارجِعوا اِلیٰ اَحسابِکُم اِذ کُنتُم اَعراباً قواعد عرب غیرت عرب را از دست مدهید
متعرض زنان و دختران و حرم من نشوید اِصبِر یا رَسُولَ اللهِ فی ما نالَتهُ مِن اُمَّتِهِ لِیَفعَلوا فی ذِ
اَمرِکَ ضُیِّعَ یا رسول الله صبر کن و شکیبائی کن در آنچه بتو رسید از امت میشوم که امر ترا
ضایع کردند و وصیت ترا مراعات ننمودند یا لَیتَ یَوماً لَم یَکُن اَو اَنَّهُ ما حالَ دُونَکَ حایِل
اَو مَضجَع لِتَرَی الحُسَینَ وَما لَقیٰ مِن شِدَّةِ یَومِ الطُّفُوفِ فَذالِکَ خَطبٌ اَفجَع کاش در دنیا بودی
یا حایلی نبود ترا تا میدیدی که حسین ترا چگونه شهید کردند بر او روا داشتند در زمین کربلا بدرستیکه البته او ظلم عظیم
و از حد تجاوز کرده بود نَعلیکَ بِعَظیمٍ لَو تَراهُ وَوُلدُهُ حُجِبُوا عَنِ الماءِ المُباحِ وَامنَعُوا البُسیا بر تو

عظیم و دشوار می آمد که ببینی او را و اولاد او را که از آب منع کرده اند ایشان را و با لبهای تشنه ناله
و عطشا بر آورده اند فدی الشفاه الذابلات عن الظماء افدی الجسوم الناعمات بقطع روح
و جانم بقربان لبهایی خشکیده که از شدت تشنگی خشک و کبود شده و روح و جانم بقربان بدنهای
شریفی که از دم شمشیرهای کوفیان پاره پاره میشد و علیک یعز لو تراه مجدلا عن السنابک العوادی
مودع گران و دشوار بود بر تو که ببینی نازپرورت را که در زیر دست و پای اسبان مخالفان افتاده و بدن
ملبان مالیده می نمایند عجبا لاطباق السماء و ارضها من بعد مصرعه تحفظ و تنع نجوا بعد
کشتن حسین ع آسمان بر پا ایستاده و حرکت میکند و زمین بجای خود ساکن میباشد و علیک
یعز لو رایت الراس فی عالی السنان سنان جهرا برفع دشوار است بر تو یا رسول الله که ببینی
سنان بن انس را که سر فرزند مظلوم متظاهرا و علانیه برنیزه کرده یا قاصد ارض الطفوف قف لنا
لها هل علمت بمن یضل لهم عوا هذا الحسین و معشر من الیه ما کان ذنبهم و ما ذا ابدع بگو
بزمین کربلا که آیا میدانی که کدام اشخاص بر زمین تو افتادند این حسین و گروهی از نیکان اهل
بیتند میباشند چه گناه کرده بودند که بایست بیگونه ظلم و ستم کنند ایشان را عزیز من چون دانستی
که محبت ایشان واجب بلکه اوجب واجبات و افضل طاعاتست پس آنرا مراعات کن و این واجب را از
دست مده که اگر دران مساهله کردی از همه خیرات محروم میشوی زیرا که اینست دین خدا ملائکه با نیز
متدین میباشند چنانچه در حدیثی که حضرت میفرمایند و هل الدین الا الحب یا دین میباشد
بغیر از محبت و ولایت ما اهل بیت پس هر کس محبتش کاملتر و زیادتر میباشد دینش قوی تر می
باشد و مراتب محبت مختلف است زیرا که یکی بمرتبه میباشد که محبوب خود را از همه چیز و از سر
بلکه از جان و مال و فرزند و عیال مقدم میدارد و یکی بجز زبان چیزی نیست همینکه پای امتحان
می آید معلوم میشود که جز ادعا چیزی نبوده و در بین میان مراتب مختلف میباشد و چون محبت امریست
باطنی بر همه کس معلوم نیست صدق و کذب مدعی الا آنکه او را آثار و علاماتیست که عمده آثار او از اینست
که بسبب شادی دوستان شاد و در اندوه ایشان اندوهناک باشد و از اینجاست که جناب صادق ع میفرمایند
انا کل المؤمنین احسنهم خلقا و اکثرهم زیارة علینا اهل البیت و اشدهم حبا لنا و اکثرهم
حزنا علینا کاملترین مؤمنان کسیست که خلقش از همه نیکتر و رفتنش بزیارت ما بیشتر و دوستی او از
برای ما شدیدتر باشد و حزن او بر ما زیادتر باشد از دیگران و مودتش با بیشتر باشد از غیر الحق
چگونه میشود که بشنود یا ببیند شخص محبوب خود را در بلائی مبتلا میباشد و زندگی براو تلخ نگردد

پس چگونه میشود که بشنود که محبوب ترین عالمیان را بجرم و گناه با لب تشنه و جگر برشته بنیزه بر
پهلویش زدند و تیر بر دهنش زدند و سنگ بر پیشانیش زدند و شمشیر بر سرش زدند و اشک
از چشم نریزد و ماتم نهاد بر نکشد این دوستیست نه والله جای این هست که دوستانش خاکنشین
شوند و در همه عمر سیاه پوش باشند و در همه دهر اشک بریزند چنانچه ملائکه تا قیامت بر او
میگریند و در مصیبت او از گریستن میشوند مرغان مصیبتش را فراموش نکرده اند و آسمان
برا و هنوز میگرید و زمین هنوز از بلیه او در اضطراب و دریاها هنوز در موج اند یارب
تو هم یاد کن او را و اهل بیتش هم چنانچه پیغمبر خدا هرگاه یاد میکرد او را اشک از دیده مبارکش و آه از
دل میکشید ابن عباس میگوید که دو سال از عمر سید الشهداء ع گذشته بود که پیغمبر خدا را
سفری عارض گردید در اثنای راه ایستاده و گفت انا لله و انا الیه راجعون آب از دیدهای
مبارکش فرو ریخت یکی پرسید سبب گریه تو چیست یا رسول الله فرمود در این ساعت جبرئیل
بمن خبر داد که در کنار شط فرات زمینی است که آنرا کربلا میگویند در آن زمین میکشند فرزند
من حسین ع را و گویا می بینم او را و محل کشته شدن او را و محل دفن او را و گویا انظر الی السبایا علی اقتاب
المطایا و قد اهدی راس ولدی الحسین الی یزید گویا نظر میکنم و می بینم اسیران او را و زنان او را
که بر قطیفها بر پالان شتران سوار کرده اند و گویا می بینم که سر فرزندم حسین را که بجهت خبیث بن خبیث
یزید بن معاویه بهدیه برده اند بخدا قسم که از روی شادی نظر بر سر فرزندم نکند مگر آنکه خدا الفت
خدا در میان دل و زبان او افکند یعنی او را بر کفر و نفاق بمیراند و او را بعذاب الیم عذاب نماید پس
جناب پیغمبر از سفر برگشتند مغموم و مهموم و حزین و دلگیر به منبر بالا رفتند با خود بر منبر
دو فرزند خود حسن و حسین ع را بردند خطبه خواندند و مردم را موعظه کردند و بعد از خطبه دست راست
بر سر حسن و دست چپ را بر سر حسین گذاردند و گفتند خدایا منم بنده تو و فرستاده تو و این دو فرزند
از پاکیزگان عترت منند و از نیکان ذریه منند و فاضلترین نسل منند که ایشان را بعد از خود
در میان امت خود میگذارم و قد اخبرنی جبرئیل ان ولدی هذا مقتول بالسم و الاخر شهید
مضرج بالدم خدایا امین تو بمن خبر داده که این فرزندم را بزهر میکشند و آن دیگر را بشمشیر
بلا میکشند و بدنش را بخون بیکس میبینم یا خدایا شهادت را از برای فرزندم مبارک گردان و
او را از سادات شهدا گردان و برکت مده کشنده او را و کسیکه او را یاری نکند و کشنده او
با سفل درک جحیم برسان اهل مسجد چون این کلام را از خیر الانام استماع کردند صدا بگریه

بلند کردند حضرت فرمود اَیُّهَا النّاسُ اَبْکُونَهُ وَلا تَنْصُرُونَه را امروز برا ومیکریید وفردا اورا وامیکذارید واورا یاری نمیکنید خدایا تو ولی وناصر او باش ابن قولویه باسناد خود از ام سلمه روایت کرده که شبی پیغمبر خدا از نزد ما رفت وزمان طویلی از ما غایب شد چون برکشت غبار الود وژولیده موی وکرد الوده بود ودست خود را بهم کذارده بود عرض کردم یا رسول الله ترا ژولیده وغبار الوده می بینم فرمود مرا بردند در اینوقت بسوی موضعی از عراق که انرا کربلا میکویند ونمودند بمن در انموضع محل کشته شدن فرزندم حسین را وجماعتی از اولاد من واهل بیت مرا پس برچیدم من از انموضع تربتی را که بران خون ایشان میریزد وان در دست منست پس دست را کشود وفرمود خُذیهِ فاحْفَظیهِ بکیر اینرا وحفظ کن انرا چون انرا کرفتم مانند خاک سرخ بود انرا در قاروره ضبط کردم وسر شرا بستم وانرا حفظ میکردم چون امام حسین از مکه بسوی عراق متوجه شد در هر روز ودر هر شب انشیشه را بیرون می اوردم ونظر بان میکردم وانرا بو میکردم ومیکریستم در مصیبت او چون روز دهم محرم رسید همان نحو میکه کشته شد اول روز بیرون اوردم بحال خود بود ودر اخر روز رفتم بر سران ناکاه دیدم انرا که خون تازه مبدل شده پس بکریه در امدم وفریاد وفغان وشیون برکشیدم وکریه بسیار کردم واز ترس دشمنان اظهار نمیکردم که مبادا بشنوند وشماتت کنند تا انکه خبر رسید که در همان روز اورا شهید کرده بودند فوا اَسَفاهُ مِنْ مُصیبَةٍ اَبْکَتْ عُیُونَ الرَّسُولِ وَاَحْرَقَ کَبِدَ الْبَتُولِ وَوا حَرَّ قَلْباهُ عَلَی الْاَجْسادِ الْعادِیاتِ وَالْاَعْضاءِ الْمُقَطَّعاتِ وَالْاَجْسامِ النّاعِماتِ الْمَطْرُوحَةِ فِی الْبَراری وَالْفَلَواتِ وَوا حُزْناهُ عَلَی النِّسْوَةِ الْماسُوراتِ وَالْعَلَوِیّاتِ الْبارِزاتِ وَوا غَمّاهُ عَلَی الْوُجُوهِ السّافِراتِ وَالْخُدُودِ الْمُلَطَّماتِ وَالْاَیْدِی الْمَغْلُولاتِ فِی الْاَعْناقِ الْمُکَبَّلاتِ وَکَاَنّی بِهِنَّ مَهْتُوکاتِ الْحِجابِ مَرْفُوعاتِ الْجِلْبابِ مُعَزَّزاتٍ عَلَی الشِّبابِ مَحْمُولاتٍ عَلَی الْاَقْتابِ مَشْدُوداتٍ بِالْاَطْنابِ عُسْرَ ذاتٍ فِی الْاَسْرابِ بِبادِیْنِ بِوا سَواتاهُ وَوا غُرْباتاهُ وَوا جَدّاهُ وَابَتاهُ اه لَهْفی عَلی رَبّاتِ خُدُورٍ اُبْرِزْنَ بَعْدَ السُّتُورِ لِکُلِّ عَبْدٍ اَکْوَعَ ای حسرت واندوه بران زنان مخدره که از پرده بیرون کشیدند ایشانرا بجهة هر عبد بد خلقت معوجی اَسَفی عَلی نِساءِ اَحْمَدَ اَصْبَحْنَ نُسُرَ لَهُنَّ بِکُلِّ قَفْرٍ بَلْقَعٍ ای تاسف واندوه بران زنان بیکس که در میان دشمنان کرفتار بودند ودشمنان مقنعه وچادر از سر ایشان میکشیدند لَهْفی عَلی تِلْکَ الْحَرائِرِ وَالْعِدی فَهَرْاَعانَ بِهِنَّ فَضْلَ الْبُرْقُعِ ای حسرت

واندوه بران زنان بیکس که در میان دشمنان کرفتار بودند ودشمنان مقنعه وچادر از سر ایشان میکشیدند لَمْ اَنْسَ لا وَاللهِ زَیْنَبَ اِذْ مَشَتْ وَهِیَ الْوَقُودُ اِلَیْهِ مَشْیَ الْمُسْرِعِ تَدْعُوهُ وَالْاَحْزانُ مِلْءُ فُؤادِها وَالدَّمْعُ یَسْرَعُ بِالدُّمُوعِ الْهُمَّعِ بخدا قسم فراموش نمیکنم زینب خواهر امیر المؤمنین را بان وقار وسکینه که داشت از اضطراب میدوید وبدن بسوی بدن شریف وعنصر لطیف عزیز برادرش وبا دل محزون ودیده کریان وجکر خونچکان بان سرور شهیدان خطاب میکرد ومیکفت اَاَخی اَعْظَمُ مَا الْاَقْبِیرُ مِنَ الْبَلْوی فِراقُکَ یَابْنَ اُمّی فاسمع ای جان برادر بدانکه عظیم تر از همه مصیبتها من فراق تو ومحرومی من از خدمت تو میباشد اَاَخی مَا الْتُّغْرُ بانَکَ مُعْرِضٌ وَالْکُلُّ مِنْکَ بِمَنْظَرٍ وَبِمَسْمَعٍ ای جان خواهر ترا چه روی داده که از طفلهای یتیمت رو کردانیده واعراض کرده از ایشان وحال انکه همه در پیش حاضر میباشند ذلت ایشانرا می بینی وکلام جانسوز ایشانرا میشنوی اَاَخی ما عَوَّدْتَنی مِنْکَ الْجَفا فَعَلی مَنْ تَجْفُونی وَتَجْفُوهُمْ مَعی ای برادر همیشه بامن مهربان بودی مرا عادت نداده بجفا وبی التفاتی پس ترا چه روی داده که بی التفات شده با خواهر خود وبا دختران خود اَاَخی شَوْقُ الْجُبُوبِ عَلَیْکَ بِرُضْنی وَهُوَ فیکَ لَیْسَ بِمُقْنِعٍ ای برادر مصیبت تو نزد اینقدر عظیم است برمن که پاره کردن جامه وصبر تو راضی ودلم ساکت کرد بلکه هلاک شدن من در این مصیبت کم است ومرا کفایت نمیکند اَاَخی هَلْ لَکَ رَجْعَةٌ تُحْیی لَنا اَرْواحَنا هَیْهاتَ ما مِنْ مَرْجَعٍ ای جان برادر ایا میتواند شد که یکبار دیکر برکردی تا جانهای ما بتن برکرد دوباره بکرار واح ما زنده کردد هیهات هرکز این نخواهد شد وابرادر هرکز برنخواهد امد اَاَخی لَوْ قُبِلَ الْعِدی مِنّا الْفِدی لَفَدَتْکَ مِنّا اَنْفُسٌ لَمْ تَجْزَعْ ای برادر اکر دشمنان قبول میکردند که ما فدای تو شویم وبعوض تو ما را بکشند هر اینه همه ما فدای تو میشدیم وبطوع ورغبت بجای تو کشته میشدیم اَاَخی هذا نَجْلُکَ السَّجّادُ فَذا اَدْمَی السِّقامُ بِجِسْمِهِ الْمُتَضَعْضِعِ ای برادر این فرزند علیل است سجاد است که از مرض وناخوشی نزدیک بهلاکت رسیده اَاَخی زَوِّدْ بِالْوَداعِ سَکینَةً یا خَیْرَ مَفْقُودٍ وَخَیْرَ مُوَدَّعٍ ای برادر با سکینه تکلم کن وتوشه از التفات خود بسوی او وازبرای رفتنش باو عطا فرما که هنکام وداع اوست ای بهترین رفتکان ووداع کرده شدکان اَاَخی قَدْ ضَعْضَعَتْ قَلْبی رُقَیَّةٌ بِجَفا الْاَعْراضِ اِذْ تَضَعْضَعَ ای برادر باعراض وبی التفاتی دل این دختر رقیه را از غصه شکافتی شکافتنی عَظیمی اَاَخی اَبی لی عَلِیُّ الْمُرْتَضی لِیَری اِنْکِسارَ دِلی... ای برادر پدرم علی مرتضی کجا است

تا ببیند که دختر تو چگونه خضوع و فروتنی میکند نزد دشمنان ءاُحِبّ قلبی ما و فی یدنا مِن
اِن لم یذُب من لوعةٍ و تفجّعی ای برادر اگر دلم در مصیبت تو آب نگردد بعهد دوستی وفا نکرده
است بدانکه تأثر و تألم هر کس در این مصیبت بقدر محبت اوست و محبت بقدر معرفت است معلوم است
که کشتن موجب غم و اندوه نمیشود بلکه بسا اشخاص که کشته میشوند و کسی غمناک نمیشود بلکه
بسا هستند که شاد میشوند بلکه باید شاد نشوند و این امر بسیار واضح اگر کشتن از روی ظلم باشد
صاحب ایمان البته مهموم میشود بلکه هر عاقلی مهموم میشود چون قبح ظلم را هر عاقلی ادراک
مینماید و چون هر قدر جلالت و بزرگواری سید الشهداء ع را بیشتر بفهمد ظلم بر او عظیم تر
مینماید و هر چند مرتبه او را بلندتر یافت محبتش بیشتر در دل قرار میابد و هر چند محبت زیاده میشود
زیاده تر متألم میگردد و کسی او را بحق معرفت نمیشناخت مگر فرزندش سید الساجدین زیرا که امام
را امام میشناسد و دیگران چنانچه بایست قدرت ندارند که بشناسند بلی هر کس بنحوی تصور
کرده و بنحوی شناخته یکی همین قدر میداند که مردی بود کریم و شجاع و عالم و نجیب و بزرگ
زاده و زاهد و عابد و او را بی تقصیر کشتند و همین قدر متألم میشود یکی زیاده از این میداند
و زیاده متألم میشود و یکی میداند که لنگر آسمان و زمین بود بحیثیتی که آسمان و زمین و ملائکه
و ذرات عالم در فرمان او بودند و جمیع عالم عکس از شعاع نورش بود و کان اِذا شاء شاءَ
اللهُ و اِذا کَرِهَ کَرِهَ اللهُ و اِذا رَضِیَ رَضِیَ اللهُ و اِذا غَضِبَ غَضِبَ اللهُ و اگر اشاره میکرد آسمان
بزمین و زمین بآسمان منقلب میشد لکن اگر باین علم و قدرت با خلق سلوک مینمود اتمام حجت نمیشد
و نیک و بد از هم ممتاز نمیشد و اگر بقوه امامت شمشیر میزد بیک حمله بلکه بیک ضربت بلکه
بیک اشاره عالم و ما فیها را منعدم میساخت لکن معلوم نمیشد که چرا او را درجه داده اند که
که انبیا و مرسلین آرزوی درجه او کنند و ارواح انبیاء و مرسلین زیارت تربتش کنند و ملائکه تبرک
بتربتش جویند و قاتلش را بدرک رسانیدند که کسانیکه چهارصد سال دعوی خدائی کردند بآن
عذاب نرسیدند و اگر باین طریق با خلق سلوک میکردند و عالم را منعدم میکردند از نتیجه
بیرون میکردند از کجا بهم میرسیدند دوستان و شیعیان که بعد از ایشان بنشینند شب و روز بر او گریه کنند
تا مستحق رحمت خدا شوند باری هم چنانچه در همه کمالات اکمل از همه عالم بودند صبر ایشان از همه
عالم اکمل بود چنانچه صبری کرد که ملائکه مقربین از صبرش تعجب کردند سی هزار تیر و نیزه و شمشیر و
خنجر بر او کشیدند و روا داشتند لکن از اینجا معلوم میشود که بلیاتش چه قدر عظیم بود که

چنین شخصی را چنین ظلمی که بر او جاری کردند کنند و از اینجا ظاهر میشود که سید الساجدین
چه قدر این مصیبت بر او گران بود و اهل بیت رسالت چه قدر بر ایشان دشوار بود و زنان و
دختران و خواهرانش چه قدر بر ایشان سخت بوده تعجب است که بعد از این مصیبت هلاک نشدند
آری اگر شیر از پستان عصمت نخورده بودند و نهال شجره عصمت و طهارت نبودند هرگز تاب
نمی آوردند آیا میدانی که چگونه بودند بعد حسین ع لب ایشان بخنده گشوده نشد آنقدر گریه
کردند که رطوبت و اشک از دیده ایشان خشک گردید شب و روز بغیر از نوحه و گریه شغلی نداشتند
نه در فکر غذا و نه خواب و نه آرام بودند بلی سید الساجدین ع بجهة ایشان طعام مهیا
میکرد و با ایشان میخورانید در کتاب شریف کافی از حضرت صادق ع روایت شده که زنی از زنهای
آنحضرت که از قبیله بنی کلب بود بعد از شهادت آنحضرت ماتم او را برپا کرد و زنان را در خانه
خود جمع کرد آنقدر ندبه و نوحه و گریه کردند که آب دیده ایشان خشک گردید و آب دیده
ایشان تمام شد روزی دید در میان زنان یکی از کنیزانش اشک از دیده اش جاری است او را طلبید
گفت سبب چیست که تو در میان همه اشک تو جاری شده گفت من چون دیدم که اشک از دیده
ام خشک گردیده سویقی ساختم و خوردم اشکم جاری شد پس آن زن صاحب عزا امر کرد که سویقی
ساختند و طعامها مهیا کردند خود خورد و بدیگران خورانید گفت میخواهم قوه یابم بر
گریستن بر حسین ع و از حضرت صادق ع روایت شده است که فرمودند ما اکتَحَلَت هاشمیّةٌ و لا
اِختَضَبَت و لا رُئِیَ فی دارِ هاشمیٍّ دُخانٌ خمسَ حِجَجٍ حتّی قُتِلَ عبیدُ اللهِ بنُ زیادٍ زنی از قبیله
بنی هاشم سرمه نکشید و خضاب نکرد و تا پنج سال دود از خانه احدی از بنی هاشم بلند نشد
تا اینکه پسر زیاد کشته شد و ایضا از یحیی بن راشد روایت شده است که او روایت کرده است از فاطمه
دختر امیر المؤمنین ع که فرمود ما تَحَنَّأَت امرأةٌ منّا و لا اَجالَت فی عینِها مِروَداً و لا امتَشَطَت
حتّی بَعَثَ المختارُ رأسَ عبیدِ اللهِ بنِ زیادٍ زنی از قبیله ما حنا بدست و پا نگذاشت و میلی از سرمه
نگردانید شانه بر سر نزد تا آنکه مختار سر پسر زیاد را فرستاد بدانکه ذکر زنان در اخبار بجهة
آنست که زنان محل زینت میباشند و الا مرد و زن از ایشان هیچکس زینت نکرد خصوصا سید الساجدین ع
که چنانچه وارد شده است چهل سال بر پدر بزرگوارش گریست شب و روزها روزه
بود چون افطار میکرد افطارش را حاضر میکردند و در برابر وی میگذاشتند بر آن
نظر میکرد و میفرمود قُتِلَ ابنُ رسولِ اللهِ جائعاً قُتِلَ ابنُ رسولِ اللهِ عطشاناً فرزند

پیغمبر را با شکم گرسنه کشتند فرزند پیغمبر را با لب تشنه شهید کردند و در حدیث میکو است شده
استکه از روزیکه سر مقدس آن بزرگوار را در مجلس یزید دید و بکر گوشت سر گوسفند را
نخورد و در وقت افطار که طعام بجهت او می آوردند میفرمود وا کرباه لکربلت یا اباه وا
اسفاه لقتلک یا اباه پس گریه بسیار میکرد و میگفت فرزند فاطمه را با لب تشنه کشتند و فرزند
فاطمه را با شکم گرسنه کشتند مرا آب و طعام میخوردم گوارا مباد ابر من آب و طعام دشوار است
بر من ای پدر کاش ندیده بودم مصرع ترا و محل افتادن ترا بزمین پس انقدر گریه میکرد که
روی شریف و محاسن مبارکش از آب دیده تر میشد اری ابنها عزیب نیست زیرا که یکفرزند از یعقوب
مفقود شد و در دنیا بود انقدر گریست که دیده اش کور شد و پشتش خم شد و مویش سفید
شد اسم یوسف را میبرد غش میکرد و فریاد وا اسفا علی یوسف میزد تا پیر شد سید الساجدین
پدر خود را که یوسف و یعقوب بود و توسل میجستند و خدا را باو میخواندند دید که با نیزه و
شمشیر پاره پاره اش کردند و مثل گوسفند او را ذبح کردند بدنیکه پرورده دوش و دامان
پیغمبر بود او را برهنه و عریان بر روی خاک و خون انداختند از حضرت صادق ع پرسیدند
که چه مرتبه بود حزن یعقوب بجهة یوسف فرمود بقدر هفتاد زن بچه مرده اگر حزن یعقوب
بقدر حزن سید الساجدین ع بقدر هفتاد زن داغ دیده بود یا حزن او چه قدر بود یوسف را
بزندان بردند انقدر گریست که اهل زندان بتنک آمدند گفتند یا شب گریه کن یا روز تا ما
از شب و روز آرام گیریم و حال آنکه زندان یوسف زندان عداوت نبود بلکه زندان محبت بود
زیرا که بجهة محبت و عشقش او را بسوی خود میخواندند و او قبول نمیکرد بزندانش انداختند
که قبول کند و در زندان غل و زنجیر نداشت و سید الساجدین را بزندان انداختند و غل و زنجیر
بر گردن و دستش بود و از یکطرف زنان بیکس و خواهران و عمه ها و طفلان زاد در زندان
و بند و برهنگی میدید و او ویلاه در زندانیکه ایشانرا از سرما و گرما نگاه نمیداشت تا آنکه
روهای شریف ایشان از آفتاب پوست انداخت روایت شده که چون یوسف را از چاه بیرون
آوردند و روانه مصر کردند در بین راه عبورش بقبر مادرش افتاد یوسف ع چون نظرش
بقبر مادر افتاد عرق از جبین مبارکش جاری شد و خود را از شتر انداخت و بر سر تربت مادر
نشست و عهد صباوتش بیاد آمد که در دامن مادر بود و حال بر شتر سوار و او را بشهر بشهر
میبرند اشک از دیده اش جاری شد و فریاد زد که یا اماه ارفعی راسک و انظری فی حال ابنک

ایمادر سر از قبر بردار و از لحد برخیز و فرزندترا ببین و در حال فرزندت نظر کن بر راه خدا مبتلا
دنیا آیا در زمانیکه سید الساجدین در اول اسیری بکنار قتلگاه رسیدند و پدر را بر زمین
افتاده دید او را چه حال عارض شد یا در زمانیکه بیادش آمد زمانیکه پدر او را در بر میگرفت
و میبوسید و حال با تن علیل اسیر و ذلیل گردید چه براو بگذشت نه والله از فکر خود
رفته بود بلکه یاد میکرد که آن بدنیکه بر دوش پیغمبر جا داشت بی غسل و کفن برهنه و عریان بر زمین
افتاده و کسی آمده شد بنزدان نمیتوانم در آنحال حالتی عارض شد و را که نزدیک بود که جان از بدن شریفش
جدا کرد و مردان را صبر دیگر است خصوصا معصوم با خواهران و دختران و زنان را چه حال بود
و چه بر جان سید دختران زهرا ش سکینه که همیشه پدر او را در بغل میگرفت و وقتی که گریه
میکرد اشکش از چشمش پاک میکرد و میگفت گریه مکن که گریه تو دل مرا میسوزاند یادر زمانیکه
پدر سر گشته و بخون آغشته دید چه بر جان او رسید و ما انس اخت السبط زینب ان هو لیقبلها
اکرم بها من کریمة فراموش نمیکنم خواهر ان حضرت زینب خاتون را در انحالتیکه خود را بر روی جسد نورانی
برادر انداخته بود که او را ببوسد و شمت اکف السبط من بعد لثمه تقبل منه و جنه بعد و
پس آن بدن شریف را میبوسید و هر جای او را میبوسید و نادت با علی صوتها بعد ما وهت علیه فقالت
والحیی و متی اخی یا هلال لا غاب بعد طلوعه قمر فقده اضحی هاد کلیلتی پس بصدای بلند ندا
میکرد که اه از فراقت کاه وای از بازماندگانم و از شدت مصیبت والم مست شده بود و میگفت ای
برادر ایماهی که طالع شدی و عالم را روشن کردی و غروب کردی و روز مرا مانند شب سیاه
کردی اخی لمن ای المصائب اشتکی فراقک ام هتکی و ذلی و غربتی ای برادر کدام مصیبت را
بتو شکایت کنم آیا فراق و دوری ترا یا هتک حرمت یا ذلت و غریبی خود را ام النوب مسلوب
ام الجسم عاریا ام النحر منحورا ببیض صقیلة آیا شکایت کنم بتو برهنگی جسم ترا یا بیان کنم درد دل
خود او حزن و الم خود را از گلوی بریده تو ام الظهر مرضوضا ام الشیب قانیا ام الراس مرفوعا
کبدر الدجیة آیا شکایت کنم از المی که عارض میشود مرا از استخوانهای شکسته تو یا محاسن
بخون خضاب تو یا سر بریده تو که آن را بر نیزه بلند کردند ام الرحل منهوبا ام المهر ناعیا
ام الوجه مکبوبا بحر الظهیرة آیا در دل خود را بیان کنم از خیمه تاراج شده یا از اسب بی صاحب
مادر و یا رخسارت که از او در آفتاب انداخته اند ام الضایعات الفاقد احواسها کنسل الاما
یشهرن فی کل بلدة آیا شکایت کنم از حال یتیمان بی پناهت و حسرت کشان در بدر که ایشان را مثل

نوحه زینب خاتون بر نعش الشهداء بر سر سید

کیزان در بلاد میکردانند اخی یا اخی قل للملام ترفقوا لسلب حریم وارحموا حال غربتی
ای برادر اخر سفارش نما بانجماعت لئام که مدارا کنند باین کودکان ورحم کنند بر غربت من اخی
لیت هذا النحر کان بنحری ویالیت هذا السهم کان بمهجتی ای برادر کاش بعوض تو مرا نحر
کرده بودند بجای سینه تو کاش سینه مرا شکافته بودند کاش تیری که بتو زدند بر جگر من زده
بودند اخی یا اخی ما کان اطیب عیشنا والطیب ایامنا تقضت بطیبتی ای برادر چه نیکو زندگی و عیش
بود ما که در خدمت تو بودیم وچه نیکو اوقاتی بود که در مدینه گذشت اخی بلغ المختار طه
سلامنا وقل ام کلثوم بکرب ومحنتی ای برادر سلام ما را بجد ما برسان و بگو دختر
ام کلثوم به کرب و محنت مبتلا گردیده اخی بلغ الکرار عنی تحیة وقل زینب اضحت یتیما
بذلة سلام مرا به پدر حیدر کرار برسان و بگو دختر زینب بذلت بهر طرف میرود و اندامان
بعد از واقعه عظیم شهادت آن شمس فلک امامت وهادی شبستان ضلالت چنانچه سید ابن
طاوس و شیخ مفید و دیگران نقل کرده اند این است که چون آنحضرت بدرجه رفیعه شهادت فائز
گردید و نفس مطمئنه اش ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را اجابت نمود و الی الرفیع الاعلی کوچ نمود
بعالم قدس ارتحال نمود و داغ مصیبتش بر دل جمیع کائنات گذارده شد بادی سرخ عظیم برخواست
و بنحوی عالم ظلمانی و تاریک گردید که دیده کس چیزی را نمیدید بحیثیتی که آن قوم گمان کردند که
عذاب برایشان نازل شده و در روایت دیگر زمین متزلزل شد و مشرق و مغرب عالم ظلمت گرفت
و آفتاب منکسف شد و آسمان خون بارید و منادی در افق اعلی ندا کرد که قتل الامام ابن
الامام قتل والله الحسین و مردم همه در حیرت افتادند لشکر مخالف سه مرتبه تکبیر گفتند و صدا
را بالله اکبر بلند کردند چه نیکو میگوید شاعر و یکبرون بان قتلت وانما قتلوا بک التکبیر
والتهلیلا تکبیر میگویند که ترا کشتند ای ابا عبدالله و حال آنکه بکشتن تو تکبیر
و تهلیل را کشتند و توحید خدا پرستی را برطرف کردند صاحب مناقب و ابن بابویه و ابو مخنف
و صاحب منتخب بالفاظ متقاربه روایت کرده اند که چون آنحضرت را شهید کردند اسب
چون صاحب خود را کشته دید شیهه میکشید و فریاد میزد و حمحمه میکرد ابو مخنف میگوید
میگفت الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها یعنی داد داد از امتی که فرزند
دختر پیغمبر خود را کشتند و رو بمعرکه و مقتل آورد و از شدت دویدن کشتگان میکشت
پس سعد گفت این حیوان را بگیرید بدورش جمع شدند آن حیوان دست بر زمین میزد و لگد میزد

بدندان و لگد و دست خود چهل نفر را بجهنم فرستاد و سوار کسی از اسب بزمین انداخت آخر
نتوانستند او را دستگیر نمایند پسر سعد فریاد زد که وای بر شما از دور شوید و او را بگذارید
تا ببینیم چه میکند از دور دور شدند چون آن اسب دید که کسی بطلبش نیست آمد در میان
کشتگان میگردید تا بدن انور زاده خیر البشر سید الشهدا را پیدا نمود و میبوسید و پیشانی را
بر او میمالید و هو مع ذلک یصهل و یبکی بکاء الثکلی و با وجود این نعره میزد و مثل زن
بچه مرده اشک از دیده میریخت بنحوی که هر کس حاضر بود متعجب گردید پس بجانب خیمها
روانه گردید بیابان پر گردیده بود از صدای او زینب خاتون صدای اسب برادر شنید
بسکینه گفت صدای اسب برادرم می آید بلکه پدرت آمده است اخرجی الیه واستقبلی اباک
استقبال پدر برون رو سکینه از خیمه بیرون آمد خمار بر رو انداخته بود چون نظر کرد اسب را دید
و پدر ندید نظر به زین کرد دید خالی است کاکل او را خون آلوده دید پس مقنعه از سر کشید و جامه را
درید و فریاد زد که قتل والله الحسین بخدا قسم که پدر مرا کشتند و مرا یتیم کردند پس نالهٔ وا قتیلاه
واغریباه وا بعد سفراه و اطول کرباه و واضیعتاه برآمد و طپانچه بر رو میزد زینب خاتون
صدای او را شنید نعره واحسیناه از دل برکشید زنان از خیمها بیرون ریختند همگی جامها را
چاک زدند و طپانچه بر رو زدند و ناله واحمداه واعلیاه وا فاطمتاه و احسناه و احسیناه برآوردند
و فریاد واخاه واغریباه و اقلة ناصراه برکشیدند و میگفتند الیوم مات محمد المصطفی الیوم قتل
علی المرتضی الیوم ماتت فاطمة الزهراء امروز جد ما از دنیا رفت امروز علی مرتضی را شهید کردند
امروز فاطمه زهرا از دنیا رفت پس چنان شیون و فغان از آن بیکسان بلند شد که ملائکه آسمانها بنعره
در آوردند فمن بینهم قد قطعت کبد احمد و کل ینادی بحرقة الامام و چنان ناله از ایشان بلند شد
که جگر پیغمبر پاره کردند و هر یک از سوز دل آنحضرت را ندا میکردند که شهر رسول الله شدة
حالنا ومن اللئام العدی الکرام بجانبی یا رسول الله نظر کن و شدت حال ما غریبان را به بین و اولاد ذریه
خود را در تنگنای محنت ببین وهذه تنادی رب عجل مماتنا وهذه تنادی الغوث من عظم ما لقی
یکی میگفت خدایا اجل ما را نزدیک و قبض کن روح ما را یکی میگفت الغوث الغوث آخر فریادرسی نیست
که ما را فریاد رسی کند عمر سعد گفت خیمهای ایشان را آتش زنند یکی باو گفت ایا بس نبود
این مصیبتی کردی آیا میخواهی حرم پیغمبر خدا را بسوزانی و مگر میخواهی زمین ما را فرو برد پس
الشقی امر کرد بنهب خیمها و تاراج اسباب ایشان آن گروه بیشرم مانند سیل روانه خیمها گردیدند

وامصیبتاه انچه بود از ایشان بردند حتی انکه چادر و مقنعه از سر زنان میبردند و خلخال از پای
اطفال و گوشواره را میکشیدند و گوش ایشانرا پاره میکردند بلکه بسا بود که گوش بعضی را میکندند
فکم حرموا من اذن حوراء مخجلة   وکم لطموا من خد عبناء عاتق   چه بسیار از گوشهای
زنان خوش منظر را که پاره کردند بجهت گوشوار و چه بسیار طپانچه که زدند بر روی
دختران جمیله که بود از امامها ضرب السیاط براسها ولم یک واق تتقی بالمرافق   اه ان اسیرانرا
تازیانه بر سر و پشت میزدند و هرگاه روهای خودرا بی ستار میدیدند دست خود بروی خود را از
نامحرمان میپوشیدند   وتهتک علی الاقتاب بالنوح زندها وضرب لمد بالسیوف لعوایق
ایشانرا بر پالانهای شتران نشانیدند و توشه ایشانرا نوحه و تازیانه دشمنان بود که بر سر
و پشت ایشان میزدند ابن بابویه در امالی روایت کرده باسناد خود از فاطمه دختر سید الشهداء
که جماعتی داخل خیمه شدند من کودک و صغیره بودم و در پایم خلخال از طلا بود ملعونی
پیش امد و خلخالرا از پایم بیرون میکرد و گریه میکرد گفتم ما یبکیک یا عدو الله ای دشمن
خدا چرا میگریی گفت کیف لا ابکی وانا اسلب ابنة رسول الله چرا نگریم و حال انکه دختر
پیغمبر را برهنه میکنم گفتم برهنه مکن مرا گفت میترسم غیر من کسی ان را ببرد پس از ان بر
و جمیع انچه در خیمها بود غارت بردند حتی چادر از پشت ما میکشیدند صاحب مناقب و محمد ابن ابی طالب
موسوی روایت کرده اند که جمیع انچه در خیمها بود بردند تا اینکه گوشواره در گوش ام کلثوم
خواهر امام حسین ع کشیدند گوش او را پاره کردند زنان جامه که بر پشت داشتند
از ایشان میکشیدند ایشان مضایقه در ان میکردند و ایشان دست بر نمیداشتند
تا از ایشان میکشیدند شیخ فخرالدین در مقتل خود نقل میکند از زینب خاتون دختر امیر
المؤمنین ع که گفت من در خیمه ایستاده بودم مردی که چشمهایش زرق بود داخل خیمه شد و انچه
در خیمه بود گرفت و جمیع انچه بر من بود گرفت نظر کرد دید که زین العابدین بر روی پوستی
خوابیده انرا از بر او کشید و او را بر زمین انداخت و امد بسوی من و مقنعه مرا
گرفت و دو گوشواره که در گوش داشتم گرفت ولکن گریه میکرد گفتم با اینکه خدا ترا لعنت
کند هتکتنا وانت مع ذلک تبکی پرده حرمت ما را دریدی و ما را برهنه کردی با وجود
این گریه میکنی گفت گریه میکنم بجهت انچه بشما رو داد زینب میگوید بخشم امدم و گفتم
خدا دست و پای ترا قطع کند و در اتش دنیا بسوزاند ترا قبل از انکه باتش

اخرت بسوزاند این دعا در حق او مستجاب شد بعد از خروج مختار او را گرفتند و دست و پای او را بریدند و
باتش سوختند لا رحمه الله حمید بن مسلم میگوید بخدا قسم که میدیدم زنان و دختران
او و اولاد و عیال او را که جامه بدن ایشانرا از ایشان میگرفتند چون بنزد علی بن الحسین ع رسیدند او را
دیدند که بر فراش خوابیده و مرض شدیدی داشت و با شمر علیه اللعنه بود جماعتی از پیادگان گفتند
ایا اینرا نمیکشی گفتم سبحان الله اتقتل الصبیان ایا کودکانرا میکشید این کودک بیمار است و
بخود مشغول است و او را از ما مکنید بسیار کردم ایشانرا از او دفع کردم عمر بن سعد ملعون به خیمها
زنان چنان شیون و صیحه زدند و چنان گریه سر کردند که ان سنگدل با ایشان رحم کرد و گفت کسی داخل
خیمه زنان نشود و کسی متعرض این بیمار نگردد و ان زنان با والتماس کردند که امر کن که از اسباب
ما انچه برده اند رد کنند که خود را بپوشیم ان ملعون گفت هر کسی چیزی از ایشان برده رد نماید و لکن
بخدا قسم احدی چیزی پس نداد پس جماعتی را موکل ان زنان کردند و خیمها ایشان که کسی فرار
نکند حمید میگوید دیدم زنی را از قبیله بکر بن وائل که با شوهر خود در لشکر پسر سعد بود
چون دید ان قوم بیحیا دست بجانب دختران خیر النساء زده ایشانرا برهنه میکردند و شمشیر
برداشته بجانب خیمها دوان شد و میگفت ای ال بکر بن وائل تسلب بنات رسول الله ایا
دختران پیغمبر را برهنه میکنند و شما ایستاده اید پس فریاد زد که یا لثارات رسول الله که بجا
طلب کنند کان خون رسول الله پس شوهر ملعونش امد و او را بسوی منزل خود بر گردانید چه
نیکو میگوید شیخ جلیل شیخ عبد النبی بحرانی یا ذل الاسلام یا غیرة الله وما الله یا القصاص
عجول داد از ذلت اسلام کجاست غیرت خدا و نگاه داری غیرت خدا و نگاه هست و لکن
تعجیل در افعال کردن کار بندگان نیست بر اکه میدانند که از قبضه قدرت بیرون نمیروند یا بنات
البتول ما الله عما نیل منکن بالطفوف غفول ای دختران فاطمه غافل نمیباشد خدا
از انچه بشما کرده اند این گروه از خدا بیخبر ایماط الحجاب منکن بین الناس والله شاهد
وکیل ایا حجاب را از سر شما میکشند و شما را بی حجاب میگذارند در میان خلایق و حال انکه
شما بر گزیدگان خدائید و خدا شاهد و وکیل میباشد لیت شعری این البتول الا این علی
بل این الرسول لیردکن بالعزاء وعلیکن من الذل الهوان کجاست مادر شما فاطمه زهراء
و پدر شما علی مرتضی وجد امجد شما که برهنه شده اید در میان نامحرمان و ذلت و خواری شما
را ببیند گفته از فاطمه صغری روایت شده است که من در خیمه ایستاده بودم و نظر کردم بسوی

پدرم واصحاب او که ایشان را کشته بودند مانند کوسفند قربانی و بر روی ریک بیابان انداخته
بودند و اسبهای مخالف بر جسدهای مطهر ایشان میتاختند و در فکر بودم که آیا بعد از پدرم
بر ما زنان چه روی خواهد داد آیقتلوننا ام یاسروننا آیا ما را مثل مردان ما میکشند یا
ما را اسیر میکنند ناگاه مردی ریش سرخ ازرق روی بر زنان میامد و زنان را زو میگریختند
آن ملعون آن زنها را میدوانید بکعب نیزه و کعب نیزه بر پشت زنان میزد و لباس ایشانرا
برهنه میکرد و ایشان بیکدیگر پناه میبردند و ناله واجداه و اابتاه و اقلة ناصراه و
حسناه و احسیناه برکشیده بودند و میگفتند اما من مجیر یجیرنا اما من ذائد یذود
عنا آیا فریادرسی نیست که ما را از دست این ظلم نجات دهد آیا مسلمانی نیست که ظلم را
از ما دفع نماید فاطمه میگوید که هم بر بر و از آمده و لرزه بر اعضایم افتاد و بهر طرف
نظر میکردم که عمه‌ام ام کلثوم را ببینم و باو پناه برم ناگاه دیدم آن ملعون قصد من کرده
گفتم چاره نیست مگر گریختن بسوی صحرا و بصحرا گریختم دیدم آن ملعون تعقب من میاید بسیار
ترسیدم و اذا بکعب الرمح بین کتفی ناگاه دیدم کعب نیزه را میان کتف من زد من برو در افتادم
آن ملعون آمد گوشم را پاره کرد و گوشواره از گوشم ربود و خون از رویم جاری گردید مقنعه از سرم
برداشت بنحوی که آفتاب بر سرم تابید بسوی خیمه‌ها برگشت و من غش کرده بودم و بیهوش افتادم
چون بهوش آمدم دیدم عمه‌ام بر بالینم نشسته و گریه میکند میگوید برخیز برویم نمیدانم بر دختران
و برادر بیمارت چه گذشته گفتم ای عمه آیا پارچه داری که سرم را از نامحرم بپوشم عمه گفت ای عمه
منهم مثل تو بیسر و پا و نظر باو کردم فرأیت رأسها مکشوفة و متنها قد اسود من الضرب
پس دیدم که سر فرزند فاطمه را که برهنه بود و پشتش از زدن تازیانه سیاه شده بود فهل مبلغ
بنت النبی بناها عزاؤنا کأسارای الروم منکشفات آیا کسی هست که خبر کند خبر پیغمبر را که دختران
او را برهنه کرده‌اند مانند اسیران روم و فرنگ منکشف و سر برهنه مثلا افاطم قومی من سنوک
واجمعی بنات مالک فی ذل السبا و ستات ای فاطمه برخیز و از پرده بیرون بیا و یتیمان که
در ذلت و اسیری گرفتار و متفرق شده‌اند جمع آور پس فاطمه میگوید بخیمه برگشتیم و انچه در
خیمه بود تاراج کرده بودند و برادر مظلومم علی بن الحسین علیه السلام را دیدم در گوشه‌ای رو در افتاده
و از شدت گرسنگی و تشنگی و مرض طاقت نشستن نداشت پس ما براو میگریستیم و او بر ما
میگریست ابن طاوس روایت کرده که اهل بیت را از خیمه‌ها بیرون کردند و آتش برافروختند

واویلاه فخرجن حواسر مسلبات حافیات باکیات از زمان چون ابن بشیر میرا از ان اشقیا دیده
از خیمه‌ها بیرون ریختند با سر و پای برهنه گریه کنان محتشم اندم فلک بر آتش غیرت سپند شد
کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی وین خرگه بلند
ستون بی‌ستون شدی کاش آن زمان ز آه جگر سوز اهل بیت یکشعله برق خرمن گردون شدی ابن طاوس
میگوید که عمر بن سعد ملعون ندا کرد که کیست که برود و بدن مطهر سید الشهداء را اسب بتازد پس ده
نفر از ان لشکر شقاوت اثر از برای این امر عظیم پا در میدان جرات نهادند و اسامی ایشانرا ذکر کرده و از
ابو عمرو زاهد روایت کرده که در شان نسب ایشان نظر کردیم مجموع از اولاد زنا بودند از فاطمه دختر
سید الشهداء نقل شده که بعد برهنگی و اسیری مبتلا بودیم که دیدم منادی ندا کرد که بیائید
بدن حسین عم را پامال سم ستوران کنید که تازیانه که بلکنت این را بگوید چون این را شنیدم
نتوانستم بر نشستن و بر جا خود قرار گیرم من و عمه‌ام برخواستیم و لکن من خواستم که از ان مکان دور
شوم که نه بینم این عمل را نسبت به پدرم و اما عمه‌ام سر اسیمه روانه قتلگاه گردید بجانش اینکه مگر
تواند که آنرا دفع نماید تا اینکه خود را بنزد جسد مطهر رسانید بدانکه از کلام ابن طاوس و غیره
بر میاید که انجماعت بعد این عمل شنیع مرتکب شدند و از کثیری اخبار و زیارات نیز مستفاد
میشود و علماء و شعراء نیز در مراثی و قصائد ذکر کرده‌اند اما احادیث از انجمله روایت علی بن اسباط
که از حضرت باقر ع روایت کرده است در کیفیت شهادت آنحضرت که بیان فرمودند بنحوی که دل
سنگ را آب میکند و در آخر حدیث فرمودند ولقد وطؤه الخیول بعد ذلک بعد از کشتن
اسبها را بر او راندند اما زیارات از انجمله فقره زیارت عاشورا است که از ناحیه مقدسه بیرون
امده و در کتب مزار مذکور است که خطاب میکند با نحضرت تطؤک الخیول بحوافرها و
تعلوک الطغاة ببوارتها الی غیر ذلک و کلینی روایت کرده است که چون این اراده کردند
فضه زینب خاتون عرض کرد ای سیده من یکی از آیات پیغمبر در کشتی او شکست و بجزیره
شیری بنزدیکی او آمد از او ترسید پس گفت یا ابا الحارث من آزادکرده پیغمبرم همینکه نام مبارک
آنحضرت را شنید همهمه کرد و در پیش روی او براه افتاد و او را براه رسانید و بجاده راه داد ای
سیده من در این نزدیکی شیری میباشد بگذار که بروم و اعلام کنم او را که فردا میخواهند
بدن فرزند پیغمبر را پامال سم اسبان نمایند زینب اذن داد فضه گوید رفتم بنزد
آن شیر و گفتم ابشر اتا میدانی که فردا بنی امیه میخواهند با حسین علیه السلام چه کنند اعلم این بدن

يوطئون الخيول ظهره بدانكه ميخواهند اسب بر بدن شريف وى بتازند ميكويد كه بخدا
ديدم كه آن شير برخواست وآمد من در عقبش رو آمد تا بنزديك جسد اطهر آن
حضرت چون شناخت جسد آنحضرت را رو بر آن ماليد و بر خاك ميماليد وتضرع و زارى
ميكرد و از سر شب تا صبح اشك از ديده اش جارى بود چون صبح شد آنجماعت بقيد تجهيز
اين اراده روانه شدند چون بنزديك قتلگاه رسيدند و آن شير را ديدند ترسيدند و بركشتند
ابن سعد كفت اين فتنه پنهان داريد و الله در اشتهار حسد حوى وحى الا اليه وعلمه
فى غده وله القصم الجرد آيا در انسينه كه مخزن علوم الهى و محل رموز نامتناهى بود دانسته
ميشكستند بپاى اسبها رحيم له الافلاك والارض كونيت يظل ثلثا ما بها ضمنه
آيا بد بينكه بجهت او و بواسطه او اسماء و زمينها مخلوق كردند سم اسب زا بر روى زمين
انداز دوا و زا دفن نمايند و رأس ترى فى حجر فاطم اعض نبوء به فى البيد خطبته لمد
آيا اين سرى كه روزگار رها در كنار جناب فاطمه قرار داشت از بر نيزه ميزدند و در بيابان
ميگردانند بدانكه بعد از نهب و غارت و سوختن خيمها و غيران دختران پيغمبر و بقيه
زنان و كودكان كه بودند ايشان را اسير و دستكير كردند و بخدا قسم كه اين حكايت جگرها
كباب مينمايد زيرا كه اسير كردن دختران پيغمبر صرا با اين ذلت كفتنى و شنيدنى نمى باشد فالبيت
صم صما قبل ان قرعت اذنى بسبى النسا الهاشميا كاش كر شده بودم و نميشنيدم كه دختران
هاشميه را و اولاد رسول هاشمي را اسير كردانند مكشفات على الاقتاب عاريه مصفوده
بجسوعبهرنات آه كاش نميشنيدم كه ايشان را برهنه بر قبتها برهنه سوار كردند و بلد
ضعيف ايشان را بقيد و زنجير مقيد كردند بدانكه از بعضى از حكايات مستفاد ميشود
كه ايشان را در محامل و كجاوها نشانيدند چنانچه در حكايت مسلم جصاص خواهد آمد و لكن
از اكثر روايات و زيادات و تقصاى اشعار علماء برميآيد كه ايشان را بر اقتاب عاريه رها
عارى نشانيدند پس واى و فغان اى مظلوم شما با داى اهل بيت بلكه بر ميآيد از اخبار
وغيره كه ايشان را بقيد و زنجير در آوردند چنانچه در زيارت صاحب الامر صلوات الله وسلامه عليه
كه از ناحيه مقدسه بيرون آمده است كه ميفرمايد وسبى اهلك كالعبيد و صفدوا بالحديد
فوق اقتاب المطيات اهل و عيال ترا اسير كردند مثل بندكان و ايشان را با آهن در بند
مقيد كردند و بر قتبها شتر نشانيدند تلفح وجوههم حر الهاجرات يساقون فى البرارى

والقلوب ايديهم مغلولة الى الاعناق يطاف بهم فى الاسواق بريان ميكرد و ميسوزانيد روها
ايشان را حرارت آفتاب ايشان را در بيابانها ميراندند و با دستهاى غلشده ما كردنها در بازارها
ميكردانيدند محتشم جمعى كه پاس محملشان داشت جبرئيل كشتند بى عمارى و محمل شتر
سوار عجبا من السبع الطرائق كيف لم تنشق والارضين لم تتصدع اسفا عليه والكواكب
كيف لم تنقض والافلاك لم تتعطل تعجب دارم كه چرا آسمانهاى هفتگانه منشق نكرديد
و زمينها شكافته نشد و چرا ستارها بر زمين نريختند و چرا افلاك از حركت نايستادند قتيل
ابن فاطمة وتلك حريمه بيد الاعاد لا كفيل ولا ولى حسين پسر فاطمه را كشتند و اينك
زنان و حرمش بر دست دشمنان كرفتار ندارند ايشان را كفيلى و نه دوستى هل يقبلون يابن خير
نسائكم فى الاسر تستعطفن من لم يقبل ايشيعيا آيا پسند كه بهترين زنان شما را ابلكه
بهترين زنان عالم را اسير كنند و ايشان با التماس مدارا كويند مارا رحم كنيد و اذيت مكنيد
كسى از ايشان قبول نكند فوموا اذا لم تدركوه تداركوا تلك العقايل من اكف الجحفل اكر
اكر سيد و مولاى خود را ادراك نكرديد كه جان را فداى كنيد او را از دست كفار خلاص كنيد
پرخيزيد اين زنان مخدره را از دست اين لشكر كفار خلاص نمائيد بارى ايشان را اسير
كردند و روانه كوفه كردند بر روايتى از جهت عناد ايشان را بقتلگاه كذرانيدند و بر روايت
ابن طاوس آن اسيران ايشان را قسم دادند بحق الله الا ما مررتم بنا الى مصرع الحسين
بخدا ما را بسوى محل كشته شدن حسين ع بكذرانيد چون آن اسيران را بنزديك قتلگاه
كذرانيدند و آن شهيدان را برهنه و عريان با بدنهاى پاره پاره و دست و پا بريده شده
در خاك و خون طپان ديدند چنان خروشى بر آوردند كه ساكنان ملاء اعلى را بتضرع
و زارى در آوردند و چنان شورشى در ميان آن اسيران در افتاد كه آشوب
انقلاب در جميع ذرات عالم افتاد و دست بر سر زنان و واحسيناه كويان خود را از
شترها بر زمين ريختند و در بعضى روايات كه همكى بر دور جسد سرور شهيدان
جمع شدند چون بدن زا كه جبرئيل كهواره جنبانش بود پيغمبر خدا بر سينه اش مينشاند
برهنه و عريان و پاره پاره ديدند همكى خود را بر روى آن جسد شريف انداختند
وخون شريفش را بر روى و موى خود ميماليدند و ناله واحسيناه و امظلوماه و قتيلاه
بر آورده بودند و اما زينب خاتون همين كه نظرش بر بدن نازنين برادرش افتاد دو

کا مصطفی را از خنجر بیداد پاره پاره دید و بدن شریفش را عریان یافت نعره زد که هذا حسین ابن حسین منست چنان نعره زد که بعد از هزار سال هنوز صدای او بگوش عالمیان میرسد و پشت عالم از ان میلرزد محتشم بی اختیار نعره هذا حسین از او سر زد چنانکه اثر از او سر زد چنانکه اثر از او در جهان فتاد راوی میگوید بخدا قسم فراموش نمیکنم زینب دختر امیر المؤمنین ع را که با آواز حزین و دل غمگین میگفت وا محمداه وا محمداه صلی علیک ملیک السماء هذا حسین مرمل بالدماء مقطع الاعضاء اینک حسین تست که بدن شریف او را بخون رنگین کرده اند و اعضای شریفش را پاره پاره کرده اند و ما دختران تو ایم که ما را اسیر کرده اند بسوی خدا شکایت میکنم مصیبت خود را و درد دل خود را بسوی پیغمبر خدا و علی مرتضی و حمزه سید الشهداء ع وا محمداه هذا حسین بالعراء تسفی علیه ریح الصبا قتیل اولاد البغایا اینک حسین تست که برهنه کرده اند و بادها بر او میوزد و غبار بر او میفشاند و کشته اولاد زنا گردیده هذا حسین محزوز الرأس من القفا مسلوب العمامة و الرداء اینک حسین تست که سرش را از پشت گردنش بریده اند و عمامه و ردایش را بغارت برده اند یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله امروز جد بزرگوارم از دنیا رفت بجا شد ای اصحاب محمد مصطفی اینها ذریه محمد مصطفی میباشند که ایشان را اسیر کرده اند هذا الذی قد کنت تلثم نحره امس بخیر امن حد ودصبائها ای جد بزرگوار همین حسین است که همیشه گلو را میبوسیدی او بوسه گاه ترا از دم شمشیر بریدند من بعد بحرک یا رسول الله قد القی طریحا فی ثری رمضائها یا رسول الله این بدنیکه در آغوش پرورش دادی آخر او را برهنه بر خاک گرم صحرا انداختند پس ام کلثوم با دیده پر خون و دل بریان و سینه سوزان رو را بجانب سر شهید کرده و میگفت فدای تو شوم ای مظلومیکه ترا در روز دوشنبه لشکر هتک کردند فدای تو شوم ای مظلومیکه ترا واژگون کردند بابی المهموم حتی قضی بابی العطشان حتی مضی فدای تو شوم که ترا با غم و اندوه کشتند فدای تو گردم ای مظلومیکه ترا با لب تشنه شهید کردند بابی من لا هو غائب فیرتجی و لا جریح فیداوی فدای تو شوم ای آنکه نه به سفر رفته تا هست امید باز گشت داشته باشم و نه مجروحی هستی که زخمهای تو مرهم پذیر باشد بفدای تو شوم ای شهید بکه از ریش قطرات خون جاری میشد بفدای تو شوم ای سبط پیغمبر خدا بفدای تو شوم ای نور دیده فاطمه زهرا راوی گوید بخدا قسم گریانید کل صدیق و عدو بخدا قسم که هر دوست و دشمن را بگریه در آورد و در بعضی از روایات وارد شده است که حتی اینکه آب از چشمهای اسبان مخالف جاری شده بود و سمهای

ایشان از آب دیده ایشان تر شده بود صاحب منتخب شیخ فخر الدین روایت کرده که چون ام کلثوم برادر مظلوم خود را دید که با بدن برهنه بر زمین افتاده و بادها بر آن جسم شریف و بدن لطیف میوزد خود را از بالای شتر بزیر انداخت و آمد و آن بدن مطهر را در آغوش گرفت و بگریه و ناله میگفت یا رسول الله فرزندت را ببین که بی غسل و کفن بر زمین افتاده و بادها بجامه غبار او را کفن پوشانیده و بدنش را بخون گردنش غسل داده شده و اینک اهل بیت او ببینند که ایشان را اسیر کرده اند و بذلت بهر طرف میبرند و اندوه دستی نیست که دفع شر از ایشان نماید و اینک سر شریف اوست که با سرهای اولادش بر نیزها زده اند چون جماعت بدین مطلع شدند او را بجبر از سر آن بدن شریف جدا کردند ابن طاوس روایت میکند که سکینه چون بدن مطهر پدر را بدین حالت و خون آغشته دید دوان دوان آمد و خود را بر روی آن بدن شریف انداخت و انقدر گریست که غش کرد و میگوید در عالم غش شنیدم که پدر بزرگوارم میگوید شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ای شیعیان هر گاه آب خوشگوار بنوشید مرا یاد کنید و هر گاه غریبی یا شهیدی را ببینید بر غریبی و شهادت فرزند بر نوحه کنید و انا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی اخر من فرزند پیغمبر شمایم که مرا بیجرم و گناه کشتند و بعد از کشتن بدن مرا پامال سم ستوران کردند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی کاش در روز عاشوراء حاضر بودید و میدید که چگونه استغاثه میکنم و شربت آبی از برای طفلم میطلبم و ایشان ترحم نمیکنند مرا و نمیدهند وسقوه سهم بغی عوض الماء المعین یا لرزء و مصاب هد ارکان الحجون و در عوض آب تیر بر حلقوم طفل من زدند وای وای از این مصیبت که ارکان هدایت را منهدم کرد و المهم تد جرحوا قلب رسول الثقلین فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین وای بر آن گروه که قلب رسول خدا را مجروح کردند پس لعنت کنید ایشان را هر چه میتوانید در همه اوقات چون هوش آمد بر صورت و سر میزد و موی خود را میکند پس جماعتی از اعرابهای بیدین بر دور اطفال جمع آمدند و او را از سر آن بدن شریف کشیدند و در حدیث معتبر روایت شده است که سید الساجدین ع فرمود که چون پدرم با اولاد و برادران و سایر اهلبیت او را کشتند و زنان و حرم او را بر جهاز شترها سوار کردند و ما را بسوی کوفه روانه کردند پس نظرم بر ایشان افتاد دیدم ایشان را که بر زمین افتاده و کسی ایشان را دفن نکرده پس بسیار بر من گران و عظیم آمد و قلق و اضطراب شدیدی در من بهم رسید

رفتن سکینه بر نعش پدر و غش کردن و خطاب سکینه با شیعیان در عالم غش

که نزدیک بود روح از بدنم بیرون رود چون عمه ام زینب خواتون اینحال را در من مشاهده نمود گفت مالی اراک تجود بنفسک یا بقیة جدی وابی واخوتی ترا چه رسیده که می بینم روح از بدنت نزدیک است بیرون رود ای یادگار جد و پدر و برادرانم من گفتم بعمه چگونه جزع و فزع نکنم و حال آنکه می بینم آقای خود را و برادران و عموها و عموزادگان و اقوام را که بر زمین افتاده و بدنهای ایشان بخون رنگین گردیده و برهنه و عریان نموده اند ایشان را نه کسی کفن میکند ایشان را و نه کسی دفن مینماید ایشان را کشتگان را و نه کسی بنزد ایشان تردد و آمد و شد مینماید کانهم اهلبیت من الدیلم والخزر گویا ایشانرا مسلمان نمیدانند و از کفار میدانند پس عمه ام گفت ای نور دیده جزع مکن بخدا قسم که از این واقعه خبر داده است جد و پدر و عم تو و بتحقیق که خدا گرفته است پیمان و عهد از گروهی از این امت که فراعنه این امت ایشانرا نمیشناسند و معروفند در آسمانها که ایشان جمع مینمایند این اعضای متفرق شده را و دفن مینمایند این جسدهای بخون آلوده را و در این صحرا علامتی از قبر مقدس پدرت سید الشهداء برپا نمایند که اثر آن بگذشتن ایام مندرس نگردد و ائمه کفر و اشیاع ضلالت کوشش در محو و بر طرف شدن آن خواهند کرد و لکن اثر آن هر روز ظاهرتر خواهد شد و شان آن بلندتر خواهد شد وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون مجلس دوازدهم

در بیان کیفیت ورود کاروان اهل حرم محترم بکوفه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین واشرف السفراء المقربین وافضل اهل السموات والارضین محمد وآله الطیبین وارواح الانجبین واهل بیته المظلومین خصوصا علی نجله وفرخه وسبطه الامین المکین الممنوع من الماء المعین المذبوح الاهل والبنین الشهید الطعین والاسیر المهین صاحب الداء الدفین والجسد المرضوض من الهجین والشلو الرهین والراس المشتهر فی البلاد بین القسر الباغین الظالمین والشیب المخضب من ظلم الفرقة الطاغین الفاسقین محزوق الخباء مسلوب الرداء مهتوک الحماء مقتول الظماء مذبوح القفاء مقطع الاعضاء بسیف اشقی الاولین والاخرین المذبوح بامر اللعین ابن اللعین الامام المکین واللیث العرین الذی هو للخلق امان وللحق امین سیدنا ابی عبد الله الحسین ابن امیر المؤمنین وبعد فقد قال الله سبحانه کم ترکوا من جنات وعیون وزروع ومقام کریم ونعمة کانوا فیها فاکهین کذلک واورثناها قوما آخرین فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین پروردگار جلیل در مذمت کفار و هلاک

مجلس دوازدهم در بیان ورود اهلبیت بکوفه

ایشان بجهت عبرت دیگران میفرماید چه بسیار گذاردند بعد از خود از باغستانها و چشمه ها و زراعتها و خوانها که بهره و منازل دلپذیر که در آنها خوش میگذرانیدند و بعد از هلاک ایشان آنها را بدیگران میراث دادیم و بر هلاک ایشان آسمان و زمین گریه نکرد یعنی کسی دلش بحال ایشان نسوخت و اعتنائی نکردیم با ایشان و نبودند ایشان از مهلت داده شدگان بدانکه عزت و ذلت و رفعت و جاه و حکومت و خست و بلندی و پستی همه از خداست کسیکه خدا او را ذلیل کرد عزیز نمیگردد و شخصی که خدا او را بلند کرد پستش نمیتوانکرد و کسیکه خدا او را پست کرد بلند نمیشود و هر کس که خدا او را دوست داشته هر چیزی او را دوست دارد و هر کس که خدا او را دشمن داشت همه چیز دشمنش میشوند و این مطلب بسیار واضح است و عقل و نقل بر این شاهد است و بدانکه اگر چه خداوند جلیل هر کرا میخواهد بلند میکند و هر کرا خواهد پست مینماید تعز من تشاء وتذل من تشاء لکن نه بجبر هم نیست عزت و رفعت را در بندگی خود قرار داده و راه را بعلو فرمود و ایشانرا قدرت و اختیار عطا داده هر کس سر بعتبه بندگیش گذارد عزیز و بلندش کرد و هر کس که کمر خدمتش بر میان جان بست او را خلعت خلت و دوستی پوشید هر آنکه او را گزید و بیاد رسیدن او جان نسپارد گذارد خداوند او را بر گزید تاج کرامت بر سرش گذارد و هر کس روی از او تافت در مقام مهانت و خذلانش واگذاشت و هر غبار کشته که از درش گرفت غبار بود بس و هر شقی که عصیانش در زید در خذلان خود کوشید مراتب انسان بالوسایط مختلف بقدر محبت عزت میکنند و بقدر عصیان پست میکنند بقدر الکد تکتسب المعالی بسا هست که بجهت زیادتی شقاوت آسمان و زمین و ملئکه شخص را لعنت میکنند و دشمن او میشوند و بسا کسی بجهت زیادتی طاعت و سعادت هر مخلوقی دوست او میشوند و این بجهة آنستکه ذکر یافت که همین که خدا دوست شد همه ذرات عالم دوست او میشوند و بالعکس چنانچه از پیغمبر خدا روایت شده است که فرمودند که هرگاه خدا بنده را دوست داشته باشد میفرماید ملکی را که بگو بدانی احب فلانا فاحبوه فلان را دوست میدارم شما هم دوست داریدش پس همه اهل آسمان او را دوست دارند پس محبت او را در ابدان فما سرو بریة ولا فاجرة الا احبه پس نماند احدی مگر آنکه او را دوست میدارد بلکه زمین و آسمان او را دوست میدارند زیرا که اگر از دنیا برود مواضع عبادتها و از زمین محزون میشوند چرا که دیگر بر مکان عبادت نمیکند و ابواب آسمان بر او محزون میشوند که چرا دیگر اعمال او بالا نمیرود بلکه آسمان و زمین بر او میگریند هم چنانکه وارد شده است که جناب پیغمبر صلعم بحضرت امیر فرمودند یا علی

چون مؤمنی بمیرد اسمان وزمین چهل صباح برو خواهند گریست وچون عالمی بمیرد چهل سال برا او میگریند پس فرمود ند یا علی چون تو شهید شوی اسمان وزمین چهل سال بر تو خواهند گریست
ای اینست عزت خدائی نه انچه می بینی که در سلاطین جور وارباب غنی وثروت میباشند از اینکه چهل نفر یا بترس یا بطمع بدور ایشان جمع شده باشند ودر دل همه کس ایشان را دشمن دارند و
اسمان وزمین ایشان را دشمن دارند وبعد از دور وزغل وزنجیر کرده بجهنم در افتند وخلق
از رفتن ایشان خوشحال شوند دلی بر ایشان نسوزد وچشمی بر ایشان نگرید واز نظرها برود
واگر یاد کنند ایشان را بلعن یاد کنند مَنْ اَعْتَزَّ بِغَيْرِ اللهِ فَهُوَ ذَلِيلٌ فِي الدَّارَيْنِ بنگر انبیا واولیا را
که چه عزت یافتند اِنَّ اللهَ اَصْطَفَى اٰدَمَ وَنُوحًا وَاٰلَ اِبْرٰهِيمَ وَاٰلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا
مِنْ بَعْضٍ عزت اینست که اگر از دنیا برود اسمان وزمین از غمش بگریند از حضرت امیر المؤمنین روایت
شده که روزی گذشت بر انحضرت عمرو که از دشمنان خدا ورسول بود حضرت این ایه را خواندند فَمَا
بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْاَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ یعنی این از انهائیست که بعد از مردنش اسمان
وزمین برو نخواهند گریست پس گذشت بر او حسین عم پس فرمود لٰكِنْ هٰذَا لَيَبْكِيَنَّ عَلَيْهِ السَّمَاءُ
وَالْاَرْضُ لکن اینکه از دنیا برود هر اینه البته اسمان وزمین برو خواهند گریست پس فرمود اسمان
وزمین نگریسته است مگر بر یحیی بن زکریا وحسین بن علی عم ای انبیا واولیا را خدا برگزید
وعزت داد ادم را صفوة داد ومسجود ملائکه اش گردانید نوح را اجابت دعوة داد وسلیمان
را مملکت داد وداود را حکمت داد وابرهیم را خلعت خلت پوشانید موسی را کلیم خود کرد
عیسی را معجزه وحکمت داد اسمعیل را ذبیح خود خواند یحیی را مظلوم نامید که اسمان در
ماتم خوانداش گردانید بیه دَرَجَاتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ بدانکه اگرچه ادم را صفی خود کرد
ومسجود ملائکه نمود اورا ولکن حسین عم صفی وابو الاصفیا وابن الاصفیا کردانید چون
نور او وجد وپدر ومادر وبرادر او در صلب ادم عم بود بایشان ملئکه اورا سجده کردند و
اما نوح را اگرچه او را اولوا العزم ومستجاب الدعوه گردانید صابر بود ولکن اخر دلتنگ شد
از جفای قوم ونفرین کرد بر ایشان وهمه را هلاک کرد وسید الشهدا عم با اینکه جفا بکسی
شد با حدی نشد صبر کرد وقوم را بنفرین هلاک نکرد بلکه دعوة خود را ذخیره کرد بهر عصیان
امت سلیمان را اگرچه مملکت وپادشاهی داد ولکن حسین عم پادشاهی خواهد نمود که ملک سلیمان
در جنبش مانند قطره در جنب دریا خواهد بود از مفضل بن عمرو روایتست که حضرت صادق عم

فرمود کَاَنِّي وَاللهِ بِالْمَلَائِكَةِ قَدْ زَاحَمُوا الْمُؤْمِنِينَ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بخدا قسم که گویا می بینم ملائکه را
که ازدحام کرده اند بر قبر حسین عم بنحویکه مزاحم مؤمنین وزیارت کنندگان شده اند گفتم ایا
ملئکه دیده میشوند وبنظر در میایند فرمود هیهات هیهات ساعی میشوند بخدا قسم بجهة
مؤمنین حتی انکه مؤمنین فتح مینمایند رویهای ایشان را بدست خود وبازل میکند خدا بر زوار
حسین در صبح وشام طعام بهشت وملائکه خدا ایشان را میسازند حاجتی نخواهد از حوائج دنیا
واخرت را بر سر قبرش مگر انکه عطا مینماید او را خدا مفضل گفت وَاللهِ هٰذِهِ الْكَرَامَةُ بخدا
قسم اینست کرامت وپس فرمود ای مفضل ایا زیادتر بگویم عرض کردم بلی ای سید من فرمود گویا
می بینم سریری از نور گذاشته اند ودر و قبه از یاقوت سرخ زده اند مکلل بجواهر وکانی بالحسین جالسا
عَلَى ذٰلِكَ السَّرِيرِ وَحَوْلَهُ تِسْعُونَ اَلْفَ قُبَّةٍ خَضْرَاءَ وگویا می بینم حسین را که بر ان کرسی کرامت نشسته
ودر دور او نود هزار قبه سبز زده اند وگویا می بینم مؤمنان را که او را زیارت میکنند وبر او سلام
میکنند خداوند جلیل با ایشان میفرماید که بسیار اذیت کشیدید وذلیل شدید امروز روز نشستن
حاجتی از حوائج دنیا واخرت را نخواهید مگر انکه بشما بدهیم پس همه اکل وشرب ایشان از بهشت
میباشد تمام شد حدیث ابرهیم را خلیل خود کردانید زیرا که محبتش غیر انبیا بود دوستی مال
وجان وفرزند بر داشته محبت او در حدیث است که او را گوسفندان بسیار بود روزی
در صحرا در نزد گوسفندان بود جبرئیل از گوشه بصدای خوش گفت سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ
الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ ابرهیم گفت کی بود که نام حبیب مرا برد بکبار دیگر نام او را ببر ربع گوسفندان
را بتو دهم باز همان را گفت تا چهار مرتبه همه گوسفندان را داد پس خداوند او را خلیل خود
خواند واو را در اتش انداختند وجزع نکرد وفرزند خود را افکند در راه ماقد اکن سیزده
والحق هر یک از این مقامات مقامیست عظیم ولکن سید الشهدا عم عوض یک فرزند دو فرزند
شش برادر وده نفر از اقوام واقارب فدا کرد که در عالم مثل ایشان کسی بهم نرسید وارادة
فرزند نکرد وفرزند ذبح نکرد وسید الشهدا عم فرزند را فدا کرد بنحویکه پاره پاره کردند او را
در اتش انداختند ولکن اتش برو گلستان شد سید الشهدا عم خود را در دریای اتش کو بنیزه انداز ع
نیزه دشمنان وغیر اش مثل افغان بود وسایه بدنش شمشیر دشمنان وفرشش ریگ بیابان
ونسیمش خاک وغبار نعل اسبان موسی را کلیم خود کردانید با او مناجات کرد وسید الشهدا را
بانشرف ممتاز کردانید چنانچه صاحب بحار الانوار وغیره ذکر کرده که انحضرت بالنسبة للنبی

میرفتند رسیدند بقبر خدیجه پس انحضرت ایستاد و بانس بن مالک فرمود برو و از نزد دور شو
انس میکوید من خود را از و پنهان کردم چون ایستادن او در نماز طول کشید شنیدم او که
گفت یا رب یا رب انت مولاه فارحم عبیدا الیک ملجاه ای پروردگار توئی اقا و مولای
رحم کن بر بنده حقیر که تو پناه او میباشی یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لعبد تکون مولاه
ای صاحب صفات عالیه بر تست اعتماد من خوشا بحال البندهٔ که تو اقا و مولای او باشی طوبی لمن کان
خائفا ارقا یشکو الی ذی الجلال بلواه وما به علة ولا سقم اکثر من حبه لمولاه خوشا بحال ان بنده
که خائف و ترسان بوده باشد از خداوند خود و شکایت نماید بسوی پروردگار ذو الجلال
خود درد دل خود را و مرضی و علتی نباشد او را زیادتر از محبت او بمولایش اذا اشتکی بثه و
غصته اجابه الله ثم لباه اذا ابتلی بالظلام مبتهلا اکرمه الله ثم ادناه خوشا بحال ان بنده که
شکایت کند از غصه خدا او را جواب دهد و لبیک در جواب او گوید و هرگاه در تاریکی و
ظلمت با و خلوت نماید از روی تضرع خدا او را اکرام نماید و بسوی خود نزدیک گرداند و از پس
بعد از انکه اینرا گفت شنیدم که در جواب او ندا امد که لبیک لبیک عبدی وانت فی کنفی وکلما قلت
قد علمناه لبیک ای بنده من تو در حفظ و کنف منی باشی و هر چه را گفتی دانستم صوتک تشتاقه
ملائکتی فحسبک الصوت قد سمعناه اواز ترا مشتاق اند ملائکه و بس است شنیدیم اواز
ترا و دانستیم مطالب ترا دعاک عبدی یجول فی حجب فحسبک الستر قد سفرناه دعای تو محجوب
باشد از من بلکه از همه حجابها میکذرد کافیست ترا سترها بر داشتیم بجهت تو لو هبت الریح من
جوانبه خر صریعا لما تغشاه سلنی بلا رغبة ولا رهب ولا حساب انی انا الله از خضوع
و خشوع و خوف و ابتهال بنحویست که اگر باد باو بوزد بر زمین خواهد افتاد سؤال کن از
من بی تشویش و خوف و بیحساب که منم خداوند با عزت تو عیسی را صاحب معجزه و ایات کردانید
مرده را زنده میکرد پیس را شفا میداد کور را روشن میکرد و حسین ع از برکت هدایتش
عالم خلق را از کفر و ضلالت که بدتر از موتست احیا کرد و فردا که منصب شفاعتش میدهند عالم
خلق را از هلاک سرمد بحیات ابدی و نعیم جاوید میرساند و اما احیاء موتی و شفاء مریض و
غیر ذلک از معجزات از اصحاب کرامات سائر ائمه بدیع نمیباشد و امثال این امور بسیار جزئیست
ایشانند که اگر اشاره کنند افلاک منقلب میشوند اگر خواهند عراق را شام و شام را عراق کنند
و اگر خواهند مشرق را مغرب کنند و مغرب را مشرق هر امری از ایشان معجزه بود بلکه خود ایشان

معجزه بلکه اعظم ایات الهی بودند و خالی از حالات ایات چند از ایشان صادر میشد
که عقول و اوهام را حیران دارند همین بزرگوار وقتیکه بشکم مادر امد مادر خالید در زمین
مدفون کردید انقدر از غرایب از او ظاهر شد که عقلها سرکردان میباشد در شکم مادر همین که
بسه ماه رسید جناب فاطمه ع میفرمایند خیر و برکت در خانه ما بهم رسید چون چهار ماهه
شد مونس بود مرا در وحشت تنهائی هر روز خود را تسبیح ترجیح میکرد و نغمه رحمت برای خود
فرو نرو میدیدم چون پنجماه شد از نور او در تاریکیها محتاج بشمع و چراغ نبودم و هر گاه در
خلوت می نشستم از اندرون خود صدای تسبیح و تقدیس و تهلیل میشنیدم در وقتیکه او را
شهید کرده بودند و سر مقدسش را بر سر نیزه کرده بر بالای نیزه قران میخواند و میگفت ولا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و از قبر شریفش انقدر معجزات ظاهر شد که هر کس خبر دار است
کرده همین بس که خاکش شفای دردها و ضرر بلاها و امان خوفها کردید و محل استجابت
دعا کردید و بویش بهتر از بوی عنبر جباری او قصد نکرد مگر انکه او شکسته شد و مریضی
نرفت با صدق دل مگر انکه مرضش مرتفع شد و مدیونی نرفت مگر انکه دینش ادا شد و اگر
معجزات مذکوره را در کتب خواهی پس مستمع باش علی بن ابرهیم بسند خود روایت میکند
از جابر و البته که گفت من همیشه میرفتم بزیارت حسین ع و بخدمت او میرسیدم تا انکه پیسی در
میان چشمهایم بهم رسید و باین سبب مدتی ترک زیارت انحضرت کردم انحضرت خبر از من
احوال پرسید گرفته بود حکایت پیسی مرا از برایش نقل کرده بودند نشسته در جانماز که دیدم
انحضرت با بعضی از اصحاب تشریف اوردند فرمودند یا جابر چرا مدتیست که نزد ما نیامدی
گفتم این مرض مرا مانع گردید و مقنعه را از روی پیسی برداشتم ابدهن شریف بر ان انداخت و
فرمود شکر کن خدا را که این مرض را از تو دفع کرد ای جابر نظر کن در ایینه بر بینی اثری میبینی
چون نظر کردم اثر از انموضع را ندیدم ابن شهر اشوب نقل میکند که یکی از اصحاب انحضرت تب
کرد تب شدیدی انحضرت بعیادت رفتند از در اطاق که داخل شدند تب ان شخص بریدی
گفت راضی شدیم باینچه خدا بشما عطا کرده که تب از شما میگریزد حضرت فرمود والله ما
خلق الله شیئا الا وامره بالطاعة لنا بخدا قسم که خدا چیزی را خلق نکرده است مگر او را باطاعت
ما قطب را و تنگی دوا نیست میکند از یحیی بن ام طویل که در نزد حسین ع بودیم که جوانی گریه کنان از
در داخل شد حضرت فرمود چرا میگریی گفت مادرم از دنیا رفت موصیت وصیت مال نبود

بعضی از معجزات سید الشهداء ع

وموا گفت که بعد از مردن کاری نکنم تا بخدمت تو عرض کنم او او را پس حضرت فرمود برخیز

تا برویم بنزد این ضعیفه برخواستیم و رفتیم تا بدر حجره که ان ضعیفه مرده بود و دران بود انحضرت

در پشت در ایستاد و دعائی کرد چون از دعا فارغ شدند ناگاه ان زن برخواست و نشست و میگفت

اشهد ان لا اله الا الله پس با انحضرت نظر کرد و گفت ادخل یا مولای و من بابی انت و امی یا مولای

داخل شو و انچه مرا امر میکنی امر کن پس انحضرت داخل و در پیش نشست و گفت وصیت کن خدا

کند ترا پس ان زن مال خود را بیان کرد و جا ان نشان داد و گفت ثلث انرا از برای تو قرار دادم

که بهر که خواهی از دوستانت بدهی و دو ثلث دیگر را بده به پسرم اگر او را از دوستان خود میدانی

و اگر او را از مخالفین میدانی انرا هم خود بردار که مخالفین را حقی در اموال مؤمنین نمیباشد

پس انحضرت را التماس کرد که بروی نماز کند و او را دفن نماید پس ناگاه دیدیم که برگشت بحال اول

و مرده هم چنانچه اول بود باسمائهم اخی الرحیم ابن مریم وابراهیم الکلیم غیر مره و ایات

موسی التسع منهم صدورها فلولاهم لم بات منه بایة وهم جعلوا داود فیها خلیفة عن

الله بل عنهم بحکم النیابة وحکمهم جار علی الرسل کلهم کان جمیع الرسل من بعض امته قبل ادم

والرسل من بعد ادم عن السر فی ارسالهم للخلیفة وما عنهم استغنی رسول بما اتی بل الرسل

فیهم ایتهت حین ادت و اما اسمعیل را ذبیح خوانند چون جان خود را در راه خدا فدا

کرد و یحیی را مظلوم نامیدند و حال انکه یحیی را بعزا انکه او را کشتند و سرش را در مجلس انظار

ستم کار حاضر کردند زیاده نبود و اسمعیل را بجز انکه دست و پا ببستند و کارد بر حلقش

گذاردند کاری نکردند ذبیح و مظلوم او بود که بدنش را هزار و هشصد و پنجاه زخم زدند و سر شرا

از پشت گردنش بریدند و مانند گوسفند او را ذبح کردند و سرش را بر نیزه زدند و بدنشرا

عریان کردند و عیال اش را بر شتر نشانیدند و در بلاد گردانیدند و چوب بر دندان او زدند و عیالشرا

در مجلس نامحرمان حاضر کردند و در حیات او بدن شریفش را با و ندادند و هر چند با لرد اعطشا

گرد بروی رحم نکردند بعد از وفات اب بر مزارش بستند که اثار قبرش را بر طرف کنند چه نیکو

میگوید سید جلیل سید شریف کاظمی لاخیر فی الدنیا ولا فی اهلها بعد الحسین وبومه

المستفضع چیزی در دنیا و اهل دنیا و زندگی دنیا نیست بعد از کشتن حسین و انچه باو کردند

در ان روز فضیع ثم فی الی لبس السواد تاهبا للمحرم وهلالیة المستبشع برخیز و جامه سیاه بر

کن و سیاه بپوش و مهیای عزا و ماتم شو بجهة محرم که هلال او بشوم شد نوشد لما انت اول

لابس لمصاب اثواب حزن صبغها لم یقلع فالبیت بیت الله قد لبس السواد تو قفا لمصابه

المتوقع تو اول کسیکه در این مصیبت سیاه پوش میشود نیستی پیش از تو خانه کعبه سیاه

پوش کردید فبکی لرجعا فاصبحت من نوم تنیاه‌ها من فیض ذلک المدمع از جزع بر مصیبت او ست

که اشک از دیده ریخت و انا شک او ست که زمزم جاری کردید و اگر بلبیت معرفت بریزی اب ان را

از اشک دیده کعبه می بینی که در مصیبت انقیل عارفان و منتهی المطالب طالبان ریخته تو حق

لم ادع ذمة ذو نبی فی ذمة غیره فی مستمع بحق ان شهید که اگر غیر از مصیبت او را گوش بهم و غیر

از مصیبت او را مصیبت دانم وفادار نیستم و بعهد دوستیش وفا نکرده ام ایضیق فیه

فضا الفلاء وتضمنی من بعده رحب الفضاء المهیع ایا تنگ میکنند بر حسین بیابانرا

و او را در میان میگیرند و اسیر و محبوس میکنند و من در وسعت و ارام میباشم یا بی و انبی

ذبیح بین العدی تدعو النبی بحرقة و توجع پدر و مادرم بفدای خواهر مظلوم شد زینب خواتون

کرد در میان دشمنان با سوزش دل جد امجد خود را میخواند و میگفت یا جد قد غدرت امتک

غدرة بینیک بعدک مثلها لم یسمع ای جد بزرگوار بنی امیه بعد از تو غدر و مکر کردند

با اولاد تو چنان غدری که مثل ان شنیده نشده یا جد ابت ابن اکلة الکبود دنیا بدایع قبله

لم یبدع و اعمد و الانبار پسر هند جگر خواره ظلمی بما کرد که پیش از ان کسی مثل ان ظلم نکرده بود

منعوه مهرا فداعد لامة وعدوه من شربه لم یمنع ای جد بزرگوار اب فراترا که خدا بمهر مادرش

قرار داده بود انرا بر روی او بستند و دشمنانش را از ان منع نکردند لله کم نهلت وعلت

منه اسیاف وغلة صدره لم ینقع اه اه چه بسیاری از شمشیرها که میان که از خون او سیراب

شدند و سوزش قلب او را بشربت ابی بر طرف نکردند ما للقیامة لم تقم ولنارها لم تضطرم

ولاخذهم لم تسرع چرا عالم خراب نشد و چرا قیامت قائم نگردید و چرا اتش غضب الهی شعله ور

نگردید و انتقام نگرفت صبرا اهیلیلة احمد صبرا علی ما ناب من خطب ذرع مفضع ای

دختر پیغمبر صبر کن بر این مصیبات و بلیات که بر شما وارد گردید ملی این بزرگوار صبر کرد بر مصائب

روزگار و جان و مال خود را در راه خدا فدا کرد و خدا و ندجلیل نیز او را عزیز کرد و مرتبه اش

را بلند گردانید چنانچه مدفن او را در تزار او را محل امد شد ملئکه گردانید و بقعه او را بهترین

بقاع گردانید و زیارت او را افضل طاعات و گریه بر مصیبت او را اشرف عبادات گردانید چنانچه

در حدیث است که فرمودند موضع قبر حسین علیه السلام معراج ملائکه است که فوج فوج ملائکه بالا میروند

و نوحه بر زمین میبایند وارواح مقدسه انبیا زیارت کننده اش میباشند چنانچه
وارد شده است از حسین بن ابی حمزه که گفت در آخر زمان بنی امیه بیرون رفتم بجهة زیارت حسین ع
چون بغاضریه رسیدم صبر کردم که مردم بخواب رفتند و غسل کردم و رفتم که بزیارت آنحضرت
مشرف شوم آمدم تا بدر حایر ناگاه مردی دیدم خوش روئی و خوش بوئی جامه‌ها سفید پوشیده
انجا بر مقدس بیرون آمد و گفت برگرد که نمیتوانی بزیارت شرف شوی رفتم بکنار عمر فرات
و خود را مشغول کردم تا نصف شب باز غسل کردم و رفتم که زیارت کنم آنحضرت را دیدم باز همان
مرد بیرون آمد و گفت برگرد که نمیتوانی زیارت کنی باز برگشتم و صبر کردم تا آخر شب غسل کردم
و رفتم که بزیارت مشرف شوم باز همان مرد بیرون آمد و گفت نمیتوانی زیارت کرد گفتم باعث چیست
که نمیگذاری بزیارت فرزند پیغمبر و سید شباب اهل جنت بروم و من از کوفه آمده ام و زیارت
جمعه است و میترسم که صبح شود و لشکر بنی امیه مرا ببینند و مرا بکشند گفت برگرد نمیشود
حال وقت زیارت تو نیست گفتم آخر چرا گفت موسی بن عمران ع از خداوند عالم رخصت زیارت
آنحضرت را خواسته او را رخصت داده اند و با هفتاد هزار ملک بزیارت آنحضرت آمده اند و تا صبح
عنده
در اینجا میباشند چون صبح شود بیا بزیارت برگشتم بکنار فرات و صبر کردم تا صبح طالع شد
کردم و آمدم که رسیدم زیارت کردم و نماز صبح را کردم و بکوفه برگشتم و قطب راوندی از حضرت
صادق ع روایت کرده است که قبر الحسین عشرون ذراعا فی عشرین ذراعا روضة من ریاض
الجنة یعنی بیست ذراع در بیست ذراع از قبر حسین ع روضه ایست از روضه‌های بهشت و در آن معراج
ملائکه است نیست ملکی مقرب و نه پیغمبر مرسلی مگر اینکه از خدا مسئلت مینماید که زیارت
او را پس فوجی فرود می آیند و فوجی بالا میروند عزیز من تامل کن بدان ای مومن که چه مصیبت
که بکسی داده نشده بلی خدا او را دوست داشت و عزیزش کرد که به مرا و را بهمرز اجلال گردانید
حتی اینکه بقدر بال مگس از اسباب مرزش معا گردانید عالم را عزاخوانش و ملائکه و جنیان
عزادارش شدند ابن قولویه و دیگران روایت کرده اند که بعد از شهادت آنحضرت پیر زنان کوفه
که بصحرا میرفتند از برای گچ آوردن در وقت سحر در صحرا صدای جنیان را میشنیدند که بر آنحضرت نوحه
میکردند و میگفتند مسح النبی جبینه وله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش وجده خیر الجدود
یعنی این کشته غوطه ور بخون را پیغمبر خدا صلعم جبین مبارک او را مسح مینمود بجهة این دو مبارک
نورانی بود و پدر و مادرش از طبقه علیای قریش میباشند و جد او بهترین جدها است شیخ مفید و شیخ

طوسی روایت کرده اند از محفوظ ابن منذر که گفت شیخی از بنی تمیم که در رابیه ساکن بود گفت
شنیدم که پدرم میگفت در پسین روز عاشوراء در رابیه نشسته بودیم و با من مردی از قبیله
خود بود که ناگاه شنیدم یکی میگفت والله ما جئتکم حتی بصرت به بالطف منعفر الخدین منحورا
یعنی بخدا قسم نیامدم بسوی شما مگر بعد از آنکه حسین بن علی ع را دیدم که در کربلا در حالیکه او را
کشته بودند و سینه اش را شکافته بودند و دو طرف رویش را بخاک مالیده بودند و حوله فتیة
تدمی نحورهم مثل المصابیح یغشون الدجی نورا و در اطراف بدن او جوانانی چند دیدم که خون از
رگهای گردن ایشان میریخت که ایشان چراغهائی را ماه بودند که همه ظلمتها از نور ایشان
برطرف میشد وقد حثثت قلوصی کی اصادفهم من قبل ان تلاقی الخرد الحورا فعاقنی قدر والله
بالغ و کان امر قضاه الله مقدورا یعنی بتحقیق که آمدم شتر خود را تعجیل کردم بلکه در یابم
ایشان را پیش از آنکه حوریان بهشت را ملاقات کنند و بجوار رحمت الهی واصل شوند پس مانع
شده مرا تقدیر الهی و این امر از امور محتوم بود که قضا و قدر الهی بر آن جاری شده بود کان الحسین
سراجا یستضاء به الله یعلم انی لم اقل زورا حسین ع چراغ بود و روشنی دهنده که عالم را بنور خود
روشن نموده بود و خدا میداند که دروغ نیست آنچه را میگویم صلی الاله علی جسم تضمنه
قبر الحسین حلیف الخیر مقبورا مجاور الرسول الله فی غرف وللوصی وللطیار مسرورا و رحمت خدا
بر آن بدن شریف و جسم لطیف باد که قبر حسین ع او را در بر گرفته و آن در دو واقع در غرفه‌های عالیه بهشت مجاور
پیغمبر خدا و وصی او و جعفر طیار میباشد اما چون این اشعار را شنیدم گفتم خدا تو را رحمت کند
تو کیستی گفت من بزرگ قبیله از قبایل جنم بجج رفته بودیم خواستیم حسین ع را یاری کنیم و جان
خود را در راه او مواساة نمائیم چون از حج فارغ شدیم تعجیل کردیم که بلکه بخدمت او برسیم در
وقتی رسیدیم که او را کشته بودند و بعد از این زمین انداخته بودند ابن قولویه روایت کرده
اسناد از داود ابن کثیر رقی که گفت خبر داد مرا جده من که چون حسین ع را شهید کردند جنیان بر او گریه
و این ابیات از ایشان شنیده شد یا عین جودی بالعبر وابکی فقد حق الخبر ابکی ابن فاطمة
الذی ورد الفرات فما صدر یعنی ای چشم جود و بخشش کن با اشک خود و گریه کن که خبر شهادت
حسین ع محقق شد پس گریه کن بر آن فرزند فاطمه که بر سر آب فرات رفت و سیراب برنگردید الجن
تبکی شجوها لما اتی منه الخبر قتل الحسین ورهطه تعسا لذلک من خبر جماعت جنیان میگریند
از روی اندوه چه خبر رسید که حسین و اصحاب او را کشته اند قبیح باد این خبر که بدخبری میباشد

فلا بکیتک حین عند العشاء و بالسحر ولا بکیتک ما جری عرق وما حمل الشجر ثمر هر اینه البته بر تو خواهم گریست اندکی سوزش قلب در هر شام و سحر و مستدام خواهد بود گریستن ما بر تو مادام میکه جاری شود و مادام میکه درختی بار برداود و ایضا در کتب معتبره روایت شده است از حکیم بن داود که او روایت کرد از ابو ابن سلیمان و او از علی بن خزور که گفت شنیدم از زنی که میگفت صدای نوحه جنیان را شنیدم و این اشعار از ایشانست که در وقت نوحه از ایشان شنید یا عین جودی بالدموع فانما یبکی الحزین بحرقة و توجع ای چشم جود و بخشش کن باشکهای خود زیرا که شخص محزون اشک میریزد از روی سوزش دل و درد دل یا عین الهاک الرقاد بطیبة من ذکر آل محمد و توجع ای چشم خواب را از سر تو برهد و ترا واداشت از خواب باسراحت یاد کردن ظلم آل محمد ص و درد آمدن دلم در مصیبت ایشان باتت ثلثا بالصعید جسومهم بین الوحوش و کلهم فی مصرع اه جسمهای ایشان سه روز بر زمین ماندند و در میان وحشیان و جانوران کیسی ایشان از در خاک تیره و همگی در محل کشته شدن خود افتاده بودند و وارد شده است که شبی از شبها در بصره شنیدند اهل بصره هاتفی را که این اشعار جگر سوز را میخواند که ان الرماح الواردات صدورها نحو الحسین تقاتل التنزیلا بدرستیکه نیزهائیکه وارد میشوند بر سینه حسین ع با کتاب خدا مقاتله میکنند و یهللون بان قتلت وانما قتلوا بک التکبیر والتهلیلا تکبیر و تهلیل میگویند باینکه تو کشته شده و حال آنکه بکشتن تو تکبیر و تهلیل را کشتند و حق پرستی و خدا پرستی را برطرف کردند فکانما قتلوا اباک محمدا صلی الله علیه ابحر نیلا گویا بکشتن تو جد امجد ترا کشتند که صلوات بر او میفرستند خدا و جبرئیل و بالجمله نوحه جنیان و ندبه ایشان در این مصیبت غریب نیست در آن زمان در اطراف زمین شنیده شد از ایشان اشعار بسیار و مراثی بسیار بلکه در هر عصری و زمانی و اشعار یکه از ایشان ضبط شده بسیار است و یقینا کل ممکن نیست در مختصر اکتفا شد خوانده در نزدیکی قبه شریف آنحضرت هست از سمت باب القبله مشهور است به بیت الراس و شهرتی دارد که سر مقدس آنحضرت را که از بدن شریف جدا کردند در این مکان گذارده بودند حجره و سردابی بخصوص هم هست که آنچه مذکور و مشهور است که در این موضع گذارده بودند سر مطهر را در آن موضع گذارده بودند شخص ثقه که خواننده اش در هشت میخواند نقل میکرد که مکرر در آنجا نشسته صدای ندبه و نوحه جنیان را میشنوند که بر آنحضرت میکرد

ونقل میکرد از زنی که ساکن در آنجا نشسته بود مدتی میگفت مکرر در شبها در آن سرداب صدای نوحه جنیان را میشنوم بلی اهل عالم هر کسی و هر چیزی در این مصیبت بحدی که توانستند بنحوی اظهار غم و اندوه کردند مگر ما با اینکه دعوی ما از همه بزرگتر میباشد از جمله اشعار جنیان نقل شده که نساء الجن یبکین من الحزن شجیات و یندبن حسینا عظمت تلک الرزیات زنان جنیه از روی حزن و اندوه میگریند بر حسین ع و ندبه و نوحه میکنند برای او و چه بزرگ میباشد این مصیبت که مصیبتهای بسیار را مشتمل است و یلبسن ثیاب السود بعد القصبیات و یلطمن وجوها کالدنانیر النقیات زنان جن در این مصیبت همه سیاه پوش گردیدند بعد از آنکه لباسهای زیبا میپوشیدند و طپانچه بر رو زدند و روهای زیبای خود را بطپانچه الم آزرده نمودند اما حکایت ورود اسیران محنت و بلا و قافله رنج و عنا از سفر محنت اثر کربلا بکوفه چنانچه علما در کتب معتبره خود روایت کرده اند که بعد از آنکه ریحانه رسول خدا را شهید کردند و جگر گوشگان پیغمبر را اسیر کردند خواستند که اسیران اهل بیت را روانه کوفه نمایند ابن سعد ملعون امر کرد تا سرهای مقدس شهیدان را از بدنهای مطهره ایشان بریدند و با سر مطهر سید الشهداء ع و اولاد بر نیزه ها نصب کردند شورش در ملک و ملکوت افتاد و ذرات و کاینات در اضطراب و انقلاب افتاد و بقی رؤس سامیات علی القنا کمثل بدور وافقها سعودها مخضبة بالدم منها جباهها فیا طال ما لله طال سجودها روح و جان عالمیان بفدای سرهای منور مطهر که بر نیزه ها بلند زده بودند مانند ماه تابان پیشانیهای ایشان رنگین شده بود و از آن پیشانیها بخون رنگین که همیشه بجهت عبادت مالک معبود در سجود بود و چون نظر اهل بیت بر آن سرهای مطهره افتاد غریو از ایشان بلند شد و شیونی برپا شد که قلم را قوه تحریر بود و نه طاقت تقریر نیست آن اسیران را از هر طرفی از هر طرفی از سر جسدهای کشتگان دور کرده ایشان را سوار بر شتران کردند چه نیکو میگوید یکی از شعرای عرب بزبان زینب خاتون در این مقام یا حادی الاصفان رفقا بالاولی کانوا من العلیا بحد سماءها ای ساربان ای ساربان آن اسیران که بعد او تو ختم بایشان در شتر میکنی و شترها را میرانی باش با این اسیران که هر یک بیک فلک رفعت و جلال و عما سپهر فضل و کمال میباشند او ما علمت بمن تحط رکابها یاویک یا اولی الوری بشفاءها فی الرکب اولاد الرسول و فاطم

ذکر ورود اسیران بکوفه

تعداد سرهای شهداء

الزهراء البتول لطهر بنت نبیها ای ظالم ایا نمیدانی که این اسیرانیکه ایشانرا بجبر بر شتر
مینشانی و شتر را بر سنگ میرانی کی میباشند و از اولاد که هستند ایشان اولاد رسول
نور دیدگان فاطمه بتول سیده نساء عالمیان میباشند فیه الفواطم للجدود لواطم
ثکلی تنادی الغوث من ضرائها اخر در این قافله اندوه دختر فاطمه اند که از مصیبت طبانچه
بر رو میزنند و از بیکسی از دشمنان خود فریاد رس میجویند فی الرکب زین العابدین
ذو مقلة عبری تسح بمائها دنف علیل ذو علیل زاده غل الیدین کابن نعنائها
ایظالم در این قافله زین العابدین رنجور و بیمار است که تاب سواری ندارد که بادل
سوزان و چشم گریانش او را در غل و زنجیر کرده اند و تو شتر سعر او غل و زنجیر است که بهت برد.
و پایش گذارده اند محمد بن ابیطالب موسوی روایت کرده است که سرهای مقدس سید شهداء
و اهل بیت و اصحاب او هفتاد و هشت سر بود ان ملعونان سرها را بر قبایل مختلفه تقسیم کرد
تا هر طایفه سری داشته باشند تا جایزه خود را بگیرند از پسر زیاد پس کنده سیزده سر داشتند
و رئیس ایشان قیس ابن اشعث بود و قبیله هوازن دوازده سر داشتند و بنا بر روایت
ابن شهر اشوب بیست سر داشتند و رئیس ایشان شمر ولد الزنا بود و قبیله بنی تمیم هفده سر
و بروایت ابن شهر اشوب نوزده سر داشتند و بنی اسد شانزده سر و بروایت ابن شهر اشوب
نه سر و قبیله مذحج هفت سر و سایر لشکر سیزده سر و ابن شهر اشوب سایر عسکر را
نه راس ذکر کرده و مذحج را ذکر نکرده ابن شهر اشوب میگوید جمیع حرم را اسیر کرده بکوفه
بردند مگر شهربانو که خود را در فرات انداخت و خود را هلاک کرد لکن اظهر اینست که شهر

احوال شهربانو

بانو در کربلا نبود بلکه از نفاس وفات کرد چنانچه در بعضی از اخبار معتبره میباشد محمد
بن ابوطالب میگوید که سر مقدس سید الشهداء را در روز عاشورا با خولی بن یزید و حمید
بن مسلم فرستاد و سرهای دیگر را بعد با شمر ولد الزنا فرستاد و در بقیه ان روز و دیگر تا ظهر
ماند کشتگان خود را جمع کرده سرهای انها را از ابدان خبیثه ملعونین وصل کرد و ایشانرا دفن
کرد و بدن مطهر حسین و سایر شهداء را برهنه و عریان بی غسل و کفن بر زمین گذاشت
اه ایشانرا خارجی میگفتند و میگفتند ایشانرا نباید دفن کرد اما چون خبر به پسر زیاد رسید
بسیار خوشحال و فرحناک شد فتح نامها بهر جانب نوشت صاحب مناقب از زمان نقل کرده اند
که خولی ملعون چون انسر مقدس را بکوفه اورد شب وارد شد در قصر پسر زیاد را بسته دید رفت

بردن خولی سر مقدس حضرت سید الشهداء ع را بمنزل خود

بسوی منزل خود و او را دو زن بود یکی خضرمیه و یکی اسدیه پس انسر مقدس را در تنوری
پنهان کرد و رفت نزد زوجه خضرمیه که او را نوار میگفتند ان زن با او گفت چه خبر داری جئتک
بالذهب طلا از برای تو اورده ام اینک سر حسین بن علی را اورده ام ان زن گفت وای بر تو مردم
میروند طلا و نقره می اورند و تو سر فرزند پیغمبر را می اوری بخدا قسم سر من با سر تو در بالش
جمع نخواهد شد پس برخواست و از خوابگاه بیرون امد پس ان زن اسدیه را خواست و با او خوابید
ان زن خضرمیه میگوید نظر کردم بر ان موضع که انسر مطهر را گذاشته بود دیدم که نوری از ان
ساطع بود به اسمان کشیده بود مانند عمود و مرغهای سفید چند دیدم که بر اطراف
انمکان میروند و نزد ان سر مطهر می امدند و بعضی از علماء ذکر کرده اند اگر چه در
کتب معتبره مذکور نیست که ان زن میگوید که ناگاه دیدم که پنج زن از اسمان بزیر امد یکی
از ایشان پیش امده انسر را برداشت و بوسید و بر سینه خود نهاد و میگریست و میگفت
الشهید مادر و ایغریبا در خدا دادم از قاتلان تو بستاند پس گریه بسیار کردند و
انسر مطهر را گذارده رفتند ان زن برخواست و انسر مطهر را برداشته بسینه چسبانید
وانقدر بر سر و سینه خود زد که مدهوش گردید چون بهوش امد بر سر بالین شوهر
ملعونش امد و گفت که ای بیحیا این سر کیست که بخانه اورده این سر فرزند پیغمبر است که انرا
در خوابگاه گذاشته و خود باستراحت خوابیده برخیز و ببین تا اسمان که از زمین خروش و فغان
برپا شده و ملئکه فوج فوج بزیارت انسر مبارک فرود میایند خدا تو را و مانعان تو را
لعنت کند اینرا گفت و از خوابگاه بیرون امد و اما ابن زیاد چون خبر امدن لشکر و اسیران و سرهای
شهیدان را شنید امر کرد که هیچکس با سلاح بیرون نرود و ده هزار نفر را امر کرد که سر راهها
محلات را گرفتند که مبادا چون اهل کوفه اسیران اهل بیت را ببینند بشورند و فتنه
برپا شود ابن طاوس و دیگران بالفاظ مختلفه متقاربه روایت کرده اند که چون اسیران محنت
و بلا و قافله رنج و عنا بنزدیکی کوفه رسیدند بیشتر زنان کوفه بجهت نظاره جمع شدند چون
ان اسیران محنت زده را با ان حالت غریب دیدند همگی بگریه درامدند و با زنان حرم علی بن
الحسین ع و بجهت مرض ضعیف و ناتوان شده بود و با ایشان بود زید و عمرو از اولاد امام
حسن و همچنین حسن بن حسن المثنی با ایشان بود و او در روز عاشورا بجهت یاری عم بزرگوار
بمیدان رفت و زخم نیزه و شمشیر بسیار بر بدنش زده بودند ولکن چون کشته نشده بود او را

اسیر کردند چون اهل کوفه از سیمای ان اسیران اثار بزرکی و جلال مشاهده کردند متعجب
شدند زنی از زنان کوفه بر بام خانه اش بود پرسید که مِنْ اَیِّ الاُسارىٰ اَنْتُنَّ ایا شما اسیران
کدام دیار و محنت زده کان کدام قبیله میباشید ایشان در جواب کفتند نَحْنُ اُسارىٰ آلِ مُحَمَّدٍ
وَبَناتُ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ ما اسیران ال محمدیم ما دختران فاطمهٔ زهرائیم انزن که این را شنید از
بام بزیر امد و چادر و مقنعه و ازاری چند بهر ان اسیران جمع کرده با ایشان داد که خود را بپوشانند
ایشان انها را کرفته خود را پوشانیدند اهل کوفه همه دیدند ان اسیران همه بکریه در امدند
و بر ایشان نوحه میکردند و میکریستند شیخ مفید رحمه الله روایت کرده است از جدام بن
شریک که کفت وارد کوفه شدم در محرم سنه شصت و یک از هجرت در وقت بر کشتن علی بن
الحسین ع با زنان و اهل بیت از کربلا و عساکر کفر و شقاوت ایشان را دور کرفته بودند و مردم
بجهة نظاره ایشان جمع شده بودند چون اهل کوفه نظر ایشان بران اسیران افتاد و دیدند
ایشان که بر جهازهای اشتران سوار بودند زنان اهل کوفه بکریه در امدند و نوحه و شیون
سر کردند پس علی بن الحسین ع را دیدم که او را بغل و زنجیر در او دیده بودند وَفِي عُنُقِهِ الجامِعَةُ
وَيَدَيْهِ مَغْلُولَةٌ اِلىٰ عُنُقِهِ زنجیر بر کردن شریفش کرده بودند و دستهای شریفش را با کردنش
غل کرده بدنش ضعیف و رنجور بود و چون زنان را دید که بر ایشان میکریند میکفت این زنان
بر ما کریه میکنند مکر ما را که کشت و باین روز مبتلا کرد میکوید دیدم زینب دختر امیر
المؤمنین ع را که اشاره کرد بسوی مردم که ساکت شوید از هیبت ان مظلومه نفسها فرو رفت
و صداها ساکت کردید و شروع بخطبه کرد و هرکز زنی افصح از او ندیده بودم وَكَانَتْ
تَتَكَلَّمُ كَأَنَّهَا تَفْرُغُ عَنْ لِسانِ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ تکلم میکرد بنحوی که کویا از زبان امیر المؤمنین
تکلم میکرد پس کفت الحمد لله والصلوة علی جدی رسول الله اما بعد ای اهل کوفه و ای اهل غدر
و مکر و حیله ایا شما میکریید هنوز اب دیده ما از جور شما نه ایستاده مثل شما مثل ان زنیست
که رشته خود را محکم میتابید و باز میکشود شما ایمان رشته خود را کسیختید بکفر خود برکشتید
نیست در میان شما مکر دعوای بی اصل و سخنهای باطل و تملق کنیزان و عیبجوئی دشمنان نیستید
شما مکر مانند کیاهی که در مزبله روئیده یا نقره که در روی قبر کذارند و بد توشه از برای اخرت
خود فرستاده اید و خود را مخلد در جهنم کردانیده اید اَتَبْكُونَ وَتَنْتَحِبُونَ اِي وَاللهِ فَابْكُوا
كَثيراً وَاضْحَكُوا قَليلاً ایا کریه و ناله میکنید بلی بخدا قسم باید بسیار بکریید و کم بخندید و عیب و عار

ابدرا

ابدرا بخود کذاردید و این عار را هرکز از خود نمیتوان شست وَاَنّىٰ تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَليلِ خاتَمِ
النُّبُوَّةِ وَسَيِّدِ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ ایا بچه بلای میتوانید کرد و از خود میتوانید دور کرد لوث
کشتن جکر کوشه خاتم پیغمبران را و سید جوانان اهل بهشت و ملاذ برکزیدکان و پناه درکه
ماندکان شما و روشن کنند حجه شما را و کسیکه سخن و اداب خود را از او فرا میکرفتید بد کناه
کردید و دور باد رحمت خدا از شما وای بر شما ای اهل کوفه اند دون اَيَّ كَبِدٍ لِرَسُولِ اللهِ فَرَيْتُمْ
وَاَيَّ كَريمَةٍ لَهُ اَبْرَزْتُمْ وَاَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ وَاَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ انْتَهَكْتُمْ ایا میدانید که چه جکر کوشهای
پیغمبر را پاره پاره کردید و چه پرده کیان از مخدرات او را بی سر کردید و چه خونها از فرزندان
برکزیده او ریختید و چه حرمتها از او ضایع کردید امور قبیحه چند را مرتکب شدید که زمین
و اسمان از ان کوفته اید تعجب کردید که از اسمان خون بارید و انچه در اخرت ظاهر کردد از اثار
این اعمال عظیمه خواهد بود پس سبک شمارید از اینکه شما را مهلت داده است زیرا که او بتعجیل
نمینماید در عقاب عاصیان و نمیترسد از اینکه هنکام انتقام او بکذرد و پروردکار شما
کمین کاه ظالمان است و بروایت قطب راوندی پس ازان جکر سوخته محنت دیده این اشعار را
خواند مٰاذا تَقُولُونَ اِذْ قالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مٰاذا صَنَعْتُمْ وَاَنْتُمْ آخِرُ الاُمَمِ بِاَهْلِ بَيْتي وَاَوْلادي
وَمُكْرَمَتي مِنْهُمْ اُسارىٰ وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمٍ ایا چه خواهید کفت در جواب پیغمبر خدا در
وقتیکه سؤال کند از شما که چه کردید شما که اخر امتها بودید شما اهل بیت و اولاد برکزیده
من بعضی را اسیر و بعضی را بخون غلطان نمودید مٰا كانَ ذٰلِكَ جَزائي اِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ اَنْ
تَخْلُفُوني بِسُوءٍ في ذَوي رَحِمي این جزای من نبود که بعوض حقوق من با قربا و اولاد من این
نوع ظلم کنید اِنّي لَاَخْشىٰ عَلَيْكُمْ اَنْ يَحِلَّ بِكُمْ مِثْلُ الْعَذابِ الَّذي اَوْدىٰ عَلىٰ اِرَمٍ میترسم
بر شما که نازل شود عذابیکه بر قوم عاد نازل کردید پس روی خود را از ایشان کردانید
راوی کفت بخدا قسم که مردم را از کفتکوی جکر کوشه فاطمه زهراء حیرتی روی داد که بر دهانها
خود میکریستند و دستهای خود را بدندان میکزیدند و پیر مردی دیدم که بر پهلوی
من ایستاده بود چندان کریستن اغاز نمود که ریشش از اب دیده اش تر شد و میکفت بِاَبي
اَنْتُمْ وَاُمّي پدر و مادرم فدای شما باد پیران شما بهترین پیران و جوانان شما بهترین جوانان و
زنان و اولاد شما بهترین اولاد و هرکز خوار نمیشوید شما و مغلوب نمیکردید و بزرکی شما را
کسی از شما سلب نمیتواند کرد پس جناب سید الساجدین فرمود ای عمه بس است بحمد الله تو عالمه

خطبهٔ فاطمهٔ صغری بعد از ورود

وکامل و دانائی وان مصیبت جزع کردن سودی نبخشد و چنانچه از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده فاطمه
صغری دختر سید الشهدا خطبه خواند که از کلمات شریفه اش و مضامین لطیفه اش معلوم میشود که از ینبوع
علم و معرفت بیرون امده و از سرچشمه فصاحت و بلاغت صادر شده و معلوم میشود که زنان و دختران و کودکان
ایشان غصون شجره امامت و هدایت بوده اند و فروع اصول عصمت و طهارت بوده اند بر اکه زنان
پرده نشین در ملاء عام با ان اندوه و حسرت که ایشان داشتند که هر گاه بدان و مناقب مرعلاء خطبه که بزرگان
علما بعد از تامل مثل ان کلام انشا نتوانستند کرد و بعد از تدبر و تفکر معنی فقرات ان نتوانستند درست
فهمید معلوم میشود که ایشان در چه مرتبه بوده اند ای ایشان دختران علی مرتضی و جگر گوشکان فاطمه
زهرا و نور ان دیده خدا بودند یا للرجال لمخدرات محمد نبی و هتکت دماهن و دوده تلحی و نضرب بها
لسباط جزائره و نسب اباءلها وجدودها کجا ایند مردان دین دار تا در این مصیبت ناله کنند که پرده نشینان
محمد مصطفی را اسیر کردند و پرده حرمت ایشان را دریدند و خوار و ذلیل کردند و تازیانه بر کتف ایشان
زدند و پدران ایشان را سب کردند تلک الطواهر کالبدور ذواهر تحت الحجاب شعاعها موقوداً صبحن
من بعد الحجاب سوافراً فی القفر یعلوا نورهن مکبوداً این زنان طاهره مانند ماه بود که بزیر ابر و حجاب
طهارت و عصمت مستور بودند اخر ایشان را بعد از حجاب و پرده نشینی از حجاب بیرون اوردند و از
یشهرن فی الامصار ما بین الوری ویسوقها رجس هناک عنید ایشان را در میان خلق در بلاد گردانیدند و از
ان خلق را بر ایشان موکل کردند که ایشان را بهر طرف بکشند باری فاطمه صغری خطبه خواند که در و دیوار
را بزلزله در اورد و دل مرد و زن را بسوزانید تا اینکه بان بی تابی با وگفتند ای دختر پاکیزه کان بس است که
دلهای ما را سوختی و سینه ما را بریان کردی و اتش در دلهای ما زدی و سید بن طاوس روایت کرده است
که ام کلثوم دختر امیر المؤمنین خطبه خواند در انروز از پس پرده در حالیکه صدا خود را بگریه بلند کرده بود
وگفت یا اهل الکوفه سوءة لکم ما لکم خذلتم حسینا و قتلتموه وانتهبتم امواله وورثتموه وسبیتم
نساءه ونکبتموه بدا بحال شما قبیح باد رو های شما ای اهل کوفه بچه سبب خوار کردید برادر مرا و یاری نکردید
او را و کشتید برادر مرا و غارت کردید اموال او را و زنان و پرده کیان او را اسیر کردید و او را بر هنه در انداختید
بریده باد دستهای شما و دور باد از شما رحمت خدا وای بر شما ایا میدانید که چه کردید و چه امر عظیم مرتکب
شده اید و چه گناهان بر پشت خود بار کردید و چه خونها ریختید و چه زنان مکرمه را بمعصیت انداختید
و چه دختران معظمه را برهنه کردید و چگونه اموال ما را از ایشان بغارت کردید قتلتم خیر رجالات بعد النبی
کشتید شما بهترین خلق را بعد از پیغمبر و رحم از دلهای شما برطرف شده اگاه باشید که دوستان خدا همیشه
فایزند و اولیای شیطان و لشکر او خاسر و زیانکارند بعد از ان اشعار محنت اثار را خواندند و دل عالم
را کباب کرد قتلتم اخی صبراً فویل لامکم ستجزون نارا حرها یتوقد برادر بزرگوار مرا کشتید از روی ظلم و او صبر

خطبهٔ امام زین العابدین علیه السلام در کوفه

کرد بر مظلومیت پس وای بر شما زود باشد که جزا داده شوید باتشی که حرارت ان بالتهاب میل نداز د
سفکتم دماء حرم الله سفکها وحرمها القرآن ثم محمد الا فابشروا بالنار انکم غدا لفی سقر حقا یقینا مخلد
ریختید شما خونی چند را که خدا و رسول خدا ریختن انرا حرام کرده بود پس بشارت باد شما را باتش که بتحقیق
یقین مخلد در جهنم خواهد بود وانی لابکی فی حیاتی علی اخی علی خیر من بعد النبی سیولد بدمع غزیر مستهل
مکفکف علی الخد منی ذائبا لیس یجمد بدرستیکه من تا زنده ام بر برادرم که بهترین خلق است بعد از پیغمبر
خواهم گریست بگریستن شدیدی مثل باران تند و اشک من همیشه جاری خواهد بود و هرگز دیدام
نخواهد شد از گفتگوی فرزند فاطمه مردم بخروش در امدند و صداها بگریه و نوحه و ناله بلند کردند و
زنان موها را پریشان کردند و خاک بر سر ریختند و روها را خراشیدند و طپانچه بر رو زدند و فریاد
و بلاوا ثبوراه و واحسرتاه بر کشیدند و مردها ریشها خود را کندند و صداها بگریه بر کشیدند شوری در
خلق افتاد که مثل ان کسی ندیده بود بعد از ان سید الساجدین زین العابدین بقیة السلف و ملاذ
الخلف زبدة الحسب والنسب والشرف امام الحق و خلیفة الحق علی بن الحسین علیه السلام باین رنجوری و ضعف
غل و زنجیر در اورده شده با جگر سوزناک و دیده نمناک اشاره باین قوم کرد که ساکت شوید مردم ساکت
شدند پس برخواست حمد و ثنای الهی را بجا اورد و صلوات بر پیغمبر فرستاد پس فرمود ایها الناس
من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب ای گروه خلق هر که مرا شناسد
شناخته و هر کس نشناسد پس بدانند منم علی ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب انا ابن المذبوح بشط الفرات
من غیر ذحل ولا تراث منم فرزند انکه او را در کنار فرات سر بریدند بدون انکه کار قبیحی کرده باشد که او را
مکافات دهند یا مال کسی خورده باشد که از او مطالبه نمایند انا ابن من انتهک حریمه وسلب نعیمه وانتهب
ماله وسبی عیاله منم فرزند انکه حرمت او را ضایع کردند و مالش را بغارت بردند و عیالش را اسیر کردند
منم فرزند انکه او را در راه خدا شهید کردند و او صبر ورزید و همین فخر مرا کافیست ایها الناس شما را
قسم میدهم که ایا میدانید که شما نوشتید مکاتیب بر پدرم و با او عهد و میثاق بستید و خدعه کردید
و او را یاری نکردید و با او مقاتله کردید پس لعنت بر شما باد با نچه از برای خود باخرت فرستاده اید ایا بچه چشم نظر
میکنید به پیغمبر خدا در فردای قیامت در وقتیکه بشما بگوید شما عترت مرا کشتید و پرده حرمت مرا دریدید
پس شما از امت من نیستید راوی میگوید از هر طرف صداهای مردم بگریه بلند شد و بیکدیگر میگفتند هلاک
شدید و خبر ندارید پس حضرت فرمود خدا رحمت کند کسی را که نصیحت مرا قبول و وصیت مرا محافظه کند
در حق خدا و رسول و اهلبیت او زیرا که ما را در تبلیغ رسالت تاسی حضرت رسول لازم است پس همه گفتند
یا ابن رسول الله ما همه سخن تو را میشنویم و مطیع تو میباشیم و خواهان خدمت توئیم در جنگیم با هر کس که با تو
در جنگ است و صلحیم با هر که در صلح است میگیریم و تبری میجوئیم از هر کس که بر تو و بر ما ظلم کرده بیزار میشو

حضرت فرمود هیهات هیهات ای غداران مکاران دیگر ما گول شما را نمیخوریم آیا میخواهید که با منهم چنان
کنید که با پدرانم کردید بخدا قسم هنوز جراحتها بسته نشده پدرم و اهل بیتش را دیروز کشتند هنوز فراموش نکرده
ام مصیبت رسول خدا را و مصیبت پدرم و برادرانم را و سوزش آن مصیبت هنوز در سینه هست و تلخی او هنوز
در گلوی منست و غصه آن در سینه مفرش است شما نه بر ما باشید و نه با ما شعری چند خواند که دل
عالمیان را کباب کرد و از مسلم جصاص روایت شده است که گفت پسر زیاد مرا طلبید و از برای مرمت دار العماره
خود در کوفه روزی مشغول به بنائی بودم که ناگاه صدای خروش و فریاد از اطراف و نواحی کوفه استماع کردم بخادمی
که در پیشم بود رو کرده از او استفسار کردم که سبب این فریاد و فغان چیست گفت کسی بر یزید خروج کرده
بود لشکر ابن زیاد بجنگ او رفته بودند او را کشته اند سر او را حال داخل شهر میکنند من گفتم آن خروج کننده
که بود گفت حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام از ترس خادم چیزی نگفتم صبر کردم تا از نزد من رفت پس دستی که
بگچ آلوده داشتم چنان بر روی خود زدم که نزدیک بود دیدهایم کور شود پس دست خود را شستم و از پشت
قصر بیرون آمدم و رفتم بسوی کناسه کوفه و مردم را دیدم ایستاده منتظر اسیران و سرهای شهیدانند ناگاه
چهل کجاوه و محمل بر چهل شتر بار بود که در آنها بود زنان و اولاد فاطمه زهرا و پرده گیان رسول مختار
وَاِذا بِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلی بَعیرٍ بِغَیْرِ وِطاءٍ وَاَوْداجُهُ تَشْخَبُ دَماً ناگاه دیدم علی بن الحسین علیه السلام را که سوار بر شتر
برهنه بود و اعضای شریفش مجروح و خون از رگهای بدن نازنینش میریخت و با این حال اشک از دیده بشر
میریخت و میفرمود یا اُمَّةَ السَّوْءِ لا سُقْیاً لِرَبْعِکُمْ یا اُمَّةً لَمْ تُراعِ جَدَّنا فینا ای بدترین امتها خدا خیر بدهد
شما را و رحمت نکند شما را که رعایت جد ما نکردید در باب ما لَوْ اَنّا وَرَسُولُ اللّهِ یَجْمَعُنا یَوْمَ الْقِیمَةِ ما
کُنْتُمْ تَقُولُونَ اگر در روز قیامت که نزد پیغمبر جمع شویم آیا جواب پیغمبر خدا را چه خواهید گفت تُسَیِّرُونا عَلَی
الْاَقْتابِ عارِیَةً کَاَنَّنا لَمْ نُشَیِّدْ فیکُمْ دیناً ما را اسیر بر شتران برهنه میکنید و در شهرها میگردانید
گویا هرگز مکار دین شما نیامده ایم پس شعری چند دیگر خواند که از سوزان اشعار در و دیوار بتزلزل درآمد
پس بیشرمان کوفه نان و جو و خرما باطفال اهلبیت میدادند ام کلثوم صیحه بر ایشان زد که یا اَهْلَ الْکُوفَةِ
اِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَیْنا حَرامٌ صدقه بر ما حرام است پس از دست و دهان اطفال میگرفت و بر زمین میریخت
مردم چون اطفال منکر را دیدند از اسیران محنت و بلا مشاهده کردند زار زار میگریستند ام کلثوم چون این حالت را
مشاهده نمود سر خود را از محمل بیرون کرده گفت ساکت شوید ای اهل کوفه مردان شما ما را میکشند
و زنان شما بر ما گریه میکنند خدا حکم کننده میان ما و شماست در قیامت میگوید مسلم در حالیکه آن
مظلومه بزرگوار سخن میگفت که ناگاه شوری و غوغائی در میان خلق بلند گردید چون نظر کردم دیدم رایات
کفر بلند گردیده و اعلام ضلال برپا شده هیجده سر نورانی بر نیزه نصب کرده میآیند پیش از همه سرها
سر نورانی نازپرورد فاطمه حسین بود وَهُوَ رَأْسٌ زُهْرِیٌّ اَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُولِ اللّهِ و آن سر مانند ماه تابان

میدرخشید

میدرخشید و شبیه ترین خلق بود برسول خدا و محاسن شریفش سیاه بود مانند سیاهی وسمه اثر
خضاب بر آن محاسن شریف ظاهر بود و باد بر آن محاسن شریف میخورد و بیمین و یسار حرکت میکرد تا کار بزینب
خاتون را نظر بر آن سر مطهر افتاد از درد دل سر خود را چنان بر چوب محمل زد که دیدم خون از زیر مقنعه اش
جاری شد پس با آن سوز دلی که داشت اشاره بر آن سر مطهر کرده میگفت یا هِلالاً لَمّا اسْتَتَمَّ کَمالاً غالَهُ خَسْفُهُ
فَاَبْدا غُرُوباً یعنی ای ماه فلک خلافت که طالع شدی و بدرجه کمال رسیدی و عالم را بنور خود روشن نمودی و از
گردش روزگار و جور اشرار غروب کردی و رخ را از نظر عالمیان پوشیدی ما تَوَهَّمْتُ یا شَقیقَ فُؤادی کانَ
هذا مُقَدَّراً مَکْتُوباً ای پاره دلم هرگز خیال این معنی را نمیکردم و هرگز این توهم را نمیکردم که مقدر شده
است که ترا بکشند و سر ترا بر نیزه زنند و مرا بر شتر سوار نمایند یا اَخی فاطِمُ الصَّغیرَةُ کَلِّمْها فَقَدْ کادَ
قَلْبُها اَنْ یَذُوبا ای جان برادر با دختر ستم رسیده ات فاطمه تکلمی بکن و سخنی بگو که نزدیک است دلش در
فراق تو آب شود یا اَخی قَلْبُکَ الشَّفیقُ عَلَیْنا ما لَهُ قَدْ قَسی وَصارَ صَلیباً ای برادر دل مهربان تو را چه
رسیده است که بر ما ترحم نمیکند و بحال ما نمیسوزد یا اَخی لَوْ تَری عَلِیّاً لَدَی الْاَسْرِ مَعَ الْیُتْمِ لا یُطیقُ
وُجُوباً کاش میدیدی فرزند علیلت علی را که باسیری و یتیمی مبتلا گردیده و از ضعف بیطاقتی بر پای خود
ثابت نمیتواند شد کُلَّما اَوْجَعُوهُ بِالضَّرْبِ ناداکَ بِذُلٍّ وَیَفیضُ دَمْعٌ سَکُوباً هر زمانیکه او را اذیت میکنند
و او را تازیانه میزنند با چشم گریان ترا میخوانند یا اَخی ضُمَّهُ اِلَیْکَ وَقَرِّبْهُ وَسَکِّنْ فُؤادَهُ الْمَرْعُوبا ای برادر مهربان
بزرگوار این نور چشم احمد مختار آخر نور دیده خود را در پیش خود بطلب یکبار او را در بر بگیر و دل او را آباد
بنما و ابن طاوس و شیخ فخر الدین روایت کرده اند که چون اسیران اهلبیت رسالت و پرده نشینان سرادق
عصمت و طهارت و خواتین حجلات قدس و بانوان محافل انس و بقایای عترت طاهره احمد مختار و صبایای
حیدر کرار با محور فلک دانش و مردمک دیده بینش قطب دایره هدایت و خورشید سپهر عصمت و طهارت
زین العباد و سید السجاد حجة العباد و شفیع المعاد علی بن الحسین علیه السلام با سرهای مقدسه منوره مطهره شهیدان
کربلا و غریبان کوی وفا وارد کوفه گردیدند خبیث ابن الخبیث لعین ابن اللعین عبیدالله بن زیاد در دار الکفر
خود نشسته مردم را اذن عام داد که هر که خواهد داخل شود و بنابر بعضی از روایات در روز بعد از ورود
اهلبیت چنین کرد باری بعد از اجتماع خلق او باحضار آن جگر گوشگان احمد مختار کرد و سر مقدس مطهر
بهترین خلق را در مجلس نحس خود حاضر کرد اهلبیت مانند بندگان بمجلس عام در آوردند وای پیغمبر خدا کجائی
تا سر فرزندش را در نزد پسر زیاد ببینید و اهلبیتش را با این حال مشاهده نمائید آیا فاطمه زهرا کجا بود که دختران
او را در مجلس پسر زیاد ببیند مَنْ مُخْبِرُ الزَّهْراءِ اِنَّ بَناتِها یُشْهَرْنَ بَیْنَ طُغاتِها وَبُغاتِها کو کسیکه خبر دار کند
فاطمه زهرا را که دخترانش را شهره طاغیان و ظالمان کردند و در شهرها سواره میان خلق نمودند یا فاطِمَ الزَّهْراءُ
قُومی وَانْدُبی اَسْرَ النِّساءِ الذُّلَّ عِداتِها ای فاطمه برخیز و نوحه کن بر اسیرانت که در قید و بند ظلم

ذلت دشمنان افتاده اند زینب خاتون پیش بود چون داخل شد بر ان لعین سلام نکرده و بکسی
التفات ننمود زنان و دختران سید الشهداء در عقب او بودند زینب خاتون رفت و در گوشه نشست
کنیزان دور او را گرفتند و هی منکرة و علیها ارذل ثیابها پستترین جامها پوشیده بود و شیخ طریحی
میگوید و هی تحتفی بین النساء و تستر وجهها لان قناعها اخذ منها خود را در میان زنان پنهان
میکرد و روی شریف خود را باستین خود میپوشید زیرا که مقنعه او را از او برده بودند ان ملعون پرسید
کیست این زن گفتند زینب دختر امیر المؤمنین ع و بروایتی یکدو مرتبه پرسید جواب نشنید در دفعه سیم
یکی از کنیزان گفت زینب بنت علی ع پس رو باو کرد و گفت بحق جدت پیغمبر خدا که باز تکلم کن گفت چه
میخواهی از من و حال انکه مرا رسوا کردی در میان خلق و هتک حرمت من کردی ان ملعون بعضی از کفریات
و مزخرفات از زبان لعینش جاری شد زینب خاتون تاب نیاورده او را جواب داد و فرمود دور بیم
باشد که خدا جمع نماید میان تو و جماعتی را که بیگناه کشتی و ایشان با تو مخاصمه خواهند نمود فاستعد
جوابا و انی لک به مستعد اماده جواب باش و کجا خواهی داشت جواب این فعل ناصواب را ابن زیاد
از کلام دختر خیر الانام در غضب شد و گویا اراده قتل او کرد و بروایتی حکم بقتل او کرد عمرو بن حریث گفت
نشست و بر گفته زنان مؤاخذه سزاوار نیست ان ولد الزنا گفت خدا ما را ظفر داد بر برادر طاغی تو
و متمردان اهلبیت تو سینه ما را از ایشان شفا داد زینب خاتون گفت لقد قتلت کهلی و قطعت
فرعی و اجتثثت اصلی فان کان هذا شفائک فقد اشتفیت بزرگ ما را کشتی و اصل و فرع ما را بر
انداختی اگر شفای تو باینها حاصل شد پس بشفا یافتی و بروایت دیگر ام کلثوم گفت اگر دیده تو روشن
شد بکشتن حسین ع دیده جدش بسیار روشن میشد بدیدن او و او را میبوسید و لبهای او را میمکید و او را
بر دوش خود سوار میکرد ابن طاوس میگوید پس متوجه سید الساجدین ع شد و گفت کیست این گفتند
علی بن الحسین است گفت ایا علی بن الحسین را خدا او را نکشت حضرت فرمود کان لی اخ یسمی علی ابن الحسین
قتله الناس برادری داشتم که مسمی بعلی بن الحسین ع بود مردم او را کشتند گفت بلکه خدا او را کشت
حضرت فرمود الله یتوفی الانفس حین موتها ابن زیاد گفت ایا ترا جرئت در جواب من میباشد پس
امر بکشتن او کرد و بروایت دیگر چون ان ولد الزنا مزخرفات بسیار با زینب خاتون گفت حضرت فرمود بان
کنایه پرده حرمت عمه ام را میدری در میان کسانیکه او را میشناسند و کسانیکه او را نمیشناسند خدا
دستها و پاهای ترا قطع کند ان ولد الزنا اتش غضبش مشتعل شد و امر بقتل امام کرد شیخ مفید
و ابن نما روایت کرده اند که چون ان مخدرات و کودکان بیکس و اسیران بیمونس این سخن را شنیدند مضطرب
شدند زینب خاتون برخاست و با ان حضرت چسبید و گفت والله لا افارقه فان قتلته فاقتلنی معه
ای پسر زیاد بس است این خونها بخدا قسم که از او جدا نمیشوم اگر او را میخواهی بکشی مرا با او

بکش

بکش ان حضرت فرمود ای عمه ساکت باش تا جواب او بگویم پس فرمود ای پسر زیاد ایا مرا بقتل میترسانی ایا نمیدانی
که کشته شدن از برای ما در راه خدا عادت ما است و شهادت از برای ما کرامت است ان ولد الزنا ساعتی بر ایشان
نظر کرده گفت عجبا للرحم بخدا قسم چنان مییابم که دوست میدارد که اگر او را بکشم او را با او بکشم پس امر
کرد که دست از او بردارند شیخ مفید روایت کرده است که چون سر مقدس سید الشهداء ع را بمجلس پسر زیاد
اوردند در برابر خود او گذاردند فجعل ینظر الیه و یتبسم ان ولد الزنا نگاه بان سر مقدس میکرد و او بلاه و تبسم
مینمود چوبی بر دست داشت بر دندانهای شریفش میزد و بروایتی از چوب بود لبهای مبارک انجناب را از روی
هم بر میداشت و نظر بر دندانهای مبارک او میکرد و میگفت ان الحسین حسن المضحک جانهای عالمیان بقربان لب
و دندان تو باد ای ابی عبد الله و میگفت ای ابی عبد الله زود پیر شده و بروایت ابن نما و ابن جوزی از انس بن مالک
روایت کرده اند که ان ملعون بر لب و دندان سرور شهیدان چوب میزد و میگفت انه کان لحسن الثغر حسین
خوش لب و دندان بوده پس گفتم بخدا قسم چه بسیار قبیح و بد عملی است که مرتکب شده لقد رایت رسول الله یقبل
موضع قضیبک من خود دیدم که پیغمبر خدا همین موضع را که تو چوب میزنی بوسه میداد و بروایتی دیگر
زید بن ارقم در کنار ان ولد الزنا بود و ان زید پیری بود از اصحاب رسالت ماب بود و چون این بیحیائی را از ان
ولد الزنا دید گفت ارفع قضیبک عن هاتین الشفتین چوب را از این لب و دندان مطهر بردار قسم
بخدائیکه شریکی ندارد که دیدم پیغمبر خدا این لبها را بوسیده که احصا نمیتوانم کرد پس صدا بگریه و ناله بلند
کرد ابن زیاد گفت خدا تو را بگریاند ایا گریه میکنی که خدا بما فتح داده اگر پیر و خرف نبودی گردنت را میزدم و
بروایت دیگر زید گفت کسی حدیثی از برای تو بگویم از این سخت تر دیدم روزی رسول خدا را که حسن را بر زانوی
راست و حسین را بر زانوی چپ نشانیده دست بر سر ایشان میکشید و میگفت اللهم انی استودعک
ایاهما و صالح المؤمنین خدایا من ایشان را بامانت بتو میسپارم و با نیکان از مؤمنین ای پسر زیاد
نیکو محافظت نمودی امانت پیغمبر را پس زید از پیش ان ملعون برخاست و صدا را بگریه بلند کرده میگفت
عبد مالک افاوسید شد ای معاشر عرب بعد از امروز شما همه ذلیل شدید و مملوک گردیدید و ابر
شما فرزند فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را بر خود امیر کردانیدید تا نیکان شما را بقتل رساند و بدان شما را
به بندگی بگیرد راضی شدید بذلت دور باد از رحمت خدا کسیکه باین راضی شد و با این حال از مجلس ان
لعین بیرون رفت و چنانچه در بعضی از اخبار است در وقتیکه سید الساجدین را بنزد ان لعین اوردند و سر
مقدس پدرش را در برابر ان لعین دید در ان وقت ان ملعون چاشت میخورد و بدعا ان حضرت در وقتیکه سر ان
لعین را نیز هم را ان حضرت اوردند نیز ان حضرت چاشت میخوردند بعد از انقضای مجلس ان لعین امر کرد تا
اهلبیت را بخرابه بردند در کنار مسجد اعظم و بنا بر روایت ابی مخنف امر کرد تا سید الساجدین را بغل و زنجیر در
اوردند و با زنان بردند بمجلس راوی میگوید که من با ایشان بودم بکوچه نگذشتیم مگر انکه او را مملو یافتیم از

زن و مرد که بمشاهده حال آن اسیران و دیدن احوال بیکسان طپانچه بر رو میزدند تا اینکه رسانیدند
بدر زندان فَحُبِسُوا فِي سِجْنٍ وَضُيِّقَ عَلَيْهِمْ پس ایشان را بزندانی محبوس کردند و بر ایشان تنگ گرفتند و
بروایت سید بن طاوس زینب خاتون گفت لَا يَدْخُلْ عَلَيْنَا عَرَبِيَّةٌ إِلَّا أُمُّ وَلَدٍ أَوْ مَمْلُوكَةٌ فَإِنَّهُنَّ سُبِّينَ
كَمَا سُبِينَا زنی از قبیلهٔ عرب نزد ما نیاید و کسی نزد ما آمد و شد نکند مگر کنیزان که ایشان نیز مثل
ما اسیر شده بودند شیخ مفید و سید بن طاوس و طبرسی با اختلاف لفظ روایت کرده اند که روز دیگر
لعین بن لعین امر کرد که سر مطهر منور ریحانهٔ رسول را بر سر نیزه کنند و در کوچهای کوفه و در قبایل
کوفه بگردانند و اویلاه با مرأن ولد الزنا سر مطهر را بر نیزه کردند در کوچهای کوفه میگردانیدند ابن حبیش
میگوید اول رَأْسٍ رُفِعَ عَلَى رَأْسِ خَشَبَةٍ رَأْسُ الْحُسَيْنِ اول سری که بر سر چوب کردند سر مقدس حسین ع
بود که بر سر چوب زدند و در دور کوفه گردانیدند ابن جوزی در مرآت الزمان روایت کرده از سلمه بن کهیل
که میگوید دیدم آن سر مطهر را که بر نیزه زده بودند و آن سر مطهر تلاوت قرآن مینمود چون گوش دادم میگفت
فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و شیخ مفید از زید بن ارقم روایت کرده است که چون آن سر مبارک را بنزد
غرفهٔ من آوردند شنیدم این آیه را میخواند أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا چون
این آیه را دیدم موهای بدنم راست شد گفتم یا ابن رسول الله سر تو را بر نیزه زدن عجیبتر است از قصهٔ اصحاب
کهف و رقیم ابن طاوس میفرماید که سزاوار است که بیان کنم بطریق تمثیل این اشعار را و بعضی ذکر کرده اند
که هاتفی در بالای سر ندا داد باین اشعار رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ لِلنَّاظِرِينَ عَلَى قَنَاةٍ يُرْفَعُ وَالْمُسْلِمُونَ
بِمَنْظَرٍ وَبِمَسْمَعٍ لَا جَازِعٌ مِنْهُمْ وَلَا مُتَوَجِّعٌ سر فرزند پیغمبر و وصی او را بر نیزه میزنند بجهت اینکه مردم براو
نظر کنند و جماعتی که میگویند مسلمانیم می بینند و میشنوند و نه کسی بر او جزع میکند و نه کسی دلش از
این بلیه بدرد میاید كُحِلَتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُونُ عَمَايَةً وَأَصَمَّ رُزْؤُكَ كُلَّ أُذُنٍ تَسْمَعُ کور شود دیده که تو را
به بیند و نگرید و کور شود گوشی که مصیبت تو را بشنود و دلش بر تو نسوزد أَيْقَظْتَ أَجْفَانًا وَكُنْتَ لَهَا
كَرًى وَأَنَمْتَ عَيْنًا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهْجَعُ دیدهای دوستانت را که از برکت وجودت در امن و امان بود و بخواب راحت
بود از مصیبت خود بزحمت انداختی و خواب را از ایشان بردی و دیدهای دشمنان خدا را که از تشویش تو
بخواب نمیرفتند بعد از کشته شدن تو بخواب راحت رفتند و در امن و امان شدند مَا رَوْضَةٌ إِلَّا تَمَنَّتْ
أَنَّهَا لَكَ حُفْرَةٌ وَلِخَطِّ قَبْرِكَ مَضْجَعُ و در حدیث دیگر روایت شده است که جمعی نقل کرده اند که چون سر مقدس
امام حسین را در بازار کوفه بر نیزه کردند سوره کهف را خواند تا باین آیه رسید إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ
هُدًى و از دیگری نقل شده که سر مقدس مطهر او را در کوفه بر درختی آویختند من نزدیک وی ایستاده
بودم نظر میکردم دیدم لبهای مبارکش حرکت میکند چون گوش فرا دادم این آیه را میخواند فَلَا تَحْسَبَنَّ
اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و در بعضی از کتب معتبره از حارث

ابن وکیده روایت شده است که گفت من از کسانیکه سر مقدس را برداشته بودند بودم شنیدم که سوره
کهف را تلاوت میفرمود من در شک افتادم و در تحیر فرو رفتم از این جهت میشنوم صدای مبارکش را و نغمه او را
و از این جهت تفکر میکنم که سر بی بدن چگونه تکلم مینماید که یک مرتبه دیدم بمن گفت یا ابن وکیده أَمَا عَلِمْتَ
أَنَّ مَعَاشِرَ الْأَئِمَّةِ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّنَا نُرْزَقُ آیا نمیدانی که ما معاشر ائمه زنده میباشیم همیشه و روزی ما را
فانی نمینماید چون این را شنیدم تعجبش زیادتر شد در دل گفتم باید گذاشت که این سر مطهر در دست
این جماعت بدگهر بوده باشد که با او این استخفاف روا دارند پس در دل گفتم این سر را میدزدم از ایشان
ناگاه شنیدم که با و خطاب فرمود که یا ابن وکیده لَيْسَ لَكَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ ای پسر وکیده با این فکری که کرده
راه نخواهی یافت و از جهت تو میسر نخواهد شد ریختن ایشان خون مرا اعظم است در نزد خدا از گردانیدن
من بگذار هر چه میخواهند بکنند زود باشد که بدانند قبح عمل خود را إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ
يُسْحَبُونَ سید بن طاوس روایت کرده است که پسر زیاد نامه به یزید بن معاویه نوشت و خبر داد باو کشتن
حسین ع را و اسیر کردن زنان او را و نامه نیز بعمرو بن سعید بن عاص که والی مدینه بود نوشت و در آن
نامه درج کرده بود خبر شهادت آن امام مظلوم را و اسیری اهلبیت او را و بروایت شیخ مفید عبد الملک
ابن ابو الحرث را فرستاد بسوی مدینه که برو بسوی عمرو بن سعید و بشارت کشتن حسین را باو برسان عبد الملک
میگوید رفتم تا بمدینه رسیدم یکی از قبیله قریش بمن رسید مرا دید از راه میرسم پرسید چه خبر داری
گفتم خبر را در نزد امیر خواهی شنید گفت ظاهر شد یا فتنه که خبر خوشی نیست گفت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ قُتِلَ وَاللَّهِ
الْحُسَيْنُ بخدا قسم که حسین را کشتند و ما را بی پناه گذاردند رفتم تا نزد عمرو بن سعید گفت چه خبر داری
گفتم خبری که تو را خوشحال نماید حسین کشته شده و عیالش اسیر شدند ملعون گفت تو که قاصدی برو بیرون
رود در کوچهای مدینه ندا کن بیرون رفتم و در کوچهای مدینه فریاد زدم أَلَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ أَلَا نُهِبَ الْحُسَيْنُ
چون صدای کشتن آنحضرت در شهر بلند شد و خبر بایشان رسید بنی هاشم صدای شیون و ندبه و نوحه بلند شد
بخدا قسم هرگز مصیبتی مثل مصیبت بنی هاشم ندیده بودم از هر طرف ناله وا حسینا و وا غریبا بر کشیدند
چون برگشتم بسوی عمرو همینکه نظرش بر من افتاد تبسم کرد و خندید پس این شعر را بمثل خواند عَجَّتْ نِسَاءُ بَنِي
زِيَادٍ عَجَّةً كَعَجِيجِ نِسْوَتِنَا غَدَاةَ الْأَرْنَبِ یعنی زنان بنی هاشم بفغان و خروش در آمدند همچنانچه زنان
ما بفغان و خروش در آمدند در کشتن فلان پس گفت هَذِهِ وَاعِيَةٌ بِوَاعِيَةِ فُلَانٍ این خروش بجای خروش عمرو بن
پسر عمرو ابن سعید ملعون رفت بسوی مسجد و خطبه خواند و بعضی از هذیانات گفت و در اثنای آن اظهار عدم رضا
بر کشتن سید الشهدا نمود گفت لکن چه کنم با کسیکه شمشیر را کشیده میخواهد ما را بکشد مگر اینکه او را
بکشیم عبد الله بن سائب برخاست و گفت لَوْ كَانَتْ فَاطِمَةُ حَيَّةً وَرَأَتْ رَأْسَ الْحُسَيْنِ لَبَكَتْ اگر فاطمه در دنیا
بود و سر حسین را میدید هر آینه البته میگریست و میخروشید آن ملعون دست برد و فحش زد گفت ما احق

بفاطمه از تو پدر ما و عم ما است و شوهر او برادر ما است و فرزند او فرزند ما است اگر فاطمه زنده بود برادر میکریست و جگرش برا و میسوخت ولکن ملامت نمیکرد کسی را که او را کشت و دفع نمود او را از خود شیخ مفید رحمه الله میفرماید که چون این خطبه را خواند و این خبر در مدینه منتشر شد مصیبتی عظیم در میان بنی هاشم برپا شد و در خوانهای خود ماتم آن مظلوم برپا کردند زینب دختر عقیل با خواهرانش موی پریشان کردند و شروع به شیون کردند و زینب میگفت ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم آیا چه جواب خواهید گفت در جواب پیغمبر خدا در وقتیکه سؤال نماید از شما که این چه عمل بود که با اهل بیت من کردید بعد از من که بعضی را باسیری مبتلا کردید و بعضی را کشید و بدن ایشان را بخون ایشان رنگین کردید ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی این جزای من نبود سزاوار نبود که در عوض خیرخواهی من با عترت من چنین کنند یکی از آزادشدگان عبد الله جعفر آمد و خبر کشته شدن پسرهایش را بابا و داد عبد الله گفت انا لله و انا الیه راجعون یکی از غلامانش گفت این بلیه از حسین ع بما رسیده عبد الله او را دشنام داد و گفت ای پسر زن آیا از برای حسین ع مثل این کلام میگوئی بخدا که من اگر خود بودم جان خود را فدای او میکردم و همین دل مرا از غم تسلی میدهد که ایشان با پسر عمّم شهید شدند و جان خود را نثار او کردند پس رو کرد به مردم و گفت حمد خدا را اگر انشاء من کشته شدن حسین ع ولکن بحمد الله که اگر من نبودم که بدست خود جهاد کنم در برابر او پسرهایم فرزندهایم بودند او را یاری کردند و بروایتی چون خبر در مدینه افتاد زنی گریه کنان و شیون کنان داخل خانه ام سلمه زوجه محترمه پیغمبر شد و گفت ای ام سلمه حسین را کشتند ام سلمه چون این را شنید گفت فعلوها آخر فرزند مرا کشتند و این مصیبت را مرتکب شدند خدا قبرهای ایشان را پر از آتش کند و ابن نما روایت کرده که یزید بن معویه دو نفر از اهل شام را فرستاد بسوی مدینه که خبر کشته شدن حسین را بمدینه برسانند چون این خبر محنت اثر را در آن شهر افکندند شیون عظیم برپا شد یکی از دختران عبد المطلب با موی پریشان دست بر سر گذارده بیرون آمده تا مشاهده نماید که چه خبر شده آیا راست است این خبر یا دروغ چون یافت که پناه عالمیان را شهید کرده اند خروش و شیون برآورد و شعری چند در مرثیه آنحضرت خواند و بروایت شیخ مفید در آن روزیکه خبر شهادت آنحضرت باهل مدینه رسید در دل شب منادی را شنیدند که ندا میکرد بنحویکه آوازش را می شنیدند و او را نمیدیدند و میگفت ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب و التنکیل ای کسانیکه کشتید از روی جهل و نادانی حسین ع را بشارت باد شما را بعذاب و نکال کل اهل السماء یدعو علیکم من نبی و مرسل و قبیل قد لعنتم علی لسان داود و موسی و صاحب الانجیل همه اهل آسمانها بر شما نفرین میکنند و شما ملعون میباشید از زبان پیغمبران و صاحب انجیل از نطنزی در کتاب خصایص روایت کرده که او از ابی ربیعه و او از ابی قبیل روایت کرده که در مدینه در

میان آسمان و زمین شنیدند که منادی ندا میکرد باین اشعار یا من یقول بفضل آل محمد بلغ رسالتنا بغیر توان قتلت شرار بنی امیة سیدا خیر البریة ماجدا ذا شان ای کسیکه قائل میباشی بجلالت فضل آل محمد پیغام مرا بدون سستی ایشان برسان و بگو که اشرار بنی امیه آقای عالمیان را کشتند و بهترین خلق را شهید کردند و بزرگ و بهترین همه را کشتند ابن المفضل فی السماء و ارضها سبط النبی و هادم الاوثان کشتند فرزند کسی را که در آسمان و زمین او را بر همه کس تفضیل میدهند کشتند سبط پیغمبر را و فرزند شکننده بتها را تبکی المشارق و المغارب بعد ما تبکی الانام لہ بکل لسان همه عالم از مشرق تا مغرب براو گریستند همچنانکه براو گریستند همه زبانها مجلس سیزدهم در بیان کیفیت ورود کاروان الم و محنت بشام و غم و حکایات شام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی السراء و الضراء و الباساء و النعماء و الصلوة و السلام علی المبعوث لانشاد الضلال فی الطخیاء و الهادی الی النجاة فی اللیلة الظلماء سیدنا محمد و آله الذین لهم نظام الدهر و بهم قیام الارض و السماء سیما علی ریحانته و سبطه المظلوم صاحب الکرب و المحنة و البلاء الذی لم یر مثله فی ابتداء الدور الی الانتهاء تبکی علیه الارض و السماء و تبکی علیه فی الصباح و المساء بدمع حمراء شدید العناء عظیم البلاء قلیل الرعاء قتیل الظماء مهول الخباء مسلوب الرداء منزوع الحذاء منبوذ العراء مقطع الاعضاء مرضض الاشلاء الذی احاط به اهل الشقاء و دار علیه اولاد البغاء بالبکاء و الصداع و ارتفاع الاصوات و الضوضاء بعد قتل الاخوة و الابناء و قطع الاسلاء فاذاقوه شرب الحتوف من حد السیوف مطروحا علی الرمضاء منبوذا فی البیداء مقطوع الرأس من القفا مطروحا کالاهاء یجول علیه الخیل الدهماء و یکسوه غبار القضاء من الارجاء فهو ابو الشهداء و اخو الشهداء و سید الشهداء و امام الشهداء سیدنا المظلوم ابی عبد الله الحسین و بعد فقد قال الله سبحانه و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دمائکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم و انتم تشهدون این آیه شریفه در تعییر و سرزنش و مذمت یهود نازل شده که خدا از ایشان عهد و میثاق گرفت که ناحق خون نریزند و کسی را از خانمانش بیرون نکنند پس ایشان شکستند عهد و میثاق الهی را و تکذیب کردند پیغمبران خدا را و کشتند اولیاء او را و چون بمضمون اخبار کثیره آنچه در امم سابقه روی داده در این امت نیز واقع میشود حذو النعل بالنعل پس باید آنچه یهود در امت کردند در این امت واقع شود و لهذا وارد شده است که چون این آیه شریفه نازل شد جناب رسالتمآب فرمودند آیا خبر دهم شما را بکوهی که شبیه اینجماعتند از یهود این امت عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود گروهی از امت من که دین و ملت مرا بر خود می بندند میکشند افاضل ذریه مرا و پاکیزگان عترت مرا و تبدیل میکنند شریعت و سنت مرا و یقتلون ولدی الحسن و الحسین کما قتل اسلاف الیهود زکریا و یحیی میکشند فرزندان مرا حسن و حسین ع هم چنانچه اسلاف یهود زکریا و یحیی را کشتند آگاه باشید که خدا لعنت میکند این گروه را

هم چنانچه لعنت کردند آنگروه یهود را و خواهد فرستاد بسوی ایشان هادی مهدی را قبل از
روز قیامت که ایشان را از سرهای اولیای خود بسوزاند و بجهنم واصل نماید خدا لعنت کند کشندگان حسین را
و دوستان ایشان را و یاوران ایشان را و کسانیکه ساکت اند از لعن ایشان بی تقیه الا و صلی الله علی الباکین
علی الحسین رحمة و شفقة و اللاعنین لاعدائهم و صلوات و رحمت خدا بر کسانی باد که میگویند بر حسین
از روی شفقت و مهربانی و ترحم بر او و لعنت میکنند دشمنان او را و سینهای ایشان مملو است از
غیظ و خشم بر ایشان آگاه باشید که کسانیکه راضیند بقتل او شریک میباشند با قاتلان او در کشتن
او آگاه باشید که کشندگان او و یاوران ایشان و پیروان ایشان بری میباشند از دین خدا بدرستیکه
خداوند جلیل امر میفرماید ملائکه مقربین را که ضبط کنند اشک چشم گریه کنندگان بر او را و ببرند بسوی
خازنان بهشت پس ایشان را ممزوج مینمایند با آب حیوان پس زیاد میشود در شیرینی و گوارائی آن و میبرند
از ان ریختها و انرا ممزوج بحمیم و صدید و غسلین جهنم میکنند پس شدید میشود حرارت آن بر کسانیکه
میریزند ایشان را البته آن از اعدای آل محمد هزار ضعف آنچه در ان امتها شد در این امت نیز واقع گردید
اگرچه نسبت بسیاری از امور کیفیت تطبیقش بعقل هر کس نرسد ولکن بر نظر عارفان هویداست در ان امت
بعد از رفتن موسی از میان قوم خود قومش از دین برگشتند و گوساله پرست شدند و هرون را ضعیف
کردند و بر او ستم و ظلم کردند در این امت نیز بعد از رفتن پیغمبر آخر الزمان بر هرون این امت علی بن ابیطالب ع
ستم و ظلم کردند و بعد از پیغمبر خدا همه امت از دین برگشتند و گوساله پرست شدند مگر قلیلی و گوساله
این امت اعرابی اول بود در بنی اسرائیل صفورا دختر شعیب زن موسی بعد از رحلت موسی با وصی او یوشع
بن نون محاربه نمود و با او لشکر کشی نمود نظیر آن در این امت حمیرا زن پیغمبر ع با وصی او علی بن ابیطالب
محاربه نمود و لشکر کشید و شمشیر بر روی او کشید در ان امتها اهل حضور پیغمبر خود را کشتند و گوشت
او را پختند و خوردند در این امت هند جگر خوار جگر حمزه را مکید و خورد و خواست که بخورد در
دهنش سنگ شد تا گوشت طاهر او جزو بدن ملعون نشود در ان امتها چند زن بد در حباله نکاح
پیغمبران بودند مثل زن لوط و نوح و نظیرش در این امت دو زن پیغمبر است در ان امتها بعضی از
زنان نیک بودند در تحت کفار که بدی شوهر به نیکی زن ضرر نداشت مثل آسیه زن فرعون نظیرش در
این امت ام کلثوم و رقیه که در تحت فلان بودند و سکینه دختر سید الشهداء که در تحت مصعب بن زبیر
بود در ان امتها بعضی از پیغمبران غایب شدند مدتها طول کشید نظیر آن در این امت غیبت صاحب الامر است
عجل الله فرجه در ان امتها بحمل حضرت موسی و عیسی کسی مطلع نگردید نظیر آن در این امت صاحب الامر را
که بر حمل او کسی مطلع نگردید در ان امتها یحیی و عیسی را در کودکی پیغمبر گردانیدند و در صبا حکم کرامت کردند
در این امت جناب جواد و صاحب الامر که در کودکی صاحب خلافت و امامت گردیدند در ان امتها حضرت

یوسف مبتلا شد بمحبت زلیخا نظیر آن جناب یحیی که مبتلا شد بمحبت زن بدو برکه مانند آفتاب خوش
رو بود و همینکه نظرش بر آنحضرت افتاد عاشق آنحضرت شد و خود را در خیمه آن حضرت انداخت و دست
از ایشان برنمیداشت در ان امتها بخت النصر بیت المقدس را خراب نمود در این امت حجاج بن یوسف ثقفی
ملعون کعبه معظمه را خراب کرد در ان امتها بعضی از نیکان را طول عمر بود مثل نوح و خضر و بعضی از بدان
مثل عوج بن عنق در این امت نیز چنین است اما از نیکان جناب صاحب الامر است و از بدان دجال ملعون
است در ان امتها فرزند ششماهه متولد شد مثل یحیی بن زکریا ع نظیر آن در این امت حسین بن علی بود که ششماهه
متولد گردید در ان امتها آسمان خون گریست بر یحیی بن زکریا در این امت نیز خون گریست بر حسین بن علی ع در
ان امتها گریه کنندگان چند بودند که بعضی از ایشان از آب دیده اش گیاه از زمین میروئید و آه از سینه
میکشید آنرا میسوخت در این امت نیز بکائین چند بود مثل فاطمه که آنقدر گریست که اهل مدینه بتنگ
آمدند و پیغام دادند که یا شب گریه کن یا روز تا در یکی از این روز و شب آرام گیریم و مثل علی بن الحسین ع
که چهل سال بر پدر بزرگوارش گریست تا اینکه از بسیاری گریه ترسیدند هلاک شود تا آنکه روزی یکی از غلامان
آنحضرت گفت فدای تو شوم میترسم خود را هلاک کنی و گنهکار شوی فرمود انما اشکو بثی و حزنی الی الله و اعلم
من الله ما لا تعلمون پس فرمود انی لم اذکر مصرع بنی فاطمة الا خنقتنی العبرة یاد نمیکنم کشته شدن اولاد
فاطمه را مگر آنکه گریه گلوی مرا میگیرد در ان امتها یوسف صدیق را اسیر کردند و در زندان انداختند
نظیر آن در این امت علی بن الحسین ع و موسی بن جعفر را اسیر کردند و در زندان محبوس کردند سر یحیی را بجهت
زن زناکار هدیه بردند و سر حسین ع را بجهت پسر معاویه بردند و سر یحیی در مجلس آن زانیه سخن میگفت
و سر حسین نیز بالای نیزه سخن میگفت و در مواضع متفرقه تلاوت قران او را شنیدند و میگفت لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در شب لا اله الا الله میگفت سهل بن سعید میگوید که وقتی بود
که سر مقدس سید الشهداء ع را داخل کوفه میکردند رفتم بباب بنی خزیمه دیدم مردم ایستاده بودند منتظر
اسیران و سرهای مقدس بودند ناگاه دیدم سر مقدس سید الشهداء را بر نیزه بلند کرده بودند و آنسر
مقدس سوره کهف را میخواند چون باین آیه رسید ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا
بگریه در آمدم و گفتم یابن رسول الله سر تو را بر نیزه زدن عجیب تر از قصه اصحاب کهف و رقیم است خداوندا
تو بر هر چیز قادری چون باینجا رسید حالتی بمن روی داد که بیتاب شدم پس مدهوش شدم و غش کردم و بر زمین
در افتادم و بهوش نیامدم مگر آنکه در وقتیکه سوره را تمام کرده بود بدانکه ظلمی که بر آنحضرت شد اعظم از
ظلم پیغمبران سلف بود اگرچه نظیر آن بر پیغمبران نیز واقع شد بلکه اعظم از ظلم عالمیان بود اگرچه نظیر آن
ظلمها در عالم بسیار واقع شده باشد زیرا که اصل ظلم اگرچه قبیح است لکن بمظلوم هر چند جلیل تر باشد
ظلم بر او قبیح تر است و لهذا ظلم بر جاهل مانند ظلم بر عالم نیست و ظلم بر فاسق مثل ظلم بر عادل مؤمن نیست و هر چند

در مرتبهٔ علم و فضل و تقوی بلند مرتبه تر باشد ظلم بر او قبیح تر است و هم چنین با وجود قبح ظلم مطلقا ظلم بر صاحب
حق اقبح است وکذا ظلم عبد نسبت بسید اقبح از ظلم دیگر است و ظلم بر والدین اقبح از ظلم بغیر ایشانست و هر چند
حق شخص اعظم باشد ظلم بر او اعظم است و این امور از واضحاتست و از اینجا معلوم میشود عظیمی این ظلم زیرا هر چند
سید الشهداء ع را بهتر شناختی و مرتبه اش را عظیم تر دانستی مصیبتش را عظیم تر خواهی دانست و هر چند
حق او را عظیم تر دانی ظلم بر او اقبح خواهی دانست و اگر خواهی مرتبه اش را بدانی و حقش را بدانی مستمع باش تا
اشاره بان شود اگر چه شناختن مرتبه ایشان از برای امثال ما ممکن نیست بدانکه بمقتضای حدیث اِنَّ الَّذِی
ظَهَرَ لِلْمَلٰائِکَةِ الْمُقَرَّبِینَ مِنْ مَعْرِفَةِ الِ مُحَمَّدٍ قَلِیلٌ مِنْ کَثِیرٍ لٰا یُحْصیٰ که مضمونش اینستکه انچه ظاهر شد از برای ملئکه
مقربین از معرفت اهل بیت رسالت قلیلی از کثیر یستکه احصا نمیتوان نمود و طریق معرفت ایشان از برای
عقول ضعیفه مسدود و سمند سریع السیر ادراک عقل و وهم را در بیدای کثیر الفضای معرفت کمالات ایشان
از سیر قلیل نیز ممنوع و مسدود میدارد زیرا که هرگاه متوطنان حظایر قدس و مقربان بارگاه انس را
بان مقامات عالیه و عدم انغماس در کدورات جسمانیه و شهوات حیوانیه و با رفع کثیری از حجب حاصل
نیاید از معارف ایشان الا قلیل از کثیر لا یحصی پس عقول دیگران از کجا بسنخ آن خواهد بود و دار لک قاصرین
کجا مجال انجا که عقاب پر بریزد از پشهٔ لاغری چه خیزد کلینی بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت میکند
که حضرت صادق ع باو فرمودند که ایا قران خوانده گفت بلی فرمود ایا دیدهٔ از کتاب الله این ایه را فَالَ الَّذِی
عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتٰابِ اَنَا اٰتِیکَ بِهِ قَبْلَ اَنْ یَرْتَدَّ اِلَیْکَ طَرْفُکَ و این ایه در مقام اینستکه سلیمان تخت
بلقیس را طلب کرد یکی گفت در فلان مقدار از زمان میاورم و یکی گفت در فلان مقدار میفرماید
حقتعالی که انکه در نزد او بود علمی از کتاب گفت من میاورم ان را قبل از رد بصر یعنی پیش از بر هم زدن چشم
سدیر میگوید عرض کردم فدای تو شوم خوانده ام این را حضرت فرمود ایا انمرد را شناختی و میدانی چه
قدر از علم کتاب در نزد او بود گفتم خبر ده مرا بانکه چه قدر از علم کتاب را داشت انحضرت فرمود قَدْرُ قَطْرَةٍ مِنَ
الْمٰاءِ فِی الْبَحْرِ الْاَخْضَرِ فرمود بقدر قطرهٔ از اب است بدریای اخضر پس چه قدر است این علم عرض کردم چه قدر
کم است این علم حضرت فرمود چه بسیار است اینکه خدا او را نسبت بعلم دادای سدیر ایا یافتهٔ در انچه خواندهٔ
از کتاب خدا قول خدا قُلْ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتٰابِ میگوید گفتم خوانده ام ان را فدای
تو شوم پس فرمود کسیکه جمیع علم کتاب در نزد او است عالم تر است یا انکه بعضی از ان را میداند گفتم بلکه انکه جمیع را
میداند پس بدست خود اشاره بسینهٔ خود کرد و فرمود عِلْمُ الْکِتٰابِ وَاللّٰهِ کُلُّهُ عِنْدَنٰا عِلْمُ الْکِتٰابِ وَاللّٰهِ کُلُّهُ عِنْدَنٰا بخدا قسم
جمیع علم کتاب در نزد ما است ای این علم ایشانست و در هر صفتی از صفات کمال که ملاحظه کنی چنین میباشند
اما در شجاعت ان بود که در یک حمله با لب تشنه و خواطر شکسته که زیاده از چهار صد نفر را کشت و در زمان
قلیل ده هزار الا پنجاه نفر کشت و اما در جود و کرم ان بود که بدید اسامه بن زید رفت در حال مرض

اورا غمگین دید فرمود چرا غمگینی گفت شصت هزار درهم قرض دارم فرمود من ان را ادا میکنم گفت میترسم
بمیرم فرمود پیش از موت تو ادا میکنم پس ان را ادا کرد پیش از موت او و عبد الرحمن سلمی تعلیم حمد بیکی از اولاد
انحضرت کرد انحضرت هزار دینار و هزار حله زیبا داد و دهان او را پر از مروارید کرد و در حدیثست که
روزی فقیری امد و سؤال کرد فرمودند تا هزار دینار باو دادند انمرد نشست و صرافی ان مینمود کسی
ویرا امتیاز میداد خزینه دار گفت بخیر چیزی نفروختی گفت ابروی خود را فروختم حضرت فرمود
راست میگوید انچه بسایل میدهند بعوض ابروی او است کم میدهند حضرت فرمود هزار دینار دیگر
هم باو بده و دست در زیر مصلی کرده هزار دینار دیگر خود باو داد و فرمود هزار دینار اول برای
سؤال نبود دویم برای ابرو سیم برای اینکه پیش ما امکه نزد غیر ما نرفتی و در حدیث دیگر وارد شده است
که اعرابی وارد مدینه شد و سؤال کرد از کریم ترین خلق سید الشهداء ع را باو نشان دادند بمسجد
امد دید انحضرت نماز میکرد و در برابر انحضرت ایستاد و گفت لَمْ یَخِبِ الْاٰنَ مَنْ رَجٰاکَ وَمَنْ حَرَّکَ مِنْ
دُونِ بٰابِکَ الْحَلْقَةَ کسیکه امید وار بتو گردیده نا امید نمیگردد کسیکه حلقه کوبید باب جود تو گردد
محروم نمیگردد اَنْتَ جَوٰادٌ وَاَنْتَ مُعْتَمَدٌ اَبُوکَ قَدْ کٰانَ قٰاتِلَ الْفَسَقَةِ لَوْلَا الَّذِی کٰانَ مِنْ اَوٰائِلِکُمْ
کٰانَتْ عَلَیْنَا الْجَحِیمُ مُنْطَبِقَةً توئی صاحب جود و بخشش و توئی محل اعتماد و اتکال من و پدر تو بود
طرف کننده فاسقان و کفار اگر دین حقی که از ابای شما بما رسید نبود همه در جهنم بودیم چون انحضرت
از نماز فارغ شدند بقنبر فرمود ایا چیزی از مال حجاز مانده عرض کرد بلی فرمود بیا و چهار هزار دینار
باقی مانده پس خواند رفت و انرا در ردای خود پیچید و دستهای ازشکاف در بیرون کرده از جهت حیا
از اعرابی فرمود خُذْهٰا فَاِنِّی اِلَیْکَ مُعْتَذِرٌ وَاعْلَمْ بِاَنِّی ذُو شَفَقَةٍ عَلَیْکَ بگیر این را و عذر ما را بپذیر و معذور دار
ما را و بدان که ما با تو شفقت و مهربانی میباشد لَوْ کٰانَ فِی سَیْرِنَا الْغَدٰاةِ عَصًا اَمْسَتْ سَمٰانٰا عَلَیْکَ مُنْدَفِقَةً
لٰکِنَّ رَیْبَ الزَّمٰانِ ذُو غِیَرٍ وَالْکَفُّ مِنِّی قَلِیلَةُ النَّفَقَةِ اگر ما هم صبح میشد عصا در دست داشتیم
یعنی دست ما هم بر پاره چوبی بند بود و حق ما را با المره از ما نگرفته بودند هر اینه اسمان مرحمت ما بر تو
ریزش میکرد لکن حوادث روزگار امور ما را متغیر گردانید و دست ما خالی و قلیل النفقه است
اعرابی انرا گرفت و گریست حضرت فرمود شاید عطای ما را کم شمردی عرض کرد نه و لکن گریه ام از اینست
که چگونه از دنیا میروی و چگونه این دست بزیر خاک پنهان میگردد و جود و کرامت بر طرف میگردد و از
جود و بخشش ان بزرگوار کافیست که شعیب بن عبد الرحمن روایت میکند که در روزیکه انحضرت را
شهید میکردند در پشت مبارک انحضرت پینه ها چند دیدند از سید الساجدین ع پرسیدند که این
پینه از چه بوده فرمود این از ان همیانهائیکه در شبها بدوش میکشید و بخوانهای بیوه زنان و یتیمان
و مساکین میبرد فدای ان بنده شریف یاد کرد و چه ما شیعیان که با وجود اینکه در راه بندگی خدا باستقبال زحمت

حزن اعرابی از بخل سید الشهداء ع در سؤال — اشعار اعرابی

اشعار اعرابی در جواب عطای انحضرت

کشید اخوالامرا از برهنه و عریان کردند و از شمشیر و نیزه و سنگ و چوب انرا پاره پاره کردند و اعضاش را درهم شکستند و او بلاه وان ظهر اغذاللیر بنقله سرا الی اهله باللیل مکسوران بدینکه شبها انبان طعام بدوش میکشید و بخوانه فقراء میبرد از درهم شکستند و درهم کوفتند وان راسا هوی لله فی سحر هتک لسانه بالعود بعود بدستیکه اشرکه در دلها شب هجبیر عمه ملك معبود در سجود بود بسو معویه شراب خوار چوب لب دندان میزد بلی عزیز من این بود اخلاق رضیه اش و صفات حمیده اش اما عبادت و تقوایش همین بسکه در شب عاشوراء بعد از انکه لشکر مخالف اراده قتال کردند برادر خود را فرستاد که اگر میتوانی امشب یکروز از ایشان مهلت بگیر که امشب شب جمعه است میخواهم امشب دیگر را بندگی کنم خدا را خدا میداند که من دوست میدارم تلاوت کلام او را و دعا و نماز را و در حدیث است که بسید الساجدین عرض کردند که چه قدر کم است اولاد پدر بزرگوارت فرمود تعجب اینستکه من چگونه از ایشان متولد شدم پدرم در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد و او را فرصت معاشرت با زنان نبود داری در شکم مادر ذکر خدا میکرد چنانچه از حضرت فاطمه ع روایت شده است که چون چهار ماهه شد حمل او در مصلی که من می نشستم بجهه ذکر خدا آواز تسبیح و تهلیل از اندرونم می شنیدم و در وقتی شیر خواره بود ذکر خدا میکرد و در وقتیکه میان میدان افتاده بود و از هر طرف شمشیر و نیزه بر بدنش میزدند ذکر خدا میکرد و از خدا غافل نمیشد و در وقتیکه سر مطهرش را بر نیزه زده بودند ذکر خدا میکرد در وقتی که تازه بسخن آمده بود ذکرش الله اکبر بود و در وقتیکه سرش بر سر نیزه زده بود تلاوت قران میکرد و لا حول و لا قوة الا بالله میگفت و لا اله الا الله میگفت و همیشه دین خدا را یاری میکرد و مردم را بسوی خدا و دین حق دعوت میکرد سرش را داد و دست از جان عزیزش برداشت و دست از یاری دین برنداشت پاره پاره اش کردند و دست از کلام حق برنداشت سرش را بریده بودند و سر بریده اش را از اهب نصرانی راند حق دعوت مینمود و میفرمود اگر میخواهی شفیعت باشم بدین جدم درآی فوا عجباه من مصیبة تزلزلت منها بناء الاسلام و تزعزعت منها ارکان الخاص و العام مصیبة لولا تجلید الصادر بالیا و لو صبت علی الایام صرن لیالیا بدانکه هم چنانچه ظلم و ستمی که بسید الشهداء ع رسید عظیم ترین ظلمها بود مصیبتی که بان حضرت رسید عظیم ترین مصیبتها بود هم چنین کسانیکه این ظلم را کردند و مؤسس اساس شدند شقی ترین خلق بودند و قبح عمل ایشان بیش از همه کس بود و این اساس را اول منافقین این امت چیدند و این بنیان را ایشان بنا گذاشتند و بنی امیه باتمام رسانیدند ابتدای امر معاهده بر تخریب بنیان فی بیوت اذن الله ان ترفع کردند و مبالغه در اخفاء این نعمت عظمی و اطفای این نور نمودند و مردم را از حق پرستی بجاهلیت کفر اصلی برگردانیدند و اتش بر در خوانه ایمان زدند و منازل ایمان را خراب کردند و معاهد اسلام را ویران کردند بلادری که از اعاظم اهل سنت است نقل کرده استکه بعد شهادت سید الشهداء عبدالله بن عمر نامه

نوشت

نوشت به یزید بن معویه اما بعد فقد عظمت الرزیة و جلت المصیبة و حدث فی الاسلام حدث عظیم و لا یوم کیوم الحسین بلیه عظیمی واقع شد و مصیبت بزرگی واقع گردید و امر عظیمی در اسلام پدید امد و روزی مثل روز کشتن حسین ع نیست چون نامه به یزید رسید نوشت در جواب نامه اش اما بعد یا احمق ما وارد شدیم بر خوانهای مزینه و فرشهای گسترده و پشتیهای برکنار یکدیگر گذاشته شده یعنی در وقتی نوبت بما رسید که اساس سلطنت اماده و دستگاه عمارت و دولت و عزت مهیا بود پس از جهت پاس دولت و بقاء سلطنت خود با کسیکه منازعه کرد با ما جنگ کردیم و مقاتله نمودیم پس اگر حق ما بود پس بجهة حق خود شمشیر زدیم و اگر حق از غیر ما بود فابوک اول من سن هذا و ابتز و استاثر بالحق علی اهله اگر حق از ما نبود پس پدر تو اول کسی بود که این طریقه را سلوك داشت و این سنت را تمام نمود حق را از اهلش منع نمود حکایت رفتن عبدالله بن عمر بسوی یزید و عتاب بر یزید را با این امر و جواب یزید او را پس رضا او بفعلش مشهور و در کتب معتبره مذکور است مجمل ان چنانچه صاحب بحار در مجلد ثامن از کتاب دلایل الامامه باسناد خود از سعید بن مسیب نقل کرده استکه بعد از انکه ورود خبر شهادت سید الشهداء ع و شهادت اهلبیت و اصحابش و اسیری زنانش بمدینه رسید و مهاجر و انصار در خوانهای خود عزا گرفتند دابر پا کردند عبدالله بن عمر از خوانه بیرون امد و بر سر و روی خود میزد با جامه چاك و میگفت ایگروه بنی هاشم و قریش وای مهاجر و انصار ایا شما زنده اید و چنین میکنند باولاد پیغمبر بعد از این واقعه قرار نمیتوان گرفت در همان شب از مدینه بیرون رفت و بمنزلی نمیرسید مگر اینکه قبح اعمال یزید را بخلق میگفت و مردم را برو میشورانید او و الحق میکرد و جمعیتی بدورش پدید امد تا انکه وارد شام شد و از هر طرف خبر به یزید رسید از حرکات عبدالله و این خبر در شام پیچیده بود قبل از ورود او چون بشام رسید مردم از هر طرف بسوی او میشتافتند و نزد یا نبود که شام بهم بخورد و بر یزید میگفتند که این بگوشیت استمیزند و عنقریب است که خواهد شد چون بدر خوانه یزید رفت صدا را بگریه و ناله بلند کرده بود چون او را اذن نداد داخل شد و گفت داخل نمیشوم و حال انکه تو کردی با اهلبیت پیغمبر انچه کردی اگر کفار متمکن میشدند نمیکردند بر خیز از این بساط تا مسلمانان اختیار کنند کسی که احق از تو باشد لعین او را تعظیم کرد و نزد خود نشانید و گفت جوش خورده او و نشان و بچشم بصیرت نظر کن چه میگوئی در حق پدر خود یا خلیفه رسول الله و ناصر او و پدر زن او بوده و هادی و مهتدی بود و کسی بود که در زمان کفر بت پرستی میکرد بظاهر در باطن خدا را می پرستید گفت بلی چنین بود گفت پدر تو پدرم را والی شام کرد یا پدر من پدر تو را خلیفه کرد گفت پدرم پدر تو را والی کرد گفت ایا راضی میشوی پدر خود را با انچه با پدر من معاهده نموده گفت بلی پدر دستاورا گرفت و گفت بخیز پس او را داخل کرد در خزانه از خزانه خود و صندوقی را اورده گشود از ان صندوق چه از ان بیرون اورد و در ش را گشود طوماری که در حریر سیاهی پیچیده بود بیرون اورد و گفت خط پدر ترا میشناسی گفت بلی گفت این خط او ست انرا گرفت و بوسید

نامه ابن عمر بیزید بعد از قتل سید الشهدا و جواب یزید

رفتن عبدالله بن عمر نزد یزید

ونموانند در ان درج کرده بود از ان افعال و اعمال سطر عظیمی و تعلیم کرده بود او را جمیع حیل و مکر و غدر خود
خط و افر بر او مضمون بسیار طولانی بود و ذکرش مناسب نیست الا انکه در اخر ان نوشته بود که محمد کمان میکرد که این
امور اکیده ما الله نخواهد شد بر این منبر کسی نخواهد نشست و سحر او باطل شد و ابو بکر بالا رفت از او بعد
از من بر بالای ان رفتم و میخواهم ای بنی امیه که شما چوبها و عمودهای این خیمه که ما بر پا کرده ایم باشید و این
خیمه را بر پا بدارید و از اینجهت امر شام را بتو واگذاردم و شما را مقرب کردم و پروا نکردم از تالیف شعر و نثر او
که میگفت بمن وحی شده که وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ و بگمانش اینکه شما میباشید ان شجره ملعونه پس او مثل
پدرانش عداوت شما و پدران شما داشتند همیشه و من ترا وصیت میکنم بانچه علم تو اینکه تعجیل کنی در انچه
ترا وصیت کردم و ترا متمکن کردانیدم از هدم شریعت محمد صلعم و با امت او مدارا باش و تصدیق کن انچه را
او ورده و میل ده قلوب ایشانرا بسوی خود بعطاهای خود و تغییر مده سنتهای او را و امر بر ما فاسد مکردان
و بکش ایشانرا بدست خودشان و هلاک نما ایشانرا بشمشیرهای خودشان تا اینکه میگوید فَمَا أَمِنَ عَلَيْنَا وَعَلَيْكَ
سَوْرَةُ عَلِيٍّ وَشِبْلَيْهِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَإِنْ أَمْكَنَكَ فِي عِدَّةٍ مِنَ الْأُمَّةِ فَبَادِرْ وَلَا تَقْنَعْ بِصِغَارِ الْأُمُورِ وَاقْصِدْ
بِعَظِيمِهَا و ایمن نیستم بر خود ما و نه بر تو جوش امدن علی و فرزندانش حسن و حسین پس اگر ممکن شد ترا اگر چه
از امت را با خود کن و مبادرت نما در قلع این شجره و قطع این ثمره و قناعت مکن بامور حقیره و مشاغل یسیره و
بر تو باد قصد امور عظیمه و صعود بر مدارج خطیره و بر تو باد حفظ وصیت من و عهد من و مخفی کن امر
و امر و نهی مرا بجا اور و بپرهیز از مخالفت من و سلوک نما طریق پدرانت و طلب نما خون خود را و قطع نما اثار
ایشانرا و باطن و ظاهر خود را بجهت تو بروز دادم پس شعری چند در اخر عهد نامه نوشته و در ان اشعار یاد
کرده است کفار را که در جنگ بدر و غیره کشته شدند مثل ولید و شیبه و عتبه و او تحریص بر طلب خون ایشان
کرده و میگوید اُولَئِكَ فَاطْلُبْ يَا مُعَاوِيَةُ ثَارَهُمْ بِنَصْلِ سُيُوفِ الْهِنْدِ وَالْأَسَلِ السُّمْرِي وَصِلْ بِرِجَالِ الشَّامِ
فِي مَعْشَرٍ هُمُ الْأُسْدُ وَالْبَاقُونَ فِي أَكَمِ الْوَعْرِ اینها پدران و قبیله تو اند که کشته شده اند از دست محمد و
اصحابش پس طلب کن خون ایشانرا بشمشیرهای بران و نیزهای تیز و شیران بنی امیه را با لشکرهای شام برانگیزان
بدار دو دیگران را واگذار که بمنزله وحشیان صحرا ترسان میباشند تو صَلْ إِلَى التَّخْلِيطِ فِي الْمِلَّةِ الَّتِي أَتَانَا بِهَا
الْمَاضِي الْمَمْوُهُ بِالسِّحْرِ فَلَسْتَ تَنَالُ الثَّارَ إِلَّا بِذَنْبِهِمْ فَتَقْتُلُ بِسَيْفِ الْقَوْمِ جِيدَ بَنِي عَمْرٍو یا طالب داخل
کن در امر و امشتبه کردان و ترک مکن ملتی را که در انمرد کذشته اورده و بسحر خود انرا رواج داد که نمیتوانی طلب
کنی خون خود را مگر بدین او چون مخلوط کردی امر او را و مشتبه نمودی حق را بشمشیر کردنهای بنی عمرو یعنی
اولاد ابو طالب را جدا کردان چون ملحد این عهد نامه را خواند برخواست و سر یزید ابو سر داد و گفت
الحمد لله یا امیر المؤمنین علی قتلک الشاری ابن الشاری حمد خدا را که خارجی پسر خارجی را کشتی بخدا قسم
که انچه دیدم بر یزید تو گفته است از اسرار خود بمن نگفته پس انملعون جایزه نیکو بان لعین داد و او را برگردید

خندان بوده پرسیدند چه گفت گفت کلام راستی گفت که منهم دوست میداشتم که با او شریک باشم در
اینکار و این جوابش بود بهر که از او میپرسید و برگشت بسوی مدینه خدا رحمت کند سید مهمکی را که نیکو گفته
است در اینمقام الدِّينُ مِنْ بَعْدِهِمْ أَقْوَتْ مَرَابِعُهُ وَالشَّرْعُ مِنْ بَعْدِهِمْ غَادَرَتْ شَرَائِعُهُ منازل دین پیغمبر خدا
بعد از کشته شدن حسین ع و اصحابش خراب و ویران شد و شریعتهای الهی که حیاض ان مملو بود از برای هر صادر
و وارد بعد از رفتن ایشان از میاه علوم و معارف خالی کردید فَقَدِ اشْتَفَى الْكُفْرُ بِالْإِسْلَامِ مُذْ دَخَلُوا
وَالْبَغْيُ بِالْحَقِّ لَمَّا أُتِيحَ مَا دِعُهُ زخمهائیکه از شمشیر اسلام بر سینه کفر بود شفا یافت بجهت زخمهائیکه از کفر
باسلام رسید بعد از رفتن ایشان و جراحتهای ظلم و عدوان که از حق و اهل او داشتند عافیت یافت وَدَائِعُ
الْمُصْطَفَى أَوْصَى بِحِفْظِهِمْ فَضَيَّعُوهَا فَلَمْ تُحْفَظْ وَدَائِعُهُ امانتهائیکه پیغمبر خدا با امت خود سپرد و وصیت
بحفظ ان نمود منافقان امت انرا حفظ نکردند بلکه ضایع کردند صَنَائِعُ اللَّهِ بَدْءًا وَالْأَنَامُ لَهُمْ صَنَائِعُ
شَدَّ مَا لَاقَتْ صَنَائِعُهُ ایشان کسانی هستند که مقصود از خلقت عالم بودند و اول مصنوعیکه مید
قدرت صانع او را در کارخانه صنع افرید ایشان بودند و سایر ممکنات را بجهت ایشان افرید چه شدید
و سخت بود انچه رسید بصنایع او اَزَالَ أَوَّلُ أَهْلِ الْبَغْيِ أَوَّلَهُمْ عَنْ مَوْضِعٍ فِيهِ رَبُّ الْعَرْشِ وَاضِعُهُ وَزَادَ
مَا ضَعْضَعَ الْإِسْلَامَ مَا صَدَعَتْ مِنْهُ دَعَائِمُ دِينِ اللَّهِ تَابِعُهُ سرکرده منافقین و اول سلسله اهل بغی
و ظلم اول سلسله حق را از منزل خود بیرون کرد و حق او را از او غصب نمود و تابع او که دویم اهل بغی بود زیاده
بر ظلم او ظلمی چند نمود و بدعتی چند احداث نمود که اسلام را متزلزل کردانید و ستونهای دین الهی را در هم
شکست لَكِنْ جَيْشَ بَدَا يَوْمَ الطُّفُوفِ وَمِنْ يَوْمِ السَّقِيفَةِ قَدْ لَاحَتْ طَلَائِعُهُ و از ظلم ان لشکری بود که
انرا در کمینگاه مکر و خدعه خود مخفی نموده بود و طلیعه ان لشکر در روز سقیفه ظاهر شد و در کمین تا
ماند تا در کربلا ظاهر شد و در جگر گوشه پیغمبر را گرفتند و او را پاره پاره کردند یَا دِمْنَةً قَدْ أَصَابَتْ وَهِيَ
مُخْطِئَةٌ مِنْ بَعْدِ خَمْسِينَ مَنْ شَطَّتْ مَرَابِعُهُ ابتدا از ان تیر ظلمی که انرا کرده اهل نفاق از کمان نفاق انداخته و بعد
از پنجاه سال بر نشانه خود و بسینه زبده افاق نشست وَفَجْعَةٌ مَا لَهَا فِي الدَّهْرِ ثَانِيَةٌ هَانَتْ لَدَيْهَا وَإِنْ
جَلَّتْ فَجَائِعُهُ و از مصیبتی که هیچ مصیبتی مثل ان در روزگار دیده نشد و هر مصیبت عظیمی در مقابل ان
اسان میباشد وَلَوْعَةٌ أَضْرَمَتْ فِي قَلْبِ كُلِّ شَجٍ نَارًا بِلَذْعِهَا صَبَّتْ مَدَامِعُهُ و از این سوزش دل که چنان
اتش در دلها زده که از سوزش ان دلها را اب کرده از دیدهها چشم بیرون ریخت لَا الْعَيْنُ جَفَّتْ بِسَفْحِ النَّارِ
مَدْمَعُهَا وَلَا الْفُؤَادُ خَبَا بِالدَّمْعِ سَافِعُهُ نه سوزش این اتش اشک دیده را خشک نمود و نه اشک دیده این
اتش را فرو نشانید و داد دل دادن داد كُلُّ الرَّزَايَا وَإِنْ جَلَّتْ وَقَائِعُهَا تُنْسَى سِوَى الطَّفِّ لَا تُنْسَى وَقَائِعُهُ
هر مصیبتی فراموش میشود هر چند عظیم و بزرگ باشد غیر از مصیبت کربلا که هرگز از خاطرها محو نمیشود
بدانکه اگر چه اینجماعت بنای دین را از اساس بر چیدند لکن بنی امیه انرا بکمال رسانیدند و ظلمی کردند که ظلمهای عاد

ومثود را پوشانیدند وفسادی در اسلام برپا کردند که فساد نمرود و شداد از یاد بردند وتفاصیل
قبایح اعمال ایشان بکتاب وطومار استیفا نمیتوان نمود معویه و پدرش و فرزندش که از بنی امیه بودند امری
چند از ایشان صادر شد که تقریر نتوان کرد واما زن ابی سفیان مادر معویه زنی بود زناکار و دشمن
احمد مختار این بود که در جنگ احد چند نفر را وعدها داده بود که یا جناب پیغمبر صلعم یا امیر المؤمنین را یا
حمزه را بکشند اخر بتحریص او وحشی حمزه را کشت وان ملعونه امد شکم مبارک او را پاره کرد و جگر او را بیرون
اورده و در دهن گذارده که انرا بخورد واز این جهة مشهور شد بآکِلَةِ الاَکبادِ وام الحکم خواهر معویه بود
که معویه با او زنا کرده بود ویزید ملعون نیز با او زنا کرد انرا باکره ندید سببش را پرسید گفت خدا روی
معاویه را سیاه کند و در یکی از غزوات خبر کشتن پیغمبر را شهرت دادند این ملعونه از شعف و شادی دف
ونقاره میزد وابو سفیان از سرکردههای کفار بود که با پیغمبر صلعم جنگ میکرد و در جنگ احد کرد انچه کرد با
جناب پیغمبر و چون مسلمان شد منافق بود ومنافق مرد اما معویه ملعون پس بدع وظلم او از حد احصا
تجاوز نمود علامه حلی در نهج الحق بطریق مخالفین نقل کرده که هند مادر او از معلمات و زنان مشهوره
بزنا بود وسیاهان را دوستر از دیگران میداشت و هرگاه اولاد سیاهی اورد او را میکشت وان شقی
از چهار زانی بود عمارة بن ولید بن مغیره ومسافر بن عمرو وابو سفیان و یکی دیگر وان ملعون کافر بود تا اواخر
زمان پیغمبر صلعم واز مؤلفه بود وهمیشه تکذیب وحی میکرد واستهزا به پیغمبر مینمود پیغمبر صلعم خون
او را حلال کرده بود وباینجهة گریخته بود و در یمن بود و در وقت فتح مکه در مکه نبود به پدر ملعونش
مینوشت صَبَوتَ اِلی دینِ مُحَمَّدٍ بِئسَ ما فَعَلتَ واو را سرزنش میکرد که چرا داخل دین محمد صلعم شدی بعد انکه
امر اسلام قوت گرفت واز هر طرف که میرفت در پی او بودند وماوای نیافت مضطر شد و مسلمان
شد پنج ماه پیش از وفات پیغمبر خدا امد و دخیل عباس عم پیغمبر شد واو شفاعت او را نزد انحضرت
کرد وان حضرت چون نمیخواست مخالفت عم خود کرده باشد شفاعت او را قبول کرده او را کاتب رسائل
کرد چنانچه بعضی ذکر کرده اند واما انچه شهرت یافته در میان عامه عمیا از اینکه کاتب وحی بود پس ان
افترای محض است ویک کلمه از وحی ننوشت وکتاب وحی چهارده نفر بودند افضل ایشان علی بن ابیطالب ع
بود و پیغمبر صلعم خدا معاویه را لعن کرد و فرمود لَعَنَ اللهُ مُعٰوِیَةَ الطَّلِیقَ ابنَ الطَّلِیقِ و در حدیث دیگر
فرمود اِذا رَأَیتُم مُعاوِیَةَ عَلی مِنبَری فَاقتُلُوهُ هرگاه معویه را بر منبر من ببینید او را بکشید واز عبد الله
بن روایت شده که روزی وارد مسجد پیغمبر صلعم شدم وانحضرت در مسجد بودند پس فرمود حالی داخل
میشود بر شما مردی که بر غیر ملت من بمیرد وهنوز کلام انحضرت تمام نشده بود که معاویه داخل شد وبا ما
نشست انحضرت برخواستند ومشغول بخطبه شدند معویه برخواست ودست یزید را گرفت از مسجد بیرون
رفت انحضرت چون این حال را دیدند فرمودند لَعَنَ اللهُ القائِدَ والمَقُودَ خدا لعنت کند کشنده و کشیده شده را

در فضائح معاویه و پسرش
هند و ابو سفیان

واوّل کسی بود که خلافت را بشمشیر گرفت وخلافت را بمیراث داد واوّل کسی بود که اهل اسلام را غارت
کرد واوّل کسی بود که سر حجر بن عدی وسایر مسلمانان را بر نیزه کرد واوّل کسی بود که اسیر مسلمانان را فروخت واوّل
کسی بود که سعی صفا و مروه را سواره کرد واوّل کسی بود از سلاطین اسلام شرب نبیذ نمود و در مجلس
او ساز نواختند وخود را با کاسره وفراعنه تشبیه نمود ودیوان وفرمان قرار داد وجلاد قرار داد واوّل
کسی بود که در اسلام سنت یهود را احیا کرد وریش را تراشید وسبیل را گذارد واوّل کسی بود که مزدان
صحابه را مقرر داشت که احادیث در مذمت امیر المؤمنین ع واهلبیت عصمت وضع کردند واوّل کسی بود
که در اسلام بت فروخت وانرا تجارت قرار داد وبتها میساخت وبهند وسایر بلاد میفرستاد ومیفروختند
واوّل کسی بود که لعن امیر المؤمنین را سنت قرار داد ومردم را امر کرد تا بعد از فرایض وبعد از اذان
و در خطبها لعن بر انحضرت کنند سیده زنان عالم را زهر داد و بهدیه باد چیزهای قبیح نسبت داد واوّل کسی
بود که بموت مسلمانان شادی کرد وبجهة شهادت امیر المؤمنین ع امر کرد که اهل شام را عید کنند
و زینت کنند وباین قاعده پسر ملعونش بعد از کشته شدن حسین ع در شام عید کرد وامر کرد که شهر را
زینت بندند ومردم لباس نو پوشند وشادی کنند واین ملعون از اصحاب عقبه است که در عقبه هرشی
دبها انداختند که شتر پیغمبر رم کند وانحضرت را بیندازد و در وقتیکه بدرک واصل شد شراب در شکمش
وبت در گردنش بود زاده الله علیه اللعنة والعذاب والسخط والعقاب واما پسر ملعونش با اینکه مجموع زمان
سلطنتش سه سال وهشت ماه وچهارده روز بود کارهای چند از او بروز کرد که از هیچ کس نکرده بود مدینه را
قتل عام کرد تا اینکه اسب در مسجد پیغمبر صلعم بستند وسرگین در ان ریختند پسر زیاد در عراق مسلط
کرد تا هر جا شیعه را مییافت میکشت وبردار میزد وبناها را خراب کرد بجهة ان سنگ باران کردند
کسانی را که با سر مقدس سید الشهداء ع بودند تا امروز خراب شده است واز حرام زاده قمار و خمار بود
ودائم الشرب بود واز شعرهای ان ملعون است فَاِن حَرُمَت یَوماً عَلی دینِ اَحمَدَ فَخُذها عَلی دینِ المَسیحِ
ابنِ مَریَمَ وبا عمه اش زنا کرد و چون بمدینه امد یکی از بنی هاشم را خواست چون او را اوردند گفت
اقرار به بندگی من کن گفت نمیکنم امر کرد تا او را کشتند وکلمات کفر انه او صریح است در اینکه اصلا
اسلام قبول نکرده چنانچه میگوید لَعِبَت هاشِمُ بِالمُلکِ فَلا خَبَرٌ جاءَ وَلا وَحیٌ نَزَل یعنی بنی هاشم بملک و
سلطنت لعب وبازی کردند ونه وحی نازل شده بود ونه خبری امده بود وهمین طعن او را بس که دختران
پیغمبر خدا را شهر بشهر گردانید و در مجلس عام حاضر گردانید وسر مقدس سید الشهداء ع را بر نیزه زده
در بلدها گردانید و در مجلس خود حاضر کرد وچوب بر لب ودندان مطهر او که بوسه گاه پیغمبر خدا بود زد
واز روی تکبر وتجبر اسیران اهل بیت را در گوشه مجلس نشانیده با ایشان سخن نمیگفت ومشغول بقمار بود
هرگاه بر حریف خود غالب میشد پیاله از شراب میخورد ودردان در کنار ظرفی که ان سر مطهر در میان ان

بود میر محتشم واویلاه وآرائك تنقص یا یزید اذا علت یوم القیمة رنة الزهرا ای یزید بیدین ترا که
ناقص شوی و بیچیز تو کم شود در روز قیامت که ناله فاطمه زهرا بلند شود تغشی الظلم من فرق یوم
ابنها صحابة للعبرة الحمراء در وقتیکه پیراهن خون آلود فرزند مظلومش را بر دوش داشته باشد و دست
تظلم بر قائمه عرش الهی بزند و فریاد بر آورد که چون فرزندم را کشتی و در حدیثست از جناب پیغمبر که
چون قیامت بر پا شود فاطمه زهرا با گروهی از زنان بصحرای محشر در آید و بروایتی قبه از نور برای او نصب
نمایند پس خطاب مستطاب در رسد یا فاطمة ادخلی الجنة ای فاطمه داخل بهشت شو فاطمه میگوید من داخل
بهشت نمیشوم تا بدانم که بر سر فرزندم چه آوردند ندا میرسد که نظر کن در قلب قیامت در میان صحرای محشر چون
نظر کند فاذا الحسین قائما لیس علیه راس ناگاه حسینش را ببیند که با بدن بی سر در میان صحرای محشر
ایستاده و بروایتی یک سر مبارك بر کف دست گرفته با این هیئت می آید چون نظر فاطمه بر او افتد نعره
وا ولداه وا ثمرة فؤاداه از دل بر کشد پس نماند ملك مقربی و نه پیغمبر مرسلی مگر آنکه از ناله اش بگریه در
آید پس بخروش بر آورد و جمیع ملائکه بخروش در آیند و در روایتی ندا کند یا عدل یا جبار احکم بینی
وبین قاتل ولدی ای پادشاه عادل حکم نما میان من و کشنده فرزندم پس دریای غضب الهی بجوش آید و آتشی
که او را جهنم نامند که هزار هزار سال او را تابیده اند و هرگز روح و رحمت داخل نمیشود او را و هیچ غم و الم
از و خارج نکرده امر میشود که بر باید قاتلان او را چون در رباید ایشان نعره بر کشند و آتش نعره بر کشد
و فریاد زنند و آتش فریاد زند و بعضی از علما ذکر کرده اند که فاطمه زهرا با هیئتی می آید در محشر که هیچ دیده
تاب دیدن او را ندارد و دراعه زهر آلود حسن بر دوش راست و جامه خون آلود حسین بر دوش چپ و دندان
شکسته پدر را در دست و عمامه خون آلود علی را در دست دیگر با این حال رو بعرش الهی رود و نزدیک شود که عرش
بتزلزل در آید انبیاء همه از کرسیها بزیر افتند و ملائکه بتضرع در آیند جبرئیل هراسیده و مضطرب نزد رسول
خدا آید که فاطمه را دریاب آنحضرت از منبر کرامت بزیر آید و نزد فاطمه آمده گوید ای دختر گرامی امروز روز
شفاعتست روز فریاد رسی است ای فاطمه نظر در صحرای محشر کن امت تبه روزگار مرا ببین که همگی در
گرداب حیرت غرق شده چشم امید بمن و تو دارند لبهای دستان فرزندان تو اند برخیز پیراهن حسین را بدست
گیر و من گیسو را پریشان میکنم و تو با دل خسته و من با دندان شکسته رو بدرگاه کبریائی کنیم شاید ارحم
الراحمین بر گنهکاران امت ترحم نماید محتشم ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند یکباره بر جریده رحمت قلم زنند
کانی بالبتول الطهر واقفة فی الحشر تشکو الی الرحمن باریها نائح وقد ضمخت ثوب الحسین دما فیض
النحور الجاری وهل تجریها گوییا می بینم فاطمه بتول را که جامه پر از خون حسین را که از خون سینه اش غرق خون
شده بود بر دوش دارد و بدرد دل خود را بخداوند خود میکند ندا الا ابن مسموم و یا اسفی علی ذبیحی
اسری من فوادیها شکایت دل خود را میکند و نعره میکشد که فرزند زهر خورده ام کو و حسین سر بریده

کجاست دختران اسیر شده ام و طفلهای بیکسم کجا رفتند وا کربتی بلاه واحسینی هذا حسینی
قتیل فی قفاها فریاد میزنند که ای پدر زهر خورده ام آیا میدانی حسینم کجا و در بیابان شهید کردند
هذا حسینی رضیض الجسم منجدلا تنفی علی جسمه العادی سوابقها این حسین منست که استخوانهای بدنش را
نرم کردند و بدنش را برهنه و عریان کردند و در صحرا انداختند تا آنکه بادها بر بدنش وزید و غبار بر بدنش
افشاندند علی جثث بالطف قد قطعت رؤسها و هجیر السیف یصلیها آه از این جسدهای مطهره که بشمشیر
بران سرهای ایشان جدا گردید و بدنهای ایشان از حرارت آفتاب در هم سوزانیدند علی جثث فیها القنا
نبت وارکضت ماضیات فی تراقیها آه از این بدنهای مطهره که محل تعب نیزهای کوفیان گردید یا فتیة
ذبحت فی کربلا و ثوت علی الوجوه عرایا فی صحاریها بنتم فبان لکم سلوان فاطمة ولا عجیج الوجد یا لوجدا
ای تنهای شهیدان کربلا و ای جوانان در خون غلطیده رفتید شما و از رفتن شما آرام فاطمه رفت و آتش مصیبت
شما دل او را کباب کرد آیند **واما حکایات آنچه در راه شام** و در شام با اهل بیت کرام خیر الانام
رسید امور چندیست که قلم را تاب تحریر و زبان را قوت تقریر نمیباشد و مجمل آن آنست که بنا بروایت سید
بن طاوس چون نامه پسر زیاد به یزید رسید در جواب نوشت که اسیران و سرها را روانه شام نماید
پس بنا بروایتی زحر بن قیس را با جماعتی با سرها روانه کرده و بعد از فرستادن ایشان امر کرد تا تهیه سفر
اسیران را دیدند و تدارك گرفتند و امر کرد تا علی بن الحسین را بغل و زنجیر در آوردند و با محضر بن ثعلبه عائذی
و شمر بن ذی الجوشن ایشان را روانه شام کرد بعقب سرها تا بسرها ملحق شدند و بروایتی عمر بن سعد سر کرده
ایشان بود و صاحب منتخب روایت کرده که شمر و خولی و شبث بن ربعی و عمرو بن حجاج را با هزار سوار با
اسیران و سرها فرستاد و امر کرد که ایشان را در بلاد شهره خلق نمایند پس روانه شام شدند باولین منزلیکه
رسیدند در آن منزل فرود آمدند و آن منزل خرابه بود سر مقدس را در برابر گذاردند و اسیران فرود آوردند
و بنا بروایت صاحب مناقب مشغول بشرب خمر شدند ناگاه دستی ظاهر شد بقلم فولاد و مداد خون بر دیوار
آن منزل نوشت اترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب یعنی آیا آن گروهیکه حسین را بجرم و گناه کشتند
امیدوار شفاعت جد او میباشند در روز قیامت چون این را دیدند ترسیدند و بروایت شیخ فخر الدین چون نزدیک بلد
به تکریت رسیدند والی آن بلد را اعلام کردند که ایشان را استقبال نمایند زیرا که سر مقدس حسین و اسیران
او همراه میباشد چون این خبر باینقوم بدسیره رسید علمها برپا کردند و باستقبال ایشان بیرون رفتند چون
آن سر مقدس را وارد کردند نصاری پرسیدند که این سر از کیست گفتند این سر حسین است گفتند آیا این سر
فرزند دختر پیغمبر شما است گفتند بلی چون این را شنیدند متعجب شدند و بعضی ایشان را عظیم بنظر آمد
بر کلیساهای خود بالا رفتند و شروع نمودند بزدن ناقوسها از جهت تعظیم پروردگار عالمیان و گفتند خدایا ما
بیزاریم از افعال اینگروه ظالم و چون از تکریت کوچ کردند بوادی النخله رسیدند شنیدند که جنیان

کبر روی خود میزدند و نوحه و گریه میکردند و نوحه جنی میگفتند مسح النبی جبینه فله بریق فی الخدود
ابواه من علیا قریش وجده خیر الجدود پیغمبر خدا دو طرف پیشانی او را بوسه میداد با بهجت مبارکش
نورانی و درخشان میباشد پدر و مادر او از بزرگان قریش میباشند و جد امجدش بهترین جدها است
جنی دیگر نوحه میکرد و میگفت الا یا عین جودی فوق جهد فمن یبکی علی الشهداء بعدی ای چشم جود و بخشش نما
در گریستن و اشک بر روی جاری نما اگر من نگریم بر ایشان کیست که بر این شهیدان گریه نماید و بروایتی چون از کربلا
کوچ کردند بعینی وارد شدند که انرا رشاد میگفتند چون بان منزل رسیدند از پیر و جوان انجمن بیرون
امدند بتماشای سرها و اسیرها و با وجود این صلوات بر پیغمبر و آل او میفرستادند و بر دشمنان ایشان لعنت
میکردند و این عجیب است یصلی علی المبعوث من آل هاشم و یغزی بنوه ان ذا لعجیب و چون بنزدیک بعلبک رسیدند
نوشتند بوالی بعلبک که باستقبال بیرون ایند که سر حسین را میاوریم پس امر کرد تا علمها بر پا کردند و با استقبال
بیرون رفتند و کودکان و جوانان تا شش میل بیرون رفتند و شادی میکردند ام کلثوم چون انرا دید
نفرین کرد و گفت خدا کثرت شما را هلاک کند و مسلط کند بر شما کسی را که شما را بقتل اورد و سید الساجدین ع
بگریه در امد و این اشعار را خواند هو الزمان فلا تفنی عجایبه عن الکرام و ما تهدا مصایبه ایبنی مقصفا
بیوفائی روزگار و عجایبات تمام نمیشود و همیشه بلاها و مصایب او بسوی نیکان هدیه میاید فلیت شعری
الی کم عجایبه فیونه دون ترانا کم عجایبه کاش میدانستم که تا کی فتنهای روزگار ما را بهر طرف میکشد چنان
میداند که ما او را بسوی خود میکشیم یسرح بنا فوق اقتاب بلا وطاء و سایق العیس یحمی عنه غاربه مادا
بر قبهای شتران نشانیده اند و با طراف میکردانند و ساربانان و موکلان ما را احتمالی از ما بعید اندار
اینک شب و روز ما را میدوانند بنحوی که فرصت بپهن بسترهای خود نمیدهند کانما من اساری الروم
بینهم کانما قاله المختار کاذبه کفرتم برسول الله و یحکم فکنتم مثل من ضلت مذاهبه گویا ما از اسیران روم
میباشیم و از کفاریم و گویا پیغمبر خدا دروغگو بود و از جانب خدا نبوده است وای بر شما که کافر شدید برسول
خدا و گمراه شدید صاحب مناقب سید بن طاوس روایت کرده اند از ابن لهیعه و غیره که میگوید در وقتی
مشغول طواف بودم ناگاه دیدم مردی را که میگوید اللهم اغفر لی و ما اراک فاعلا خدایا مرا بیامرز و چنان
میدانم که مرا نخواهی امرزید من باو گفتم یا عبد الله پرهیز کن از این سخن زیرا که اگر گناه تو بعدد قطرات باران
و برگ درختان باشد و توبه کنی و استغفار کنی خدا از گناه تو میگذرد میگوید انمرد گفت تا تو را از قصه
خود خبر دهم پس گفت بدانکه ما پنجاه نفر بودیم که سر مطهر سید الشهداء را از کوفه بشام میبردیم و ما را در
ان راه عادت این بود که هر گاه شام میشد انسر مطهر را در صندوقی میگذاردیم و مشغول شرب خمر میشدیم
و در دوران تابوت میخوابیدیم شبی از شبها همراهان من شراب خوردند تا انکه مست شدند و من دران
شب از خوردن شراب امتناع جستم چون پاسی از شب گذشت صدای رعد عظیمی شنیدم که مثل صاعقه

والم

والم میغرید و برق عظیم دیدم که مانند دل مصیبت رسیده کان بخرمن حیات ستمکاران اتش میبارید
پس دیدم درهای اسمان گشوده شد و بروایت صاحب مناقب ناگاه اوازی شنیدم که یکی میگفت قد اقبل محمد داه
شهید که اینک فخر کاینات محمد بن عبد الله بزیارت سر بریده فرزندش میاید و شنیدم اواز صهیل اسبان
و قعقعه سلاح پس فرود امدند ادم و نوح و ابرهیم و اسمعیل و اسحق و محمد بن عبد الله و با ایشان بود جبرئیل
و گروهی از ملائکه مقربین بودند و بحکایت صاحب مناقب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با گروهی بجز از
کروبین در روحانیین و ملائکه مقربین فرود امدند پس جبرئیل پیش امد و ان سر مطهر را از ان تابوت بیرون
اورد و ان را بوسید و بر سینه چسبانید پس هر یک از پیغمبران انسر مبارک را گرفته بوسه میداد و بر سینه
میچسبانید پس پیغمبر خدا ختم انبیا محمد مصطفی انسر مبارک را گرفته او را بوسید و بر سینه مبارک چسبانید
و مانند عزاداران میگریست و اشک حسرت از دیده مبارک میریخت پس روی شریف را بسوی پیغمبران و ملائکه
کرده فرمود قتلوا ولدی و قرة عینی فرزندم را کشتند و نور دیده ام را کشتند انگروه پیغمبران انحضرت را
تعزیه میگفتند و تسلی میدادند پس جبرئیل پیش امد و عرض کرد که خدا امر فرموده که اطاعت نمایم ترا
در باب امت تو که اگر امر فرمائی زمین را سرنگون نمایم همچنانکه شهر قوم لوط را سرنگون کردم حضرت فرمود
نه ای جبرئیل نمیخواهم ایشان را هلاک کنی مرا با ایشان محلی و موقفی هست روز قیامت در نزد خدا پس ملائکه امدند
که ما را بکشند من فریاد زدم که الامان الامان یا رسول الله حضرت فرمود برو خدا ترا نیامرزد چون
صبح شد برخواستم دیدم همراهان من همه خاکستر شده بودند لا غفر الله لهم فطب را وندی بسند معتبر روایت
کرده است از سلیمان ابن مهران که گفت در طواف بودم مردی را دیدم که دعا میکرد و میگفت اللهم اغفر لی
و انا اعلم انک لا تغفر خداوندا بیامرز مرا اگر چه میدانم که نخواهی امرزید از کلام او لرزه بر اندامم افتاد نزد یک
او رفتم و گفتم ای مرد تو در حرم خدا و حرم رسول خدائی و این ایام ایام حرام و ماه عظیم است چرا نا امید از امرزش
خدا گشتی گفت یا هذا ذنبی عظیم ای مرد گناه من عظیم است گفتم گناه عظیم تر است یا کوههای تهامه گفت گناه
گفتم گناه تو عظیم تر است یا کوههای بلند عالم گفت گناه من اگر میخواهی ترا خبر میدهم بگناه خود گفتم بگو
گفت بیا بیرون رویم از حرم خدا تا بگویم چون بیرون رفتیم گفت بدانکه ما در عسکر شوم پسر سعد بودیم
که بجنگ حسین رفته بودیم و یکی از ان چهل نفر بودم که سر مطهر حسین ع را از کوفه بسوی یزید میبردیم بشام
در راه شام فرود امدیم بدیر راهبی از نصاری و انسر مطهر را بر نیزه زده بودیم نیزه را در جائی نصب کردیم
و پاسبانان دور او را داشتند طعامی گذاشتند نشستیم تا ول نمائیم ناگاه دیدم دستی ظاهر شد و بر دیوار
ان دیر نوشت اترجو امة قتلوا حسینا شفاعة جده یوم الحساب ایا انگروهی که حسین را از روی ظلم
کشتند امیدوار شفاعت جد او میباشند در قیامت ما از این امر بسیار ترسیدیم بعضی از ان بدبختان برخواستند
که ان دست را بگیرند ناپیدا شد دو مرتبه مشغول بغذا خوردن شدیم ناگاه اندستی باز ظاهر شد و این شعر را

نوشت فلا والله لیس لهم شفیع وهم یوم القیمة فی العذاب بخدا قسم که شفیع از برای ایشان نمیباشد
وعذر خواهی از برای اینکار بهم نمیرسد وایشان البته در عذاب میباشند باز برخواستیم آنرا بگیریم باز نا
پیدا شد چون برگشتیم بخوردن طعام باز ظاهر شد واینرا نوشت وقد قتلوا الحسین بحکم جور وخالف
حکمهم حکم الکتاب یعنی حسین را از روی ظلم وجور کشتند وحکم خدا وکتاب خدا را مخالفت کردند چون اینرا دیدم
دست کشیدم وخوردن طعام برمن تلخ گردید ودر روایتی دیگر است که چون نیزه که سر مقدس بران
منصوب بود در کنار صومعه زدند هاتفی را شنیدند که میگوید والله ما جئتکم حتی بصرت به
بالطف منعفر الخدین منحورا بخدا قسم بسوی شما نیامدم مگر آنکه دیدم حسین را که او را مثل شتر قربانی نحر
کرده بودند ودو طرف رویش را بر زمین مالیده بودند واو را بر رو انداخته بودند وحوله فتیة تدمی
نحورهم مثل المصابیح یطفون الدجی نورا ودر اطراف بدن مطهرش جوانانی چند بر زمین افتاده که
خون تازه از رگهای گردن ایشان جاری بود وبدنهای ایشان نورانی بود مانند فانوسها وشمعها
پر نور که عالم را روشن کرده بودند کان الحسین سراجا یستضاء به الله یعلم انی لم اقل زورا حسین ع چراغ
راه هدایت بود که عالم را روشن کرده بود خدا میداند که آنچه میگویم دروغ نیست ام کلثوم گفت خدا ترا
رحمت کند تو کیستی گفت من از بزرگ جنیان هستم ومن با قوم خود آمدیم از برای حسین ع ولکن دیر
رسیدیم که او را شهید کرده بودند وسرش را بریده بودند چون این جماعت مشوم اینرا شنیدند
سلیمان میگوید که آمد گفت راهبی در دیر بود بر بام دیر برآمد ونظر بر آن سر مطهر کرد دید نور
از آن سر مطهر میتابد ودید که دری از آسمان گشوده شد وملائکه از آن بزیر میآیند ومیگویند
یا ابا عبدالله علیک السلام پس آن راهب ترسید ونظر کرد لشکر را دید پرسید شما از کجا میآئید
گفت از عراق گفت بجهه کار رفته بودید گفتند بجنگ حسین ع رفته بودیم راهب گفت آنکس که پسر دختر
شما و پسر پسر ع پیغمبر شما است گفتند بلی گفت لعنت بر شما باد والله لو کان لعیسی بن مریم ابن لحملنا
علی احداقنا بخدا اگر عیسی بن مریم را پسری بود او را بر دیدهای خود مینشانیدیم ودر روایت دیگر
اینست که دستها را بیکدیگر زد وگفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم صدقت الاخبار بما قالت
راست گفتند دانشمندان ما گفتند چه گفتند علمای شما راهب گفت خبر داده اند که هرگاه این فرزند ها
را شهید کنند آسمان در مصیبت او خون بارد وهرگز نمیباشد مگر بجهه پیغمبر یا وصی پیغمبر پس گفت وا عجبا
من امة قتلت ابن بنت نبیها وابن وصیه چه عجب است از این امت که فرزند پیغمبر خود را وفرزند وصی
پیغمبر خود را کشتند پس گفت مرا بشما حاجتی است گفتند چیست حاجت تو گفت به بزرگ خود بگوئید
ده هزار درهم از پدرانم بمن ارث رسیده اینرا از من بگیر واین سر مطهر را بمن ده که تا وقت رحیل
نزد من باشد چون خبر دادند بعمر بن سعد گفت زر را بگیرید وسر را بدهید پس او را خبر دادند او رفت

در دهمیان که هر یک پنج هزار درهم بود با ایشان داد آنرا صراف کرده وزن نمودند وآن ملعون آنرا
بخزانه دار خود سپرد واو کرد تا آن سر را براهب تسلیم کردند آن راهب آن سر مطهر را گرفت بصومعه رفت
بنا بروایتی چون سر را بصومعه برد از نور آن سر منور صومعه اش روشن شد وصدای هاتفی را شنید
که میگفت خوشا بحال تو وخوشا بحال کسیکه حرمت این بزرگوار را دارد پس آن راهب آن سر مطهر را شست
واز خاک وخون پاک کرد وآنرا بمشک وکافور معطر نمود وبر پارچه حریری گذارده پس آنرا در بغل
گرفت وبروایتی دیگر نظر کرد بر آن سر ودندانهای مبارک او را دید چون نظرش بر آن دندانهای شریف
افتاد خود را بر روی آن سر مطهر انداخت وآنرا میبوسید ومیگریست ومیگفت یعز علی یا ابا عبدالله
ان لا اکون اول قتیل بین یدیک دشوار است بر من از اینکه نبودم در خدمت تو تا اول خون خود
در رکاب تو بریزم وبنا بر روایت دیگر آن سر را در پیش رو بخود گذارد وگفت خدایا بحق عیسی که امر فرما
تا این سر با من سخن بگوید ناگاه آن سر مطهر بسخن درآمد وگفت ای راهب چه میخواهی گفت میخواهم نسب
خود را بیان کنی ناگاه آن سر مطهر گفت انا المظلوم انا المغموم انا الغریب انا المقتول منم اسیر ظلم قوم نابکار
منم مبتلای اندوه وغم منم کشته تیغ ستم منم آواره خویش وتبار راهب گفت ایها الراس المبارک زدنی بیانا
ای سر مطهر از این روشن تر بیان کن فرمود انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن فاطمة الزهراء انا الشهید
بکربلا راهب از این سخن خروش برآورد وروی را بر روی مبارکش گذارده وگفت روی خود را بر نمیدارم تا قبول
شفاعت کنی آوازی شنید از آن سر که بدین جدم درآ تا ترا شفاعت کنم پس راهب مسلمان شد وبروایت سلیمان
انمرد گفت آن راهب از سر شب تا صبح گریه ونوحه میکرد تا اینکه او را صدا زدند وسر را از او طلب کردند پس
انمرد راهب با آن سر مطهر خطاب کرده میگفت ای سر بخدا قسم که من چیزی ندارم بغیر از جان خود فدای تو
در نزد جدت شهادت ده که من شهادة میدهم بیگانگی خدا ورسالت او وبدست تو مسلمان شدم وآزاد
تو میباشم پس گفت میخواهم سخنی بر ایشان بگویم وسر را بدهم بشما پسر سعد ملعون پیش آمد پس گفت
سألتک بالله وبحق محمد ان لا تعود الی ما کنت تفعله بهذا الراس یعنی ترا سوگند میدهم بخدا وپیغمبر
خدا که دیگر با این سر مقدس بی ادبی مکن وآنرا بر نیزه مکن وآنرا از صندوق بیرون میاور وآن ملعون
قبول کرد وسر را گرفت لکن وفا نکرد بلکه آنرا بر نیزه زدند ودر اطراف گردانیدند بابی الرؤس العالیات
علی القنا مثل النجوم تضیئ فی الاقطار بدیاتها والریح فی شیباتها العبث بها من یمنة ویسار پدر ومادرم
بفدای آن سرهای مطهره که بر نیزه زده بود ومثل ستارهای درخشان بر بالای نیزه روشنی میداد وباد
بر محاسن شریف خون آلود ایشان میوزید وبهر جانب حرکت میداد واما آن راهب بعد از این واقعه از دیر
خود بیرون آمد سر بصحرا گذاشت در کوهها وبیابانها ذکر خدا میکرد چون آن لشکر شقاوت اثر بدمشق
نزدیک شدند پسر سعد خازن خود را طلبیده زرها را از او مطالبه نمود چون حاضر کردند نظر بهر دو کرده

صحیح دیدان مهر را شکسته سر همیان را کشود دید که مجموع آنها سفال هید لکشته را بهجلنی از آن نوشته
فَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ و بر جانب دیگر نوشته وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ پس
آن ملعون گفت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ خسران دنیا و آخرت را از برای خود حاصل کردم بدانکه بدترین
احوال آن اسیران وقایعی بود که در شام و راه شام بآن اسیران روی داد و الحق تصور این دلها را کباب
میکند اگر چه در وقت ورود بکوفه اهل کوفه مجتمع شدند و بر ایشان نظر میکردند و در کوفه ایشانرا
محبوس کردند و مشتهر نمودند لکن همین که اهل کوفه نظر ایشان بر آن اسیران محنت زده و بر آن سرهای
مطهره افتاده دیدند که دختران فاطمه را اسیر کردند و سر فرزند فاطمه را بر سر نیزه کردند طپانچه
بر رو زدند و موی از سر و ریش خود کندند جامه را چاک زدند و خاک بر سر ریختند و فریاد واویلاه
واثبوراه بر کشیدند و بر برهنگی و گرسنگی اطفال ترحم میکردند و چادر و مقنعه بآن اسیران میدادند
و نان و خرما بکودکان میدادند و اما در راه شام و شام محنت انجام هر جا که وارد میشدند استقبال
ایشان میکردند جامه‌های نو میپوشیدند و خنده میکردند و ایشانرا سب و لعن میکردند اما ایشان را
چه حال بود و بر ایشان چه میگذشت و در این منازل بعیده و تعجیلی که بجماعت داشتند آرام و راحت از
ان گرفته بودند فَيَا لَيْتَ لِفَاطِمَةَ وَأَبِيهَا عَيْنًا تَنْظُرُ إِلَى بَنَاتِهَا وَبَنِيهَا مَا بَيْنَ قَتِيلٍ يَجْرِي مِنْهُ الصَّدِيدُ وَ
أَسِيرٍ مُكَبَّلٍ بِالْحَدِيدِ فَكَأَنِّي بِآلِ اللّٰهِ أَخُوهُمْ وَأَرَاهُمْ يَسْتَنْصِرُونَ فَلَا يُنْصَرُونَ وَيَسْتَغِيثُونَ فَلَا يُغَاثُونَ فَكَأَنِّي
بِبَنَاتِ الْأُسَارَى مُسْبَيَاتٍ كَالْإِمَاءِ وَالْعَبِيدِ مُصَفَّدَاتٍ بِالْحَدِيدِ يُشْهَرْنَ فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ تَلْفَحُ
وُجُوهَهُنَّ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ يُسَاقُ بِهِنَّ الْبَرَارِي وَالْفَلَوَاتِ مَغْلُولَةَ الْأَيْدِي وَالْأَعْنَاقِ يُطَافُ بِهِنَّ الْأَسْوَاقَ
وَالْأَسْوَاقَ وَيْلَهُنَّ وَذَائِعُ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ وَبَنَاتُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سید بن طاوس میفرماید که زنان و سرها را
بردند بسوی شام هم چنانچه سبایای کفار را میبردند تَصْفَعُ وُجُوهَهُنَّ أَهْلُ الْأَقْطَارِ و ایشانرا بر کجاوه‌های
بی‌سایبان و بر جهازهای بی‌روپوش سوار کردند که اهل اقطار نظر بر ایشان مینمودند در اقبال الاعمال روایت
میکند از حضرت باقر ع پرسیدم از پدرم علی بن الحسین ع از کیفیت بردن ایشان بشام نزد یزید پلید ملعون
فرمود مرا بر شتر برهنه سوار کرده بودند و زنان ما را بر استرهای برهنه نشانیده بودند و در عقب سر
بودند و سر پدر بزرگوار مرا بر نیزه زده بودند و در برابر ما میبردند و اطراف ما را نیزه داران احاطه
کرده بودند إِنْ دَمَعَتْ مِنَّا أَحَدٍ عَيْنٌ قُرِعَ رَأْسُهُ بِالرُّمْحِ اگر یکی از ما گریه میکرد و اشک از چشم میریخت نیزه بر سر
او میکوبیدند و باین حال داخل شام نمودند چون داخل الشهر شدیم ملعونی فریاد زد که هٰؤُلَاءِ سَبَايَا
أَهْلِ بَيْتِ الْمَلْعُونِ اینها اسیران اهل بیت ملعون میباشند خدا دهنش را بشکند فان رسول الله ع
أَهْلَبَيْتِهِ إِلَى الشَّامِ تُرْمَى فِي الْمَهَانَةِ لِلْوَعْدِ کجا بود پیغمبر خدا تا به بیند اهل بیت خود را و دختران خود را که
بخواری و ذلت ایشانرا بشام میبردند فَمَسْطُورَةٌ شَزْرًا وَمَنٌّ وَغَدْرًا وَمَخْفُوضٌ قَدْرًا وَمَلْطُومَةٌ

الْخَدِّ وَمَنْهُوكَةٌ ضَرْبًا وَمَهْتُوكَةٌ حُبًّا وَمَجْرُوزَةٌ غَصْبًا وَمَشْتُومَةُ الْجَدِّ دختران تو را ببین یا رسول
الله که ایشانرا برهنه کرده اند و مقنعه از سر ایشان گرفته اند و از روی خشم و غیظ بر ایشان نظر میکنند
و ایشانرا خوار کرده اند طپانچه بر روی ایشان میزنند و از دست تازیانه و چوب و نیزه و آزار و اذیت بدنهای ایشان
ضعیف و ناتوان گشته و بهر طرف ایشانرا میکشند و ایشانرا دشنام میدهند أَفَاطِمُ قُومِي مِنَ الثَّرَى الْقَبْرِ
وَانْدُبِي بَنَاتِكِ أُسَرَى كَاشِفَاتٍ بِلَا ذَرَدٍ یا فاطمه از قبر بیرون آی و بر دختران بگریست که بخواری و اسیری
گرفتار شدند و بیچادر و دستار مانده اند سید بن طاوس رحمه الله میفرماید که چون نزدیک دمشق
رسیدند ام کلثوم نزد شمر ملعون آمد و گفت چون ما را داخل این بلد میکنید از راهی داخل کنید ما را که
بیشترمان شام ما را کمتر به بینند و نظاره کمتر باشد و بگو تا سرها را از میان محامل بیرون برند تا مردم
بنظاره سرها اشتغال نمایند زیرا که ما خوار شدیم از نظر کردن خلق باین حال الشقی ملعون از راه
عداوت و کفر گفت تا سرها را میان محامل زنان بردند و در میان نظاره کان بگذرانید با این حال بردند
ایشانرا تا دروازه دمشق و بر در مسجد جامع که اسیرانرا میداشتند نگاه داشتند و در بعضی از روایات
وارد شده آنکه یزید لعین در بیرون شام در جائی بود که آنرا جیرون میگفتند همین که شنید که سرها
وارد شام کردند این شعر را خواند لعنة الله علیه و علی کلامه لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الْحُمُولُ وَأَشْرَقَتْ تِلْكَ الرُّؤُسُ
عَلَى رُبَى جَيْرُونَ نَعَقَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ صِحْ أَوْ لَا تَصِحْ فَلَقَدْ قَضَيْتُ مِنَ النَّبِيِّ دُيُونِي یعنی چون سرها و اسیران
اهلبیت اطوار نمودند و ظاهر شد علامات ورود ایشان در منزل جیرون و زاغ بخت دم شروع
بخواندن نمود گفتم با او که نوحه گری مکن یا مکن همانا شادی را بلند کن و صیحه مسرت بر کش که دین خود را
از پیغمبر گرفتم لعنة الله علیه و علی کلامه مروی است که ... نزدیک شام رسیدند بیشتر مردمان شام بجهت
تفرج و نظاره بیرون رفتند صاحب ... و دیگران روایت کرده اند که گفت بعزم زیارت بیت المقدس
بیرون رفتم و در عرض راه عبورم بشام افتاده چون داخل الشهر شدم شهری دیدم در نهایت معموری
با اشجار و انهار بسیار و مردم را دیدم در کمال شادی و فرح و یکدیگر را بشارت میدادند و پرده‌ها و دیبا
از هر جانب انداخته بودند و زنان بازیگر دف و طبل مینواختند و بروایتی دکانها و بازارها آراسته بودند
و اسبها را زین و لجام کرده بودند و علمها را بر پا کرده بودند و رایات برافراشته و کوچه و بازار پر از خلق
بود و شهر را زینت کرده بودند با خود گفتم مگر امروز عید ایشان است تا آنکه از جمعی پرسیدم که آیا در شام
عیدی هست که در میان ما معروف نیست ایشان گفتند مگر تو اعرابی هستی و غریبی گفتم من سهل
بن ساعدم که بخدمت پیغمبر خدا مشرف شده گفتند تعجب میکنیم که چرا آسمان خون نبارید و زمین نگون
نمیگردد گفتم چرا گفت هٰذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ ع يُهْدَى إِلَى يَزِيدَ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ شادی مردم از جهت آنست که سر
حسین ع فرزند پیغمبر را از عراق هدیه میآورند من گفتم وَا عَجَبَاهُ يُهْدَى رَأْسُ الْحُسَيْنِ وَالنَّاسُ يَفْرَحُونَ

ایا مردم شادی میکنند بجهت اینکه سر حسین ع میاورند گفتم از کدام دروازه داخل میشوند اشاره کردند بدروازه
که انرا دروازه ساعات میگفتند سهل میگوید من بسوی ان دروازه شتافتم جمعیت بسیار دیدم که ایستاده اند
و منتظر اسیران و سرهای شهیدان میباشند پس دیدم که رایات کفر و ضلالت از پی یکدیگر میایند ناگاه
دیدم سواری میاید و علمی در دست داشت و سری بر ان نصب کرده بود که شبیه ترین خلق بود برسول خدا
و بروایتی چون اینرا دیدم طپانچه بر رو زدم و جامه را چاک کردم و صدا را بگریه برکشیدم و گفتم وا حزناه بر ان
بدنهای برهنه کرده شده بی غسل و کفن وا حزناه علی الخد التریب و الشیب الخضیب یعنی وا اندوه بر
از روی غبار الوده و ریش بخون خضاب شده ای ابا عبد الله کاش پیغمبر خدا بود تا سر فرزندش را میدید
که در بازارهای دمشق میگردانند و دختر انش را میدیدند و دامنهای دریده بر شترها سوار کرده و اشرار
و فساق بر ایشان نظر میکنند باری سهل میگوید من صدا را بگریه بر کشیده بودم و هر کس که بر مرا میشنید
از گریه من بگریه در می امد و لکن اکثر ایشان بر نمیخوردند بگریه من بجهت شدت اشتغال ایشان بفرح و
شادی خود در اینحال بودیم فاذا بنسوة علی اقتاب الجمال بغیر وطاء و لا ستر ناگاه زنانی چند را دیدم
سوار بر قتبهای شتران بدون زیر انداز و پوشش و بروایتی میگوید زنی از انها را دیدم که میگفت وا محمداه
وا علیاه وا حسناه وا حسیناه لو رأیتم ما تحل بنا الاعداء کاش پیغمبر ص و علی میبودند و حسن
و حسین ع میدیدند که دشمنان ما بما چه میکنند و نوحه میکرد باوازیکه دلها را مجروح میکرد و میگفت
وا حزناه علی الرضیع الصغیر و الشیخ الکبیر وا حزناه علی المذبوح من القفا و مهتوک الخباء و العریان بلا
رداء و بروایت اول انستکه میگوید نزدیک شدم بانکه پیش از همه بود گفتم یا جاریة من انت ای دختر تو
کیستی گفت انا سکینة بنت الحسین من سکینه دختر حسین میباشم گفتم الیس لک من من اصحاب جدک تیم ها اگر
خدمتی داری بفرما گفت بگو باین بد بختی که سر پدر بزرگوارم را دارد که از میان ما بیرون برد تا مردم
مشغول بنظاره انسر شوند و چشم از حرم پیغمبر خدا بردارند من رفتم نزد ان ملعون گفتم حاجتی دارم چهار
صد دینار بتو میدهم که حاجتم را براوری گفت بگو گفتم حاجتم اینست که این سر را از میان زنان بیرون
بری گفت بر میاورم دنانیر را باو دادم و او از میان زنان بیرون رفت و بروایتی سهل میگوید که
رفیق نصرانی داشتم که با من بزیارت بیت المقدس میامد و با من بود دیده بصیرت او روشن شد چون
سر مقدس جناب سید الشهداء و سردار کشتگان و اسیران را دید شنید که انسر بریده تلاوت قران
میکند و میگوید فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون انسعادتمند از برکت انسر مقدس نور هدایت
بر دلش تافت کلمه شهادتین را بر زبان جاری کرد و بشرف اسلام شرفیاب گردید شمشیری حمایل داشت
انرا کشیده بر انقوم روسیاه حمله کرد و با وجود اینحال اشک از دیده میبارید و میگریست جماعتی از ان
اشرار را به بئس القرار رسانید پس او را شهید کردند هنگامه برپا شد ام کلثوم پرسید که این غوغا

چیست من حکایت را باو گفتم همینکه از ان شنید گفت وا عجباه النصاری یحتشمون دین الاسلام و
امة محمد الذین یزعمون انهم علی دین محمد یقتلون اولاده و یسبون حریمه نصاری تعصب میکشند از
برای اسلام و کسانیکه خود را از امت پیغمبر میدانند اولاد او را میکشند و اهلبیت او را اسیر میکنند
و بر ما ظلم نکردند بلکه بر خود ستم کردند باری انجماعت و ان نومسلمانرا گرفتند و او را از ضرب شمشیر
نیزه کشتند و در بعضی از روایات وارد شده است که چون بدروازه باب الساعات رسیدند توقف
کردند که از یزید رخصت حاصل اید که اسیرانرا بکجا منزل بدهند در این اثنا مروان پسر حکم بیرون امد
چون نظر پلیدش بر سر مطهر سید الشهداء افتاد از شادی بر است و چنانچه دنظر میکرد اظهار
طرب و شادی مینمود پس برادرش عبد الرحمن بیرون امد چون نظرش بران سر شریف افتاد اشک از
دیدهایش جاری شد بگریه درامد و گفت دور شد باد از پیغمبر خدا بخدا که هرگز در امری با شما جمع نمیشوم
پس گفت یا ابا عبد الله دشوار است بر من انچه وارد شد بر تو پس این شعر را خواند سمیة امسی نسلها عدد
الحصی و بنت رسول الله لیس لها نسل سمیه تا اینه نسل او و اولاد او از بسیاری بعدد سنگریزها شده
اند و نسل دختر پیغمبر را قطع کردند و اولاد و شوهر او را کشتند و اویلاه و امصیبتاه اهلبیت را وارد شام
کردند از حضرت صادق ع روایتست و شیخ صدوق از جماعتی نقل کرده که چون وارد شدند اسیران اهلبیت
و زنان بشام ایشان را در میان روز داخل انشهر کردند بار وها ببسان چون اهل شام نظر بران
اسیران افتاد و سیمای بزرگی در ایشان دیدند گفتند اسیری نیکوتر از این اسیران ندیده ایم شما کیستید
و اسیران کدام دیار و از کدام قبیله اید سکینه دختر سید الشهداء گفت نحن سبایا ال محمد ما اسیران
ال محمد میباشیم و بروایتی چون اهلبیت را وارد شام کردند سید الساجدین علی بن الحسین ع بر شتری برهنه
سوار بود ان مظلوم را غل و زنجیر در اورده بودند و انحضرت از روی اندوه و حزن میفرمود اقاد ذلیلا
فی دمشق کاننی من الزنج عبد غاب عنه نصیر و جدی رسول الله فی کل مشهد و شیخی امیر المؤمنین امیر
میگردانند مرا در دمشق با ذلت و خواری بنحویکه گویا غلامی سیاه از زنگبار اورده اند و حال انکه جدم رسول
خدا است و پدرم امیر المؤمنین ع و پادشاه عالمیان است و بروایت ابن طاوس و غیره ایشانرا اورده اند تا در
اعظم که جای اسیران بود وا داشتند شیخ فخر الدین روایت کرده است که در وقتیکه خبر بیزید ملعون رسید طبیبی
در پیش او نشسته بود بجهت معالجه موضعی و دست و پای او را بمرهم گذارده بود که کسی وارد شد خبر اورد
و گفت دیده تو روشن که سر حسین ع وارد شد ان ملعون نظر غضبی بکسی کرده گفت دیده ات روشن مباد پس
بطبیب گفت تعجیل کن در کار خود پس نامه پسر زیاد را گرفت و خواند پس انگشت را بدندان گزید و نامه را داد بحاضران
که بخوانند ساعتی بیش نگذشت که ناگاه رایات کفر و ضلال او وارد گردید در زیر ان رایات و علمها الله اکبر الله
اکبر میگفتند چه بنگر میگوید یکی از شعرا و یکبرون لقتل من لولاهم لم یعرف التکبیر و التهلیل بکبر میگو

بجهت کشتن کسانیکه اگر ایشان نبودند تکبیر و تهلیل را کسی نمیشناخت و خدا را کسانیکه بپیغمبر رسیدند کسی تعظیم
نمی نمود احدی و در روایتی وارد شده است که هاتفی که کسی نمیدید او را این اشعار را میخواند جاؤا براسک
یابن بنت محمد مترملا بدمائه ترمیلا وکانما بک یابن بنت محمد قتلوا جهارا عامدین رسولا ای فرزند
دختر پیغمبر سر مقدس ترا آورده بخون آلوده و گویا بجهت کشتن تو جد ترا پیغمبر خدا را کشته اند قتلوک
عطشانا ولما یرقبوا فی قتلک التأویل والتنزیلا ای نور دیده پیغمبر ترا با لب تشنه کشتند و اصلا مراعات
تنزیل خدا را نکردند که شما بودید مقصود از تأویل بلکه شما بودید کلام الهی بتأویل ویکبرون بان قتلت
وانما قتلوا بک التکبیر والتهلیلا ابنها سهل است ابن عظیم تر استکه ترا کشتند و تکبیر میگویند و حال آنکه
کشتند بکشتن تو تکبیر و تهلیل را پس باید که بجای الله اکبر مات التکبیر بگویند قطب راوندی از منهال بن عمرو
روایت کرده است که گفت بخدا قسم که در دمشق دیدم سر مبارک سید الشهداء را بر نیزه کرده بودند و در
پیش او کسی سوره کهف را میخواند چون باین آیه رسید که ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا
عجبا پس بقدرت خدا سر مقدس بزبان آمده و بزبان فصیح میگفت اعجب من اصحاب الکهف قتلی وحملی کشتن
من و سر مرا بر نیزه زدن عجیب تر از قصه اصحاب کهف و رقیم است ای والله کشتن او از هر امر غریبی غریب تر است
چون اهل بیت و اسیران را وارد کردند یزید ملعون مجلسی آراسته بود زینت بسیار بر تخت میشوم خود نشسته
و امر با حضار اهل بیت رسول کبار کرد چون بدر خوانه آن لعین رسیدند محضر بن ثعلبه عائذی ملعون فریاد زد
که فاجران لئیم را بجهت امیر المؤمنین آورده ایم وارد شده استکه سید الساجدین در راه شام یک کلمه با کسی
سخن نمیگفت چون این سخن را از آن فاجر لئیم شنید فرمود ما ولدت ام محضر اشر من هذا الام بر خدا و
خلق ظاهر است که فاجر و لئیم کیست چون آن سر منور را وارد مجلس یزید بد سیر کردند آن ملعون فرح و شادی
بسیار کرد و گفت که صاحب این سر میگفت که پدر من بهتر از پدر یزید است و مادر و جدم بهتر از مادر و جد
یزید است و من بهترم از یزید و این سخن او را بکشتن داد اما چون اهلبیت و اسیران و محنت زدگان اهلبیت
عصمت و طهارت را وارد مجلس یزید کردند آه بتعجب استکه چرا آسمان بهم نپاشید و زمین سرنگون نگردید
که حرم ختم انبیاء ع در مجلس الزنا میبردند و بر ایشان استخفاف و استهزاء مینمایند ابن نما روایت کرده است
از سید الساجدین ع که فرمودند ما دوازده نفر بودیم که بمجلس یزید بردند و ما را با غل و زنجیر در آورده
بودند و از این کلام معلوم میشود که زنان را با غل در آورده بودند زیرا که دوازده مرد از ایشان نمانده بود
اگر بعضی از اطفال بودند باین عدد نبودند بلکه سید بن طاوس رضی الله عنه روایت کرده است که باز
ماندگان و زنان حسین ع را داخل کردند در مجلس وهم مقرنون فی الحبال و ایشان را با ریسمان بیک دیگر بسته بودند
آه فمن مبلغ الکرار ذا الباس والنقی بان بنیه بعده قد تذللوا آیا کیست که خبر کند حیدر کرار را و وصی محمد را
صاحب سطوات الهیه و حملات حیدریه را که اولاد او و دختران او را بعد از آنکه همیشه در سایه عزت

ورود اهل بیت عصمت و طهارت مجلس یزید ملعون

او بودند ایشان را از همه کس ذلیل تر نمودند وانت تری وجه البنات بحوالبها یهادی الی رجس زنیم وحمل
آیا کیست که خبر کند علی کرار را که دختران او را و صاحبان روهای نورانی ابرا هدیه اولاد زنا میبرند وال
یزید فی المقاصیر والخبا تناط علیهن الستور وتسدل وان بنی الزهراء بنت محمد وجوههم للناس تبدل و
تبذلوا زنان و دختران یزید در قصرها و قیصر و خیمهای عالی نشسته اند و پردها آویخته اند و دختران
فاطمه ع را در میان مردم میگردانند و بتر بن خلق ایشان را می بینند اما غیرة هذی بنات محمد بلا خطهن
الناس والاعبد الرذل آیا صاحب غیرتی نیست که از درد فریاد زند و جامه چاک نماید و بر سر و رو زند و
اشک خونین از دیده روان نماید از اینها دختر پیغمبرند و ناموس حق اند که مردمان رذل و غلامها
کندیده و باید بر ایشان نظر کنند و بروایت شیخ فخر الدین چون اسیران محنت و بلا وارد بزم یزید شدند
و ایشان را آوردند تا برابر آن ولد الزنا وا داشتند فاطمه دختر سید الشهداء ع گفت یا یزید بنات رسول
الله سبایا ای یزید خوبست که دختران رسول خدا اسیر باشند و در برابر تو بایستند جمیع مجلس آن ملعون
بگریه در آمدند و صدای گریه از خانه و اهل یزید بلند شد سید الساجدین فرمود مایه من در غل و زنجیر
بودم گفتم اذن میدهی تا سخنی بگویم گفت بگو اما هذیان مگو گفتم از برای من سزاوار نیست در اینچنین مجلس
که ای یزید ما ظنک برسول الله لو یرانی فی الغل آیا گمانت چیست که اگر رسول خدا مرا در غل و زنجیر ببیند
چه خواهد کرد آن ملعون گفت زنجیر از گردنش بردارید و از حضرت صادق ع روایت شده است که چون سر مبارک
سید الشهداء را بمجلس یزید بردند و علی بن الحسین ع در غل و زنجیر بودند یزید گفت یا علی حمد خدا را که پدر تو را
کشت حضرت فرمود خدا لعنت کند کشنده پدر مرا آن ملعون در غضب شد امر بقتل آنحضرت کرد آنحضرت فرمود
ای یزید اگر مرا بکشی پس دختران پیغمبر را کی بسوی وطن ایشان بر میگرداند و ایشان را بجز من محرمی نمانده
آن ملعون گفت تو ایشان را بر گردان پس سوهانی طلب کرد و غلی که در گردن شریف آنحضرت بود سائید که
بر دارد و بروایتی گفت میدانی که ترا خود متوجه اینکار شده ام آنحضرت فرمود از برای اینکه تو را بر من
منتی باشد سید بن طاوس میفرماید که امر کرد که زنان و اسیران را در پشت سراپرده نشانیدند که نظر
ایشان بر سر مطهر منور سید الشهداء ع نیفتد و آن سر شریف را بر طبقی گذاردند در برابر یزید و آن شقی او را د
ناگاه سید الساجدین را نظر بر آن سر مطهر افتاد سیلاب اشک خونین از دیدهای حق بینش جاری شد و
بعد از آن هرگز کله گوسفند نخورد و بروایتی چون اهلبیت را نظر بر آن سر شریف افتاد خروش بر آوردند و
شیون برکشیدند و ناله و امظلوما برادر در دادند سکینه گفت یا یزید أتسرک هذا آیا خوشحال میشوی از این
نمیگوید اما زینب خاتون چون نظرش بر سر بریده برادرش افتاد که در برابر یزید گذارده دست زد
جامه را دریده باواز حزین که دلها را بیتاب میکرد ناله بر کشید یا حسیناه یا حبیب قلب رسول الله یابن
مکة و منی یابن فاطمة الزهراء یابن سیدة النساء یابن بنت المصطفی بخدا قسم که همه اهل مجلس آن لعین بگریه

امر یزید ملعون بقتل سید الساجدین در مجلس یزید

درامدند زنی از بنی هاشم در خانه یزید بود چون نالۀ زنان اهلبیت یافت که زنان هاشمیه را در مجلس بیرون
اورده اند و انسکه سر منور سید الشهداء ع را حاضر کرده اند صدا را بندبه بلند کرد و میگفت واحبیبا
یا سید اهل بیتاه یابن محمداه یا ربیع الارامل و الیتامی یا قتیل اولاد الادعیاء ای حبیب الفکار ای بزرگ
اهل بیت ای فرزند محمد مصطفی ای فریادرس بیوه زنان و یتیمان ای شهید کشته اولاد زنا از نوحه ان هاشمیه
باز اهل مجلس بگریه درامدند و گریستند پس ان ولد الزنا چوبی از خیزران طلبیده و انرا گرفته بر لب و
دندان سید عالمیان میزد و میگفت رحمک الله یا حسین لقد کنت حسن الضحک خدا رحمت کند ترا
ای حسین که خوش لب و دندان بوده و کفریات چند میخواند ابو برزه اسلمی گفت ویحک یا یزید انکت بقضیبک
ثغر الحسین بن فاطمة وای بر تو ای یزید چوب بر لب و دندان حسین ع فرزند فاطمه میزنی فوالله الذی لا اله الا
هو لقد رایت رسول الله مرارا کثیرا یقبل ثنایاه و اخیه و شهادت میدهم که پیغمبر را که لب و دندان او را
و برادرش را میبوسید و میفرمود انتما سیدا شباب اهل الجنة شما اید سید جوانان اهل بهشت خدا
بکشد کشنده شما را و مهیا کند از برای او عذاب جهنم را پس ان ملعون در غضب شد و امر کرد تا او را از (و لعنت کند کشنده شما را)
مجلس بیرون کشیدند پس زینب دختر امیر المؤمنین ع برخواست و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله
علی محمد و اله اجمعین پس شروع به تکلم و عتاب نمود به یزید بنحویکه همه متعجب بودند از فصاحت و بلاغت
و کلام حکمت امیزش بعد از کلمات چند گفت امن العدل یا بن الطلقاء تخدیرک حرائرک و امائک و سوقک
بنات رسول الله سبایا ایا از عدالت است ای فرزند زنا کار که زنان و کنیزان خود را در پرده نشانید
و دختران مکرمه رسول خدا را اسیر کرده و پرده حرمت ایشانرا دریده بی کجاوه و هودج از شهر بشهر
میگردانی تا اهل هر منزل و بادیه بر ایشان نظر کنند و وضیع و شریف و غریب و بعید ایشانرا محل نظر
خود قرار دهند و نه ایشانرا یاوری باشد و نه معینی و نه مددکاری و این افعال بعید نیست از جانب
کسیکه جگر برگزیدگان را خوانیده باشد و گوشت ایشان از خون شهیدان پرورش یافته باشد و چگونه
بعید میباشد بغض ما از کسیکه نظر کند بر ما از روی کراهت و غیظ پس از روی اسانی و سهل انکاری چوب
بر لب و دندان ابی عبد الله سید جوانان اهل بهشت بزند و اشیاخ خود را بخواند که بیایند تا شادی
کنند باینعمل پس بعبارات بسیار با سرکرده کفر و ضلال کرد و فرمود فکد کیدک و اسع سعیک و ناصب
جهدک فوالله لا تمحو ذکرنا و لا تمیت وحینا و لا تدرک امدنا و لا ترحض عنک عارک پس هر مکری که
میتوانی بکار بر و هر سعی که میتوانی بعمل اور که بخدا قسم نمیتوانی ذکر ما را بر اندازی و وحی ما را برطرف کنی
و بفضیلت ما نرسی و هرگز نمیتوانی عار کردار خود را از خود دور کنی و نیست مگر تو مگر اندک مکری و ایام
دولت تو مگر اندک زمانی و این تو جمعیت از هم خواهد پاشید در روزیکه منادی از جانب خدا
ندا کند که لعنت خدا بر ظالمان و ستمکاران است ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده

است

استکه چون سر مطهر سید الشهداء ع را بمجلس یزید لعنه الله اوردند ان ملعون مجلس شراب راست و با
حریفان مشغول بخوردن شراب گردید چون فارغ شدند از خوردن شراب امر کرد که ان سر مطهر را در طشتی
گذارده در پایین تخت او گذاردند و بساط شطرنج بر ان گسترانیدند و مشغول بشطرنج بازی گردید و حسین
و جد و پدر او را یاد میکرد و استهزاء مینمود بایشان هر گاه بر حریف غالب میشد سه جرعه فقاع زهرمار
میکرد و ته مانده او را در کنار طشت بر زمین میریخت فیا سماء جری هذه الامور علی مثل الحسین نوری
بعده موری ایا این ظلمها بر حسین ع روا میباشد ای اسمان از هم بپاش و بموج اضطراب در ا ابن الرسول و
ثغر کان برشفه تدقه بقضیب کف نحو را یا کجا بود پیغمبر خدا تا به بیند سر فرزند شرا در مجلس شراب
حاضر کردند و بوسه گاه او را شراب خواران چوب بر ان میزنند این الرسول و شکوی حال عترته شکلی
لشکلی و ما سور لما سور کجا بود پیغمبر خدا ص تا اسیران شرا به بیند که از بیکسی مصیبت زده و اسیری
با سیری شکایت مینماید شیخ مفید رحمه الله روایت کرده که پس اهلبیت و اسیران و زنان و بیکسان از اهلبیت
چون در برابر ان لعین امدند و نشستند و حال ایشانرا بسیار مفتضح و قبیح دید گفت قبیح باد روی
پسر مرجانه اگر میان شما و او قرابتی بود او باشما چنین نمیکرد و شما را باینحال بشام نمیفرستاد و شیخ فخر الدین
روایت میکند از سید الساجدین ع که در وقتیکه ما را نزد یزید بردند ما را بریسمانی بسته بودند
مانند گوسفندان و او یلا بطریقی بودیم که اگر یکی سستی میکرد در راه رفتن او را میزدند چون برابر
یزید رسیدیم من پیشتر رفتم گفتم یا یزید اگر پیغمبر خدا ص ما را باینحال ببیند چه میکند پس ان ملعون
گریست و گفت ریسمان از گردنها و کتفهای ما بریدند و روایت شده استکه چون اسیران در برابر او
حاضر شدند بسوی ایشان نظر میکرد و اسم یک یک را میپرسید یکی میگفت هذه ام کلثوم الکبری و هذه
ام کلثوم الصغری و هذه صفیة و هذه ام هانی و هذه رقیة بنات علی و هذه سکینة و هذه
فاطمة بنت الحسین اینک ام کلثوم کبری و اینک زینب خاتون و اینک ام کلثوم صغری و اینک صفیه
و اینک ام هانی و اینک رقیه دختران امیر المؤمنین اند و اینک سکینه و فاطمه دختران حسین اند و
در ان میانه سکینه روی خود را بدست خود میپوشانید یزید گفت این کیست گفتند سکینه دختر حسین ع
است پس سکینه بگریه درامد و گریه در گلویش گره گردید بنحویکه نزدیک بود روح از قالبش پرواز نماید
ان ملعون گفت ای سکینه چرا گریه میکنی گفت کیف لا تبکی من لیس لها ستر تستر وجهها و راسها عنک و عن
جلسائک چگونه گریه نکند کسیکه چادری ندارد که روی خود را از تو و نشستگان مجلس تو بپوشد ان ملعون
بگریه درامد و گفت خدا لعنت کند پسر زیاد را چه قدر قسی القلب است بر ال پیغمبر و بروایت دیگر گفت
پدر تو کفران حق من کرد و رحم مرا قطع کرد و با من منازعه کرد در مملکت من سکینه بگریه درامد گفت ای یزید
شادی مکن بکشتن پدرم که او بنده مطیع خدا بود و مطیع رسول خدا بود خدا او را خواند او را بسوی خود

واو اجابت نمود حق را و سعید شد با جابت حق وَاِنَّ لَكَ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ مَقَامًا يَسْئَلُكَ عَنْ ذٰلِكَ فَاسْتَعِدَّ لِلْمَسْئَلَةِ جَوَابًا وَاَنّٰى لَكَ الْجَوَابُ بدان ای یزید لا بد است ترا از مقامیکه خدا از تو سؤال میفرماید از اینعمل شنیع پس مستعد جواب آن سؤال باش و جواب مهیا کن و کجا خواهی جست جواب بجهة کشتن فرزند پیغمبر ص و بروایت صاحب منتخب پس زینب خاتون گفت ای یزید آیا نمیترسی از خدا که کشتی حسین و این تو را بس نبود که حرم رسول خدا را از عراق بشام اسیر آوردی اینک و حرمت ایشان را ضایع کردی و این تو را بس نبود حتی اینکه ما را مثل کنیزان از بلدی بسوی بلدی کشیدی و سوار بر شتران برهنه کردی ان ولد الزنا گفت که برادرت میگفت که من بهتر از یزیدم و پدرم بهتر از پدر یزید است و مادرم بهتر از مادر یزید است و جدم بهتر از جد یزید است بعضی را راست گفت و بعضی را خطا کرد اما جد او بهتر از همه خلایق است و اما اینکه مادر او بهتر از مادر من است پس مادر او دختر پیغمبر است انکار نمیتوان کرد اما اینکه پدر او بهتر از پدر من است پس پدر او و پدر من با هم بحکم شدند حکم از برای پدرم کرد پس این آیه را خواند قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ پس زینب خاتون گفت وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ پس گفت ای یزید حسین را کس نکشته مگر تو و اگر تو نبودی پسر مرجانه ذلیل تر و کمتر از همه کس بود آیا نترسیدی از خدا بکشتن حسین ع و حال آنکه جد بزرگوارش و حق او و برادرش میفرمود الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ پس اگر این را انکار میکنی دروغ گفته و اگر تصدیق میکنی پس خود مخاصمه با خود کرده خواهی بود یزید ملعون از گفتگوی زینب خاتون خجل شد شیخ مفید رحمه الله از فاطمه دختر سید الشهدا روایت کرده است که چون ما را نزد یزید بردند و اول مرتبه بر ما رحم کرد پس مرد سرخ روئی از اهل شام برخواست و گفت یا امیر المؤمنین این دختر را بمن ببخش که در خانه من خدمت کند فاطمه میگوید که من دختر صاحب جمالی بودم و حسن فاطمه مشهور است و زنی با نجمال معلوم نیست امده باشد چنانچه از بعضی از اخبار مستفاد میشود فاطمه میگوید من از این سخن بر خود لرزیدم و جامهٔ عمه ام را گرفتم و بر او بیتی دامن خواهر گرفتم و او از من بزرگتر بود و عاقله بود گفتم او یُتِّمْتُ وَاُسْتُخْدِمْتُ یعنی یتیم بودم بس نبود آیا خادم باید گردم عمه ام با آنشخص گفت غلط میکنی و دروغ گفتی و این هرگز نخواهد شد اگر چه خود را هلاک کنی نه تو میتوانی این امر را بکنی و نه یزید گفت دروغ گفتی اگر خواهم میتوانم عمه ام گفت نمیتوانی مگر از ملت ما بیرون روی و دینی غیر از دین ما بجوئی ان ملعون بسیار غضب کرد و ناسزائی از زبان ملعونش صادر شد زینب خاتون فرمود ای یزید بدین خدا و دین پدرم و برادرم هدایت یافتی تو و پدر و جد تو اگر مسلمان هستید پس گفت تو امیری و ناسزا میگوئی از روی ظلم و غضب میکنی بجهة سلطنت آنملعون گویا شرم کرده ساکت شد انشامی دو مرتبه اظهار کرد انملعون گفت ورسو خدا ترا مرگ دهد و بروایت سید بن طاوس انمرد گفت

کیست

کیست این جاریه یزید گفت هٰذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ وَتِلْكَ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ این فاطمه دختر حسین است و این زینب دختر علی بن ابیطالب است شامی گفت حسینی که پسر فاطمه و علی است یزید گفت بلی شامی گفت خدا ترا لعنت کند ای یزید عترت پیغمبر را میکشی و زنان ایشانرا اسیر میکنی وَاللّٰهِ مَا تَوَهَّمْتُ اِلَّا اَنَّهُمْ سَبْيُ الرُّومِ بخدا قسم بگمانم که اینها اسیران روم و فرنگند انملعون گفت ترا نیز ملحق بایشان میکنم پس امر کرد بقتل او و بروایت شیخ مفید در مرتبه دویم اعاده کرد ام کلثوم او را نفرین کرد که خدا زبانت قطع کند و دو چشمت را کور و هنوز کلامش تمام نشده بود که دعایش مستجاب شد شیخ فخر الدین از بعضی ثقات اخبار نقل میکند که شخص نصرانی از جانب ملک روم بنزد یزید امده بود و حاضر بود در مجلسیکه سر مقدس سید الشهداء را حاضر کرده بودند چون نظرش بران سر مطهر افتاد و آن سر مطهر را با انخواری در نزد یزید دید بگریه در امد صدا را بگریه بلند کرد و انقدر گریست که ریشش از گریه تر شد پس گفت ای یزید بدانکه من در زمان حیات پیغمبر بتجارت بمدینه رفته بودم خواستم هدیه بجهة انحضرت ببرم پرسیدم که از چه چیز خوشش میاید گفتند از بوی خوش دو نافه مشک و مقداری عنبر برداشتم رفتم بنزد انحضرت در خانه ام سلمه بود چون بخدمت او رسیدم نوری از انجناب مشاهده کردم دلم شاد شد و محبتش در دلم قرار یافت سلام کردم و هدیه خود را در پیش گذاردم فرمود چیست عرض کردم محقر هدیه ایست فرمود اسمت چیست عرض کردم عبد الشمس فرمود من ترا عبد الوهاب اسم میگذارم اگر تو اسلام قبول میکنی من هدیه تو را قبول کنم چون در خلق و خلق او نظر کردم او را همان پیغمبر دانستم که عیسی خبر داده بود پس مسلمان شدم و بروم برگشتم و اسلام خود را مخفی میداشتم و من با پنج پسر و چهار دختر مسلمان میباشیم بدان ای یزید که روزی در خدمت پیغمبر ص بودم در خانه ام سلمه همین عزیز که سر مبارکش با ینخواری در پیش روی تو گذاشته در حجره داخل شد پیغمبر خدا بغل گشود و باو گفت مرحبا بك يا حبيبي مرحبا خوش امدی حبیب دل من تا اینکه او را گرفت و در اغوش خود نشانید و لبهای و دندانهایش میبوسید و میفرمود دور باد از رحمت خدا انکه ترا میکشد ای حسین و اشك از دیده مبارکش میریخت روز دوم در مسجد بودم که صاحب همین سر با برادرش حسن امد و گفت ای جد بزرگوار با برادرم کشتی گرفتیم تا به بینیم قوه کدام بیشتر است هیچ کدام غالب نشدیم حضرت فرمود این امر لایق شما نیست شما هر یک خطی بنویسید هر کدام خطش بهتر نوشته اید قوه او زیادتر است رفتند هر یک سطری نوشتند و بخدمت جد امجد اوردند حضرت فرمود یَا بُنَیَّ اَنَا لَا اَعْرِفُ الْخَطَّ من نا خوانده خط پیغمبر شده ام بنزد پدر خود روید تا حاکم شود میان شما مقصودش از اینکلام این بود که دل ایشانرا نشکند ایشان رفتند و پیغمبر نیز برخواسته با ایشان رفت و همه بمنزل فاطمه رفتند بعد از ساعتی جناب سالتمابرا دیدم تشریف میاورد و سلمان با او بود و مرا با سلمان صحبتی و دوستی بود پرسیدم که پدر ایشان چه گفت و خط کدام یک بهتر بود و او را سوگند دادم بحق صداقتیکه با حضرت

فرمود بمن بگو سلمان فرمود پدر ایشان نیز تأمل دران کرده نخواست که دل هیچ یک را بشکند ایشانرا
بنزد مادرشان فرستاد تا او حکم کند بنزد مادرشان آمدند و صورت واقعه را بیان کردند فاطمه متفکر
شد که جد و پدر هیچ یک خواطر ایشانرا ملول نکردند من چکنم پس فرمود ای نور دیده من قلاده خود را بر سر شما
نثار میکنم هرکه بیشتر ازان دانه‌ها را برچید نوشته او زیادتر است و قلاده اش هفت دانه مروارید بود
پس انرا پاره کرد بر سر ایشان ریخت هر یک ازان سه دانه برچیدند و هر یک خواستند که آن دانه دیگر را
بردارند خداوند جلیل بجبرئیل امر فرمود که خود را برسان و با بال خود آن دانه مروارید را دو نصف
نما هر یک ازان نصفی بردارند که مبادا دل یکی از ایشان بشکند پس جبرئیل در رسید و با بال خود آن
لؤلؤ را بدو حصه نمود و هر یک نصفی را بر داشتند فانظر یا یزید کیف ان رسول الله لم یرد ان
یدخل علی احدهما الم نظر کن یا یزید که پیغمبر خدا نخواست دل ایشانرا بشکند بجهت ترجیح دادن خط
یکی از ایشان و هم چنین امیر المؤمنین ع و فاطمه ع و هم چنین رب العزة نخواست دل ایشانرا بشکند تا اینکه
امر فرمود تا اینکه جبرئیل امین دانه مروارید را بدو نصف نماید تا دل ایشانرا بدست آورده باشد و تو
چنین میکنی که سر او را میبری و با بیخواری در مجلس خود حاضر میکنی اف لک و لجدک یا یزید اف باد بر تو
و بر دین تو ای یزید پس برخواست و آن سر مطهر را برداشت و آنرا میبوسید و میگریست و میگفت یا حسین
گواه باش از برای من در نزد خداوند جلیل و در نزد جد بزرگوارت محمد مصطفی ص و پدرت علی مرتضی ع و مادرت
فاطمه زهراء و در آخر روز یزید ملعون امر کرد تا اسیران و زنانرا بردند بزندان و امر کرد تا سر مطهر سید
الشهداء را بر در مسجد جامع که محل تردد و نظر خلق بود بر نیزه نصب کردند شیخ صدوق بسند خود از فاطمه
بنت امیر المؤمنین روایت کرده است که زنانرا با علی بن الحسین در محبسی حبس کردند که محبس ایشانرا از سرما
و گرما حفظ نمیکرد روز آفتاب بر ایشان میتابید حتی تقشرت وجوههن تا اینکه روهای ایشان از شدت
گرمی و سردی پوست انداخت و در آن زمان از بیت المقدس سنگی را از زمین بر نمیداشتند مگر آنکه از میان او خون
تازه میجوشید و مردم میدیدند که آفتاب بر دیوارها میتابید مثل چادر سرخ بسیار رنگین تا آنکه علی بن الحسین
و زنانرا برگردانیدند صاحب مناقب نقل کرده است که چون آن سر مقدس را بر در خانه یزید نصب کردند هند
دختر عبد الله بن عامر که زن یزید بود و پیش از یزید در خانه سید الشهداء ع بود پرده را درید با موی پریشان
و سر و پای برهنه در مجلس عام نزد یزید دوید و گفت یا یزید اراس ابن فاطمة بنت رسول الله مصلوب علی
فناء بابی ای یزید آیا سر فرزند فاطمه دختر پیغمبر را بر در خانه من برپا داشته ای یزید برجست و او را پوشانید
و گفت بلی ای هند گریه کن و ناله کن در مصیبت فرزند پیغمبر ص و بزرگ قریش که پسر زیاد در امر او تعجیل کرد
و او را کشت خدا او را بکشد قطب راوندی از اعمش روایت کرده است که او نقل کرد از اشخاص که مجاور آن سر مقدس
میکردند که آن سر مقدس را یزید در حجره که در مقابل حجره که در آن شرب میکرد گذارد آن شخص گفت که ما پنجاه نفر

بودیم

بودیم که مارا بمحافظت آن امر کرده بود و چون من غرایب بسیار و عجایب بیشمار از آن سر بزرگوار مشاهده
کرده بودم داخل آن حجره نشدم چون شب داخل شد و پاسی از شب گذشت صداها از آسمان میشنیدم و غلغله از
آسمان بگوشم میرسید پس منادی را شنیدم که میگفت یا آدم اهبط ای آدم فرود آی پس ابو البشر حضرت آدم با جماعت
بسیار از ملئکه بزیر آمدند تا گاه منادی دیگر را شنیدم که میگفت یا ابرهیم اهبط فرود آی ای ابرهیم پس خلیل
الرحمن با جماعتی بسیار از ملئکه فرود آمدند پس منادی دیگر ندا کرد یا موسی اهبط ای موسی فرود آی پس کلیم الله با
گروه بسیار از ملئکه مقربین بر زمین آمدند منادی دیگر ندا کرد که ای عیسی نازل شو عیسی بن مریم با خلق
بسیار از ملئکه مقربین بزمین نازل شد چون سلطان خطابر قدس و چاوشان تازیانه کشان مجال انس
نازل شدند پس غلغله عظیمی بگوشم رسید و منادی ندا کرد یا محمد اهبط ای حبیب الهی ای محمد مصطفی از برای
زیارت سر فرزند عزیزت فرود آی پس ناگاه مسافر عرش برین و حبیب رب العالمین با خلق عظیمی از ملائکه مقربین
نازل شد پس ملائکه دور آن حجره احاطه کردند و پیغمبر خدا داخل آن حجره شد و آن سر مقدس را برداشت و بروایت
دیگر چون نظرش بر آن سر مقدس افتاد بیتاب شد در پای آن نیزه نشست تا گاه آن نیزه خم شد تا آنکه آن سر مطهر
در دامان رسول الله افتاد آنحضرت آن سر مبارک را برداشت و بنزد حضرت آدم آمده فرمود یا ابی آدم ما تری
ما فعلت امتی بولدی من بعدی ای پدر آیا نمی بینی که امت من بفرزند من چه کرده اند بعد از من و بروایت قطب
راوندی آن سر را بسینه چسبانید و میفرمود یا قرة عینی قتلوک اتراهم ما عرفوک و من شرب الماء منعوک
و من قفاک ذبحوک ای نور دیده تو را کشتند مگر تو را نشناختند ای نور دیده تو را از آب منع کردند و از پشت
گردنت سرت را بریدند و مراعات جد و پدرت را نکردند آن شخص میگوید که من از مشاهده این حال بلرزه در آمدم
جبرئیل برخواست و عرض کرد یا رسول الله منم صاحب زلزلها اگر بفرمائی که زمین را بزلزله در آورم و صیحه بر ایشان
زنم تا همه هلاک شوند آنحضرت فرمود ایشانرا واگذار خدا انتقام ایشانرا میکشد جبرئیل عرض کرد بگذار
تا این چهل نفر را که موکل این سرند هلاک کنم حضرت فرمود تو دانی و ایشان پس ایشانرا یک یک هلاک
میکرد و چون بنزد من رسید فرمود تو هم میبینی و میشنوی من فریاد زدم که الامان یا رسول الله حضرت
فرمود دعوه دعوه لا یغفر الله له بگذارید او را بگذارید او را خدا انتقام او را از او بگیرد پس دست از من برداشتند و ایشان
آن سر مطهر را برداشتند پس غلغله و ولوله در میان ایشان بلند شد و آن سر مطهر را با خود بردند و در آن شب
آن سر مطهر مفقود بود خبری از آن نبود چنین نقل کرده است قطب راوندی که همانا آن سر را بردند تا اهل آسمان
آنرا زیارت کنند و زینت محافل ماتم کروبیان و مجالس مصیبت روحانیان کردند تا اینکه ببینند که زینت
آسمانها و زمینها را چگونه سرش را بریدند و بر نیزه کردند و در مقابل عشرتخانه یزید بر نیزه زدند ای عزیز
من اگر یزید آنرا در محل تردد ناس بر نیزه بلند میکرد که جلالتش را نابود کند و مردم ببینند و شادی کنند ملئکه
میبردند که زیارت کنند و ببینند و ناله واحسیناه و امظلوماه و اذبیحاه برآورند ای عزیز من اگر اهل شام بجهت

کشتن حسین ع جگرگوشهٔ فاطمهٔ زهرا جامها نپوشیدند واویلاه وامصیبتاه مگو بیان جامهٔ مصیبت
والم میپوشند چنانکه میگوید یکی از شعرا و اَقیم عیدٌ فی الشّام کما اقامت فی السّماء له الملائک ماتماً
شامیان از برای کشتن و آوردن سر او عید کردند ولکن کروبیان و روحانیان مجلس ماتم را برپا کردند الله
اکبر یا له من حادثٍ امسی له الافق المنوّر مظلماً الله اکبر این چه مصیبتی بود که عالم را ظلمانی و در نظر
مقرّبان الهی تاریک نموده الله اکبر یا له من حادثٍ ابکی المشاعر والمقام و زمزما الله اکبر داد از این مصیبت
که ارکان شریعت و اثار هدایت را بکرب درآورد و زمین و اسمان را متزلزل نمود یا بی الدّماء السّائلات و
اَرؤسا فی العاسلات نضاهیا لانجما پدر و مادرم بفدای آن خونهای بناحق ریخته و سرهای بریده که آنها
را بر نیزه‌ها بلند زده بودند بابی البطون الطّاویات من الطّوی بابی الشّفاه الذّابلات من الظّماء پدر و
مادرم و قبیله و عشیره‌ام بفدای آن شکمهای گرسنه و لبهای خشکیده که از تشنگی و حرارت خشک و کبود
شده بود بابی الوجوه الحائلات من الجفا بابی العیون السّاهرات السّهما پدر و مادرم بفدای آن روهای
منوره که از جفا پژمرده و چشمها بیدار بخوابی کشیده بدانکه چنانچه از تضاعیف اخبار مستفاد میشود
اینست که در این مدتیکه اهلبیت رسالت در شام محنت انجام بودند و ایشان را در مجلس محبوس داشتند
یزید لعین مکرر اسیران و اهلبیت و سر منور آنحضرت را در مجلس نحس خود حاضر میفرمود یک دفعه و
دو دفعه تشفی قلب ملعونش نمیشد از سید السّاجدین ع روایت شده که چون سر منور سید الشّهدا
را بجهت آن لعین آوردند روزها مجلس شراب میچید و آن سر مطهر را می آوردند و در برابر او میگذاردند و آن
ملعون شراب زهرمار میکرد و اویلاه اظهار سرور و شادی مینمود روزی در مجلس او رسول پادشاه
روم حاضر بود و او از اشراف و عظمای اهل روم بود پرسید که ای پادشاه عرب این سر کیست یزید گفت
ترا با اینها چکار گفت چون برگردم بسوی پادشاه روم از هر چیز خواهد پرسید میخواهم قصهٔ این سر را نیز
بدانم تا از برای او نقل کنم تا او نیز در شادی با تو شریک باشد یزید گفت هذا راس الحسین بن علی بن ابی
طالب پسر حسین بن علی است گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر رسول الله ص نصرانی گفت اُف
لک و لدینک اقبح بر تو و بر دین تو باد ای یزید دین من بهتر از دین شما ای یزید بدانکه پدر من از اولاد
داود پیغمبر است و میان من و او پدران بسیار است و نصاری مرا تعظیم میکنند و خاک قدم مرا میگیرند
از جهت تبرک بجهت آنکه نسب بداود منتهی میشود و انتم تقتلون ابن بنت رسول الله و ما بینه و بین
نبیکم الا امّ واحدة شما فرزند دختر پیغمبر را میکشید و حال آنکه فاصله او با پیغمبر شما یک مادر بیش نیست
پس گفت حدیث کنیسهٔ حافر را شنیده یزید گفت نه تو بگو نصرانی گفت ای یزید میانهٔ عمان و چین جزیره
ایست بقدر یکسال راه و معموره در آن نیست مگر یک شهر و آن شهر هشتاد فرسخ است شهری از آن عظیم‌تر بر
روی زمین نیست و از آن شهر می‌آورند کافور و یاقوت و اشجار آن شهر عود و عنبر است و آن شهر در دست نصاری

ذکر مجلس یزید و ورود رسول پادشاه روم

حکایت کنیسه حافر

است و در آن شهر کنیسه‌های بسیار است عظیم‌تر از همه کنیسه حافر است و در آن کنیسه حقهٔ طلائی آویخته
و در اطراف آن حقه زینت بسیار است از طلا و دیبا و در آن حقه سم الاغی است که عیسی بن مریم بر آن سوار میشد
و در هر سال گروهی بسیار از نصاری بزیارت آن میایند و آن را میبوسند و حوائج خود را در آنجا میخواهند
و این دأب ایشانست ای یزید نصاری چنین تعظیم میکنند بسمی که بگمان اینکه سم الاغ ایشانست و شما
فرزند دختر پیغمبر خود را میکشید پس خدا مبارک نگرداند بر شما و بر دین شما یزید ملعون گفت این نصرانی را
بکشید که ما را در بلاد خود مفتضح نگرداند چون آمدند این را بکشند گفت ای یزید میخواهی مرا بکشی گفت
بلی نصرانی گفت دیشب پیغمبر شما را در خواب دیدم که بمن میگفت یا نصرانی انت من اهل الجنّة ای نصرانی
تو از اهل بهشت میباشی من متعجب شدم و من شهادت میدهم بیگانگی خدا و رسالت محمد مصطفی پس برجست
و سر مطهر سید الشّهدا ع را بر سینه چسبانید و آن را میبوسید و میگریست تا او را کشتند چه نیکو میگوید
یکی از شعرای عرب یُحَبُّ قومٌ حافر اذعم انّه لمرکوب بعض الانبیاء الّذی مضی و یقتل قوم ابن بنت نبیهم
تامّل بابصاف تری منتهی الشّقا گروهی تعظیم میکنند سمی را که گمان دارند که پیغمبر ایشان بر صاحب این
سم سوار شده و گروهی فرزند پیغمبر خود را بشمشیر ابدار شهید میکنند تامل کن تا منتهای شقاوت را ببینی
ابن طاوس روایت کرده است از ابن لهیعه که او روایت کرده است از عمر بن عبد الله که روزی راس الجالوت
را ملاقات نموده گفت بخدا قسم که میان من و داود هفتاد پشت فاصله شده باشد که هنوز که یهود مرا می
بینند تعظیم و تکریم میکنند مرا و شما را میان شما و فرزند پیغمبر شما فاصله نمیباشد مگر یک پشت او را
او را کشتید فیا صاح اجزع من یزید و جوره و نعمی ها الی الضیم والبغی والرّدی الی اباه لیس یعهد مثله
وهو ابن رسول الله لم یکن برشه ای رفیق فریاد برآور و جزع و فزع کن و داد بزن از ظلم یزید و تابعانش که امری را
مرتکب شدند که مثل آن شنیده نشده و عملی کردند که قبیح تر و رسواتر از انعال بنو دای و الله کاری کردند که بیش
از آن شنیده نشده بود و مثل آن جمهور بنو دا نیز بمن کجا شنیده شده که سر فرزند پیغمبر را در مجلس شراب
حاضر کنند و شراب خوار چوب بر لب و دندان او زنند و آن را در مجمع ملوک بر دار زنند کجا شنیده شده بود
که دختران پیغمبر را مقید نمایند و در مجلس عام حاضر نمایند و ایشان را در زندان و مجلس نمایند لا عزو لان
ناحت علیه سماؤها او صحت الاملاک فی الاقطار او ساد ت الارضون بعد قرارها او ناحت الاطیار
فی الاوکار بجد اگر تعجب نیست اسمان متزلزل شد و بنعره رعد فریاد نوحه برآورد و ملائکه بجزع و شیون و
زمینها بتزلزل درآمدند و مرغان هوا نوحه گری کردند سید بن طاوس و دیگران حکایت خطبه خواندن
سید السّاجدین ع را بعبارات مختلفه ذکر کرده اند و چنانچه از صاحب مناقب و غیر او نقل شده اینست که یزید
ملعون خطیب را گفت که بالای منبر رود و مردم را مطلع نماید بقبایح سید الشّهدا و پدر بزرگوارش و
افعال ایشان آن خطیب ملعون بر بالای منبر رفت و ناسزای نسبت با میر المؤمنین ع و سید الشّهدا ع گفت و

ومعاویه و یزید را بسیار مدح کرد خدا دهنش را بشکند چون جناب امام زین العابدین این امر را مشاهده
نمود فریاد زد که ویلک ایها الخاطب اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق وای بر تو که خشم خدا را برضای
مخلوق اختیار کردی و خدا را بخشم در آوردی جای خود را در جهنم مهیا دان و بروایت سید بن طاوس این شعر را
که یکی از دوستان در مدح امیر المؤمنین ع گفته خواند شعر علی المنابر تعلنون بسبه وبسیفه نصبت لکم
اعوادها شما بر بالای منبرها لعن میکنند امیر المؤمنین ع را و حال آنکه این منابر بشمشیر او برپا شده و اگر
شمشیر او نبود منبر و محراب برپا نمیشد پس فرمود ای یزید رخصت ده تا بر این چوبها بالا روم و کلمهٔ چند
بگویم که موجب خوشنودی خداوند عالمیان و اجر و ثواب حاضران باشد آن ملعون قبول نکرد اهل مجلس
التماس کردند که او را رخصت ده میخواهیم سخن او را بشنویم یزید گفت که اگر بر منبر رود فرود نمیاید تا آنکه مرا
و آل ابوسفیان را رسوا نماید گفتند این کودک چه میتواند کرد و چه میداند گفت او از اهل بیتیست که ایشان
شیر را در خوردگی بعلم و کمال آراسته اند بسیار اهل مجلس اصرار کردند تا رخصت داد چون بر بالای منبر رفت حمد
و ثنای الهی کرد پس خطبه خواند که دلها را ترسانید و دیدها را گریانید پس فرمود ایها الناس خدا شش
خصلت بما داده و بهفت فضیلت ما را بر سایر خلق زیادتی داده عطا کرده ما است علم و حلم و جوانمردی
و فصاحت و شجاعت و محبت در دلهای مؤمنین را و فضیلت و زیادتی داده است که از ما است نبی مختار محمد مصطفی
و صدیق اکبر علی مرتضی است و از ما است جعفر طیار که با ملائکه پرواز میکند و از ما است اسد الله و اسد
الرسول و از ما است این دو سبط این امت من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی انبأته بحسبی ونسبی هر که مرا
شناسد شناسد و هر که نشناسد حسب و نسب خود را باو خبر میدهم تا بشناسد منم فرزند مکه و منی منم فرزند
زمزم و صفا منم فرزند آنکه زکوة را برای خود بر داشت و بذل کرد بفقراء منم فرزند بهترین ازار پوشیدگان
و ردا پوشیدها منم فرزند بهترین طواف کنندگان و سعی کنندگان منم فرزند بهترین حج کنندگان منم فرزند
کسیکه سوار شد بر براق و بلند شد بر روی هوا منم فرزند آنکه در یک شب سیر کرد از مسجد الحرام تا مسجد
اقصی منم فرزند آنکه جبرئیل او را رسانید بسدرة المنتهی منم فرزند آنکه در مقام قرب الهی رسید بمقام
قاب قوسین او ادنی انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی منم فرزند آنکه شمشیر زد بر بینیهای خلق تا آنکه گفتند
لا اله الا الله منم فرزند ضارب سیفین و طاعن رمحین و هاجر هجرتین و بایع بیعتین و قاتل بدر و حنین
و کسیکه کافر نبود طرفة عین منم فرزند صالح مؤمنین و وارث نبیین و قامع ملحدین و یعسوب مسلمین و نور
مجاهدین و زین العابدین و تاج بکائین و صبر کننده تر از همه صابرین و افضل از همه قائمین از آل یٰسین
تا آنکه فرمود منم فرزند وارث مشعرین و اب السبطین الحسن والحسین این نسب جد من علی بن ابیطالب ع انا
ابن فاطمة الزهراء انا ابن سیدة النساء انا ابن خدیجة الکبری انا ابن المقتول ظلما انا ابن محزوز الرأس من القفا
انا ابن العطشان حتی قضی انا ابن طریح کربلا انا ابن مسلوب العمامة والرداء منم فرزند آنکه او را از روی ظلم

کشند

کشتند تا آنکه او را با لب تشنه شهید کردند منم فرزند آنکه او را در بیابان انداختند و عمامه و ردایش را
بغارت بردند منم فرزند آنکه سرشرا از پشت گردنش بریدند منم فرزند آنکه گریستند برو ملائکه سماء و
نوحه کردند برو جنیان در زمین و مرغان در هوا انا ابن من رأسه علی السنان یهدی انا ابن من حرمه
من العراق الی الشام تسبی منم فرزند آنکه سر او را بر نیزه زدند و بهدیه آورده اند منم فرزند آنکه عیالشرا از
عراق تا شام بطریق اسیری گردانیدند فلم یزل یقول انا انا حتی ضج الناس بالبکاء والنحیب پس پیوسته مفاخر و منا
قب منم و نسب خود را میفرمود تا آنکه غلغله در خلق افتاد و صداها بگریه بلند کردند یزید لعین از فتنه
ترسید مؤذن را گفت اذان بگو مؤذن کلام آنحضرت را قطع کرد شروع باذان نمود چون گفت الله اکبر
حضرت فرمود لا شیء اکبر من الله هیچ چیزی نیست که ببزرگی خدا برسد چون مؤذن گفت اشهد ان لا اله الا
الله آنحضرت فرمود شهد بها شعری وبشری ولحمی ودمی باین شهادت میدهد مو و پوست و گوشت
و خون من چون مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله آنحضرت روی شریف را بیزید کرد و فرمود
ای یزید هذا محمد جدی ام جدک یا یزید ای یزید این محمد که نامش را میبرند بر رفعت جد منست یا جد تست
اگر گمان میکنی که جد تست دروغ گفته و کافر شده و اگر میگوئی جد منست پس چرا عترت او را کشتی و حرم او را
اسیر کردی و مرا اسیر نمودی پس فرمود یا معاشر الناس آیا در میان شما کسی هست که پدر و جد او رسول خدا
باشد پس صداهای خلق بگریه بلند شد پس مردی از شیعیان آنحضرت که او را منهال بن عمرو طائی میگفتند
و در روایت دیگر که مکحول که از اصحاب رسول خدا بود برخواست و گفت چگونه روز نمودی ابن الشام اوردی
آنحضرت فرمود امسینا فینا کمثل بنی اسرائیل فی آل فرعون یذبحون ابناءهم ویستحیون نساءهم شام
کردیم در میان شما مانند بنی اسرائیل در آل فرعون که پسران ایشان را میکشتند و زنان ایشان را باقی
میگذاشتند پس فرمود طایفهٔ عرب بر عجم فخر میکنند باینکه محمد ص از قبیلهٔ ایشانست و قبیلهٔ قریش بر سایر
طوایف عرب فخر میکنند از جهت آنکه پیغمبر خدا از ایشانست و امسی آل محمد مقهورین مخذولین و با
وجود این آل محمد روز را بشام میبرند در حالیکه مظلوم و ذلیل و خوار میباشند پس بسوی خدا شکایت
میکنم از بسیاری دشمنان و غلبهٔ ایشان و تفرقهٔ اوضاع خود و بروایت دیگر در این مجلس یکی از علمای
یهود حاضر بود به یزید گفت یا امیر المؤمنین این پسر کیست یزید گفت علی بن الحسین است گفت حسین ع پسر
کیست گفت پسر علی بن ابیطالب است گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر محمد ص یهودی گفت یا سبحان الله
فهذا ابن بنت نبیکم قتلتموه فی هذه السرعة پسر دختر پیغمبر شما بوده است که باین زودی او را کشتید بد
رعایت کردید حرمت پیغمبر خود را در عترتش و بخدا قسم که اگر موسی بن عمران فرزندی در صلبش گذارده
بود گمان اینست که ما او را میپرستیدیم و مثل خدا خود میدانستیم و پیغمبر شما دیروز از میان شما رفت
امروز فرزندش را کشتید بد امتی بوده اید شما آن ولد الزنا امر کرد بقتل او آنمرد برخواست و گفت خواهید مرا

بکشید و خواهید مرا بزنید و خواهید مرا واگذارید بدرستیکه من در تو رهبر دیده ام که کسیکه ذریه
پیغمبر خود را بکشد همیشه بر او لعنت نازل میشود تا زنده است و چون بمیرد در آتش جهنم میباشد و بروایتی
پس آنحضرت فرود آمد و نماز نکرده از مسجد بیرون رفت و فرمود مرا حاجتی باین نماز نیست و سید بن
طاوس و ابن نما و غیر ایشان بالفاظ مختلفه و معانی متقاربه روایت کرده اند حکایت خواب یزید سکینه را
در شام و ابسط و اجمع آن حکایات اینست که روزی سکینه به یزید گفت دوش خوابی دیدم اگر گوش میکنی
از برایت نقل کنم و بروایت سید بن طاوس آنخواب در روز چهارم ورود اهلبیت بشام بود یزید گفت
بگو سکینه گفت دیشب چون از نماز فارغ شدم و تعقیب خواندم بسیار گریستم و بحال کثیر الاختلال خود
و اهلبیت بخواب غیر فتم چون چشم بخواب شد ناگاه نوری دیدم که از آسمان تا زمین ساطع بود و حوریان
بسیار از بهشت بزمین آمدند ناگاه باغی دیدم در نهایت سبزی و خرمی و در آن باغ قصری دیدم ناگاه پنج مرد
پیر نورانی دیدم که داخل آن قصر میشدند و نزد ایشان بود خود غیر من از آن حور غیر پرسیدم که این قصر از
کیست گفت از پدرت حسین بن علی ع که خدا عطا کرده است باو بجهت شهادت و صبر یکه در راه او کرد گفتم
این مشایخ کیانند گفت اما اول آدم ابو البشر است و دویم نوح نبی الله و سیم خلیل الرحمن و چهارم موسی
کلیم الله پنجم کاز اندوه و حزن دست بر ریش مبارک گرفته و گریان میباشد کیست گفت آن جد تو رسول خدا
گفتم بکجا میروند گفت بنزد پدرت حسین ع گفتم بخدا قسم که میروم بنزد جد خود شکایت میکنم بنزد او از ظلم
و ستمیکه بما کردند بروایتی هست که سکینه گفت رفتم بنزد جد بزرگوار خود گفتم یا جداه قُتِلَتْ وَاللهِ
رِجالُنا وَ سُفِكَتْ وَاللهِ دِماؤُنا وَ هُتِكَتْ وَاللهِ حَرِيمُنا وَ حُمِلْنا عَلَى الاَقْتابِ بِغَيْرِ وِطاءٍ نُساقُ اِلى يَزيدَ
ای جد بزرگوار بخدا قسم که مردمان ما را کشتند و خونهای ما را ریختند و حرمت ما را ضایع کردند و زنان ما را
برهنه کردند بخدا قسم که ما را سوار بر جهازهای شتران کردند و بسوی یزید بردند چون جد بزرگوارم این
شنید مرا گرفت و بر سینه خود چسبانید و رو بسوی پیغمبران کرد و فرمود نمی بینید که امت من بعد از
من با اولاد من چه کردند پس آنحوریه گفت ای سکینه شکایت بس است که رسول خدا را گریه در آورد و بروایت
اول میگوید که آن پیغمبران گذشتند و من ملحق بایشان نشدم که شکایت خود را بجد خود نمایم متفکر
بودم که ناگاه جد بزرگوارم علی بن ابو طالب ع را دیدم که شمشیری در دست داشت و ایستاده بود چون نظرم
بر او افتاد فریاد زدم که یا جداه قُتِلَ وَاللهِ اِبْنُكَ مِنْ بَعْدِكَ ای جد بزرگوار بخدا قسم که فرزندت حسین ع
را بعد از تو شهید کردند همینکه این را شنید بگریه در آمد و مرا بسینه خود چسبانید و فرمود یا بُنَيَّةِ صَبْرًا
وَ بِاللهِ الْمُسْتَعانُ ای نور دیده اید خر صبر کن و استعانت از خدای جوی پس آنحضرت رفت و ندانستم
بکجا رفت من متعجب بودم ناگاه دیدم دری از آسمان گشوده شد و ملئکه فوج فوج بزیارت سر مبارک
پدرم می آمدند دفعه چی نازل شدند فوجی بالا میرفتند و بروایت دیگر سکینه میگوید که آنحوریه دست مرا

گرفت و داخل در قصر کرد ناگاه پنج زن عظیم الشان را دیدم که نور از ایشان ساطع بود و در میان زنی
بود از همه عظیم تر و نورانی تر و جامهای سیاه پوشیده و پیراهن خون آلودی در دست داشت و از اندوه و حزن
و نشست و بر میخواست هر گاه می نشست ایشان نیز می نشستند و هر گاه بر میخواست ایشان نیز بر میخواستند
من پرسیدم که این خواتین معظمه کیستند گفت اینها حوا و مریم و خدیجه و ساره و بروایتی هاجر میباشند
و اینکه جامه خون در دست دارد جده ات فاطمه زهرا است سکینه میگوید چون این را شنیدم رفتم بنزد جده
ام فاطمه و گفتم یا جَدَّتاهُ قُتِلَ اَبِي وَ اُوتِمْتُ عَلى صِغَرِ سِنّي ای جده عصمت پناه بخدا قسم که پدر بزرگوارم را
کشتند و مرا در کودکی یتیم کردند و ترحم نکردند بما سکینه میگوید یا اُمّاهُ جَحَدُوا وَاللهِ حَقَّنا یا اُمّاهُ
بَدَّدُوا وَاللهِ شَمْلَنا یا اُمّاهُ اِسْتَباحُوا وَاللهِ حَرِيمَنا یا اُمّاهُ وَاللهِ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ اَبانا ای مادر
بخدا قسم که حق ما را انکار کردند و جمعیت ما را متفرق نمودند و ما را اسیر نمودند ای مادر بخدا قسم که
پدرم حسین را کشتند همینکه این را گفتم فرمود وَ كُفِّي يا سُكَيْنَةُ صَوْتَكِ فَقَدْ اَحْرَقْتِ كَبِدي وَ قَطَعْتِ نِياطَ
قَلْبي ای سکینه بس است که تو جگر مرا سوختی و دل مرا پاره پاره کردی ای سکینه این پیراهن پر خون پدرت
با منست از من دور نمیشود تا خدا را ملاقات کنم و شکوه کنم در نزد او پس از خواب بیدار شدم و
بروایتی یزید ملعون اعتنائی بان ننمود و بروایتی آن ملعون طپانچه بر روی نحس خود زد و گفت مرا
چکار با قتل حسین ع بود و آنچه هند زوجه یزید دید این بود که شبی در خواب دیدم که دری از آسمان گشوده شد
فوج فوج ملئکه نازل میشدند و بزیارت سر مطهر سید الشهدا می آمدند و میگفتند اَلسَّلامُ
عَلَيْكَ يا اَبا عَبْدِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ در این اثنا دیدم ابری از آسمان بزیر آمد و در آن
مردان بسیاری بودند در میان ایشان مردی بود در نهایت صباحت و نور چون بزمین رسید دوید
تا آنکه خود را بر روی آن سر مطهر انداخت و دندانهای او را میبوسید و میفرمود یا وَلَدي قَتَلُوكَ
اَتُراهُمْ ما عَرَفُوكَ وَ مِنْ شُرْبِ الْماءِ مَنَعُوكَ ای فرزند ارجمند تو را کشتند مگر تو را نشناختند و تو را از
آب منع کردند ای فرزند منم جد تو رسول خدا و اینست پدر تو علی مرتضی ع و اینست برادر تو حسن ع و عم تو
جعفر و عقیل و اینست حمزه و عباس که بزیارت تو آمده اند و یک یک اهلبیت خود را میشمرد هند میگوید
هراسان و ترسان از خواب بیدار شدم چون بنزد آن سر مطهر رفتم دیدم که نور از آن باسمان میرفت رفتم
که یزید را بیدار کنم و بر خواب خود مطلع نمایم او را در جای خود نیافتم چون تجسس کردم او را دیدم در حجره
تاریکی نشسته رو بدیوار کرده و میگوید مرا چکار بود با حسین ع و هم و غم بسیار از او مشاهده کردم
چون خواب خود را بجهت او نقل کردم غم و بیم او مضاعف شد و جوابی نگفت چون صبح شد اهلبیت را مخیر کرد
میان رفتن مدینه را با جوائز سنیه و ماندن در شام با عزت و احترام ایشان گفتند که اولا میخواهیم
که ما را مرخص کنی که ندبه و نوحه نمائیم بر کشته خود که ما را مهلت نوحه و گریه نداده اند پس یزید امر کرد

تا خانهای چند بجهت ایشان خالی کردند تا ایشان مشغول تعزیه و نوحه کردند چون مردم یافتند
که آن ملعون اسیرانرا رخصت تعزیه داری داده زنی از بنی هاشم و قریش نماند مگر آنکه جامهای سیاه پوشیدند
و با غریبان کربلا و اسیران محنت و جفا هم زبان گشتند و بر مظلومان کربلا ندبه و نوحه بلند کردند چنانچه
نقل شده تا هفت روز مشغول بعزاداری بودند با اینکه در روایت دیگر نقلست تا در آن بلد بودند
شب و روز مشغول بگریه و نوحه بودند و در بعضی از روایات هستکه در آن اوقات آن ملعون فی الجمله از
غضب و عداوت فرود آمده بود چاشت و شام نمیخورد مگر آنکه جناب سید الساجدین را بر خوان خود
حاضر مینمود ابو مخنف نقل کرده که روزی امر کرد که زنان اهلبیت بروند در خوانه پلیدش چون
اسیران اهلبیت و زنان ایشان داخل خوانه آن ملعون شدند و زنان یزید و دختران معویه و آل ابی
سفیان نظر بر دختران فاطمه افتاد همگی زیورهای خود را انداختند و زینتهای خود را از خود دور کردند
و صدا را به ندبه و نوحه و شیون برکشیدند و همگی گریه کنان و شیون کنان باستقبال اسیران رفتند
آه آه دختران امیر المؤمنین را چون نظر بر دختران بنی سفیان افتاد زر و زیور ایشان را دیدند و
قصرهای ایشانرا ملاحظه و مشاهده کردند اسیری و دربدری و برهنگی خود را متذکر شدند اشک
دیدهای خود جاری نمودند تا سه روز در خانه واده یزید عزاداری سید الشهداء مینمودند ایزید
يُرْفَلُ فِي الحَرِيرِ تَجَبُّراً وَحُسَيْنٌ فِي حَرِّ الشُّمُوسِ مُضَيَّعٌ ایا رواستکه یزید جامهای حریر و دیباج پوشیده
در کمال تجبر و تکبر بر سریر سلطنت متمکن باشد و بدن مطهر منور حسین برهنه در میان آفتاب
افتاده باشد وا ویلاه وَبَنَاتُ هِنْدٍ فِي القُصُورِ تَنَعَّمَتْ وَبَنُو البَتُولَةِ فِي البَرَارِي جُوَّعٌ ایا رواست
که دختران هند در قصرهای زرنگار بنعمت مشغول باشند و دختران فاطمه را گرسنه در بیابانها
بگردانند مِثْلَ السَّبَايَا بَلْ أَذَلَّ تُشَقُّ مِنْهُنَّ الخِمَارُ وَيُسْتَبَاحُ البُرْقَعُ فَمُصَفَّدَةٌ فِي قَيْدِهِ لَا يُفْتَدَى وَ
كَرِيمَةٌ تُسْبَى وَقُرْطٌ يُنْزَعُ آه ایشانرا مثل اسیران دستگیر کردند بلکه ذلیل تر از هر اسیری نمودند
زیرا که مقنعه و خمار از روی ایشان ربودند و گوشوارها از گوش ایشان بیرون کردند و ایشانرا با
اینهمه در قید انداختند خاموش ای محتشم بی ادب که دل سنگ آب شد مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
کاتب گوید امید بشر فاطمه با چشم اشکبار گوید که خوانه ام زجفاها خراب شد خونین جگر حسین
بیاید بروز حشر گوید علی اصغر زارم کباب شد چون ختم انبیا که زاحوال اهلبیت گوید کجا است آنکه
بدینا کباب شد مجلس چهاردهم در بیان کیفیت ورود اهل بیت و اسیران بمدینه مشرفه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى المَصَائِبِ الفَادِحَاتِ وَالفَوَادِحِ الجَارِيَاتِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ أَشْرَفِ
الكَائِنَاتِ وَأَزْهَرِ النُّجُومِ العَالِيَاتِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الشُّمُوسِ الضَّاحِيَاتِ وَالبُدُورِ الضَّائِيَاتِ سِيَّمَا

عَلَى قُرَّةِ عَيْنِهِ وَشِبْلِهِ صَاحِبِ المِحَنِ الهَائِلَاتِ وَالفِتَنِ الجَارِيَاتِ الَّتِي لَمْ يُسْمَعْ بِمِثْلِهَا فِي القُرُونِ الخَالِيَاتِ وَلَمْ
تَرَ نَحْوَهَا عَيْنٌ فِي الأَيَّامِ السَّالِفَاتِ صَاحِبِ الدُّمُوعِ الهَاطِلَاتِ وَالعُيُونِ السَّاهِرَاتِ وَالبُطُونِ الضَّامِرَاتِ
وَالقُلُوبِ الصَّادِيَاتِ وَالشِّفَاهِ الذَّابِلَاتِ وَالأَفْوَاهِ اليَابِسَاتِ وَالأَكْبَادِ الظَّامِيَاتِ وَالدِّمَاءِ الجَارِيَاتِ
وَالجُرُوحِ الصَّاهِيَاتِ وَالنُّحُورِ الدَّامِيَاتِ وَالأَبْدَانِ البَالِيَاتِ وَالأَجْسَامِ العَارِيَاتِ الَّذِي أَحَاطَتْهُ
الكِلَابُ العَاوِيَاتُ وَالسِّبَاعُ الضَّارِيَاتُ بِالسُّيُوفِ البَاتِرَاتِ وَالسِّهَامِ النَّافِذَاتِ فَيَا لَيْتَ لِفَاطِمَةَ وَ
أَبِيهَا عَيْناً تَنْظُرُ إِلَيْهِ وَهُوَ مَطْرُوحٌ عَلَى الأَرْضِ كَالوَعْرِ قُرْبَانُهُ السِّهَامُ النَّافِذَاتُ وَعِوَانُهُ السُّيُوفُ
القَاطِعَاتُ طِبَابُهُ الرِّمَاحُ الطَّاعِنَاتُ وَدَوَاؤُهُ الدِّمَاءُ الجَارِيَاتُ كَفَانُهُ عَبِيرُ السَّافِيَاتِ نَدَابُهُ
البَنَاتُ الحَائِرَاتُ شَيَّاعُهُ الأَرَامِلُ البَارِزَاتُ تَرْضُضُهُ الخُيُولُ العَادِيَاتُ وَتَسْفُوا عَلَيْهِ الرِّيَاحُ
السَّافِيَاتُ وَهُوَ سَلِيلُ خَيْرِ البَرِيَّاتِ وَخَلِيفَةُ بَارِي المَوْجُودَاتِ فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى مَنْ أَسَّسَ هٰذَا
وَمَنْ بَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ وَخَتَمَ ظُلْمَهُ وَعُدْوَانَهُ لَعْنَةً مُتَّصِلَةً دَائِمَةً بَاقِيَةً مَا بَقِيَتِ الأَرَضُونَ وَالسَّمٰوَاتُ
وَأَشْرَقَتِ البَارِقَاتُ وَبَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ العَزِيزِ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا
لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفْ فِي القَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً ترجمه آیه شریفه اینستکه کسیکه کشته شد از
روی ظلم قرار دادیم از برای ولی او سلطنتی و تسلطی در کشتن قاتل او پس باید اسراف نکند در قتل بدرستیکه
او یاری کرده شده است و این حکمیست عام که کسانیکه مظلوم کشته میشوند ولی ایشانرا تسلطی میباشد
بسلطنت الهیه در قتل قاتل او و او منصور میباشد از جانب خدا اگر بدار نشاء قصاص کرد حق
خود را باز یافت نمود که هیچ و الا در ایام رجعت حق او خواهد گرفت چنانچه از ابی ابرهیم موسی بن جعفر
علیه السلام روایت شده است که فرمودند که چون نفوس رفته است و لیکن روز قیامت هر انسان البته
بر خواهند گردید آن نفسها ئیکه رفته اند کشته شده اند و هر آینه البته قصاص خواهند نمود در روز رجعت
برکردند و کسیکه او را عذاب کرده مانند همان عذاب قصاص میکند بطالمش را و کسیکه بغیظ آورده باشد
بغیظ آوردن قصاص میکند و کسیرا که کشته باشند بکشتن قصاص میکند و اعدای ایشانرا بر میگردانند تا
خون خود را از ایشان بگیرند و بعد از آنکه قصاص کردند و حق خود را گرفتند سی ماه زندگی میکنند پس همه
در یکشب میمیرند در حالیکه خون خود را گرفته باشند و نفوس ایشان شفا یافته باشد و اعدای ایشانرا
مصیر بعذاب آتش باشد پس بعد از این در موقف حساب در برابر خداوند عالم حقوق خود را از ایشان میگیرند
و چنانچه مذکور شد اگرچه آیه شریفه عام است و لکن حضرت باقر ع میفرمایند که این آیه نازل شده است در
حق حسین بن علی ع چنانچه عیاشی از جابر بن عبد الله روایت کرده است که حضرت باقر ع فرمود مَنْ قُتِلَ
مَظْلُوماً حسین بن علی است که کشته شد در حالیکه مظلوم بود و ما اولیای او و چون قائم ما قیام نماید
طلب میکند خون او را پس اینقدر میکشد که میگویند اسراف کرد در کشتن و فرمود که مراد از مقتول در این

شریفه حسین است و لی قائم علیه السلام است و اسراف در قتل اینستکه غیر قاتل او را بکشد و او ست منصور
بدرستیکه دنیا زایل نمیشود حتی اینکه یاری کند او را مردی از آل پیغمبر صلعم که زمین را پر از عدل و داد نماید هم چنانکه
پر از ظلم و جور شده باشد و در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که راوی گفت پرسیدم از حضرت صادق ع
از این آیه فرمود این آیه نازل شده است در حق حسین ع لو قتل اهل الارض به ما کان مسرفا اگر همه اهل زمین
را بکشد بعوض خون حسین ع هر اینه اسراف نمیباشد و از این تفسیر مستفاد میشود که انحضرت لا یسرف را بصیغه
نفی گرفته اند و حاصل معنی این میباشد که سلطنت دادیم ما ولی این مقتول را پس اسراف نمیکند در قتل هرچند
گروه بسیار را بکشد زیرا که این خون مثل سایر دماء نمیباشد بلکه خونیستکه اگر اهل عالم بعوض آن تلف شوند
اسراف نیست بلکه اگر همه عالم بعوض آن سرنگون گردد جا دارد زیرا که این خون کمتر از خون ناقه صالح نیست که
بعوض آن چند هزار نفر هلاک شدند و کمتر از خون یحیی نیست که هفتاد هزار نفر بعوض آن کشته شدند و این معصیت
کوچکتر از معصیت قوم لوط نبود که خدا شهر ایشانرا سرنگون کرد و سهلتر از معصیت اصحاب سبت
نبود که گروهی بعوض آن هلاک گردیدند ای والله لا اسراف فی القتل اگرچه اهل ارض را بعوض آن تلف کنند
و ظلمی نیست بر کسیکه مباشر قتل نباشد زیرا که صاحب الامر صلوات الله وسلامه علیه حکم او بر باطن است
مانند احکام معلم موسی نه مانند حکم بر ظاهر باشد که غیر از مباشر دیگری را شریک در قصاص نداند و در
اخبار هست که فرموده اند الا وان الراضین بقتل الحسین شرکاء قتله اگاه باشید که کسانیکه راضی بکشتن
حسین ع همه شریکند در خون انحضرت پس اولاد قاتلان او که راضی بودند بکشتن او بلکه همه کسانیکه باین امر
راضی بودند و شادی میکردند از کشتن انحضرت همه شریکند در خون او و عن قریب که ولی او قیام
مینماید با ملئکه مقربین و ندای یا لثارات الحسین ع کنان همه را خواهند کشت کلینی از حضرت صادق ع
روایت کرده است در تفسیر این آیه شریفه وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین
فرمود مراد از این دو مرتبه فساد یکی قتل علی بن ابیطالب است و دیگری زخم زدن بر امام حسن ع
زدند و لتعلن علوا کبیرا و طغیان خواهید کرد طغیان عظیمی فرمود مراد از آن کشتن حسین است که از همه
فسادها عظیمتر و از همه طغیانها بزرگتر میباشد فاذا جاء وعد اولیهما فرمود یعنی چون بیاید زمان
نصرت خون حسین ع بعثنا علیکم عبادا لنا فجاسوا خلال الدیار بر می انگیزانیم گروهی از بندگان خود را که
تجسس میکنند در میان بلاد فرمود ایشان گروهی هستند که قبل از خروج صاحب الامر ع ظاهر میشوند
و صاحب خونی از آل محمد را نمیگذارند مگر آنکه میکشند وکان وعدا مفعولا فرمود مراد از آن خروج
و ظهور قائم است و در حدیث دیگر وارد شده استکه در وقتیکه مظلومترین عالمیان بر زمین افتاده
بود هرچند استغاثه میکرد کسی بدادش نمیرسید روحی له الفداء ملائکه آسمانها بگریه در آمدند و عرض
کردند الهی بفرزند دختر پیغمبر تو اینظلمها میکنند و تو میبینی و میدانی و تو آنکه در کمین ستمکارانی

رسید که ای ملائکه نظر کنید بجانب راست عرش چون نظر کردند شخصی را دیدند ایستاده است مشغول
نماز است ندا رسید که باین انتقام خواهم کشید از برای او ای ملئکه بعوض خون یحیی کشتم هفتاد هزار
کس را و زود باشد که انتقام کشم بدست قائم آل محمد بعوض خون حسین ع از بنی امیه و بکشم از ایشان هفتاد
هزار و هفتاد هزار کس را و در آخرت ایشانرا عذاب عظیم فرمایم و در حدیثیکه از مفضل بن عمر روایت شده
استکه او از حضرت صادق ع روایت کرده است در کیفیت ظهور صاحب الامر و احوال انحضرت و این حدیث
حدیث بسیار طویلی استکه در مجلد غیبت از بحار و غیره مذکور است و در ان سؤالات غریبه کرده و
جواب فرموده اند میفرماید بعد از انکه انحضرت ظاهر میشود در مکه و از انجا انصار او بدور او جمع
میکنند و ملئکه و نجباء جن با او بیعت میکنند و نقباء از انس با او بیعت میکنند و اهل مکه دعوت
میکنند با او بیعت میکنند و بر ایشان خلیفه میکند یکی از اهل بیت خود را و از انجا میاید بدار الهجره
مابین کوفه و نجف و امور غریبه چند بیان فرمودند پس فرمودند از انجا میرود بسوی مدینه چون
بمدینه رود امر عجیبی چند در مدینه از او ظاهر شود که باعث سرور مؤمنین و حزن کافرین گردد و از انجا
فرمودند پس سید حسنی ظهور نماید و با او بیعت کند پس بدمشق رود بطلب سفیانی و او را بر طرف
نماید فرمود پس ظاهر شود حسین بن علی با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر از کسانیکه در نجد
شهید شدند فیا لک عندها من کرة زهراء ورجعة بیضاء پس بیرون نماید صدیق امیر المؤمنین
و قبه نورانی سفیدی که در نجف از برای او برپا میشود و رکنی از آن در نجف میباشد و رکنی در صنعاء
یمن و رکنی در مدینه طیبه و رکنی در هجر گویا نظر میکنم و میبینم مصابیح و قندیلهای انرا که در میان اسمان
و زمین روشنی میدهد زیاده از روشنی آفتاب و ماه در انوقت ظاهر و باطن هر کس ظاهر شود
یوم تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید پس فرمود
حضرت صادق ع ثم یظهر السید الاجل رسول الله فی انصاره والمهاجرین الیه ومن امن به وصدقه
واستشهد معه پس ظاهر میشود سید اجل دانای بزرگوار و ختم انبیاء پیغمبر خدا با انصار و مهاجرین
و کسانیکه باو ایمان اورده اند و تصدیق باو نموده اند و با او شهید شده اند و حاضر مینمایند کسانی را
که او را تکذیب کردند یا شک در نبوت او داشتند و کسانی را که کافر شده اند باو و رد کردند او را و گفتند
که او ساحر و کاهن است و مجنون و معلم و شاعر است و از خواهش نفس سخن میگوید و کسانیکه با او محاربه و
معانده کردند تا انکه قصاص کند ایشانرا بحق و تا جزا داده شوند ایشان بکردههای خود و مجموع انچه مذکور
شد از مکذبین و شاکین و غیر از زمان ظهور انحضرت تا وقت ظهور مهدی که در عصر هر امامی و در هر دوری
هم حاضر میشوند تا سزای ایشان بایشان برسد تا تاویل این ایه ظاهر شود ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما

تا اخر ایه وظاهر ترجمه این شریفه اینستکه میخواهیم واراده کرده ایم که منت گذاریم بر کسانیکه ضعیف شمرده شده اند در زمین وبگردانیم ایشانرا ائمه وایشانرا وارث گردانیم در زمین وهمه زمین را بتصرف ایشان در اوریم وبنمائیم فرعون امت وهامانرا مفضل گفت ای سید من کیست فرعون وهامان حضرت فرمود اول وثانی مفضل گفت ای سید من رسول خدا وامیر المؤمنین با ایشان همگی میباشند فرمود لابد است اینکه ایشان گام زنند جمیع زمینهارا ای والله حتی ماورای قاف را بلی بخدا قسم که ایشان طی مینمایند ظلمات را وقعر دریاهارا تا انکه جای قدمی نمیماند مگر انکه طی مینمایند انرا ودین خدا را در ان اقامه مینمایند وگویا می بینم که ما معاشر ائمه در برابر جد خود رسول خدا شکایت میکنیم بسوی او انچه بما رسید از امت بعد از او واز اینکه مارا تکذیب کردند ومارا سب ولعن کردند وتخویف بقتل کردند وانچه کردند با ما ولاة وحکام جور از اینکه مارا از حرم جد ما بیرون کردند ومارا در حبس انداختند وبزهر شهید کردند پس در ان وقت پیغمبر بگریه در می اید ومیفرماید ای فرزندان نازل نشد مگر انچه بجد شما وارد شد پیش از شما پس حضرت فاطمه زهراء ع بر میخیزد وشکایت مینماید از فلان وفلان ومیگوید ای پدر فدک را از من گرفتند ودر مجمع مهاجر وانصار رفتم وحق خود را طلب کردم واحتجاج کردم احتجاج مرا رد کردند وصحیفه که تو نوشته بودی از برای من در باب فدک بیرون اوردم در میان مهاجر وانصار وقریش علی رؤس الاشهاد انرا گشودند واب دهن بر وانداختند وانرا پاره کرد پس با چشم گریان ودل بریان وحزن فراوان با قلق واضطراب بر زمین کرم روان شدم وبر سر قبر تو امدم وشکایت ایشانرا بتو کردم حضرت صادق ع فرمودند که شکایت فاطمه و قصه فرستادن اول خالد وقنفذ وفلانرا وجمع کردن او مردم را از برای بیرون اوردن امیر المؤمنین ع شکایت میکند از اینکه انملعون فریاد میزد که یا علی بیرون بیا بسوی بیعتی که مسلمین اجتماع کردند بران والا ترا میکشم وفضه رفت وگفت امیر المؤمنین ع مشغول است ایشان هیزم جمع کردند ودر خانه ولایت را سوختند وشکایت میکند فاطمه از اینکه میگوید من امدم در پشت در وخطاب کردم ای عمر وای بر تو این چه جرائتیست که بر خدا ورسول کردی ایا میخواهی نسل پیغمبر را بر طرف کنی ونور خدا را خاموش کنی عمر گفت کفی یا فاطمه ساکت شو ای فاطمه نه محمد حاضر استکه بداد تو رسد نه ملئکه امر ونهی میاورند علی هم مثل یکی از مسلمین است یا بیرون اید بعهد بیعت یا انکه همه شما را میسوزانم پس گفت خداوندا بتو شکایت میکنم فقدان رسولترا وارتداد امت را ومنع کردن ایشان حق ما را عمر گفت دعی یا فاطمه حمقاة النساء ای فاطمه سخنهای احمقانه زنانرا بگذار نبوت وخلافت از برای شما جمع نمیشود پس اتش بچوب در گرفت قنفذ دست را او درد که در را باز کند پس با کاه ان ولد الزنا تازیانه بر بازوی شریف فاطمه زد که سیاه شد وورم کرد ولگدی بر در زد ودر بر شکم فاطمه خورد وبنحوی بر او تاثیر کرد که شکمش بدرد امد وفرزند نا تمامش سقط گردید وچنان طپانچه بر او زدند که جای ان باقی بود وظاهر شد پس صدا را بگریه

شکایت کردن فاطمه علیها السلام بپیغمبر

بلند

بلند کرد وفرمود وا ابتاه وا رسول الله دختر ترا تکذیب میکنند ومیزنند وطفل شکم او را میکشند پس امیر المؤمنین غضبناک امد وچشمهایش سرخ شده بود عبای خود را بر سر فاطمه گرفت واو را بر سینه خود چسبانید وفرمود ای فاطمه پدرت رحمة للعالمین بود مبادا که سر را برهنه کنی ومو را پریشان نمائی واز دست امت شکوه کنی اگر چنین کنی نه مسلمانی میماند نه کافر ونه تابعان پیغمبران پیش جنبنده بر روی زمین نمیماند وپرنده بر روی هوا نمیماند مگر انکه همه هلاک میشوند پس فرمود ای پسر خطاب بیرون رو پیش از انکه تیغ بر کشم وهمه امت را بکشم پس ایشانرا بیرون کرد پس حضرت فریاد زد یا فضه مولاتک فاقبلی منها ما تقبله النساء فقد جائها المخاض من الرفسة ای فضه متوجه سیده شو که فرزندش ساقط میشود واز ان لگد او را درد عارض شده پس ان طفل از فاطمه ساقط شد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود ملحق میشود بجد بزرگوارش رسول خدا وشکایت میکند بسوی او پس شکایت میکند فاطمه از تقاعد امت از یاری ایشان با اینکه امیر المؤمنین ع در شب فاطمه ع را وحسن وحسین را وزینب وام کلثوم را که همه جگر گوشگان پیغمبر ص بودند بر میداشت وبدر خانهای مهاجر وانصار میرفت وایشانرا موعظه میکرد ویاری او را ایشانرا عهدی که با خدا ورسول کردند بر ولایت او در چهار موطن همگی او را وعده نصرت میدادند در روز چون روز میشد کسی بیاری ایشان نمی امد فرمود حضرت صادق که پس بر میخیزد امیر المؤمنین ع وشکایت میکند در خدمت پیغمبر محنتهای عظیمه را که بعد از پیغمبر باو رسید ومیکرد بیان فرمود تا اینکه گفت میفرماید احتملت یا رسول الله ما لم یحتمل وصی نبی من سایر الاوصیاء حتی قتلونی بضربة عبد الرحمن بن ملجم متحمل شدم یا رسول الله انقدر از محن ومصائب که هیچ وصی پیغمبری از سایر امتها متحمل نشده تا انکه اخر مرا بضربت پسر ملجم کشتند ای مفضل پس میخیزد حسن ع بسوی جد خود ومیگوید یا جداه با پدرم امیر المؤمنین ع بودم در دار هجرة او در کوفه تا انکه او را شهید کردند مرا وصی خود گردانید چون خبر شهادت پدرم بمعاویه رسید زیاد را با صد وپنجاه هزار مقاتل بکوفه فرستاد وامر کرد که مرا وبرادرم حسین ع را وسایر برادرانم واهلبیت وشیعیان را بگیرد واگر ابا کنیم سر ما را بسوی او فرستد پس من بیرون امدم بسوی مسجد وبر منبر رفتم ومردم را موعظه کردم واز فتنه ترسانیدم پس بسوی جهاد خواندم پس هر چند از ایشان جواب خواستم کسی مرا جواب نداد مگر بیست نفر پس هر چند براست وچپ نظر کردم بجز ایشان کسی را ندیدم پس گفتم مرا تاسی میباشد به پیغمبر خدا ص که خدا را بندگی کرد در ستر وپنهانی وسی ونه نفر ناصر داشت تا اینکه چون بچهل نفر رسید اظهار کرد امر خدا را واگر منهم بعدد ایشان ناصر میداشتم جهاد میکردم حق جهاد را پس ایشانرا نفرین کردم واز منبر فرود امدم پس مردم بسوی زیاد امدند وسوء افعال معویه وزیاد را بمن شکایت کردند وگفتند که ایشان زنان واطفال ما را کشتند ومسلمین را غارت کردند واسیر نمودند

کفتم بایشان که شما را وفائی نیست لشکر برا با ایشان فرستادم و کفتم عهد مرا خواهند شکست و بمعویه ملحق
خواهند شد و چنان شد که کفتم پس حضرت صادق فرمود فیقوم الحسین مخضباً بدمه هو و جمیع من قتل
پس بعد از انکه امام حسن شکوه خود را تمام میکند ناکاه بر میخیزد حسین ع با شهدائیکه در پیش روی او
شهید شدند با بدنها خون الود و اعضاء در خون غلطیده همینکه پیغمبر خدا نظر بر فرزندش میافکند
و بدن بخون رنکینش را می بیند بکریه بدر می اید و جمیع اهل اسمانها و زمین بکریه در میایند و تصرخ
فاطمة فتزلزل الارض و من علیها چون فاطمه نظر بر بدن غرق بخون فرزند می افکند بخروش در میاید
و چنان نعره میزند که زمین و انچه بر روی زمین است بتزلزل در میاید و امیر المؤمنین ع و حسن در
جانب راست پیغمبر باشند و فاطمه در جانب چپ و حمزه سید الشهداء در جانب راست حسین و جعفر طیار
در جانب چپ با این هیئت میاید در نزد رسول خدا پس جناب پیغمبر ص او را بر سینه می چسباند و میفرماید
یا حسین فدیتک قرة عیناي و عیناك فیك فدای تو شوم ای حسین ع غم مخور که روشنی دیده من و روشنی
دیده تو در تو میباشد پس خدیجه دختر خویلد با فاطمه مادر امیر المؤمنین می ایند و محسن شهید سقط
شده را بر روی دست کرفته می اورند شیون کنان و نعره زنان فاطمه میکوید هذا یومکم الذی کنتم توعدون
امروز روز وعده شما است مفضل میکوید که پس حضرت صادق ع انقدر کریست که ریش مبارکش از اب
دیده اش تر شد پس فرمود لا عین لا تبکی عند هذا الذکر چشمی نیست که نزد یاد کردن این مصیبت کریان
نکردد مفضل نیز بکریه در امد و کریه بسیاری کرد پس عرض کرد یا مولای ما فی الدموع ای مولای من چه
ثواب دارد کریه یعنی چه ثواب میباشد از اشکهائیکه در این مصیبت ریخته میشود حضرت فرمود ما لا یحصی
انقدر منافع دارد و حسنه در ان است که احصا نمیتوان کرد مفضل میکوید که حضرت صادق فرمود که
در انوقت فاطمه بر میخیزد و رو بدرکاه کبریائی میاورد و میکوید اللهم انجز وعدك و موعدك لی فیمن
ظلمنی و غصبنی و ضربنی و جزعنی بثکل اولادی خداوندا بوعده خود وفا کن و داد مرا بکیر از کسانیکه ظلم کردند
بر من و غصب کردند حق مرا و مرا زدند و اولاد مرا کشتند و مرا در مصیبت اولادم مصیبت زده کردند فرمود
پس بکریه در می ایند ملائکه هفت اسمان و حمله عرش و سکان اسمان و هر که در دنیا ست و هر چه در تحت الثری
میباشد و همکی ناله میکنند بسوی خدا و میخروشند بدرکاه الهی پس نمیماند احدی از کسانیکه با ما مقاتله
کرده اند و بر ما ظلم کردند و کسانیکه راضی بودند بانچه بر ما رسید الا قتل فی ذلك الیوم الف قتلة مکر انکه
در ان روز هزار مرتبه او را میکشند و حدیث بسیار طولانی است و موضع حاجت نیز اختصار ذکر یافت این جماعت
بر خود ستم کردند و امر خود بسیار دشوار کردند و عذاب خود را سخت کردند بهای نشان نور خدا را اطفا
نمودند و هوی دوستی را فراموش کردند ندانستند که انچه کردند ظهور ایشان بیشتر و سعادت ایشان زیادتر و مرتبه
ایشان بلندتر شد و از برای خود مهیا کردند عذاب دایم و لعن سرمدی را و غضب خدا و رسول را و نمیدانستند

کردوستان

که دوستان خود را نصرت خواهد نمود و این عذابها که سهل است عذاب عظیم عذاب اخرت که
بجهة ایشان مهیا شده و فضیحت و رسوائیست که خداوند جلیل در مقام باز خواست بر اید و این خون خون نیست که
خداوند ولی انست چنانچه حضرت صادق میفرماید ذاك الدم یطلبه الله این خون نیستکه خدا طلب میکند او را
هنکامه عظیم و رسوائیستکه در صحرای محشر حسین ع با سر بریده بر کف دست و شهدای کربلا با بدنهای غرقه
بخون بصحرای محشر ایند غلغله در صحرای محشر افتد فاطمه زهراء چنان خروش بر اورد که عرش بتزلزل در
اید نظم جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند دست عتاب حق
بدر اید ز استین چون اهل بیت دست باهل ستم زنند از صاحب حرم چه توقع کنند باز ان ناکسان
که تیر بصید حرم زنند پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل شوید غبار کیسوش از اب سلسبیل
با اینعمل جواب چکویند روز حشر با اینکه شاهد است بکار جبرئیل ای کاش ظلمی نکردند و کم اسوی
در اسلام برپا نکردند و کم فتنه و فسادی در عالم نکردند دل پیغمبر خدا را بدرد اوردند دیده مقربان
خدا را اشکبار کردند و ملائکه عرش را عزادار کردند کسی را کشتند که تا قیامت ملائکه بر او میکریند و تا
حشر عالمیان بر او میسوزند دلداری یکانه رسول الله را کشتند و نو باوه فاطمه زهراء را پاره پاره کردند
و پاره تن پیغمبر را شهید کردند حبیب خداوند اکبر را سر بریدند خدا رحمت کند فاضل سید مهذب طباطبا
که میفرماید اأمن القوم قدیما ام هم کفروا من بعد ایمانهم لو انهم شعروا اینجا عنان را قلم ایمان
بخدا و رسول نیاوردند یا اکر ایمان ظاهری قبول کرده بودند بعد از پیغمبر ص مرتد شدند و از دین اسلام
بکلی رو بر کشتند چنانچه صریح اخبار است قد حاربوا المصطفی فی حرب عترته لو انهم فی حربه ابدوا
چکونه ایمان به پیغمبر داشتند حال انکه با پیغمبر محاربه کردند و شمشیر بر روی پیغمبر کشیدند و حرب ایشان
حرب پیغمبر است چنانچه فرموده حربك حربی و سلمك سلمی و اکر یاوری میافتند با خود پیغمبر ص حرب
میکردند چنانچه در ابتدای اسلام کردند لا کان یبرح هم سلطانه ملك و لا لمنبر الساعی لها ابدا
هرکز نبود که بزرکی از بزرکیش دست بردارد و از و منکر دست از مقصودش بدارد مکر انکه با ضطرار
دستش را کوتاه کنند مهما نسیت فلا انسی الحسین و قد کرت علی قتله الاذواج و الزمرا کر تو فراموش
کرده لکن من هرکز فراموش نمیکنم حسین ع را که دور او را کرفته بودند افواج کفر و اسنان لشکر ضلال و از
هر جهة حمله میکردند کم قام فیهم خطیبا منذرا و لکم اذا اغنت الایات و النذر چه بسیا خطبهای
شافیه که خواندند و مواعظ وافیه که کرد ایشان را و چه قدر ایات الهیه که بر ایشان خواند ایشان مطلقا
اصلا از مواعظ الهیه ان حجة الله و خلیفه رسول الله که سنک را اب میکرد نا تاثیر نکرد و فایده نبخشید قال
انسبونی فجدی احمد و سلوا ما قال فی و لم یکذبکم الخبر چون دید موعظه اثر نمیکند فرمود ایا برای شما
یا انکه نمیشناسید منم فرزند محمد مصطفی منم جکر کوشه فاطمه زهراء منم نور دیده علی مرتضی منادی

أُمِّي الزَّهْرَاءُ وَأَبِي الْمُرْتَضَى وَرَسُولُ اللهِ جَدِّي أَيُّهَا الْقَوْمُ ارْحَمُونِي ندا میکرد که مادرم فاطمه است و پدرم
علی مرتضی است و جدم رسول خدا است ای قوم بجهت خاطر جدم و پدر و مادرم بر من رحم کنید و سؤال
کنید که پیغمبر صلعم در حق من چه فرموده است آیا نمیدانید که فرمود حُسَیْنٌ مِنِّی وَأَنَا مِنْ حُسَیْنٍ آیا منم مورد
حسین از من است و من از حسین یا نه دَعَوْتُمُونِي لِنُصْرَتِي أَيْنَ نُصْرَتُكُمْ وَأَيْنَ مَا خَطَّتْهُ الْأَقْلَامُ وَالزُّبُرُ خواندید
مرا که یاری کنید مرا کو یاری کردن شما و چه شد نامهائیکه بمن نوشتید که با شمشیرها از برای تو مهیا
میباشد آیا این یاری شما است که دور مرا گرفته اید و خون مرا میریزید حَلَأْتُمُونَا عَنِ الْمَاءِ الْمُبَاحِ وَقَدْ
أَضْحَتْ تَنَاهَلُهُ الْأَوْغَادُ وَالْغُمُرُ آبرا که بر همه کس مباح است از ما منع کردید و حال آنکه وحوش و طیور
از او میاشامند هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُ الْآلَ عَنْ ظَمَأٍ بِشَرْبَةٍ مِنْ نَمِيرٍ مَا لَهَا خَطَرٌ آیا فریادرسی هست که
بشربتی از آب ما را فریادرسی نماید و ما را از تشنگی خلاص نماید بشربت آبیکه بهائی ندارد هَلْ يُرْحَمُ
الطِّفْلُ الرَّضِيعُ فَقَدْ جَفَّ الرِّضَاعُ وَمَا لِلطِّفْلِ مُصْطَبَرٌ آیا رحم کننده هست که بطفل شیرخوار مرا
رحم نماید و شربت آبی باو بدهد که شیر از پستان مادرش خشک شده و او را طاقت صبر نیست هَلْ
مِنْ نَصِيرٍ مُحَامٍ أَوْ أَخِي حَسَبٍ عَنِ النَّبِيِّ فَمَا حَامُوا وَلَا نَصَرُوا آیا یاوری هست یا حمایت کننده هست آیا
صاحب حسبی بهم میرسد که بفریاد رسد بنماید حرمت پیغمبر را که اینجماعت حمایت پیغمبر نکرده و یاری او نکردند
تِلْكَ الرَّزَايَا لَوْ أَنَّ الْقَلْبَ مِنْ حَجَرٍ أَصَمٍّ كَانَ لِأَدْنَاهُنَّ يَنْفَطِرُ این مصیبتها مصیبتی چند میباشد
که کوه های از آهن دلها را میشکافد اگرچه سخت باشد این دلها از سنگ خواره بدانکه اینگروه بر آنحضرت
ظلم کردند علاوه بر آن انتقاماتیکه در قیامت و زمان رجعت از ایشان کشیده خواهد بحمد الله در
این دنیا نیز از ایشان کشیده شد یا بتیغ آبدار بدار البوار شتافتند یا ذلیل و خوار گردیدند یا مبتلا شدند بکوری
و پیسی و شلی و دیوانگی و سایر دردها و مرضها و نکبتها مبتلا بودند تا بجهنم واصل شدند عبد الله
بن رباح میگوید کوری را دیدم ازو سؤال کردم سبب کوری تو چیست گفت من در کربلا بودم و لکن جنگ نکردم
شبی در خواب دیدم شخص مهیبی را که بنزد من آمد و گفت رسول الله ترا طلبیده گفتم نمیتوانم بیایم مرا کشید
تا بنزد آنحضرت برد آنحضرت را محزون و دلگیر دیدم و در دستش حربه بود و در پیش روی او نطعی گسترده
بود و ملکی ایستاده در دستش شمشیری از آتش بود و گردن آنجماعت را میزد و ایشان را میسوختند باز
زنده میشدند و آتش در ایشان میگرفت و ایشان را میکشت و میسوختند هم چنین میگفتم السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ بخدا قسم نه شمشیری زدم و نه نیزه بکار بردم و نه تیری انداختم فرمود أَلَسْتَ كَثَّرْتَ
السَّوَادَ آیا سواد لشکر مخالف را بر فرزندم زیاد نکردی پس مرا نکشت لکن میلی از خونیکه در طشتی بود که
در نزد او بود در چشم من کشید چشمهایم سوخت چون بیدار شدم کور بودم و از اصبغ بن نباته
روایت شده که گفت مردی را دیدم از قبیله بنی دارم که رویش سیاه شده بود و او را پیش از این خوش

حکایت عبد الله بن رباح

حکایت اصبغ بن نباته

نیک

نیک روی و بسیار سفید بود پرسیدم ترا چه رسید که باین هیأت شده که نزدیکت بود ترا نشناسم
گفت جوانی را از لشکر حسین علیه السلام کشتم که هنوز ریش بر نیاورده بود و پیشانی او پینه کرده بود از کثرت سجود
شبی نمیشود که بخوابم مگر اینکه میآید و گریبان مرا میگیرد و مرا میبرد تا بجهنم می اندازد پس فریاد میزنم
و کسی از قبیله ما نیست مگر آنکه فریاد مرا میشنوند و در حدیث دیگر قاسم میگوید دیدم آنملعون را
در وقتیکه سر مطهر آنجوان را آورده بود بر اسبش سوار بود و خوشحال بود و آن سر را بر سینه اسب او آویخته
بود و آنرا چنان بلند بسته که بر زانوهای اسب میخورد گفتم به پدرم که کاش اینسر را قلیلی بلند میکرد و ریسمان
آنرا چنان می بست که این سر مطهر بر زانوی اسب نخورد و اینقدر اذیت باین نمیرسید پدرم گفت ای فرزند
آنچه صاحب این سر با او میکند عذابش زیادتر از این است زیرا که او نقل کرد بجهت من که از وقتیکه او را
کشته ام شبی نخوابیده ام مگر آنکه میآید و گریبان مرا میگیرد و میکشد و میگوید بیا بسوی جهنم و
کشاند مرا تا در جهنم می اندازد پس فریاد میزنم بنحویکه همسایگان من مطلع میشوند میگوید شنیدم
از همسایگان او که میگفتند از فریاد او نمیتوانیم بخوابیم در شب و در حدیث دیگر است که کسی نبود از کسانی
که با او محاربه کردند یا یاری کردند بر کشتن او مگر آنکه مبتلا شد بجنون و جذام و پیسی و در اولاد ایشان
ماند و اولاد ایشان نیز مبتلا باین بلیات میباشند و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده
که آل ابی سفیان حسین را کشتند پس خدا ملک را از ایشان گرفت و هشام بن عبد الملک زید بن علی را کشت
خدا ملک را از او گرفت و ولید یحیی بن زید را کشت خدا ملک را از او گرفت ای هر کس با آنحضرت بد کرد بسزای
خود در دنیا و آخرت رسید و دنیا و آخرت را بر خود تباه کرد و هر کس خوبی با او کرد خیر دنیا و آخرت را
یافت هم چنانچه زیارت او و بپا داشتن تعزیه او و اعانت زایران او و اطعام تعزیه داران و تعمیر مشهد
مقدس او علاوه بر منافع اخرویه بحسب اتفاق موجب خیر و برکت و مزید دولت و عزت و رفعت و نیکنامی
دنیا میگردد و چنانچه مجرب میباشد و اخبار بران دال است هم چنین اذیت او و اذیت قبر مطهرش و
زوار او و تعزیه دارانش علاوه بر خسران اخروی موجب خسران دنیوی میگردد چنانچه از حکایات کثیره
معلوم میشود بلکه مشاهده و محسوس میباشد از آنجمله نقل شده که معز بالله که یکی از خلفاء عباسیه
بود فرستاد و خزائن مشهد مقدس آنحضرت را برد و گفت قبر خزینه نمیخواهد سفری در پیش داشت
و همانروزها بسفر رفت یا در سفر بود و اینعمل را کرد در همان سفر خودش و پسرش کشته شدند و از
شواهد بر اینمطلب حکایت سعود بن عبد العزیز بن عبد الوهاب و تابعان ایشانست که در نجد بهم رسیدند
و طریقه را ابداع کردند و بسیاری از بلاد را قتل کردند و تسلط یافتند بر عالمی و چون باعتقاد فاسد ایشان
تعظیم قبور مطلقا جایز نبود بلکه از کفر و شرک میدانستند چون تسلط بر کربلای معلا بهم رسانیدند اهل آن بلد را
قتل و غضب نمود قریب چهار هزار نفر یا زیاده را بقتل رسانیدند و آنچه در آستانه متبرکه جناب سید الشهداء

ایضا حکایت

حکایت یکی از خلفا عباسیه

حکایت سعود وهابی

یا نیب برد و ضریح مبارک را بلکه صندوق مطهر را در هم شکست و رفت و این واقعه در غدیر هزار و
دویست و شانزده واقع گردید و تاریخش لفظ بغدیر میباشد همینکه از این سفر برگشت دولت از او برگشت
و در بجائی نرفت مگر آنکه مخذول گشت و مبتلای ببلاهای غریب شد تا عن قریب بجهنم واصل شد با آنکه سلطنتش
قوی بود مسلط شد بر ایشان قومیکه ایشان را قلع و قمع نمودند و بلاد ایشان را خراب کردند و قاعاً صفصفاً
نمودند و مجموع اولاد و عشایر ایشان زیاده از دویست نفر بمصر بردند اسیر و بعد از آنکه ده نفر از بزرگان
ایشان را به اسلامبول بردند در نزد سلطان روم و ایشان را کشت الحمد لله رب العالمین ابن قولویه
از معویة بن وهب روایت میکند که گفت در نزد حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم که مرد پیری با قد خمیده آمد
و سلام کرد آنحضرت جوابش را دادند عرض کرد یا بن رسول الله دست را بده تا ببوسم آنحضرت دستخود
را دادند دست شریف را بوسید و گریست آنحضرت فرمود که چرا گریه میکنی ای شیخ عرض کرد فدای تو شوم
صد سال میباشد که بامید دولت شما میباشم میگویم امسال است و این ماه است و امروز است و اصلاً
بکام دل خود نمیرسم اریکم مقتولین مشردین واری اعدائکم یطیرون بالاجنحة شما را می بینم که در بدر
میباشید و شما را بجور و ستم میکشند و دشمنان شما را می بینم که پرواز میکنند و هر جانب را زیر بال
گرفته اند پس چشمهای مبارک آنحضرت پر از اشک شد و گریست و فرمود یا شیخ اگر خدا ترا باقی دارد تا قائم
ما را ببینی در درجه اعلی خواهی بود و اگر مرگ ترا دریابد در روز قیامت با اهل بیت پیغمبر خواهی بود
یا شیخ پیغمبر خدا فرمود که من خلیفه میگذارم در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم که اگر چنگ بان بزنید هرگز
گمراه نمیشوید که یکی از آن عترت و اهل بیت من است و یکی از آن کتاب خدا است آن شیخ گفت بعد از آنکه این حدیث
را شنیدم دیگر باکی ندارم پس آنحضرت فرمود گمان میکنم که تو از اهل کوفه باشی گفت فرمود پس از کجا هستی
گفت از سواد و دهات کوفه فرمود چه قدر مسافت داری بقبر جد مظلوم حسین علیه السلام گفت نزدیکم با نه فرسخ
بزیارت آن میروی عرض کردم میروم و بسیار زیارت میکنم آنحضرت فرمود ای شیخ اینخونیست که خدا او را طلب
میکند ما اصیب ولد فاطمة ولا یصابون بمثل الحسین مصیبتی باولاد فاطمه نرسیده و نخواهد رسید
بمثل مصیبتی که بحسین علیه السلام رسید بتحقیق که او را کشتند با هفده نفر از اهلبیتش که از برای خدا نصیحت
میکردند و در راه خدا صبر کردند خدا ایشان را جزا دهد بهترین جزای صبر کنندگان ای شیخ هرگاه روز
قیامت شود پیغمبر خدا میاید حسین علیه السلام با او میباشد و سر بریده اش را بر کف دست گرفته خون از آن میریزد پس
پیغمبر خدا میگوید خدایا امتم را بپرس که چرا فرزندم را کشتند پس فرمود هر جزع و گریه مکروه است
مگر گریه بر حسین علیه السلام و جزع از برای او و از ابن عباس روایتست که وحی شد بسوی پیغمبر خدا که بسبب قتل یحیی بن زکریا
هفتاد هزار نفر را کشتم و میکشم بجهت فرزند دختر تو هفتاد هزار و هفتاد هزار نفر را و از حضرت صادق
روایت شده که صد هزار نفر بجهت قتل حسین علیه السلام کشته شدند و طلب خون او نشده است و زود باشد که طلب

شود خون او و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود بخدا قسم که کشته شدند کشندگان حسین علیه السلام
و هنوز طلب خون او نشده است خون حسین علیه السلام خونیست که بیک مرتبه کشتن قاتلان او تلافی شود یا بکشتن بیشتر
قتل او تلافی شود بلکه اگر عالم تلف شود مقابل یکموی او نمیشود و اگر دنیا سرنگون گردد تلافی خون او
نخواهد بود چگونه تلافی میتوان کرد کشتن کسیرا که پاره تن رسول الله بود و گوشت و استخوانش از گوشت
و پوست رسول الله پرورش یافته چگونه تلافی میشود کشتن کسیکه بکشتن او طرق هدایت را مطمس و اساس
شریعت را مندرس نمودند احکام را ضایع و معطل و حق را مضمحل کردند فالویل للعصاة الفساق لقد
قتلوا بقتله الاسلام ونقضوا السنن والاحکام وعطلوا الصلوة والصیام واذلوا رقاب البررة
الکرام لقد فقد بقتله التکبیر والتهلیل والتحریم والتحلیل والتنزیل والتاویل چه نیکو میگوید جعفر بن
عفان طائی که از شعراء اهلبیت بوده و در حضور حضرت صادق علیه السلام اشعار را میخواند و آنحضرت او را تعظیم
میکرد لیبک علی الاسلام من کان باکیا فقد ضیعت احکامه واستحلت باید بگریند گریه کنندگان بر حال
اسلام که احکام او را ضایع کردند و ارکان او را در هم شکستند غداة حسین للرماح دریئة وقد نهلت منه
السیوف وعلت فراموش نمیکنم آن زمانیرا که از هر جانب نیزه ها را حرکت میدادند و بر بدن نازنین حسین علیه السلام
میزدند و از هر جهت شمشیرها بر بدن شریفش میزدند تا آنکه شمشیرهای خود را از خون بدنش سیراب کردند
وغودر فی الصحراء لحماً مبدداً علیه عتاق الطیر باتت وظلت تا آنکه بدن شریفش را پاره پاره کردند و در
میان صحرا انداختند و تنها گذاشتند تا آنکه مرغان هوا در شب و روز در دور او بسر میبردند فما نصرته
امة السوء اذ دعا لقد طاشت الاحلام منها وضلت این بدترین امتها او را یاری نکردند با اینکه
خواند ایشان را و استغاثه نمود از ایشان بتحقیق که قبح کردار ایشان عقلها را حیران کرده الا بل محوا
انوارهم باکفهم فلا سلمت تلک الاکف وشلت یاری نکردند او را سهل است بلکه بدستهای خود خواستند
نور او را فرو نشانند شل باد آن دستها و بریده باد آن کفها فنادیهم جهراً انا ابن محمد فان ابی خیر نفسه
حیث حلت فریاد زد که ای قوم من فرزند محمد مصطفی هستم بخاطر جدم مرا یاری کنید یا دست از من بدارید
فما حفظوا قرب الرسول فما رعوا وزلت بهم اقدامهم واستزلت اذاقته حر القتل امة جده هفت نعله
فی کربلاء وذلت مراعات قرابت پیغمبر را محافظت نکردند خویش او را و فرزند او را کشتند امت و بد لغزشی
کردند و بسیار قبیح کاری از ایشان سر زد فلا قدس الرحمن امة جده وان هی صامت للاله وصلت کما فجعت
بنت الرسول بنسلها وکانوا حماة الحرب حین استقلت خدا پاک نکرداند این امت را از این لوث معصیت
هر چند نماز کنند و روزه بگیرند هم چنانچه دل فاطمه را بدرد آوردند در مصیبت فرزندانش بعد از آنکه
از آنکه زمان اسیری اهلبیت بآخر رسید و ظلم و ستم یزید لعین بر آن اسیران بنهایت رسید و ظلمی نماند که
باهلبیت نکند چون وعده کرده بود بعلی بن الحسین علیه السلام که سه حاجت از تو بر میآورم بعد از آنکه یک هفته

چنانچه نقل شده برخصت آن لعین بر مظلومی سید الشهداء ندبه و نوحه کردند و در روز هشتم طلبید
سید الساجدین ع را و گفت سه حاجت را که وعده کرده ام که بر می آورم از برای تو بیان کن تا برآورم آنحضرت
فرمود الاولى ان تريني وجه سيدي وابي ومولاي الحسين فاتزود منه وانظر اليه واودعه حاجت اولم
اینستکه سر مقدس سید و مولا و پدر بزرگوارم حسین ع را بمن بنمائی تا آنکه بار دیگر او را ببینم و او را وداع
نمایم و توشهٔ خود را از دیدن پدر بزرگوارم بردارم و حاجت دویم اینستکه بگو تا آنچه از ما بغارت
بردند بما رد نمایند حاجت سیم اینستکه اگر عازم کشتن من هستی کسی را با این زنان و اسیران بفرستی که
ایشان را بحرم جد ایشان برساند آن ملعون گفت اما روی پدر تو را که دیگر هرگز نخواهی دید و بعضی ذکر
کرده اند که چون آن ملعون گفت دیگر روی پدرت را نخواهی دید در آنوقت آن سر مطهر در طشت طلائی
گذارده بود و در میان پوشیده بود ناگاه آن سر پیدا شد و ندا کرد آن سر مطهر که السلام عليك يا
ولدي علی بن الحسین گفت وعليك السلام ايتمني على صغر سنّي ای پدر بزرگوار مرا در کودکی یتیم کردند
و در میان من و تو جدائی انداختند و اینک من بسوی حرم جد خود بر میگردم دیگر تو را کی خواهم دید لذا نعره
خروش از اهل مجلس بلند شد و یزید منفعل و خجل شد ابن طاوس میفرماید که یزید گفت اما از کشتن تو
گذشتم و زنان را تو بمدینه خواهی برد اما آنچه از شما برده اند من قیمت آنرا با ضعاف آن از مال خود میدهم
حضرت فرمود اما مال تو را نمیخواهم ارزانی تو باد مال تو و من اموال خود را خواستم از جهت اینکه در میان آنها
جامهٔ که فاطمه زهرا دختر پیغمبر خدا صلعم ریسمان آنرا بدست خود رشته و در میان آنست مقنعه فاطمه زهراء و پیراهن
او و قلادهٔ او پس امر کرد که آنها را رد کردند و دویست دینار از مال خود بمزد داد آنحضرت آنرا گرفت و در میان فقرا
قسمت کرد پس امر کرد که اسیران را بمدینه برگردانند شیخ مفید و صاحب مناقب روایت کرده اند که یزید ماندن
در شام را با ایشان تکلیف کرد ایشان راضی نشدند پس نعمان بن بشیر را که از اصحاب رسول خدا بود طلبید و امر
کرد تهیه سفر ایشان را دیده کسی را که بصلاح و امانت موصوف باشد با ایشان روانه کن با چهار پایان و خدمت
کاران تا ایشان را بمدینه برساند پس ایشان را پوشانید و عطایا بایشان انعام کرد و بروایت دیگر ایشان را
حاضر کرد و عطایائی بجهت ایشان از مال خود حاضر کرد و رو بام کلثوم ع این مال را بعوض آنچه بشما رسید
ام کلثوم گفت يا يزيد ما اقل حياءك واصلب وجهك تقتل اخي واهل بيتي وتعطيني عوضهم مالا ای یزید
چه بسیار کم حیائی برادر بزرگوار مرا میکشی و اهلبیت او را اسیر میکنی و مال بعوض آن بما میدهی و میگوئی
این بعوض آنچه بشما رسیده فوالله ما كان بدل شعرة بخدا قسم که اینها بلکه جمیع دنیا در برابر یک موی ایشان نمیشود
و بروایت صاحب مناقب یزید ملعون بعلی بن الحسین ع گفت خدا لعنت کند پسر مرجانه را بخدا قسم که اگر من با
پدرت مصاحبت میکردم هرچه از من میخواست عطا میکردم و کشتن را از او دفع میکردم اگرچه تلف میشدند
بعضی از اولادم بود ولکن قضای الهی چنین بود هر حاجتی که تو را عارض شود بر من رجوع کن پس سفارش

و عناد بمکان کشته شدن شهیدان و اسیر شدن زنان و دختران چون بآنمکان رسیدند دیدند
که جابر بن عبدالله انصاری با گروهی از بنی هاشم و جماعتی از خویشان ایشان که بزیارت آن غریب مظلوم و شهید
مدفون در بیابان آمده بودند و ایشان اول کسی بودند که بزیارت آن غریب آمده بودند چون با یکدیگر
ملاقات کردند هر دو طرف صداها را بگریه و ناله بلند کردند و طپانچه بر روی زنان و یا حسین گویان
بر سر قبر مقدس سرور شهیدان ماتمی برپا کردند که دلها را کباب میکرد و غلغله در آن زمین برپا شد از
گریه و نوحه ایشان که اعرابیکه در اطراف آن زمین بودند مجتمع گردیدند و بدستیاری ماتم آن عزاداران
نوحه گران آن غریب بیابان بلا بنوحه گری خود آن صحرا را ماتم سرا نمودند فناح لسان حال بنات طه
وهن من الكآبة يرثينا فقدنا ههنا قمرا مضيئا بنور هداه يهدي الناس ههنا حال زبان آن زنان سوخته
دل باینمقام مترنم بود که اینجاست که بدر فلک امامت که سرگشتگان وادی ضلالت از نور هدایتش
براه حق میرسیدند غروب کرد و عالم را ظلمانی گذاشت فقدنا ههنا روحا ودوحا وريحانا وزيتونا
ونبينا اینجاست که روح عالمیان و راحت مؤمنان و ریحان پیغمبر آخر الزمان را گم کردیم و تین و زیتونی
که خدا در قرآن بآن سوگند خورده است از میان ما رفت هنا سن الحراب علوج حرب هنا شنوا
الحرب فينا اینجاست که اولاد حرب اساس حرب را آراستند و ما را غارت کردند و اولاد هنا ذبح
الحسين بسيف شمر هنا قد تربوا منه الجبينا اینجاست که شمر ولد الزنا حسین را بشمشیر بیداد ذبح نمود
و پیشانی نورانی او را غبار آلوده هنا العباس في يوم عبوس حبال الماء قد امسى رهينا اینجاست که
عباس را در کنار آب فرات بر زمین زدند و دستهایش را بریدند هنا ذبحوا الرضيع بسهم حقد فمار جوا
صغار المرضعينا اینجاست که تیر بر حلقوم علی اصغر زدند و بعوض آب هر پیکانش نوشانیدند هنا
قد قطعت تاسيا فجورا أكف القانتين المنفقينا اینجاست که بشمشیر جور جدا کردند دستهائیرا که یا بدعا
بدرگاه خدا بلند بود و یا بعطا و بخشش گشوده بود هنا صبغنا واختضبنا دماء بذبح بني امير المؤمنينا این
جاست که موهای ما از خون کشتگان رنگین شده بود هنا علوا رؤس بني علي ورؤس بني عقيل العاقلينا
اینجاست که سرهای اولاد امیر المؤمنین را بر نیزه زدند و سرهای اولاد عقیل و جعفر را بر نوک سنان آویختند
هنا حرقوا الخيام واحرقوها وقتم فينا في الخائبينا اینجاست که خیمه های ما را سوختند و مال ما را غارت
کردند و ما را برهنه کردند و در بعضی از حکایات هست که زینب خاتون چون نزدیک قبر برادر خود رسید دست
زد و جامه را چاک زد و بآواز حزین فریاد برکشید که وا اخي وا حسيناه وا حبيب رسول الله يا ابن مكة ومنى
يا ابن فاطمة الزهراء يا ابن علي المرتضى پس بر زمین افتاد و مدهوش گردید ام کلثوم موی را پریشان کرده
طپانچه بر رو میزد و میگفت اليوم مات ابي علي المرتضى اليوم حل الثكل بالزهراء سکینه و فاطمه و سایر
زنان و دختران فریاد وا محمداه برکشیده بودند و نعره وا حسیناه بر آورده بودند ابن طاوس میفرماید که چند

بزيارت حسين چون وارد كربلا شديم جابر امد بكنار فرات وغسل كرد وجامه را ازار نمود وجامه ديكر را ردا نمود پس خود را بسعد خوشبوكرد و روانه بجانب قبر مقدس شد ومشغول كرديد بذكر خدا تا انكه نزديك قبر رسيد كفت دستم را بقبر برسان چون دستش را بقبر كذاردم ديدم خود را بر روى قبر انداخت وغش كرد وبيهوش بر زمين افتاد قدرى اب بر رويش پاشيدم تا انكه بهوش امد سه مرتبه كفت يا حسين يا حسين يا حسين پس كفت حبيب لا يجيب حبيبه محبوب بسنكه جواب حبيبش را نميدهد پس كفت وانى لك بالجواب وقد شحطت اوداجك على اثباجك وفرق بين بدنك وراسك وچكونه جواب كوئى وحال انكه بخون خود غلطيده ايد و رهاى كردن شريف بريده شده وتورا بخون رنكين كرده اند وميانه سر و بدنت جدائى افتاد پس زيارت كرد انحضرترا بزيارتيكه در كتب علماء مذكور استكه بدانكه اكثر علماء امراجعت اهل بيت را از شام بكربلا ذكر نكرده اند وعده از كسانيكه اينرا متعرض شده سيد بن طاوس است لكن اكر اين حكايترا صحتى بود ساير علما از عامه وخاصه كه در تواريخ وكتب مقتل متصدى ذكر وقايع اهل بيت شده اند باليستى انرا ذكر نمايد وبنا بر فرض صحت اين نقل ورود ايشان در روز اربعين مستبعد است زيرا كه رفتن ايشان بكوفه واز كوفه بشام واز شام بعراق با انچه سيد بن طاوس خود ذكر ميفرمايد كه بعد از ورود ايشان بكوفه پسر زياد نوشت بيزيد كيفيت را واو نوشت كه ايشانرا بشام بفرست وهمچنين ماندن ايشان مكث در شام در مجلس تا انكه روزها ايشان از كوها و سرها پوست انداخت ومدت هفت روز تعزيه دارى كردن با وجود اين مراتب بسيار مستبعد ميباشد ورفتن از شام بمدينه محتاج است بعراق نيست كه سيد ميفرمايد كه چون بعراق رسيدند از دليل خواهش كردند كه راه را ميل بدهد بجانب كربلا وهم عدم ذكر كيفيت زيارت سيد الساجدين عم در روز اربعين با اينكه زيارت جابر و كيفيت زيارت او مضبوط ميباشد شاهد است بر عدم صحت اين نقل با اينكه ايشان از يزيد ملعون ماذون نبودند ودر بين راه اينرا خواهش كردند واز امين كه همراه ايشان بود از جانب يزيد هر كونه اذن اجتماع عيد انيعل را نميكرد وبا وجود اينها هم از حيز امكان بيرون نيست زيرا كه عدم ذكر علماء اعم از عدم وقوع است ومقام ايشان در شام زياده از هشت روز ثابت نيست و در مدت يكماه مثلا رفتن از عراق بشام واز شام بعراق امر ليست ممكن وحكايت ديدن ابو حنيفه هلال ذيحجه را در كوفه با بغداد وادراك او حج را مشهور است وهمين كافى است از براى احتمال صحت اين نقل با اينكه سيد بن طاوس اجل از انستكه بيمأخذ ذكر نمايد چيزيرا وبالجمله صحت وعدم صحت اين نقل را مدخليتى باستحباب زيارت انحضرت در روز اربعين نيست زيرا كه استحباب زيارت بعموم روايات ونصوص است اكرچه فرض كنيم عدم صحت اين نقل را چنانچه در اول رجب ونيمه ان وغير از اوقات مخصوص زيارت انحضرت مستحب است بعموم روايات اكرچه حكمتش بخصوصه معلوم نباشد والله اعلم بارى چون اهل بيت فضا را مناسب ماتم دارى ونوحه كرى ديدند و زمان قبله عارفان وكعبه مقصود عالميان كردند چنانچه بعضى ذكر

ايا صالح ميدانى كه انعام باو كرده باشيم خواهرم فرمود بخدا قسم چيزيكه باو انعام كنيم نميباشد مارا مكر انكه زيور خود را باو دهيم پس دستبند خود را وخلخال خود را كوفتم واز خواهرم نيز كرفتم وبجهة انشخص فرستادم وعذر از او خواستم كه اينعطيه كمرا قبول كن كه تو با ما نيكى كرده انشخص كفت نه انچه را كردم از براى خدا و قرابت شما برسول خدا كردم نه از براى طمع دنيا سيد بن طاوس روايت كرده است از بشير بن جذلم كه چون نزديك مدينه رسيدند على بن الحسين عم فرود امدند وبارها را فرود اوردند وخيمه از جهة انحضرت نصب كردند وزنانرا فرود اوردند پس فرمود يا بشير رحم الله اباك لقد كان شاعرا فهل تقدر على شىء منه اى بشير خدا پدر تورا رحمت كند واو مرد شاعرى بود ايا تو نيز ميتوانى شعر بكوئى عرض كردم بلى يابن رسول الله پس فرمود داخل مدينه شو وخبر مرك ابيعبد الله را باهل مدينه برسان بشير ميكويد اسب خود را سوار شدم وتاختم تا داخل مدينه شدم چون داخل مسجد پيغمبر شدم صدا را بلند كردم وباكريه اين اشعار را خواندم

يا اهل يثرب لا مقام لكم بها قتل الحسين فادمعى مدرار

اى اهل مدينه چه مانده ايد وبا اطمينان خواطر نشسته ايد در اينجا اقامه مكنيد كه حسين كشته شد وبانجهة سيلاب اشك از ديدهاى من جارى است

الجسم منه بكربلاء مضرج والراس منه على القناة يدار

اه بدن مبارك او در كربلا در خون غلطانيدند وسرش را بر نيزه كردند ودر اطراف بلاد كردانيدند بشير ميكويد پس كفتم اى اهل مدينه اينك على بن الحسين عم با عمها وخواهرانش در نزديكى شما فرود امده اند ومن رسول او ميباشم بسوى شما چون اينخبر بمدينه منتشر شد جميع مخدرات بنى هاشم وزنان مهاجر وانصار از خانها بيرون دويدند باكيسوهاى پريشان وسر وپاى برهنه روهاى خود را ميخراشيدند وبر سر و روى خود ميزدند وصدا را بنوحه وزارى و واويلاه ثبورا بر كشيده بودند هر كز مدينه را با نحال مشاهده نكرده بودم وروزى را تلخ تر از انروز بر مسلمين نديده جاريه را شنيدم كه نوحه ميكرد بر حسين عم وميكفت

نعى سيدى ناع نعاه فاوجعا وامرضنى ناع نعاه فافجعا

يعنى خبر دهنده خبر مرك اقايم را اورد پس دلها را بدرد اورد وخبر او را عليل كردانيد

فعينى جودا بالدموع واسكبا وجودا بدمع بعد دمعكما معا

پس اى چشمان نيكى كنيد بكريستن واشكهاى خود را جارى كنيد پياپى اشك بريزيد

على من دهى عرش الجليل فزعزعا فاصبح هذا الدين والمجد اجدعا

اى چشمها اشك بريزيد بر كسيكه مصيبت او بعرش برين رسيد وعرش پروردگار جليل را متزعزع ومتزلزل كردانيد ودين پيغمبر را خوار ومجد وبزركى را ناقص كردانيد

على ابن نبى الله وابن وصيه وان كان عنا شاخص الدار اشسعا

اى چشمها كريه كنيد بر فرزند پيغمبر صلعم وجكر كوشه وصى پيغمبر اكرچه از ما دور افتاده ودر بلاد بعيده مدفون كرديده پس كفت اى قاصد حزن واندوه ما را تازه كردى بر سيد الشهداء وجراحتهاى ناسور سينه ما را ريش كردى خدا رحمت كند تورا تو كيستى واز كجا ميائى كفتم من بشير بن جذلم على بن الحسين عم مرا بسوى شما فرستاده وخود با عيال وزنان ودختران امام شهيد در فلان موضع است چون اينرا از من شنيدند دست

خطبه فرمود حمد میکنم خدارا بر عظایم امور و فجایع دهور و بر الم فجعهائیکه بدرد اورنده و سوزش کننده
بلاها حمد میکنم خدارا بر مصیبتیکه از بلیهای جلیل و مصیبتهای عظیم استکه دلها را کباب و نفوس را هلاک
مینماید ایها الناس حمد خدا راست مبتلا شدیم به بدترین مصیبتها و رخنه در اسلام شد بزرگترین رخنهها قتل
اَبُو عَبْدِ اللهِ وَ عِتْرَتُهُ وَ سُبِيَ نِسٰائُهُ وَ صِبْيَتُهُ وَ دٰارُوا بِرَاْسِهِ فِي الْبُلْدٰانِ پدرم ابی عبد الله را کشتند و زنان و دختران
اورا اسیر کردند و سر شرا بر نیزه زدند و در شهرها گردانیدند پس کیستکه بعد از کشتن حسین ع دیگر شاد
پسند
کند کدام دیده استکه در این مصیبت اشک نریزد و بخل نماید براشک یعنی بتحقیق که اسمانها هفتگانه گر
و دریاها گریستند و درختان و ماهیان و وحشیان و ملائکه مقربین و جمیع اهل اسمانها گریستند اَیُّهَا
النّٰاسُ اَیُّ قَلْبٍ لٰا یَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ اَمْ اَیُّ فُؤٰادٍ لَمْ یَحِنَّ اِلَیْهِ یا کدام دلیست در این مصیبت نشکافد یا کدام قلبی
که مشتاق باو نباشد یا کدام گوش مثل این مصیبت را شنیده اَیُّهَا النّٰاسُ اَصْبَحْنٰا مَطْرُودِینَ مَزْوُدِینَ شٰاسِعِینَ
عَنِ الْاَمْصٰارِ کَاَنّٰا اَوْلٰادُ تُرْکٍ وَ کٰابُلٍ ای گروه خلق ما را مطرود کردند و از خود راندند و ذلیل کردند و از
هر چیز منع کردند و در شهرها گردانیدند بنحویکه گویا ما اسیران ترک و کابل بودیم و حال آنکه گناهی نکرده
بودیم و امر قبیحی مرتکب نشده بودیم و بدعتی در اسلام نکرده بودیم قضیه پیش از این نشنیده بودیم بخدا قسم که
اگر پیغمبر سفارش میکرد با ایشان کشتن و ذلیل کردن ما را هم چنانچه وصیت در رعایت ما کرد هر اینه از اینچه
کردند زیاده نمیکردند فَاِنّٰا لِلّٰهِ وَ اِنّٰا اِلَیْهِ رٰاجِعُونَ چه مصیبتی استجانکداز و چه ماتمی است حبر انداز
وچه سخت دل بدرد اورنده و تلخ مصیبتی است نزد خدا میطلبیم مزد خود را از آنچه بما رسید پس ناگاه صوحان
بن صعصعة بن صوحان که در آنوقت زمین گیر شده بود عرض کرد یا ابن رسول الله مرا معذور دار که زمین گیر بود
و باین سبب از یاری شما محروم ماندم حضرت عذر او را قبول فرمودند و بر پدرش ترحم فرمودند و در بعضی
از حکایات میباشد که محمد بن حنفیه چون مطلع شد با مدن اهلبیت سوار شده بسرعت بیرون رفت چون
نظرش بر علمها سیاه و خیمهها بیصاحب برادرش افتاد از اسب در گردید و بیهوش بر زمین افتاد یکی آمد و علی بن
الحسین را اعلام نمود که عم خود را دریاب که نزدیک استکه هلاک شود آنحضرت گریه کنان از خیمه بیرون آمد تا بنزد عم
خود رسید و سر او را در کنار گرفت تا بهوش آمد چون نظرش بر فرزند برادرش افتاد نعره کشید که یا ابن اخی این اخی
اَیْنَ قُرَّةُ عَیْنِی اِبْنُ ثَمَرَةِ فُؤٰادِی اَیْنَ خَلِیفَةُ اَبِی اِبْنُ الْحُسَیْنِ اَخِی ای نور دیده برادر نور دیدهام کو میوه دلم کو سر در
قلبم کو جانشین پدرم کو برادرم حسین بیجا آنحضرت فرمود یا عَمّی اَتَیْتُکَ یَتِیمًا ایعم یتیم کردند مردان ما را کشتند
زنان ما را اسیر کردند کاش مهبود و میدید که برادر ترا چگونه استغاثه میکرد و کسی بدادش نمیرسید و مددکار
میخواست و کسی بفریادش نمیرسید ایعم بزرگوار پدرم را با لب تشنه کشتند و حال آنکه هر حیوانی از آب سیراب بود و محمد
نعره زد و مدهوش گردید چون بهوش آمد گفت ایفرزند برادر قصه خود را نقل کن آنحضرت قصه پر غصه اهلبیت را
بیان میفرمود و اشک از دیده میریخت تا باری بعد از نداری قافله انده کاروان الم روانه حرم محترم سید انام گردیدند

السَّبٰایٰا بَیْنٰا نُنْسَبُ فِي الْبِلٰادِ مُشَتَّتِینٰا ای مادر ای فاطمه کاش میدیدی دختران ترا و اسیرانرا که ایشانرا متفرق
گردانیده اند اَفٰاطِمُ لَوْ رَاَیْتِینٰا سَهٰارٰی وَ مِنْ سَهَرِ اللَّیٰالِی قَدْ عَمِینٰا ای مادر کاش میدیدی در راه سفر شام شبها
نمیکذاردند در خواب رویم و از بیخوابی نزدیک بود که کور شویم فَلَوْ دٰامَتْ حَیٰوتُکِ لَمْ تَزٰالِی اِلَی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تَنْدُبِینٰا
اگر زنده بودی ای مادر تا قیامت بر حال ما ندبه و نوحه میکردی وَ عَرِّجْ بِالْبَقِیعِ وَ قِفْ وَ نٰادِی اَیٰا بْنَ حَبِیبِ رَبِّ
الْعٰالَمِینٰا وَ قُلْ یٰا عَمِّ یٰا حَسَنَ الْزَّکِیِّ بَنٰاتُ اَخِیکَ اَضْحَوْا ضٰائِعِینٰا بالا رو به بقیع و بایست و ندا کن حسن مجتبی را
و بگو که دختران برادر ترا اسیر کردند و بی یار نمودند یٰا عَمّٰاهُ اِنَّ اَخٰاکَ اَصْبَحَ بَعِیدًا عَنْکَ بِالرَّمْضٰاءِ رَمِینٰا
بگو ای عم بزرگوار برادر بزرگوارت را شهید کردند و بدنش را بر روی ریگ گرم بیابان انداختند بِلٰا رَاْسٍ تَنُوحُ
عَلَیْهِ جَهْرًا وُحُوشٌ وَ الطُّیُورُ الطّٰائِرِینٰا برادر ترا بی سر بر زمین انداختند و وحشیان صحرا و مرغان هوا
نوحه گر بودند وَ لَوْ عٰایَنْتَ یٰا مَوْلٰایَ سٰاقُوا حَرِیمًا لٰا یَجِدْنَ لَهُمْ مُعِینٰا عَلَی مَتْنِ النِّیٰاقِ بِلٰا وِطٰاءٍ وَ شٰاهَدْتَ
الْرُّؤُسَ مُکَشَّفِینٰا کاش میدیدی که حرم برادر ترا که با سرهای برهنه سوار بر جهاز شترها نمودند و قصیده
طولانیست چون اهلبیت وارد مدینه شدند بر در مسجد پیغمبر ص زینب خاتون آمد و دو خود را بدر مسجد
کوفت و فریاد زد که یٰا جَدّٰاهُ اِنِّی نٰاعِیَةٌ اِلَیْکَ لِاَخِی الْحُسَیْنِ ع ای جد بزرگوار حسین ع ترا کشتند و من خبر
شهادت او را بسوی تو اورده ام و مانند باران اشک از ابر دیده میریخت و از ورود اهلبیت بر روضه متبرکه
پیغمبر شیون از ایشان برخواست که گویا در و دیوار روضه شریفه بلکه همه مکه خود میلرزید و میگریستند
قبرهای مبارکش با نزلزل در اوردند هر جانب طالوا جدّاه و امحمّداه بلند بود چون بخانهای خود برگشتند خانهای
خود را خالی و بیصاحب دیدند اندوه ایشان زیاد شد که گویا در و دیوار انخانها از مفارقت صاحبان خود
که شب و روز بعبادت مشغول بودند میگریستند و لِلّٰهِ دَرُّ مَنْ قٰالَ وَ قَفْتُ عَلَی دٰارِ النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ فَاَلْفَیْتُهٰا قَدْ
اُقْفِرَتْ عَرَصٰاتُهٰا وَ اَمْسَتْ خَلٰاءً مِنْ تِلٰاوَةِ قٰارِیٍٔ وَ عُطِّلَ مِنْهٰا صَوْمُهٰا وَ صَلٰوتُهٰا واقف شدم بر خانهای
پیغمبر و آل او و دیدم انها را خالی از انیس و بسبب فوت اهلش انها خالی یافتم از تلاوت قران و صوم و صلوة و کانت
مَلٰاذًا لِلْاَنٰامِ وَ جُنَّةً مِنَ الْخَطْبِ یَغْشَی الْمُتَّقِینَ صِلٰاتُهٰا انخانها همیشه پناه عالمیان و کهف در ماندگان
بود از هر بلیه این منزلها بود که موضع حاجات طالبین و منهل صادرین و واردین بود که در ان بخششها بما کن
میشد فٰاَقْوَتْ مِنَ السّٰادٰاتِ مِنْ آلِ هٰاشِمٍ وَ لَمْ یَجْتَمِعْ بَعْدَ الْحُسَیْنِ شَتٰاتُهٰا خالی گردید این منازل وحی
ملائکه و نزول ملائکه از سادات آل هاشم و بعد از کشتن حسین ع خرابه ان معمور نخواهد شد و تفرقه انجمعیت
هرگز مبدل نخواهد گردید فَفِی لِقَتْلِ السِّبْطِ عَبْرِی وَ لَوْ عَنِی عَلَی فَقْدِهِمْ مٰا تَنْقَضِی زَفَرٰاتُهٰا شهادت
سبط مظلوم پیغمبر دیده مرا همیشه گریان دارد و سوزش دلم بجهت رفتن سادات هرگز فرو نمی نشیند فیا
کبدی کم تصبرین علی الاذی امٰا آن تَفْنَی اِذَا حٰانَ اِنْهٰا ایدل تاکی باید صبر کنی بر اذیت و الم دشمنان ایا وقت
ان نشده مولای عالمیان برخیزد و عالم را پاک کند از ظلم و جور و داد دل شیعیان را بدهد تا حسرت توهم کردد

هو الله تعالی شأنه

در زمان دولت عدالت شعار و ایام سلطنت سعادت آثار اعلی حضرت سلطان السلاطین زمان و سرور خواقین دوران و سایه حضرت یزدان و دایه امن و امان و حامی اسلام و ایمان و ماحی کفر و طغیان مروج احکام الشریعة البیضاء الغراء و مؤید ارکان الملة البیضاء السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه بسعی و اهتمام عالیجناب ستوده آداب آخوند ملا محمد حسین بن فخر الحاج جنت

حاجی ملا محمد الخوانساری و کتبه الاقل علی بن محمد ۵ شهر ربیع المولود ۱۲۹۹

